

کتابخانه تقی منش

کتاب المصاوير

ناشر:
کتابفروشی باستان مشهد

**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ





کتاب المصاود

از

ابو عبد اللہ حسین بن احمد روزنی



بر اساس نسخہ مورخ ۶۷۰ھ قمری و با مقابله سے نسخہ دیگر

با مقدمہ حواشی و تعلیقات و فہرست اعلام و لغات

بکوشش

تقی مینش

چاپ طوس، مشهد

132511

لقبشان در مصادر کرده مفعول
دو استاد آن زمیدان این زوزن

خاقانی

چاپ اول

یکهزار و پانصد نسخه با سرمایه کتابفروشی باستان مشهد از تیرماه ۱۳۳۹
تا اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ شمسی هجری در چاپخانه طوس مشهد بچاپ رسید

کلیه حقوق برای مصحح محفوظ است

بیاد شاد روان حاج ابوالقاسم ناظم اخلاقی ،
آزاد مردی که عشق به ادب را در من برانگیخت
و در جوانمردی و خلق خوش میان دودمان نقیب
انگشت نما بود .

تقدیم به همسر مهر بانم
تقی بینش

بناشر این کتاب ، مصادر زوزنی ، یکی دیگر از اسناد گرانبهای زبان فارسی که تا کنون بصورت نسخه خطی در کنج کتابخانه‌ها نهفته بود بی‌بازار آمد و دردسترس عموم قرار گرفت .

برای علاقمندان بکتاب خبر انتشار هر کتابی مسرت انگیز است . در مورد این کتاب موجب مزید مسرت است که این کار در خراسان و بدست يك دانشمند جوان خراسانی صورت گرفته است یعنی نموداری است از علاقه و توجهی که فضلی این سرزمین نسبت بکتاب و کتاب شناسی پیدا کرده‌اند .

این جنبشی است که تازه شروع شده و امید است که در طی زمان توسعه پیدا کند و چون بحکم تشویق کار خوب را باید گفت و نام مردم خوب را باید برد ، باید گفته شود که در ایجاد این نهضت دو خراسانی فاضل ما آقای محمود فرخ و آقای تقی- بینش سهم بزرگ دارند . این آقایان با نشر کتابهای خود در مشهد نشان دادند که نشر کتاب نباید محدود بمرکز کشور باشد و در شهرستانها نیز امکاناتی برای این کار هست و فقط همت و اقدام می‌خواهد . البته در شهرستانها وسائل و اسباب کار بدان گونه که در مرکز هست فراهم نیست ولی خوشبختانه مراجعه بمرکز کتاب امروز کار دشواری نیست و در هر حال تجربه نشان داده است که هر کاری باید از ناقص شروع بشود تا بکمال برسد زیرا احتیاج خود عامل بزرگ تکامل است .

برای معرفی کتاب حاضر بامقدمه جامعی که مصحح محترم بر آن نوشته‌اند و خوانندگان مطالعه میکنند حاجت بسخن دیگری شاید نباشد و خلاصه آنکه متنی- است قدیمی متعلق به صده پنجم هجری یعنی نهصد سال پیش ، عصر بیهقی و تاریخ او، و از حیث موضوع لغت نامه ایست عربی بفارسی که بگفته خود مؤلف برای از بر کردن نوشته شده است و بنا بر این کتابی بوده است درسی و باصطلاح امروز « کتاب کلاسی » برای فارسی زبانانی که می‌خواسته‌اند عربی بیاموزند . قسمت عربی کتاب گراهمیتی

داشته باشد از آن جهت خواهد بود که مجموعه ایست از افعال مستعمل در زبان عربی و ضمناً نمونه ایست از شیوه لغت نویسی ابتدائی و قدیم که برای هر نوعی از انواع کلمه کتاب جدا گانه بی می نوشته اند و در ترتیب کلمات هم غالباً حرف آخر کلمه را مأخذ قرار میداده اند. و البته با تکاملی که در فن لغت نویسی پیدا شده و بالغت نامدهای کامل و جامعی که بوجود آمده است فائده عملی زیادی برای این کتابهای کوچک از لحاظ زبان عربی باقی نمانده است. ولی قسمت فارسی کتاب بسیار مهم و جالب است یکی از آن جهت که بهترین ترجمه فارسی لغت عربی را بما میدهد یعنی ترجمه یی مطابق و جزل و جزم، دیگر از جهت واژه های اصیل فارسی که در آن یافت میشود، واژه هایی که در آن زمان مستعمل بوده و بعد جای آنها را واژه های عربی گرفته است. از این دو جهت میتوان گفت که مصادر زوزنی یکی از اسناد و مدارک زبان فارسی است.

خوشبختانه مصحح فاضل که خود متوجه این نکته بوده اند فهرستی از واژه های فارسی کتاب تنظیم کرده اند که از روی آن میتوان این واژه ها را در کتاب بررسی کرد، بعلاوه فهرستی به ترتیب حرف اول از واژه های عربی که آن نیز تکملاً لازم و سودمندی بشمار میرود و مراجعه به کتاب را بمراتب آسان میکند.

در مقدمه خود مصحح محترم از زندگی مؤلف کتاب آنچه در دسترس داشتند آورده اند و بیش از اینهم راجع باین مردم شهرور که در عین حال مانند بسیاری از بزرگان قدیم بواسطه فقد منابع ناشناس مانده است گویا اطلاعی در دست نیست اگر روزی منابع دیگری پیدا بشود و اخبار دیگری درباره او بدست بیاید، آن مطالب در ذری است. میگویند زوزنی کتابی بنام ترجمان القرآن نوشته است، این کتاب در اروپا موجود است، ولی در ایران گویا اثری از آن نیست.

این که بود راجع بزوزنی را آقای بینش با ایراد شرح ميسو ملی درباره زوزن و جغرافیا و تاریخ آن جبران کرده اند. این بسط و تفصیل شاید برای بعضی خارج از

حدود طبیعی مقدمه بنظر بیاید ، ولی بعقیده من بحثهایی از این قبیل که بر روشن کردن نقطه‌های تاریک و مهمی از تاریخ یا جغرافیای تاریخی ما کمک میکند همیشه سودمند است و استفاده از فرصت برای طرح این مباحث ناروانیست ، علاوه بر آن که فهم زوزن که درصده پنجم مهد فضلی عربی دان خراسان بوده است برای فهم زوزنی استاد زبان عربی مناسبت تمام دارد .

دشواریهایی را هم که در چاپ لغت نامذبی مانند این کتاب وجود داشته است باید در نظر گرفت از قبیل تنظیم سطرها ، ضبط اشکال (اعراب) حروف و مهمتر از همه ثبت نسخه بدلها بصورت کامل . و جای خشنودی است که مصحح محترم از عهده همه این دشواریها بر آمده‌اند و وظیفه تصحیح را بادقت و امانت لازم انجام داده‌اند . ایشان علاوه بر نسخه بدلها تعلیقاتی از محصول مطالعه و تتبع خود بر کتاب افزوده‌اند که خود کار ارزنده و سودمندی محسوب میشود . البته باعلاقه و اهتمامی که آقای بینش نسبت بکمال کار از خود نشان داده اند جای آن هست که آثار ایشان همواره ارزنده و سودمند باشد .

علی اکبر فیاض

مشهد آبان ۱۳۳۹

اداره کل فرهنگ خراسان

شماره ۱۶۵۳۳

تاریخ ۴ بهمن ماه ۱۳۳۹

آقای تقی بینش دبیر کار آزموده و دانشمند فرهنگ خراسان توفیق یافته است یکی از ماخذ بزرگ زبان فارسی را در دسترس دوستداران ادب و فرهنگ ایران قرار دهد. ایشان سالهاست بکار تحقیق و تتبع اشتغال دارند و در فرصتهای مناسب نتیجه کار و کوشش مستمر خود را در اختیار جامعه قرار میدهند. نشریه فرهنگ خراسان که اکنون سومین سال حیات خود را میگذراند و بسعی و اهتمام ایشان و با همکاری جمعی از بزرگان و فرهنگیان خراسان منتشر میشود، خدمتی باین آب و خاک کرده است که در حد خود گرامند و در خور ستایش است.

کتاب حاضر که پیش از این بصورت نسخه خطی در کتابخانههای بزرگ نگاهداری میشد با همت ایشان بصورتی نیکو بچاپ رسیده است و مصحح محترم برای تهیه متن آن از چند نسخه خطی نفیس و کهن سال استفاده کرده اند. این جانب لازم میدانم بنام فرهنگ خراسان از این جوان دانشمند و فعال که تمامی وقت خود را صرف مطالعه و کار فرهنگ میکند سپاسگزاری کنم و برای ایشان مزید توفیق در خدمات فرهنگی را مسألت بدارم.

مدیر کل فرهنگ خراسان - بهمن حبیبی

بنام خداوند بخشنده مهربان

پسر عمویی داشتم که عشق به ادب را در من برانگیخت. در آن روز گاران من نوجوانی بودم در آستانه حقایق تلخ زندگی و او کامل مردی سرد و گرم جهان دیده، نوجوانی را با همه ماجراها پشت سر گذاشته. بیشتر شبهای پاییز و زمستان وقت ما در خواندن کتاب میگذشت و گاه تابستانها که به بیلاق میرفتیم زیبایی شعر و ادب را با شکوه طبیعت در هم می ریختیم. من در خردی پدرم از سر رفته بود و او که از مهربانی نصیب وافر داشت در من بچشم فرزندی می نگرست و از سر گذشت. های عبرت انگیز خود سخنهامیگفت. آن مرد آزاده و بلند نظر اکنون دستش از دامان زندگی کوتاهست ولی من هیچگاه از یاد مهربانیهای او غافل نیستم و همچنان به کتاب عشق می ورزم. کتاب برای من معشوقی است دلبنده که هرگز ترش نمی نشیند و چین بر ابرو نمی افکند. معشوقی که مانند گل همیشه بهار، مهر جاودان دارد و هر وقت بخواهم لب از گفتار فرو می بندد. کتاب هر قدر کهنه تر و از روزگار گذشته با نشان تر باشد مرا بیشتر خشنود میکند. نسخه های خطی که دستهای هنرمندان گوشه گیر و رنج دیده اوراقشان را زینت داده اند و یا یاد داشته ها و خطهای خیال-انگیزی را که نشانه زندگیاها بی آرایش و ساده پیشینیان است همراه دارند، برای من بقدر رؤیاهای جوانی لذت و شادمانی ایجاد می کنند.

*

چندی پیش نسخه یی را بنام تاج المصادر بیهقی خریداری کردم. نسخه از کتابفروشی بود که نامش در دیار ما بر زبانهاست. مردی مالدار چنان دل به دینار و درم سپرده که آب از دستش نمی چکد و قبای کهنه اش از این سال تا آن سال، نو

نمیشود. مال از بهر آسایش است اما چه بسیارند مالدارانی که آسایش را دریای مال می‌ریزند و در لب آب حیات از تشنگی جان می‌سپارند. برای تکمیل آن- نسخه که صفحه آخر نداشت، نسخه‌ی چاپی از تاج‌المصادر بیهقی را از کتابخانه استاد والاخان آقای محمود فرخ بامانت گرفتم و بخانه بردم اما از مقایسه نسخه خطی با چاپی معلوم شد که کتابی جز تاج‌المصادر- اما نفیس‌تر و عزیزتر- خریداری کرده‌ام که مصادر زوزنی نام دارد و تا کنون بزور طبع آراسته نشده است. بفرم گذشت این کتاب گران سنگ را که نزدیک به هزار سال از عمرش گذشته است بچاپ برسانم. ولی هنوز خستگی کار تصحیح و چاپ دیوان **ظہیر فاریابی** از تنم بیرون نرفته بود و خود را برای کاری بزرگ‌تر و پرحمت‌تر آماده نمی‌دیدم. باضافه تهیه متنی انتقادی از کتاب را بداشتن چند نسخه معتبر و اصیل وابسته می‌دیدم. از این‌رو دل خوش کردم که نسخه‌ام را تا میشود تصحیح و کامل کنم و چاپ کتاب را به آینده - آینده‌یی که فکر می‌کردم خیلی نزدیک نیست - واگذارم.

پس از آن روزی به کتابخانه آستان قدس رفتم و با راهنمایی دوست کتابدار چند نسخه از مصادر زوزنی را از نزدیک دیدم. نسخه‌یی از کتاب زوزنی که تاریخ ۶۷۰ هجری داشت آتش عشق و نشاط را در من دامن زد و مرا در فراموشی آوردن متنی مصحح از کتاب مصمم کرد.

این بود تا روزی در خدمت دوست فاضل آقای دکتر جمال رضایی - که تازه برای تصدی کرسی تدریس زبانهای قبل از اسلام ایران و هم معاونت دانشکده ادبیات به مشهد آمده بودند - سخن از کتاب زوزنی رفت و وسیله شد تا روزی با آن دوست ارجمند به کتابخانه برویم و نسخه‌ها را به بینیم. دوست فرزانه چون من نسخه‌ها را پسندید و رایی را که من در باره ارزش کتاب و خدمتی که از چاپ رساندن آن برای زبان فارسی داشتیم تایید و هم مرا تشویق کرد تا از دشواری کار نهراسم

و همین که مزاج را آماده ببینم بکار دست بیازم. حتی نوید داد اگر مجال بیاید
حاضر است با من همکاری کند و مددی از سرمایه معنوی خود بمن برساند. اسف را که
از بخت بد، دوست محترم در بند کارهای اداری چنان گرفتار آمد که فرصت دیدار
دوستان نداشت تا چه رسد به همکاری در تصحیح و تقابله نسخه ها. چندی بز این
گذشت و کاری از پیش نرفت و بود تا بر سبیل اتفاق در محضر استاد علامه آقای
دکتر علی اکبر فیاض سخن از کتاب زوزنی بمیان آمد و جریان امر بعرض معظم له
رسید استاد مرا آنچنان تشویق کرد که از فردای آن روز خستگی بدنی و روانی را بهیچ
انگاشتم و در پی فراهم آوردن مقدمات کار بر آمدم. روزی در خدمت استاد بزرگوار
به کتابخانه آستان قدس رفتم و نسخه ها را با دقت بسیار دیدیم. در آن مجلس
تصمیم بر این شد که نسخه مورخ ۶۷۰ اصل و دیگرها بدل باشد و من نیز چنین کردم.
متن این کتاب همان است که در نسخه مورخ ۶۷۰ هجری و یا نسخه اصل
آمده، بی تغییری و کمی یا کاستی. تنها مختصر دستی در رسم الخط نسخه برده ام که
املاء کلمات با شیوه امروز بیگانه نباشد. مثلاً دالهای فارسی همه جا زال بوده
است (بوز و) و من که در رعایت يك قاعده قدیمی متروک - آنهم قاعده ای که تنها
در بخشی از خراسان متداول بوده است - الزامی نمی دیده ام بصورت دال نوشته ام.
یا پ را که کاتب ب نوشته پ کرده ام. همینطور گ که در نسخه اصل ک بوده
است. کتاب مصدر است به مقدمه ای در باره: شرح حال مؤلف، ارزش و مطالب کتاب،
جغرافیای تاریخی زادگاه مؤلف و معرفی نسخه ها. توضیح در باب واژه های نادر
(شان) و نکته هایی را که در خور شرح بیشتر یافته ام در پایان کتاب - بصورت تعلیقه.
آورده ام و فهرستی از لغات فارسی و مصادر عربی بترتیب الفباء بر فهرست اعلام کتاب
افزوده ام تا کار مراجعه آسان تر شود. با دقت و حوصله بسیار حرکات مصادر عربی
را با مآخذ معتبر تطبیق کرده ام تا خواننده بتواند با اطمینان کامل کتاب را مورد
استفاده قرار دهد. برای این کار از منتهی الارب، المنجد (چاپ پانزدهم و چاپ ۱۹۶۰)

صراح اللغة، منتخب اللغات، قاموس و گاه لسان العرب سودجسته‌ام. مأخذ یادداشت‌هایی را که در زیر صفحه‌ها و در تعلیقات، یا در مقدمه نوشته‌ام در جای خود ذکر کرده‌ام تا سخنی و قولی از قید ماخذ و سند آزاد نباشد و حقّ زحمت دیگران و فضل تقدّم از بین نرود. اصطلاح بیت را که در کتابت سابقه دارد و با اصطلاح يك سطر نوشته‌است، با اندکی تعمیم در معنی آن و بجای پاراگراف (یعنی عبارتی متضمن ترجمه يك مصدر) بکار برده‌ام و از نارسایی آن پوزش می‌طلبم. سخن گفتنی دیگری ندارم و میدانم کسانی که با کار تصحیح متون و چاپ کتاب آشنا هستند میدانند چقدر وقت بر سر این کار گذاشته‌ام و چه خواب‌های شیرین بر خود حرام کرده‌ام. پر واضح است کار من حالی از نقص نیست و چنانکه گفته‌اند آدمی جایز الخطاست ولی از خواننده محترم انتظار دارم بچشم اغماض بنگردد و یا از سر لطف موارد خطارا بمن اطلاع دهد تا اگر چاپ کتاب تجدید شد بتوانم مورد استفاده قرار دهم. چندین ماه وقتی که از بهترین ایام عمر عزیز صرف این کار کرده‌ام و هم رنج بی‌اجری که در غلط‌گیری کتاب برده‌ام در نظرم آسان میشود اگر ببینم چنان که آرزو داشته‌ام خدمتی بزبان و فرهنگ میهن عزیز شده‌است. امیدوارم تا وقتی ابر می‌گیرید و گل می‌خندد، تا ماه نقره می‌باشد و خورشید طلا میریزد زبان فارسی باقی بماند و مردم این سرزمین از نعمت آزادی و شادکامی برخوردار باشند بحکم انصاف و مردمی لازم میدانم از بزرگانانی که مراد این کاریاری کرده‌اند شکر گزاری کنم و با آوردن نامشان در این دیباچه چشم عروس طبع را از پشت پای خجالت بردارم. باشد که اندکی از شکر محبت آنان گزارده آید و مر دیباچه را حسن ختامی باشد.

استاد والا مقام جناب آقای دکتر علی اکبر فیاض در راهنمایی من بنده و هم در ملاحظه یادداشت‌هایی که برای مقدمه کتاب ترتیب داده‌ام منتی بزرگ بر من دارند. خدایش زنده و پایدار و از سعادت دو جهانی برخوردار بداراد. از حضرت مخدومی استاد محمود فرخ که کتابخانه نفیس خود را در دسترس من بنده قرار داده‌اند

(دوازده) « المصادر »

سپاس مخصوص دارم . جناب آقای تقی مدرس رضوی استاد دانشگاه تهران که از دیرباز حق استادی بر من دارند ، با لطف و دلسوزی خاص نمونه‌های چاپی کتاب را ملاحظه کرده و لزوم تهیه فهرست الفبایی مصادر عربی و لغات فارسی را متذکر شده‌اند که باید شکر گزاری کنم . دوستان فرزانه آقایان دکتر جمال رضایی و دکتر غلامحسین یوسفی دانشیاران دانشکده ادبیات مشهد لطفشان مشکور است . آقای دکتر رضایی چنانکه گفتم اول کس بود که اهمیت کتاب را بمن باز نمود و مرا بشروع کار تشویق کرد و دوست دیرین هوشمند آقای دکتر یوسفی نیز یادداشت‌هایی که برای تعلیقات آخر کتاب فراهم آورده بودم با حوصله و دقتی که در شان محقق دقیق‌النظر و کریم‌الطبع است ، ملاحظه کرد و اطلاعات ذی‌قیمتی بر نوشته‌های من افزود که بنام ایشان در جای خود آورده ام .

آقای او کتایی مدیر کتابخانه آستان قدس و آقای ابوالقاسم کتابدار معاون و کتابدار کتابخانه مقدس در کمال محبت نسخه‌ها را در اختیار من گذاشته و اجازه عکس برداری از نسخه اصل را کرامت کرده‌اند .

هزینه چاپ این کتاب را آقای عباسعلی پاسبان رضوی مدیر کتابفروشی باستان مشهد بر عهده داشته است از اینرو لازم بنظر میرسد از این مرد فرهنگ دوست به نیکی یاد شود . وی سالهاست در مشهد بکار کتابفروشی اشتغال دارد و از این راه خدمتی بد فرهنگ خراسان انجام داده‌است که در خور تقدیر است . کتاب حاضر سومین تالیف من است که با سرمایه و همت پاسبان چاپ و نشر میشود و این مرا وا میدارد که بسهم خود از این مرد ادب دوست تشکر کنم .

چون برای هر کار ادبی فراغ خاطر و امان لازم است و هم اکنون بیم وجود شاهنشاه اینها میسر است رواست که نعمتان تندرستی و امان را شکر گویم و از خداوند بزرگ بخواهم تا این دو نعمت بزرگ در این سرزمین منحلد بماند .

مشهد . زمستان ۱۳۳۹ شمسی هجری

تقی یینش

مقدمه

فتح ایران

ایران مانند دیگر کشورهای باستانی سرگذشتی عبرت انگیز دارد. اقوام آزمندی که در کرانه های فلات ایران زیست داشته اند همواره آرزوی تسخیر زمینهای بارور و سرسبز ایران را در سر میپرورانده اند و هرچند بار امواج غم و حادثه را با خود همراه می آورده اند. گاه اقوام گردن کش دوردست و کشور گشایان خود خواه برای بسط میدان فرمانروایی و یا تسکین عطش کشور گشایی خود سرزمین ایران را در زیر پای سربازان خود لگد مال میکرده اند. تاریخ ایران مجموعه این حادثه ها و جنگ و ستیزهاست و هر پژوهنده با انصافی را به تحسین بردباری و قدرت انعطاف ملت ایران وامیدارد.

در تاریخ ایران حوادث عبرت انگیز کم نیست ولی کمتر حادثه ای بقدر حمله عرب شکفت انگیز است. این عجب است مردم بیابان نشین که شیرشتر و سوسمار میخورده و دختران شان را زنده بگور میکرده اند بتوانند بر کشوری که سردارانش بازاد و سلاح زرین به میدان جنگ میرفته اند فایق آیند و بنیان امپراطوری بزرگی را در هم بریزند. در سالهای اخیر که فلسفه تاریخ طرفداران زیاد پیدا کرده است و خواسته اند علل و پیدایش آثار و حوادث تاریخی را از روی منطق و حساب پیدا کنند برای حل این مسأله - مسأله حمله عرب و فتح ایران بدست اعراب - نظرهای مختلفی داده شده است^۱ ولی هنوز ابهام قضیه بقدری باقی است که نمیتوان آن را موضوع ساده‌یی تلقی کرد^۲.

شاید به قول توین بی^۳ - مورخ بزرگ معاصر - وقتی اسناد و مدارک تاریخی

(۱) استاد همایی ده فقره دلیل برای این امر ذکر کرده اند (تاریخ ادبیات

ایران ج ۲ ص ۷)

(۲) میراث ایران ص ۱۱۶

(۳) ازافادات دکتر یوسفی

زیاد شد حقیقت در بین آنها کم میشود و گذشت زمان اسرار این حادثه بزرگ تاریخ را در زیر ظلمت قرون و ابهام مآخذ پنهان کرده است . بودن بشارتهایی بنام محمد یا احمد در آیین مهر و روایت‌های تاریخی می‌رساند که ایرانیان برای ظهور مردی بزرگ آماده بوده‌اند و انتظار داشته‌اند مصلحی بیاید و آیین عدل و داد را در جهان بگستراند^۱ . اختلاف طبقاتی و آزادی مذهب در دوره ساسانی تغییر سیاست نظامی ایران از زمان انوشیروان به بعد و قیام خوارج^۲ و ناتوان شدن دولت ساسانی بر اثر نبردهای طولانی با رُم شرقی و قبایل ترکستان و ظلم و بیداد قنودالها و روحانیان را هم دلیل ناتوانی دربار ایران^۳ و عامل پیروزی اعراب دانسته‌اند که در جای خود صحیح و مؤثر است . نظر دیگر این است که نژاد آریایی محکوم اصلی شده است که در فلسفه تاریخ «دژنراسیون نژادی»^۴ نام دارد . بنابراین اصل هر نژادی اگر فاسد بشود و بعملی سجایای اخلاقی و مدنی خود را از دست بدهد محکوم بزوال میشود . ابن خلدون معتقد است^۵ ملت‌های بدوی اگر در شرایط مساعدی قرار بگیرند شهر نشین میشوند ولی شهر نشینی حدت و صلابت آنها را که لازمه زندگی بدوی و صحرا نشینی است تاضیف میکند و باقوام بیابانی دیگر که بحکم قانون تنازع بقا در پی بهبود وضع زندگی هستند اجازه میدهد تا اساس حکومت آنها را درهم بریزند . این اصل اگر چه مخالفانی دارد^۶ ولی برای توجیه مسأله شکست ایران بی‌شمار نیست .

-
- ۱) تاریخ و تقویم در ایران از ذبیح بهروز ص ۱۰۱ - ۲) کریستن سن، ایران در زمان ساسانی (ص ۲۸۸ و ۳۴۰) ۳) تاریخ تمدن ایران، ماسه - ترجمه محبی ص ۴۶ و ۱۸۶
 - ۴) نظر دکتر باوند دانشیار دانشکده ادبیات مشهد و استاد تاریخ . این نظر مورد انتقاد واقع شده است زیرا نژادهای دژنره میتوانند زندگی آسور گیر بدوهند چون درختی خشک از نو سبز شوند
 - ۵) مقدمه، ترجمه پروین کنازبادی ح ۱ باب دوم از صفحه ۲۳۱ تا ۲۹۰
 - ۶) گورویچ روسی میگوید تاریخ تمدن جدید خلاف این اصل را نشان میدهد زیرا در حال حاضر دیده نشده است اقوام وحشی و بیابانی بتوانند ملت‌های شهر نشین و مدنی را مضمحل کنند (از افادات دوست هنرمند آقای عباس حکیم)

معنویت اسلام هم در پیروزی اعراب بی اثر نبوده است زیرا اسناد تاریخی دلالت دارد که ایرانیان مجذوب تعالیم عالیه اسلام شدند و دینی را که از برابری و برادری دم میزد و با اختلاف طبقاتی سخت مخالف بود با جان و دل پذیرا شدند.^۱

بطور کلی دولت ایران در اواخر دوره ساسانی ناتوان شده بود زیرا لشکر کشی های پی در پی نیروی لشگری ایران را ضعیف کرده بود. سپاه ایران در نقاط دور دست مانند مصر و فلسطین و انتهای آسیای صغیر پراکنده شده و سرداران دلیرو کار آزموده خود را از قبیل شهروراز و شاهین از دست داده بود. در باره بقدری دچار هرج و مرج شده بود که در طی چهار سال بعد از خسرو پرویز ده یاد و ازده تن پیاپی بر تخت شاهی نشستند و در خاندان سلطنت عنصری لایق و مدبر که از عهده اداره ملک بر آید وجود نداشت.^۲ طاعونی که در سال ۶۲۸ میلادی (سال هفتم هجری) روی داد و طغیان دجله و فرات در سال ۶۲۷ میلادی (سال ششم هجری) که سدها را شکست و مایه خرابی بسیار شد و انتقال پای تخت ایران از فارس بحوالی سرحدات جنوب غربی کشور^۳ نمونه یی است از نابسامانی اوضاع ایران و ناسازگاری حوادث.^۴

نفوذ زبان عربی در ایران

هر چه بود ایران بدست اعراب فتح شد و زبان عربی همراه بادین اسلام به ایران راه یافت. از طرف دیگر زبان عربی زبان سیاست یا زبان قدرت بود و مردم مجبور بودند برای برخورداری از قدرت اسلام عربی یاد بگیرند. عربها در رواج زبان عربی بزور زور هم متوسل میشدند و گاه^۵ «ممالک مسخر شده را از تکلم زبان مادری ممنوع

(۱) تاریخ ادبیات ایران استاد همایی ج ۲ (۲) جنگهای ایران از عباس اقبال ص ۹۳ - کریستن

سن مینویسد ده تن (ص ۵۲۲) (۳) از پرویز تا چنگیز تقی زاده ص ۳

(۴) استاد همایی ده فقره دلیل برای اثبات ضعف دولت ساسانی گرد آورده اند که محصول استقرار و استقصای دقیق ایشان و همه در جای خود صحیح است (تاریخ ادبیات ایران ج ۲ ص ۷)

(۵) تاریخ ادبیات ایران از دکتر صورتگر، انتشارات مؤسسه و عطا خطابه ص ۸

ساخته و متخلفین را سخت سیاست میگرداند. نرشخی در تاریخ بخارا مینویسد^۱ :
«قتیبة بن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا، بسال نود و چهار و در آن موضع
بتخانه بود. مر اهل بخارا را فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدند، چنانکه هر آدینه
منادی فرمودی هر که بنماز آدینه حاضر شود دودرهم بدهم. و مردمان بخارا باوّل
اسلام در نماز قرآن بیارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع
شدی مردی بودی که در پس ایشان بانك [زدی] بکنیتانکینت^۲ و چون سجده
خواستندی [کردی] بانگ کردی نگو نپانکونی. این روایت نشان میدهد که عمال
خلافت برای رواج زبان عربی و مراسم دینی اسلام سیاستی مدبرانه در پیش گرفته
بودند و مردم نومسلمان را به انواع مختلف به زبان عربی و دین اسلام با علاقه میگرداند.
در قرن اول و دوم هجری زبان رسمی و عمومی اسلامی عربی بود^۳ و در دوره سامانیان
محاسبات و مکاتبات سلطانی و باصطلاح دیوان به عربی بود^۴. در دوره غزنوی نیز
زبان عربی بقدری نفوذ داشت که کتب علمی و ادبی بآن زبان نوشته میشد و فضلا و شعرا
و نویسندگان ایرانی در ادب عرب دست داشتند^۵. از اواسط دوران حکومت امرای
صفاری و سامانی، روابط دربار ایران با دستگاه خلافت محکم و برقرار گردید و زبان
عربی زبان رسمی ایران شد^۶ ابو جعفر احمد و پسرش خلف بن احمد با تعصب بسیار دو این
رسمی سیستان را عربی کردند و امرای آل بویه نیز شعر و ادب عرب را رواج تمام
دادند^۷. در عین حال زبان فارسی به حیات خود ادامه میداد و گاه در فرصتهای مناسب

(۱) تاریخ بخارا تصحیح استاد مدرس رضوی ص ۵۷

(۲) این دو کلمه را استاد بهار به تصحیح قیاسی چنین نوشته است : گمان کتب .

نگونپانکون کنیت (سبک شناسی ج ۱ ص ۲۲۹)

(۳) ایضا ص ۶۴

(۴) تاریخ ادبیات دکتر صورتگر ص ۸

(۵) ایضا ص ۱۲۳

(۶) تاریخ دیالمه و غزنویان از پرویز ص ۴۳۴

(۷) ایضا ص ۴۳۵

زبان دربار میشد. از زمان وزارت خواجه حسن میمندی دواوین عربی شد ولی در همان اوقات با امراء ماوراءالنهر و ممالک مجاور بزبان فارسی مکاتبه میشد^۱. سلجوقیان هم مکاتباتی بزبان عربی داشته‌اند و در دوره‌های بعد نیز کسانی مانند هلاکو برای ملک ناصر و امرای شام به عربی نامه میفرستاده‌اند^۲. اما مسعود غزنوی کتبی بزبان فارسی داشته‌اند که یکی از آنها از برکت قلم ابوالفضل بیهقی هنوز باقی مانده است^۳.

اگر چه دیوان عربی شده بود ولی نامه‌های خصوصی و بعضی مراسلات سلطانی به فارسی نوشته میشد^۴. در تاریخ بیهقی نامه‌یی که القائم بالله برای امیر مسعود فرستاده و متن بیعت نامه مسعود به عربی است^۵. در عوض از نامه‌هایی که از شهرهای ایران به بغداد نوشته میشده نمونه‌هایی بزبان فارسی یافت میشود^۶. مرحوم ملک الشعرای بهار در این زمینه چنین نوشته است: «زبان فارسی بعد از استقرار دین اسلام در جزیره العرب، وارد ایران شد و از همان بدو پیدائی خود در زبان و ادبیات پارسی تاثیر نمود لیکن در دوره سامانیان بواسطه دوری خراسان از مرکز عرب و توجه و اعتنای خاص پادشاهان و امرای محلی بتدریج زبان پارسی دری، و از همه مهمتر مانوس بودن مترسلان و ادیبان بشیوه قدیمتری که بقبل از اسلام پیوسته بود، زبان تازی در نثر دری اثر آشکار و نمایانی نبخشید. در عهد غزنویان ارتباط خراسان با بغداد بیشتر شد و نفوذ بغداد بسبب انقراض دولت سامانیان و ترکت تازی دو دولت غیر

(۱) ایضاً تاریخ غزنویان (۲) مجله آینده دوره ۴ شماره ۳ - ۴ س ۲۰۴

(۳) تاریخ ادبیات دکتر صورتگر ص ۹۴

(۴) ایضاً ص ۹۴

(۵) تاریخ بیهقی به تصحیح استاد فیاض ص ۲۹۵ و ۳۱۶

(۶) تاریخ ادبیات دکتر صورتگر ص ۹۴

(۷) سبک شناسی ج ۲ ص ۶۳

ایرانی (غزنویان و خانیّه ماوراءالنهر) در مملکت توران و خراسان شدید گشت چه هر یک از پادشاهان ترک بسبب رقابت با یکدیگر دست بذیل ولای خلیفه میزدند و این روابط موجب توجه زیاد تری بزبان تازی شد. « آقای دکتر صورتگر راجع به نفوذ زبان عربی در ایران چنین می نویسد: ^۱ «پس از ضعف خلافت در ایران، قلمروهای مستقل و نیمه-مستقل توسط بزرگان ایرانی تاسیس یافت و دربار این امر مرکز تجلی ادبیات و دانش گشت و مردم نقاط ایران که بدربار خلفای بغداد راه نداشتند در شهر و کشور خویش حامی و مشوق یافتند. با وصف این در اوایل این دوره هنوز برای ابراز عقاید علمی و ادبی زبان عربی وسیله بود و علت آنهم اینست که زبانهایی که علوم و ادبیات در آنها سابقه طولانی داشته و در نتیجه قرنهای تمرین و آزمایش اصطلاحات دقیق و روشن فنی در آن وجود یافته است بزحمت و اشکال زیاد مقام خود را بزبان نو دیگری میدهد.»

استادهمایی می نویسد: ^۲ «تراوش لغات عربی در زبان فارسی عمده بعد از اسلام شده و قبل از آن اگر بوده بغایت کم بوده است و اما اینکه از چه زمان شروع شده است بعقیده ما نمی توان روز و ساعت معینی را مبداء قرار داد و گفت از آن تاریخ و مثلاً فلان لفظ عربی معین وارد زبان فارسی شده است بلکه از همان وقت که عرب بر ایران تسلط یافت و ایرانیان خود را بتمام جهات معلوب و مطیع و محتاج عرب دیدند و استقلال معنوی و استقرار سیاسی و رشد علمی و ادبی و تشکیلات حکومتی مستقل ایرانی که هر یک در نوبت خود از علل خیلی بزرگ حفظ زبان و ادبیات و صیانت آثار و آداب شمرده میشوند و بالاخره همه چیز خود را در مقابل استیلائی عرب یکمرتبه باختند و سرکارشان در همه چیز با حکومت عربی و اعراب افتاد، با لغات عربی آشنا شدند و اشخاص با هوش در اندک زمانی لسان عربی را خوب

۱) تاریخ ادبیات ایران ص ۱۸

۲) تاریخ ادبیات ایران ج ۲ ص ۲۷۷

یاد گرفتند و احیاناً طوری بدان زبان شعر ساخته و حرف میزدند که موجب حیرت اعراب میشد ... « و چند سطر بعد : « گذشته از عوامل طبیعی و اجتماعی که نتیجهٔ فہری آنها اختلاط دو زبان بایکدیگر است پاره یی از ایرانیان عربی- مآب محض تملق و تقرب و یا بعقیدہ تجدد ، خودشان را بدامان اعراب انداخته در ترویج و استعمال لغات عربی بجای کلمات فارسی (نظیر ترك مآبان عصر مغول و فرنگی- مآبان عصر تازه) اسراف و هجوم لغات عربی را هر چه بیشتر استقبال میکردند و شاید آنرا جزء فضایل و مزایای خود میشمردند و قومیت و ملیت خود را زیر پا گذاشتند حقیقہ بزبان و اخلاق و آداب خودشان بچشم حقارت مینگریستند^۱ و از طرف دیگر در عصر بنی امیہ عصبيت عرب بر عجم بشدت حکمفرما بود و حتی بزور شمشیر لغات عربی در ممالک اسلامی منتشر میشد . عموماً جدی وافر در ترویج زبان عربی و امحاء سایر السنہ داشتند .

تمام این عوامل دست اندر کار بوده است و رویہ پرمرفته ایران - با همهٔ کوششی که برای نگاهداری سنن ملی و زبانش نشان داده - نتوانسته است شخصیت خود را حفظ کند . باری زبان و خط پہلوی منسوخ شد و زبان دری که پیوندی از زبانہای قدیمی ایران با عربی بود و بسیاری از اشکال و حروف عربی را داشت بوجود آمد . اگر چه زور و سیاست در پیشرفت زبان عربی، بس مؤثر بود ولی زبان عربی در سایہ اسلام توانست باین زودی و توانایی نفوذ کند . جوینی می نویسد: « چون سلاطین و ملوک را در خدمات

۱) هنوز هم هستند کسانی که خون ایرانی در عروقشان دور میزند و ترجمۂ حال و فہرست آثار شعرا و نویسندگان فارسی زبان را بہ زبان عربی تالیف میکنند و اینرا برای خود هنری و فضلی می شناسند !

۲) این گفته صحیح است و شواہدی داریم کہ درستی آنرا تایید میکند مثلاً در مرزبان نامہ (چاپ لیدن ص ۲) شرحی است دربارهٔ ترجیح زبان عربی بر فارسی . مؤلف کتاب می نویسد: « آن عالم معنی را بلغت نازل و عبارت سافل در چشمها خوار گردانیدہ » و مرادش از لغت نازل فارسی است ، همیظور در مقدمہ تاریخ یمینی می بینیم مؤلف در پی اینست کہ ثابت کند زبان عربی بہتر از فارسی است .

(مقدمه) ————— (بیست و یک)

و مطالعات که بدارالخلافة بر میداشتند و بمملوك عرب می نوشتند از تحریر تازی چاره نبود هر کس از طبقه علم و انشاء دست بشعبه بی از شجره لغت عربی زدند^۱ ولی اقبال عامه مردم به زبان عربی بیشتر مربوط به علاقه بی بود که بدین اسلام داشتند و برای برخورداری از تعلیمات عالییه اسلام و درك معانی قرآن و توفیق بیشتر در انجام مراسم مذهبی، بر یاد گرفتن زبان عربی همت می گماشتند. علاقه مردم بیاد گرفتن زبان عربی از يك طرف، وتشویق عمال خلیفه از طرف دیگر و هم احتیاج ایران و مللکداران ایرانی به عربی دانان سبب شد که ادبا و فضایل ایران برای یاد گرفتن زبان عربی دامن همت به کمر زنند و به جمع آوری و ترجمه لغات عربی همت گمارند. از اواخر قرن چهارم تا اواسط قرن پنجم هجری این مجاهده به سرحد کمال رسید و کتابهای زیادی در خصوص زبان و لغت عربی برشته تحریر کشیده شد. در تاریخ ادب این دوره را دوره تألیف کتاب لغت می نامند^۲ و معتقدند که بیشتر کتابهای لغت در این دوره تألیف شده است. در آن هنگام خراسان مرکز ادب ایران بود و عده زیادی از رجال علم و ادب را در دامان خود پروراند.^۳ ثعالبی در کتاب نفیس^۴ خود عده زیادی از بزرگان خراسان را معرفی میکند و متذکر میشود که بیشتر آنها ذواللسانین بوده اند و بدو زبان عربی و فارسی شعر می سروده اند.

قابل توجه است که خراسان تقریباً بعد از دیگر استانهای ایران به تصرف اعراب در آمد ولی بیشتر لغویان و بزرگان ادب و دارندگان کتاب لغت را در دامان

(۱) عتبه الکتابه ص ۲

(۲) ص ۴۰۵ مجله شرق شماره ۷ - مقاله آقای سعید نفیسی تحت عنوان « لغت در ایران »

(۳) از افادات اسناد مدرس رضوی

(۴) بیخه الدهر و نسمة الیوم .

خود پروراند^۱ .

قدیم ترین کتاب لغت عربی به فارسی

آقای سعید نفیسی در مقاله‌ی که محصول تتبعات قدیم ایشان است نوشته اند^۲ : «مدت سی سال از اواسط قرن پنجم را در ادبیات فارسی باید عصر تألیف کتاب لغت دانست . قدیم ترین کتاب لغت فارسی عربی هم ظاهراً در همین دوره تألیف شده است و آن کتابیست باسم کتاب المصادر ، تألیف قاضی ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی متوفی ۴۸۶ و چنانکه از اسم کتاب بر میآید مجموعه مصادر زبان عربی و شرح آن بفارسیست^۳ . دقیق تر و تازه تر نوشته آقای منزوی است^۳ که فهرستی بس دقیق از کتابهای لغت عربی به فارسی را در بر دارد و در حد خود هم‌تعم و پر ارج است . در این فهرست کتابهای لغت عربی به فارسی بترتیب تاریخ تألیف و یا بر حسب دوره و عصر مرتب شده‌اند و بقدری که ممکن بوده درباره تنظیم و سبک تألیف آنها و هم معرفی مؤلف کتاب و معرفی نسخه های معتبر آن تحقیق شده است . نمونه مختصری که از آغاز و انجام هر کتاب نقل شده ارزش کار محققانه و پر سود آقای منزوی را بالا برده است . به حکایت این فهرست قدیم ترین کتابهای لغت عربی به فارسی چهار دسته کتاب هستند که همگی در خراسان - دور ترین نقطه ایران از مرز عرب - تألیف شده‌اند و آن چهار عبارتند از : ۱- البلغة المترجم فی اللغة و شرح آن از مؤلف ناشناس (۴۳۸ ق . ه) ۲- فرهنگ بیهقی از ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی صاحب تاریخ مسعودی - معروف به تاریخ بیهقی (۳۸۵ - ۴۷۰ ق . ه) ۳ - فرهنگهای زوزنی (متوفی ۴۸۶ ق . ه) ۴ - فرهنگهای ادیب نطنزی

۱) فتح خراسان در سال ۳۱ هجری و در عهد خلافت عثمان و بدست احنف بن قیس صورت گرفت (تاریخ ادبیات ایران استاد همایی ج ۲ ص ۱۵)
۲) مجله شرق شماره ۷ ص ۴۰۵
۳) فرهنگنامه های عربی بفارسی از انتشارات دانشگاه تهران ص ۲ و مقدمه لغت نامه دهخدا

(متوفی ۴۹۷ ق . ه) . در فهرست قدیم تر از همه البلغة است که مؤلفش شناخته نیست و نسخه‌ی مغلوپ و پیریشان بنام مشکلات البلغة - موجود در کتابخانه‌ها لك - ظاهر آ قطعه بی است از شرحی که بر البلغة نگاشته بوده اند^۱ . بعد فرهنگ بیهقی است . سپس مصادر زوزنی و ترجمان القرآن ، که آقای منزوی آنها را فرهنگهای زوزنی نامیده اند و در آخر فرهنگهای ادیب نطنزی .

ادیب نطنزی بدیع الزمان ابو عبدالله حسین بن ابراهیم است که باختلاف روایت در ۴۹۷ یا ۴۹۹ بدرود جهان گفته و سه کتاب بنام الخلاص و دستور اللغه (که باعتقاد آقای منزوی همان الخلاص است) و المرقاة بدو منسوب است^۲ .

آقای سعید نفیسی که در باره ادیب نطنزی تحقیقی وافی کرده اند می نویسند^۳ دوتن نطنزی شهرت داشته اند یکی حسین بن ابراهیم ملقب به ذواللسانین و دیگر ابوالفتح محمد بن علی متوفی محرم ۴۹۷ . سپس به نقل از حاجی خلیفه تاریخ فوت نطنزی مورد بحث را ۴۹۹ و کتابی از او را دستور اللغه نوشته اند . ایشان نیز معتقد هستند که دستور اللغه را کتاب الخلاص هم می گفته اند و از ماخذ معتبر قدیم بوده است .

اثر دیگر نطنزی المرقاة فی اللغه الفارسیه را نوشته اند و هفت بیت شعری را که از او باقی مانده (يك بيت در حدائق السحر و شش بیت دیگر از قطعه‌ی متعلق به سفینه خطی ملکی مرحوم عباس اقبال) نقل کرده و بیتی را که شمس قیس در المعجم بنام نطنزی آورده احتمال داده اند ممکن است از همین ادیب نطنزی باشد^۴ . تشخیص اینکه کدام يك از این کتابها قدیم تر است چندان آسان نیست ، ولی به استحضار

(۱) این نظر و حدس آقای منزوی است .

(۲) فرهنگنامه‌ها ص ۱۹

(۳) مجله ارمغان سال ۱۰ شماره ۱ ص ۴۱

(۴) ایضاً ۵۳

(بیست و چهار) «المصادر»

میتوان دریافت که البلغة و فرهنگک بیهقی تقریباً در يك زمان تالیف شده اند . دلیل این است که البلغة بتصریح متن کتاب در ۴۳۸ تالیف شده (آخر نسخه تصریح داره) و در این تاریخ ۳۲ سال از مرگ بیهقی می گذشته است . چون بیهقی ۸۵ سال عمر کرده پس در زمان تالیف البلغة ۵۳ ساله و مردی در خور کارهای علمی و ادبی بوده است ولی تاریخ تالیف البلغة با سال فوت زوزنی ۴۸ سال و با تاریخ مرگ زوزنی ۵۹ سال فاصله دارد و لازم می آید که این دو مرد بزرگ هنگام تالیف کتابهای خود نوجوانی باشند که تازه، کودکی را پشت سر گذاشته است نه مردی پخته و تلخ و شیرین روزگار چشیده . اگرچه در تاریخ به شخصیتهای بزرگ بر می خوریم که شاهکارهای خود را در روزگار جوانی بوجود آورده اند ولی بهتر است فرض کنیم کتاب زوزنی و نطنزی مؤخر بر البلغة و فرهنگ بیهقی بوده اند . بهر حال اگر بخواهیم قدیم ترین و کامل ترین کتاب لغت عربی به فارسی را نام ببریم باید از کتاب زوزنی یاد کنیم .

شهرت کتاب

کتاب زوزنی قدیم ترین و اصیل ترین کتابی است در نوع خود که مصون از حوادث ایام باقی مانده است . این کتاب از همان زمان تالیف معروف و طرف اعتماد بوده است . بدون شك مقام علمی زوزنی و اینکه او را قاضی و امام می خوانده اند در این اشتهار دست داشته است ، باضافه کتاب او بزبان ساده و همه کس فهم نوشته شده بوده است و این برای طلاب زبان عربی و ایرانیانی که در پی آموختن زبان عربی بوده اند مغتنم بوده است . یاقوت^۱ در کتاب معجم الادباء به نقل از کتاب مشارب التجارب تالیف ابن فندق اتو بیوگرافی ابن فندق^۲ را چنین نقل کرده است : «من دوشنبه ۲۷ شعبان سنه ۴۹۹ [ه . ق] در دهستان سبزوار از ناحیه بیهقی بدنیآ آمدم . در جوانی کتاب هادی و کتاب السامی فی الاسلامی میدانی و کتاب المصادر قاضی زوزنی و

(۱) الجزء الثالث عشر چاپ مصر ص ۲۰۲ (۲) ابوالحسن علی بن زید

بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی (رك : مقدمه مرحوم بهمنیار بر تاریخ بیهقی)

..... (چند کتاب مهم دیگر که نام برده) را از بر کردم و در سال ۵۱۴ در محضر درس ابو جعفر مقرئ نیشابوری (از فضلاء نیشابور و مدرس زبان عربی) در مسجد جامع نیشابور حاضر شدم.... سند دیگر برای اهمیت و شهرت کتاب زوزنی بیستی است از خاقانی که در چاپهای مختلف از دیوان او به صورتهای مختلف ضبط شده است. بیت از قصیده بی است «در شکایت و عزات و تخلص بمدح پیغمبر اکرم» با مطلع :

ضمـان دار سلامت شد دل من که دارالملک عزلت ساخت مسکن

و در چاپی که باهتمام دکتر سید ضیاءالدین سجادی ، دوست دیرین و فرزانه من فراهم آمده چنین است :^۱

لقبشان در مصادر کرده مفعول دو استاد آن ز تیران این ز زوزن

اما در چاپ مرحوم عبدالرسولی استاد فقید دانشگاه تهران بدین صورت

ضبط شده^۲ .

لقبشان در مصادر کرده مفعول دو استاد این ز تبریز آن ز زوزن

در چاپ دیگر از دیوان خاقانی - بکوشش آقای نخعی - نیز این بیت بدین صورت آمده است^۳ .

همچنین است در نسخه بی از دیوان خاقانی که سال تحریر آن ۹۵۰ (ق.ه) است و مرحوم رضاخان نایبی معروف به قاضی نور بر آستان قدس وقف کرده^۱ و نسخه چاپ سنگی هند^۲ . نسخه دیگری از دیوان خاقانی در کتابخانه آستان قدس است

(۱) دیوان خاقانی بکوشش دکتر سید ضیاءالدین سجادی ص ۳۱۷

(۲) دیوان خاقانی باهتمام عبدالرسولی ص ۳۲۶

(۳) بکوشش آقای حسین نخعی و بسرمایه کتابفروشی امیر کبیر ص ۲۸۸

(۱) این نسخه ۴۹۴ ورق دارد بابعاد ۲۷×۱۶ سانتی متر و هر ورقش ۱۹ سطر دارد و بخط نسخ نوشته شده و شماره ثبت آن ۴۶۴۳ است ، منوی تحفه العرافین حدیم را نیز دارد

(۲) ص ۲۱۸ چاپ سنگی مطبعه رفیع هند مورخ ۱۲۹۳ بخط نستعلیق

(پست و شش) ————— « الفصادر »

که در سال ۸۴۷ نوشته شده و دارای تذهیب و جدول بندی عالی است^۱ . متأسفانه بیت مورد بحث را در این نسخه دست زده اند و کلمه اصل را تراشیده یا پاک کرده و بجایش تبریز نوشته اند . برای روشن شدن اشکالی که در این بیت وجود دارد باید نخست معنی آنرا روشن کرد . استاد شروان میخواهد از مردم سفله شکوه کند ولی زبانش پیچیده و پر از ابهام است . خلق در عربی مصدر است که (مصدر میمی) معنی مفعولی هم دارد یعنی به معنی مخلوق هم استعمال شده خلق الله یعنی مخلوق الله . دزی^۲ خلق را به معنی گروهی از مردم و حیوان گرفته .

Quantité De Personnes , D'animaux

در منتهی الارب نیز خلق به معنی مردم آمده^۳ و معیار اللغة^۴ دارد: «والناس کلهم کالخلق وهو فی الاصل مصدر و بمعنی مفعول» .

در عربی قاعده‌یی است که اسم مفعول و زمان و مکان و مصدر میمی ممکن است يك صورت داشته باشند این قاعده را صاحب المنجد^۵ با این عبارت بیان میکند : «ان اسم المفعول والمصدر المیمی اسم المكان واسم الزمان تکون بلفظ واحد مما فرق الثلاثی و یمتاز بعضها عن بعض بواسطة القرائن المعنوی» . بنا بر این خلق با آنکه مصدر و بمعنی آفرینش است معنی مفعولی هم دارد (مخلوق) . مفعول در فارسی سابقه بدی دارد و بمردم بدکار گفته میشود . لقبشان در مصادر کرده مفعول - اشاره است به همین نکته لطیف . یعنی آن چنان خلایق یا مخلوقی که مفعول هستند . مصادر هم نام ماخذی است که در روزگار استاد شروان شهرت داشته و کتاب درس و مدرسه بوده است

(۱) این نسخه ۳۸۳ ورق دارد . ابعادش ۱۷×۲۵/۵ سانتی متر است و بخط نستعلیق خوش نوشته شده . شماره اش ۴۶۴۴

(۲) (ج ۱ ص ۳۹۹) Supplément à Dictionnaires Arabes - Dozy

(۳) ج ۱ ص ۳۳۶

(۴) ص ۲۴۴

(۵) ص و از چاپ پانزدهم

(مقدمه) ————— (بیست و هفتم)

دو استادی که خاقانی آنها را ستوده یکی زوزنی است - مؤلف کتاب حاضر - دیگری دانشمندی که مثل زوزنی در لغت عرب استاد و صاحب نظر بوده است .

این استاد دیگر کجایی است ؟ تیرانی یا تبریزی؟ بظاهر باید تبریزی باشد زیرا در بیشتر نسخه‌های دیوان خاقانی - چنانکه دیدیم - چنین است ولی این استاد تبریزی باید کتابی بنام مصادر هم داشته باشد . متأسفانه در بین بزرگان تبریز چنین کس با این مشخصات نداریم . معروف تر از همه ابوزکریا یحیی است که او را خطیب تبریزی می‌گفته اند و شاگرد شیخ ابی‌العلاء معری بوده است. خطیب به تصریح ابن خلکان^۱ در سنه ۴۲۱ متولد شده و در ۵۰۲ در مقبره باب‌البرز بغداد بخاک سپرده شده است . کتاب معروف او در لغت تهذیب اصلاح‌المنطق است که ظاهراً اصلاح شده کتاب اصلاح‌المنطق ابن سکیت خوزی است ولی در بین تصانیف بسیار زیاد خطیب نامی از مصادر نیست . اما اگر استاد را تیرانی بگیریم (بضبط مختار آقای دکتر سجادی) با این مشکل رو برو می‌شویم که تیران کجاست؟ یاقوت زیر ماده تیزان می‌نویسد^۲ : «بالکسر ثم السکون و زای و الف و نون من قری هراة و تیران ایضاً من قری اصفهان» یعنی تیران دیهی است در اصفهان . اما امروز پنج جا^۳ بنام تیران در ایران هست که یکی در اصفهان و بقیه در بروجرد و کرمان و بابل و نیشابور قرار دارند ، ولی تیران هر جا که باشد استادی از ائمه لغت را منسوب بدانجا سراغ نداریم . نظری که من دارم و مورد تایید استاد بزرگوار جناب آقای دکتر فیاض هم قرار گرفت این است که تیران را تحریف شده میدان بگیریم و فرض کنیم شعر خاقانی در اصل اینطور بوده است .

لقبشان در مصادر کرده مفعول دو استاد آن میدان این زوزن

(۱) وفيات الاعیان چاپ سنگی تهران ج ۲ س ۳۷۶

(۲) معجم البلدان چاپ مصر ج ۲ س ۴۴۱

(۳) فرهنگ آبادیهای ایران با اهتمام دکتر منجم پایان س ۱۱۲

اما استاد میدانى ابو الفضل احمد بن محمد بن ابراهيم هتوفى^۱ ۵۱۸ است که از بزرگان ادب و ائمه لغت بشمار ميرود و کتابى بنام المصادر داشته که سيوطى و چلبى و اسمعيل پاشا صحت انتساب آن را بدو تايد کرده اند^۲. میدان اسم محلى بوده است از محلات نيشابور منسوب به زياد بن عبدالرحمن «بفتح الميم و سکون الياء المثناة من تحتها و فى الدال المهملة و بعد الالف نون^۳» که استاد نيشابورى از آنجا است. و میدان (به فتح) يا میدان (به کسر م) در لغت عرب فراخنايى را گویند که در آن اسب تازند و چوگان بازند. صاحب المنجد مى نويسد: «فسحة متسعة معدة لسباق الخيل و لعبها، جمع ميادين» در پهلوى نيز میدان M(a)idân آمده است^۴.

نام کتاب و مؤلف ، اطلاعات درمآخذ مختلف

اين کتاب - کتابى که هم اکنون پيش چشم داريد و نزديک به هزار سال از عمرش گذشته - يکى از مآخذ مهم زبان فارسى بشمار ميرود ، اطلاع ما درباره مؤلف کتاب بسيار کم و محدود است . آقای ابن يوسف شيرازى که ظاهراً پيش از ديگران در اين باره به فارسى چيز نوشته است ، مى نويسد^۵ : «در کتابى جز بغية الوعاة سيوطى و روضات و معجم المطبوعات و اين دو بنقل از بغية و تاريخ آداب اللغة جرجى زيدان نام زوزنى را نيافتم» از همه تازه تر، کار آقای منزوى است که تحقيقات راجع به زوزنى و کتابش را در مقاله يى تحت عنوان^۶ : «فرهنگهاى عربى بفارسى» در لغت نامه دهخدا بچاپ رسانده اند و آن تحقيقات دوباره بصورت کتابى مستقل در ضمن نشریات دانشگاه تهران نشر شده است^۷. بطورکلى در اين نوشته ها اطلاع زيادى از زندگى زوزنى

(۱) كشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۲ ص ۱۷۰۳، وفيات الاعيان چاپ تهران ج ۱ ص ۴۸

(۲) مقدمة لغت نامه دهخدا ص ۲۷۴

(۳) وفيات الاعيان ج ۱ ص ۴۸ (۴) حاشيه دكتر معين بر برهان قاطع ص ۲۰۷۴

(۵) فهرست كتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۷۲

(۶) مقدمة لغت نامه دهخدا

(۷) فرهنگنامه هاى عربى بفارسى نشریه شماره ۵۱۳ از انتشارات دانشگاه تهران

وجود ندارد و میتوان گفت شخصیت این مرد بزرگ که هم در زیر ظلمت تاریخ پنهان شده است .
نمونه‌یی از آنچه در مآخذ مختلف درباره زوزنی و کتاب او، نوشته‌اند بدین قرار است :
* ۱ «المصادر لابی عبدالله محمد ابن احمد «الحسین بن احمد» الزوزنی «المتوفی
سنة ۴۸۶» اوله الحمد لله على سوابغ آلائه المتسابقة ... الخ جرده عن شواهد الحديث
والاشعار والامثال وترجمتها ونقحتها وصدر كل باب بمصادر الافعال الصحيحة ثم اتبعها
بالمصادر المعتلة وهلم جرا وتقبل في ترتيب كل نوع منها صاحب ديوان الادب .

هر که را دیده در مصادر نیست
بلغت هیچ گونه قادر نیست
اتفاقت ز فاضلان عرب
که کتابی به از مصادر نیست (منه) «

* ۲ «الزوزنی متوفی سنة ۴۸۶ . ه ، هو ابو عبدالله الحسين بن علی بن احمد، له:
۱- کتاب المصادر مرتب عن الابجدية كالمعجم منه نسخ خطیه من اكثر مكاتب اوربا
و فی کوبرلی بالاستانة ۲- ترجمان القرآن العربیه و الفارسیة فی غوطا ۳- شرح-
المعلقات طبع بمصر سنة ۱۳۰۴ و غیرها «

* ۳ «ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی (القاضی ، الامام . . .) اوراست شرح
معلقات سبع و کتاب المصادر و آن مصادر افعال عرب است مترجم فارسی . «

* ۴ «الزوزنی ابو عبدالله الحسين بن احمد بن الحسين القاضی ابو عبدالله الزوزنی
متوفی سنة ۴۸۶ (ست وثمانین واربعمائه) له شرح المعلقات السبع ، کتاب اللغة الفارسیة
، کتاب المصادر « (الزوزنی... ۴۸۶ هـ - ... ۱۰۹۳ م)

* ۵ «حسین بن احمد بن حسین الزوزنی ، ابر عبدالله عالم بالادب قاض ، من
اهل زوزن (بین هراة و نيسابور) له : شرح المعلقات السبع - ط ، و المصادر - خ و

- ۱) كشف الظنون چاپ اسلامبول المجلد الثاني ص ۱۰۷۳
- ۲) تاريخ آداب اللغة العربية جزء ثالث چاپ الهلال مصر ص ۴۴
- ۳) لغت نامه دهخدا (ابوسعد- اثبات) ص ۵۹۷
- ۴) هدية العارفين، اسماء المؤلفين و آثار المصنفين ص ۳۱۰
- ۵) اعلام، قاموس تراجم الزر كلی جزء الثاني طبع الثانية ص ۲۴۹-۲۵۰

ترجمان القرآن - خ ، بالعربية والفارسية .

بغية الوعاة ، هدية العارفين ، ودار الكتب ، والمكتبة الأزهرية ، وآداب زيدان
وهو فيه (الحسين بن علي بن احمد) و كشف الظنون و سماه في الكلام على كتابه «المصادر»
محمد بن احمد !

* ۱ «الزوزني ابو عبدالله الحسين بن علي بن احمد الزوزني كان وحيد عصره في-
النحو واللغة والعربية له ترجمان القرآن وشرح معلقات متوفى سنة ۴۸۶ (تفوه) والزوزني
نسبة الى الزوزن بالفتح بلد بين هراة ونيسابور»

* ۲ «كتاب المصادر فرهنگ مصادر عربي مترجم به فارسي تاليف قاضي ابو-
عبدالله الحسين بن احمد الزوزني متوفى در ۴۸۶ هجري وشارح معلقات سبع.»

* ۳ «مصادر فرهنگ افعال عربي با شرح فارسي آنها از القاضي ابو عبدالله الحسين
ابن احمد الزوزني متوفى ۴۸۶ هجري.»

* ۴ «در علم لغت استاد بود و كتابي در تفسير لغات معلقات سبع تاليف كرد كه
مايه شهرت وي شد. فرهنگهايي بزبان فارسي براي لغات عربي ترتيب داد كه يكي
از آنها ترجمان القرآن نام دارد و براي درك معنای لغات قرآن مفيد است.»

* ۵ «المصادر (بالعربية والفارسية) تاليف ابى عبدالله الحسين بن احمد الزوزني
المتوفى سنة ۴۸۶ حررها وجردها عن شواهد الحديث والامثال والاشعار ، و صدر كل
باب منها بمصادر الافعال الصحيحة ثم مصادر الافعال المعتلة وهلم جرا ، وطريقته أن يذكّر-

(۱) الكنى واللقاب ، شيخ عباس القمي چاپ صيدا مجلد الثاني ص ۱۶۹

(۲) Catalogue Des Manuscrits persans از بلوشه ج ۲ ص ۱۷۱

(۳) Catalogue Of The persains Manuscripts از ريو ج ۲ ص ۵۰۵

(۴) برون ، از فردوسی تا سعدی ترجمه عربي ص ۴۹۹

(۵) فهرس المخطوطات المصورة تصنيف فواد سيد الجزء الاول چاپ قاهره ۱۹۵۴ ص ۲۷۳

الاسماء باللغة العربية ثم تفسيرها باللغة الفارسية «
*۱ «دیگر از بزرگان این عهد ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی است که
در لغت ونحو و عربیت از جمله معاریف عصر خود بود . وفات او بسال ۴۸۶ اتفاق افتاد .
از آثار او در لغت کتاب المصادر است و شرح سبعة معلقة و ترجمان القرآن . زوزنی کتاب
المصادر را بنا بر نظم ابواب منظم نموده و شرح لغوی هر مصدر را بفارسی داده است .
آنچه از مجموع این اقوال بدست می آید اینست که زوزنی مردی دانشمند
و در زبان عربی صاحب نظر بوده است . نام او باید ابو عبدالله حسین بن احمد باشد زیرا
در دیباچه کتاب مصادر^۲ و هم شرح معلقات سبع^۳ بهمین صورت آمده است . همه
او را قاضی و امام خوانده اند و این می رسد که در روزگار خود پیشوا و لغوی بزرگی
بوده است . در نسخه‌یی از کتاب مصادر^۴ و شرح معلقات سبع هم، او را سید لقب داده اند
و این نشان دیگری است از بزرگی و جلالت قدر او^۵ .

تاریخ تولد زوزنی درست نیست ولی شك نداریم که در سال ۴۸۶ ق . هجری
یعنی ۱۰۹۳ میلادی^۷ در گذشته است .

- ۱) تاریخ ادبیات در ایران از دکتر صفاح ۲ ص ۳۱۹ (ماخوذ از فهرست کتابخانه مدرس عالی
سپهسالار - كما ذكر)
- ۲) به ص ۲ کتاب حاضر نگاه کنید
- ۳) چاپ سنگی بخط ابوالقاسم خوانساری بضمیمه متن و شرح چند قصیده از شعرای
بزرگ عرب و ابیات متفرقه در مدایح
- ۴) نسخه‌د از نسخه‌های ما، شرح این نسخه بعد از این بیاید، رجوع کنید به ص ۲ از این کتاب
- ۵) آقای ابن یوسف نیز نوشته: «در ابتدای دو مولفه وی ب لقب سید معرفی شده است»
منظور وی نسخه‌یی است از مصادر که در کتابخانه مدرس سپهسالار موجود است و شرح
معلقات (فهرست کتابخانه مدرس عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۸۲)
- ۶) سید برسم آنروز بر مردم بزرگ و جلیل القدر اطلاق میشده است . در کتابهای
لغت نیز سید بمعنی «ما افتراض طاعة» آمده (نقیسی) بنا بر این دلیل انساب او بخاندان
طهارت و آل عصمت نیست (از افادات استاد فیاض)
- ۷) اطلس تاریخ اسلامی ترجمه عرفان

آثار زوزنی

جرجی زیدان برای زوزنی سه اثر نام برده است : ۱ - کتاب المصادر که بترتیب حروفی هجا مرتب شده و نسخه‌های خطی آن در بیشتر کتابخانه‌های بزرگ اروپا و ترکیه موجود است . ۲ - ترجمان القرآن بالعربیة و الفارسیة که نسخه‌ی از آن در کتابخانه گوته آلمان هست . ۳ - شرح معلقات که به سال ۱۳۰۴ در مصر چاپ شده است . آقای ابن یوسف درباره شرح معلقات نوشته است که این کتاب در ایران بسال ۱۲۸۲ [ه . قمری] و در مصر و لبنان مکرر چاپ شده و شرح قصیده امرء القیس آن جداگانه در سال ۱۸۲۰ [میلادی] در پاریس طبع شده است . ۲ آقای منزوی^۳ نوشته است که بروکلیمان آلمانی پیش از دیگران ترجمان قرآن را به زوزنی نسبت داده است و هم نمونه‌ی از آن کتاب را از نسخه شماره ۴۰۱ کتابخانه گوته نقل کرده است

نام کتاب

اما درباره کتاب حاضر این قدر می‌توانیم بگوییم که شاهکار زوزنی است و ماخذ و مصدر همه کتابهای دیگری بوده است که در این زمینه بعد از او نوشته شده‌اند .^۳ نام این اثر نفیس زوزنی بدرستی روشن نیست . در قدیم کتابها اسم مختصر و کوچک داشته‌اند و گاه هم اسمی نداشته و بعد ها صاحب اسم شده‌اند . زوزنی در دیباچه کتاب میگوید : « فہذہ مصادر »^۴ یا به ضبط نسخه دیگر « ہذہ مصادر » . اما از این کلمات نام کتاب بر نمی‌آید زیرا جنبه خطابی و اشارت دارد و مرادش مصدری است که جمع و معنی کرده . خاقانی که ظاهراً پیش از دیگران نام کتاب زوزنی را آورده

(۱) آداب اللغة ج ۳ ص ۴۳

(۲) فهرست کتابخانه مدرسہ عالی سپہسالار ج ۲ ص ۲۸۳

(۳) فرهنگنامه‌های عربی بفارسی ص ۱۷

(۴) از افادات استاد فیاض

(۵) رجوع کنید به ص ۲ از متن ، کتاب حاضر

مصادر ۱ گفته است. ریونیز^۲ نام کتاب زوزنی را مصادر نوشته است و گویا این نام برای کتاب باشیوه زبان فارسی بیشتر تناسب داشته باشد.

نام کتاب را به صورتهای دیگر هم نوشته اند: زرکلی^۳ و جرجی زیدان^۴ و فواد سید^۵ و مرحوم دهخدا^۶ بقاعده عربی نام کتاب را علم گرفته و المصادر نامیده اند در برابر عده بی از محققان مانند:

برون^۷، اسماعیل پاشا^۸، بلوشه^۹ و حاجی خلیفه^{۱۰}؛ کتاب المصادر

نوشته اند باین جهت که در عرب از قدیم لغاتی را که راجع به یک موضوع نوشته و یا جمع آوری میشده است و صورت کتب داشته، کتاب می گفته اند و بر حسب موضوع آن کتاب را به نامی که دال بر محتوی باشد می نامیده اند، مثل: کتاب العین و دیگرها آثار این تقلید و باین شیوه نام گذاری در فارسی دیده میشود چنانکه کتاب السامی فی الاسامی یا کتاب التفهیم و کتاب الأبنیه^{۱۱} سخت معروفست. صورت دیگر از نام کتاب مصادر اللغة^{۱۲} است که ظاهراً دلیلی ندارد و فقط قیاسی است یا تقلیدی از نامهای مشابه مختوم به اللغة مثل صراح اللغة یا معیار اللغة و زبدة اللغة^{۱۳} و نظایر آنها.

(۱) به صفحه بیست و پنج از مقدمه مصحح نگاه کنید

(۲) فهرست نسخه های خطی فارسی در بریتیش میوزیوم، لندن ج ۲ ص ۵۰۵

(۳) الاعلام ج ۲ ص ۲۴۹ (۴) آداب اللغة ج ۳ ص ۶۴

(۵) فهرس المخطوطات المصورة ج ۱ ص ۳۷۳

(۶) لغت نامه (ابوسعد-اثبات) ص ۵۹۷

(۷) تاریخ ادبیات ایران (ترجمه عربی از فردوسی تاسعدی) ص ۴۴۹

(۸) هدیه العارفين ص ۳۱۰

(۹) فهرست کتابخانه ملی پاریس ج ۲ ص ۱۷۱

(۱۰) کشف الظنون ج ۲ ص ۴۴۵ (۱۱) شاید الانبیه (از افادات استاد فیاض)

(۱۲) دبیرسیاقی در مقدمه آندراج چاپ سری ص ۵ ج ۱ و فهرست کتابخانه آستان-

قدس ج ۲ فصل یازدهم ص ۱۵

(۱۳) فرهنگنامه ص ۱۰

(سی و چهار) « المصادر »

اما بنظر من مصادر و یا کتاب المصادر بهترین صورت از نام کتاب است زیرا آن اولی رنگ فارسی دارد و این دومی صبغه عربی به شرحی که گفته آمد شاید شکل دوم یعنی کتاب المصادر درست تر و ادیب پسندانه تر باشد بویژه که در نسخه اصل ما که شرح آن بعد از این به تفصیل خواهد آمد و ما آنرا نسخه ا نامیده ایم - کتاب کتاب المصادر نوشته است و چون نسخه در تاریخ ۶۷۰ نوشته شده است خود دلیلی تواند بود بر درستی رای و نظر ما^۱ . دلیل دیگر اینست که غیر از کتاب زوزنی چندین کتاب المصادر دیگر بوده است که بیشتر آنها پیش از زمان زوزنی تألیف شده و بهمین نام خوانده میشده اند^۲ .

موضوع و نظم کتاب

کتاب زوزنی مجموعه‌یی است از مصادر عربی و ترجمه فارسی آنها . در آغاز کتاب زوزنی چنین گوید: ^۳ « این مصدری است که آنها را ترجمه نموده و آنها را پیراسته‌ام و از اینرو آن را بی شواهد از حدیث و امثال و اشعار قرار دارم که اندازه آن کوچک شود و از بر کردن آن آسان گردد . در آغاز هر بابی مصادر افعال صحیحه را قرار دادم و سپس از آن مصادر معتله را آوردم و تا با آخر چنین کردم (مصادر مهموزه را پس از معتله ذکر نموده) و در ترتیب هر نوع از مصادر صاحب دیوان الادب را اقتدا و متابعت نمودم..... الخ» . منظور از صاحب دیوان الادب که زوزنی از او پیروی کرده اسحق بن ابراهیم فارابی است از لغویان بزرگ و خال جوهری صاحب صحاح^۳ که ترجمه حالش در کتب مسطور است و مانیز در تعلیقات آخر کتاب از او و کتاب

(۱) به صفحهٔ چهل و شش نگاه کنید

(۲) فرهنگنامه‌های عربی بفارسی ص ۱۰ - در این فهرست نه کتاب از نه تن مؤلف معرفی شده و فقط دو کتاب بعد از عصر زوزنی تألیف شده است .

(۳) فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۸۳

(۴) کشف الظنون چاپ اسلامبول ج ۲ ص ۷۷۵ ، ۷۷۶ - فاراب یا باراب شهری بوده - در ساحل خاوری سیحون «سرزمینهای خلافت شرقی از لوسترنج ترجمه عرفان ص ۵۱۶»

دیوان الادب یاد کرده ایم. ۱. آقای ابن یوسف شیرازی می نویسد^۲ : «زوزنی مصادر هر يك از فعلهای سالم و معتدل و مهموز را بترتیب حروف تهجی او آخر آنها مرتب کرده و ابتدا بافعال ثلاثی مجرد نموده و پس از آن ثلاثی مزید و از آن پس رباعی مجرد و در آخر مصادر رباعی مزید را آورده است»

ریو می نویسد :^۳ «در این کتاب افعال بر حسب حرکت حرف یا صدای میانه (یعنی عین الفعل) در ماضی و مستقبل بدسته های اصلی تقسیم شده اند و هر دسته بنوبه خود سالم ، اجوف ، ناقص و مضاعف دارد .

مصادر هر دسته از روی حرف آخر ریشه فعل و بترتیب حروف تهجی مرتب شده و افعال بصورت مصدر یا اسم فعل Verbal Noun^۴ ضبط شده اند .

آقای منزوی در این زمینه چنین نوشته است : «مصادر در دو بخش است^۵ :

- ۱- مصدرهای ثلاثی مجرد ۲- مصدرهای ثلاثی مزید . بخش نخست شش باب دارد
- ۱- مصدرهایی که عین الفعل آنها^۶ در ماضی مفتوح و در مستقبل مضموم است .
- ۲- آنها که در ماضی مفتوح و در مستقبل مکسور است^۷ ۳- آنها که در ماضی و

(۱) رجوع کنید به ص ۴۲۷ از این کتاب

(۲) فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار ج ۲ ص ۲۸۴

(۳) فهرست ریو ج ۲ ص ۵۰۵

(۴) اسم فعل که در انگلیسی بدان Gerund^۸ می گویند کلمه ای است که حال اسم یا فعل را میتواند داشته باشد مانند Walkig در این دو جمله :

I am walking و I like your walking

آقای لاله زاری مینویسد : «هر گاه فعل لازم باشد وظیفه اسم را انجام میدهد ولی اگر فعل متعدی باشد وظیفه فعل را نیز میدهد میگیرد و میتواند دارای مفعول باشد» «دستور زبان انگلیسی ص ۵۲۳»

(۵) کتاب حاضر فقط بخش اول از تمام کتاب است زیرا اربیم بزرگ شدن حجم کتاب

بخش دوم سهم مجلد دیگری شد که ان شاء الله بزودی توفیق تقدیم آن نصیب نگارنده

خواهد گردید (۶) ص ۵ از این کتاب (۷) ص ۱۲۰

(سی فوشش) «المصادر»

مستقبل مفتوح است^۱ ۴- آنها که در ماضی مکسور و در مستقبل مفتوح است^۲
۵- آنها که در ماضی و مستقبل قاضوم است^۳ ۶- آنها که در ماضی و مستقبل مکسور
است^۴ . و در هر يك از این شش باب نخست مصدرهای صحیح و سالم را بترتیب
حروف هجا (أبتثی) بملاحظه حرف آخر ریشه مرتب کرده، و سپس مصدرهای مضاعف، اجوف
ناقص، مثال، مهموز؛ همه را بترتیب حروف آورده است. اما زوزنی خود در دیباچه
کتاب چنین گوید: ۵ «در هر باب مصادر افعال صحیح را بر معتل مقدم قرار داده ام.
از سالم شروع کرده ام و مصادر را بترتیب حرف لام الفعل آنها بر حسب الفبا مرتب
کرده ام. اگر لام الفعل شان مثل هم بوده است عین الفعل را گرفته ام. برای مصادر
معتل در هر باب اگر فاء الفعل شان یکسان بوده ترتیب لام الفعل و بعد عین الفعل
را در نظر گرفته ام. در مورد اجوف که عین الفعل شان مشترك بوده ترتیب لام الفعل
و پس از آن فاء الفعل را رعایت کرده ام و برای ناقص که لام الفعل آنها یکسان بوده
نخست ترتیب عین الفعل و بعد فاء الفعل را گرفته ام. در مضاعف که عین الفعل و لام الفعل
همانند داشته اند ترتیب فاء الفعل را منظور کرده ام. برای لفیف مفروق که لام الفعل
و فاء الفعل شان مثل هم بوده ترتیب عین الفعل را رعایت کرده ام و در لفیف مقرون
که لام الفعل و عین الفعل مشابه داشته اند ترتیب فاء الفعل در نظر گرفته ام. برای
مهموز صحیح اگر مهموز العین بوده ترتیب لام الفعل و بعد فاء الفعل رعایت شده.
است و اگر لام الفعل مهموز داشته عین الفعل و فاء الفعل را گرفته ام و... الخ»

در نسخه اصل ما، این مزیت هست که وزن مصادر هر باب را یکی از دارندگان
نسخه بر سر صفحه ها نوشته است و ما نیز عین آن نوشته ها را نقل کردیم. نکته
دیگر اینکه هر جا زوزنی باقوال پیشوایان و پیشینیان استناد کرده گوئیا متعمد

(۱) ص ۲۱۹ (۲) ص ۲۸۰

(۳) ص ۳۹۵ (۴) ص ۴۲۲

(۵) ص ۱ از این کتاب. نقل به معنی با اندک تغییری در شیوه انشاء و رعایت اختصار

بوده است که ایرانی باشند بهمین جهت در متن نوشته او نام سیبویه و کسایی و این سکیت و دیگران مکرر آمده است^۱.

ارزش کتاب

در باره ارزش این کتاب نیازی به شرح و بسط بسیار نیست کتابی است متعلق به تقریباً هزار سال پیش^۲ و یادگار دوره غزنوی و سلجوقی. از همه گذشته گفته اند مشک آنست که خود ببوید و خواننده محترم میتواند در آن بدیده شوق بنگرد و مشام جان را عطر آگین کند. این قدر میتوان گفت که این کتاب نفیس یکی از مآخذ زبان فارسی است و بذخیره ای میماند که مصون از حوادث روزگار بجا مانده و وجودش مغتنم است.

این کتاب از دولحاظ ارزش دارد: یکی از لحاظ زبان عربی و دقتی که مؤلف در دسته بندی و جمع آوری مصادر عربی بکار بسته است. دیگر از لحاظ زبان فارسی و آوردن معادل های فارسی ناب و شرح و توضیح برای روشن کردن معانی لغات و مصادر عربی.

اگرچه ارزش کتاب از لحاظ زبان عربی در حد خود قابل توجه است ولی آن چنان نیست که کتابی بپای آن نرسد. بعد از زوزنی کتاب های بسیار در زمینه لغت عرب نوشته شده است. بسا که کاملتر و جامع تر از کتابی باشد که او با نداشتن وسایل کافی، نه قرن پیش از این و در يك گوشه دور افتاده خراسان تالیف کرده است. اما اثر زوزنی از لحاظ زبان فارسی بقدری پر ارزش است که کمتر نظیری برای آن میتوان سراغ کرد. باید دانست زوزنی از لغات متداول و رایج زمان خود بهره گرفته است و بر سر آن بوده که مصادر یا لغات عربی را آن چنان به فارسی شرح و معنی کند که برای هم-

(۱) مراجعه کنید به فهرست اعلام

(۲) زوزنی بسال ۴۸۶ در گذشته و از آن سال تاکنون که ۱۳۷۹ هـ. قمری است

۸۹۳ سال میگذرد

(سی و هشت) ————— « المصابیر »

میهنان و هم زبانان او قابل فهم و استفاده باشد . بسیاری از واژه‌ها یا تعبیرها و جمله-بندیهای کتاب زوزنی امروز برای ما دیر آشنا و شاید هم ناآشناست . از زمان زوزنی قرن‌ها میگذرد و در طی اینهمه سال لغات فارسی تطور و تحوّل بسیار یافته و چهره تازه‌یی بخود گرفته اند . ارزش کتاب زوزنی در اینست که آن تطور و تحولات و چهره‌های اصیل قدیم را آشکار میکند و کسانی را که در پی روشن کردن مبهمات زبان فارسی و اطلاع از تطور زبان فارسی هستند ثمر می‌بخشد . در زمان زوزنی جنبشی برای نوشتن کتاب لغت در ایران و بویژه خراسان ، برپا شده بوده است . چنان که گفتیم^۱ این جنبش فرع احتیاجی بوده است که ایرانیان بدانستن زبان عربی داشته‌اند و یا باصطلاح عرضه‌ای بوده است در برابر تقاضای مردم .

« کتب لغتی که در این عهد نوشته شده‌اند شامل تفسیر لغات عربی بزبان فارسی بوده‌اند و این دسته کتب حاوی بسیاری از لغات فارسی است که بعدها فراموش شده و تنها بوسیله همین کتب باقی مانده‌است^۲ . »^۳

کتاب زوزنی از این حیث ارزش بسیار دارد و مأخذ مهم کتابهایی بوده است که بعد از آن در این زمینه نوشته شده‌اند^۴ . ممکنست پیش از زوزنی کسان دیگری هم در ایران بدین کار دست زده باشند ولی در بین کتابهای موجود ، کتابی از کتاب زوزنی ، کاملتر و نفیس تر و قدیم تر نداریم . از بخت خوش نسخه بسیار نفیسی از این کتاب را ما متن قرار داده‌ایم که یکی از قدیم‌ترین و اصیل‌ترین نسخه‌های موجود است . وصف این نسخه ، را در چند صفحه بعد ملاحظه خواهید فرمود و اینجانب نیازی به باز گفتن نیست . من سعی کرده‌ام رسم الخط نسخه را چنانکه بوده است ضبط کنم و جز در چند مورد معدود- که برای بهتر خواننده شدن کلمات لازم بنظر میرسیده- تغییری در اصل ندهم .

(۱) رجوع کنید به صفحه بیست و یک از این مقدمه

(۲) تاریخ ادبیات در ایران از دکتر صفا ج ۲ ص ۳۱۷

(۳) ازافادات استاد فیاض

این تغییرات بسیار کم و منحصر به افزودن نقطه و یا سرکش است و یا دال بجای ذال نوشتن . بنابراین خواننده می تواند اطمینان داشته باشد که متنی کهنه و اصیل را پیش چشم دارد .

تاج المصادر

کتاب دیگری ، با همان سبک و شیوهٔ مصادر زوزنی در دست است که اندکی بعد از آنه تألیف شده است . این کتاب تاج المصادر نام دارد و مؤلف آن ابو جعفر - الدین مقری بیهقی است^۱ متوفی سلخ رمضان ۵۴۴ (ه . ق)^۲ معروف به ابو جعفرک . ظاهراً بلوشه اول کس است که شباهت دو کتاب را دریافته و در یادداشت‌های خود باین موضوع اشارت کرده است^۳ . بلوشه در معرفی نسخه‌یی از کتاب زوزنی (به شماره ۹۴۲) نوشته است یکی از دارندگان نسخه اضافاتی از روی تاج المصادر بیهقی بر آن مزید کرده است .

دیگر آقای ابن یوسف شیرازی است که تاج المصادر را تقلید صریحی از کتاب زوزنی دانسته و نوشته است :^۴ « نگارنده بر آنم که ابو جعفر بیهقی هم-ین مصادر را تهذیب و تنقیح نموده و نام آنرا تاج المصادر گذارده ولی در مقدمه نامی از زوزنی و کتاب وی نبرده ولی با دقت این معنی را از عبارت آن توان دریافت . سپس قسمتی از آغاز دو کتاب را نقل میکند :

از مصادر زوزنی^۵ :

« ما بعد فہذہ مصادر ترجمتها و نقتحہا و جردتها عن شواہد الحدیث و الأشعار

(۱) فهرست بلوشه ج ۲ ص ۱۷۰

(۲) فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپہسالار ج ۲ ص ۲۸۳، فرہنگنامہا ص ۴۸

(۳) فهرست بلوشه

(۴) فهرست کتابخانهٔ مدرسهٔ عالی سپہسالار

(۵) منقول از ص ۲ این کتاب

والامثال ليصغر حجمها ويسهل حفظها الخ»

از تاج المصادر بیهقی^۱ :

«اما بعد فان هذه مصادر هذبت فارسيتها وعرضت على كتب الائمة عربيتها وجردها عن الامثال والاشعار ليصغر حجمها ويسهل حفظها الخ»

آقای منزوی در این زمینه چنین می نویسد :^۲ «مقایسه آغاز مصادر زوزنی با آغاز تاج المصادر، تا اندازه ای این حدس را تأیید میکند که بیهقی سخت تحت تأثیر کتاب مصادر زوزنی بوده و از آن استفاده بسیار کرده و هیچ نام از وی نبرده است ، ولیکن باید بیاد داشت که بیشتر لغتنامه های عمومی بزرگ نیز چنین هستند ، و در بسیاری از موارد عین عبارت یکدیگر را نقل میکنند بدون اینکه از منقول عنه یاد کنند ، تا چه رسد بدولتنامه مخصوص مصدرها که در يك زمان و يك منطقه (خراسان) با ترجمه فارسی فراهم شده است» .

اما با اعتقاد من تاج المصادر در اصل از کتاب زوزنی اقتباس شده است با چند اختلاف : اولاً مصدری را که زوزنی از نظر انداخته و یا در زمان او ناشناس بوده و یا در دسترس نداشته بیهقی افزوده است . ثانیاً - کتاب را از لحاظ شواهد و حدیث و موارد استعمال مصادر غنی تر کرده است ، باین ترتیب که عبارتی یا حدیثی آورده که موارد استعمال مصادر را نشان بدهد . ثالثاً - اقوال و آراء لغویین و استادان سلف را - هر جا ضرورت داشته - نقل کرده است و اگر نسبت به لغتی اختلاف نظر بوده توضیح داده است . رابعاً - کوشیده تا لغات متداول زمان خود را بیاورد و از این رو مقداری از واژه های کهنه که در زمان زوزنی شهرت داشته و بعد متروک شده یا بطور یافته اند در کتاب وی دیده نمیشود .

«خلاصه اینکه کتاب زوزنی از لحاظ زبان فارسی و کتاب بیهقی از لحاظ عربی غنی تر است»

(۱) ایشان این تکه را از روی نسخه یی که در کتابخانه مدرسه سپهسالار بوده نقل کرده اند و من

از نسخه کتابخانه آستان قدس نقل کردم بهمین جهت بامنقول ایشان اندک اختلافی دارد

(۲) فرهنگنامه های عربی بفارسی ص ۲۵

برای مزید فایده‌ت قسمتی از دو کتاب را نقل و مقایسه می‌کنیم :

باب الافعال

« تاج‌المصادر »
توانگر شدن و خاک بر چیزی کردن
ومنہ الحدیث اتر بوالکتاب فانه انجح
للحاجه

« مصادر »
توانگر شدن و خاک بر چیزی کردن

ب
الاتراب

ت

الاتعاب

برنجانیدن

کذا

ث

الاتعاب هلاك کردن

الاتعاب هلاك کردن

الاتراب التشریب

روشن کردن آتش

روشن کردن آتش

الاتعاب

الإجداب

خشك سالی یافتن و بی بر شدن زمین
و بی باران شدن آسمان

بی بر شدن زمین و اجذب القوم اصابهم
الجدب و اجذب ارض کذا و جدتها
جدبه .

الاجراب

خداوند اشتران گر کن شدن

کذا

الاجلاب

فاهم آمدن و بانک برستور زدن تا
سبقت گیرد و یاری دادن و پوست فرا-
آوردن جراحت و پوست

فراهم آمدن و یاری دادن و بانک بر
ستور زدن تا سبقت گیرد و خداوند
اشتران نر شدن و پوست فرا آوردن
جراحت و پوست تر بر پالان یا بر زین
کردن تا بروی خشك شود .

الاجناب

جنب شدن و دربار جنوب شدن

... و دور کردن و منه قرأه الحدیث
واجنبی .

الاحداب

کنج گردانیدن .

کنج گردانیدن و مهربان گردانیدن
کذا

الاجراب

دلالت کردن بر غنیمت

بسند آمدن و خرسند کردن و يقال
احسبته ای اعطیه حتی قال حسبی
احصبت الرجل و هو ان شیر الاحصابی
عده .

خرسند شدن و بسند آمدن

الاحصاب

(چهل و دو) ————— « المصادر »

بہیمہ آمدن رز و باہیمہ شدن.	بہیمہ آمدن رز	الاحطاب
در حقیقہ نہادن ومنہ الحدیث فاحقیہا	در حقیقہ نہادن	الاحتاب
علی ناقہ ای اردفہا علی حقیقہ الرحل		
احقب البعیر من الحقب وهو حبل یشد		
بہ الرحل الی بطن البعیر مما یلی ثیلہ.		
یاری دادن بر شیر دوشیدن و بر غیر آن	یاری دادن بر شیر دوشیدن و فاهم آمدن	الاحلاب
و خداوند اشتر مادہ شدن و فاهم	از بہر یاری	
آمدن از بہر یاری و اہلیت اہلی		
مأخوذ من الاحلابہ وہی ان تحلب لا		
ہلک وانت فی المرعی تبعث بہ الیہم.		
کذا	ویران کردن	الاکراب
... زمین	فراخ سال یافتن و بایر شدن	الاکصاب
... و اخطب الحنظل وهو ان یصفروہ و تصیر	نزدیک آمدن	الاکطاب
فہ خطوط خضر		
کذا	لوش ناک شدن آب	الاکلاب

نسخہ ہا

۱۔ نسخہ (الف)

این نسخہ یی است کہ من متن قرار دادہ ام و بہ کتابخانہ آستان قدس تعلق دارد . در فیش آن چنین نوشته اند : «مصادر فارسی . مؤلف ابو عبد اللہ حسین زوزنی خط نسخ ۱۹ سطری . سال تحریر ۶۷۰ . عدد اوراق ۱۴۰ . جزء کتب لغت . شمارہ عمومی ۳۷۶۵ ، واقف فاضل خان . طول ۱۷/۵ عرض ۱۲ سانتیمتر ، این نسخہ ابتدا بہ کتابخانہ مدرسہ فاضلیہ مشہد تعلق داشتہ و در فہرست چاپی آن کتابخانہ چنین وصف شدہ است :

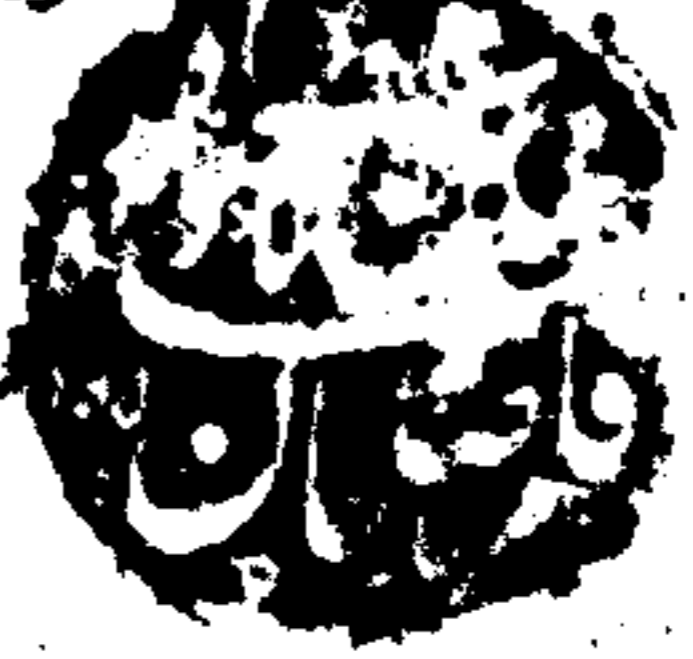
(۱) فہرست کتابخانہ مدرسہ فاضلیہ (چاپ مشہد شہریور ۱۳۰۹ شمسی ہجری) ص ۱۷۷

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين
 وبعد
 فان هذا الكتاب
 هو من كتب
 الفقه
 الحنفي
 المشهور
 في
 بلاد
 الهند
 والجزيرة
 العربية
 واليمن
 والحبشة
 والاندلس
 وغيرها
 من بلاد
 الاسلام
 وهو
 من كتب
 الفقه
 الحنفي
 المشهور
 في
 بلاد
 الهند
 والجزيرة
 العربية
 واليمن
 والحبشة
 والاندلس
 وغيرها
 من بلاد
 الاسلام

توبه
 مقرونه
 بقدر الامكان
 والله اعلم

رحم الله من نظره ودمعته
 وكانه بالمعزة بلوغ الامم

هذا الكتاب
 هو من كتب
 الفقه
 الحنفي
 المشهور
 في
 بلاد
 الهند
 والجزيرة
 العربية
 واليمن
 والحبشة
 والاندلس
 وغيرها
 من بلاد
 الاسلام
 وهو
 من كتب
 الفقه
 الحنفي
 المشهور
 في
 بلاد
 الهند
 والجزيرة
 العربية
 واليمن
 والحبشة
 والاندلس
 وغيرها
 من بلاد
 الاسلام



صفحة آخر از نسخه الف (۱) متعلق به کتابخانه آستان قدس. وبقیامه مرحوم فاضلخان
 و تاریخ تحریر نسخه در این عکس نمایان است

(چهل و چهار) « المصادر »

« ۱۱. مصادر - فارسی . مؤلف ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی متوفای سنه ۴۶۸ اول نسخه [الحمد لله علی سوابغ آلائه] آخر نسخه [الا کبینان - باهم آمدن] و نسخه بسیار قدیمی است . کاتب احمد بن مزید ارجیلی . سال تحریر ۶۷۰، خط نسخ ۱۹ سطری . ابواب و عناوین بقلم جلی مرکب و شنجرف . وقفی فاضل خان . عدد اوراق ۱۴۰، طول ۱ گره و ۷ بهر و ۵ مو . عرض ۱ گره و ۲ بهر .

سهوی در نام کاتب نسخه رفته که باید اصلاح شود زیرا نام صحیح وی چنان که در عکس صفحه آخر کتاب دیده میشود احمد بن محمد بن مرید ابن الحاج محمد صوفی الاردبیلی است نه ارجیلی ! . در صفحه دیگر از اوراق ضمیمه کتاب کاتب منتخباتی از کلمات قصار مولا علی علیه السلام نوشته و دو باره احمد بن مرید الاردبیلی امضا کرده است . در مورد مرید این حدس میرود که شاید در اصل مزید (بروزن موقر) یا مزید (بر وزن دوید) بوده و نقطه ز بقرور زمان پاک شده است . در هر حال انتساب وی به ارجیل درست بنظر نمیرسد و نبودن جایی بدین نام در کتب بلدان ، از قبیل معجم البلدان و مرصدا لاطلاع ، این نظر را تایید میکند . در فهرستی که آقای منزوی از نسخه های خطی کتاب المصادر زوزنی ترتیب داده و با شرح مختصری در معرفی آنها همراه کرده است نیز کاتب این نسخه ارجیلی معرفی شده است ولی پیداست که آقای منزوی مشخصات این نسخه را از روی فهرست کتابخانه مدرسه فاضلیه مشهد نگاشته و جز رعایت امانت کاری نکرده است . مدرسه فاضلیه از مدارس قدیمه مشهد بوده است که در خیابان علیا قرار داشته و هنگام احداث فلکهای اطراف صحن مرقد مطهر حضرت رضا علیه السلام خراب شده است .

مرحوم صنیع الدوله که صحیح ترین و قدیم ترین اطلاعات را درباره آثار باستانی مشهد در کتاب مطلع الشمس^۲ گرد آورده است نام این مدرسه را ، مدرسه فاضل خان

(۱) اربل در معجم البلدان هست ولی ارجیل نیست

(۲) مطلع الشمس از آثار خوب و ارزنده مرحوم صنیع الدوله است ، همه کتابهایی که پس از

آن درباره مشهد نوشته شده اند مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر مطلع الشمس بوده اند .

ضبط ۱ و متن کتیبه های آن جا را نقل میکند . بموجب آن کتیبه ها معلوم می-
شود که مدرسه ، فاضلیه نام داشته و در عهد شاه عباس دوم صفوی «ابوالمظفر شاه عباس-
الثانی الصفوی الحسینی»^۲ بدستور «فاضلخان تونی»^۳ ملقب به «علاءالملک» و به
مباشرت برادرش «ملاامیر» ساخته شده است . ظاهراً بنائاًئی مدرسه وقتی با تمام رسیده
که فاضلخان در قید حیات نبوده است زیرا در کتیبه یی مشعر بر انجام کار بدست
حاجی محمد باقر قراسی که امضای ابوالحسن عنایت الله و تاریخ «خمس و سبعین بعد
الالف من الهجرة» - ۱۰۷۵ - داشته ، از فاضلخان بصورت «الواصل الی جوار الهـ لیک-
المنان» یاد شده است^۱ .

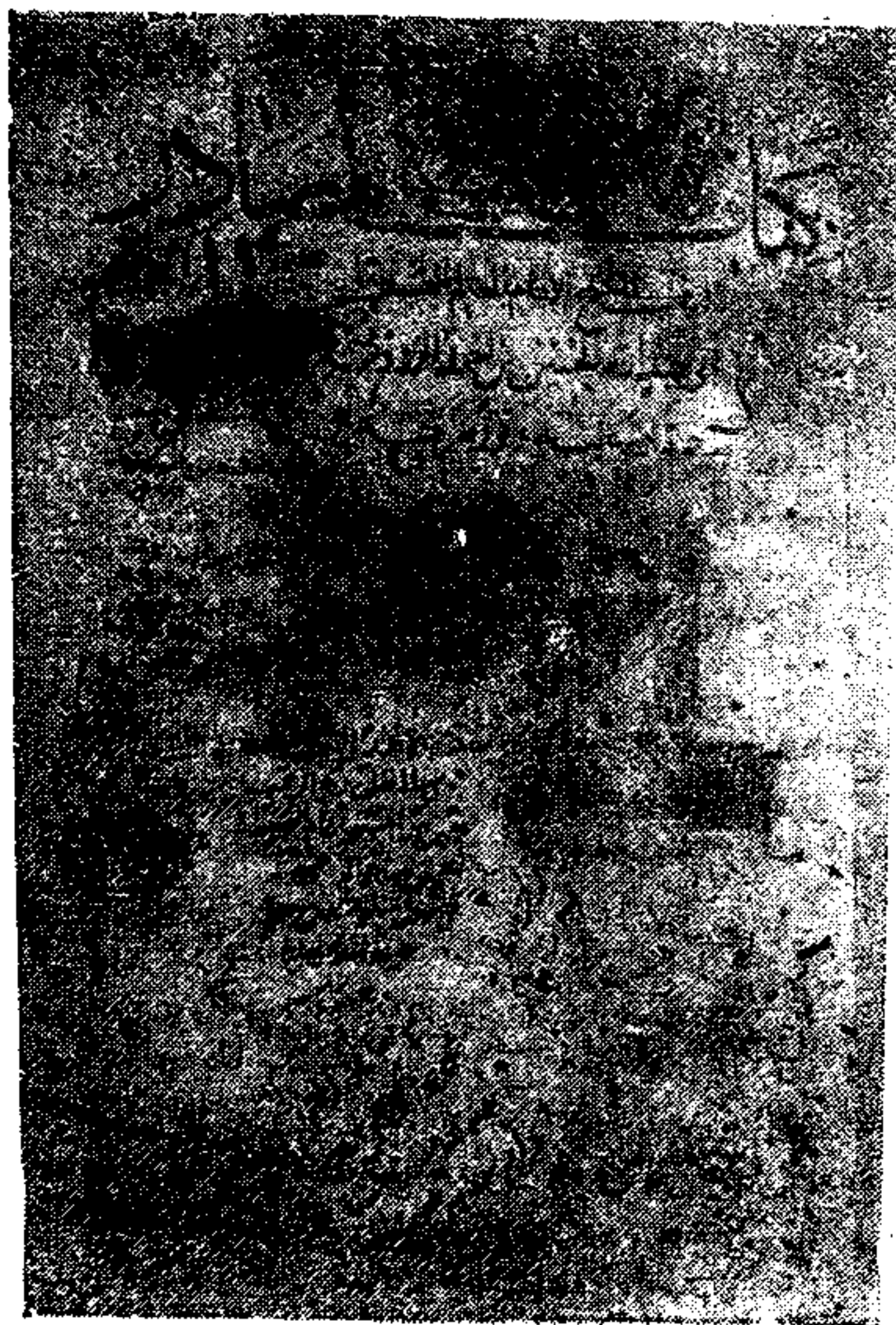
آقای او کتایی مدیر کتابخانه آستان قدس در مقدمه یی که بر «فهرست کتب
کتابخانه مدرسه فاضلیه»^۴ نگاشته است باستناد مطلع الشمس می نویسد : «تاریخ وقفنامه
کتاب^۵ که فاضل خان برای مدرسه وقف کرده ، ۱۰۶۴ است . در هر صورت
معلوم میشود در حدود سال ۱۰۶۰ شروع بساختن نموده و در بین خود فاضل خان
مرحوم و اتمام بنا بدست برادرش ملا امیر عبدالله در سنه ۱۰۷۵ می باشد . تاسیس
کتابخانه مدرسه هم مطابق مدرک فوق در همان موقع ساختن مدرسه بوده و مرحوم
فاضل خان ۳۶۶ جلد کتاب وقف نموده است»^۶ .

(۱) مطلع الشمس ج ۲ ص ۲۵۰

(۲) عبارت کتیبه بوده است (۳) تون فردوس امروز است (۴) چاپ مشهد
مورخ شهر یور ۱۳۰۹ شمسی هجری ص ۲ (۵) منظور کتاب تهذیب است
(۶) در این نوشته که آقای او کتایی با استفاده از مطلع الشمس و با استحضار ترتیب داده
است چند نکته هست : درستی تاریخها مورد تاویل است مثلاً در مهر فاضلخان که
در عکس صفحه آخر نسخه کتاب زوزنی و در همین کتاب ملاحظه میشود تاریخ وقفنامه
۱۰۶۵ است نه ۱۰۶۴ همچنین تاریخ شروع بنا دلیلی ندارد که ۱۰۶۰ باشد
حتی تقریبی ، نام برادر فاضلخان هم ظاهراً ملا امیر است نه ملا امیر عبدالله زیرا در متن
وقفنامه فاضلخان که در عکس صفحه آخر از کتاب زوزنی ملاحظه میشود عبدالله است
و گویا عبدالله یعنی بنده خدا و از باب اعتقاد دینی آمده است و جز اسم نیست .

(چهل و شش) « المصادر »

اما وقفنامه‌یی که آقای او کتایی نام برده ظاهراً در همه کتابهای اوقافی مرحوم فاضلخان نوشته شده و متن آن در همه نسخ مثل هم بوده است . عبارت وقفنامه مزبور بقراری که در آخرین صفحه از نسخه کتاب المصادر زوزنی (نسخه ۱ از نسخه‌های



صفحه اول از ورق اول نسخه (۱)

(ما) آمده چنین است :
 «قد وقف اقل العباد علاء -
 الملك المخاطب بفاضلخان
 خالصاً لوجه الله تعالى
 هذا الكتاب على اهل -
 الصلاح و التقوى من -
 العالمين و متعلمين لينتفعوا
 بالمطالعة و الاستنساخ منه
 وقفاً صحيحاً شرعياً موبداً
 مخلداً فلا يباع ولا يوهب
 ولا يرهن ولا يورث فمن
 بدله بعد ما سمعه فانما
 اثمه على الذين يبدلونه

ان الله سمیع علیم و شرطه توليته لاخيه ملامير و فقه الله تعالى لمراضيه ثم لا كبر اولاده
 الذکور ثم لمن فوض التولية هو اليه و الحمد لله منه اولاً و اخيراً .

در آخر این نوشته مهر گردی است بشعاع تقریباً ۱/۵ سانتی متر و با این

(۱) از این کتابها مصادر زوزنی و دیوان الادب فارابی را من در کتابخانه آستان قدس
 دیده‌ام ، نسخه‌یی هم از تاریخ بهیقی که استاد فیاض برای تهیه متن کتاب بهیقی مورد
 استفاده قرار داده‌اند - و مشخصات آن در مقدمه کتاب مزبور (چاپ تهران صفحه
 یب) مسطور است - از آن جمله است .

عبارت : مرید شاه جهان پادشاه فاضلخان ۱۰۶۵

از عبارت و وقفنامه چنین برمی آید که فاضلخان فرزندی نداشته و در کمال خلوص نیت تولیت کتابخانه وقفی اش را به برادر خود تفویض کرده است . من برای این مرد بزرگ و کریم النفس طلب آموزش میکنم و معتقدم تا میتوان باید چنین کسان را به نیکی یاد کرد . بزرگترین سعادت داشتن نام نیک است و نام نیک هم در گرو نیکی و بخشندگی و کار خوب کردن . سالها از مرگ فاضلخان میگذرد و بسیار مردم غنی تر و نیرومند تر از او آمده و رفته اند و نامشان در ظلمت تاریخ کم شده است .

اولین صفحه این نسخه پر است از دستنویسها و یادداشتهای پراکنده . جالب تر از همه این عبارت است که در وسط صفحه و بخطی بسیار نزدیک به متن نوشته شده است : « کتاب المصادر تالیف الشیخ الامام الفاضل ابی عبداللہ الحسین بن احمد الزوزنی رحمۃ اللہ علیہ و نور ضریحہ » . در گوشه چپ همین صفحه دو رباعی بخط ریز نوشته اند که یکی از آنها بکلی محو شده و دیگری بزحمت چنین خوانده میشود :

هر کس کی در این کتاب ناظر باشد در هر هنری ماهر باشد
زیرا که ادیبان جهان میگویند سلطان کتابها مصادر باشد

دیگر از دستنویسهای این صفحه :

ساقته الاقدار الی العبد الضعیف الی ظل ربه الرقیب محمد بن محمد .
المنتشر بهمام الطیب^۲ احسن الله احواله بمحمد و آله فی شهر رجب سنه تسعین و
تسمائه

(۱) محو شده : بدهر ، بدانگی ، و نظیر اینها علی القیاس

(۲) کلمه درست خوانده نمیشود ، آقای سہیل ، که از کتاب شناسان و خوشنویسان معروف هستند این کلمه را چنین خواندند و معتقد بودند شاید همام طیبی باشد که در ریاضی تالیفاتی دارد .

(چهل و هشت) « المصادر »

دیگر :

« من كتب الفقير على الله محمد بن عبد الله الكاشي (يا كاتبی) ۲ » .

« بتاریخ ۲۷ شهر شوال ۱۲۹۷ داخل عرض ۳ شد » و مہری با عبارت: «العبد محمد

رحیم» . در آخر کتاب :

«قوبل و صحح بنسخة مصححة مقروءة فی التاریخ المذكور بقدر الامکان و لله الحمد

والمنه» .

در همان صفحه اندکی پایین تر :

«رحم الله من نظر فيه ودعا لصاحبه و كاتبه بالمغفرة و بلوغ الآمال آمین» .

و در چند صفحه اول از نسخه :

«حسب الامر ملاحظه شد بتاریخ ۲۲ یا ۲۳ شوال المکرم [سنه] ۱۲۸۹ [هجری

قمری] « و مہری با عبارت ناخوانا . «سیم شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۹۳» با مہری چهار-

گوش کہ تنها کلمه التولیه آن خوانده میشود . ۴

«بتاریخ ۲۷ شهر شوال ۱۲۹۷ داخل عرض شد» و «بتاریخ ۹ شهر شعبان داخل

عرض شد» هر دو با مہر «العبد محمد رحیم» .

نیز دست نویسی دیگر با همین مہر در چند صفحه دور تر هست کہ تاریخ

۱۳۰۰ دارد . بعد از آن کہ متن کتاب زوزنی تمام شدہ چند ورق باقی مانده است .

در این اوراق یادداشتہای مختلفی نوشتہ شدہ است . از جمله دو صفحه دعا و صفحہ پی

خبر در عزیزی شهر تبریز بچشم میخورد . در همین صفحہ تاریخ فوت قاضی محیی-

(۲) ایضاً

(۳) عرض اصطلاح اداری و نظامی قدیم است در متون قدیم مکرر با عارض (رئیس اداره

امور سپاہ) و دیوان عرض برخوردار می کنیم . عارض کارش رسیدگی با امور سپاہ بودہ

است . (برای اطلاع بیشتر بہ تاریخ دیالامہ و غز نوین تألیف عباس پرویز ص ۳۷۰

رجوع کنید) . اینجا عرض بمعنی رسیدگی و بازرسی است .

الدين قاضی را «در شب دوشنبه رابع شهر ربیع الاول» یادداشت کرده اند ، که عدد سالش
بمرور محو شده است . در ورق دیگر - ورق ماقبل آخر - سخنانی از مولا علی علیه السلام
را نوشته اند که با این عبارت آغاز میشود : ... علی صلی الله علیه قال طلبت الرفعة
فوجدتها فی التواضع و طلبت الرياسة فوجدتها فی العلم و طلبت الكرامة فوجدتها
فی التقوی . . . الخ» .

و پس از آن، این عبارت آمده است : « . . . عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال من
اشترى ثوباً بعشر دراهم . . . الخ» و در آخر : «حرره العبد الضعیف المحتاج الی . . .^۱
احمد بن مرید الاردبیلی فی التاسع^۲ . . . لسنة اثنین وعشرین وسبعمائده»

و پس از آن دو صفحه پر است از یادداشت های متفرقه و اشعار عربی و فارسی . . .
چون تاریخ تحریر نسخه ۶۷۰ است و در این یادداشتها کاتب ۷۲۲ را تاریخ
گذاشته این طور استنباط میشود که اردبیلی عمر دراز داشته و یا نسخه را در آغاز جوانی
نوشته است و بعد از ۵۲ سال یادداشتها را باصل کتاب افزوده است . اما عبارت آخر
نسخه که متضمن تاریخ کتابت کتاب است اینست :

«تم الكتاب بحمد الله وحسن توفيقه فی سابع عشر ربیع الاول من شهر ربيع سنه سبعین
و ستمایه علی یدی صاحبه العبد مذنب المحتاج الی عفو الله تعالی احمد بن محمد بن
مرید بن الحاج محمد الصوفی الاردبیلی عفی الله (غفر الله^۳) و لجميع المؤمنین و
المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات انه ولی الاجابة بمنه و جوده »
بدین قرار نسخه را احمد اردبیلی برای خود نوشته و در هفدهم ربیع الاول سال ۶۷۰
از نگارش آن فراغت حاصل کرده است .

نسخه نسبتاً خوب و سالم باقی مانده است . چند جا در متن و هامش اوراق نسخه

(۱) در اصل محو شده و خوانده نمیشود ، شاید : عفو الله تعالی

(۲) ایضاً محو شده

(۳) از افادات استاد فیاض

اثری از موریا نه خورده گی هست که در خوانایی و ارزش آن مؤثر نیفتاده است . خط متن نسخ ریز پخته و خواناست . در بسیاری از جاها با مر کبی پر رنگتر - که نشانه تازگی آنست - کلمات و حرکات را واضح تر کرده اند که خواناتر شود . عنوان بابها با مر کب و به خطی درشت تر از متن نگاشته شده و گاه با شنجرف مشخص شده است . نسخه جلدی دارد از چرم سیاه ساده و کاغذی ضخیم و صیقلی و کمی زردچهره . آثار رسم الخط قدیم تا حد آشکارا ، نمایان است ، مثلاً دالهای فارسی همه جا منقوط و بصورت ذ نوشته شده است . پ و چ و گ و ژ راهمه جا کاتب ب و ج و ک و ز نوشته . برای سین سه نقطه در زیر و برای گ سه نقطه در بالا گذاشته و آنکه و آنچه بدون های غیر - ملفوظ و به شکل انک و انج نوشته شده است . شین و سین همه جا دنداندار است ؛ نه کشیده و حتی در مواردی که دو سین پشت سر هم است هر دو را کاتب دنداندار نوشته است . ی عموماً دو نقطه در زیر دارد و حرکت اضافه در کلماتی مختوم به هاء - که در حق سر یاست - با یای کوچکی ، نشان داده شده است .

های هوز همه جا دو چشم دارد ، بویژه در آغاز کلمات . ع و ح (وسط) ، علامت ع و ح (ع و ح اول) را دارد و الف بیشتر بدون مدّ و ساده است و گاه بامدّ ، اما احتمال می رود ناشی از تصرفات دارندگان نسخه باشد . کلمات : نیک رو ، حاجت مند ، یک شبه ، دایه گی ، سبک سار ، خشک سالی ، دین دار ، فرمان بردار ، ترک تاز ، نیک رو (از رفتن) ، بی هوشی ، بزرگ تر ، یک دیگر و نظایر آنها جدا از هم است فقط سه یک را کاتب سبک نوشته و معدودی از کلمات را نیز بهم چسبانده (مانند بزرگوار *) و های مفعولی را در « دیدبانی » حذف کرده است . « که » بنا بر رسم قدیم کی و همزه در آغاز کلمات بصورت ی در آمده است (مانند بوییدن و خاییدن و) . این نسخه یکی از اصیل ترین و نفیس ترین نسخ کتاب زوزنی محسوب میگردد .

آقای منزوی فهرستی از نسخه‌های مصادر زوزنی ترتیب داده است^۱ در این فهرست که محصول تتبع واستقرای ایشان است ۲۷ نسخه از کتاب المصادر زوزنی معرفی شده که در بین آنها سه نسخه، مانند نسخه ما در قرن هفتم نوشته شده است. از این سه نسخه یکی متعلق به کتابخانه ملک است و تنها بخش اول کتاب را دارد و دو دیگر که تاریخ ۶۲۵ و ۶۳۲ دارد در ترکیه است. بر فهرست آقای منزوی دو نسخه دیگر از کتاب زوزنی را که ریو^۲ در فهرست معروف خود وصف کرده باید افزود. یکی از این دو نسخه در قرن ۱۴ م. (۸ هـ)، ۳ و دیگری در قرن ۱۹ میلادی (سیزدهم هجری^۳) در هند نوشته شده است. دو نسخه دیگر نیز از کتاب المصادر را بلوше^۴ ضمن نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاریس معرفی کرده است که اقدام آن بقلم عثمان بن محمد بن عثمان الادیب در ۶۵۰ قمری هجری و نسخه دیگر در ۱۰۶۰ هجری نوشته شده است. در فهرست کتابهای خطی مصور تألیف فواد سید^۵ دو نسخه از کتاب المصادر معرفی شده است که در سال ۷۳۲ و ۶۷۳ نوشته شده‌اند و در کتابخانه تیموریه (احمد تیمور پاشا که ضمیمه دارالکتب مصر شده) و احمد ثالث (استانبول - ترکیه) است.

نسخه ما ۱۸۴ سال بعد از مرگ زوزنی نوشته است ولی اگر در نظر بگیریم تاریخ تحریر هیچ یک از نسخ موجود در جهان کمتر از ۱۴۰ سال با تاریخ فوت زوزنی فاصله ندارد میتوانیم قبول کنیم که نسخه‌ی پر ارزش و مطمئن را در اختیار گرفته‌ایم. من سعی کرده‌ام رسم الخط نسخه را با تمام مشخصاتش ضبط کنم و متن آن را

(۱) فرهنگنامه‌های عربی بفارسی ص ۱۳

(۲) فهرست ریو ج ۲ ص ۵۰۵

(۳) اطلس تاریخ اسلامی ترجمه محمود عرفان

(۴) فهرست نسخه‌های خطی فارسی ج ۲ ص ۱۷۰

(۵) فهرس المخطوطات المصورة جزء اول ص ۳۷۳

همانطور که هشت قرن پیش از این نوشته شده است در دسترس خواننده قراردهم . فقط ذالهای معجم (ذالهای فارسی) را که کاتب ذ نوشته بوده است من همه جا ذکر کرده‌ام، همین طور ک و ج و ز فارسی را به صورت صحیح آنها که گ و چ و ژ باشد در آورده‌ام.

۴- نسخه ب

این نسخه هم از کتابخانه آستان قدس است . در فیش آن چنین نوشته شده است : «المصادر - عربی و فارسی . مؤلف ابو عبد الله حسین بن علی بن احمد زوزنی^۱ خط نسخ ۱۳ سطری . عدد اوراق ۱۵۸ شماره عمومی ۶۲۶۰ خریداری آستان قدس که در اسفند ۱۳۱۸ وقف شده . طول ۱۹ و عرض ۱۵ سانتیمتر.» و در فیش دیگر نوشته‌اند : «این نسخه که بخط قدیمی است در آخر افتادگی دارد و تا قدری از حرف ر از باب تفعل را داراست . آغاز: الحمد لله علی سواغ الآئه . انجام : التذکر یاد- کردن .»

مشخصات نسخه :

کاغذش زرد و ضخیم است و کلماتی را که ناخوانا و محو شده با مرکبی نو تر پر رنگ و خوانا کرده‌اند . عنوانها ، خیلی کم با مرکب قرمز نوشته شده است و توضیحات یا اضافاتی را بر متن افزوده‌اند که غالباً در فواصل سطور و یا حواشی صفحات دیده میشود .

بطور کلی کاتب در گذاشتن نقطه مسامحه یا امساک کرده است . دستنویس‌هایی در این نسخه هست که قسمتی از آنها را نقل می‌کنم .

در صفحه اول : «صاحبه العبد الفقير المحتاج الی رحمة (رحمة) الله تعالی فضل- الدین محمد ضیا - صبا اصلح حاله (شانه)» .

(۱) گویا ما خود از آداب اللغة جرجی زیدان است. این نسخه در فهرست چاپی معرفی نشده است

(پنجاه و چهار) « المصادر »

دیگر: «..... العبد الضعیف... الوالی... اثنین ثمانمائة» این یادداشت می‌رساند که نسخه متعلق به خیلی پیش از قرن نهم است^۱ و شاید همان طور که آقای سهیلی حدس زده‌اند در حدود ۴۰ سال بعد از نسخه^۱ نوشته شده است.

دیگر :

«صاحبه ومالكه عبدالملك بن العباس اصلح الله شانه قال آمینا» در صفحه دوم دعایی نوشته‌اند و صفحه سوم ادعیه و یادداشتهایی پراکنده دارند که در بین آنها دعای نماز و دستور معالجه درد دندان و افسون طحال و دو بیت شعر عربی هست .

يك رباعی فارسی هم در این صفحه هست که مصراع اولش اینست : «ایزد بلباس فضل ما چون پیراست . نام کتاب را در بالای همین صفحه چنین نوشته‌اند : « کتاب المصادر صنفه القاضی الامام الاجل ابو عبدالله الحسین بن احمد الزوزنی رحمه (رحمة) الله علیه » .

در چند جا مهری با عبارت : «وقف اولاد» زده‌اند و جایی این شرح را نوشته‌اند:^۲
«هذامن الكنب التي وقفها العبد محمد الحسيني علي ولده نسلاً بعد نسل و توليتها لنفسه ثم لاعلم ولده ثم لاصلاحهم ثم لانائهم فان فتو فلاصلح علماء للمشهد و اصلاح كل علي من هو في يده ولا يعار الا بعد اخذ ضعف قيمتي فان لم يعد... الى مكانه... وقد جرت صيغة الوقف . حرر يحيى - مهر «العبد الحسيني الجنابدي»

متأسفانه هویت این مرد خیراندیش که به سنت پسندیده پیشینیان کتابهایش را وقف بر اولاد کرده شناخته نیست این قدر هست این-جا یاری از او میشود و برای روح پرفروش طلب آمرزش می‌کنیم . در این نسخه بشیوه قدیم پ و چ و گ را کاتب

(۱) دوست هنرمند و باذوق نگارنده که سالها مدیر کتابخانه ملك بوده است وهم اکنون نیز در آنجا خدمت می‌کند .
(۲) ورق : ۳۸

ب و ج و ز و ك و الفہای مدی را بی مدّ نوشته است .

۳- نسخه ج

در فهرست چاپی کتابخانه آستان قدس سه نسخه معرفی شده است کہ دوتا مصادر اللغة و دیگری مصادر نام دارد . نویسنده یا نویسندگان فهرست مزبور در باره این نسخه‌ها چنین نوشته‌اند :

۴۶ - مصادر اللغة ، فارسی - منسوب است بجمعی کہ از نبودن خطبه و دیباچه در نسخه ملحوظه تشخیص آن متعسر است - اول موجود (باب الافعال وهو ممّا زیدة الهمزة) آخر نسخه را کاتب نوشته و سفید گذاشته، آخر موجود (جرم و جریمه و جریده و جنابه گناه جرایم) خط نسخ ۲۳ سطری - ابواب و حروف بشنجرف - واقف معلوم نشد . عدد اوراق (۸۲) طول ۲ کمره و ۵ بہر - عرض ۱ کمره و ۸ بہر و ۵ مو - قفسه (.....) ۲ .

۴۷ - مصادر اللغة، فارسی - در کشف الظنون بجمعی منسوب است کہ تشخیص آن مشکل است - اول نسخه افتاده - اول موجود (ترتیب العین و ان كانت الهمزة عینا) آخر نسخه افتاده - آخر موجود (المضمضه جنبانیدن آب) در اواسط کتاب ، تاریخ کتابت مذکور است و آن سنہ (۹۵۹) میباشد - خط نسخ ۲۱ سطری - ابواب و فصول بشنجرف - واقف معلوم نشد - عدد اوراق (۱۷۲) - طول ۱ کمره و ۵ بہر و ۵ مو - عرض ۱ کمره و ۷ بہر - قفسه (.....) ۲

۵۱ - مصادر، فارسی - چون نسخه اول ندارد و مؤلف مردد بین جمعی از اهل لغت است مثل یحیی بن ابی بکر تنوسی . متوفای (۷۲۴) و ابی الحسن نصر شمیل النحوی متوفای (۲۰۴) و ابی زید سعید بن اویس انصاری و ابی سعید عبدالملک بن قریب الاصمعی

(۱) ج ۲ ص ۳۷۹ شماره‌های ۴۶ و ۴۷ و ۵۱

(۲) کذا در اصل

(پنجاه و شش) « المصادر »

و بعضی دیگر^۱ لذا تشخیص آن متعسر است - اول موجود (بر نشانیدن و بزین آمدن ستور) آخر نسخه (الاقطیطاع پراکنده شدن) سال تحریر نسخه سنه (۱۰۰۳) و در اواخر نسخه بعضی جاها را از صفحات کاتب ننوشته و سفید گذارده - خط نستعلیق (۱۶ سطری) ابواب و حروف بشنجرف - واقف معلوم نشد - عدد اوراق (۱۰۴) طول ۱ گره و ۹ بهر - عرض ۱ گره و ۲ بهر - قفسه (۲) . از این نسخه دو تاج المصادر^۳ است و دیگری مجموعه‌یی است از سه کتاب مختلف^۴ . ورق اول این نسخه با این عبارت آغاز میشود: «ترتیب العین و ان کانت... الخ»^۵ و از ورق دوم تا سی و ششم تاج المصادر است که در آخر آن تاریخ تحریر و نام کتاب را تصریح دارد: «تمام شد بعضی از تاج المصادر از قسم اول در روز دوشنبه ۲۵ ربیع الاول سنه تو شعان ثیل سنه ۹۵۵ و الحمد لله رب العالمین الهیاً واحداً تم» و از آنجا تا آخر، کتاب دیگری است متضمن معانی لغات قرآن مجید که با این عبارت آغاز میشود: «بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین الحمد لله والتوفیق منه والاستعانة به والتوکل علیه والصلوة والسلام علی محمد وآله واصحابه - المرتضین غیر المرتدین لدیه وبعد فهذا مفردات کلام الله القدیم و کتابه لعظیم مقسوماً علی قسمین قسم الاول فی المصادر ثلاثی المجرود و منشعباته و المحتاج الیهیها الاسماء الماخوذة منها وهی علی ثلاثة الانواع» . در صفحه ۱۱۲۸ فصلی است در اعداد و در صفحه ۱۱۹ فصلی: «فی الاعلام الانبیاء علیهم السلام» و بعد باب الاول مصادر الافعال و در آخر نسخه

(۱) این مطالب مقتبس از کشف الظنون است ولی هر کس میتواند استنباط کند که این

اشخاص عربی زبان بفارسی کتاب نمی نوشته اند

(۲) کذا در اصل

(۳) در نسخه‌یی از فهرست چاپی که در کتابخانه آستان قدس موجود است با قلم اصلاح

کرده و نوشته اند: «این کتاب تاج المصادر بیهقی است»

(۴) ایضاً در فهرست نوشته اند: «المصادر روزنی است»

(۵) قسمتی است از دیباچه کتاب روزنی

(مقدمه) ————— (پنجاه و هفت)

قسمتی از حرف ل از باب الافعال. ۱ از این نسخه تنها يك ورق آن بکار می آمد که من همان را مغتنم شمردم و آنچه با نسخه های دیگر اخلاف داشت در جای خود یادداشت کردم. علامت این نسخه ج است. نسخه یی است باخط نستعلیق درشت و خوانا بدون زینت و تذهیب. نمونه یی از یادداشتها و دست نویسهای آن را اینجا نقل میکنم:

— ملاحظه شد بتاريخ شوال المکرم سنه ۱۲۸۷، چند جامه هری با عبارت: وقف سرکار فیض آثار حضرت ثامن الائمه سلام الله علیه. در صفحه دوم: مهري با عبارت: «حاجب العتبه العليه سلطان محمد ۱۲۸۹ در تاريخ ربيع الثاني ۱۲۸۹. مهري ديگر در صفحه پنجم با اين عبارت: از طرف کمسيون (کمیسیون) اصلاحات آستان قدس (آستان قدس) عرض دیده شد. بتاريخ ۷ شهر شعبان ۱۳۴۳ نمره مسلسل کتاب ۲۸۰۴

۴ - نسخه د

این نسخه متعلق به نگارنده است. نسخه یی است به خط نستعلیق متن و حاشیه مشتمل بر ۷۲ برگ ۱۵ سطری بابعاد ۲۵/۳ و ۹ سانتی متر. عنوانها و بابها راهمه جا کاتب بارنگ قرمز مشخص کرده و اندکی درشت تر از متن نوشته است. نسخه کامل نیست و تا الاغری راق را بیشتر ندارد. بنابراین افتادگی اش زیاد نیست و منحصراً است به قسمت مختصی از معاد. باب افعلال و همه مصادر بابهای افعیعال و افعوال و افعللال تا غذو خط آن گواهی می دهد که خیلی کهنه نیست ولی در رسم الخط آن نشانه های شیوه کهن بچشم می خورد و این حدس را پیش می آورد که کاتب نسخه دیگری در دست داشته و از روی آن نسخه اصل رو نویسی کرده است.

پ و ک و چ و ژ به رسم قدیم ب و ک و ج و ز است. خفتن را کاتب خوفتن نوشته و افعال عموماً بای تا کیدی بر سردارند مانند کردن بردن و غیره. علة و رواية و نظاير

(۱) اینست آخرین سطر نسخه: السموا کیناشدن والنوب... و بهمین جا ختم میشود.

(پنجاه و هشت) «المصادر»

آنها به شیوه فارسی؛ علت و روایت نوشته شده است. نسخه، اوراق و پریشان بدست من رسید و بدشواری آنرا مرتب کردم و فقط این دستنویس را در آن یافتیم:

«قد صار ملكا لي بعد ما كان لغیری والمحتاج الى رحمة الله الودود العبد داود. ۱
۲۶ شهر ذی قعدة الحرام ۱۳۲۶» همراه بامهری، با این عبارت: الراجی الى الله الغنی داود.
۵ - نسخه تاج المصادر

شبهات زیادی که مصادر زوزنی با تاج المصادر بیهقی دارد نگارنده را بر آن داشت که به کتاب بیهقی هم مراجعه کند و در موارد لازم اختلاف دو کتاب را در زیر صفحه هانشان دهد. تاج المصادر در هند چاپ شده است اما این نسخه چاپی مانند دیگر کتابهای چاپ هند مغلوط و کم اعتبار است. نسخه چاپی کتابی است در صفحه بقطع و به خط میرزا محمد شیرازی ملقب به ملک الکتاب که در ۲۲ جمادی الاولی سنه ۱۰۳۲ در بمبئی چاپ سنگی شده است.

نسخه معتبر و نفیسی از تاج المصادر در کتابخانه آستان قدس هست که رسم- الخط و کاغذ خیلی کهنه دارد و در فیش آن چنین نوشته اند: «تاج المصادر فارسی مؤلف ابو جعفر احمد بن علی جعفرک بیهقی. خط نسخ ۱۹ سطری عدد اوراق ۱۳۲ لغت شماره ۶ شه-اره عمومی ۳۶۴۹ واقف خواجه شیر احمد - طول ۳۱ و ۵ و عرض ۱۱ و ده مو - واقف نسخه خواجه شیر احمد بن عمید الملک ن شیر احمد، تونی از زاد مردان او آخر قرن دهم هجری قمری است که ظاهراً ترجمه حالش در جایی ثبت نشده است. ۲

تنظیم این کتاب

در این کتاب نسخه (الف) اصل است و دیگر نسخه ها بدل. من سعی کرده ام ضبط نسخه اصل را، بی کم و کاست، در متن بیاورم و اختلافات نسخه های ب و ج و د و تاج المصادر را در زیر صفحه ها یادداشت کنم. اگر موردی پیش آمده است که می بایست بر متن چیزی

(۱) شاید ملاداود ملاباشی معروف (ازافادات استاد فیاض)

(۲) فهرست آستان قدس ج ۴ صفحه ۷۱ و ۷۲

بپفزایم اضافه را داخل [] گذاشته‌ام تا مطالب اضافی از اصل جدا باشد و باسانی تشخیص داده شود. در قسمتی از دیباچه کتاب، از ماخذ دیگری که درست بوده، استفاده کرده‌ام. در مثل، فهرست ریو و فهرست کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار و فرهنگنامه‌های عربی و فارسی؛ چند سطر از خطبه کتاب را داشته‌اند (برای نمونه آورده شده است) و من همان چند سطر را نیز با نسخه مطابقت کرده و اگر اختلافی داشته باشد یادداشت کرده‌ام.

توضیحات لغوی و ادبی، اگر مختصر بوده است، در زیر صفحه‌ها و در جای خود آمده و اگر مفصل بوده، در آخر کتاب و در بخش تعلیقات، قرار گرفته است. برای رجالی از لغویان که نامشان در متن آمده است توضیحی داده‌ام که در حد خود می‌تواند مفید و وسیله راهنمایی خواننده باشد.

زوزن ❁

زوزن که امر و زاز توابع خواص شهرستان تربت حیدری^۱ بشمار می‌رود در گذشته از اعمال نیشابور بوده است. ^۲ ابن حوقل^۳ تصریح دارد که زوزن شهری است از نیشابور. تلفظ زوزن را در کتابها به صورت‌های مختلف نوشته‌اند: یاقوت، از قول بیهقی^۴، به ضم ز ضبط کرده و نوشته است «بیشتر صاحبان نقل و آثار به فتح نوشته‌اند و خدا داناست»^۵. برون^۵ زوزن ضبط کرده است (به فتح و ز و سکون و، بر وزن کودن) در

❁ طول جغرافیایی ۵۳-۵۹، عرض جغرافیایی ۲۲-۳۴ (فرهنگ آبادهای ایران تألیف دکتر مفخم پایان ص ۲۳۹)

(۱) فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹ ص ۲۰۱

(۲) دائرة المعارف اسلام ج ۲ ص ۹۱۶

(۳) صورة الارض چاپ لیدن ج ۲ ص ۴۳۳

(۴) معجم البلدان چاپ اول مصر ج ۴ ص ۴۱۶

(۵) من الفردوسی الی سعدی، ترجمه دکتر ابراهیم امین الشوازی ج ۲ ص ۲۵۰ چاپ

ص ۱۹۵۴

(شصت) ————— «المصادر»

نوشته‌های **سدار** ^۱ **Zawsan** و در فهرست بلوשה ^۲ **Zauzén** و در دائرة المعارف اسلام ^۳ **Zuzen** و در کتاب استوری **Zauzan** ^۴ آمده است. در کتابهای لغت نیز زوزن را بهمین صورتها نوشته اند: صاحب غیث اللغات ^۵ «بضم واو مجهول و فتح زای معجمه ثانی»، و آندراج ^۶ «با ثانی مجهول بر وزن سوزن»، و نویسندۀ برهان جامع ^۷ «چه سوزن»، و گرد آورندۀ برهان قاطع ^۸ و سراج ^۹ «بافتح» و نگارندۀ فرهنگ جهانگیری ^{۱۰} «به واو مجهول و معلوم» نوشته‌اند. اظهار نظر صریح و قطعی در مورد فقه اللغه زوزن دشوار است.

اینطور بنظر میرسد که جزء اول آن **زو** **Zow** کلمه‌یی است قدیمی که از دیر باز در خراسان بر دره‌های تنگ آب‌دار اطلاق میشده است. **زو** خانو وارم قوچان ^{۱۱} او مانند آنها هنوز در خراسان سابقه تاریخی این کلمه را در خود نگاه داشته است. اما، زن حدس می‌رود ^{۱۲} همانست که در تربت حیدری زنه و در مشهد زه می‌گویند و معنی آن زمینی است که آب از آن می‌رود یا تراوش آب از زمین. در مشهد زمین زه ناک به زمینی گفته میشود که تر باشد و این واژه را در مورد رود چشمه هم بکار می‌برند.

باین حساب زوزن مثل سوزن (سوزنده) اضافه مقطوع الحریکه دارد و معنی اش **زو** آب تراوش است. زوزن یعنی زویی که زنه دارد یا زویی که تراوش آب دارد.

(۱) آثار ایران ج ۴ بخش ۱ سال ۱۹۴۹.

(۲) ج ۲ ص ۱۷۰

(۳) ج ۲ ص ۹۱۶ (۴) ادبیات ایران از Story فهرست اعلام ج ۲

(۵) چاپ کانپور هند بانضمام منتخب و چراغ هدایت ص ۲۱۲

(۶) بکوشش دبیرسیاقی ج ۳ ص ۲۲۶۶

(۷) چاپ تبریز ص ۱۷۰

(۸) باحواشی دکتر معین ج ۲ ص ۱۰۴۴

(۹) به نقل از غیث

(۱۰) نسخه خطی متعلق به کتابخانه استاد فرخ

(۱۱) فرهنگ آداب‌های ایران ص ۲۳۹ (۱۲) از افادات استاد فیاض

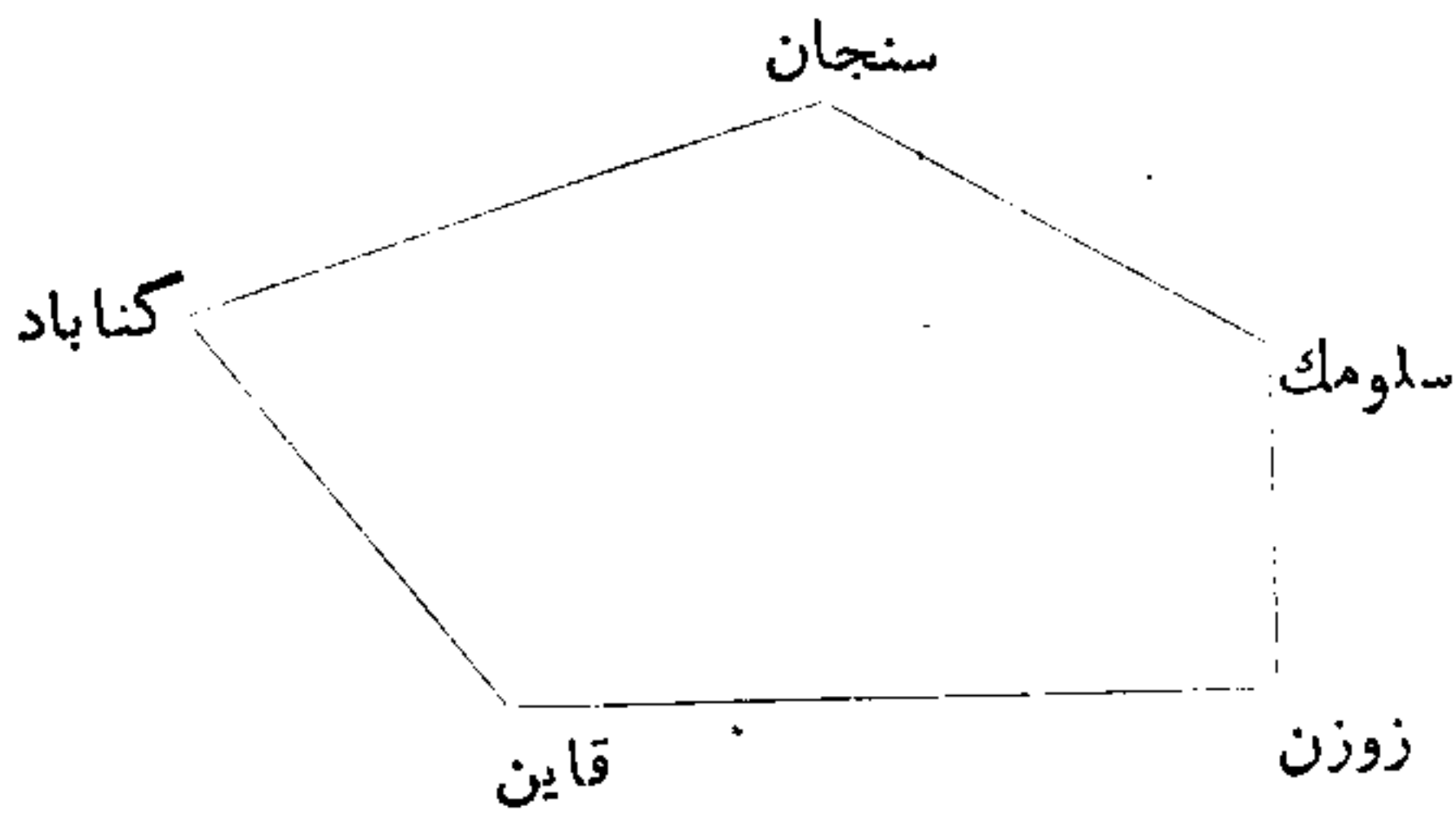
ياقوت در باره وجه تسمیه زوزن چنین نوشته است^۱ : «قيل لها زوزن لان النار التي كانت-
المجوس تعبدها حملت من اذربيجان الى سجستان و غيرها على جمل فلما وصل الى
موضع زوزن برك عنده فلم يبرح فقال بعضهم زوزن اي عجل واضرب لينهض فلما امتنع
من النهوض بنى بيت النار هناك و..... الخ» باین زوایت زوزن یعنی زودزن و برای
برخاستن شتر حامل آتش مقدس گفته شده است !

زوزن در قدیم

لوسترنج که درباره شهرهای قدیم ایران از ماخذ مختلف اطلاعاتی مفید گرد-
آورده است نخست از خواب سخن می راند و می نویسد:^۲ «در جنوب باختری ناحیه باخرز ،
ناحیه خواب «خواب قدیم» است که کرسی آن بهین نام میباشد.» سپس به نقل از حمدالله
مستوفی گوید : «سلامه و سنجان و زوزن از توابع خواب است و ملک زوزنی در آنجا
عمارت عالی ساخت . از میوه هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست در آنجا
ابریشم و روناس بسیار باشد» . و از قول مقدس نویسد در زمان او معمور بود و پشم
بافانش شهرت داشتند و چون باقاین و سلام (سلومك) و خرچرد ارتباط داشت از حیث
موقعیت حائز اهمیت بود، هم نویسد یاقوت ؛ زوزن را بسبب کثرت دادوستد و رونق تجارت
بصره کوچک نام نهاده و به آتشکده ای در آنجا اشارت نموده است . در حول و حوش این
شهر صد و بیست و چهار دهکده وجود داشت . در نقشه شماره ۸ ضمیمه کتاب
زوزن برراس يك پنج ضلعی قرار دارد که سلومك و سنجان و گناباد و قاین بررؤس
دیگر آن واقع هستند . از روی این طرح ساده که از آن نقشه گرفته شده است موقعیت
جغرافیایی زوزن بخوبی آشکار می شود .

(۱) معجم البلدان چاپ اول مصر ج ۴ ص ۴۱۶

(۲) سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه عرفان ۳۸۳



در صورة الارض شريف ادریسی متوفی ۵۶۰ هـ . ق نیز زوزن چنین نموده شده است

بیاند قاین جرشان

طیس ساوهك (سلومك) زوزن (الزوزن) خر کره (خر کرد)

اما لوسترنج را در نقل قول یاقوت زلّتی دست داده زیرا یاقوت ، زوزن را از لحاظ موقعیت علمی و ادبی همانند بصره میدانند نه از لحاظ تجارت و اقتصاد . وی می نویسد : ^۱ « کورة واسعة بین نيسابور و هراة و يحسبونها فی اعمال نيسابور کانت تعرف بالبصرة الصغرى لكثرة من اخرجت من الفضلا والادبا و اهل علم... »

از مآخذی که از نظر لوسترنج دور مانده و شایسته است نامی از آنها بمیان آید حدود العالم است که ظاهراً لوسترنج در تهیه کتاب خود بدان مراجعه می نداشته است ، این کتاب نفیس یکی از مآخذ دقیق و پر ارزش جغرافیای ایران است . مؤلف حدود العالم - که از بخت بد شناخته نیست - در باره زوزن چنین نوشته است : ^۲ « بوژکان ، خایمند ، سنکان ، سلومد ، زوزن ، شهر کهایی اند از حدود

(۱) معجم البلدان چاپ اول مصر ج ۴ ص ۱۶۴

(۲) چاپ سید جلال الدین تهرانی ص ۵۷

نیشابور و جایبهای بسیار و با کشت و برزند و ازین شهر کہا کر باس خیزد.»
دیگر سفرنامه ناصر خسرو است؛ ناصر که خود زوزن را دیده دو جا از آن یاد کرده است. یکی:

«ازقاین چون بجانب مشرق شمال روند بهجده فرسنگی، زوزن است و جنوبی تا هرات سی فرسنگست»^۱.

و دیگر^۲: «رکابداری از آن^۳ خود با من بفرستاد تا زوزن که هفتاد و دو فرسنگ باشد» و «مارا هفده روز بطبس نگاهداشت و ضیافتها کرد»^۳. ظاهر آن در زمان ناصر خسرو راه زوزن نا امن و رئیسش در حال عصیان بوده است^۴.

حمدالله مستوفی در باره زوزن^۵ چنین می نویسد^۶: «خواف ولایتی است. طولش از جزایر خالدات^۷ صح ک^۸ و عرض از خط استوا له ک^۹. قصبات سلامه و سنجان و زوزن از توابع آنست و ملک زوزنی در آنجا عمارت عالی ساخت. از میوه هایش انگور و خربزه و انار و انجیر نیکوست. مردم آنجا حنفی مذهبند و شریعت رو

(۱) چاپ برلین ص ۱۲۷

(۲) چاپ دبیر سیاقی ص ۱۲۶

(۳) مراد میرا ابوالحسن کیلکی است که در پرتوی حسن خلق و مردمی نامش بدست ناصر- خسرو، چون حسن کل مخلص شده است.

(۴) ص ۱۲۸

(۵) لوسترنج این ماخذ را دیده ولی همه مطالب آنرا نقل نکردد است از اینرو ما بعین آوردیم.

(۶) نزهة القلوب بکوشش دبیر سیاقی ص ۱۸۹

(۷) جزایر خالدات یا سعادت شش یا هفت جزیره میباشند که در اقصای مغرب در دریای محیط واقع شده اند (تاریخ و تقویم در ایران از ذبیح بهروز ص ۴۲) - جزایر خالدات حکم گرینویچ امروز را داشته اند یعنی ماخذ جغرافیایی بوده اند.

(۸) $۱۱۸ = ۲۰ + ۸ + ۹۰$ - ک + ح + ص

(۹) $۵۵ = ۲۰ + ۵ + ۳۰$ - ک + ل

و در آن مذهب بغایت صلب اند و غریب دوست باشند و مایل خیرات و حج باشند و در آنجا ابریشم و رویناس بسیار باشد.

دیگر **دمية القصر** است که تحت عنوان «فصل فی ادباء زوزن» در آن چنین آمده است: ^۱

« قلت لنيسابور اثنا عشر ناحية وزوزن كما زعموا دارها وهي رحا على الفضل مدارها و لعمرى انها تربة منجبة وروضة بزجالها منخبة وبما ينبت من فضلها وفضلها معشبة بلغنى ان الشيخ الامام سهل الصعلو كى اجتاز بها فقال بلدة قرعا قلت هي كما وصفها قرعى من مرط النبات تطن طاسات ذؤونها ولكنها فرعاء ^۲ من ذوائب الحسنات تنتعل فضلات شعورها سقى الله فلواتها الخصى ^۳ فما فيها الا فضل حظ من الفضل وخص و سقى من سلاف الادب مشعشة كأن فما فيها الحص و سيرد عليك من مآثر اخبارهم ومحاسن اشعارهم ما ينفض اليها الراس ^۴ ويشرب عليها الكاس وتشتغل بروايتها الانفاس وتنزف بكتبها الأنفاس ويوشى بحليبها القرطاس ولا اعرف من فضلاء الدنيا من يكتحل بمحاسنهم فلا يغرم بها ولا يغرى ولهذا لقب زوزن بالبصرة الصغرى.»

خلاصه اينکه: نيشابور دوازده ناحیه دارد و زوزن در میان آنها سراسر است. زوزن به آسیایی ماناست که بر مدار دانش چرخد. خاکى دارد بس گرامى. بوستانی است به مردان بزرگى آراسته. بمن خبر رسیده است که شیخ امام صعلو کى، زوزن را دیده و گفته است شهرىست داراى شتر نر بسیار. خدا بیابانهای زعفران زار زوزن را

(۱) دوست محترم و سخن سنج آقای گلچین معانی از روی نسخه یی که در کتابخانه مجلس موجود است استسناح کرده و برای من فرستاده اند بدینوسیله از لطفشان سپاسگزارى می کنم.

(۲) تأنیث الافرع ضد الاصلع (یادداشت آقای گلچین)

(۳) الخصى بالضم جید الخمر والحصى بالحاء الوردى او الزعفران (ایضاً از آقای گلچین)

(۴) نیفص يحرك (ایضاً)

سیراب بداراد . در زوزن کسی از علم و ادب بی بهره نیست و گویا حلقه‌های درس و ادب در آنجا بسیار است . ممکن نیست دانشمندی چشمش به آثار زوزن‌ها بیفتد و خواستار آنها نشود . بهمین جهت است که زوزن را بصره کوچک نامیده‌اند .

... مأخذ دیگر هر اصد الاطلاع است و در آن راجع به زوزن چنین آمده ^۱ : « زوزن بضم اوله وقد یفتح و سکون ثانیه و زای اخری و نون ، کوره واسعة من نیشابور قیال یشتمل علی مائة و اربع ^۲ و عشرین قریة » .

دیگر در **روضات الجنات فی اوصاف مدینة الہرات** داستانی نقل شده است ^۳ : « چنانکه منقول است که امام ملاحظه حسن صباح علیه لعنة الله کل صباح و رواح ، پیش از ظهور عقیده خبیثه نکوهیده و مزخرفات مذهب پلید خود بدانجا رسیده خواست که از حال فرست و کیاست مردم آنجا چیزی معلوم کند چون بیکمی از فصات آن ولایت که به زوزن مشهور است رسیده و در آن موضع اشجار کم بود از کنیز کی پرسیده که : « این اشجار کم ؟ » یعنی کو درختان شما ؟ کنیزک در جواب او گفته که : « رجالنا اشجارنا » ، مردان ما درختان ماست . »

آقای امام - مصحح کتاب - به نقل از جغرافی حافظ ابرو نوشته است ^۴ : « خواف ناحیتی است در خراسان مشهور ، و متصل است از شرق به بساخرز ، غرب به قهستان ، شمال به زاوه و اعمال نیشابور ، و از جنوب به بیابان که میان قهستان و فراه و سیستان است و از فراه مشهور خواف : براکوه ، کاریز ، سنجان ، سیوند ، کبودان ، برآباد ، ماهرآباد ، کارمان ، ساراآباد و زوزن که قصبه حاکم نشین است . »

(۱) چاپ سری ج ۲ ص ۶۷۶ (۲) اربعة (چاپ سنگی ص ۲۰۶)

(۳) ارا انتشارات دانشکاه تهران ج ۱ ص ۱۸۷

(۴) ذیل ص ۱۸۹ ج ۱

Schwarz در دائرة المعارف اسلام می نویسد^۱: خاف که شکل اصلی آن خواب است اول بار در نوشته های مقدسی آمده است. مقدسی خواب را از اعمال نیشابور محسوب میدارد و می نویسد ناحیه کوچکی است سرشار از مو و انار، دارای صادرات خشکبار. بنا بر گفته یاقوت این ناحیه از زوزن نیشابور تا پوشنج هرات را شامل شده است و دو بیست دینه و سه شهر بنام: سنجان و سیراوند و خرچرد داشته است. قزوینی [در آثار البلاد] می نویسد: نزدیک نسا است و آن سرزمینی است آباد و پر جمعیت و دارای باغهای بسیار و آب روان و سیدالمرتدا! از خاف بنام قریه یی در کشور عجم یاد کرده است.

گدار راجع به زوزن نوشته است^۲: «زوزن در فاصله شصت کیلومتری جنوب خواب قرار دارد» و از قول یاقوت و حمدالله مستوفی مطالبی - که پیش از این نوشته شد - نقل کرده است.

اهمیت زوزن

زوزن در زمان قدیم آباد و پر جمعیت بوده است. راه کویر که جنوب خراسان را به سایر نقاط ایران وصل می کرده و در آن روزگار کاروان رو بوده است از زوزن می گذشته و باین شهر اهمیتی می بخشیده است. در زوزن ابریشم و روناس بعمل می آمد و این مواد همراه با خشکباری که محصول آن سرزمین بوده اند به خارج صادر می شده است.

روناس یا رویناس^۳ Rubia گیاهی است از تیره روناسیان^۴ Rubiacées

که از ریشه اش ماده قرمزی بنام آلیزارین A lizarine بدست می آید و این ماده

(۱) ج ۲ ص ۹۱۷

(۲) آثار ایران ج ۴ دفتر ۱ سال ۱۹۴۹ ص ۱۱۳

(۳) اسم فارسی فوة الصبغ است (تحفة حکیم مؤمن، نسخه خطی نگارنده)

(۴) گیاه شناسی گل کلاب، از انتشارات دانشگاه تهران ص ۲۵۶

(شصت و ہشت) ————— « المصادر »

و زاهد بودو به علوم زمان خود آشنایی داشت . ثعالبی از اشعار عربی مبروک ابیاتی نقل کرده و اورا به ناز کی خیال و ظرافت ستوده است . از جمله آن اشعار ابیاتی است در مدح ابی الفضل میکال صدر (وزیر) نیشابور در بحر کامل ۴۔ ابو جعفر البیضا . در کتاب دیگر ثعالبی موسوم بہ تتمۃ الیتیمہ^۱ فصلی با عنوان « ذکر الزوانة و ملح اشعارهم » بترجمہ حال چندتن از شعرای عربی سرای ، زوزن اختصاص دارد . در این فصل ہشت تن معرفی شدہ اند بدین قرار : ۱۔ ابوبکر محمد بن الیوسفی شاعر چہرہ دست و مفلق کہ برای بدست آوردن اسباب تنعم بہ بسیاری از شہرہا سفر کرد و ہمہ جا شامت ادب با وی ہمراہ بود ، سر انجام ہم بی آنکہ از صاحب بن عبّاد و دیگران بہرہی برگیرد بدیاری خود باز گشت و در تنگدستی جان سپرد . ۲۔ ابو جعفر محمد بن اسحق بن علی البیضا شاعر ظریف و خوش سخن ۳۔ ابوبکر احمد بن محمد القوی شاعر فاضل ۴۔ ابویعلی شاعر نکته سنج ۵۔ ابوالحسن العبد لکانی پدر ابی محمد العبد لکانی شاعر ۶۔ ابوعلی بن ابی بکر بن جشبوہ شاعر ۷۔ ابوالحسن علی بن ابی علی بن جعفر معروف بہ ابن سینبر از شعرا ۸۔ ابوعلی حسین بن احمد زرغیل از شعرا . ^۲ معانی می نویسد : « عدۃ زیادی از عالم از زوزن برخاستہ اند : مانند ابوالعباس الولید بن احمد بن محمد بن الولید زیاد بن فرات از صوفیان و پرهیز گاران متوفی ربیع الاول ۳۷۶ و مدفون در باب معمر و پسرش و پسر برادرش ابو حامد احمد بن محمد بن الولید از محدثان متوفی ۴۱۸ در نیشابور . ابوالقاسم (کذا) اسعد بن علی بن احمد البارع از شعرا و ادبای بزرگ ، دارای قصاید نیکو و رقیق بزبان عربی ، متوفی در عید اضحی ۴۹۲ در نیشابور . ابو عمر و احمد بن محمد بن ابراہیم کاتب متوفی ۳۷۴ در زوزن و پیرو مذهب ابی حنیفہ . ابوالحسن علی بن محمود بن ابراہیم بن ماخرۃ صوفی ساکن بغداد متولد در رمضان ۳۶۶ و متوفی رمضان ۴۴۱ و پسرش (ماخرہ مجوس بودہ است)

(۱) الجزء الثانی باہتمام مرحوم عباس اقبال ص ۲۶ بہ بعد

(۲) انساب نسخۃ عکسی چاپ اروپا ورق ۲۸۱

ابوبکر محمد بن علی بن محمود شیخ صالح . ابوسعید احمد بن محمد بن علی صوفی متوفی
.....^۱ وپسرش ابو الفرج محمد بن احمد بن محمد از محدثان بزرگ . ابن اثیر خلاصہ نوشتہ
سمعی را در کتاب اللباب فی تہذیب الانساب^۲ نقل کردہ و این کسان را نام بردہ است:
۱- ابو العباس الولید احمد بن محمد بن الولید بن زیاد بن الفرات واعظ ساکن
نیشابور کہ مردی زاهد و عابد و صوفی بود و برای جمع آوری حدیث بہ شام و عراق
و دیگر جاہا سفر کرد ، و در ماہ ربیع الاول سال ۳۷۶ وفات یافت . ۲- ابو الحسن
علی بن محمود بن ابراہیم ماخرہ از صوفیان ساکن بغداد کہ . جدش ماخرہ آتش-
پرست بود ، در سال ۳۶۶ متوآد شد و در رمضان ۴۵۱ مرد و در باب الرباط دفن شد
فصیحی خوافی نوشتہ است^۳ دیگر وفات امام ربانی تاج الملک والید بن الزوزنی و هو
ابو المفخر محمد بن ابی القاسم محمود بن ابی عبد اللہ محمد بن علی الزوزنی جد مولانا
عماد الاسلام کرمانی بکرمان کہ در سال ۶۶۶ قمری ہجری در کرمان در گذشتہ است .
زوزن بسیاری از ارباب سیاست و کتابت را ہم در دامان خود پروراندہ است .
از آن جملہ اند: ادیب ابو جعفر ملقب بہ کمال الملک^۴ ادیب ابو جعفر بن مختار اوایل سلطنت
ملکشاه از نواب کمال الدولہ ابو رضا بودہ ، چون مؤید الملک بجای کمال الدولہ در
دیوان رسالت نشست بعد از اندک مدتی بامر ملکشاه نیابت خود را باین ابو جعفر
داد و ادیب ابو جعفر پس از انصراف مؤید الملک مستقلاً رئیس دیوان انشاء و طغرائی
سلطانی شد و تا مردن در این شغل بود و پس از وفات مقامش بہ تاج الملک ابو الغنائم رسید^۵ .
ابو جعفر آن چنان شاعر و سرشناسی بود کہ مہزی رباخرزی^۵ در مدحش اشعاری سرودہ اند

(۱) کذا در اصل نسخہ

(۲) چاپ قاہرہ مصر جزء اول ص ۵۱۲

(۳) مجمل نسخہ عکسی کہ بریج ورق ۳۶۴ متعلق بہ کتابخانہ استاد فرخ

(۴) وزارت درعہد سلاطین بزرگ سلجوقی از مرحوم اقبال ص ۷۱

(۵) ابو الحسن علی بن حسن متوفی ۴۶۷ صاحب دمیة القصر (ایضاً ص ۷۰)

(۶) ایضاً ص ۷۴

دیگر ابوسهل زوزنی عارض و وزیر سلطان مسعود، معروف به شیخ العمید و ممدوح منوچهری^۱ است که بعد از فوت ابونصر مشکان به مقام ریاست دیوان رسایل نایل آمد^۲.
دیگر ابوالرضا فضل الله بن محمد کمال الدولة بن ابی نصر المتاح بن القاضی احمد^۳ که تا سال ۴۷۶ صاحب دیوان انشاء و اشراف ملکشاہ بود و مانند پدرش ابونصر- المتاح وجدش قاضی احمد در ترسل و ادب دست داشت.
وی پسری داشت بنام سیدالرؤسا ابوالمحاسن معین الملک محمد که از او نیابت میگرد و بدامادی خواجه نظام الملک رسید اما سر انجام به دشمنی خواجه متهم و بامر سلطان کور شد^۴.

دیگر فضل الله بن الحمید زوزنی الاصل وصینی المولد، اوراست کتابی بنام صینیات شبیه یازیل نجدیات ابیوردی^۵ در حکمت منظوم، و کفایة الکافیہ شرح بر کافیہ ابن- حاجب^۶.

اسمهیل پاشا در باره فاضل زوزنی چنین نوشته است^۷ « فضل الله بن عبدالحمید الزوزنی الاصل الصینی المولد المعروف بالفاضل له من الکتب الصینیات منظومة فی الادب . الکفایة علی الکافیة فی النحو ونظم الاولی فی سنة ۷۱۰ »

دیگر از رجال زوزن منصور وزیر طغرل بیک سلجوقی^۸ و ضیاء الملک وزیر

(۱) دیوان منوچهری باعتماد دبیرسیاقی، ص ۱۰۶ و ۱۱۶ و فرخی

(۲) دیوان منوچهری چاپ دوم ص ۲۸۰

(۳) وزارت دیر سلاطین بزرگ سلجوقی ص ۵۷

(۴) ایضاً ص ۵۸ (۵) صلاح الدین ابوالمظفر محمد بن ابی العباس ابیوردی ازدودمان

۱ و سفیان متوفی ۵۵۷ (آداب اللغة ج ۳ ص ۲۹)

(۶) آداب اللغة جرجی زیدان جزء ۳ ص ۱۳۰

(۷) هدیه العارفین ج ۱ ص ۸۲۱

(۸) آثار الوزراء عقیلی ص ۲۰۴

محمد خوارزمشاه^۱ و ملک افتخارالدین است^۲. از شعرای زوزن عمادالدین متخلص به عماد است که دولتشاه او را معاصر غزالی و شاگرد سید حسن غزنوی میدانند^۳ ولی مؤلف حبیب السیر می نویسد^۴: «در آن سال که تکشخان از قشلاق مازندران با لنگ رادکان^۵ شتافت و بر مسند حشمت و شوکت نشست... عماد به ملازمت آن پادشاه فضیلت نهاد رسید و قصیده‌ای گذرانید». آذریبگدلی^۶ جمع و تطبیق اقوال را بر این مترتب میدانند که شاید دو عماد بوده‌اند. شاعر دیگری هم از اولاد ملک زوزن بوده است که ملک تخلص میکرده و اثر زیادی از خود بجای نگذاشته است^۷.

اما ملک زوزن که سهدی^۸ هم خواجه کریم النفس او را ستوده است یکی از افراد خاندانی است که در زوزن حکمرانی داشته است. آقای امام می نویسد^۹: «ملوک زوزن در تاریخ خراسان مشهورند مانند ملک عماد زوزنی و ملک رضی الدین (= خواجه زوزن)». و اسفزاری خواجه نظام الملک را از بازماندگان امرای ملوک زوزن می شناسد^{۱۰} گذار می نویسد^{۱۱} «قوام الدین مؤید الملک ابوبکر علی زوزنی ملک زوزن از رجال متشخص عهد خوارزمشاهی بود و چون علاء الدین محمد تکش در سال ۶۰۷ کرممان

(۱) آثار الوزراء ص ۲۶۸

(۲) رجال حبیب السیر

(۳) تذکره دولتشاه نسخه خطی نگارنده

(۴) چاپ کتاب فروشی خیام ج ۲ ص ۶۴۱

(۵) رادکان اکنون قمبیدی است بر سر راه مشهد - قوچان و نزدیک چناران (فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۹)

(۶) آتشکده چاپ اول بمبئی ص ۶۷

(۷) ایضاً ص ۶۸

(۸) گلستان چاپ فروغی باب اول ص ۴۱

(۹) حواشی بر روضات الجنات ج ۱ ص ۲۱۷

(۱۰) روضات الجنات از انتشارات دانشکاه تهران ج ۱ ص ۱۲۷

(۱۱) آثار ایران سال ۱۹۴۹ ذیل صفحه ۱۱۷

را فتح کرد اورا بہ حکمرانی کرمان گماشت ولی دیری نپایید کہ جهان را بدرود گفت . ماخذ گدار چنانکہ خود تصریح کردہ ، نزہۃ القلوب و طبقات ناصری بودہ است متن نزہۃ القلوب را راجع بہ زوزن پیش از این آوردیم ولی گفتار قاضی منہاج در این بارہ چنین است ^۲ : «غیاث الدین آق سلطان محمد خوارزمشاہ رحمہ اللہ ۔ آق۔ سلطان پسر سلطان محمد بود و چون تخت کرمان و بالش گواشیر (بدل، مسند گواشیر) مر سلطان محمد را میسر شد ، خواجہ زوزن را بتخت کرمان بنشانند . بعد از چند سال خواجہ زوزن بر حمت حق پیوست و او مردی باخیر بود و در خراسان مدارس و رباطات با نام ساخت و قلعہ سلامپہر (بدل ۔ سلامپہر) ^۳ زوزن را عمارت کرد ، چون در گذشت ، سلطان محمد تخت کرمان بہ پسر خود آق سلطان دادو بہ کرمان رفت . از رجال ناشناس زوزن یکی امام زوزن است کہ *معین الفقرا* مزار وی را در مزار قضاة سبعہ واقع در شرق ابوبکر طرخان و در ضمن مزارات بخارا نشان دادہ است ^۴ . دیگر محمد بن علی بن الخطیبی زوزنی کہ نسخہ یی از کتاب *المنتخبات و الملتقطات* من کتاب تاریخ۔ الحکماء ، کہ تاریخ ۶۴۷ دارد ، بخط اوست ^۵ . بہافرید یا بہ آفرید پیغمبر دروغین ^۶ کہ در زمان ابو مسلم ظاہر شد و بدست آن سردار خراسانی از پای درآمد بہ قول بیرونی در سیراوند خواف ظاہر شد ، منسوب بہ زوزن است ^۷ . پیروان بہافرید مدتہا در خراسان باقی بودہ اند و بلخی کہ در سال ۳۵۰ ھ قمری (۹۶۰ م) میزیستہ آنہارا

(۱) در متن ۷۰۷ است ولی بیداست غلط چاپی است زیرا محمد تکش از ۵۹۶ تا ۶۱۷ (۱۱۱۹ تا ۱۲۲۰ میلادی) سلطنت کردہ است . (زا ۔ اور ص ۳۱۷)

(۲) طبقات ناصری باہتمام حبیبی افغانی ج ۱ ص ۳۷۱

(۳) سلامی یا سلامہ عم اکنون در حوزہ خواف باقی است بنا بر این شاید کلمہ سلامیہ یا سلامی باشد

(۴) مزارات بخارا باہتمام گلچین معانی در ۵۸

(۵) ادبیات فارسی تالیف استوری ج ۱ قسمت ۲ ص ۱۱۰۶

(۶) ترجمہ تاریخ ادبیات ادوارد ہرون ج ۱ ص ۴۵۹

(۷) ایضاً ص ۴۶۰ ج ۱

دیده است^۱ . بهافریدیان را، شهرستانی^۲ سیستانیہ نامیده است و برون معتقد است در عقاید آنها عدد هفت و غیبت و رجعت بهافریدجالب توجه است^۳ . دیگر حمزہ بن علی الزوزنی از رؤسای فرقه درزیہ، از شعب مهم اسمعلیہ است^۴ الحاکم^۵ نیز این کسان را در زمرہ بزرگان نیشابور نام برده است : احمد بن محمد بن ابرہیم [کذا]، ابو عمرو و الزوزنی الکاتب^۶ ، حمزہ بن احمد بن محمد بن حمزہ الفقیہ ابو علی الشاعر الزوزنی^۷ ، محمد بن احمد بن سهل ابو سهل الوراق الزوزنی^۸ ، محمد بن علی عبداللہ زوزنی^۹ و محمد بن الولید ابو العباس الزوزنی^{۱۰} .

خرابی زوزن و زلزله خواف

زوزن ہم مانند بسیاری از شهرهای قدیم ایران بتدریج کم آبادی و ویران شده است . از عوامل موثر در ویرانی آنجا زلزله یی است کہ صبح دو شنبہ ۱۳ ربیع الاول سال ۷۳۷ هجری قمری روی داد و منطقه خواف را نیم ویران ساخت . فصیحی خوافی در بارہ این زلزله چنین نوشته است^{۱۱} درین سال در ولایت خواف زلزله واقع شد و بزلزله چیزد معروفست . خطیب ابو الفخر زوزنی میگوید کہ سی ہزار آدمی از قصبہ زوزن تا بقصبہ چیزد معدوم شدند و بر اثر این زلزله وبائی در زاوہ واقع شد کہ از سنجان زاوہ تا بدوغاباد (به دوغ آباد) یازدہ ہزار آدمی فوت شدند . در نسخہ دیگر از

(۱) ایضاً ص ۴۶۱ ج ۱

(۲) ایضاً ص ۴۶۲

(۳) ایضاً ج ۱ ص ۴۶۲ (۴) تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا ج ۱ ص ۲۱۵

(۵) تلخیص تاریخ نیشابور از خلیفہ نیشابوری بسمی دکتر کریمی

(۶) ص ۸۰ (۷) ص ۸۷

(۸) ص ۱۰۰

(۹) ص ۱۰۷ (۱۰) ص ۱۱۱

(۱۱) مجمل، نسخہ عکسی کمبریج، وقایع سنہ سبع و ثلاثین و سبعمائہ ورق ۹-۸۰۸ متعلق بہ کتابخانہ استاد فرخ

مجموع شرح این واقعه چنین آمده است: ^۱ . «زلزله که در خواب واقع شد و بزلزله چیزد معروفست و بتقریر خطیب ابوالفخر زوزنی که گفت سی هزار آدمی مہدوم شدند از قصبہ زوزن تا بقصبہ جیزد . وبایی کہ در زاوہ بر اثر زلزله واقع شد و ازسنبجان زاوہ کہ داخل خوابست وقصبہ زاوہ تا بدوغاباد یازدہ هزار آدمی فوت شدند . «مجدد خوابی زلزله خواب را در حکایتی چنین وصف کرده است ^۲ : «حکایت - زلزله از نوایب زمان در مدت هزار سال کسی ندید و نشنید کہ بخواب رسید علی الخصوص بشہر جزد [جیزد - جزد] نزدیک سحر کہ زمین چنان بجنبید کہ گپتی از مرکز خود خارج شد یا خود فلک خارج مرکز گشت . بسیط خاک با هوا مرکب شد و دایرہ افق قوس مورب . چنانکہ : بیت

اگر زروی طبیعت زمین جماد افتاد
 زسہم قوس چرا رعشہ شد در و پیدا
 هنوز بیضہ کافور برف هیچ نخورد
 چگونه لرزہ گرفت آخر از تب سرما
 در لحظہ قریب بیست ہزار خلق ہلاک شدند و محبوس دل خاک گشت . یکی از خواص ملک غیاث الدین فیروز حکایت کرد کہ چون زلزله پیدا شد ملک از صفہ بمیان کوشک میدوید و باز بصفہ می رفت و می گفت قیامت آمد . ناگاہ کوشک زیر وزبر شد و ملک بی نام و نشان و اثر سنگی کہ در دہلیز سرا بود بر سر خاک نشان دادند و معنی فجعلنا عالیہا سافلہا راعیان :

صبح دوشنبہ ربیع نخست
 شب چارده و ہفتصد و سی و ہفت
 زمین جنبشی کرد بر اہل خواب
 بسی خلق تا روز محشر بخت
 اگر بگذری بر نواحی جزد
 بہ بینی کہ با آن جماعت چہ رفت
 بسنگ اجل خرد شد زیر خاک
 بسی گردن سر فرازان زفت

(۱) نسخه عکسی لنین گرادورق ۶۳۲ متعلق بہ کتابخانہ استاد فرخ

(۲) روضہ خلد نسخه خطی مورخ جمعہ بیستم شوال سنہ ۸۳۴ بخط فضل الدین مرتضی موسوی ص ۱۵۹، متعلق بہ کتابخانہ استاد فرخ .

کجا مسجد جمعه و سقف و طاق؟ کجا قصر فیروز و ایوان و تخت؟

اللهم ارحم شهدائهم و اشهد رحمتهم فی دار الخلود و خلود الدار . ۱

مسجد زوزن

از آثار تاریخی زوزن مسجدی است که خرابه های آن هنوز سر پا مانده است گذار^۱ درباره این مسجد چنین می نویسد: «مسجد زوزن دو ایوان دارد که یکی بفاصله ۴۵ متر و روبروی دیگری قرار دارد. این مسجد مانند مسجد فریومند نماینده مسجدهای دویوانی خراسان است. بنای مسجد در سال ۶۱۶ هجری (۱۲۱۹ م) پایان رسیده است. ویکی از قدیم ترن بناهایی است که در نمای خارجی آن کاشی های فیروزه رنگ بکار برده اند. ابعاد داخلی ایوان قبله مسجد ۱۳/۳۰ متر و ۲۷/۹۰ متر است. محور مسجد با امتداد شمال و جنوب ۸۰ درجه انحراف دارد و قبله آن راست نیست. احتمال می رود این انحراف بر اثر مجاورت مسجد با قصر ملک زوزن پیدا شده باشد. دری که هنوز آثار آن باقی مانده است و از پهلوئی محراب مسجد به قصر ملک راه داشته است نیز این فرض را تأیید می کند که مسجد در کنار قصر ملک رم و مؤخر بر آن ساخته شده است^۲. در جز چپ محراب مسجد کتیبه بی بخط کوفی باقی مانده است که فقط «در ماه رجب» آن خواناست^۳ تاریخ بنای مسجد در این کتیبه از بین رفته است ولی در پایه ایوان کتیبه دیگری است فیروزه رنگ بر روی آجر قرمز. این کتیبه بیش از ۱۳ متر طول و ۵ متر عرض دارد و شامل عبارتی است که به خط کوفی نوشته شده و این تکه آن بر حمت خوانده میشود: «برسم ضحی الامام الاعظم سراج الامه... رضی الله عنه»^۴. ایوان دیگر مسجد مانند ایوان قبله است ولی بقدری از دست حوادث آسیب

(۱) آثار ایران ج ۴ دفتر سال ۱۹۴۹ ص ۱۱۳

(۲) ایضاً ص ۱۱۷

(۳) ص ۱۲۴ و ۱۲۵

(۴) گذار برسم راه امر یا بفرمان معنی کرده و رضی الله عنه رارضی الله عنه خوانده است ص ۱۲۴ و در آخر، ست عشر و ستمائه

یافته که جزینت سردش، که از جنس استلاکتیت^۱ است چیزی از آن بجای نیست.

وضع فعلی زوزن

بر اثر زلزله و عوامل دیگر بعد از حمله وحشیانه مغول خرابی زوزن بتدریج افزایش گرفته است.

يك گزارش رسمی^۲ حاکی است که زوزن ۴۳ رشته قنات بایر و ۳۰ رشته دایر داشته است. در این گزارش رسمی نام و نشان ۱۸ آبادی از آبادیهای زوزن و مالکین آنها ذکر شده است. در حال حاضر زوزن دشتی است وسیع و پهناور که در شصت کیلومتری جنوب خواف و در میان حلقه‌یی از تپه‌ها قرار دارد^۳. در فرهنگ جغرافیایی ایران راجع به زوزن نوشته شده است: «زوزن مرکز دهستان جلگه زوزن، بخش خواف است که در ۶۶ کیلومتری جنوب باختری خواف بر سر راه مال رو عمومی دهستان سلامی قرار دارد. زوزن گرمسیر است و ۶۸۰ تن ساکن شیعه دارد. غلات و تریاک در آنجا خوب بعمل می‌آید و آبش از قنات تأمین میشود. مردمش زراعت و کله داری و قالیچه و کرباس باقی میکنند^۴. در گزارش داری^۵ دشت زوزن جلگه‌یی وصف شده است با مساحت ۳۶ فرسنگ مربع و حدود زیر: از طرف شمال خاک‌رشته‌خوار (بارشته‌خوار) و تربت حیدری و خواف. از مشرق پایین خواف و باختر از مغرب جنگل حیدرآباد و گناباد. از جنوب خاک قائنات و افغانستان».

اسامی ۱۴ رشته قنات بایر دشت زوزن در آن گزارش چنین آمده است:

«کچنه یا کنجچه، حسن آباد، محمدآباد، حسین آباد، گورکی، صالح آباد، گل سرخ، گل زرد، تپه زرد، امیرآباد، مقصود آباد. تپه سیاه، رباط و مادرآمانی»

(۱) Stalactite نوعی کربنات کلسیم است

(۲) گزارش آقای مهندس شیرازی مورخ ۱۶/۱۱/۷ برای داری استان نهم

(۳) آثار ایران از گدار سال ۱۹۴۹

(۴) ج ۹ ص ۱۵۳

(۵) گزارش آقای مهندس شیرازی (ظاهراً دارای خرواشان با مالکان زوزن بر سر مالیات اختلاف داشته است و این گزارش برای روشن کردن ماهیت دعاوی مالکین تهیه شده است)

متن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ اسْتَعِينُ^۱

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى سَوَابِغٍ^۲ آيَاتِهِ^۳ الْمُتَسَابِقَةِ افواجاً و على سَوَائِغٍ^۴
 نِعْمَائِهِ الْمُتَلاحِقَةِ^۵ ازواجاً . و صلواته^۶ على وجهه مجلى حَلْبَةِ^۷ انبيائه و
 واسطة قلادة اصفيايه و على آله ائمة الأسلام و ازمة الانام . قال القاضى الامام^۸
 ابو عبد الله الحسين بن احمد الزوزنى رضى الله عنه^۹ . اما بعد^{۱۰} فهذه^{۱۱} مصادر
 ترجمتها و تفحصها^{۱۲} و جردتها^{۱۳} عن شواهد الحديث و الاشعار و الامثال ليصغر
 حجمها و يسهل حفظها و صدرت^{۱۴} ككل باب منها بمصادر الافعال الصحيحة ثم
 اتبعتها مصادر المعتلة و هلم^{۱۵} جراً الى ان اتيت على الحروف^{۱۶} الصحيحة و ثقيلت^{۱۷}
 فى ترتيب كل نوع منها صاحب ديوان الادب^{۱۸} . فبدأت من السالم بما لامه^{۱۹} به
 ثم فقيت^{۲۰} على اثره بما لامه تا^{۲۱} حتى اتيت على الحروف الصحيحة و افتتحت^{۲۲}

- ۱- پ : «بسم الله الرحمن الرحيم ورب تم بالخير» - د : «بسم الله الرحمن الرحيم رب
 يسر ولا» فرهنگنامهها «بسمه» ۲- سا ب غ ، اى وافر (صراح) تمام (منتخب)
 ۳- در اود به صورت تخفيف است «آياه» وكذا در موارد مشابه ديگر مانند : نعمايه ، انبيائه
 اصفيايه و... ۴- سائغ : گوارنده (غياث و ترجمان القرآن) - سوغ : بگلو فرو شدن
 و روا شدن چيزى مر كسى را (صراح) آسان بگلو فرو شدن و گوارا بودن (ترجمان القرآن) -
 السوغ : روا بودن و بگلو فرو شدن طعام و شراب (حاشيه ۱) ۵- فرهنگنامهها
 «نعمه المتلائمه» ۶- حلبه - به فتح گروه اسبان رهان و اسبان
 كه بجهت دو انيدن جمع كنند از هر جا دريك اصطبل و مردم كه براى يارى آيند از هر سوى
 (منتهى الارب) - در المنجد قريب بهمين مضمون است : مجلى نيز اسب پيش تاز در مسابقه است
 (نصاب) رجوع كنيد به تعليقات.
 ۷- د : «الامام الاجل السيد...» - ب «الامام الاجل...» فرهنگنامهها «الامام الاجل الاجل»
 ۸- د : «رحمة الله عليه» - ب و فرهنگنامهها «رحمة الله»
 ۹- نسخ ديگر ندارند ۱۰- كذا در ۱ - نسخ ديگر «هذه» ۱۱- فرهنگنامهها
 ندارد - در ب به خطى جز متن ترجمه كرده اند «پيراست» ۱۲- ايضاً ب «برهنه كرد»
 ۱۳- نسخ ديگر و بدل ا «الى ان اتيت على سائر الانواع...» ۱۴- مراد ابو ابراهيم
 فارابى متوفى ۳۵۰ هـ ق است . رجوع كنيد به تعليقات . ۱۵- در اينجا نمونه متن
 المصادر در فرهنگنامهها تمام ميشود (ص ۱۳)

بہا لامہ^۱ باء بما فاوہ^۲ ثم اتبعته ما فاوہ تاء^۳ الی اخر الحروف وما اتحد^۴ لامہ
واتفقاوہ^۵ راعیت ترتیب عینہ ہذا ترتیب السالم^۶ من کل باب واما المعتل^۷
ففاوہ متفقہ فروعی ترتیب لامہ اولاً و ترتیب عینہ ثانیاً . و اما الاجنوف فعینہ
متحدہ فروعی ترتیب لامہ اولاً^۸ و ترتیب فائہ^۹ ثانیاً . و اما الناقص فلامہ
متفقہ فروعی ترتیب عینہ اولاً و ترتیب^{۱۰} فائہ^{۱۱} ثانیاً . والمضاعف تجانست
عینہ و لامہ فالمرای فیہ ترتیب اللام اولاً^{۱۲} و ترتیب الفاء ثانیاً . واللفیف
المفروق اتحدت^{۱۳} لامہ و اتفقت فائوہ فروعی فیہ ترتیب العین وحدہا .
واللفیف المقرون اتحدت^{۱۴} لامہ و اتفقت^{۱۵} عینہ فالمرای فیہ ترتیب الفاء .
واقامہموز الصحیح ان كانت^{۱۶} الهمزة فاء روعی ترتیب اللام^{۱۷} ثم ترتیب العین
وان كانت الهمزة عینار روعی ترتیب اللام اولاً ثم ترتیب الفاء ثانیاً^{۱۸} . وان كانت الهمزة
لاماً روعی ترتیب العین ثم ترتیب الفاء واقامہموز المعتل وسائر الأنواع فلیس^{۱۹} فیہ
الترتیب واحد : لأن الهمزة وحرف^{۲۰} العلة او حرف التضعیف يتکرران فیہ والابواب

- ۱- د : «اللامہ...»
۲- ب و د : «بما فاوہ تاء...»
۳- ب : «ما فاوہ تاء» - د : ثم اتبعته «سہو کاتب است»
۴- ب و د : «اتحدت»
۵- د : «منہ راعیت» ۶- د : (ترتیب
للسالم) و زیبا تر از ضبط نسخ دیگر بنظر میرسد .
۷- در د اول پاراگراف مربوط .
۸- د (اولاً) را ندارد ۹- ا
۱۰- کذا در د - او ب (اولاً ثم ترتیب...۰۰) از نظر قرینہ سازی
(ثم) زاید بنظر میرسد و ضبط دنیکو تر .
۱۱- د : «فاوہ»
۱۲- ب : (ثم ترتیب)
۱۳- متن ا (اتحد) و بدل کذا
۱۴- ایضاً متن ا (اتحد) ۱۵- د : (و المتفقت) ۱۶- د : (وان کان) ۱۷- از
اینجا بہ بعد را نسخہ ج دارد . ۱۸- کذا در ا - بوج (ترتیب اللام ثم ترتیب الفاء) -
د : (ترتیب العین) ۱۹- کذا در ا ، نسخ دیگر فیہ را ندارند . ۲۰- در امور بانہ
خوردگی قرأت کلمہ را دشوار میکند .

الْمُنْشَعِبَةُ تَتَّبِعُ أَصُولَهَا فِي التَّرْتِيبِ وَتَحْرِيَّتِ^۱ أَيْرَادَ مَا نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ وَمَا كَثُرَ اسْتِعْمَالُهُ فِي الْحَدِيثِ وَالرَّوَاوِينَ^۲ الْمَعْرُوفَةِ مِنَ الْمَصَادِرِ وَتَوْخِيَّتِ^۳ إِفَادَةِ الْمُبْتَدِئِينَ^۴ مِنَ الْمُتَأَدِّبِينَ وَتَوْطِئَةِ طَرِيقِ^۵ اقْتِبَاسِ هَذَا الْفَنِّ مِنَ اللُّغَةِ لَهُمْ^۶ مُسْتَعْنِيًا بِاللَّهِ وَهُوَ حَسْبُنَا وَنَعْمَ الْمُعِينُ^۷ .

۱- ج: (تخریث) غلط کاتب است . التحری . صواب جستن (حاشیه ۱ و ترجمان القرآن)۔ طلب ما احرى بالاستعمال في غالب الظن (صراح) ۲- د : الرواوين
۳- التوخي : جستن (حاشیه ۱) - توخي صواب جستن (صراح) ۴- د : «المبتدئين»
۵- ج «المبتدئين» • ب «طريق» را ندارد - در متن ۱ نیز نیست و در حاشیه افزوده اند .
۶- ب «لهم» را ندارد ۷- کذا در ۱- ب : «بالله عليه توكلت و مر حسبنا و نعم الوكيل» -
د «نعم الوكيل» - ج «بالله عليه توكلت و هو حسبنا و نعم الوكيل» به قرنيه «مستعينا بالله» ضبط ا
مناسب تر می نماید ولی ضبط نسخ دیگر نیز بی پانیت زیرا اشارتی است به آیتی از کلام الله مجید
(۱۷۳ سوره مبارکه آل عمران) رجوع کنید به تعلیقات .

باب فَعَلٌ يَفْعَلُ مِنَ السَّالِمِ بِفَتْحِ الْعَيْنِ مِنَ الْمَاضِي وَضَمِّهَا مِنَ الْغَائِبِ (۱)

ب

الثَّقِبُ سوراخ کردن ^۲	الجَنَبُ کشیدن اسب و اسیر ^۸
الثَّقُوبُ وَالثَّقَابَةُ ^۳ فروخته شدن آتش و جز آن ^۴	[الجُنُوبُ ^۹ دور کردن ^{۱۰}]
الجَلْبُ گوسپند و شتر و بریده از جای بجای بردن برای فروختن ^۵ و الغابِرُ یجلب، [ایضاً ^۶ چیزی باخویشتن گرفتن و بانک برستور زدن تا از پیش برود و الغابِرُ یجلب و یجلب بکسر العین وفتحها . ۷]	الحَنَجِبُ وَالحِجَابَةُ بازداشتن
الجَنَابَةُ در میان بیگانگان فرو آمدن	الحَرْبُ مال بستدن ^{۱۱}
الجَنَبُ دور کردن و یعدی الی مفعولین و پهلوشکستن	الحَزَبُ وَالحِزَابَةُ ^{۱۲} کاری رسیدن ^{۱۳}
	الحُسبان وَالحِساب وَالحَسَابَةُ وَالحَسْبَةُ وَالحَسْبُ شمردن
	الْحُظُوبُ ^{۱۴} فرود شدن
	الحَلْبُ ^{۱۵} دوشیدن
	الْخِرَابَةُ دزدی کردن ^{۱۶}

۱ - ب «فعل یفعل بفتح العین فی الماضي وضمها فی المستقبل» ح و د «... فی الماضي وضمها من الغابر» - فرهنگنامه‌ها : «... فی الماضي وضمها فی الغابر» تابر در اینجا به معنی آینده یا مستقبل است (صراح و غیات) رجوع کنید به تعلیقات

۲ - «سوراخ کردن چوب و مانند آن» ۳ - ح ندارد ۴ - ب : «... آتش و آند بدان ماند و بسیار شدن شیرشتر» ۵ - ب : «گوسپند و برده و شتر از جای - بجای برای فروختن» ۶ - د : «... ازجائی بجایی برای فروختن را» ۷ - و قیل نسجه د دارد در این نونویس شده است . ۷ - ج «الجلوب - پوست فراهم آوردن جراجت و الغابِرُ یجلب» را اضافه دارد ۸ - ب و د «اسیر» را ندارد ۹ - ابیت را ندارد ۱۰ - کذا در ب : دور کردن و برپهلوزدن - ج «دور شدن و دور کردن و باد جنوب آمدن»

۱۱ - کذا در ب : «استدن مال» - د : «بستدن مال» ۱۲ - د «والحزوب» ۱۳ - ج : «کاری رسیدن» - ب ندارد ۱۴ - بوج (الخطوبه) - د : الخطوب والخطوبه) ۱۵ - د : «الحلب» سهو کاتب است - ج «الحلب و الحلب» به ضم و به کسر ۱۶ - ج : «دزدی کردن شتر و یعدی یقال خرب ابله»

الخطبة ^١ خطبه کردن	الترقوب ^١ و الرقبة و الرقبان
الخطبة والخطیبی ^٢ زن خواستن ^٣	چشم داشتن ^{١٠}
الخلابة ^٤ فریفتن	الركب بزانو زدن و برزانو زدن ^{١١}
الخلب ^٥ گیاه درودن ^٦	
*	
الرتوب استادن ^٧	السروب ^{١٢} بیرون شدن ^{١٣}
الرسوب باب [به آب] نروشدن ^٨	السكب آب ریزانیدن ^{١٤}
**	
الرتب و الرطوب سپست دادن ^٩	السكوب و التسكاب ^{١٥} ریخته شدن آب ^{١٥}

- ١- ج «الخطابة والخطبة» ٢- ب و ج و د «خطیبی» را ندارند
 ٣- د «...خواستن و برجای ایستادن» ٤- ب ندارد ٥- ب و ج ندارند -
 د: «الخبب-الخب به تشدید باء» و سرو است چه بر معنی فریفتن آمده (صراح)
 ٦- د «گیاه بریدن» * ج «الرجب فالرجوب، ترسیدن و بزرگ داشتن
 ورجب فيه لغة» - د «الرجب - بزرگ داشتن»
 ٧- ب و ج و د «ایستادن، ٨- ب و ج «بزرگ آب فرو شدن» - د «بزرگ آب
 فروشدن و چشم بکو فروشدن» * الرضب : مزیدن آب دهن و منه الرضاب
 (ج و ب) ٩- د این بیت را ندارد - پهلووی است (هرمزنامه ص ١) رجوع کنید
 به تعلیقات ١٠- د «...داشتن و راه نگاه داشتن» - ب «... داشتن و نگاه داشتن»
 که بعد به «راه نگاه داشتن» بدل کرده اند . ١١- د «برزانو زدن» را ندارد.
 ١٢- د «...والسرب ...» ١٣- ب «بروز بیرون شدن» و چنان به نظر میرسد که
 «بروز» را افزوده اند . ١٤- ب و ج «ریزانیدن آب» ١٥- ب و ج و د
 ندارند - ایضاً «آب»

السُّلْبُ ^۱ ربودن	الشُّزُوبُ باریك میان شدن اسب
الشَّجِبُ هلاك کردن و اندوهگن کردن ^۲	الشُّسُوبُ باریك میان شدن وی از نزاری ^۵
الشُّجُوبُ ^۳ هلاك شدن	الطَّلَبُ جُستَنُ
الشُّحُوبُ گونه روی بگشتن و الماضي شَحَبَ «و مصدر شَحَبَ الشُّحُوبَةَ لاغیر» ^۴	العَتَبُ والِدَعَتَبُ ^۶ خشم گرفتن و يُعَدِّي بَعْلَى ^۷ والمستَقْبَل ^۸ يَعْتَبُ
الشَّخَبُ رفتن خون از جراحت و شیر از پستان ^۴ «والغابر من الثَّانِي يَفْعَلُ و يَفْعَلُ»	العَذْبُ ^۹ بازداشتن از کاری
	العُزُوبُ ^{۱۰} دور شدن و غایب شدن والغابر يَفْعَلُ ^{۱۰}

-
- ۱- ب و د «السلب والطلب به تشدید س»
 - ۲- ب «... و اندوهگین کردن» - د «... و اندوهگین کردن و مشغول کردن» - در صراح به فتحین است
 - ۳- د و ج ندارند
 - ۴- ب و ج و د «...»
 - ۵- د «الشزوب والشهب والشوب والشبوب والشبوب : باریك میان شدن اسب» - ب و ج «... والشوب والشبوب ...» - در نسخه ا «وی» ناخواناست .
 - ۶- د ندارد
 - ۷- در ا پاك شده - کذا در د و ج - ب ندارد .
 - ۸- د «والغابر يعتب و يعتب - العتاب : ملامت کردن - العتبان : برسه قوایم (بان) رفتن اشتر و بیک پای جستن پای» - ب «غایب شدن و دور شدن و دور شدن» - ب «غایب شدن و دور شدن والغابر كذلك»
 - ۹- ب بود ندارند .
 - ۱۰- د «غایب شدن»

والکتاب ^۷ نوشتن ^۸ والکتاب ^۹	العقب و العُقوب ^۱ از پس در
مشك دوختن	آمدن ^۲ «والعقب ^۳ برپاشنه زدن»
الکرب غمگین کردن	العلب نشان کردن رسن برپهلوی
الکیراب زمین شوریدن ^۹	ستور و جز آن ^۴
الکُرُوب نزدیک شدن کسی	*
بکاری کردن و نزدیک شدن آفتاب	الغُرُوب دور شدن و آفتاب و ستاره
بفروشدن ^{۱۰}	فروشدن ^۵
**	القیرابَة ^۶ يك شبه راه ماندن
الکُعُوب نارپستان شدن ^{۱۱}	میان کسی و میان آب.
اللزُوب و اللزب دوسیده	القرب شمشیر درنیام کردن
شدن ^{۱۲}	الکیتاب ^۷ و الکیتابَة

۱- ب و د ندارند.

- ۲- ب «... در آمدن و به پی محکم کردن چیزی و عقبه الشیء ای شدته بالعقب»
- ۳- ب و ج و د ندارند . ۴- ج «جزء» * العمام : شمشیر درنیام کردن (د)
- ۵- ب و د «دور شدن و فرو شدن آفتاب و ماه و ستاره» - ج «فرو شدن آفتاب و ماه و ستاره دور شدن»
- ۶- ب و ج «القرب و القرابَة : يك شبه ..» - د «القرب : يك شبه ..» ۷- د ندارد ۸- ج «نوشتن» ۹- د «زمین شیاره کردن»
- ب «زمین شیاره کردن» - ج «زمین شمشیر کردن» ۱۰- ج «... آفتاب رفتن» - د «نزدیک شدن آفتاب ... و نزدیک شدن کسی ...»
- ** - د «الکلب : مرغ دوال در میان ادیم گرفتن - کلاب : مهمان دادن سبورا»
- ۱۱- ب و د «... شدن زن» - ج «انار پستان شدن زن» ۱۲- د : «اللزوب - دوسیده شدن» - ب : «اللزوب و اللسوب بر جفسان شدن» - ج «اللروب و اللسوب - دوسنده شدن» . دوسیده و دوسنده هر دو صحیح است رجوع کنید به تعلیقات .

[النَّسِيبُ جَمَالُ زَنْ وَحَالُ وِی دَر شَعْرِ
كفتن^۶]

النُّضُوبُ آبِ بَرِ زَمِینِ فَرُو خُورْدَنْ^۷

النَّقَبُ سُو رَاخِ كُورْدَنْ^۸

النِّقَابَةُ نَقِیْبِی كُورْدَنْ وَ یُعَدِّی
بِیَعْلَى^۹

النَّكَبُ دَر دَمَنْدِ وَ خَسْتَه كُورْدَنْ

وَ نَگُوسَارِ كُورْدَنْ تِیْرْدَانِ^{۱۰}

النُّكُوبُ اَز رَا هِ بَگُشْتَنْ^{۱۱}

وَ اَلْمَاضِی نِکَبِ

اللُّغُوبُ مَانْدَه شَدَنْ^۱ وَ فَعَلَّ
یَفْعَلُ فَعُولًا اِیضًا لُغَةً فِیْه
ضَعِیْفَةٌ

النَّجِبُ پُوسْتِ اَز دَر خْتِ بَا زِ كُورْدَنْ
وَ اَلْمُسْتَقْبَلُ^۲ یَنْجِبُ

النَّجِبُ نَذْرِ كُورْدَنْ^۳

النَّدْبُ بَرِ مَرْدَه كَرِیْسْتَنْ وَ بَا كَارِی
خُوانْدَنْ^۴ وَ هَذَا یُعَدِّی اِلَی

اَلْمَفْعُولِ الثَّانِیِ بِاللَّامِ .

النَّسَبُ وَ النِّسْبَةُ بَكْسِی بَا زِ
خُوانْدَنْ^۵

- ۱- د «مانده شدن» وبقیه را ندارد . ب «... شدن و لقب لفة بالكسر ضعيفة» - ج «... شدن و اَلْمَاضِی لُغَب»
- ۲- ج و د «وَالغَابِر» - ب «... باز کردن و یَنْجِبُ لُغَةً»
- ۳- ج «النَّجِبُ : جَمَاعِ كُورْدَنْ»
- ۴- ب «... كَرِیْسْتَنْ وَ بَا كَارِی بَا زِ خُوانْدَنْ»
- ۵- ج و د «... بَكْسِی وَ اَخُوانْدَنْ»
- ۶- کذا در د - ج «صفت جمال کسی کردن و حال خود در شعر باوی گفتن» - او ب ندارند
- ۷- ب «بَرِ زَمِینِ فَرُو خُورْدَنْ آب» - د «آبِ بَرِ زَمِینِ فَرُو خُورْدَنْ وَ دُورِ شَدَنْ قُوم»
- ۸- ب «... كُورْدَنْ دِیُوار» - ج «... كُورْدَنْ دَرِ دِیُوارِ وَ جَا مَهِ رَا نَقِیْبَه كُورْدَنْ»
- ۹- د «نقیب شدن» - ب «بَرِ كَسِی نَقِیْبِی كُورْدَنْ» - ج «النَّقَبُ : آبِ دَهْنِ فَرُو بَرْدَنْ وَ اَلْغَابِرِ یَنْجِبُ النِّقَابُ : نَقِیْبِ شَدَنْ»
- ۱۰- ب «... وَ خَسْتَه كُورْدَنْ» - د «... كُورْدَنْ وَ فَرُورِ یَخْتَنْ تِیْرَ اَز تِیْرْدَانِ»
- ۱۱- ب «كُشْتَنْ»

خاموش شدن	الهـرب بـ بگریختن ^۱
القنوت فرمان برداری کردن و در	ت
نماز دراز استادن ^۷ و در نماز دعا	الثبات و الثبوت استادن ^۲
کردن و خاموش بودن ^۸	*
المقت و المقاتبه دشمن داشتن ^۹	السبت خفتن
والمفعول مقیت و ممقوت	السکات والسکوت و السکت
النبات برستن ^{۱۰}	خاموش شدن ^۳ «وسکت الغضب
النکت سرانگشت یا سرچوب در	ای سکن» ^۴
زمین زدن ^{۱۱}	**
ث	السمت قصد کردن و بر سیرت نیکو
الثک سیه یک ^{۱۲} مال کسی بستن ^{۱۳}	رفتن ^۵
الحدوث نوشتن ^{۱۴}	الصمت والصموت والمصمات

۱- ب و ج و د «گریختن»

۲- کذا در ا و نسخ د بگر «ایستادن» * ذ «الجرث: نیک مالیدن و سوراخ کردن - ب

«الرفت - خرد و مرد کردن» ۳- ب «بودن» ۴- ب و د «

را ندارند. ** ج «السلت: کاسه لیسیدن» - د «کاسه لیسیدن و چیزی از

روی چیزی بدزه و بینی بریدن بشمشیر» ۵- ب و ج «قصد کردن» ۶- ب «خاموش

بودن» - د «مثل السکوت» ۷- ب و د «ایستادن» ۸- ب «ودعا خواندن»

- ج و د «و در نماز دعا خواندن» - ۹- ب و د «دشمن داشتن» - ج از اینجا

به بعد را ندارد ۱۰- ب و د «رستن» ۱۱- ب «سرچوب بز زمین زدن» - د

«سرچوب بز زمین زدن بوقت تفکر» ۱۲- ا «سیک» ۱۳- ب «... مال از

کسی بستن» - د... مال از کسی بستن» ۱۴- د «الجرث: نوشتن و کاری

نوافتادن»

الْحَرَاثُ ۱ و الحرائة كشت	الْفَرَثُ ۱ پاره پاره كردن جگر
كردن و الحَرَاثُ شورانیدن آتش	و وَاكْرَدْنُ ۲ جُلَّهٗ خَرْمَا ۷ و الغابِر
و لاغر كردن ستور از رانیدن بسيار	مِنْهُمَا يَفْعِلُ ۸
و جمع كردن مال و درس كردن	الْكِرَاثُ ۹ اندوهگن ۸ كردن
قرآن .	الْمَرَاثُ ۱۰ در آب آغشتن و انگشت
الرَّبْثُ و ادا داشتن ۲	خويش خاييدن كودك ۹
الرَّفْثُ نافرجام گفتن و مجامعت	المَكَّكُ ۱۱ در ننگ كردن و الماضي
كردن ۳	مَكَّكُ ۱۲ و النَّمْعُ ۱۳ مِنْ مَكَّكٍ
الطَّمْتُ ۱۴ مجامعت كردن ۴ و	مَكِّيْتُ ۱۵ .
المستقبل يَطْمِئُ و حايض شدن زن	المَلِكُ ۱۶ كسي را بچرب سخوني
و الماضي طمِئْتُ ۵	از كاري ۱۱ بازداشتن .

-
- ۱- ب : «الحراث : كشت كردن» - د «الحراث : كشت كردن و آتش سوزاندن و لاغر كردن ستور را از بسيار رانیدن و جمع كردن مال»
 - ۲- ب : «از حاجت و مراد باز داشتن» - د : «كسي را از حاجت باز داشتن»
 - ۳- ب تمامی بيت را ندارد - د «فحشر گفتن و جماع كردن»
 - ۴- ب «... كردن و يطمئ لغة» - د «... كردن و الغابِر يطمئ»
 - ۵- د «طمئ»
 - ۶- ب :
 - ۷- ب و د «...» را ندارند
 - ۸- ب و د «اندوهگين ...»
 - ۹- ب «نان در آب فرغار كردن» فرغار : چو اغيار خيساننده و نيك تر شده و نام تر كي بود. (برهان جامع) - د «نان اندر آب اغشتن و انگشت خاييدن كوفك»
 - ۱۰- ب «...» را ندارد
 - ۱۱- ب «كسي را بچرب سخني از كاري ...» - د «كسي را بچرب سخني از كاري ...» براي جله و سخون رجوع كنيد به تملقات

النَّبِثُ وَالنَّجِثُ چاه پاك كردن^۱
النَّكْثُ تاب از ريسمان باز دادن
و شكستن عهد^۲ .

ج

البُلُوجُ دميدن سپيده^۳
الثُلُوجُ آراميدن تن
الخُرُوجُ والمَخْرَجُ بيرون
شدن^۴
الْخَلَجَانُ وَالْخُلُوجُ جستن
اندامها والغابِرُ بِفَعْلٍ^۵

[المخلج كشيدن و بابر و اشارت
كردن والغابر كذلك^۸ ،
الدُّرُوجُ والدَّرَجَانُ^۹ بگذشتن^{۱۰}
الدُّمُوجُ^{۱۱} محكم شدن چيزي در
چيزي .
الشَّمَجُ بخيه دورا دور زدن و
آميختن^{۱۲}
العُرُوجُ بر آسمان و بالا بردن^{۱۳}
العَرَجَانُ^{۱۴} رفتن مانند كسي كه
لنگ باشد

- ۱- ب تمام بيت را ندارد - «النَّبِثُ : بيرون آوردن خاك و چاه كندن»
۲- ب : «تاب باز دادن ريسمان و عهد شكستن» - د : «تاب باز دادن ريسمان و شكستن عهد»
۳- ب : «پديد آمدن سپيده» - د «سبزه بدميدن» - ۴- ب و د ندارند - ۵- د ندارد
۶- ب : «بيرون آمدن» - ۷- ب : «جستن اندام والغابر يخلج» - ۸- ا اين
تكه را ندارد . ۹- د ندارد ۱۰- د «بگذشتن و رفتن - الدلج والدلوج
: دلواز سر چاه فرا گرفتن تا آب در حوض رود» - ۱۱- ب ندارد
۱۲- ب : سوزن زخم دورا دور زدن - ۱۰- د بيترا ندارد ۱۳- ب «بآسمان و به بالا
برشدن» - د «بآسمان و بالا اي بردن» - ۱۴- ب تمام بيترا ندارد

ح	[الفَرَج و ابردن غم و اندوه و آنچه
الجُنُوحُ بگشتن و المُسْتَقْبِلُ	بدان ماند و شکافتن] ۱
يَفْعُلُ ۶ و الفَتْحُ أَفْصَحُ	الفُلُجُ ۲ ظفر یافتن و يُعَدِّي بِنَفْسِهِ
الرُّجْحَانُ ۷ افزون آمدن و يَفْعَلُ	و بَعَلَى ۳
لُفَّةٌ فِيهِ	المَرْجُ اندرهم گذاشتن و بچرا
الصُّلُوحُ و الصَّلَاحُ نِيكَ شَدَن	گذاشتن ۴
وَالْمَاضِي صَلَحَ	المَزْجُ آمیختن
الطَّلَاحُ بدشدن	* [النَّفْجُ برداشتن تن جامه را و سخت
المُلُوحُ شورشدن آب و النَّعْتُ	جستن باده] ۵
مِلْحٌ لِأَغْبَرِ ۸	

-
- ۱- کذا در د - ب: «بردن اندوه و شکافتن و المستقبل يفرح» - ۱ بیت را ندارد
 - ۲- ب: «... والفالج» به فتح - د: «الفنج - الجذب»
 - ۳- ب: «... یافتن و باز بخشیدن و زمین مساحت کردن و يماح لعه» اما قسمت اخیر به خط متن در حاشیه است. د - الفالج: ظفر یافتن - ۴- ب: «درهم گذاشتن و بچرا گذاشتن ستور» - د مانند ب و در آخر «تدل على الزهَاب والمحي واضطراب»
 - ۵- المِلْحُ: خوردن شتر گیاه را - النعج: سپید خالص شدن (د) - ۵- کذا در د
 - ۶- ب: «برداشتن پستان زن پیراهن را» در حاشیه و به خط متن. ا تمامی بیت را ندارد
 - ۶- ب و د «يجنح» - ۷- ب تمام بیت را ندارد - ۸- ب و د بیت را ندارند

البسرد بمردن و برد حقیقی	خ
تَبَّتْ وَوَجِبَ ^۱	السلخ پوست باز کردن ^۱
البلود مقیم شدن ^۲	الصرخ و الصراخ بانگ کردن ^۲
التلود کهن شدن مال و جز آن	الطبخ پختن دیگ و الغابر من
والغابر یفعل ^۳	السلخ الیها هنا یفعل و یفعل ^۳
الثرد نان درکاسه ^۴ شکستن	النفسخ دردمیدن «و یعدی بنفسه
الجمود و الجمود ^۵ بیفسردن ^{۱۱}	و بفی و بهذه اکثر ^۴
الحسد و الحسود و الحسادة ^{۱۲}	د
بدخواستن ^{۱۳} و یعدی الی المفعول	البرد بسوهان بساییدن ^۵ و سرد
الثانی بنفسه و بعلی و الغابر یفعل	گردانیدن و سرد شدن

- ۱- ب «... والمستقبل یسلخ» - د «پوست فرو کردن ، از گوسفند پوست وا کردن و الغابر یسلخ»
- ۲- ب «... کردن و المستقبل كذلك» - د «... کردن و الغابر كذلك»
- ۳- ب : «دیک پختن و الغابر كذلك» - د : «پختن و الغابر كذلك» - ب و د «...» را ندارند .
- ۴- ب : بسودن - د : «البرد - الغنیمه و الباردة التي خصلت بغير شقر بسوهان سائیدن و...»
- ۵- د «بمردن» - ب «بسودن و خفتن و مردن»
- ۶- د : البلود و التلید مال قدیم
- ۷- ب : «دیرینه شدن سال و در میان قومی دیر ماندن» - د : «مقیم شدن و کهنه شدن»
- ۸- ب : «دیرینه شدن سال و در میان قومی دیر ماندن» - د : «بکاسه» - د «الجرد - تراشیدن»
- ۹- ب و د ندارند
- ۱۰- ب و د ندارند
- ۱۱- فسردن آب (ب) - ۱۲- ب و د ندارند
- ۱۳- ب : «بدخواهی کردن» و تا آخر بیت را دیگر ندارد - د ایضاً ندارد

الحَمَاد والحَمْدُ درودن	الرُّقَاد والرَّقْد والرُّقُود خفتن ^۸
الْخُلُود جاویدان شدن ^۲	الرُّكُود استادن آب و کشتی ^۹
الْخُمُود فرونشستن آتش ^۳ «توب کرم»	و باد و «ترازو و آفتاب وقت زوال» ^{۱۰}
الرَّثَد کالا برهم نهادن ^۴	الرَّمْدُ اهلاک کردن والغایر یفعل
الرَّشَاد والرُّشْد راه راست گرفتن ^۶	الزَّبْد کسی را مسکه ^{۱۲} دادن
الرَّصَد والرُّصُود چشم داشتن و راه نگاه داشتن	الزَّرْد ^{۱۳} از ره پیوستن
الرَّعْد بانگ کردن ابر و تهدید کردن	السُّجُود والمسجد ^۴ اسر بر زمین نهادن والسُّجُود ^۴ افروتنی کردن
	السَّرْد مشک دوختن ^{۱۵} و زر پیوستن و کاری پیوسته کردن و سخن نیکوراندن

-
- ۱- ب و د : «الحصد والحصار» ۲- ب : «جاودانه شد» - د «جاویدانه شدن»
۳- ب و د «تب کرم» را ندارند - د «الربود: مقیم شدن و واداشتن» ۴- ب و د : «برهم نهادن متاع» ۵- ب : «الرشد والرشاد والرشود» ۶- ب و د : «... والماضی رشد» ۷- د «... ومنه المرصاد» بدخط ریز تر در زیر همان خط .
۸- ب : «الرقود والرقاد» - د : «الرقود والرقاد- بخفتن» ۹- د و ب : ایستادن آب و باد و کشتی ۱۰- «...» را د و ب ندارند ۱۱- ب و د ندارند
۱۲- ب : «... دادن ویز بدلغه» ایضاً در حاشیه «و عطاء دادن» ۱۳- ب و د ندارند
۱۴- د و ب ندارند ۱۵- د : «يقال يسرود الصيام ای یوالیه وزره پیوستن و...»

الفَرَادَة تنها شدن ^۸	السُّمُودُ بازی کردن و يفعل لغة
الفساد والفسود تباها شدن و الماضي	فيه و سرود گفتن و غافل بودن ^۱
فَسَدٌ «وَالنَّعْتُ مِنْ هَذَا فُسَيْدٌ» ^۹	السُّنُودُ پشت بچیزی و گذاشتن ^۲
القُعُودُ وَالْمَقْعَدُ بنشستن ^{۱۰}	الشَّكْدُ ^۳ عطا دادن
الكَرْدُ راندن	الصَّمْدُ قصد کردن
الكَسَادُ ناروا شدن آخریان ^{۱۱} و	الطَّرْدُ راندن و دور کردن ^۴
«النَّعْتُ كَاسِدٌ وَكَسَيْدٌ» ^{۱۲}	العِبَادَةُ وَالْعُبُودَةُ ^۵ وَالْعُبُودِيَّةُ ^۵
الكَنُودُ ناسپاسی کردن	پرستیدن
اللُّبُودُ برسینه بخفتن ^{۱۳} مرغ	العَضْدُ یاری کردن و بر بازو زدن ^۶
الْمَجْدُ ^{۱۴} غلبه کردن کسی را بشرف	العُنُودُ از راه بگشتن و الفاعل
و چهارپای را علف تمام دادن	عَنُودٌ و خون با ناستادن از رک ^۷
المَرْدُ مثل المَرْتِثِ ^{۱۵}	

- ۱- ب «و يفعل لغة فيه» را ندارد - د : «بازی کردن و نیک رفتن اشتر و سر برداشتن از تکبیر [تکبر - صراح] والغابر من هذا يفعل - السرود : پشت بچیزی باز گذاشتن و سرود گفتن و غافل بودن» ۲- ب و د بیت را ندارند ۳- د : «الشكد و الشكدو الشكد به تشدید العطاء» ۴- ب و د «دور کردن» را ندارند ۵- د و ب ندارند ۶- ب : «... و درخت بریدن و المستقبل يعضد» - د : «یاری کردن و بر بازوی زدن و درخت بریدن و الغابر يعضد» ۷- ب : العنود ستیزه کردن و از راه گشتن و المستقبل كذلك» - د : «متیزگی کردن و از راه بگشتن و رفتن خون اندک و الغابر يعنود» - ایضاً : «الغمد - شمشیر در نیام کردن» ۸- د : «الفرد و الفرود و الفرادة تنها شدن» ۹- ب و د «راندن» را ندارند ۱۰- ب و د : «القعود بنشستن» ۱۱- د : «نرخ» آخریان یا آخریان به معنی کلاست - رجوع کنید به تعلیقات ۱۲- ب و د «...» را ندارند - د : «الشد - رمیدن» ۱۳- ب و د «خفتن» ۱۴- ب : «والمجید بزرگوار شدن» - د این بیت را ندارد

المَفْعُولِ الثَّانِي بِنَفْسِهِ وَاللَّامِ	الْمُرُودُ	فرسوده شدن بر
وَيَهِينُ شَيْئًا بِرِكَازٍ	شَيْئًا	چیزی ^۱
النُّهُودُ بِبِرونِ آمِدِنِ پِستَانِ	المَسَدُ	رسن نيك بتافتن ^۲
زَنَ	النَّبَجْدُ	مقهور کردن و اندوهگن
الهُجُودُ خَفْتِنِ بَشَبِ وِ بِيَسْدَارِ	كِرْدِنِ	والماضي من هذا نُجِيدَ
بُودِنِ	فَهُوَ مَنجُودٌ وِ نَجِيدٌ	
الهُمُودُ بِمِرْدِنِ آتَشِ وِ كِهِنِه	النَّشْدُ	سوگند بردادن ^۴
شَدِنِ جَامِه	النِّشْدَانِ وِ النِّشْدَةِ	جُستِنِ
ذِي	كَمِ شَدِه	
المَرْدُ المَرثِ	النَّقْدُ	نقد کردن ^۵ وِ يَعدِي الي

-
- ۱- ب : «بی فرمان شدن دلو» - د : «ستنبه شدن»
۲- ب و د : «رسن تافتن»
۳- ب : «اندوهگین کردن» - د :
«اندوهگین کردن و مقهور کردن» و بقیه بیت را ندارند
۴- ب : «النشدوا النشدة»
سوگند ... دادن» کذا در اصل کلمه یی محوشده است - د : «النشدة - بلند سوگند
بردادن»
۵- ب و د : «کم شده جستن» - د النشدة را ندارد
۶- ب و د : «را ندارند»
۷- ب : «و بهترین چیزی برگزیدن» - د : بهین
۸- ب : «پستان بیرون آمدن زن» - د : «پستان بیرون آمدن»
۹- ب و د :
«خفتن و بشب نماز کردن بشب»
۱۰- ب : «مردن ...»
۱۱- کلمه به سبب
موریانه خوردگی ناخواناست (قاموس) - د و ب ندارند ب در حاشیه اضافه دارد : الحمد
والممود - دنبال برداشتن ستور

النَّفَازِ وَالنَّفُوزِ بِیْرُونَ كَظْشْتَنِ	الْبَيْذَرُ تَخْمَانِدْرُهُ زَمِينِ افْكَنْدَنِ
تیر از آنجا کی بر آن آید و روان	البیسر ^۱ طلب کردن حاجت نه
گشتن فرمان و قضا و آنچه بدان	بهنگام و گشنی کردن شتر نه
ماند ^۱	بهنگام و کلویدن بناور نه بهنگام
	والبسر خلط البسر مع
	غیره فی النبید
الْبِئْرُ بِرِیْدَنِ	البسور ^۲ روی ترش کردن
البشر والبثور چیزی از تن بر	البشر مرده گان دادن و مجامعت
جستن «والماضی فعیل» ^۲	کردن و روی پوست بتراشیدن ^۸
الْبُدُورُ ^۳ پیشی گرفتن «و	البطر ریش شکافتن
سوی چیزی شتافتن و هذا یعدی	البعقر شکم شکافتن ^۹
بالی» ^۴	

۱- ب : «بیرون گزشتن تیر از آنجا بر آن آید و روان ... و آنچه بدان ماند و بجای رسیدن نامه - « - د : «بیرون گزشتن تیر از آنجا بر آن آید و روان شدن قضا و فرمان و آنچه بدان ماند» - در نسخه الف که به صورت کی و آنچه به صورت انج است - (رجوع کنید به مقدمه مصحح)

۲- د و ب « را ندارند

۳- ب : «البدار والبدور» - د «البدار» ۴- د و ب «...» را ندارند

۵- ب و د «در» ۶- ب و د همگی بیت را ندارند - بناور دمل بزرک - رجوع

کنید به تعلیقات ۷- ب و د : «البسر و البسور» ۸- د «مجامعت کردن»

را ندارد و مزدگان است نه مزدگان - ب : «البشر والبشارة» - مرده دادن و البشر

تراشیدن روی پوست . « ۹- ب : «ومنه سمی محمد بن علی باقر التوسعة فی العلم»

و بعد تمام این عبارت را خط زده اند .

البُكُورُ بامداد کردن ^۱	الجَبْرُ ^۵ شکسته وادر بستن و
التَّجَرُّ والتَّجَارَةُ بازار گانی	نیکو کردن حال کسی
کردن	الجَبُورُ ^۶ شکسته وادر بسته شدن
التَّيْبَرُ باز داشتن ^۲	الجَدْرُ ^۷ دیوار کردن
التُّبُورُ هلاک شدن ^۳ و زیان کردن	الجَزْرُ شتر کشتن و کم شدن آب
التَّجْرُ خَلَطُ تَجِيرِ التَّمْرِ مَعَ	رود و دریا «والغابر من هذا
غیره فی النَّبیدِ ^۴	یَفْعُلُ» ^۸
الجَبْرُ والجُبُورُ بستن بر کاری	الجَسَارَةُ چیرگی کردن ^۹
داشتن فی لُغَةِ تَمِيمٍ و کثیر	الجَسْرُ پل بستن
من الحجازیین ^۴	الجَشْرُ بچرا گذاشتن

۱- ب : «... کردن کاری»

۲- ب و د : «بازداشتن و هلاک کردن»

۳- ب و د تمام بیتدا ندارند .

۴- ب : «شکسته درست کردن و نیکو کردن حال کسی»

۵- ب : «شکسته»

۶- ب : «شکسته»

۷- ب : «جسر و الجسار - چیرگی کردن در حرب و غیروی» - د «چرتی! کردن»

۸- ب و د : «الجسور - دلیر شدن»

و بشتاب بانگ نماز کردن و	ستور شباروزی ^۱
از بالا بزیر افکندن و	الجفور سست شدن فحل ^۲ از
براماهیدن ^۶	گشنی کردن ^۳
الحذور براماهیده شدن ^۷ *	الحبر و الحبرة ^۴ و الحبور ^۴
الحزر تقدیر کردن ^۸ «والغابر	شادمانه کردن
یفعل ^۹ «وترش شدن شیر و	الحجر کسی را وا داشتن از
نبید	تصرف در مال خویش و یعدی
الحسر برهنه کردن اندامی از	بعلی و حرام کردن و یعدی
اندامهای ^{۱۰} خویش ^{۱۱} «والغابر	بعلی و بنفسه ^۵
یحسر ^{۱۰} و یعدی الی المفعول	الحدر بشتاب قرآن خواندن

- ۱- د : «... شبانروزی» - ب : «ستور بچرا گذاشتن شباروزی» - و بعد شبانروزی کرده اند .
- ۲- فحل : بفتح اول و سکون ثانی بمعنی نر که ضد ماده باشد و ستاره سهیل (غیاث)
- ۳- ب «... گشنی کردن» - «... از گشنی» ۴- ب ندارد
- ۵- ب و د : «باز داشتن کسی را از تصرف کردن در مال خویش و حرام کردن و یعدی بعلی و بنفسه» - د «یعدی بعلی و بنفسه» را ندارد .
- ۶- ب : «... واز بالا چیزی را به پستی فرستادن و برامار سیدن» - د مانند الفاست فقط برجای افکندن «او کندن» دارد .
- ۷- ب : «براماسیده شدن» - د «برآماهیدن» و بعد «براماهیده شدن» کرده اند .
- * الحشور : پدید آمدن و شکافته شدن و یعدی بعلی و بنفسه . (د) ۸- د : «تقریر کردن» و بقیة بیت را ندارد ۹- ب «و یحزر لفة» ۱۰- کذا در ب - د «اندامها» ۱۱- ب : «و یعدی بعن و مانده شدن و یحسر لفة»

البنا شاذٌ ٤	الثاني بعن
الحظَرُ مثل الحَجَرِ ٥	الحشر برانگیختن ^۱ والغابر
الخبرٌ بالضم و الخبرَةُ آزمودن	يفعلٌ و تیز کردن سنان
ويقال من اين خبِرتَ هذا	وجز آن
الامر ای من این علمت ^۶	الحصر در حصار کردن و شمردن
الخثورة ^۷ ستبر شدن مابِع و الماضي	و واداشتن ^۲
خَثَرَ و خَثِرَ لغتان قليلتان	الحصر شكْم بگرفتن و الفِعلُ
والنعت من الجَميع خاثر	منه حَصِرٌ يحصر ^۳
الخدر ^۸ لازم گرفتن شیر بيِشه	الحضور حاضر آمدن و فِعلٌ
خويش را	يفعلٌ بالضم لغة فيه و هذا

-
- ۱- د : «... و کرد کردن» - ب از «والغابر...» تا آخر بیت را ندارد .
 - ۲- ب و د «و باز داشتن»
 - ۳- ب : «... حصرأ فهو محصور» - د : «... بگرفتن يقال حصر بلسه يحصر حصرأ فهو محصور»
 - ۴- ب و د «...» را ندارد .
 - ۵- ب : «حرام کردن» - د : «الخطران - جنبیدن کردن دفتن و تبختر کردن» اضافه دارد
 - ۶- ب : «الخبر والخبور والخبرة - آزمودن» - د : «الخبر معا والخبرة آزمودن»
 - ۷- ب د : «الخثورة والخثوره ستبر شدن مابِع و الماضي خثر» - د : ستبره - ستبرا
 - ۸- ب همگنی بیت را ندارد . د : «لازم شدن شیر...» ايضاً «الديبر - الدفع»

الخَطُورُ فرادل آمدن اندیشه ^۱	کسی شدن
و يُعَدِّي بالباء و بعلی ایضاً	الدَّمار والدُّمور ^۷ هلاک شدن
الخَمْر خمیر مایه اندر آرد	الذَّبر ^۸ نبشتن و الغابر یفعل
کردن ^۲ والغابر یفعل	الذِّکر ^۹ والذِّکرَة والذِّکر ی
الدُّبُور پشت بدادن روز و شب	یاد کردن
و روی فا کردن آن و بگذشتن	الذَّمْر بر انگیختن بر قتال ^{۱۰}
تیر از نشانه ^۳	الزَّبر تهدید کردن و نبشتن
الدُّثور ناپدید شدن ^۴	«والغابر من هذا یفعل» ^{۱۱}
الدَّسر ^۵ سپوختن	الزَّجر تهدید کردن و فال گرفتن
الدُّمور ^۶ بی دستوری دسر ای	بمرغ ^{۱۲} و از کاری بما زدن

- ۱- ب : «بدل آمدن اندیشه» - د : «فادل آمدن اندیشه» برای فاقرا رجوع کنید به تعلیقات
- ۲- ب : «خمیر مایه در آب کردن» - د : «خمیر مایه در آرد کردن»
- ۳- ب : «رفتن شب و روز و روی گردانیدن و جستن باد دبور» - د : «پشت بدادن شب و روز و روی فا کردن آن و جستن باد»
- ۴- ب : «نا پدید شدن نشان و سردر جامه کشیدن» - د : «ناپدید شدن نشان و سردر زیر جامه کشیدن و فرسودن»
- ۵- د ندارد
- ۶- د «بیدستوری»
- ۷- ب و د ندارند
- ۸- ب و د
- ۹- د «الذکر والذکران» - ب «الذکره» را ندارد
- ۱۰- د :
- ۱۱- ب : «و الغابر ...» را ندارد - ایضاً د : «نبشتن و تهدید کردن و منع کردن»
- ۱۲- ب و د «بمرغ فال گرفتن» و در د باز زدن

132511

واکشیدن شتر ^۴	وبانگ بر ستور زدن تا برود
السنطر والسنطر ^۵ . نبشتن	الزمر نای زدن ^۱ و الفاعل
السقر مثل الصقر ^۶	زقار ولا یگاه یقال زامر ویقال
السكر بستن آب ^۷	للمراة زامرة لایقال زقارة والغابر
السکور باد بیارامیدن وقری	یفعل
سکرت ابصارنا ای	السبر ^۲ اندازه بر گرفتن و آزمودن
سجرت ^۸	الستر پوشیدن
السمر افسانه ^۹ گفتن و آلسمر	السجر پر کردن و تهی کردن
میخ آهنین بر جای زدن	وهذا شاد و باتش بتافتن ^۳
الشبر عطا دادن و پیداست	السجر و السجور ناله

-
- ۱- د «والفاعل ...» را تا آخر بیت ندارد . ب «... زدن ویزمر لفة الزمار صوت النعام» و با خط ریز در زیر «بانگ کردن و شتر مرغ ماده» و در حاشیه «و نالیدن فافه و کشیدن بانگ بریک نسق»
- ۲- د : «آزمودن و میل بحراحت فرو کردن تا غور آن معلوم شود»
- ۳- ب : «پر کردن و تهی کردن و باتش بتافتن» - د «هذا شاد» را ندارد
- ۴- د : «بر کشیدن ناقه آواز را در نالیدن»
- ۵- د و ب ندارند ۶- د ندارد
- ۷- د : «بستن آب» .
- ۸- ب : «نبشتن باد» - د : «نبشتن باد»
- ۹- ب «افسانه»

وَأَصْلُهُ شِعْرَةٌ فَحُذِفَ الْهَاءُ	کردن ^۱ والغابِرُ مِنْ هَذَا يَفْعِلُ
الشُّكْرُ وَالشُّكُورُ وَالشُّكْرَانُ ^۷	الشَّجَرُ وَالشُّجُورُ اخْتِلاف
سپاس داری کردن ^۸ و يُعَدِّي	افتادن ^۲
بِنَفْسِهِ وَبِاللَّامِ أَفْصَحُ ^۹	الشَّمْرُ الْخِيَاطَةُ ^۳
الصَّدْرُ وَالصُّدُورُ باز گشتن	الشُّطُورُ دور شدن
الصَّقْرُ وَالصَّقْرَةُ ^۹ گرمای آفتاب	الشَّطْرُ ^۴ بدو نیم کردن
در کسی اثر کردن وَالصَّقْرُ	الشَّطَارَةُ در بدی در شدن ^۵ و
سنگ را بِمِيتِينَ زدن ^{۱۰}	فَعْلٌ لَفَةٌ فِيهَا
الضُّمُورُ ^{۱۱} پاریک میان شدن ^{۱۲} و	الشَّعْرُ دانستن ^۶ «از طریق حس»

- ۱- ب و د : «بدست کردن» و بقیه را ندارند ۲- د : «الشجر والشجور خلاف افتادن و بهم اندر شدن والشجر و! گردانیدن و طعنه زدن بنیزه و چیزی بر سه پای افکندن» ضبط ب مغشوش است
- ۳- ب : «دوختن دورا دور و نیزه زدن» که جزء اخیر الحاقی بنظر میرسد . د «دوختن»
- ۴- ب و د ندارند ۵- د : «بدی دور شدن» - ب «عیاری کردن و در بدی دور شدن» جزء اخیر در حاشیه است و به خطی تازه تر از متن .
- ۶- ب و د از «....» را تا آخر بیت ندارند . ۷- ب و د «الشکران» را ندارند
- ۸- ب و د : «.... و یعدی باللام و بنفسه و تعدیته باللام افسح» ۹- ب و د «الصقرة» را ندارند ۱۰- د : «گرمای آفتاب در کسی اثر کردن» - ب «گرما در کسی اثر کردن و بر سنگ زدن میتین» که جزء اخیر با خط نودر حاشیه نوشته شده است - میتین یعنی تیشه و کلنک رجوع کنید به تعلیقات ۱۱- د «الضمور والضمور»
- ۱۲- ب و د از «و فعل....» را تا آخر بیت ندارند

العِبارة خواب گزاردن	فَعْلَ لُغَةً فِيهِ وَالنَّعْتُ مِنْهُمَا
العَبْرَةُ نَبِثَةٌ بِتَفْكَرِ خَوَانِدِن	ضَامِرٍ
العُبُورُ وَالْعَبْرُ بِرَأْبِ بَگِذِشْتِن ^۶	الطَّمُورُ بِرَجِيسْتِنِ وَازِ بِالْأَيِّ
العُثْرُ وَالْعُثُورُ دِيدَهُ وَرِشْدِن ^۷	بِزَيْرِ جِيسْتِنِ وَ يَفْعَلُ لُغَةً
العِثَارُ بِسَرِ دَرِ آمَدِن ^۸ وَالغَابِرُ	فِيهِمَا ^۱
يَفْعَلُ	الطَّمَرُ ^۲ پَنِهَانِ كَرْدِن
العُشْرُ ^۹ بِالضَمِّ دِهِيكَ سَتَدِن ^{۱۰}	الطَّهَارَةُ وَالطَّهْرُ ^۳ پَاكِ شَدِن
العِمَارَةُ آبَادَانِ كَرْدِن وَ آبَادَانِ	وَالْمَاضِي طَهْرُ ^۴ وَ الْفَتْحُ
شَدِن	أَقِيسُ لِأَنَّهَا خِلَافُ طَمَّشْتِ ^۵
الغُبُورُ بَاقِي مَانَدِن وَمَاضِي شَدِن	وَالنَّعْتُ مِنْهُمَا طَاهِرٌ

-
- ۱- ب : «الطَّمُورُ بِرِجِيسْتِنِ وَيَطْمُرُ فِيهِ لُغَةً» - د : «الطَّمَرُ وَالطَّمُورُ إِزْجَايِ بِحَسْتِنِ وَالْكَسْرُ لُغَةً فِي غَابِرِهِ»
۲- ب ندارد ۳- ب : «پَاكِ شَدِن»
۴- ب و د از «الْفَتْحُ ...» را تا آخر ندارند
۵- ب و د همگی بیت را ندارند ۶- ب : «بِرَأْبِ بَگِذِشْتِن»
۷- و ر در ا ناخواناست ۸- ب : «بِسَرِ دَرِ آمَدِنِ سَتُورِ وَالغَابِرُ يَعْشُرُ» - د :
الْمَنْجِدُ «بِسَرِ دَرِ آمَدِنِ سَتُورِ» ۹- د : «الْعِشْرُ» بِه فَتْحِ رَجُوعِ كُنَيْدِ بِه تَعْلِيْقَاتِ.
۱۰- ب : «دِهِيكَ سَتَدِن» - د : «دِهِيكَ مَالِ سَتَدِن»

الفکر ^۹ اندیشه کردن	الغمر ^۱ فاپوشیدن ^۲ آب چیزی را
القبر در گور کردن	الفتور سست شدن
القتر والقثور ^{۱۰} نفقه بر عیال	الفجر آب راندن ^۳
تنگ داشتن ^{۱۱}	الفجور بی سامانی کردن ^۴ و دروغ
القدر اندازه کردن و الغابر	گفتن و قوله و نترك ^۵ من
من القبر الى هاهنا يفعل ^{۱۲}	يفجرک ^۵ ای يعصیک ^۵
والقدر دیک پختن ^{۱۳}	الفزر شکافتن ^۶
القصر باز داشتن و کم کردن	الفطر آفریدن وابتدا کردن ^۷
و کوفتن و چیزی بر کسی	و شکافتن و بدو انگشت
فرو داشتن ^{۱۴}	بدوشیدن ^۸ و فطیر پختن

-
- ۱- د : «الغمز» - سهو کاتب است
 ۲- ب «فرو پوشیدن» - د : «فرا پوشیدن»
 ۳- ب : «آب روان کردن»
 ۴- ب : «بی سامان کردن»
 ۵- ب و د از «دروغ گفتن» را تا آخر ندارند - د «القدر : مثل الفجور» را اضافه دارد .
 ۶- ب ندارد - د : «شکافتن و دروغ گفتن»
 ۷- ب و د
 ۸- ب و د : «دوشیدن»
 ۹- ب و د همگی
 بیت را ندارند ۱۰- ب و د ندارند ۱۱- ب : «ویقتر لغة» - د «والغابر یقتر»
 ۱۲- ب : «... کردن و یقدر لغة» - د : «اندازه کردن والغابر كذلك»
 ۱۳- ب «وبدیک پختن گوشت و جز آن» در حاشیه و به خط متن . ایضاً اضافه دارد
 القدرة : توانستن ۱۴- ب و د «ندارند»

نا گرویدن بخدای تعالی	القُصُورُ از کاری بازماندن ^۱
المَخْر والمُخَوْر ^۹ شکافتن کشتی	القَصْر و القِصَارَة جامه شستن ^۲
آب را و آب زمین را ^{۱۰} والغابِر	القَطْر چکانیدن ^۳
منهما یفَعَل	القَطْران چکیدن ^۴
المُنْدَر ^{۱۱} بگل کردن	القَفْر از پی فرا شدن ^۵
المَصْر بسر انگشتان دوشیدن ^{۱۲}	القَمْر ^۶ بقمار غلبه کردن
المُضَوْر زبان گز شدن شیر ^{۱۳}	الكَبیر ببزرگی ^۷ غلبه کردن
المَطْر باران باریدن و بارانیدن ^{۱۴}	الكَثْر بسیاری ^۷ غلبه کردن
المُطَوْر والمَطْر شتافتن ^{۱۵}	الكُفْر و الكُفُور و الكُفْران
المَكْر بدی سگالیدن	نا سپاسی کردن و الكُفْر ^۸

-
- ۱- ب : «باز ماندن از کاری»
 ۲- ایضاً ب : «جامه شستن و کوفتن»
 ۳- ب و د : «چکیدن و بقطران اندودن»
 ۴- در حاشیه باخطی ریز تر از متن «القطور - در روی زمین رفتن»
 ۵- د : «از پی کسی فاشدن»
 ۶- ب : «بر کسی بقمار غلبه کردن»
 ۷- ب «به بزرگی» و «به بسیاری»
 ۸- ب و د «الكفر - کافر شدن» - ب : الكفر -
 بر پوشیدن - د : «الكفر - پوشیدن میخ آسمانرا» اولی به ضم و دومی به فتح
 ۹- ب و د ندارند .
 ۱۰- ب و د از «والغابِر» را تا آخر ندارند .
 ۱۱- ب و د تمامی بیت را ندارند
 ۱۲- ب ندارد - د : «دوشیدن انج در پستان کوسفند بود بتمامی»
 ۱۳- ب ندارد - د : «زبان گز شدن شیر الحاضر اللبن الحامض شیر بد» و این بیت را
 اضافه دارد : «المقر - ماهی رانمک سوده کردن»
 ۱۴- ب «المطر
 ۱۵- ب همگی بیت را ندارد

الذَّبْرُ ^۱ برداشتن	کَرَدَنَ وَالغَابِرُ يَفْعَلُ ^۸ کردن و الغابر يَفْعَلُ ^۸
النَّثْرُ مالیدن سر اندام و بعُنف کشیدن ^۲	النَّزْرُ ^۹ اندک دادن و الحاح کردن در سوال
النَّثْرُ نثار کردن شکر و جز آن ^۳	النَّسْرُ گوشت کندن مرغ بمنقار
النَّجْرُ تراشیدن چوب ^۴	النَّشْرُ آشکارا کردن خبر و يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ و باز کردن جامه و نامه و بریدن باره و دَسْتَرَهُ و پراکنده کردن و زنده کردن ^{۱۰}
النَّخِيرُ اِبَانِكُ کردن بینی ^۵ و الغابر يَفْعَلُ ^۶	
النَّدْرُ بیرون جستن و بیفتادن ^۶	
النَّذْرُ بر خویشتن ^۷ واجب	

-
- ۱- ب و د بیت را ندارند ۲- ب : «سراندام مالیدن و بعنف کشید آن» - د : «سراندام بمالیدن و بعنف کشیدن» .
- ۳- ب و د «شکر و جز آن» را ندارند . ۴- ب «و گرم کردن آب»
- ۵- ب «اندر بینی» - د : «بینی» بدون باء اضافه ۶- ب : «الندور - پدید آمدن چیزی برخلاف حادث و بیرون جستن» ۷- د «چیزی بر خویشتن ...»
- ۸- ب : «والمستقبل ينذر» د این تکه را ندارد ۹- ب و د همگی بیت را ندارند
- ۱۰- ب : «و يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ» و «دستره» را ندارد . ایضاً در این نسخه «بریدن چوب باره» است و «باز کردن نامه و جامه» - د : «زنده کردن و آشکارا کردن خبر و واکردن جامه و نامه و بریدن باره و پراکنده کردن»

النُّشُورُ زنده شدن

النَّصْرُ یاری کردن و باران بارانیدن^۲

التَّضَرَّةُ تازه روی کردن و تازه روی شدن^۳

النَّظَرُ چشم داشتن و النَّظَرُ وَ النَّظْرَانُ نگریستن و یعدی بالی و یجوز أن یُحذفَ

الجَارُ و یوصلُ الفِعْلُ^۴

النِّفَارُ وَالنَّفُورُ رمیدن و الغابِرُ یَنْفِرُهُ^۵

النَّفْرُ غلبه کردن کسی را در

حَسَبَ

النَّقْرُ دانه بر چیدن مرغ و

صفیر زدن اسب را و عیب کردن

و در چوب کنده کردن و نُقِرَ

فِي النَّاقُورِ نُفِخَ فِي الصُّورِ^۷

الهِجْرُ وَاكْفَتَنُ در خواب یا در

بیماری^۸ و الهِجْرُ و الهِجْرَانُ

از کسی ببردن^۹

الهِمْرُ^{۱۰} ریزان شدن آب و اشك

ز

الْبُرُوزُ بیرون آمدن

۱- ب «و النعرة» ۲- ب، و «باران باریدن» را ندارند ۳- د «تازه روی شدن» را ندارد ۴- ب : «بایستن و نگریستن» - د «النظران» و از «و یجوز...» را تا آخر بیت ندارد . ۵- ب : «وینفر لعه» ۶- ب و د تمام بیت را ندارند ۷- ب : «دانه چیدن مرغ بمنقار و طنبور زدن و شخیلیدن و عیب کردن و در چوب کنده کردن» - د «دانه بر چیدن مرغ و شبلیدن و عیب کردن و در چوب کنده کردن» ۸- ب : «بیهوده گفتن در بیماری یادر خواب» ۹- ب «بریدن از کسی» - د «از کسی ببردن» ۱۰- ب و د همگی بیت را ندارند ب و د اضافه دارند ، الهذر و الهذر - بیهوده گفتن»

المَرزُ بچنگل ^۹ گرفتن نه	الجَرزُ ^۱ بریدن و نیک خوردن
سخت	الحَجزُ بازداشتن
النَجزُ ^{۱۰} روا کردن حاجت	الخَرزُ دوختن موزه و انچ بدن
النشوزُ ناسازگاری کردن مرد	ماند والغابِرِ يَفْعِلُ ^۲
با زن و زن با مرد ^{۱۱}	الرَجزُ رجز گفتن ^۳
النشزُ ^{۱۲} برتر نشستن و برتری	الرَكزُ نیزه بزمین ^۴ فرو بردن
جستن	الرَمزُ اشارت کردن بچشم یا بابرو
النقز والنقزان بر جستن ^{۱۳} و	یا بلب والغابِرِ يَفْعَلُ ^۵
الغابِرُ من النشوز الی هاهنا	الطنزُ افسوس داشتن ^۶
يَفْعِلُ	العُجوزُ ^۷ پیر شدن زن
النكزُ گزیدن مار و برسیدن	الغَرزُ ^۷ اندک شدن شیر شتر
أب چاه و برسانیدن آن ^{۱۴}	اللاکزُ مشت ^۸ در سینه زدن

۱- ب و د همگی بیت را ندارد

۲- ب : «مشك و موزه دوختن» - «والغابِرِ يَفْعِلُ» را د و ب ندارند

۳- ب : «شعر رجز گفتن» ۴- د : «برزمین» ۵- ب و د : «اشارت کردن

بلب یا بابرو با بچشم» - د «الضمز - خاموش بودن و بشحور نازدن شتر» را اضافه دارد

در صراح «ضمز : سخن نا گفتن و خاموش بودن و بعیر ضامز شتر که دبه از دهان بیرون

نیارد» آمده است . ۶- ب «داستن» ۷- ب و د همگی بیت را ندارند

۸- ب و د : «بر سینه زدن» ۹- ب : «بچنگال گرفتن» - د «چنگل گرفتن»

۱۰- ب تمام بیت را ندارد . ۱۱- ب : «ناسازواری کردن زن با شوی یا شوی با

زن و برتر نشستن و برتری جستن و ینشز لفة» - د «ناسازگاری کردن زن با مرد یا

مرد با زن و بر نشستن و برتری جستن و الغابِرِ ینشز» ۱۲- ب و د ندارند

۱۳- ب و د «والغابِرِ» را تا آخر بیت ندارند . د : «والغابِرِ ینقز»

۱۴- ب «گزیدن مار» - د : «گزیدن مار و چیزی تیز در زدن و فاتر کردن و برسیدن

آب چاه و برسانیدن آن»

شدن و کهنه شدن جامه ^۷	البَجَسُ آب راندن و رفتن آن ^۱
الدُّرُوسُ ^۸ ناپدید شدن	الجَرَسُ ^۲ خوردن مُنج چیزی
الدِّرَاسُ ^۹ گندم کوفتن	را و یفَعِلُ لُغَةً فِيهِ
الدَّمَسُ ^۹ در گور کردن و پنهان کردن	الجُمُوسُ بیفَسردن ^۳
الدُّمُوسُ تَارِيكَ شَدْنِ شَبِّ ^{۱۰}	الْحِرَاسَةُ پاس داشتن و نگاه داشتن ^۴
وَالغَابِرُ مِنْهُمَا يَفْعَلُ	الخَمْسُ پنج يك ستدن ^۵
الرَّجَسُ بانگ کردن ابر ^{۱۱}	الْخُنُوسُ پنهان شدن ^۶ و باپس شدن
الرَّكْسُ باپس ^{۱۲} گردانیدن	الِدِرَاسَةُ وَالِدَرَسُ علم خواندن
الرَّمَسُ پنهان کردن در خاك و بیوشانیدن خبِر و الغابِرُ يَفْعَلُ ^{۱۳}	وَالِدَرَسُ ناپدید کردن و حایض

-
- ۱- ب و د «آب راندن»
 - ۲- ب و د همگی بیت را ندارند.
 - ۳- ب : «نشردن ا»
 - ۴- : «پاسبانی کردن و نگاه داشتن»
 - ۵- د : «پاس داشتن و پاسبانی کردن و نگاه داشتن»
 - ۶- د «پنهان شدن و واپس شدن» - ب : «... و در حاشیه دارد به خط متن»
 - ۷- د : «نا پدید کردن و کهنه شدن جامه تعدی و لا یتعدی»
 - ۸- ب : «... و کهن شدن جامه و درست المرأه اذا حاضت درساً و دروساً»
 - ۹- ب و د همگی بیت را ندارند
 - ۱۰- ب بود «و الغابِر مِنْهُمَا»
 - ۱۱- ب : «... ابر و تهدید کردن»
 - ۱۲- ب «بارپس» د
 - ۱۳- ب و د : «در خاك پنهان کردن»

السَّدس شش يك مال کسی بستدن^۱

الشمس با آفتاب شدن روز
والغابر يفعلُ وفعلٌ يفعلُ
لغة ايضاً^۲

الشمس والشموس^۳ پشت
نا دادن اسب^۴

الطمس ناپدید کردن
الطموس ناپدید شدن والغابر
منهما يطمس^۵

العطاس عطسه دادن والغابر
كذلك

العنوس والعيناس^۶ دیر ماندن

دختر در خانه از بی شوهری^۷

الغمس^۸ باب^۹ فرو بردن

الغموس^۸ باب^۹ فرو شدن

القمس^{۱۰} باب^{۱۱} فرو بردن^{۱۱}

والغابر يفعلُ و باب^{۱۲} فرو شدن

الكنس خانه رفتن^{۱۲}

اللقس افسوس داشتن و لقب

کردن و عیب کردن

اللمس بسودن و مجامعت کردن

والغابر يلمس^{۱۳} و قوله انا

لمسننا السما قال ابوعلی ای

ع عالجننا غيب السما و رُمننا

استراقه فنلقية الى الكهنة^{۱۴}

۱- ب: «ششيك مال از کسی ستدن» - د «شش يك بستدن» ۲- از «والغابر»
را تا آخر بیت ب و د ندارند.

۳- ب و د «الشموس» را ندارند.

۴- در ب با خطی ریز تر از

متن و مرکبی کم رنگ شده: «ورمیدن و بد خویی کردن» ۵- ب «ویطمس لغة»

د: «و الغابر يطمس» ۶- ب و د ندارند ۷- ب: «دیر در خانه ماندن

دختر بی شوی و یعنس لغة» - د: «بماندن دختر از خانه بی شوهر والغابر كذلك»

۸- ب ندارد - در ا در حاشیه است با خطی اندکی ریزتر از متن

۹- در ب باء اضافه جدا است ۱۰- د ندارد در ب اول باغ بوده و بعد باق کرده اند

- هر دو وجه صحیح است (صراح) ۱۱- در ب باء اضافه جدا است ۱۲- د و

«رفتن خانه» - ب در اصل «خانه رفتن» و بعد رفتن کرده اند در هر حال به ضم است

۱۳- ب: «ویلمس لغة» ۱۴- از «وقوله....» را تا آخر بیت ب و د ندارند.

ش	المَرَس مثل المَرث ^۱
البَطْش سخت گرفتن و الغابِر	النَّخَس ^۲ سرانگشت یا سرچوب
يَبْطُش ^۹	فا کسی زدن ^۳ والغابِر يَفْعَلُ
الجَرَش بلغور کردن ^{۱۰}	والماضی منهما فَعَل ^۴
الخَمَش ^{۱۱} خراشیدن والغابِر ^{۱۲}	النُّعاس اونا بیدن ^۵
يَفْعَلُ و يَفْعِلُ	النَّقَس مثل اللَّقَس و ناقوس
الرَّقَش خط نیکو نبشتن	زدن ^۶
العَرَش چفته بستن و بنا کردن	النَّكَس نگوسار کردن و سر
از چوب و الغابِر يَفْعَلُ	فرو او کردن ^۷
و يَفْعِلُ ^{۱۳}	النُّكَس ^۸ با پس شدن بیماری
الفَرَش و الفِرَاش ^{۱۴} گسترانیدن	والماضی نَكِسَ و المَصْدَرُ
النَّبَش نباشی کردن و نبات	بضم النونِ و قد يَفْتَحُ

۱- ب : «مثل المرث والمَرث»

۲- د : «النخس» و گویا سهو کاتب باشد

۳- ب : «در کسی زدن»
۴- ب و د از «والغابِر ...» را تا آخر بیت ندارند ۵- ب : «غنودن» - د. «غنودن،

خفتن» ۶- د : «ناقوس زدن» را ندارد - ب : «عیب کردن و لقب کردن» و به خطی جز

متن «و ناقوس زدن» ۷- ب و د «سرفرو او کردن» را ندارند ۸- ب و د همگی

بیت را ندارند . در ا در حاشیه با پس را با سر تصحیح کرده اند ۹- ب «ویبطش لغة»

۱۰- ب بیت را یکسر ندارد - د : «بلغور کردن» سوخته ارسس بر انگیزدن است

و این بیت را هم اضافه دارد : «الجمش - آهک موی سردن» - ب و د و ب و د همگی

که در گندم افتد و ضایع سازد (برهان - جاسم) ۱۱- ب «خراشیدن» را ندارد و ب و د

سهو کاتب است ۱۲- ب «ویخمش لغة» - د : «والغابِر كذلك»

۱۳- د همگی بیت را ندارد - ب «... بردن و بنا کردن از چوب و بعرض لغة» ...

جای کلمه بی است که تراشیده اند و د این بیت را اضافه دارد : «العنش بدو در آوردن»

۱۴- ب و د ندارند

بر کندن^۱

النَّجَشُ برانگیختن صید^۲ و شتافتن و آن تَزَايِدَ فِي الْبَيْعِ لِيَقَعَ غَيْرَكَ و ليس من حاجتك^۳ النَّفْسُ و اخیدن پشم و پنبه^۴ و النَّفْسُ و النَّفُوشُ^۵ چرا کردن گوسپند و شتر^۶ بشب بی شبان و الغابر يَفْعَلُ^۷ النَّقْشُ نقش کردن و خار ازتن^۸ بیرون کردن

ص

الْحُمُوصُ^۹ بشدن آماص الخَرْصُ و الخِرْصُ حرز کردن و الخَرْصُ دروغ گفتن الخُلُوصُ و الخَالِصَةُ ویژه شدن^{۱۰} و الخُلُوصُ بکسی رسیدن الخِلاصُ برستن الخَمَصُ و المَخْمَصَةُ باریک میان کردن^{۱۱} الدُّلُوصُ^{۱۲} درخشان شدن زره

- ۱- ب : « کفن هنجیدن و نبات بر کندن » - هنجیدن چورنجیدن بیرون کشیدن و بر آوردن (برهان جامع)
 ۲- ب و د : « برانگیختن صید » ،
 ۳- ب و د از « شتافتن » را تا آخر بیت ندارند
 ۴- ب : « پشم و پنبه زدن و انج بدان ماند » - د : « و اخیدن پشم و انج بدان ماند » و اخیدن به معنی بهم زدن است خاصه پنبه را . رجوع کنید به تعلیقان
 ۵- ب و د « النفوش » را ندارند
 ۶- ب « شتر » را ندارد
 ۷- ب : « وینفش لغة » - د ندارد
 ۹- ب بیت را ندارد - د « الخموص » و هردو صحیح و به يك معنی است (صراح)
 ۱۰- ب : « پاکیزه شدن » - د : « الخلووص - ویژه شدن ، بکسی رسیدن »
 ۱۱- د : « باریک میان کردن کسی از گرسنگی » - ب همه بیت را ندارد
 ۱۲- ب : « الدلص »

ض	الرقص پای کوفتن و جوشیدن شراب ^۱
البَرَضُ مال ^۸ اندک دادن والغابِرُ يفعل ^۹	الرقص بیویه ^۲ رفتن شتر
[البَرُوضُ اندک بیرون آمدن آب] ^{۱۰}	الرمص ^۳ وا ^۴ در بستن مصیبت
الحموضة والحمض ترش شدن والماضي حمض و مصدر حمض الحموضة لا غیر ^{۱۱}	القرص بدی گفتن و بچنگل گرفتن ^۵
والنعت ^{۱۱} منهما حامض ^{۱۱}	القصاص والقمص ^۶ بر سکیزیدن والغابِرُ يفعل ^۷
الرفض بر انداختن و فرو گذاشتن والغابِرُ یرفض	النشوص الارتفاع والغابِرُ يفعل و انگیزته شدن
الركض بیای بزدن ستور و دوانیدن ستور و دویدن ^{۱۲}	النقص کم کردن النقصان کم شدن

-
- ۱- ب «جوشیدن شراب» را ندارد - د : «پای کوفتن و جوشیدن شراب و جنبیدن شراب»
 ۲- ب : «بیویه رفتن»
 ۳- ب و د همه بیت را ندارند - ۴- در متن ناخواناست: وا - فا
 ۵- ب : «بچنگال گرفتن» - د : «جنگل گرفتن»
 ۶- ب و د «القصاص» را ندارند - ۷- ب : «برسکیزیدن است و قمص لغت»
 ۸- ب و د «مال» را ندارند - ۹- د «آبی اندک از چشمه بیرون آمدن» را اضافه دارد
 ۱۰- کذا در ب - ا همگی بیت را ندارد - د : «پدید آمدن گیاه»
 ۱۱- ب : «الحمض - چریدن شتر شوره کبیا را» - د : «الحموضة - ترش شدن والماضي حمض»
 ۱۲- ب «بیای زدن و دویدن و دوانیدن ستور» - د : «بیای بزدن و دوانیدن و دویدن ستور»

النَّقْضُ وَاكْرَدَن بِنَا وَشَكْسْتَن	العَرَضُ ^۱ چوب بپهنا نهادن و
عهد و تاب باز دادن رسن ^۸	شمشیر بپهنا بر ران نهادن
ط	وَالْغَابِرُ مِنْهُمَا يَفْعَلُ
البَسْطُ گسترانیدن و فاپذیرفتن	الغَمُوضُ ^۲ هامون شدن زمین
عذر ^۹	المَخْضُ فَا زدن کویش و
الخَرْطُ ^{۱۰} برگ از درخت فرو	جنبانیدن هر ^۳ چیزی و الغابِرُ
کردن و از چوب پوست باز	يَمَخِضُ ^۴
کردن و الغابِرُ مِنْ هَذَا	النَّغْضُ ^۵ جنبانیدن سر
يَفْعَلُ	النُّغُوضُ وَالنَّغْضَانُ جنبیدن
السَّقُوطُ وَالْمَسْقُطُ بیوفتادن	وَالْغَابِرُ مِنْهُمَا كَذَلِكَ ^۶
وَهُ سَقِطٌ فِي يَدِهِ نَدِمَ ^{۱۱}	النَّفْضُ بیفشاندن و نَفَضْتُ
السَّمَطُ کوسپند و پوست بریان	الْأَبْلُ نَتَجَجْتُ ^۷

-
- ۱- ب و د ندارند
 ۲- د «هر» را ندارد، برای کویش رجوع کنید به تعلیقات ۴- ب : «المخض- شیرزنه زدن و جنبانیدن هر چیزی و یمخض لغة - المخاض درد زه خاستن»
 ۳- ب و د ندارند ۶- ب : «النغضان - جنبیدن و ینغض لغة» - د : «النغضان جنبیدن» ۷- ب : «افشاندن جامه و انج بدان ماند» - د : «بیوشاندن»
 ۸- ب : «ویران کردن بنا و شکستن عهد و تاب باز دادن ریمان و رسن»
 ۹- ب و د : «فاپذیرفتن عذر» را ندارند
 ۱۰- ب و د تمامی بیت را ندارند
 ۱۱- ب «السقوط - افتادن» - د : «السقوط - بیفتادن»

القُنُوطُ نومید شدن و جمله
ابواب از وی مستعمل است
مگر فَعْلُ يَفْعُلُ بِالضَّمِّ فِيهِمَا
و مصدر فَعِلَ يَفْعَلُ قَنَطُ
و قَنَاطَةٌ است و فَعَلَ يَفْعَلُ
بِالْفَتْحِ فِيهِمَا و فَعِلَ يَفْعِلُ
بِالْكَسْرِ فِيهِمَا مرکب است
از دو باب^۸

الْلَقَطُ برچیدن^۹

المَخْطُ^{۱۰} بینی پاک کردن

المَرَطُ موی از تن بر کندن^{۱۱}

کردن والغابر يَفْعُلُ^۱
الشَّرَطُ پیمان کردن^۲ و نیش
در زدن والغابر يَشْرَطُ^۳
العَلَطُ نشان کردن بر گردن
بپهنا
الْفَرَطُ از پیش بشدن و تقصیر
کردن و الفَرَطُ و الفُرُوطُ
و الفَرَطَانُ شتابیدن بر
کسی^۵
القَمَطُ بند بر پای گوسپند بستن
و كودك بقمط بستن^۷

-
- ۱- ب : «با پوست بریان کردن بزغاله و بوی گرفتن شیر» - د : «السماط -
اوپوست بریان کردن»
۲- ب و د : «شرط کردن» ۳- ب : «ویشراط لغة» ۴- ب و د تمامی
بیت را ندارند ۵- ب : «الفرط - شتافتن بر کسی و از پیش بشدن» - د : «الفرط
- یکی از پیش بشدن و شتابیدن بر کسی» - در نسخه ۱ «الفرطان» در حاشیه است به خط
متن ۶- به فتح ق و م (د) ۷- د و ب : «بند بر پای گوسپند بستن و كودك»
- برای توضیح در باره قماط به تعلیقات رجوع کنید .
۸- ب : «نومید شدن و الماضی قنط والغابر يقنط» - د : نومید شدن والغابر يقنط
و الماضی قنط ۹- د : «برچیدن مرغ» ۱۰- ب و د تمامی بیت را ندارند
۱۱- ب : «بر کندن موی از تن»

ع

المَشْطُ بشانه کردن موی را ۱

المَلْطُ ۲ اژند در میان خشت

کردن

النَّبْوَطُ بیرون آمدن آب از قعر

چاه ۳

النَّشْطُ گزیدن مار و الغابر منهما

يَفْعَلُ ۴

النَّقْطُ نَقَطَ بر زدن ۵

ظ

اللَّمْظُ زبان گره دهان ۶

بِرْآوَرْدِن ۷

الطَّلُوعُ وَالْمَطْلَعُ بر آمدن

آفتاب و مانند آن وَالطَّلُوعُ

بِنَزْدِيكَ شَدْنُ كَسِي وَيُعَدِّي بَعْلِي

و از کسی غایب شدن وَيُعَدِّي

بَعْنُ ۸

الْفُقُوعُ سخت زرد شدن ۹

النَّبْعُ وَالنَّبِيعُ وَالنَّبْعَانُ

كَالنَّبْوَطِ ۱۰

الهُمُوعُ دويدن اشك والغابِرُ

مِنَ الْفُقُوعِ إِلَى هَاهُنَا يَفْعَلُ ۱۱

۱- ب و د «را» را ندارند

۲- ب و د تمامی بیت را ندارند ۳- ب : «بیرون آمدن آب چاه»

۴- ب : «گزیدن مار و از جای بجای - بجایی شدن و باز کردن گره برفق» - د

: «گزیدن مار و از جای بجای شدن و واگشادن گره برفق» ۵- ب : «نقط

زدن» - د : «نقطه بر زدن» ۶- د : «دهان» ۷- ب : «بر آوردن

بر اثر طعام» ۸- ب : «الطلوع - بر آمدن آفتاب و مانند آن و به بالا بر شدن

و بنزدیک کسی شدن و از کسی غایب شدن» - د : «الطلوع - بر آمدن آفتاب و مانند آن

و بیالائی بر شدن و بنزدیک کسی شدن» - د : «در حاشیه ا «بالا بر شدن» را اضافه

کرده اند ۹- ب : «سخت زرد شدن رنگ»

۱۰- ب : «النَّبِيعُ مِثْلُ النَّبْوَطِ وَالغَابِرُ يَنْبِيعُ وَيَنْبِيعُ بِهَفْتِیحِ وَضَمِّ وَكَسْرٍ - د :

«النَّبِيعُ مِثْلُ النَّبْوَطِ وَالغَابِرُ يَنْبِيعُ»

و يفعل و من النبوع يفعل
ايضاً والماضي من الجميع
فَعَلَّ ١

غ

البزوغ بر آمدن ماه و آفتاب
و دندان شتر ٢

البلوغ رسیدن و نزدیک گشتن
بچیزی و منه فاذا بلغن
أجلهن ٣

البدابة و الدباغ و الدبغ پوست
پیراستن و الماضي و الغابر منه
كالفقوع

السبوغ فراخ شدن
الصبغ رنگ کردن و الماضي
و الغابر منه كالفقوع ٥

الفراغ و الفروغ پرداخته شدن
و فعلل يفعّل لغة و الفراغ
على ضربين احدهما الفراغ
من الشغل و الآخر القصد
للشيء و منه سفرغ لكم

المضع خاییدن و الماضي و
الغابر منه كالفقوع

ف

الجرف جمله چیزی بیرون

١- ب : دویدن اشك از چشم و باران از ابر و الماضي جمع - د : «دویدن اشك و الغابر كذلك»

٢- ب : «بر آمدن ماه و آفتاب» - د : «بر آمدن آفتاب و ماه و سفاره»

٣- ب و د : «البلوغ - رسیدن» - د : فراخ شدن و تمام شدن

٥- ب : «رنگ کردن جامه و صبغ لغة» - د : «جامه رنگ کردن و الغابر يصبغ»

و الخلف و الخلوّف بوی	و گل از زمین فا کردن ^۱
دهن از حال بگشتن و تباه	الجلف ^۲ پوست باز کردن و
شدن شیر و طعام ونبید ^۷	بریدن
الرّجف والرّجفان و الرّجیف	الخرف هیوه از درخت باز
لرزیدن ^۸	کردن ^۳
الرّسف ^۹ و الرّسفان بایند	الخلافة والخلیفی ^۴ ایستادن
رفتن ^{۱۰}	بجای کسی کی پیش از تو
الرّشف مکیدن والغابر منها	بوده باشد ^۵
یفعّل و یفعیل ^{۱۱}	الخلف از پی کسی در آمدن
الرّصف پی بر تیر پیچیدن و	و خلف بودن از هلاک پدر
سخن پیوستن ^{۱۲} او برهم نهادن	و عم و برادر و یعدی بعلی ^۶

-
- ۱- ب : «الجرف والجلف - گل به بیل از زمین تراشیدن» - د کذا و در آخر «فا کردن»
 ۲- ب و د بیت را ندارند ۳- د : از درخت وا کردن»
 ۴- ب و د «الخلیفی» را ندارند ۵- ب : «بجای کسی که از پیش بوده باشد ایستادن»
 د : «ایستادن بجای کسی که از پیش بوده باشد» - در ا : ایستادن استادن هم خوانده میشود
 ۶- ب و د این بیت را ندارند در ا «پی» و «از» بدرستی خوانده نمیشود
 ۷- د : «الخلف و الخلوّف - بوی دهن بگردیدن و نبید تباه شدن» - ب : «گردیدن بوی دهن و نبید تباه شدن»
 ۸- د : «الرّجفان - لرزیدن»
 ۹- ب و د «الرّسف» را ندارند ۱۰- ب : «بایند رفتن ویرسف لغة» . د : «الرّسفان - وایند رفتن»
 ۱۱- ب : «مکیدن و پیرشف لغة» - د : «مکیدن»
 ۱۲- ب : «وسخن نیکو پیوستن»

السلوف ^۷ از پیش بشدن	سنگ از بهر بنا ^۱
السلف ^۸ بگذشتن	الرّعف ^۲ از پیش بشدن و فَعَلَ يَفْعَلُ لُغَةً
الشروف ^۹ پیر شدن شتر ماده	الرّعاف خون از بینی بیامدن
العِرافة ^{۱۰} عریفی کردن	و الماضي و الغابر منه كالفقوع
العكف ^{۱۱} بازداشتن	و فَعَلَ بِالضَّم لُغَةً فِيهِ ضَعِيفَةٌ ^۳
العكوف باز داشته شدن و روی فاچیزی کردن و مقیم شدن در جای ، والغابرُ مِنَ التُّرْكِيَّةِ	السرف ^۴ سوراخ کردن درخت سُنبَهَ درخت را و الماضي سُرِفَ
يعكف ^{۱۲}	السقف بنا را آسمانه کردن ^۵
الکرف بوییدن خر کمیز را والغابر كذلك ^{۱۳}	السلف زمین بماله ^۶ راست کردن
الکنف نگاه داشتن و شب گاه	

-
- ۱- د و ب : «بر هم نهادن...» را تا آخر بیت ندارند - در ا «بنا - فا» - به استناد صراح بنا اصح می نماید ۲- ب و د تمامی بیت را ندارند ۳- ب «خون از بینی آمدن و الناضی رعف» - د : «خون از بینی بیامدن و الماضي رعف»
۴- ب و د تمامی بیت را ندارند ۵- ب : «آسمان خانه پوشیدن»
۶- ب : «زمین را بماله» ۷- ب : «از پیش شدن» ۸- ب و د «از پیش بشدن»
۹- ب و د تمامی بیت را ندارند ۱۰- ب و د بیت را ندارند
۱۱- د بیت را ندارد ۱۲- ب : «روی بچیزی کردن و در جای - جایی مقیم شدن و يعكف لغة» - د : «العكف و العكوف - روی فاچیزی کردن و در جای مقیم شدن و الغابر يعكف»
۱۳- ب : «... را و يكرف لغة» - د : «والغابر كذلك» را ندارد

ننگ داشتن اشك از رخ

فاتر کردن بانگشت^۵

ق

البثق ویران کردن سیل بندرا

البروق والبرقان درخشیدن^۷

البرق تهدید کردن و خویشتن

بر آراستن زن^۸

البرق والبرق والبرق خیو

افگندن^۹

البرق دراز شدن^{۱۰}

البرق بگشادن در و دربستن^{۱۱}

البرق بسوهان ساییدن و دندان

ساختن ستور را از شاخ درخت

والغایر من هذا یفعل^۱

اللطف^۲ الرفق . و یعدی باللام

و منه اللطیف من اسماء الله

تعالی

النصف بنیمه‌ی چیزی رسیدن و

نیمی از روز بگذشتن^۳

النصف^۴ و النیافة خدمت کردن

النطفان و النطف دویدن آب

والغایر یفعل^۵ و یفعل^۵

النقف شکافتن کتوسته^۶

النکف از باران بگذشتن و

۱- ب: «نگاه داشتن و یاری دادن و شتر را شبگاه ساختن از شاخ درخت» - د: «یاری کردن

و نگاه داشتن و شبگاه ساختن شتر را از شاخ درخت» ۲- د این بیت را به تمامی ندارد

- ب پیش از آن اضافه دارد: «الاصوف واللفف- تافتن گونه» ۳- ب: «بنیمه چیزی رسیدن

و نیمه از روز بگذشتن» - د: «نیمه چیزی رسیدن و نیمه از روز بگذشتن» ۴- ب بود «النصف»

را ندارند ۵- ب و د این بیت را به تمامی ندارند ۶- ایضاً د ندارد - ب ناخواناست

رجوع کنید به تعلیقات ۷- ب: «البرق والبرق والبرقان- درخشیدن»

د: «البرق والبرقان- درخشیدن» ۸- ب و د: «و خویشتن بر آراستن زن» را ندارند

۹- د: «خیو بیو کردن» بسق در ا به خط متن در حاشیه است ۱۰- ب: «دراز شدن

درخت خنر ما» - د: «دراز شدن خنر ما» ۱۱- ب: «باز گشادن در» - د: «دربگشادن»

الدُّفُق ریزانیدن آب ^۷	از خشم بر هم مالیدن و الغابر
الدَّلِق شمشیر از نیام بر آوردن ^۸	منهما یَفْعُلُ ^۱
الدُّمُوق ^۹ در جای شدن بی دستوری	الخَفِق والخَفَقان جستن دل و
الذَّرُق سرگین افکندن مرغ ^{۱۰}	جنبیدن علم و ^۲ و الغابر
الرَّبِق ^{۱۱} گردن بزغاله را در رسن	یَخْفُق ^۳
محکم کردن و الغابر ^۱ منهما	الخَفُوق فرو شدن ستاره و
یَفْعُلُ ^۱	الخَفَقان بانگ کردن باد در
الرَّتِق بستن ^{۱۲}	جستن و الخَفِق بچیزی
الرَّرِق ^{۱۳} روزی دادن	پهن زدن ^۴
الرَّشِق تیر باران کردن	الخَلِق آفریدن و دروغ نهادن
الرَّفِق چربی کردن و یُعَدی	و تقدیر کردن ^۵
بالبا، و بعلی ^{۱۴}	الخَنِق خنوه کردن ^۶

- ۱- ب: «بسوهان بسودن دندان برهم سائیدن از خشم و یحرق لغة» - د: «بسوهان بسائیدن و دندان برهم سائیدن از خشم»
۲- در ا بعد از علم.... کلمه بی است ناخوانا در جزء اول آن سراسر است. شاید سراب باشد (منتهی الارب) یا سر (تاج المصادر) ، نسخ دیگر ندارند
۳- ب: «جستن دل و جنبیدن علم و یخفق لغة» - د: «جستن دل و جنبیدن علم و الغابر یخفق»
۴- د تمامی بیت را ندارد - ب «الخفوق - فرو شدن ستاره»
۵- ب: «آفریدن و دروغ گفتن» - د: «آفریدن و تقدیر کردن و دروغ گفتن»
۶- ب: «خبه کردن» - د: «خنوه کردن»
۷- ب: «ریزانیدن و چسپانیدن آب» و اضافه دارد: الدفوق - ریخته شدن آب. د: «آب ریزانیدن»
۸- ب و د اضافه دارند «و بر آمدن» - ب و د همگی
بیت را ندارند - ۱۰- ب: «و یذرق لغة» را اضافه دارد. - د: «سرگین او کندن مرغ»
۱۱- ب و د این بیت را ندارند - ۱۲- د: «بستن» - ۱۳- ب: «الررق و الرزق»
۱۴- ب و د: «چربی کردن»

زدن کاهنان و بپوشیدن بزدن پشم

و پنبه تا خیده شود

الطَّرُوقُ آمدن بشب و طَرَقَتْ

الابِلُ الماء اذ ابالبت فید و بعسرت

فهو ماء طَرَقٌ و مَطَرُوقٌ^۸

الطَّلَاق رهاشدن زن از عقدنکاح

والمَرَاةُ طالقتُ و طالِقٌ ایضاً

والماضی طَلَقَتْ الطلوق و الطلوق

دوشبه راهماندن میان شتر و آب و

طَلَقَتْ المَرَاةُ طَلَقاً ای اصابتها

وَجَعَّ الوِلَادَةَ عَتَقَتْ عَلَيْهِ

یَمین و عَتَقَتْ بِالضَّمِّ ای

قَدُمَتْ و وَجِبَتْ^۹

الرَّمَقُ بکسی نگرستن^۱

الزَّرَقُ الذَّرَقُ والغایرُ یَفْعَلُ

و نیزه کوتاه انداختن^۲

السَّمُوقُ بلند شدن

الشُّرُوقُ والشَّرْقُ^۳ بر آمدن

آفتاب و الشَّرْقُ گوش

گوسپند^۴ شکافتن

الشَّنِقُ سر شتر بـماهـار

با کشیدن^۵

الصِّدْقُ راست گفتن و راست

گردانیدن وعده^۶

الطَّرُوقُ^۷ و الطَّرَقُ گشنی

کردن شتر و الطَّرَقُ سنگ

۱- ب: «تیز بکسی نگرستن» - د: «بکسی نگرستن»

۲- ب و د این بیت را به تمامی ندارند ۳- د ندارد ۴- ب «گوسپند» را ندارد - د: «گوسپند»

۵- د: بیت را یکسر ندارد - ب: «در کشیدن مهار و در آویختن مشک بجایی»

۶- ب: «وراست شدن» را اضافه دارد - د: «راست گفتن و راست کردن وعده»

۷- ب و د «الطروق» را ندارند

۸- ب: «بشب آمدن» و بقیه بیت را ب و د ندارند ۹- ب: «رهاشدن زن از

عقد نکاح و الماضی طلقت» - د: «رهاشدن از عقد نکاح و الماضی طلقت» بقیه بیت را نسخه‌ها

ندارند

الفِیسقُ والفُسوقُ بیرون آمدن	العَدَقُ نشان کردن گوسپند را ۱
از فرمان خدای عزوجل و	العَرَقُ والهَمَرَقُ ۲ گشت
الغایبرِ مِنْهُمَا یفَعُلُ ۱۰	از استخوان باز کردن و
اللَمَقُ ۱۱ ستردن و بکسی نگرستن	بخوردن ۳
المَدَقُ می یا شیر باب ۱۲ بیامیختن	العَلَقُ برگ از درخت بخوردن ۴
و دوستی ویژه ۱۳ نداشتن	العَنَقُ دست بگردن کسی فرا-
المَرَقُ پشم از پوست کی در	کردن و در برگرفتن ویرا ۵
براهش ۱۴ برده باشند بر کردن	الغَبَقُ شراب شبان گاهی دادن ۶
المُرُوقُ بیرون گذاشتن تیر از	الفَتَقُ بگشادن و وا کردن
آنجا کی بران آید و از دین	دوخته ۷
وسنت بیرون شدن ۱۵	الفَرَقُ والفرقان ۸ جدا کردن ۹

- ۱- ب و د بیترا به تمامی ندارند
۲- ب و د «المعرق» را ندارند
۳- ب «و خوردن»
۴- ب: «برگ از درخت باز کردن و خوردن»
۵- ب و د این بیترا ندارند - در ا «ویرا» نا خواناست
۶- ب و د: «شبانگهی»
۷- کذا در ا ولی «دوخته» کمی محوشده است - د: «گشادن و وا کردن دوخته» - ب:
«گشادن و دوخته باز کردن»
۸- ب و د «الفرقان» را ندارند
۹- ب در حاشیه دارد - د: «جداوا کردن»
۱۰- ب: «از فرمان خدای تعالی بیرون آمدن و فسق لغت» - د: «والغایبر منهما یفعل» را ندارد
۱۱- ب و د تمامی بیترا ندارند
۱۲- د: «با آب آمیختن» - ب: «می و شیر باب»
۱۳- ب: «خالص» در جای «ویزد»
۱۴- کذا در ا و به صورت های مختلف توان خواند: در بر-آهش: در - براهش. و در هر حال معنی کلمه روشن نیست
- د و ب مرق و مروق را باهم آورده اند و این پارا گراف را ندارند
۱۵- ب: «المرق والمروق» بیرون گذاشتن تیر از انج بر آن آید - د: «المرق و المروق» بیرون گذاشتن تیر از انج بر آن آید و از دین وسنت بیرون شدن»

المَشَقُّ زود نبشتن وزود خوردن	النُّفُوقُ بمردن ستور ^{۱۰}
و زود نیزه زدن ^۱	النَّمَقُ نبشتن
المَلَقُ مَحُودَن ^۲ و شیر خوردن	ك
شتر بچه ^۳	البَتَّكُ گوش از بن بریدن ^{۱۱}
النَّتَقُ بر کندن و پوست باز	و انج ^{۱۲} بدان ماند «والغابِرُ
کردن ^۴	يَفْعَلُ و يَفْعِلُ ^{۱۳}
النُّتُوقُ ^۵ بسیار کودک شدن زن	الْبُرُوكُ فرو خفتن شتر ^{۱۴}
النَزَقُ وَالنُّزُوقُ ^۶ پیشی گرفتن	البَشَكُ بخیه فراخ زدن و
ستور بر دیگر ستوران ^۷	دروغ گفتن ^{۱۵}
النَّسَقُ بترتیب بکردن ^۸	التَّرَكُ دست برداشتن ^{۱۶}
النَّفَاقُ روا شدن اخیریان ^۹	التَّهْمَكُ ^{۱۷} بزرگ شدن کوهان

- ۱- ب «وشانه کردن موی»
 ۲- ب و د ندارند - در ا «محدون!» و ظاهر ا محو کردن . رجوع کنید به صراح
 ۳- ب: «شیر خوردن بزغاله» و د بیت را به تمامی ندارد
 ۴- ب: «بر کندن» - د: «بر کندن و جنبانیدن» - ب و د این بیت را ندارند
 ۵- ب: «پیشی کردن ستور بر ستوران دیگر» - د: «سبقة گرفتن ستور بر دیگر ستوران»
 ۶- ب: «ترتیب کردن» - د: «بترتیب کردن»
 ۷- ب: «آخریان را متناع معنی کرده اند . رجوع کنید به تعلیقات ۱۰- ب: «مردن ستور» و ظاهر ا در جای ستور کلمه یی دیگر بوده که بعد پاك کرده و از نو نوشته اند
 ۸- در د «از بن بر کندن» بوده و بعد «از بن بریدن» کرده اند ۱۲- درهمه نسخ به رسم قدیم «انج»
 ۹- د «والغابِرُ يَفْعَلُ وَيَفْعِلُ» را ندارد - ب «ويبتك لغة»
 ۱۰- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۱- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۲- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۳- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۴- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۵- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۶- ب: «خفتن شتر» - د «فروختن شتر»!
 ۱۷- ب و د این بیت را ندارند

الرجل والرتكان دويدن شتر	الجلوك و الحلوكة سخت
بشتاب ^۷	سياه شدن
السلك در آوردن چیزی در چیزی	الحنك لويشه بر سر ستور
السلوك راه سپردن	کردن و الغابر يفعل و كام
السمك بلند گردانیدن ^۸	كودك بمالیدن بخرما و
السموك ^۹ بلند شدن	جز آن ^۱
العرك مالیدن اديم و گوش و	الدلك نيك بمالیدن ^۲
جز آن ^{۱۰}	الدلوك بگشتن آفتاب وقت ^۳
العروك حيض افتادن ^{۱۱}	زوال و فرو شدن آن
العلك خايیدن	الدموك نسو شدن ^۴
الفتك نگاه كشتن و الغابر	الدمك ^۵ نيك دويدن خر گوش
يفتك ^{۱۲} او يعدي بالباه	الربك ^۶ آميختن

-
- ۱- ب: «لبیشه بر سر ستور کردن و كام كودك بمالیدن و يحنك لغة» - د: «لويشه بر سر ستور کردن و كام كودك بمالیدن و الغابر يحنك». برای معنی لويشه رجوع کنید به تعلیقات.
- ۲- ب: «نيك مالیدن» ۳- ب و د «دروقت» ولی در ب «در» الحاقی بنظر میرسد.
- ۴- ب: «دويدن خر گوش» - رجوع کنید به سراج ماده «دمك» - د این بیت را به نسامی ندارد ۵- ب و د این بیت را ندارند ۶- ايضاً ندارند
- ۷- ب: «الرتكان - دويدن شتر مرغ! بشتاب و يرتك لغة» - د: الرتكان - دويدن شتر بشتاب ۸- ب و د: «وبلند شدن» را اضافه دارند ۹- ب و د ندارند
- ۱۰- ب و د: «مالیدن گوش و اديم و انج بدان مانند» ۱۱- ب: «العروك و العراك - حايض شدن زن» - د: «العراك و العروك - حيض افتادن»
- ۱۲- ب بجای «و الغابر يفتك» دارد: «و يفتك لغة»

البزول بر آمدن بیشتر شتر ^۹	الفرك مالیدن ^۱
البطلان و البطل ^{۱۰} و البطول	اللبيك ^۲ آمیختن
باطل شدن	النسك والمنسك ^۳ قربان کردن
البطالة بی کار شدن	از بهر خدای تعالی ^۴ و عبادت
البقول ^{۱۲} ریش بیرون آمدن ^{۱۳}	کردن ^۵
البكل آمیختن	ل
[التبيل تباه کردن] ^{۱۴}	البجول بزرگ تن شدن ^۶
التفل خيو بیفکندن والغاير	البذل دادن ^۷
يفعل ^{۱۵}	البزل شکافتن و صافی کردن
	شراب ^۸

- ۱- ب : «مالیدن خوشه و جامه و مانند آن» - ذ : «عالیدن خوشه و انج بدان ماند» و این بیت را اضافه دارد : الفنوك - بستیهیدن درگاه و از طعام هیچ باز نادادن و یعدی بان بقی و الماضی من الثانی فعل و بجای - بجایی ایستادن و یعدی بالباء . در اصل نسخه الفنوك است ولی ظاهر آسهوی است از کاتب (صراح) - در صراح نیز در جای بستیهیدن ، ستهییدن یا ستهییدن آمده است . ب در حاشیه : الفنوك جای مقیم شدن و بسیار خوردن
- ۲- د : «البيك» اما سهو کاتب است
- ۳- ب : «المنسك» را ندارد ۴- در ا. «خدا تعالی» است و برای نمودن صدای اضافه علامتی شبیه به ع که گویا سر می است گذاشته اند ، رجوع کنید به مقدمه
- ۵- ب : «قربان کردن از برای خدای تعالی و عبادت کردن و صافی کردن» - ذ : «قربان کردن از بهر خدای عزوجل و عبادت کردن و گفته اند شش باب» ۶- ب این بیت را به تمامی ندارد . د «..... گردیدن» و آغاز جمله پاك شده است ۷- ب : «بذل کردن و عطا دادن» - د : «بذل کردن»
- ۸- ب : «البزل - شکافتن» ۹- ب : «دندان نشتر شتر بر آمدن» - د : «بر آمدن دندان بیشتر شتر»^{۱۰}
- ۱۰- در ب و د «البطل» به فتح ۱۱- د «بیکار»
- ۱۲- ب و د : «البقل و البقول» ۱۳- ب : «ریش بر آمدن» ۱۴- ا ندارد
- ۱۵- ب : «خيو افکندن و.....» - د : «خيو از دهن بیو کندن»

الثقل افزون آمدن در وزن ^۱	الدُّبْلُ الجَمْعُ والإِصْلَاحُ ^۵
الجَبَلُ آفریدن	الدُّبُولُ سرگین در زمین زدن ^۶
الجَدَلُ محکم بتافتن ^۲	الدَّحْلُ تَمْوِيهِ الشَّيْءِ ^۷
الجَمَلُ چَرَبِش بگداختن ^۳	الدُّخُولُ و المَدْخَلُ ^۸ در آمدن
الحَجَلانُ برجستن مرغ و بندی	يَقَالُ دَخَلْتُ البَيْتَ وَ الصَّحِيحُ ^۹
و شترپی کرده در رفتن و الغایر ^۴	فِي البَيْتِ أَوِالى البَيْتِ وَ دَخِلَ
يَفْعَلُ ^۴	فَلانٌ فَهُوَ مَدْخُولٌ اى شى
الحُصُولُ حاصل آمدن	عَقَلَهُ دَخَلٌ وَ هُوَ العَيْبُ ^{۱۰}
الخِذْلُ و الخِذْلانُ فرو گذاشتن	الدَّمَلُ الدُّبُولُ
الخُمُولُ بی نام شدن	الذَّيْلُ و الذُّبُولُ باریک میان شدن
	و پشمرده شدن و الماضى فَعْلٌ

۱- ب این بیت را ندارد - د: «افزون آمدن در وزن و بر کرایدن! کوسفند» نسخه اغتشاشی دارد اما در سراج از معانی ثقل «دروا کردن کوسفند را بحبه برنجیدن گوشت وی» آمده است . در نسخه ا ثقل است ولی ضبط د ترجیح دارد زیرا ثقل را جز این معنی توان کرد (رجوع کنید به سراج)

۲- ب: «محکم بتافتن» ۳- ب و د: «چربش بگداختن»

۴- ب: «الحجل والحجلان - باین در رفتن...» و از اینجا به بعد را تا طعن ندارد و احتمال می رود يك بر كك افتادگی داشته باشد . د: «الحجل - رفتن سدی و آلاخ» - ضبط ا را در متن آوردیم و شاهد ترجیح آن ضبط حجلان در سراج است: «روشن بندى و مرغ و جهجهان رفتن»

۵- د ندارد الدبل؛ گرد آوردن و پیچیدن لقمه (سراج) ۶- د این بیت را ندارد - یعنی بار دادن به زمین ۷- د این بیت را ندارد - دحل؛ کند در طرف جاه یا در طرف خیمه گردد و بترسید و درآمد در نقب (منتهی الارب) ۸- د: «الدخول - درآمدن» - در نسخه ا «المدخل» ناخواناست با استفاده از سراج خوانده شد

الزَّيْبُ سر کین در زمین زدن ^۱	و النَّعْتُ مِنْ فَعْلٍ ذَابِلٌ
الزَّجَلُ انداختن ^۲	ایضاً ^۱
السَّجَلُ آب ریختن ^۸	الذَّمِيلُ نوعی از رفتن شتر
السَّجَلُ جامه فرو گذاشتن ^۹	وَالْغَابِرُ يَفْعَلُ ^۲
السُّعَالُ خفیدن	الرَّجَلُ شیر خوردن ^۳
السَّقْلُ بزدا بیدن ^{۱۰}	الرَّذْلُ فرو مایه کردن ^۴
السَّمْلُ چشم بر کندن و میان	الرَّفْلُ دراز کردن جامه و خرامیدن
دو تن صلح او کندن ^{۱۱}	دِرَّانٌ وَ يُعَدِّي بِفِي ^۵
السُّمُولُ کهنه شدن جامه ^{۱۲}	الرَّكَلُ پای فرا کسی زدن
الشُّبُولُ بر بالیدن کودک ^{۱۳}	الرَّمْلُ حصیر بتافتن
الشَّكَلُ شکال بر اسب و مرغ	الرَّمَلُ وَالرَّمْلَانُ پوییدن

۴

۱- د: «الذبل والذبول - پژمرده شدن»

۲- د ندارد ۳- ایضاً د ندارد و در صراح چنین است: بمراد خود پستان

مکیدن شتر بچه ۴- د این بیت را ندارد ۵- د: «خرامیدن»

۶- د ندارد ۷- د ندارد ۸- ایضاً د ندارد

۹- د: «جامه دور فرو گذاشتن» ۱۰- د: «السقل والصقل - بزدا بیدن»

۱۱- د: «چشم بر کندن و داغ کردن و میان دو تن صلح او کندن» ۱۲- د تمامی بیت

را ندارد ۱۳- ایضاً د ندارد - صراح: کوالیدن کودک

رام کردن وقتلت الشيء خبيراً
 ای احطت به^۱
 القذال بر جمله پس سرزدن^۲
 القفل و القفول از سفر
 باز گشتن
 الكحل سرمه در چشم کردن و
 خشك سال رسیدن^۳
 الكفل پیوسته روزه داشتن
 والكفل والكفالة والكفول
 بایندانی کردن و يعنى الى-
 المفعول الثانى بالبإء والمنكفول
 إذا وصل بعن فهو الذى
 علیه الدین وباللام فهو الذى
 له الدین و بالبإء فهو الدین^۴
 الكمال و الكمال تمام شدن
 و الماضى كمل^۵ و الكسر
 اَرَدَ أَهَا
 المشول برپای ایستادن و بزمن
 بادوسیدن^۶ وهومن الاضداد
 المثل مثله کردن^۷
 المجل شغه بستن دست^۸
 المذل تنگ دل شدن از پوشش
 راز نهانی^۹
 المصل^{۱۰} ترف کردن و تراویدن
 چیزی

- ۱- د تمامی بیت را ندارد ۲- ایضاً ندارد ۳- د: «سرمه در چشم کشیدن»
 ۴- د: «الكفالة - بایندانی کردن» ۵- د: «... و الماضى كمل» و بقیه را ندارد ، اما ماضی آن به فتح و کسر و ضم هر سه استعمال شده (المنجد)
 ۶- بادوسیدن = با+دوسیدن ، و معنی دوسیدن پیش از این آورده شد - د: «برپای ایستادن» - مشول: بر زمین چسبیدن (صراح)
 ۷- د این بیت را ندارد - مثل: بالفتح
 ۸- د: «... و الماضى مجل» - آبله افتادن و شوخ بستن دست از کار (صراح)
 ۹- د: «... تنگ دل شدن از پوشیدن راز نهانی و الماضى مذل» - مذل به فتحین
 ۱۰- د این بیت را به تمامی ندارد

الشِّكْمُ بِأَدَاشِ دَانٍ ۱
 الْعَجْمُ آزمودن و دندان بر چیزی
 نِهَادَن تا سخت است یا سست ۷
 الْعَرَامَةُ شوخی کردن كودك ۸
 الْعَرْمُ گوشت باز کردن از
 اسْتِخْوَان وَالْغَابِرُ يَنْفَعُلُ ۹
 الْعَلَمُ غلبه کردن کسی را بعلم ۱۰
 الْقُدْمُ فرا پیش شدن ۱۱
 الْكَيْتْمَانُ وَالْكَيْتْمُ پوشیدن
 راز ۱۲

الزَّعْمُ وَالزَّرْعُ وَالزِّعْمُ گفتن
 بر همانا ۱
 الزَّعَامَةُ وَالزَّعَامُ وَالزَّعْمُ بایندانی
 کردن و يُعَدِّي بِالْبَاءِ ۲
 الزَّرْقُ أَكْلُ التَّمْرِ بِالزُّبْدِ ۳
 السَّجْمُ راندن اشك
 السُّجُومُ وَالسِّجَامُ رفتن اشك ۴
 السُّهُومُ گونه روی بگشتن
 وَالْمَاضِي سَهَمٌ وَسَهْمٌ وَسُهُومٌ
 الرَّجُلُ إِذَا أَصَابَهُ السُّمُومُ ۵

- ۱- کذا در ا و ظاهر کلمه بی است به معنی حق چنان که در منتخب اللغات آمده است
 «زعم - بهر سه حرکت و مشهور از آن ضم است گفتن حق و ناحق و دروغ گفتن و سخن گفتن
 که در آن ترود باشد و بر آن اعتماد نباشد» - د: «الزعم والزعم - دعوی کردن» به فتح و کسر ز
- ۲- د: «الزعامة - بایندانی کردن»
- ۳- در ا «الرقيم» است ولی باید با زاء باشد چنان که در منتخب اللغات آمده :
 «خوردن لقمه و نوشیدن چیزی» و روشن تر در صراح که به معنی «خوردن طعام و مسکه باشد»
 آمده است - د این بیت را به تمامی ندارد - ۴- د: «السجوم - رفتن اشك» در ا سیاه شده است
 و خوانده نمیشود - ۵- د: «گونه روی بگشتن والغابری سهم» - ۶- د: «یادداشت دادن»
- ۷- د «... والغابری عجم» - ۸- د این بیت را ندارد و در عوض «العرام - شوخی
 کردن» - ۹- د این بیت را به تمامی ندارد - ۱۰- ایضا د ندارد - ۱۱- د: «القدم
 و القدم - اندر پیش رفتن» به سکون و ضم د - ۱۲- د: «الکتمان - پوشیدن راز»

والغابر **يَفْعُلُ**^۱الدَّهْنُ بِرَوْغِنٍ **چَرَبٌ** كَرَدَنوالغابر **كذلك**^۲الذَّقْنُ بِرِزْنِخٍ **دَانِ** زَدَن^۳الرَّوْدُنُ بِرَهْمٍ **نِهَادِنُ** كَالَا^۴

الرَّزْنُ بِرِگَرَايِيدِن

الرَّسْنُ بِسْتِنِ **سْتور** بِرِرسِن^۵الرُّشُونُ **طَفِيلِي** شَدِن^۶الرَّصْنُ **تَمَامٌ** كَرَدِنالرَّطَانَةُ بِجَزَازِ **تَازِي** سَخِنِ **كَفْتِن**الرُّكُونُ **جَفْتِنٌ** وَقَعْلٌ **يَفْعَلُ**لغة ايضاً وهي **شَاذَةٌ** وَالنَّعَةُالفَصِيحَةُ **فَعِلٌ** يَفْعَلُ **فُعُولًا**^۷السَّجْنُ **دَرِ** زَنْدَانِ كَرَدِنالسُّخُونَةُ **كِرْمٌ** شَدِن وَالْمَاضِي**فَعَلٌ**^۸السَّدْنُ وَالسَّدَانَةُ **خَدِمَتُ** كَعْبِهِكَرَدِن وَ **مَانِدَانٌ**^۹السُّكُونُ **آرَامِيدِن**السَّكْنُ **دَرِ** سَرَايِ **نَشِستِن**^{۱۰}السَّمْنُ **رَوْغِنِ** كَاوِ **يَا** كَوْسِفِنْدِ **دَرِ**طَعَامِ **كَرَدِنِ** **يَا** كَسِي **رَا** **دَادِن**^{۱۱}الشَّجْنُ **اِنْدَوْهَكِنِ** كَرَدِنالشَّدُونُ **بِي** نِيَا **شَدِن**

۱- د: «الدخن - دود کردن»

۲- د: «بروغن چرب کردن والغابر

يدهن»

۳- د این بیت را به تمامی ندارد

۴- ايضاً د ندارد

۵- د: «افسار بر سرستورزدن»

۶- د این بیت را به تمامی ندارد

۷- د: «چسبیدن والماضي رکن والكسرافصح»

۸- د: «گرم شدن»

۹- د: «السدانة - خدمت كعبه کردن وجز آن»

۱۰- د این بیت را به تمامی

ندارد ۱۱- د: «روغن گاو یا گوسفند درطعام کردن ویا کسی را روغن گاو

یا روغن گوسفند دادن»

آهوبره از مادر	کردن ^۸
الشُّطُونُ دور شدن و یعدی بعن ^۱	العُلُونُ وَالْعَلَانِيَّةُ آشکارا شدن ^۹
الشَّطَنُ الرَّسَنُ ^۲	الفِطْنَةُ دریافتن ^{۱۰}
الطَّعَنُ ^۳ نیزه زدن و پای در زاد	الْقِرَانُ حج و عمره بهم کردن
نهادن وَالطَّعَنُ وَالطَّعَنَانُ	الْقَرْنُ دوشتر را بيك رسن بهم
عیب کردن وَالطَّعَنُ رَفْتَنُ	باز بستن و پیوستن چیزی
وَالغَابِرُ مِنْ هَذَا يَفْعَلُ و	بچیزی و الغا بِرُ مِنْ هَذَا يَفْعَلُ ^{۱۱}
يَفْعَلُ وَالْفَرَاءُ يُجِيزُ الْفَتْحَ	القُطُونُ مقیم شدن ^{۱۲}
فِي جَمِيعِ ذَالِكَ ^۴	الْكُمُونُ پنهان شدن
العَثَنُ دود کردن ^۵	الْكَهَانَةُ بالكسر اختر گوی
العَرْنُ ^۶ بَرَسُ ^۷ در بینی شتر	کردن

-
- ۱- د: «دور شدن»
به زمینی (منتخب اللفه)
۲- بالفتح بریسمان بستن و مخالفت کردن از قصد و در آمدن
۳- از اینجا به بعد را ب دارد
۴- د:
«الطعن - نیزه زدن و عیب کردن و الغابریطعن» - ب مانند د است فقط در آخر حین
دارد. «ویطعن لغه»
۵- ب و د این بیت را به تمامی ندارند
۶- کذا در
د و ب - در ا به سبب سیاهی کلمه درست خوانده نمیشود
۷- د: «برسن» ولی
درست نیست، رجوع کنید به تعلیقات
۸- ب «ویعرن لغه» را در آخر اضافه
دارد
۹- ب و د: «العلون والعلن - آشکارا شدن و الماضی علن»
۱۰- ب: «در یافتن سخن»
۱۱- ب: «بایکدیگر قرین کردن و بقرن لعه»
د: «با یکدیگر قرین کردن و الغابریقرن»
۱۲- ب: «بجای مقیم شدن»

ومن الاجوف

ب

التَّوْبُ وَالتَّوْبَةُ وَالمَتَابُ وَ
 التَّتَوْبَةُ^٩ از گناه بازگشتن
 وَالتَّوْبَةُ تَوْبَهُ دَادن وَ يُعَدِّي
 بِعَلَى لِانَّهَا فِي مَعْنَى التَّفْضِيلِ
 وَمِنْهُ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا^{١٠}
 التَّوْبُ گرد آمدن آب وَ مردم^{١١}
 التَّوْبُ وَالمَتَابُ وَالمَثَابَةُ
 وَالتَّوْبَانُ بازگشتن^{١٢}
 الْجَوْبُ بریدن وَ سوراخ کردن

اللَّيْنُ شير دادن وَ الغَابِرُ يَفْعَلُ

وَيَفْعِلُ^١اللَّسَنُ كسى را در زفان گرفتن^٢المَتَنُ بر پشت زدن^٣المَثَنُ بر مثانه زدن^٤

المُجُونُ وَالمَجَانَةُ ناپاکی

کردن^٥المُدُونُ بجای مقام کردن^٦المُرُونُ فرسوده شدن^٧

المَهْدَنَةُ وَالمَهْدُونُ بيارامیدن

وَ بيارامانیدن^٨

١- ب: «شیردادن و کسی را سنک و چوب زدن» - د: «شیردادن و بچوب یاسنک بزدن کسی را»

٢- د: «بزبان افراط کردن» - ب: مانند است ولی باخط و مرکب فوتر چنین دارد: «به کسی افراط کردن»

٣- ب و د این بیت را ندارند ٤- ایضاً ب و د ندارند ٥- ب: «المجون-بانک ناداشتن از گفت هرچه بزبان آید» - د این بیت را به تمامی ندارد

٦- ب: «المرن - روغن کردن بر سبیل شتر از سودگی» ٧- ب: «المهدون - آرامیدن» - د این بیت را به تمامی ندارد

٨- ب: «التوب والتوبة والمتابة» - د: «التوب والتوبة والمتاب» ٩- ب و د «از گناه بازگشتن» ١٠- ب و د «التوب - بازگشتن» ١١- ب و د این بیت را به تمامی ندارند ١٢- ب: «التوب - بازگشتن»

کشتن و بجای جمع شدن و از بیماری به شدن» - د: «التوب - بازگشتن»

و مسافت قطع کردن ^۱	الصَّوْبُ باران بارانیدن و از بالا
الْحَوْبُ وَالْحَوْبَةُ وَالْحَيَابَةُ	در نشیب آمدن ^۲
وَالْحَابُ گناه کردن وَالْغَابِرُ	اللَّوْبُ وَاللُّوْبُ وَاللُّوَابُ ^۸
يَحُوبُ وَيَحِيبُ ^۲	وَاللُّوْبَانُ ^۹ تشنه شدن
الذَّوْبُ وَالذَّوْبَانُ گداخته	النِّيَابَةُ وَالْمَنَابُ بجای کسی
شدن و واجب شدن حق والذَّوْبُ	ایستادن ^{۱۰}
سخت شدن گرمای آفتاب ^۳	النَّوْبُ کسی را کاری رسیدن
الرُّؤْبُ ماست شدن ^۴	الخَوْتُ فَرُو آمدن مرغ از
الشَّوْبُ آمیختن و النَّعْتُ	آسمان بر صید خویش ^{۱۱}
مَشُوبٌ و جَاءَ مَشِيبٌ اِيضاً ^۵	المَّوْتُ بانگ کردن ^{۱۲}
الصَّيْبُ وَبَةُ راست شدن تیر ^۶	

-
- ۱- د: «... و قطع کردن مسافت» - ب: «... و قطع کردن مسافت و العابر بحوب و يجيب»
 - ۲- ب و د: «الحوب - گناه کردن»
 - ۳- ب و د: «الذوب - گداخته شدن و واجب شدن حق»
 - ۴- ب و د: «ماست شدن شیر»
 - ۵- ب و د: «الشوب - آمیختن»
 - ۶- د این بیت را ندارد - در متن ب نیست ولی در حاشیه دارد که بعد مرور معروض شده است
 - ۷- ب: «باران باریدن و رسیدن بچیزی و از هوا فرود آمدن و راست شدن مو» - د: «باران باریدن و از هوا فرود آمدن و بچیزی رسیدن»
 - ۸- د و ب ندارند .
 - ۹- د ندارد و ب در حاشیه دارد .
 - ۱۰- ب و د: «ایستادن بجای کسی»
 - ۱۱- ب: «... مرغ از هوا بر صید خود»
 - ۱۲- د این بیت را ندارد .

اللَّوْثُ عمامه در سر بستن و
 آلوده کردن و پناه با کسی دادن
 وَلَا تَرَى الرَّجُلَ إِيَّاهُ
 الْمَوْتُ وَالْمَوْتَانِ أَنْدَرِ آبِ
 آغشتن^٧

ج

الْحَوَجُّ حاجت مند شدن و
 يُعَدِّي بِالْيَ ٨

الرَّوَّاجُ روا شدن آخریان^٩
 الْعَوَجُ ایستادن بجای و يُعَدِّي
 بِالْبَاءِ و ایستادانیدن و الْعَوَجُ

ع

الْفَوْتُ در گذشتن
 الْقَوْتُ وَالْقِيَاةُ ١ طعام و
 علف دادن بمقدار حاجت
 اللَّوْتُ بازداشتن و بگردانیدن^٢
 الْمَوْتُ وَالْمَمَاتُ وَالْمَوَاتُ بمردن
 وَفَعِلٌ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ وَفِيهِ
 لُغَةٌ ثَالِثَةٌ وَهِيَ فَعِلٌ يَفْعَلُ
 وَهِيَ شَاذَةٌ^٣

ث

الْبَوْتُ واپژوهیدن^٤
 الرَّوْتُ سرگین افکندن ستور^٥

-
- ١- ب و د «القياة» را ندارند .
 - ٢- ب : « باز داشتن و گردانیدن» - د : «واداشتن و بگردانیدن»
 - ٣- ب : « الموت - مردن» - د : «الموت بمردن»
 - ٤- ب و د این بیت را به تمامی ندارند .
 - ٥- ب : « سرگین افکندن مرغ بر کسی وفي المثل احسبك و بروثي» - د : «سرگین او کندن ستور»
 - ٦- ب در متن : «عمامه در سر بستن و آلوده کردن»
 و در حاشیه : «ويقال لا ت عمامته على راسه» - د : «عمامه در بستن و آلوده کردن» .
 - ٧- ب و د : « الموت مثل المرث»
 - ٨- ب : «حاجتمند شدن و تقول حاج اليه» - د : «حاجتمند شدن»
 - ٩- ب و د این بیت را به تمامی ندارند ، برای معنی آخریان به تعلیقات رجوع کنید

الفَوْحُ و الفَوَّحَانُ و الفَوَّوْحُ^۱

بوی خوش دمیدن

اللَّوْحُ تابیدن و پدید آمدن

ستاره و رنگ بگردانیدن

و اللُّوْحُ و اللُّوَّاحُ تشنه شدن^۷

النَّوْحُ و النِّيَّاحُ نوحه کردن^۸

خ

البَّوْخُ بماندن و سست شدن گرما

و آتش و خشم و تب^۹

الثَّوْوُخُ پای و مانند آن بچیزی

نرم فرو شدن

و المنعاج و اگر دانیدن ستور^۱

المَّوْجُ آشوب کردن آب و بهم

در شدن مردمان^۲

ح

البَّوْحُ پدید آمدن راز و یعدی

بالباء^۳

الجَّوْحُ از بن بر کردن^۴

الرَّوْحُ و الرَّوَّحَانُ جنبیدن

باد^۵

الرَّوَّاحُ شبانگه کردن و در

شبانگه رفتن

- ۱- ب : «باز ایستادن بجایی - بجای و واداشتن و باز گردانیدن ستور» - د :
«ایستادن بجای و واداشتن و اگر دانیدن ستور»
۲- ب : «موج زدن آب و بهم در شدن مردمان»
۳- ب و د : «پدید کردن راز و یعدی بالباء» ولی هر دو صحیح است (تعلیقات)
۴- د این بیت را ندارد - ب : «آفت رسیدن مردم را در مالش بسبب تنگی و فتنه»
۵- ب و د این بیت را ندارند .
۶- ب و د «الفوَّحان و الفوَّوْح» را
ندارند .
۷- ب : «اللَّوْح» - تابیدن روشنائی و تشنه شدن و رنگ گردانیدن
- د : «تابیدن و تشنه شدن و رنگ بگردانیدن»
۸- ب : «النَّوْح» - نوحه کردن
۹- ب و د این بیت را به تمامی ندارند .

الدَّوْخُ خوار شدن و يَفْعِلُ لُغَةٌ فِيهِ وَخوار کردن و در شهرها گردیدن ^۱ السُّوْخُ مثل الثُّوْخِ الفَوْخُ بیرون آمدن باد از مردم وهو ايضاً مثل الفَوْحِ إِذَا كَانَ بهذا المعنى وَالغَابِرُ يَفْوُخُ فَوْخًا وَيَفِيخُ فَيْخًا ^۲	الجُودَةُ نيك شدن ^۵ والجُودَةُ بالضم ايضاً نيك رو شدن اسباً الجُودُ تشنه شدن و الماضي منه جَيِّدٌ ^۷ الجُودُ جان بدادن ^۸ الذَّوْدُ والذِّياد وارانندن ^۹ الرَّوْدُ والرِّياد جستن آب و گياه وشد آمد کردن ^{۱۰} الرَّوْدان در خانه‌ی همسایگان بسیار شدن زن ^{۱۱} الشَّيَادَةُ والسَّيْدُودَةُ والسُّودُ مهتر شدن و هو متعَدٌّ ^۴
الجُودُ سخاوت کردن و گرسنه شدن ^۳ الجُودُ نيك باریدن باران ^۴	

- ۱- ب : « خوار شدن و خوار کردن و در شهرها گردانیدن » - د : « خوار کردن و خوار شدن و در شهرها گردیدن » - در المنجد يفعل به ضم ع
۲- از « اذا كان » تا آخر بيت را ب و د ندارند .
۳- ب : « سخاوت کردن و النعت منه جواد » - د : « سخاوت کردن »
۴- دو النعت جود « را ب اضافه دارد
۵- ايضاً ب « نيك شدن و النعت جيد »
۶- ب : « نيك رو شدن اسب و النعت جواد » - د : « الجود - نيك رو شدن اسب »
۷- ب : « تشنه شدن و النعت مجود » - د : « تشنه شدن »
۸- ب : « جان دادن و النعت جايد »
۹- ب و د : « رانندن »
۱۰- ب : « آمدشده کردن و جستن آب و گياه »
۱۱- ب و د اين بيت را به تمام ندارند .

ذ
العَوْدُ وَالْعِيَادَةُ وَالْمَعَادَةُ ۶ و
اللَّوْذُ وَاللِّيَازُ پناه گرفتن
بکسی یا بچیزی یا بجای ۷
و
البَّوْرُ آزمودن
البَّوَارُ هلاک شدن و کاسد شدن ۸
الثَّوْرُ وَالثَّوْرَانُ انگیخته شدن
کردن و فتنه و خشم و سرخ زه و
خاستن سوی کسی برای زخم ۹
الجَّوْرُ از راه بکشتن و بیعتی
بِعَمَنَ و ستم کردن و بیعتی بعلی

و غلبه کردن بسیاهی یا مهتری ۱
العَوْدُ و العَوْدَةُ و المَعَادُ
بازگشتن ۲
العِيَادَةُ بیمار پرسیدن و عاد-
الرَّجُلُ کندی ای اعتاده و
عاد بمعنی صار ۳
الفَّوْدُ بمردن و یَفْعِلُ لُغَةً
فیه ۴
القَوْدُ و القِيَادُ و القِيَادَةُ و
المَقَادَةُ و القِيدُودَةُ کشیدن ۵
الهُوْدُ و الهِيَادَةُ توبه کردن و
جهود شدن

-
- ۱- ب : «السيادة والسودد - مهتر شدن» - د : «السيادة والسود - مهتری کردن»
 - ۲- د : «العود - بازگشتن» د تمامی بیت را ندارد
 - ۳- ب و د : «بیمار پرسیدن» ۴- ب و د : «بمردن» - در المنجد نفود به ضم
 - ۵- ب و د : «القود و القيادة و القیاد - کشیدن» ۶- ب و د «المعاد و المعادة»
را ندارند ۷- ب : «... بکسی یا بجایی یا بچیزی»
 - ۸- د : «هلاک شدن و کاسد شدن نرخی» ۹- ب «الثور و الثوران - برای کینه شدن
شدن کرد و فتنه برخاستن سوی کسی تا او را بزنی» - د «الثور - انگیخته شدن
خاک و فتنه خواستن سوی کسی تا او را بزنی» - خاستن در «خواستن» است ولی باید
بدون واو باشد .

الشَّوْرُ رُفْتَن اَنگِیْن وَعَرْضَه کردن ستور بر خریدار ^٧	الْحَوْرُ وَالْحُوْرُ باز گشتن والْحَوْرُ کاسنه شدن ^١ الْحُوْرَةُ سست شدن
الصَّوْرُ چسبانیدن وپاره کردن الضَّوْرُ گزند کردن	الْحُوَارُ بانگ کردن گاو
الطَّوْرُ وَالطَّوَارُ پیرامن چیزی گردیدن ^٨	الدَّوْرُ والدَّوْرَانُ گشتن و دیر بِالرَّجْلِ مِنْ دُوَارِ الرَّأْسِ ^٢ الزَّوْرُ وَالزِّيَارَةُ وَالْمَزَارُ و الزُّوَارَةُ بِالضَّمِّ زیارت کردن ^٣
العَوْرُ يَكُ چشم کردن ^٩ الغَوْرُ منفعت رسانیدن و دیت دادن و خوار بار آوردن والغابر من الجميع يَفْعِلُ وَسَوَى زَمِينِي كِي بَكَو فَرُو بَاشَد رَفْتَن . والغَوْرُ وَالغَوْرُ چشم بکو	السُّوْرُ حمله آوردن ^٥ شیر بسوی مردم و برجستن و بر جوشیدن از خشم . السَّوْرُ بدیوار بر شدن ^٦

-
- ١- ب و د : «الحوور - باز گشتن و کاسته شدن و سپید کردن جامه»
 ٢- ب و د از «ودیر بالرجل» را تا آخر بیت ندارند .
 ٣- ب و د :
 ٤- ب و د : «السور»
 ٥- د : «حمله بردن»
 ٦- ب و د این بیت را به تمامی ندارند .
 ٧- ب و د : «انگبین رفتن»
 ٨- ب و د این بیت را ندارند - ب در حاشیه دارد : «الطور - نزدیک شدن ، لاطوره والاطوربه ای لاقربه» - منتهی الارب والمنجد
 ٩- ب و د این بیت را به تمامی ندارند .

رمانیدن^٦
 الهَوْرُ والهَوْرُورُ^٧ ریهیده شدن
 والنَّعْتِ هَائِرٌ وهَائِرٌ^٨
 ز
 الجَوَازُ روا بودن والجَوَازُ و
 المَجَازُ والجَوَازُ بگذشتن^٨
 الحَوْرُ نرمراندن ستور والحَوْرُ
 والحَيَازُ جمع کرهن^٩
 الرَوْرُ آزمودن
 الفَوْرُ پیروزی یافتن و یُعَدُّ
 بالباء و هلاک شدن^{١٠}

فروشدن و فَعِيلَ يَفْعَلُ لُغَةً
 وآب بزمین فرو خوردن^١
 الغِيَارُ فرو شدن آفتاب و ماه و
 ستاره
 الفَوْرُ والفَوْرَانُ^٢ بسر بر
 جوشیدن دیک و خشم و آب
 چشمه و آنچه بدان ماند^٣
 الكَوْرُ عمامه در بستن^٤
 المَوْرُ کردیدن و رفتن خون^٥
 النُّورُ روشن شدن
 النُّورُ والنُّورُ رمیدن والنُّورُ

- ١- ب : «الفور» منفعت رسانیدن و دیت دادن و آب بزمین فرو خوردن و بسوی رمینی که بگو فرو باشد، رفتن . الفور - بگو فرو شدن . «الفور» منفعت رسانیدن و دیت دادن و آب بزمین فرو خوردن و بسوی زمینی که بکوه فرو باشد رفتن . الفور - چشم نکو! فرو شدن»
 ٢- ب و د «الفوران» را ندارند . ٣- ب : «بسر بر جوشیدن دیک و خشم و آنچه بدان ماند» - د : «بر جوشیدن دیک و خشم و آب چشم و آنچه بدان ماند»
 ٤- ب و د : «عمامه در بستن»
 ٥- ب و د : «کردیدن»
 ٦- ب و د «والنور رمانیدن» را ندارند
 ٧- ب و د «الهور ریهیده شدن» در ب ریهیده را ریهیده کرده اند و نسخه د این توضیح را اضافه دارد؛ «یعنی فروریدن چیزی و افتادن در چیزی به پاکی»
 ٨- ب «الجواز» بگذشتن و روا بودن» - د : «الجواز» روا بودن بگذشتن»
 ٩- ب و د : «الحور» نرمراندن و جمع کردن»
 ١٠- ب و د «الروور» پیروزی یافتن»

س

البسوس بوسه دادن

الجوس در میان سرای گشتن

از بهر غارت^۱الجوسان بشب گشتن^۲

الحوس الجوس

الخورس غدر کردن و یعدی

بالباء والغابر یفعل^۳

الدوس و الدیاس و الیدیاسة

خرمن کوفتن والدوس روشن

کسردن شمشیر و جز آن و

بپای بخاستن^۴السیاسة نگاه داشتن^۵القوس القیاس والقیس^۶الکوس بیفکندن کسی^۷

اللوس چشیدن

النوس جنبیدن

الهوس کوفتن و نرم راندن و

نیک خوردن^۸

ش

الجوش گره کردن صید بر

صیاد تا بگیرد^۹

۱- ب : «درمیان سرای گشتن برای غارت را» - د : «درمیان سرایها گردیدن برای

غارت را» ۲- د این بیت را به تمامی ندارد . ۳- ب و د این

بیت را ندارند . ۴- ب و د : «خرمن کوفتن و روشن کردن شمشیر

و جز آن» ۵- د : «نگه داشتن» ۶- ب : «القوس - بشب رفتن»

د این بیت را به تمامی ندارد - القوس : سبقت کردن و اندازه کردن چیزی بچیزی (منتخب)

۷- ب و د این بیت را ندارند . ۸- ب و د : «کوفتن»

۹- ب و د این بیت را به تمامی ندارند

النَّوْشُ فَرَازَ كَرَفْتَن^١

ض

ص

البَّوْصُ دَرِ كَذِشْتَن وَازِیْش
بشدن.

الْحَوَّضُ حَوْضَ كَرْدَن^٧
الْخَوَّضُ وَالْخِیَاضُ دَرِ آبِ شَدَن
وَالْخَوَّضُ شَوْرِیْدَن شَرَابِ وِ دَرِ

الْحَوَّضُ وَالْحِیَاصَةُ^٢ دُوخْتَن

الشَّوْصُ شِشْتَن وِ پَاكِ كَرْدَن^٣

كَارِ خَوْضِ كَرْدَن^٨ .
الرِّیَاضَةُ وَالرِّیَاضُ^٩ رَامِ كَرْدَن
سَتُور .

الْغَوَّصُ وَالْغِیَاصَةُ^٤ بَابِ فَرُوشَدَن

وِ یُعَدِّی بَفِی وِ حَقِیْقَتِ كَارِی

الْعَوَّضُ بَدَلِ دَاَدَن وِ بَدَلِ سَتَدَن^{١٠}

بِدَانِ سَتَن^٥ .

ط

المَوَّصُ شِشْتَن

الْحِیَاطَةُ وَالْحِیْطَةُ^{١١} وَالْحَوَّطُ^{١١}
نِگَاَه دَاَشْتَن

النَّوْصُ وَاپَسِ شَدَن وَاالنَّوْصُ

وَالْمَنَاصُ بَگَرِیْخْتَن^٦

١- د: «فرا گرفتن»

٢- ب و د «الحياسة» را ندارند
 ٣- ب و د: «شستن»
 ٤- ب و د
 ٥- ب «بآب فروشدن و حقیقت کاری بدانستن» - د
 ٦- ب و د «المناص و المناس»
 ٧- د این بیت را به تمامی ندارد
 ٨- ب: «الخوض» در آب شدن و شورانیدن شراب و درکاری شروع کردن» - د:
 «الخوض» در آب شدن و شراب شوریدن و درکاری خوض کردن»
 ٩- ب و د «الریاض» را ندارند
 ١٠- ب و د «عوض دادن»
 ١١- ب و د «الحيطة والحوط» را ندارند

ع

البَّوعُ بباز پیمودن و کام فراخ

نهادن اسب و شتر^٧

الجُوعُ و المجاعة^٨ گرسنه

شدن .

الرَّوعُ ترسانیدن و چیزی نیکو

آمدن^٩

الزَّوعُ ماهار شتر جنبانیدن تا

زیاک برود^{١٠}

السَّوعُ گذاشته شدن شتر^{١١}

الصَّوعُ پراکنده کردن

السَّوْطُ آمیختن و بتازیانه زدن

العیاطُ و العُوْطُ و العُوْطَةُ ستاغ

شدن شتر و گوسپند^١

غاطَ فی الشیءِ یَغُوْطُ غَوْطاً و

یَغِیْطُ غَیْطاً دَخَلَ فِیْهِ^٢

اللَّوْطُ بادوسیدن و دوستی بدل

و حوض بگل کردن^٣

اللِّوَاطَةُ معروفه^٤

النَّوْطُ چیزی از جای^٥ در آویختن

ظ

الفَوْظُ و الفَوَاظُ بمردن^٦

١- ب: «العیاط و العیوط - ستاغ شدن اشتر و گوسپند» - د: «العیاط و العیوط - ستاغ

شدن شتر و گوسپند»

٢- ب و د به تمامی ندارند

٣- ب و د: «وادوسیدن»

٤- ب: «لواطه کردن»

٥- ب «جایی - جای»

٦- ب و د این بیت را

به تمامی ندارند

٧- ب: «بباز پیمودن» که باع در اینجا به معنی کشش هر دو دست است (منتخب) - د: «ببازو و پیمودن»

٨- ب و د «المجاعة» را ندارند

٩- ب: «ترسانیدن و چیزی خوش آمدن» - د: «ترسانیدن و چیزی را خوش آمدن»

١٠- ب: «بازداشتن» - د این بیت را

به تمامی ندارد

چیزی شدن	الضَوْعُ بوی خوش دمیدن و
السَّوْغُ روا بودن و بگلو فرو	جنبانیدن چیزی وهواسانیدن ^۱
شدن طعام و شراب و بگلو	الطَّوْعُ فرمان برداری کردن و
فرو گذاشتن آن ^۲	يُعَدِّي بِاللَّامِ
الصَّوْغُ زر گری کردن و آفریدن	القَوَّعُ وَالْقِيَاعُ گُشَنی کردن
فِي	شتر ^۲
الجَوْفُ جراحی کردن کی در	اللَّوْعُ اندوه ومصیبت و عشق دل
اندرون شود ^۳	را سوختن ^۳
الخَوْفُ غلبه کردن کسی را	الهَوَاعُ وَالْهَيْعُوعَةُ فی کردن ^۴
بترسیدن ^۴	غ
الدَّوْفُ بسودن و بدذارانیدن	الرَّوْعُ وَالرَّوْغَانُ روباه بازی
چیزی سخت در آب و المفعول ^۵	کردن الرَّوْعُ وَالرَّوْغُ پنهان سوی ^۵

۱- ب ود «هواسانیدن» را ندارند

۲- ب ود این بیت را یکسر ندارند

۳- د: «بسوختن» ۴- ب تمامی بیت را ندارد و د «الهیموعه» را

۵- ب و د: «پنهان سوی»

۶- ب: «روا بودن و بگلو فرو گذاشتن طعام و شراب و بگلو فرو شدن آن» - د مانند

ب است فقط شراب را ندارد

۷- ب ود این بیت را به تمامی ندارند

۸- ایضاً ب ود ندارند

مَدُوفٌ وَمَدُوفٌ^۱

السَّوْفُ بوبیدن و هلاک شدن

الشَّوْفُ بزدا بیدن

الصَّوْفُ کثر شدن تیر از نشانه

و الصَّوْفُ وَالصُّوْفُ بسیارپشم

شدن گوسپند پس از اندکی

و النَّعْتُ صَافٌ وَصَافٌ وَ

و اَصَوْفٌ وَفَمِلٌ يَفْعَلُ لُغَةً

فیه^۲

الطَّوْفُ وَالطَّوْفَانُ وَالطَّوْافُ

گرد بر آمدن و الطَّوْفُ بقضا

حاجت شدن^۳القَوْفُ از پی کسی فاشدن^۴النَّوْفُ دراز و بلند شدن^۵

ق

البَوْقُ داهیه بکسی رسیدن

التَّوْقُ وَالتَّوْقَانُ آرزوخواستن^۶الحَوْقُ خانه رفتن^۷

الذَّوْقُ وَالذَّوْقُ وَالْمَذَاقُ وَ

الْمَذَاقَةُ چشیدن و الذَّوْقُ

آزمودن^۸

الرَّوْقُ نیکو آمدن و صافی شدن

شراب^۹

۱- ب: «گذرانیدن چیزی سخت در آب و بسودن»-د: «بسودن بکلنازائیدن! چیزی

سخت در آب»

۲- ب: بود این بیت را به تمامی ندارند

۳- د «الطواف» و «الطوف» آخری

را ندارد - ب: «گرد بر آمدن و بقضای حاجت شدن» ، کلمه قضا در ا بدون همزه و در

د با همزه است . همچنین گرد بر سر آمدن در نسخه ب الحاقی بنظر میرسد

۴- ب: «از پی فرا شدن»

۵- ب و د این بیت را به تمامی ندارند

۶- کذا در د- ا : «خواستن» - ب نیز در اصل خواستن بوده و بعد خواستن کرده اند

۷- ب: «روفتن»

۸- ب و د : «الذوق - چشیدن و آزمودن»

المُوقُّ والمَواقَّةُ والمُؤوَّقُ احمق
شدن^۸.

ك

البَّوكُ كُشَنِي كَرَدَن خَسِر و
تَشْوِير المَاءِ^۹

الحَوَكُ والحَيَاكَةُ^{۱۰} بافتن

الدَّوَكُ والمَدَاكُ^{۱۱} سودن

الشَّوَكُ خَار دَر تَن شَدَن و خَار

دَر تَن كَسِي كَرَدَن^{۱۲}

اللَّوَكُ بَخَايِيدَن^{۱۳}

السَّوَقُ والسِّيَاقُ و المَسَاقُ
راندن^۱

السِّيَاقُ جَان كَنَدَن^۲

السَّوَقُ بَر سَاق زَدَن^۳

الشَّوَقُ آر زومند گردانیدن

الطَّوَقُ الطَّاقَةُ^۴

العَوَقُ بازداشتن

الفَوَقُ بَگَذَشَتَن از كَسِي دَر فَضَل

و سَوْفَار تِير شَكَسَتَن^۵

الفُؤَاقُ زَغَنَك بَر اِفْتَادَن^۶

المُؤوَّقُ جَان كَنَدَن^۷

۱- بود «سیاق و مساق» را ندارند ۲- ب و د این بیت را ندارند

۳- ایضاً ندارند ۴- ایضاً

۵- ب: «در گذشتن از بر کسی در فصل و آنچه بدان ماند» - د: «در گذشتن از کسی در

فصل و آنچه بدان ماند» ۶- در ب مثل اینکه در اصل واژه دیگری بوده و بعد پاک

کرده از نو نوشته اند ۷- ب و د این بیت را ندارند

۸- ب و د مَوَاقَّة و مَوُوق را ندارند ۹- د: «بر جستن کشتی بر ماده

خویش» - ب: «بر جستن کشتی بر ماده خویش» ۱۰- ب و د «حیا که» را ندارند

۱۱- ایضاً «مداک» را ندارند ۱۲- ب: «خار در پای شدن» - د: «خار تن شدن»

۱۳- ب و د «خائیدن»

ل

الحیال ستاغ شدن و الحول و

الحولان بگشتن سال^۶

الخول نیکو تعهد کردن و

یُعَدّی بعلی^۷

الدولة دولت دادن و دالت الايام

ای دارت^۸

الزوال والزویل بگشتن^۹

الشول بر داشتن سبوی و شتر

دنبال را و یعدیان بالباء و از

جای برخاستن چیزی^{۱۰}

الصول والصولة^{۱۱} حمله بردن

الطول دراز شدن

البول بول کردن

الجول و الجولان و التجوال^۱

گشتن^۲

الحول جدای افکندن و یک ساله

شدن و بگشتن گونه‌ی آدمی

از حال خویش و کمان و

جنبیدن^۳

الحول^۴ از عهد بگشتن و بر

پشت ستور جستن

الحول و الحول از جای بجای

شدن^۵

۱- ب و د «تحوال» را ندارند

۲- د: «فاوا گشتن»

۳- ب: «جدایی افکندن و از حال گشتن و عهد

شکستن» - د: «جدای او کردن و از حال و عهد بگشتن»

۴- ب این بیت را ندارد - د: «یکساله شدن و بر گشتن سال»

۵- ب بود این بیت را ندارند

۶- الجول: یکساله شدن - الحولان: بر گشتن سال - الحیال:

ستاغ شدن (ب) - د به تمامی ندارد

۷- ب بود این بیت را ندارند

۸- ایضاً ندارند

۹- ب: «الزوال - گشتن» - د: «الزوال - بگشتن» ولی در

ب الحاقی بنظر میرسد

۱۰- ب: «برداشتن شتر دنبال را و یعدی بالباء و از جای برخاستن چیزی» - د: «برداشتن دنبال را و یعدی بالباء و از جای برخاستن چیزی» - در ا نیز

برخواستن است

۱۱- ب بود «الصولة» را ندارند

على اهل الفرايض^۲
 العول هلاك كردن و ناگاه
 فرا گرفتن^۳
 القول والقولة واليقيل والمقال
 والمقالة گفتن و القول
 قد يرد ولا يراد به النطق
 والكلام^۴
 المول والمؤول بسیار مال شدن
 والغاير يفعل^۵
 النول عطادادن يقال نلته
 العطية ونلت له بالعطية^۶
 الهول ترسانیدن

م

الحوم والحومان^۷ کرده چیزی

الطول بدرازی و بفضل غلبه
 كردن و با کسی فضل كردن و
 هذا يعدى بعلی^۱
 العول والعیالة والعؤول کسی
 را در عیال خویش داشتن
 والعول میل و جور كردن و
 بسیار عیالی شدن، والجید
 فی هذا ان يقال آعال و غلبه
 كردن و الماضی من هذا عیل
 والعول عول الفریضة قيل
 هو مأخوذ من عالت ای
 ارتفعت وقيل هو من العول
 الذی هو الميل وهو ان
 تزيد سهاماً فيندخل النقصان

- ۱- ب: «بدرازی غلبه كردن» - د: «بدرازی غلبه كردن و با کسی فضل كردن و الماضی يعدى بعلی»
- ۲- ب: «العول - کسی را عیال خوبستن داشتن و میل كردن و جور كردن و بسیار شدن عیال (الحاقی) و غلبه كردن» - د: «العول - میل كردن و جور كردن و کسی را در عیال خویش داشتن و بسیار عیال شدن و غلبه كردن»
- ۳- بود: «هلاک كردن»
- ۴- بود: «القول - گفتن»
- ۵- د این بیت را ندارد
- ۶- بود: «عطادادن»
- ۷- بود «حرمان» را ندارند

الصَّوْمُ رُوزِ بَنِيْمِه رَسِيْدِن و
حَدَثِ كَرْدِن شَتْرْمَرِغِ و آرْمِيْدِن
بَادِ و اِسْتَادِن سَتُوْرِ بِي عِلْفِ و مَرْدِ
بِي كَارِ ۵ .

العَّوْمُ اَشْنَا كَرْدِن دَر آبِ ۱
القِيَامُ اِيسْتَادِن و بَسْرَخَاسْتِن و
بَسْرِبَرْدِن كَارِ و هَذَا يُعَدِّي
بِالْبَاءِ و رَوَاشْدِن بَازَارِ و كَسَادِ
شْدِن اَنْ ۷ .

اللَّوْمُ و اللَّوْمَةُ نَكُوْهِيْدِن و النَّعْتُ
مَلُوْمٌ و جَاءَ مَلِيْمٌ اَيْضًا ۸

دَر كَرْدِيْدِن ۱

الدَّوَامُ و الدَّوْمُ و الدَّيْمُوْمَةُ
هَمِيْشِه بُوْدِن و الْغَايِبُ يَفْعَلُ
و يَفْعَلُ و فَعَلٌ يَفْعَلُ
لُغَةً و هِيَ شَاذَةٌ و دَامَ الشَّيْءُ
اِي سَكَنَ ۲ .

الرَّوْمُ و الْمَرَامُ ۳ جِسْتِن
السَّوْمُ زُوْدِ بَكْغِذْشْتِن و رَنْجِ و
خُوَاْرِي نَمُوْدِن و چِرَا كَرْدِن و
بِهَا كَرْدِن ۴ .

العَّوْمُ و الصِّيَامُ رُوْزِه دَاشْتِن و

۱- ب: «کردیدن» - د: «کرد چیزی در آمدن» ۲- ب: «الدوم والدوام همیشه بودن»

۳- د «المرام» را ندارد ۴- ب: «گذشتن و خواری و رنج نمودن و چرا کردن ستور» - د: «زود بگذشتن و رنج یا خواری نمودن و چرا کردن!»

۵- ب: «الصوم - روزه داشتن و باز ایستادن ستور در آخر از بی علفی يقال صامت الدابة و حدث کردن شتر مرغ» - د: «الصوم - روزه داشتن و ایستادن و حدث کردن شتر مرغ و روز نیمه رسیدن» - در | شتر را به خطی شبیه متن و با قلم ریز تر در حاشیه افزوده اند

۶- ب: «شناه کردن» - د: «شیناو کردن» ۷- ب: «ایستادن و برخواستن و بسر بردن کار» - د: «برخواستن و ایستادن و بسر بردن کار» - در | برخواستن با واواست و این خطا در چند جا تکرار شده است

۸- ب: «اللوم - ملامت کردن»

النَّوْمُ غلبه کردن کسی را بخواب
ن

البَيُّونُ افزون آمدن از کسی
در فضل .

الْخَوْنُ وَالْخِيَانَةُ وَالْمَخَانَةُ
وَالْخَائِنَةُ خيانت کردن و
يُعَدِّي إِلَى مَفْعُولَيْنِ بِنَفْسِهِ
و بقی ۲ .

الصَّوْنُ وَالصِّيَانُ وَالصِّيَانَةُ
نگاه داشتن و المَفْعُولُ مَصُونٌ
و مَصُونٌ و صَانُ الْفَرَسِ إِذَا

قَامَ عَلَى طَرَفٍ كَافِرِهِ مِنْ وَجَنٍ
او حَفِي ۳ .

العَمُونُ وَالْعُؤُونُ كدبانوشدن
الكَوْنُ بایندانی کردن و يُعَدِّي
بِعَلَى وَالكَوْنُ وَالْكَيْنُونَةُ
بودن و اصلُ كَيْنُونَةُ
كَيْوَنُونَةُ و كذلك القولُ
فيها اشبهها ۴ .

المَمُونُ مؤنت کسی کشیدن
الهَيُّونُ وَالهِوَانُ خوار شدن
الهَيُّونُ آسان شدن و يُعَدِّي
بِعَلَى ۵ .

-
- ۱- د: «اوزون»
۲- ب بود: «الخون والخيانة - خيانت کردن»
۳- ب. «الصون والصيان - نگاه داشتن» - د مانند ب است فقط نگه داشتن
۴- ب این بیت را ندارد
۵- حاشیه ب و د: «الكون والكينونة - بودن الكون - بایندانی کردن»
۶- ایضاً ب در حاشیه - د: «مؤنة کسی بکشیدن»
۷- ب «يعدى بعلى» را ندارد

ومن الناقص

هـ

ما بُهِتَ لَهُ أَي مَا فَطِنَتْ لَهُ
الشَّوْهَ زشت شدن .

القَوَّهَ سَخَنَ كَفْتَنَ وَيُعَدِّي

بالباء^۱

المَوَّهَ وَالْمُؤَوَّهَ پدید آمدن

آب چاه و بسیار شدن آن و

الغَابِرُ يَفْعَلُ و آب در آمدن

در کشتی و المَوَّهَ کسی را آب

دادن و الغَابِرُ يَفْعَلُ^۲

النَّوَّهَ بزرگوار شدن^۳

پ

الجِبَاوَةَ^۴ گورد کردن آب و

خِراج^۵ .

الْحَبْوَ خَزِيدَن^۶ كودك و تیر تا

بر نشانه آید^۷ .

الْحَبْوَةَ و الحِبَاءَ عطا دادن و

يُعَدِّي إِلَى الْمَفْعُولِ الثَّانِي

بالباء و بِنَفْسِهِ^۸

الْخَبْوَةَ فرونشستن زفانهی آتش^۹

الرَّبْوَ افزون شدن و بر بالا شدن

ع

۱- ایضاً ب ندارد

و الغَابِرُ يَمَوِّهُ وَيَمَانُ - يَفْعَلُ اَوَّلُ دَرِ ا بِه هَر سَه حَر كَت ا سْت

۳- د: «بزرگوار شدن و قوی شدن»

۵- د اضافه دارد «و جز آن»

۷- ب «تا بر نشانه آید» را ندارد

ندارد ۹- د: «فرومردن آتش»

۲- ب: «المَوَّه - بسیار شدن آب چاه» - د: «.....»

۴- ب بود: «الجِبَاوَةَ»

۶- د «خریدن» و سهو کاتب است

۸- ب «الحِبَاء» اول و «بنفسه» آخر بیت را

و	و بالا گرفتن و دما برافتادن ^۱ .
الرَّتُو سست کردن و قوی کردن ^۷	الصَّبْوَةُ وَالصُّبُو وَالصَّبَا ^۲ میل
الشَّتُو زمستان بجای ایستادن	کردن دل بکسی .
و در روزگار قحط شدن	الطَّبُو خواندن
العُتُو وَالْعِيتِي نافرمانی کردن	القَبُو گره کردن ^۳
والعُتِي بغایت پیری رسیدن ^۸ .	الكَبُو بسر درآمدن ستور و
القَتُو وَالْمَقْتِي ^۹ خدمت کردن ^{۱۰}	بیرون ناآمدن خواه از اسب و
ث	آتش از آتش زنه ^۴
الجُتُو وَالجُثِي بزانو درنشستن	النَّبُو واپس جستن و بجای قرار
و یُعَدِي بعلی ^{۱۱}	ناگرفتن ^۵
	الهَبُو برخاستن ^۶ کرد و فرو
	مردن آتش

- ۱- ب: «افزون شدن و بالا گرفتن و تاسر برفتادن» - د: «اوزون شدن و بالا گرفتن و دما برافتادن»
- ۲- ب: «والصبا»
- ۳- ب ندارد - د: «القتو - گرد کردن و برفع کردن حرکت»
- ۴- ب: «بسر درآمدن ستور و بیرون ناآمدن آتش از آتش زنه» - د: «بسر درآمدن ستور و آتش از آتش زنه بیرون نامدن» و این عبارت را به خطریزتر اضافه دارد و افشردن آب و روان شدن بازار و کاسد شدن نرخ و ایستادن ستور از ماندگی و یعدی بالباء»
- ۵- ب: «النبو و النبو - باز پس جستن و بجای قرار ناگرفتن» - د: «النبو و النبو به فتح و ضم - واپس جستن شمشیر و چشم از چیزی و بجایی قرار ناگرفتن»
- ۶- ا و د «برخواستن» - ب: «فرومردن آتش و برخاستن کرد» . هیودر منسخت و المنجد به ضم و با تشدید است
- ۷- ب و د این بیت را به تمامی ندارند
- ۸- ب بود: «از حد در گذشتن و بغایت پیری رسیدن»
- ۹- ب بود «المقنی»
- ۱۰- ب بود: «ملک در خدمت کردن» و د این دو بیت را اضافه دارد
- ۱۱- ب بود: «الجثو - بزانو درنشستن»

السُّجُوّ آرا میدن شب و دریا و بلك چشم ^۶ الشَّجُوّ اندوهگن کردن ^۷ العَجُوّ شیردادن مادر بچه را ^۸ الفَجُوّ زه کمان از دسته دور کردن ^۹ النَّجَاةُ وَالنَّجَاءُ ^{۱۰} برستن النَّجَا وَالنَّجَاءُ ^{۱۱} شتافتن و از پیش بشدن ^{۱۲} النَّجُوّ بیرون آمدن حدث و پوست از گوشت باز کردن وَالنَّجُوّ وَالنَّجَوَى راز گفتن ^{۱۳}	الحَثْوُ خاك پاشیدن و اندك دادن عطا ^۱ العَثْوُ فساد کردن النَّثْوُ آشکارا کردن خبر ^۳ ج الحَجُوّ ایستادن بجای و غلبه کردن بپردا کسی را ^۴ الدُّجُوّ تاریك شدن شب الرَّجَاءُ وَالرَّجُوّ و الرَّجَاوَةُ امید داشتن و الرَّجُوّ و الرَّجَاءُ ترسیدن الرَّجَاءُ مُتَصَدِّرٌ زَجَا الخِرَاجُ اِذَا تَيْسَّرَتْ حَبَايَتُهُ ^۵
---	---

۱- بود: «... و عطا اندك دادن»

۲- ب: «العشو والعشو» به فتح و به ضم و صحیح به ضم است (منتخب) ۳- بود این بیت را به تمامی ندارند ۴- ب بیت را به تمامی ندارد - د: «ایستادن و بجای و بخیلی کردن بچیزی و یعدی بان بالباء و غلبه کردن بکرد کسی را» ۵- بود این بیت را به تمامی ندارند

۶- بود «وانج بدان مانند» را اضافه دارند ۷- بود: «اندوهگن کردن»

۸- ب: «شیردادن مادر آهو بچه را» - د این بیت را به تمامی ندارد

۹- بود این بیت را به تمامی ندارند ۱۰- بود «النجا» را ندارند

۱۱- ب «النجا» به کسر ۱۲- بود: «شتابیدن» ۱۳- بود: «غایط»

کردن و پوست از گوشت باز کردن» و قسمت آخر بیت را ندارند

الشَّحُو دهن باز کردن و باز شدن ^۱	الهَجَاءُ وَالْهَجْوُ وَالتَّهْجَاءُ نکوهیدن و الهجاء و الهجْو
الصَّحُو از مستی با هُش آمدن ^۲ و بشدن میغ .	هجا کردن حرف ^۱
الضَّحُو پدید آمدن و هویداشدن راه ^۸	ح الدَّحُو واکسترانیدن و گوز در کو انداختن ^۲
الطَّحُو گسترانیدن و در زمین بشدن ^۹	الرَّحُو گردانیدن آسیا و گرد شدن مار ^۳
اللَّحُو پوست از چوب باز کردن ^{۱۰} المَّحُو ستردن	السَّحُو سحاً* بر نامه بستن و گل ببیل ^۴ از زمین فارزیدن و رندیدن کاغذ ^۵
النَّحُو آهنگ کردن ^{۱۱}	

-
- ۱- بود: «الهجو والهجا - هجا کردن»
۲- بود: «كسرا بدين»
۳- بود این بیت را به تمامی ندارند * نگاه کنید به تعلیقات
۴- د: «به بیل»
۵- بود: «ورندیدن کاغذ» را ندارند . در نسخه ب
به خطی ریزتر از متن در بالا نوشته اند
۶- د: «دهن واکردن وواشدن دهن»
۷- ب: «بهوش» - د: «واهش»
۸- بود این بیت را به تمامی ندارند
۹- ب و د: «الطحو مثل الدحو» ، در ب «مثل الدخو» که سهوا کاتب است
۱۰- د: «واکردن»
۱۱- بود : «قصد کردن»

خ

البَدَاءُ راي نو پديد آمدن^۶
 الجَدُّ و از کسی چیزی خواستن
 الحُدَّاءُ و الحدُّو^۷ رانندن شتر
 بنغمت .

السَّخَاةُ وَالسَّخَاوَةُ^۱ راد شدن^۲
 السَّخُو خاكستر و آتش از ديگكـ
 دان بيرون كردن تا جاي آتش
 فراخ شود و يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ^۳ .
 اللَّخُو دارو بيني کسی وَا كَرْدَن
 تَقُولُ مِنْهُ لَخَوَاتُ الرَّجُلِ
 وَلَخَيْتَهُ^۴ .

د

الزُّدُّ و گوز باريدن^۸
 السَّدُّ و سر در رفتن نهادن^۹
 الشَّدُّ و چیزی از علم فرا گرفتن
 و سرود يا شعر گفتن يا كشيدن
 آواز^{۱۰}

البُدُّ و پديد آمدن
 البَدُّ و بيابان شدن^۵

العَدُّ و دويدن و بگردانيدن و
 فا گذشتن از چیزی^{۱۱} و العَدُّ

- ۱- د: «السخاوت»
 ۲- ب بود: «سखाوت کردن»
 ۳- ب بود:
 «خاكستر از ديگك دان بيرون كردن تا جاي آتش فراخ شود» - در ب: «ديگدان»
 ۴- د اين بيت را به تمامي ندارد ۵- ب: «به بيابان شدن» ۶- ب بود اين بيت را
 ندارند ۷- ب بود «الحدو» را ندارند، معنی نغمت در تعليقات آمده است
 ۸- ب بود اين بيت را به تمامي ندارند. گوز=جوز، گردو ۹- ايضاً ب بود
 ندارند ۱۰- ب: «سرود گفتن و چیزی از علم فرا گرفتن» - د: «چیزی از علم فرا
 گرفتن و سرود گفتن» ۱۱- ب: «دویدن و گردانیدن و بر گذشتن از چیزی»

الْحَدْوُ نعلین با پای برابر کردن
و جزآن و در برابر کسی
نشستن و در برابر چیزی
افنادن^۶

الْخَدْوُ^۷ سست شدن
الغِذَاءُ وَالغِذْوُ^۸ پروراندن^۹
«وَالغِذْوُ دیدن آب و خون»^{۱۰}
الهِذْوُ وَالهِذَاءُ^{۱۱} بیهوده گفتن

ر

الْبِرُّ^{۱۱} و آفریدن
الشُّرُّ و بسیار گردانیدن و

وَالْعُدُوُّ وَالْعُدْوَانُ و العَدَاءُ
بی‌دادی کردن^۱
الْغُدُوُّ بامداد کردن و رفتن در
آن وقت^۲
النَّدُوُّ گزند کردن قومی را در
انجمن و بانجمن رفتن و جوان-
مردی کردن و چرا کردن شتر
میان نَهْل و عَدَل^۳

ذ

الْبِذَاءُ فحش گفتن و یُعَدِّي بعلی^۴
الْجُدُوُّ بزانو درنشستن^۵

۱- ب: «بی‌داد کردن» د: «بیداد کردن»

۲- ب: «بامداد کردن و در وقت بامداد شدن» ۳- ب: «کردن و به انجمن رفتن»
د مانند ب است با این تفاوت که بانجمن متصل است ، برای نهل و عال به تعلیقات نگارند
۴- بود «و یعدی بعلی» را ندارند ۵- بود این بیت را به تمام ندارند ۶- ب
«نعلین و جز آن با پای برابر کردن و در برابر چیزی افنادن» - د «نعلین با پای برابر کردن
و جز آن و در برابر کسی یا چیزی یا جای افنادن»

۷- بود این بیت را ندارند ۸- بود «الغذو» را ندارند ۹- د «یره»
و رانیدن ۱۰- بود « » را ندارند ۱۱- بود «الهداء»
را ندارند ۱۲- بود این بیت را به تمامی ندارند

الغَرَّو سَرِيشم بر جای زدن و	بسیار شدن ^۱
شکفت داشتن ^۶	الذَّرَّو دامیدن و دامیده شدن و
القَرَّو در شهرها گردیدن	بشتاب رفتن و دندان بیوفتادن
الکَرَّو گوی بازیدن و	و وعید کردن ^۲ .
«برزیدن چاه» ^۷	السَّرَّو زره و جامه از کسی یا
الهِرَّو بِلَت * بزدن	از خویشتن باز کردن و اندوه
ز **	از کسی و ابردن و مهتر شدن ^۳ .
البَزَّو کردن کشی کردن و	الضَّرَّو شاریدن ^۴ خون از جراحت .
یُعَدَّی بَعْلَى ^۸	العَرَّو بکسی فرو آمدن و چیزی
الحَزَّو تقدیر کردن و برداشتن	رسیدن ^۵ .

۱- بود «بسیار شدن» را ندارند

۲- ب مشوش است در اصل دامیدن و بشتاب رفتن و دندان افتادن بوده بعد عید کردن را بر آن افزوده اند . در بالا و زیر دامیدن نیز پراکندن و گندم بر باد دادن را افزوده اند . د: «دامیدن و بشتاب رفتن و دندان...» و بقیه مطلب به سبب پارگی سر بر گک معلوم نیست

۳- ب: «جامه از کسی و ابردن و اندوه از کسی و ابردن و مهتر شدن» - د در پارگی بر گک از بین رفته است .

۴- ایضاً در د از بین رفته است ۵- بود «چیزی رسیدن» را ندارند

۶- د: «سریشم بر چیزی زدن» - ب مانند ا و در جای شکفت داشتن «تقول غروت السهم والقوس» ۷- بود « » را ندارند * برای بِلَت به تعلیقات نگاه کنید

** در د عنوانی خاص ندارد و با ر مخلوط است ۸- بود به جای سه مصدر چنین دارند: «البز و الخزو - مقهور کردن»

سراب چیزی را ^۱	الخَزْوُ و نگاه داشتن و مقهور کردن ^۱
العَزْوُ و بکسی باز خواندن ^۲	الحَسْوُ آشامیدن
الفَزْوُ و المَغزَى ^۳ بجنک کسی شدن و أصلُ الغَزْوِ طَلَبُ الشیءِ ^۴	الرُّسْوُ و المرَّسَى ^۷ استوار گشتن ^۸
النَزْوُ و النَزْوَانُ ^۵ از زمین بر جستن	الرَّسْوُ و الرُّسْوُ ایستادن کشتی در دریا ^۹
النِّزَاءُ بر جستن گشَن بر مادهی خویش ^۶	العَسَاءُ و العُسْوُ سخت و خشک شدن ^{۱۰}
	العُسَى بغایت پیری رسیدن ^{۱۱}
	العُسْوُ تاریک شدن و فَعَلَ یَفْعَلُ لُغَةً فیه و هی شاذةٌ ^{۱۲}

-
- ۱- بود به جای سه صدر چنین دارند: «البزو والخزو - مقهور کردن»
 - ۲- بود: «بکسی و خواندن» ۳- د ندارد ۴- بود: «قصد کردن و بجنک کسی شدن»
 - ۵- بود «النزوان» را ندارند ۶- ب «النزا والنزوان - برجستن گشَن بر ماده خویش» - در ا به رسم الخط نسخه بر بالای سوریایی است شبیه ع
 - ۷- بود ندارند ۸- بود: «استوار شدن» ۹- بود بیت را به
 - تمامی ندارند ۱۰- د بیت را ندارد - ب: «العسو - سخت شدن پوست» در
 - حاشیه و به خطی کم رنگ ۱۱- بود این بیت را ندارند .
 - ۱۲- بود « را ندارند

العُشُوُّ والعَشُوُّ^۷ بنزدیک کسی
شدن بامید نیکویی و بنزدیک
آتش شدن برای بردن و یعدی
بالی^۸.

الفَشُوُّ آشکارا شدن خبر
القَشُوُّ پوست باز کردن^۲

ص

الشَّصُوُّ چشم پهن بازماندن^۲
العَصُوُّ بعصا بزدن^۹

القَصُوُّ کناره گوش شتر و گوسپند^{۱۰}
ببریدن. «يُقَالُ شَاةٌ قَصَوَاءٌ
و نَاقَةٌ قَصَوَاءٌ وَلَا يُقَالُ جَمَلٌ»

الفَسُوُّ معروف
القَسَاوَةُ والقَسَاوَةُ «والقَسَاءُ»
والقُسُوُّ والقُسِيُّ^۱ سخت
دل شدن.

القَسُوُّ نِبَهْرَه شدن سیم^۲
الکِسُوَّةُ جامه پوشانیدن^۳

ش

الحَشُوُّ آگندن
الرَّشُوُّ رشوت دادن^۴
العَشُوَّةُ شام دارن و شام خوردن
و از کسی اعراض کردن و هذا
يُعدى بعن^۶.

- ۱- ب بود «قسا و قسو و قسی» را ندارند ۲- ب بود این بیت را ندارند، برای
نِبَهْرَه به تعلیقات نگاه کنید ۳- ب در حاشیه دارد «جامه پوشیدن»
۴- د: «رشوة دادن» ۵- ب «والعشو» به ضمتین ۶- د: «شام
دادن» فقط ۷- د: «النشو» ۸- ب: «بنزدیک کسی شدن بامید احسان
و نزدیک آتش شدن و بردن و یعدی بالی و از کسی اعراض کردن و یعدی بعن» - د :
«نزدیک بنزدیک کسی شدن بامیدی نیکوی و بنزدیک آتش شدن برای بردن و یعدی بالی
و اعراض کردن و یعدی بعن» ۹- ب بود: «بعصا زدن»
۱۰- ب بود «گوسپند» را ندارند و در ب «ببریدن» در جای «ببریدن»

أَقْصَىٰ وَإِنَّمَا يُقَالُ مَقْصُورٌ
مَقْصِيٌّ ۱

الْقُصُورُ دَوْرُ شَدْنِ «وَالنَّعْتُ قَاصِيٌّ
وَقَاصِيٌّ» ۲

النَّصُورُ مَوِيٌّ بِشَانِي كَسِيٌّ كَرَفْتَن ۳

ض

الْحَضُورُ اَفْرُوخْتَن آتَش ۴

الْفَضَاءُ فَرَاخُ شَدْنِ زَمِيْن ۴

الْمَضُورُ وَالْمَضُورُ بَگَازِشْتَن ۴

النَّضُورُ حَامِه وِشْمَشِيْر بَر كَشِيْدَن

و زَايِل شَدْنِ خَضَاب و مَسَاْفَت

قطع کردن و بگذشتن تیر ۵
النُّضِيٌّ ۶ سبقت گرفتن ستور بر
دیگر ستوران.

ط

الْحَطُّورُ نِيَك جَنبَا نِيْدَن ۴

الْحَطُّورُ كَام نِهَادَن

السَّطُّورُ حَمَلِه بَرْدَن وِيْعَدِّي بَعْلِي

و گرفتن بعنف و یعدی بالباء

«و کام فراخ نهادن اسب» ۷

العَطُّورُ فَرَا كَرَفْتَن ۸

المَطُّورُ نِيَك بَر اَنْدَن سَتُوْر دَر سَفَر ۹

۱- بود « را ندارند » ۲- ب « را ندارد و د تمام بیت را

۳- د: « پیشانی گرفتن » ۴- ب بود تمامی این بیت را ندارند ۵- ب:

«النضو، به فتح؛ جامه و شمشیر بر کشیدن و مسافت قطع کردن و سبقت گرفتن ستور بر دیگر

ستوران - النضو به ضم ؛ زایل شدن خضاب» - د: «جامه بر کشیدن و مسافت قطع کردن

و سبقت گرفتن ستور بر دیگر ستوران» و در بقیه مانند ب ۶- بود «نضی»

را ندارند ۷- بود « را ندارند

۸- ب: «فراز گرفتن» ۹- ب: «نیک راندن...» - د «نیک» را ندارد

ع

البَعُو جنایت کردن^۱

الدُّعَاءُ وَالْمَدْعَاةُ بدعوت خواندن

وَالدُّعَاءُ خَوَانِدِن، يُقَالُ دَعَوْتُ

فُلَانًا صَحْتُ بِهِ وَدَعَوْتُ

لَهُ بِالْخَيْرِ وَعَلَيْهِ بِالشَّرِّ^۲.الرَّعْوُ بازایستادن^۳الصَّعْوُ خردك شدن^۳

غ

الشُّغَاءُ وَالثَّاغِيَّةُ^۴ بانگ کردن

کوسپنده

الرُّغَاءُ وَالسَّرَاغِيَّةُ^۶ بانگ

کردن شتر .

الصُّغُوُّ وَالصُّغُوَّةُ . میل کردن

وَالغَابِرُ يَفْعَلُ^۷

الضُّغُوُّ وَالضُّغَاءُ بانگ کردن

روباه و کربه^۸ .

الطَّاعُوتُ وَالطَّغِيَانُ از حد در

گذشتن وَفَعَلَ يَفْعَلُ وَفَعِلَ

يَفْعَلُ لُغْتَانِ فِيهِ^۹اللُّغُوُّ وَاللَّائِغِيَّةُ^{۱۰} نافرجام گفتن

۱- بود: «خیانت کردن» ۲- ب: «الدعا - بضم: خواندن، يقال دعوته

دعاء إذا صحبت بدو دعوت اليه بالخير وعليه بالشر» در د به سبب پارگی سربرک از میان

رفته است ۳- ب ندارد و در د به سبب پارگی سربرک از بین رفته است

۴- بود «الشاغیه» را ندارند ۵- ب: «و کشتن بز» را اضافه دارد - د:

«..... کوسپند» ۶- بود این مصدر را ندارند ۷- بود «

را ندارند ۸- بود این بیت را به تمامی ندارند

۹- ایضاً بود این بیت را به تمامی ندارند ۱۰- بود این مصدر را ندارند

ف

الجَفَاءُ جفا کردن و قرار نا گرفتن
چیزی بر جای خویش و هذا
يُعَدِّي بِعَن ۱ .

الخَفْوُ بخوه ضعیف درفشیدن ۲.

الرَّفْوُ آرام گرفتن و رفو کردن ۳.

الصَّفَاءُ صافی شدن

الضَّفْوُ وَالضُّفْوُ تمام شدن و دراز

شدن و الضَّفْوُ بسیار شدن ۵ .

الطَّفْوُ وَالطُّفْوُ بر سر آب آمدن

چیزی

العَفْوُ جرم از کسی فرا گذاشتن
و يُعَدِّي بِعَن وَنَزْدِيكُ کسی
شدن با امید احسان و نا پدید
گردانیدن اثر و بسیار
گردانیدن ۷

*

العَفَاءُ ناپیداشدن اثر ۸

العُفْوُ بسیار شدن

القَفْوُ ۹ وَالْقَفْوُ از پی فرا شدن

القَفْوُ صریح قذف کردن و طعام

پیهن فرا مهمان دادن ۱۰ .

۱- ب «....» و الثانی یعدی بعن» ۲- بود تمامی این بیت را ندارند و ظاهراً

بخنوه است به معنی برق . رجوع کنید به تعلیقات

و نسخه ب در حاشیه به خط کم رنگ اضافه دارد «ورفو کردن جامه»

۴- ب «الصفو» - د: «الصفو والصفاء»

تمام شدن و دراز شدن دنبال اسب و بسیار شدن»

۷- ب: «جرم از کسی در گذشتن و یعدی بعن و بنزدیک کسی شدن با امید احسان و

ناپدید کردن اثر و بسیار گردانیدن» - د: «جرم از کسی فا گذاشتن و یعدی بعن و بنزدیک

کسی شدن با میدی نیکوی و ناپیدا گردانیدن اثر و بسیار گردانیدن»

* بود: العفو ۱ بسیار شدن ۸- بود «اثر» را ندارند

۹- د ندارد ۱۰- این بیت را بود ندارند، برای معنی قذف به تعلیقات نگاه کنید

ك

الذَّكَاءُ افروخته شدن آتش^۶
الزَّكَاءُ بالیدن کشت و زیارت شدن
وبصلاح آمدن «والزَّكَاءُ وَالزُّكُوْ

بالیدن كودك»^۷

الشُّكُوْ وَالشِّكَايَةُ وَالشُّكَاةُ وَ

الشُّكِيَّةُ گله کردن^۸

العَكُوْ دنبال ستور بیستن^۹

المُكَاةُ وَالْمَكُوْ^{۱۰} نشخو کردن^{۱۱}

ل

البَلَاءُ وَالْبَلُوْ^{۱۲} آزمودن و نعمت

الهْفُوْ بال جنبانیدن مرغ^۱
الهْفُوَّةُ الزَّلَّةُ وَالْهَفُوْ وَالْهَفُوْ
صوف و جز آن بهوا درشدن^۱

ق

الزُّقَاءُ وَالزُّقُوْ^۲ بانگ کردن

كوف^۳

الشَّقُوْ غلبه کردن کسی را

بشقاوت^۴

المَقُوْ بمالیدن روینه و روشن

کردن دندان و آینه و شمشیر^۵

النَّقُوْ مغز از استخوان بیرون کردن

۱- تمام این بیت را بود ندارند و در عوض، ب چنین دارد: الهفو - دویدن آهو و جنبانیدن مرغ دنبال را. الهفو والهفوا - خطا شدن» و د: «الهفو - خطا کردن»
به تعلیقات نگاه کنید

۲- د ندارد

۳- ب: «بانگ کردن جغد و آنچه بدان ماند» - د: «بانگ کردن کوف و آنچه بدان ماند»

۴- بود این بیت را به تمامی ندارند ۵- بود: «مالیدن

روینه و روشن کردن دندان» ۶- ب در حاشیه اضافه دارد: «وتیز شدن آن»

۷- این تکه را بود ندارند

۸- ب: «الشكوى» و در حاشیه: «يقال شككت الى فلان فلاناً» را اضافه دارد: د «الشكوى»

را ندارد ۹- د ندارد - ب در حاشیه باخطی درشت تر و نوتر از متن: «گره

بردنبال اسب زدن» ۱۰- بود «المكوى» را ندارند ۱۱- ب: «شست شدن»

و در زیر باخطی نوتر از متن «شخولیدن، شبلیدن» - د: «ششست! کردن و صفر زدن»

۱۲- بود این مصدر را ندارند

المرأة وحليت حلواً و
حلياً^۳ .

الخلو خالی شدن و بگذشتن^۴
الخلوة والخلاء خلوت کردن با
کسی، يُقالُ خِلاً بِهِ وَمَعَهُ
و إِلَيْهِ بِمَعْنَى وَاحِدٍ .

الدكوى دلو از چاه بر کشیدن «و
آهسته راندن شتر و دلوت
بفُلان إِلَيْكَ اِذَا اسْتَشْفَعْتَ
بِهِ وَإِلَيْهِ»^۵ .

السلو زایل شدن اندوه و عشق
«وَيُعَدُّ بِعَيْنٍ وَفَعَلَ يَفْعَلُ»

دادن و مکروه رسانیدن .

التلاوة خواندن

التلو والتلوا از پی فرا بردن

الجلاء از خانمان^۲ بیرون کردن

و بیرون شدن «وروشن شدن»^۳ .

الجلاء زدودن والجلاء^۱ والجلوة

عروس جلوه کردن .

الحلاوة شیرین شدن «ویقال»

حلا بعینی و فی عینی»^۳ .

الحلو والحلوان کسی را چیزی

دادن بر کاری کی کرده باشد

برسم هدیه ، «والحلو والحلی

زیور بر کردن، تقول حلووت

۱- بود این مصدر را ندارند ، و در منتهی الارب نیز نیست

۲- بود «خانومان» ۳- بود « » را ندارند

۴- ب، «الخلاوالخلو - خالی شدن و گذشتن» - د مانند ب و در آخر «بگذشتن»

۵- ب این تکه را ندارد - در د به سبب پارگی سر بر کک تمام بیت از میان رفته است

۶- پ در حاشیه اضافه دارد «السلوان»

كلاهما بالفتح لُفَّةٌ فِيهِ

شازة^۱

الطلو يبستن پای بچه چهارپای

کی ژ نکله دارد ، يقالُ مِنْهُ

طَلَوْتُ وَطَلَيْتُ^۲ .

العُلُوُّ بلند شدن و گردن کشی

کردن و بزرگوار شدن وغالب

کشتن و بر زور چیزی شدن^۳

الغُلُوُّ از حد در گذشتن

الغلاء گران شدن نرخ

الغلو تیر بهوا در انداختن تا

کدام دور تر شود^۴

الفلو بچه از شیر باز کردن و

پروردن و شمشیر بر سر زدن^۵

القلو دودله بازیدن^۶ و گندم

و جز آن بر تاوه^۷ بریان کردن

و راندن بعنف .

م

السُمُو بلند شدن

الطُمُو برتر آمدن آب جوی و

دریا^۸

الغَمُو^۹ سقف پوشیدن

النَّمُو والنماء والنمی^{۱۰} [بالیدن]

۱- ب این تکه را ندارد - در د بسبب پارگی سر بر ک تمامی بیت از میان رفته است

۲- ب این بیت را به تمامی ندارد و در د در پارگی سر صفحه است ، برای ژنکله به

تعلیقات نگاه کنید ۳- ب: «بلند شدن و بزرگوار شدن و بر زور چیزی

شدن وغالب شدن» - در د به سبب پارگی سر بر ک از میان رفته است

۴- ب بود این بیت را به تمامی ندارند

۵- ب بود: «از شیر باز کردن» ۶- د: «دودله بازی کردن و...»

۷- ب بود: «تابه»

۸- ب: «آب دریا ورود» - د: «آب دریا و جوی» ۹- د این بیت را ندارد

۱۰- ب: «بالیدن و افزون شدن» - د: «بالیدن کشت و اوزون شدن»

ن*

الْحِنُو^۱ وَالْحِنُوُّ مَهْر بَانِي كَرْدَن
وَيُعَدِّي بِعَلَى
الْحِنُوُّ وَالْحِنَايَةُ^۲ خَم دَادَن
«وَالْمَاضِي حِنَوْتُ وَحَنِيتُ
وَمصدرُهُ الْحِنْيُ»^۳

العُنُوُّ فِرَوْتَنِي نَمُودَن وَاَسِير
كُشْتَن وَاِپْدِيدِ آمَدَن نَبَات وَا
يَفْعَلُ لُغَةً فِي هَذَا وَعِنَوْتُ
الشَّيْءَ اٰخِرَ جِتِّهِ وَاظْهَرَ تَه^۶
القَنُوُّ وَاَقْنُوَّةٌ وَاِنْسِهَادَن مَال وَا
جَزْآن^۷

الْمَنُوُّ اَزْمُودَن^۸

الدُّنُوُّ نَزْدِيكِ آمَدَن

الدَّنَاةُ نَاكُشْدَن^۴

الرُّنُوُّ پِيُوسْتَه نَكُرِسْتَن^۵ وَا

يُعَدِّي بِأَلَى

الرُّنَاءُ بَانِكِ كَرْدَن بَزَارِي^۴

السَّنُوُّ آبِ كُشِيدَن «وَأَبِ دَادَن

كَأَوِ وَمِيغِ زَمِينِ رَا»^۳

الدَّهَاءُ وَاالدَّهَاءَةُ دَاهِي شَدَن وَا

دَاهِي يَدَاهِي دَاهِيَا لُغَةً فِيهِ^۸

الرَّهَوُّ رَفْتَن بَرَفُوقِ وَاَرَمِيدَن دَرِيَا^۸

الزَّهَوُّ كَبِيرِ نَمُودَن وَاالسَّمَاضِي

مِنْهُ زُهِي وَحُكِي اِبْنِ دُرَيْدِ

*- د: عنوان ندارد

۱- ب بود؛ این مصدر را ندارند

۲- ب بود این مصدر را ندارند

۳- ب بود « را ندارند

۴- ب بود این بیت را ندارند

۵- د: «نکریستن»

۶- ب: «فروتنی کردن و اسیر گشتن» فقط - د این بیت را ندارد ۷- ب: «القنو-

نگاهداشتن استر و کوسپند برای نتاج و منفعت را» - د: «القنو - نکهداشتن کوسفند

برای نتاج و منفعة را» ۸- ب و د این بیت را ندارند

زَهَا يَزُوهُو ايضاً وسرخ وزرد
 شدن غوره خرما^۱
 السَّهْوُ والسَّهْوُ غافل شدن
 السَّهْوُ السَّهْوَةُ^۲
 الطَّهْوُ پختن گوشت^۴
 اللَّهْوُ بازی کردن^۵
 ومن المضاعف

ب

الجَبْتُ خادم کردن و بریدن کوهان
 و جز آن و غلبه کردن^۶
 الخَبْتُ والخَبَبُ والخَيْبُ پویندن^۷

الذَّبُّ وارانیدن و هواسیدن لب
 از تشنگی^۸
 الرَّبُّ تمام کردن و افزون کردن
 و مهتری کردن بر قومی و جمع
 کردن و پروردن^۹
 السَّبُّ دشنام دادن و بریدن^{۱۰}
 الشَّبُّ والشُّبُوبُ^{۱۱} برانگیختن
 آتش و جنگ و افروخته کردن
 لون^{۱۲}
 الشَّيْبَابُ والشَّيْبُ^{۱۱} برسکیزیدن
 اسب^{۱۳} والغابِرَ يَشِبُّ

- ۱- ب بود: «سرخ شدن غوره خرما و کبر نمودن»
 ۲- ب بود ندارند
 ۳- ب بود این بیت را ندارند
 ۴- ب در حاشیه اضافه دارد: الضهو - مانند گی کردن
 ۵- در حاشیه ب و باخط نو: يقال لهي بكذا - «و کش دادن» ب باخط تازه در حاشیه اضافه دارد - د: «بریدن کوهان و جز آن و خادم کردن و غلبه کردن»
 ۶- ب فقط خب را دارد و د خیب را
 ۷- ب فقط خب را دارد - د: «الذَّبُّ - وارانیدن»، معنی
 ۸- ب: «پروردن» را ندارد - ب: «پروردن و افزون کردن و تمام کردن و مهتری کردن بر سر قومی و جمع کردن»
 ۹- ب این مصدر را ندارد
 ۱۰- ب: «بریدن»
 ۱۱- د «وطعنه زدن بر اسب» را اضافه دارد
 ۱۲- د: «... و افروخته کردن لون رنگ»
 ۱۳- د «اسب» را ندارد

الصبّ ریختن ^۱	ت
الضّبّ دوشیدن شتر ^۲	البّت بریدن «والغابر یفعل» ^۹
الطبّ مغز درمشک گرفتن ^۲	الحتّ تراشیدن و بشتابانیدن ^{۱۰}
العّبّ آب خوردن بنهیب ^۳	الصّت بهم وا کوفتن ^۶
العباب ^۴ موج زدن دریا	الفتّ افشاردن ^۶
الکبّ بر روی افگندن ^۵	الفتّ خرد خرد مُرد کردن «والمفعول
و ریسمان گروهه کردن	مفتوت و فتیّت» ^{۱۱}
اللّبّ برسینه زدن ^۶	القتّ سپست درودن «و سحن
الهّبّ از خواب بیدار شدن	چینی کردن و روغن بریاحین
الهّبوب و الهیبب جستن باد ^۷	خوش بوی کردن» ^{۱۲}
الهیباب نشاط الابل فی السیر ^۸	الائتّ تر کردن پست ^{۱۳} و جز آن ^{۱۴}

- ۱- ب: «آب ریختن بعنف»
توجه است، رجوع کنید به تعلیقات
۲- د: «بشتاب»
۳- ب: «الهیبب» را ندارند
۴- د به فتح
۵- د: «بروی او آمدن»
۶- ب بود این بیت را ندارند
۷- ب «الهیبب» را ندارد - د به سبب باد کی سر
۸- ب: «نشاط کردن شتر» درجاشیه
۹- ب این تکه را ندارد
۱۰- ب بود «بشتابانیدن» را ندارند
۱۱- ب بود « » را ندارند
۱۲- ب بود « » را ندارند
۱۳- د: «پشت» سهواست . برای معنی
۱۴- ب: «و جز آن»
صفحه خوانده نمیشود
پست رجوع کنید به تعلیقات

المَتَّ نزدیکی جستنی بکسی

برای سببی^۱

الهتَّ سخن نیکو راندن و

شکستن^۲

و

البتَّ پراگنده کردن و آشکارا

کردن^۳

الجتَّ از بن بر کردن^۴

الحكَّ برافزولیدن بر کار^۵

العثَّ بیو خوردن پشم را^۶

النقَّ آشکارا کردن حدیث^۷

حج

البجَّ شکافتن^۷

الشجَّ ریختن آب و خون^۸

الحجَّ والحجَّ حج کردن والحجَّ

بحجت بر کسی غلبه کردن و غور

جراحت معلوم کردن از بهر علاج^۸

الرجَّ جنبانیدن

الزجَّ آهن بسن نیزه بر کسی

زدن

الشجَّ سر شکستن «و یفعل»

لُغَةً فیه^۹ و مسافت قطع

۱- ب: «بکسی بسببی» - د: «نزدیکی کردن بکسی برای سببی»

۲- د این بیت را ندارد و کذا ب در متن و در حاشیه به خطی نوتر و ریزتر

۳- د و ب «راز» در آخر ۴- ب: «از بن بریدن» ۵- ب: «بر»

افزولیدن بر کاری» - د: «بروژلیدن بر کار» به تعلیقات نگاه کنید ۶- ب بود این بیت

را ندارند، برای بیو به تعلیقات نگاه کنید ۷- ب بود: «شکافتن ریش و جزان»

۸- ب: «الحج حج کردن و بحجت بر کسی غلبه کردن» - د مانند ب با اختلاف

«بحجة» ۹- ب بود « را ندارند و ب «سر شکافتن» در جای «سر شکستن»

فَعْمَلٌ ^۶ وَالغَايِرُ يَشْحُ ^۷	کردن و قوت شراب بآب شکستن
خ	الفَجَّ ^۱ پای ازهم باز نهادن ^۱
الزَّخَّ ^۳ سپوختن و بدست فماتر-	المَجَّ ^۲ آب از دهن بینداختن ^۲
انداختن ^۸	وجز آن
الصَّخَّ ^۴ کثر کردن	ح
النَّخَّ ^۵ راندن ستور	الدَّحَّ ^۳ پنهان کردن در زیر
د	خاك و واگسترانیدن ^۳
الْبَدَّ ^۹ پراکنده کردن ^۹	الزَّحَّ ^۴ دور کردن ^۴
الجَدَّ ^{۱۰} بریدن	السَّحَّ ^۵ و السُّحُوح ریخته شدن
الجَيْدَ ^{۱۰} بوش کردن و الغایر ^{۱۰}	آب و اشك و باران و السَّحَّ ^۵
يَفْعَلُ ^{۱۰}	ریزانیدن آن ^۵
	الشَّحَّ ^۶ بخیلی کردن و الماضی

-
- ۱- ب بود «پای ازهم وانهادن»
 ۲- ب: «انداختن» ۳- ب بود:
 «واگسترانیدن» را ندارند و در ب چنین است: «در زیر خاك پنهان کردن»
 ۴- ب بود این بیت را ندارند
 ۵- ب: «السح ریزانیدن آب - السحوح ریخته شدن آب» - د: «السح ریزانیدن آب و ریخته شدن آب»
 ۶- ب و د این تکه را ندارند ۷- در بود ش مک- و راست ولی هر دو شکل صحیح است (المنجد)
 ۸- ب «... زاترا نداختن»
 ۹- ب بود: «دور کردن و پراکنده کردن»
 ۱۰- ب: «کوشیدن و الغایر یجد - به کسر، صحیح است زیرا بهر دو شکل آمده (المنجد) و در حاشیه اضافه دارد و منه جداد النخل» - د «بوش کردن»، معنی بوش در تعلیقات آمده است

والتَّردَادُ والسِّرْدِيّ باز
گردانیدن و يُعَدِّيّ الى المَفْعول
الثانی یعنی^۵ والرُّدّ جواب
باز دادن و زنرا با خانه پدر
فرستادن و امانت باز دادن^۶ .
السَّدّ استوار کردن رخنه^۷ و در
یافتن خلل .

الشَّدّ استوار بستن والغابِر
يَشُدُّ و حمله بردن و يُعَدِّيّ
بَعلى و دویدن و روز دور
برآمدن و نیرومند گردانیدن^۸

الجَدُّ خداوند بخت شدن يقال
جُدُّ فلان في المال فهو
جَدِيدٌ ومَجْدُودٌ وجَدُّ
جَدِّي^۱

الجَدُّ کناره چیزی پدید کردن
وحد بر کسی برانندن و باز
داشتن ازکاری^۲

الجِدَاد اوسو^۳ داشتن زن بر
مرده والغابِر يَجُدُّ^۴ .

الجَدُّ زمین کندن
الرُّدُّ والمَرْدُ والرُّدَّةُ والمَرْدُودُ

- ۱- بود این بیت را به تمامی ندارند
۲- ب: «پیدا کردن وحد مر کسی را
زدن و بازداشتن ازکاری» - د: «کنارها چیز پدید کردن وحد بر کسی برانندن و باز
داشتن ازکاری» - ب: «سوك داشتن» - د: «اوسوی داشتن» - اوسو در اینجا یعنی
ماتم (برهان جامع) - ۴- بود به کسر ولی به سه حرکت صحیح است (المنجد)
۵- بود این تکه را ندارند
۶- کذا ب فقط: زن بخانه - د: «جواب باز
دادن و باز گردانیدن و زن را با خانه...» و بقیه مانند ا
۷- ب: «رنه استوار کردن» - ب «بستن» در جای بستن و در بقیه
مانند و چنین است: «وحمله بردن و دویدن»، بقیه بیت را نسخه ها ندارند

افزون کردن آب و افزون شدن
آن و درضالات فرو گذاشتن ۴
الهند شکستن بنا و شکسته
کردن اندوه و مصیبت خداوندان را ۵

فِي

الْبَيْدُ غلبه کردن
الْجَدُّ وَالْحَدُّ بریدن
الشُّذُوذُ تنها ماندن و الغابِرُ
يَسْتَدُّ
الْقَدُّ پَرّ برتیر نشانیدن و کناره
پَرّ ببردن ۶
الْهَدُّ زود بریدن و بشتاب خواندن ۷

الصَّدُّ * بگردانیدن و الصَّدُّ
وَالصُّدُودُ بگشتن.

الصَّدِيدُ * بانگ کردن و الغابِرُ
يَصْدُ.

العَدُّ * شمردن

القَدُّ * بریدن بدرازا و دریدن ۱

الكَدُّ * رنجیدن و برنجانیدن ۲

اللَّدُّ دارو بیک سوی دهن فرو-
گذاشتن و الماضی اَدَّ و بر

خضم غلبه کردن در جدال ۳ .

المَدُّ کشیدن و مداد در دوات

کردن و مدد قوی گشتن و

* در د به سبب پارگی سر بر ک از بین رفته است

۱- ب «بریدن و دریدن»

۲- ب این بیتا ندارد

۳- ب کذا فقط «الماضی لد» را ندارد و «بیکسوی» - د: «... دهن فرو کردن و بر خضم

غلبه کردن در جدال»، لدر نسخه ۱ به ضم است و آن صیغه مجهول است (منتهی الارب)

۴- ب: «کشیدن و افزون کردن آب و ضلالت فرو گذاشتن» - د: مانند ب فقط «افزون»

در جای «افزون»

۵- کذا ب فقط خداوند را و بعد آن بدان افزوده اند -

د: «شکستن بنا و شکستن اندوه و مصیبت خداوند را»

۶- د: «پَرّ برتیر نهادن و کنارها پوست ببردن»

۷- ب: «بشتاب خواندن و بریدن»

د: «بشتاب قرآن خواندن و بریدن»

دز نرمی بر چیزی پراگندن ^۷ .	الثَّرَّ بسیار شدن والغابِرُ
الذَّرُّورُ بر آمدن آفتاب و ماه و ستاره .	يَفْعِلُ ^۱ .
الزَّرُّ بندنه فابستن و دندان گرفتن ^۸	الجَرُّ کشیدن و بنخض کردن ^۲
السَّرُّ ناف كودك بپريدن و بر ناف زخم زدن .	سخن و جنایت کردن .
السَّرُّورُ و الْمَسْرَّةُ ^۹ و التَّسِيرَةُ ^۹ شادمانه کردن .	الحَرُّ و الحَرَارَةُ ^۳ و الحُرُّورُ ^۴ گرم شدن روز و الماضي فَعَلَ و الغابِرُ يَفْعَلُ ^۵ .
الشَّرُّ چیزی در آفتاب باز افگندن ^{۱۰}	الدَّرُّ شير و باران فرو گذاشتن و
فاخشك شود و «الشَّرُّ و الشررُ»	الدَّرُّ و الدَّرُّورُ فرو آمدن آن ^۶
	الذَّرُّ نمك سوده و آنچه بدان ماند

۱- بود این بیت را به تمامی ندارند

۲- د: «خفض کردن»، برای معنی خفض به تعلیقات نگاه کنید

۳- د این مصدر را ندارد

۴- بود این مصدر را ندارند ۵- جای این تکه در نسخه‌ها چنین است: د- والغابِرُ

یجر ، ب - والغابِرُ یجر و یجر و یجر به فتح و کسر و ضم که هر سه شکل صحیح است

(المنجد) ۶- بود اضافه دارند: «والغابِرُ یجر» ۷- ب: «نمك

سوده و آنچه بدان ماند بر جایی پراگندن» - د: «نمك سوده و آنچه در نرمی بدان ماند بر چیزی پراگندن»

۸- ب در حاشیه: «بندنه بستن»، - د: «گریبان بگرفتن و سخت فرا گرفتن ابر فار

فرا کوفتن آن» - تاج المصادر: گریبان بستن و بندهای جامه بر کسی استوار کردن

۹- بود این مصدر را ندارند ۱۰- ب: «نهادن» - د: «باز او گندن»

العَرَّ سرگین در زمین زدن و
کسی را غمگین کردن و کسی^۶
را بگناهی آلودن و گسرگن
کردن .

العُرَّة حدث کردن مرغ و عتره^۷
ای آتاه و طاف به^۷ .

الغِرار^۸ چینه دادن مرغ بچه
را بمنقار .

الغُرور فریفتن
الْفَرَّ و الفرار دندان ستور

نگرستن^۹ و الفرّ و ابرو هیدن
از چیزی و یعدّی بعن

والشَّرارةُ والشِّرَّةُ بد شدن
والماضی فَعَلَّ و فَعَّلَ و هذا
شاذ^۱ .

الصَّرَّ بستن سر صرّه و سرپستان
و راست بد داشتن ستور گوش را
والجَمیع مَتَّعَدَّ^۲
الضَّرُّ و المَضَرَّة^۳ و التَّضَرَّة^۳
گزند کردن .

الطَّرَّ تیز کردن سنان و بریدن
و شکافتن کیسه^۴ .

الطُّرور بدمیدن سبلیت «ورستن
نبات»^۵ .

۱- بود این تکه را ندارند
داستن استور گوش را» - د: «سر بستن سر دو سر پستان شتر و راست بد داشتن ستور گوش را»
- صره یعنی همیان (منتخب)
۲- بود این مصدر را ندارند
۳- ب در حاشیه - د مانند متن فقط «بریدن» را ندارد
۴- بود « را ندارند
۵- ب - بگناه آلودن ، د - بگناه بیالودن . برای معنی گرکن به تعلیقات نگاه
کنید ۷- بود این بیت را ندارند
آمده است (المنجد)
۸- بود «الغر» و هر دو شکل
۹- د: «دردندان ستور نگرستن» و بقیه بیت را بود ندارند

الجَزَّ درودن کشت و بریدن

خرما^۱ و پشم از گوسپند.

الحَزَّ بریدن سر یا اندامی

دیگر «ورخنه در چوب افگندن»^۲

الحَزَّ پرچین بر دیوار نهادن^۸

الرَزَّ چیزی در زمین یا در دیوار

استوار کردن^۹.

العَزَّ غلبه کردن «وتنگ شدن

سوراخ پستان اشتر»^۷

القَرَّ از جای بجستن^{۱۰}

إلِكْرَاةُ الانْقِبَاضُ وَالْيُبْسُ^{۱۱}

اللَّزُّ وَاللَّزْرُ استوار بستن^{۱۱}

القَرَّ آب سرد بر کسی یا در

جای^۱ ریختن و قرار دادن

حدیث^۲ در گوش مستمع و

سرد گشتن^۳

الکَرَّ و اگر دانییدن «والکَرَّ

والکُرور و اگر دیدن»^۴.

المَرَّ بگذشتن بکسی و یُعَدُّ

بالباء و بعلى والمر والمرور

والممر بشدن^۵.

ر

الْبِتْرُ ربودن

۱- بود «در جای» را ندارند ۲- د: «سخن در گوش» ۳- ب: «وسرد کردانییدن»

د: «وسرد کردن» را اضافه دارند ۴- ب بود فقط « را دارند

۵- ب بود: «المرور بگذشتن و یعدی بالباء و بعلى» در جای تمام بیت

۶- ب بود «خرما» را ندارند ۷- ب بود این تکه را ندارند ۸- ب:

«پرچین بر سردیوار نهادن»-د: «پرچین دیوار نهادن»- برای پرچین به تعلیقات نگاه کنید

۹- ب: «کار- کارد بزمین فرو بردن و دنب بزمین فرو بردن ملخ خانه-خایه کند»-د:

«کارد بزمین فرو بردن» ۱۰- ب: «از جای جستن» ۱۱- ب بود این بیت

را ندارند

و گوشت بر آتش افکندن ^۳	المَرَّ مَكِيدِن
الدَّسَّ پنهان کردن و پنهان فرستادن .	الهَرَّ جنبانیدن
الرَّسَّ چاه کنندن و میان دو تن صلح او کنندن و تباه کردن میان ایشان و با خویشتن اندیشه کردن ^۴ .	البَسَّ نرم رانندن و خردمرد کردن و تر کردن ^۱ پست و سخن چینی کردن و زجر کردن اشتر در حال رانندن .
العَسَّ والعَسَسَّ بَشَبْ گشتن برای ^۶ احتراز را ازدزدان .	الجَسَّ بسودن و واپژوهیدن خبر ^۲
القَسَّ از پی فرا شدن و نغوشه ^۷ کردن .	الحَسَّ بکشتن و بشانه کردن ستور و سوختن سرما گیاه را

۱- از اینجا تا آخر بیت در نسخه ها چنین است : ب «تر کردن بست و مانند آن»
- بست به ضم باء ۲- بود : «بسودن» فقط ۳- بود : «کشتن و بشانه
کردن ستور» و بقیه را ندارند - تاج المصادر : نشان کردن ۴- ب : «چاه کنندن
و میان دو تن صلح افکندن و با خویشتن اندیشه کردن» - د مانند ب فقط او کنندن در جای
افکندن ۵- بود این مصدر را ندارند ۶- د : «براء»
۷- ب : «سخن چینی» - د : «نیوشه» - در ا به ضم و در برهان جامع به فتح رجوع کنید
به تعلیقات

المَسَّ بِسُودن وَالْمَاضِي مَسَسْتُ وَمَسْتُ وَالْغَابِرُ يَمْسُ وَ يَمْسُ وَالْفَتْحُ أَفْصَحُ وَقَدْ يُطْلَقُ وَلَا يُرَادُ بِهِ الْمُبَاشَرَةُ وَ تَلْزِيْقُ الْجَارِحَةَ بِالْمَطْلُوبِ ۱ النَّسَّ خَشَكَ شَدَنَ وَالْغَابِرُ يَفْعَلُ وَرَانَدَنَ اشْتَرَى ۲	الخَشَّ بِرَسَّ ۵ در بیننی شتر کردن .
الرَّشَّ آبَ بَزَدَنَ ۶ وَانْدَكَ بَارِيَدَنَ .	الطَّشَّ انْدَكَ بَارِيَدَنَ
	الغَشَّ خِيَانَتَ كَرَدَنَ
	الغَشَّ بَادَا مَشَكَ بِرُونِ كَرَدَنَ ۷
	المَشَّ دَسْتَ دَرِ چِيسزِي دَرشْتِ
	مَالِيدَنَ تَا چَرَبَشَ ازو ۸ بَشُوَدَ
	النَّشَّ نَرَمَ رَانَدَنَ وَآمِيخْتَنَ ۷
	الهِشَّ بَرَكَّ از دَرخْتِ فَرُو
	كَرَدَنَ بَرَايَ كُوسْفَنَدَرَا ۹

ش

الجَشَّ شَكَسْتَنَ وَبَاغُورَ كَرَدَنَ ۳
الحَشَّ افْرُوخْتَنَ آتَشَ وَكِيَاةَ
دَادَنَ سْتُورَرَا وَكِيَاةَ دَرُودَنَ ۴

-
- ۱- ب بود: «بسودن والغابِر يمَس والغَتَح افصح» - تاج المصادر: لزوق درجای تلزيق
 ۲- ب بود این بیت را ندارند و در عوض این بیت را اضافه دارند: النسوس - سخت بریان
 شدن نان ۳- ب: «كبيده کردن» - د: «برغول کردن»
 ۴- ب بود: «آتش افروختن و گیاه درودن و ستور را گیاه دادن» ۵- ب: «ورس
 دربینی اشتر...» - د را و د به ضم ب است ولی در فرهنگها (برهان قاطع و جامع) به فتح
 - تاج المصادر: ورس ۶- ب: «آب بزدن» ۷- ب بود این بیت را
 ندارند ۸- د: «از آن» ۹- ب: «برك از درخت كندن كوسفندرا»
 را» - د: «برك از درخت فرو کردن كوسفندرا»

النَّصَّ نيك برانندن^۸ و برداشتن
و آشکارا کردن .

ض

الحَضَّ برافروشدن
الرَّضَّ خرد مُرد کردن^۹
الغَضَّ فرو^{۱۰} خوابانیدن چشم
و فرود داشتن^{۱۱} آواز و کم کردن
قدر^{۱۲} و غَضَّ الطَّرْفِ احتمال
المَكْرُوهِ .

الفَضَّ شکستن با پراگندگی
و پراکنده کردن^{۱۳} .
القَضَّ سفتن و لشکر بردن

ص

الحَصَّ موی از سر ببردن خود
و بهره دادن کسی را^۱ .
الْخِصْوُصُ «و الْخِصْوُصِيَّةُ»
الْخِصْيِيُّ^۲ خاص کردن^۳ .
الرَّصَّ تنگ در بريك ديگر^۴
آوردن و استوار بر آوردن بنا .
الفَصَّ جدا کردن^۵
القَصَّ^۶ والقَصَصَ بر گفتن و
از پی فرا شدن و القَصَّ قصه
برداشتن و بچیدن موی و پَر
و ناخن^۷ .

-
- ۱- کذا ب فقط: «موی از سر بریدن و ...» - د: «... و کسی را بهره دادن»
۲- بود «» را ندارند ۳- ب: «خاصه کردن» ۴- بود «بکد بگر»
۵- بود این بیت را ندارند ۶- بود ندارند ۷- ب: «بچیدن
موی و ابرو» - د «ناخن» را ندارد ۸- ب «رانندن» و این بیت را اضافه دارد:
المص-مکیدن ۹- ب: «خرد و مرد کردن»
۱۰- د: فرا ۱۱- ب: فرو گذاشتن ۱۲- بود: «و در کسی» و
بقیه را ندارند
۱۳- ب: «شکستن و پراکنده کردن» - د: «شکستن و پراکنده بگردن - کردن»

يَفْعَلُ وَيَفْعِلُ ه .
 العَطَّ دریدن بدرازنای
 الغَطَّ سرکسی ۷ بآب فرو بردن
 القَطَّ بریدن بپهنا و سر قلم بزدن ۸
 اللَطَّ فرو گذاشتن پسرده و
 ملازم شدن ۹ .
 المَطَّ کشیدن
 ظ
 الشَّظَّ چوب در گوشه جوال
 محکم کردن ۱۰ .
 الكَطَّ بر آوردن ۱۱ اطعام شکم را

المنضَّ بدره آوردن جراحی ۱
 الهَضَّ شکستن
 ط
 البَطَّ شکافتن ریش ۲ و جراحی .
 الحَطَّ از بالا بزیر آوردن و
 فرو آمدن و پالان وزین فرو-
 گرفتن و کمان از زه فرو کردن
 و از بهای چیزی کم کردن ۳ .
 الخَطَّ نبشتن و خط کشیدن ۴
 الشَّطَّ ستم کردن والشَّطُّ و
 الشُّطوط دور شدن والغايرُ ۵

۱- بود این بیت را ندارند

۲- ب «ریش» را ندارد

۳- ب: «از بالا بزیر افکندن» - د: «بیو کردن»

۴- ب بود: «الشطوط» - دور شدن» در جای تمام بیت

۵- ب: «بدر ازنا بریدن» - د: «بریدن بدرازنای»

۶- ب: «بریدن بر پهنا و سر قلم بزدن» - د: «بریدن بپهنا و سر قلم بزدن»

۷- د: سر کشی!

۸- ب بود: «فرو هشتن پسرده»

۹- ب بود: «ملازم شدن» - د: «ملازم شدن»

۱۰- ب بود: «محکم کردن» - د: «محکم کردن»

۱۱- ب بود: «بر آوردن» - د: «بر آوردن»

ع

الدَّعَّ سِوِخْتَن بَعْنَف^۱
الْكُوع بَدَلُ شَدْنِ وَالغَابِرِ
يَفْعَلُ وَيَفْعَلُ قَالَ سِيبَوِيه
الْكَسْرُ أَجْوَدُ^۲ .

دروقت بوسه دادن .
الزَّف^۳ والزِفَاف عروس بخانه
شوهر فرستادن^۴ .
السِّنَّ بافتن برگ خرمای^۵
الشَّنَّ نزار کردن و اندوهگن^۶
کردن .

ف

الحَفُّ والحِفَّاف موی بر کردن
زن از روی والحَفَّ کرد چیزی
در آمدن و گرد چیزی در-
آوردن^۳ .
الرَّفَّ مزیدن؛ آب دهن^۴

الصَّفَّ رسته کردن و گوشت
تنک باز کردن تا بریان شود^{۱۰} .
القَفَّ بمیان انگشتان سیم
دزدیدن در وقت سره کردن^{۱۱} .
[اللُقُوف - موی بر پای خاستن]^{۱۲}
الکَفَّ بازداشتن و باز ایستادن

۱- د: «بعنف سپوختن»

۲- بود این بیت را یکسر ندارند ۳- ب: «الحف والحفاف- کرد چیزی در آوردن»
د: «الحف والحفوف- کرد چیزی در آوردن»
۴- چیز است در ب- در ا و
د مزیدن ولی مناسب مقام نیست ، رجوع کنید به تعلیقات ۵- د: دهان
۶- بود این مصدر را ندارند ۷- کذا ب فقط شوی در جای شوهر - د
«زن بخانه آوردن و عروس بخانه شوهر فرستادن» ۸- بود: «بافتن از برگ خرمای» و
د اضافه دارد «السفوف والسف برافکندن و ابی کردن» ۹- بود
اندوهگن ۱۰- بود « را ندارند، تنک در اینجا یعنی نازک
۱۱- ب: «سیم بمیان انگشتان دزدیدن» - د: «سیم دزدیدن بمیان انگشتان»
۱۲- کذاب- ا ، این بیت را ندارد - د: «موی و ابی خاستن یعنی مویها راست و استپیدن»

و نورد کردن جامه و ناپینا

کردن^۱ .

اللفّ در پیچیدن

ق

الحقّ درست کردن و سزاوار

گره‌انیدن^۲ «و درست بدانستن

و کسی را بر حق بداشتن و

واجب بکردن^۳»

الدقّ بکوفتن^۴

الزقّ چینه دادن مرغ بچه را

بمنقار .

الشقّ شکافتن و دریدن و تفریق

کردن جماعت و چشم پهن باز

ماندن^۱ والشقّه^۵ والمشقة

دشخوار آمدن و دشخواری بر

کسی نهادن^۶ .

العقّ شکافتن و کشتن گوسپند

از فرزند روز هفتم و موی وی

باز کردن^۷ .

العقوق والمعقة^۵ نا فرمانی

کردن^۸ کسی را کی حق او^۹

بر تو واجب باشد .

۱- ب: «وا باز ایستادن و دست واز داشتن و ناپینا کردن و ناپیناشدن و جامه را در

باز نوردن و افتادن دندان شتر» که بعضی کلمات را پاک کرده‌اند - د: «واداشتن و

وا ایستادن» ، برای نورد به تعلیقات نگاه کنید

۲- ب: سزاوار کردن

۳- ب: کوفتن ۴- کذا ب - د: «شکافتن و دریدن و تفریق جدای کردن

جماعت و چشم پهن و اماندن» ۵- ب: بود این مصدر را ندارند ۶- ب: دشوار

و دشواری سر جای دشخوار و دشخواری - د: «نهادن بر کسی» در جای بر کسی نهادن

۷- ب: «... در وقت زادن فرزند و موی کودک باز کردن» - د: «... گوسفند در وقت

زادن فرزند و در وقت موی او کردن او» ۸- د: نافرمان برداری کردن

۹- ب: که حق وی - د: که حق او

بنده و الفک ^۵ بند از جای	گ ^۶
بیاوردن و مهر شکستن و گرو باز بستن ^۶	البک ^۷ گردن شکستن و انبوهی کردن
المک ^۸ مکیدن	الحک ^۹ خاریدن و خاییدن چیزی در دل ^۱
ل	الدک ^۲ خردمرد ^۲ کردن و شکستن
البل ^۳ تر کردن و رحم پیوستن ^۷	السیک ^۳ بش بر در زدن و گوش از بن بر کردن ^۳
التل ^۴ بروی او کندن و ریختن ^۸	الشک ^۴ بگمان افتادن و چیزی را بهم باز دوختن ^۴
الثل ^۵ خاک در چاه ریختن و تباه کردن نظام کار «والثل ^۵ والثلل ^۵ »	الصک ^۵ حک کردن و کوفتن
هلاک کردن ^۹	الفک ^۵ و الفکاک ^۵ آزاد کردن
الجل ^{۱۰} پشک چیدن ^{۱۰}	
الجلول ^{۱۱} فرو گذاشتن خانمان و با جای دیگر شدن ^{۱۱}	

۱- ب: «خاریدن و جنبیدن چیزی در دل» - د: «خاریدن و پیچیدن چیزی در دل»
 ۲- ب: خرد و مرد
 ۳- ب بود این بیت را به تمامی ندارند - توضیح: بش در تعلیقات آمده است
 ۴- ب «چیزی را» را ندارد - د: «... و چیزی را» و ادو حین
 ۵- ب بود این مصدر را ندارند
 ۶- ب: «آزاد کردن بنده و بنده را حین آوردن و مهر شکستن و رهن باز بستن» د: «... و بنده از جای بیاوردن...»
 ۷- د «پیوستن رحم»
 ۸- ب: «بر روی افکندن» - د: «بر روی او کندن»
 ۹- ب بود این تکه را ندارند
 ۱۰- ب در حاشیه: پشک - د «پشک بر چیدن»
 ۱۱- ب بود تمام این بیت را ندارند

العَلَّ دیگر باره شراب دادن و خوردن ^۹ والغابِرُ يَفْعَلُ ^{۱۰} و پیای زدن ^{۱۰} .	الحَدَّ و اگشادن والحَدُّ ^۱ و الحُلُولُ و المَحَدُّ ^۱ فرو آمدن ^۲ يقال حَمَلتُ القَوْمَ و بهم بِمَعْنَى ^۳ .
العِلَّةُ بیمار شدن، عَمِلَ المَرِيضُ فَهُوَ عَمِلٌ ^{۱۱} .	النَّحْلُ استوار کردن بخلال ^۴ و درویش شدن والنَّحْلُ والنَّحْلُولُ نزار شدن ^۳ .
العَلَّ دست با کردن بستن ^{۱۰} و در آوردن و در آمدن ^{۱۰} .	الدَّلَالَةُ والدُّوْلَةُ ^۱ راه نمودن ^۵
الغُلُولُ خیانت کردن ^{۱۲}	السَّيْلُ بر کشیدن شمشیر و جز آن ^۶
الغَلَّلَ تشنه شدن و الماضِي غُلَّ ^{۱۱}	الشَّلَّ ^۷ راندن
الفَلَّ بهزیمت بردن و رخنه کردن ^{۱۳} .	الطَّلَّ باطل کردن خون و باطل شدن ^۸ .
المَلَّ خمیر در زیر آتش کردن ^۹	

۱- بود این مصدر را ندارند

۲- ب: فرود آمدن ۳- بود این تکه را ندارند ۴- ب: خلال

۵- د: «راه نمودن»

۶- ب اضافه دارد: و بیرون کشیدن چیزی از چیزی ۷- بود: الشل والشل

۸- بود «باطل شدن» را ندارند ۹- د «خوردن» را ندارد

۱۰- بود این تکه را ندارند ۱۱- بود تمام این بیت را ندارند

۱۲- ب: «از غنیمت چیزی دزدیدن» - د: «چیزی از غنیمت باز دزدیدن»

۱۳- ب: «شکستن» - د: «شکستن و رخنه کردن»

وشتافتن^۱ . الحَمَّ گرم کردن آب و واگداختن

دنبه و قضا کردن و الماضی من
هذا حَمَّه .

الحَمَّ پاک کردن چاه و فرافتن
خانه^۶ .

الدَّم طلا کردن بهر لون کی بود^۷
الذَّم نکوهیدن
الرَّمَّ والمَرَمَّة^۸ باصلاح آوردن^۹
و الغابِر یَفْعَلُ و یَفْعِلُ و
الرَّمَّ خوردن .

الزَّمَّ مهار در کردن اشتر
کردن^{۱۰} .

الثَّمَّ کرد کردن « و چیزی
باصلاح آوردن^۲ .

الجَمَّ پر کردن پیمانہ ، «والجَمَّ
والجَمَام آسوده شدن ستور
و جز آن و الماضی فَعَلَّ و
فَعِلَّ^۳ .

الجُمومُ گرد آمدن آب و بسیار
شدن مال و جز آن و الغابِرُ
من الجُمومِ و الجَمَامِ یَفْعَلُ^۴ .

-
- ۱- بود «شتافتن» را ندارند
 - ۲- بود این تکه را ندارند
 - ۳- بود: «الجمام - آسوده شدن ستور»
 - ۴- ب: «الجمام کرد آمدن آب» -
 - د این بیت را ندارد
 - ۵- ب: «الحم - گداختن دنبه و گرم کردن آب» - د: «الجمام - کرد آمدن آب و گداختن دنبه»
 - ۶- ب «ررفتن خانه» - د «فرافتن خانه»
 - ۷- بود این بیت را به تمامی ندارند
 - ۸- ب «المرممة» را ندارد
 - ۹- ب: «بصلاح آوردن» - د «صلاح آوردن حال»
 - ۱۰- ب: «مهار در بینی اشتر کردن» - د: «مهار کردن»

الغَمُّ فإِپوشیدن و غمگین کردن	السَّمُّ زهر دادن و زهر در
و ناهویدا شدن ماه و الماضی	طعام کردن .
غَمَّ الْهَيْلَالُ و پوشیده شدن خیر	الشَّمُّ وَالشَّمِيمُ انبوییدن و الغابِرُ
و الماضی فَعَلَّ وَفَعِلَ ۶ .	يَشْتُمُ وَيَشْتُمُ ۱ .
الْقَمُّ فَارْفَتْنُ ۷	الصَّمُّ استوار کردن سر شیشه و
الْكَمُّ نُهْنِبْنُ بر چیزی نهادن ۸	صَمَّ صَدَاهُ اى هَلَكَ ۲ .
اللَّمُّ گره کردن و با صلاح در	الضَّمُّ فاهم آوردن ۳ .
آوردن ۹ .	الطَّمُّ پیراستن موی و افزون
النَّمُّ سخن چینی کردن و الغابِرُ	شدن چیزی و بر زور چیزی
يَنْتُمُ ۱۰ .	شدن و چاه انباشتن ۴ .
الهِهْمُّ خواستن و قصد کردن و	الطُّمُوْمُ موی مرغول کردن ۵ .
يُعَدِّيَانِ بِالْبَاءِ و گذارانیدن و	العُمُوْمُ همه را فارسیدن .
اندوهگن کردن ۱۱ .	العُمُوْمَةُ عَمَّ كَشْتَنُ ۵ .

- ۱- ب: «الشَّمُّ - بوئیدن و الفتح افصح» که تکه آخر نو نویس شده است . - د: «بوئیدن و الغابِرِشْمُ و الفتح افصح» ۲- ب بود: «سر شیشه استوار کردن» ۳- ب: «فراز آوردن» - د: «واهم آوردن» ۴- ب: «پیراستن موی و بر زور چیزی در آمدن و افزون شدن چیزی و چاه انباشتن» - د: «پیراستن موی و اوزون شدن چیزی و چاه انباشتن» ۵- ب بود تمامی این بیت را ندارند ۶- ب بود: «فرا پوشیدن و غمگین کردن» ۷- ب: «خانه روفتن» - د: «خانه فارفتن» ۸- نهْنِبْنُ در متن بدرستی خوانده نمیشود - ب: «نهْنِبْنُ بر سر چیزی نهادن» - د: «نهْنِبَانُ بر سر چیزی نهادن» که کاتب نهْنَانُ نوشته است ، برای معنی نهْنِبْنُ و نهْنِبَانُ و توضیح بیشتر به تعلیقات رجوع کنید ۹- ب «... بصلاح آوردن خلیل» ۱۰- ب بود: «النَّمُّ و النَّمِيْمَةُ - سخن چینی کردن و الغابِرِ يَنْتُمُ» ۱۱- ب: «قصد کردن و واگذارانیدن و اندوهگین کردن»

ن

الجِنَّةُ^۱ والجُنُونُ دیوانه شدن
والجُنُونُ نیک بالیدن گیاه
و بسیار شدن آواز مگس و
نشاط کردن ایشان در آن ،
والفعلُ مِنَ الْجِنَّةِ الی هَاهُنَا
جِنٌّ یَجِنُّ فَهُوَ مَجْنُونٌ^۲
الجُنُونُ والجَنَانُ در آمدن شب
و یُعَدُّ بَعْلَى وَهُوَ الْاِخْتِیَارُ وَ
بِنَفْسِهِ اِیضاً^۳ .

الجِنُّ دَفْنِ کَرْدَنِ «وَالْمَاضِی»

منهُمَا جِنٌّ بِالْفَتْحِ^۴ .
السِّنُّ دَنْدَانِ شِکَسْتَنِ وَ زَرِه
بِخَوِیْشْتَنِ فَرُو کِذَاشْتَنِ وَ تِیْزِ
کَرْدَنِ وَ رِیْخْتَنِ بِرَفْقِ وَ نِیْکِ
چِرَانِیْدَنِ وَ اَز حَالِ بَکَرْدَانِیْدَنِ
وَ نِهَادِی دَادَنِ وَ سُنُّ الْمَاءِ فَهُوَ
مَسْنُونٌ اِی تَغْیِیْرَهُ^۵ .
السِّنُّ بِرِیْخْتَنِ^۶ بَعْنَفِ وَ غَارَتِ
کَرْدَنِ .

الظَّنُّ گمان بردن «و مَتَّهَمٌ
کَرْدَنِ وَ قَدِیْوَضْعٌ مَوْضِعُ الْعِلْمِ»^۴

۱- ب بود «الجنة» را ندارند

۲- ب: «دیوانه شدن و نیک بالیدن گیاه و بسیار و بانگ کردن مگس و نشاط کردن ایشان در آن وقت و الفعل منه جن یجن فهو مجنون» - د: «دیوانه شدن و بیالیدن گیاه و بسیار بانگ کردن مگس و نشاط کردن ایشان» و بقیه مانند ب

۳- از یعدی بعلی در نسخه ها چنین است : و یعدی بعلی و بنفسه

۴- ب بود «ظن» را ندارند

۵- ب: «زره بخود فرو گذاشتن و یعدی بعلی و نر کردن و ریختن آب برفق و نیک چراندن و از حال بگردانیدن و نهادی دادن» - د: «زره بخوبیشتن فرو گذاشتن و یعدی بعلی و تیز کردن و ریختن برفق و نیک چراندن و از حال بگردانیدن و نهادی نهادن»

۶- ب بود، ریختن

ومن المههوز اولاً * من الصحيح

ب

الآلب لشكر كره كردن^۵.

د

الأبؤد رمیدن والغايرُ يَأْبُدُ^۶

ذ

الأخذُ فَا كَرَفْتَنُ^۷ وَيُعَدِّي بِالْبَاءِ

وِ بِنَفْسِهِ.

ر

الإِبْرُ وَالْإِبَارُ كُشْنُ دَادَنُ خَرْمَا

ع

العُنُونُ وَالْعَنَّانُ فَرَاپِشْ آمَدَنُ^۱

وَالْغَايِرُ يَعْئِنُ.

العَنَّانُ بَارِ دَاشْتَنُ اسْبِ بَعْنَانُ^۲.

الفَنَّانُ رَانَدَنُ

الْكَنَّانُ فَا پُوشِيدَنُ^۳ وَ دَرِ نَهْفَتِ

دَاشْتَنُ.

الْمَنَّانُ نَعْمَتِ دَادَنُ وَيُعَدِّي بِعَلَى

وَ بَرِيدَنُ وَقُوتِ بَبَرْدَنُ ، وَالْمَنَّانُ

وَالْمِنَّةُ مَنَتِ بَرِ نِهَادَنُ وَيُعَدِّي

بِعَلَى^۴.

۱- ب: به پیش آمدن

۲- ب: بود این بیت را به تمامی ندارند

۳- د: فرا پوشیدن - در ب نو نویسه شده است

۴- ب: «نعمت دادن و منت نهادن و یعدی فیهما بعلى وقوت بردن و بریدن» - د: «نعمت

دادن و منة بر نهادن و یعدی فیهما بعلى و بریدن و قوت بردن» * بود اولاً را

ندارند ۵- د: «کردن اشتر و راندن آن و الغاير ياء لب و لشكر كردن»

کردن» - ب در اصل نداشته و بدان افزوده اند ۶- به ضم و كسر عين الفعل

(اوتاج المصادر) ۷- ب: «گرفتن» - د: «فرا گرفتن»

والغابریاء بِسْرٌ^۱

مَصْدَرٌ هَذَا الْإِمَارَةَ^۵ .

الْأَثْرُ وَالْإِثَارَةُ^۲ رَوَايَتُ كَرْدَن

ق

الْأَجْرُ مَزْدَدَادَن وَالغَابِرُ يُفْعَلُ^۳

الإِبَاقُ بَکْرِیخْتَن^۶ .

وَيَفْعَلُ^۴ وَمَزْدُورُ كَسِي بُوْدَن ،

ک

وَالْأَجْرُ وَالْأَجُورُ اسْتِخْوَان

الأُرُوكُ مَقِيمٌ شَدَن وَچَرِیْدَن شَتَر

بِرُ كَثْرِي وَادِرْبَسْتَن وَالغَابِرُ^۳

دِرْخْت اِرَاك رَا وِپِیوستَه دِرْشُورَه

يَفْعَلُ^۳ .

بُوْدَن^۷ .

الأَمْرُ فَرْمُودَن وَيُعَدِّي إِلَى الْمَفْعُولِ

الأَلِكُ لِكَاْمُ خَايِمِدَن

الثَّانِي بِنَفْسِهِ وَبِالْبَاءِ وَبِسِيَار

ل

كِرْدَن^۴ .

الأُبُولُ بَسْنَدَه^۸ كِرْدَن چِهَارپَاي

الإِمَارَةُ وَالْإِمْرَةُ امِيرُ شَدَن وَ

بَكِيَاَه تَر اَز آب^۹ .

الْمَاضِي فَعَلٌ وَفَعُلٌ وَ

الأُجُولُ التَّأَخَّرُ^۹ *

۱- ا تمام این بیت را ندارد - کذا در د و در ب «... والغابرتاير»

۲- ب بود «الاثارة» را ندارند

۳- ب بود: «مزددادن و مزدور کسی بودن» - و یفعل به کسر (تاج المصادر)

۴- ب: «الامر - فرمودن» - د تمام بیت را ندارد . ۵- ب: «الاماره - امر

شدن» - د تمام بیت را ندارد . ۶- ب: «کریختن» - د: «بگریختن

والغابریاء بق» ۷- ب: «مقیم شدن و چریدن شتر درخت اراک را پیوسته بشود

و گیاه خوردن استر» - د: «خوردن شتر درخت اراک را و پیوسته بشود گیاه خوردن» - اراک در

ا ناخواناست، برای اراک به تملیقات نگاه کنید

۸- بسنده بوزن رسنده یعنی کافی و تمام، مثالش فردوسی گوید: بسنده کنم زمین جهان

مرز خویش (سروری) ۹- ب بود این بیت را ندارند

* پس ماندن و درنگ کردن (منتهی الادب)

از حال بگردیدن^۸ والغابِرُ
 من الأهل إلى الأسون^۹
 يَفْعَلُ وَيَفْعَلُ^{۱۰} أو الأمرِ
 من الأخذِ والأكلِ والأمرِ
 خُذْ وَكُلْ وَمُرْ^{۱۱} والباقي
 على القياس^{۱۲}.

ومن المضاعف المهموز الفاء

ب

الأب^{۱۳} ساختن رفتن را^{۱۳}

ج

الأج^{۱۳} دویدن^{۱۳}

الأجل شورانگیختن^۱
 الأفول فرو شدن ستاره و ماه و
 خورشید و الغابِرُ من الأباق
 إلى هاهنا يَفْعَلُ^۲ «سوی
 الألك والأجول»^۳
 الأكلُ والمأكلُ^۴ خوردن
 الأملُ والأملَةُ^۵ بدوسیدن^۶
 الأهل کدخدای شدن^۷.

ن

الأبن متهم کردن
 الأجن^۵ والأجون^۵ والأسون^۵

۱- کذا در ب - د: «شورانگیختن» - متن ا «شورانگیختن»

۲- د: یفعل و یفعل ، به ضم و به کسر

۳- ب بود «المأكل» را ندارند

۴- ب بود: امید داشتن - تاج المصادر: بدوسیدن

۵- ب: «از حال گشتن آب» - د: «از حال بگشتن آب»

۶- ب: «الی هاهنا»

۷- ب: «والباقي

۸- د: مر و خذ و کل

۹- ب بود این بیت را ندارند .

۱۰- ب: «والباقي

۱۱- ب بود این بیت را ندارند .

الأُمُّ آهنگ کردن^۶ و بر میان

سر زدن .

الأُمُومَةُ مادر گشتن^۷

ومن الاجوف المهموز الفاء

ب

الأُوبُ و الأُوبَةُ و الأُيْبَةُ و

الايابُ و المأبُ^۸ باز گشتن

د

الأُودُ بدو در آوردن و بسرنج

آوردن و مایل گشتن آفتاب

باخر روز^۹ .

س

الأُوسُ عوض دادن و الأُوسُ

الأُجيجُ زفانه زدن آتش^۱

الأُجُوجُ شور شدن آب^۱

ر

الأُرُّ جماع کردن^۲

ز

الأُزُّ از جای ببردن

الأُزيرُ جوشیدن ديگ^۳

ف

الأُفُّ اف کردن و الغا بِرُ يَفْعُلُ^۳

ل

الأُلُّ بحر زدن و بشتاب رفتن^۴

م

الإمامة^۵ امامی کردن

۱- بود این بیتدا ندارند

۲- بود این بیت را به تمامی ندارند ۳- ايضاً مدارد تاج المصادر . و به من به کسر

۴- ب: «بحر بتزدن و بشتاب رفتن» ۵- د به فتح اول ۶- قصد کردن

۷- ب بود: الأوب و الأياب ۸- ب: «بدو در آوردن و بسرنج آوردن و کران کردن آفتاب و مایل شدن باخر روز»

والایاس عطا دادن^۱

ت

ف

الأتو و الأتوة آمدن والغابری

الأوف آفت رسیدن و الماضی فُعِلَ^۲یأتو و المعروف یأتی^۵.

ل

الأتاوة و الأتو خراج دادن^۶

الأول بازگشتن و بمصالح آوردن مال

الأتاء بار دادن خرما و کشت^۷الایالة سیاست کردن و نگاه^۳ -

ث

داشتن.

الإثاوة و الإثایة و الأثی سخن

ن

چینی کردن و یُعَدی بمالباء،

الأون آهستگی و چربی کردن

و الغابری یفعل^۸.و نرم رفتن^۴.

خ

ومن الناقص المهموز الفاء

الأخوة برادر شدن^۹

د

ب

الأدو و الأدی فریفتن و الغابری

الأبوة پدر شدن^۲یَفْعَل^۹

۱- بود « راندارند . ۲- بود این بیت را ندارند .

۳- د: نکه داشتن ۴- بود: «خوش گشتن و آرمیدن»

۵- بود: «الاتو و الاتیان و الاتی - آمدن و الغابریاتو و المعروف یاتی»

۶- بود این بیت را به تمامی ندارند . ۷- ایضاً ندارند - اتاء در منتهی الارب و

المنجد به کسر است نه به فتح ۸- د این بیت را ندارد - و یفعل به کسر (اوتاج المصادر)

۹- ب: «الادو - فریفتن» - د: «الادو - فریفتن» - و یفعل به کسر (اوتاج المصادر)

در قصاص و يُعَدُّ الْجَمِيعُ

بالباء ۵ .

س

السَّوْرَةُ وَالسَّوَابِغَةُ وَالسَّوَابِغَةُ

وَالْمَسَاةُ ۶ وَالْمَسَاةُ وَ

الْمَسَاةُ غَمْغَمَةٌ كَرْدَن

«وَسَاءَ الشَّيْءِ إِذَا قُبِحَ» ۷ .

ض

الضُّوءُ وَالضُّوءُ وَالضُّيَاءُ ۸

روشن شدن .

م

المُوءِ ۹ بانگ کردن گریه .

س

الْأَسْوُ وَالْأَسِي دَارو کردن

جراحت ۱ .

ل

الْأَلْوُ تقصیر کردن و توانستن .

م

الْأُمُوَّةُ پرستار شدن ۲

الْأُمَاءُ بانگ کردن گریه ۳

ومن الاجوف المهموز الام،

ب

الْبَوُّ وَالْبِئُوُّ «باز گشتن و

البوء اقرار دادن و همتا بودن

۱- ب: «الاسو - دارو کردن بر جراحت» - د: «الأسو - دارو کردن جراحت»

۲- بود این بیتدا ندارند - در منتهی الارب اموة به ضم اول و دوم است .

۳- بود این بیتدا ندارند - ب در حاشیه ناقص دارد .

۴- د: «من المهموز الصحيح الفاء»

۵- بود: «البو- باز گشتن و اقرار دادن و همتا بودن در قصاص» - منتهی الارب: اقرار کردن و برابر ساختن خون قاتل را بخون قتیل .

۶- ب «المساة» را ندارد - در نسخه ۱ دو مصدر اول تشدید دارند ولی در المنجد همگی

بی تشدید هستند و مساة بدین صورت است مساءة .

۷- بود این تکرار ندارند .

۸- ایضاً

۹- ب تمام بیتدا ندارد - د دارد ولی در جای الموء الموء است .

ن

النَّوْءُ^۱ بگرانی برخاستن^۲ و گران کردن و بیوفتادن^۳.

باب فَعَلَ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ مِنْ هِ الْماضِي وَ كسرها مِنْ هِ الْغَايِبِ

پ

التَّرْبُ^۱ خاك بر چیزی کردن
 الثَّلْبُ^۲ نقص کردن
 الْجَدْبُ^۳ عیب کردن
 الْجَدْبُ^۴ کشیدن
 الْجُلْبُ^۵* پوست فرا آوردن^۶
 جراجت والغايرُ يَجْلُبُ^۸
 الجنبُ سنگ انداختن
 الحطبُ هیمه کردن وهیمه آوردن
 بنزدیک کسی^۹.

- ۱- تشدید دارد و المنجد ندارد .
 موارد دیگر - د: «بگرانی بره خواستن»
 د: «و بیفتادن»
 ۲- بود: فی
 ۳- به فتح تین (المنجد و منتهی الارب) - ۷- بود:
 ۴- بود: قصد بزرگی کردن .
 ۵- د: والغاير منهنجا یجاب . * بود اضا فدا رند - ب «الجاب
 شتر و گوسپند و برده از جای بجای بردن برای فروختن را» - د: «الجاب .. گوسفند و
 شتر و برده از جای بجای بردن» - ۹- ب: «هیزم جمع کردن» - د: «هیمه جمع
 کردن»

دست کسی در مال وی فرو بستن
و هذا يُعَدُّ بِعَلَى وَضَرْبٌ
عَنْهُ أَيْ تَرَكْتَهُ وَأَمْسَكَتْ
عَنْهُ ٤ .

الضِرَابُ گشنی کردن اشتر ٥
الضَّرْبَانُ جَسْتَن ریش و جراحات
از درد .

العَصَبُ گشنی کردن و بمزد
فادادن گشنی ٦ .

العَصَبُ سر باز بستن و خویوبر-
دهن خشاک شدن و يُعَدُّ بِالْبَاءِ
و بِنَفْسِهِ و شاخها درخت بهم
باز بستن و ببستن ران اشتر تا

الخَشْبُ آمیختن و تیر تراشیدن
و اول بار شعر گفتن چنانك آید ١
الْخَضْبُ وَالْخِضَابُ * خضاب کردن
الشَّدْبُ پوست درخت باز کردن ٢
الشَّطْبُ پوست باز کردن
الشُّطُوبُ دور شدن
الصَّرْبُ شیر بر هم دوشیدن و
بول باز داشتن .

الصَّلْبُ بردار کردن و تب گرم
شدن و يُعَدُّ بِعَلَى ٣ .
الضَّرْبُ وَالْمَضْرَبُ و التَّضْرَابُ
زدن و الضَّرْبُ و المَضْرَبُ
رفتن و الضَّرْبُ پدید کردن و

١- چنانك آید نه بتنوق (بود) * به فتح خ (منتهی الارب)

٢- بود: «پوست باز کردن» ٣- بود: «بردار کردن» و بقیه را اندازند.

٤- بود: «الضرب - زدن و رفتن و پدید کردن» ٥- بود: شیر

٦- بود: «بمزد دادن گشنی»

کردن «ونای زدن» ^۶ .	شیر دهد و خایه‌ی گُشن تا بیوفتد ^۱ .
القَضْبُ بریدن و بقضیب زدن ^۷	العَضْبُ بریدن
القَطْبُ والقُطُوبُ پیشانی فاهم کشیدن و القَطْبُ آمیختن و بریدن و گوشه‌ی جوال دو باره درهم افگندن ^۸ .	القَصْبُ بستم بستدن و یُعَدُّی الی المفعول الثانی بعلی و بمن ^۲ الغَلْبَةُ و الغَلْبُ والغُلْبَةُ و الغُلْبِیُّ ^۳ غلبه کردن .
الْقَلْبُ و اشگونه کردن و واگردانیدن و بردل زدن ^۹ .	القَسِیبُ شُرِّیدن آب ^۴
الکَثْبُ فاهم آوردن ^{۱۰} .	القِشْبُ زهر دادن و زهر درطعام کردن ^۵ .
الکَذِبُ و الکِذْبُ «و الکاذِبَةُ» و الکِذَابُ ^{۱۱} دروغ گفتن و	القَصْبُ پاره کردن گوشت و عیب

- ۱- ب: «سروا بستن و خشک شدن خیوبر گوشه‌دهن و شاخهای درخت بهم باز زدن و بستن ران شتر و خایه گشن» - د: «سروا بستن و خیوبر دهن خشک شدن و شاخه‌ها درخت واهم بستن و بیستن ران شتر و خایه گشن»
- ۲- ب: «بستم استدن» - د: «بستم بستدن» و بقیه را ندارند.
- ۳- ب: «راند» - د: «راند» .
- ۴- ب: «بانک کردن آب» - د: «شاریدن آب»
- ۵- ب: «زهر دادن درطعام» - د: «زهر دادن درطعام»
- ۶- ب: «نای زدن» را ندارند.
- ۷- ب تمام بیت را ندارد - د: «بریدن» - قضیب: شاخ درخت (منتهی الارب)
- ۸- ب: «آمیختن شراب و مایع» فقط - د: «آمیختن شراب و مایع» فقط
- ۹- ب: «باز گونه کردن و باز گردانیدن» - د: «واشگونه کردن و واگردانیدن»
- ۱۰- ب: «فراهم آوردن» - د: «واهم آوردن»
- ۱۱- ب: «راند» را ندارند

بر طریق عرب،^۵ .
 النَّعْبُ وَالنَّعِيبُ وَالنَّعَبَانُ
 وَالتَّنْعَابُ بَانِكُ كَرْدَن كَلَاغِ
 وَفَعَلٌ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ وَ
 نَعَبَ الدِّيكِ عَلَى الِاسْتِعَارَةِ^۶ .
 الِهْدَبُ دوشیدن اشتر و خرما
 رُفْتَنُ^۷ .

الِهَضْبُ باران بارانیدن^۷

ث

الْبَلْتُ بَرِيدَن
 الْخُفُوتُ بیارمیدن آواز^۸
 الْخُفَاتُ ناکاه بمردن^۷

يُقَالُ كَذَبَ اِي وَجَبَ^۱ .
 الْكَسْبُ كَسْبُ كَرْدَن وَ حَاصِل
 كَرْدَن چيزی کسی را^۲ .
 اللَّسْبُ گزیدن کژدم
 النَّحِيبُ گزیدن گریستن در
 سینه^۳ .

النُّحَابُ الْقُحَابُ*

النَّزِيبُ بَانِكُ كَرْدَن آهُو

النَّسِيبُ التَّشْبِيبُ^۴

النَّصْبُ بپای کردن و بنصب کردن

حرف «و دشمنی کردن با کسی

وَيُعَدِّي بِاللَّامِ وَ سَرُودِ كَفْتَن

۱- ب این تکه راند

۲- ب «... و چیزی حاصل کردن کسی را» - د «و چیزی کسی را حاصل کردن»

۳- ب: «گزیدن و گریستن در سینه» - د: «گزیدن گریه در سینه»

* قحاب کفراب سرفه کردن (منتهی الارب)

۴- بود این بیت را ندارد، نسیب: غزل گفتن (منتخب)

۵- بود «راند» راند دارند.

۶- بود: «النعب» بانك کردن کلاغ، فقط.

۷- بود این بیت را به تمامی ندارند

۸- ب: «بمردن و آرامیدن آواز» د: «مردن و بیارمیدن آواز و جز آن»

الخَفَّتْ	پنهان راز گفتن ^۱
الرَفَّتْ	خُرد مُرد کردن ^۲
السَّبَّتْ	شنبه کردن و موی تراشیدن
	و بشتاب رفتن و قیام کردن
	جهودان بروز شنبه ^۳ .
العَرَّتْ	جنبیدن نیزه ^۱
العَمَّتْ	گروهه* کردن پشم از بهر
	رشتن ^۱ .
القُرُوْتُ	خشك ببودن خون
	در جراحی ^۱ .
الكَبَّتْ	برروی او کندن و خوار-
	کردن و هلاك کردن و

واگردانیدن ^۴ .	
الكَفَّتْ	واهم آوردن ^۵
اللَفَّتْ	بگردانیدن و پیچانیدن
	چیزی ^۶ .
النَحَّتْ	تراشیدن
النَهَيْتْ	كالز بپیر الا انّه دونه ^۷
الهَبَّتْ	زدن شمشیر و کم کردن
	جاه کسی ^۷ .
الهَرَّتْ	دریدن جامه و نيك پختن
	گوشت و طعن کردن در کسی.
الهَفَّتْ ^۸	و الهِفَات ریزه و
	پراکنده گشتن. ^۸

- ۱- ب بود این بیترا ندارند
- ۲- ب: «شنبه کردن و موی تراشیدن و بشتاب رفتن و خفتن»-د: «شنبه کردن و موی تراشیدن و خوفتن و شتاب رفتن» * برای گروهه بد تعلیقات نگاه کنید
- ۳- ب: «بر روی افکندن و خوار کردن و هلاك کردن» - د: «برروی او کندن و خوار کردن و هلاك کردن» - ب: «فراهم آوردن»
- ۴- ب بود: بگردانیدن
- ۵- ب بود تمام این بیترا ندارند - تاج المصادر: كالزئیر
- ۶- د این مصدررا ندارد

ث

الْحَبِيبِجُ الْحَبِيقُ^۷

الْحَدَجُ پالانِ اشتر و سازانِ بر
شتر نهادن و تیز بکسی نگرستن
و چیزی بکسی انداختن و گناه
کسی بردیگری نهادن^۸.

الثَّلَثُ سیم شدن و سه بکردن^۱.
الضَّبِثُ سخت بکوفتن^۲ و يُعَدِّي
بالباء .

الْعَبَثُ وَالْغَبَثُ وَالْعَلَثُ وَالْغَلَثُ^۳
آمیختن .

الْحَلَجُ پنبه فرخمیدن «وینفعلُ»
لُغَةً فِيهِ^۹ .

الْفَرَثُ جگر کسی پاره کردن^۴
النَّفَثُ در دمیدن و الغابر منهما
يَفْعَلُ^۵ .

الْخَبِيجُ وَالْخَبِاجُ الْحَبِيقُ^{۱۰}

الْخِدَاجُ بچه بیو کردن اشتر پیش
از وقت و اگر چه ته-ام خلق
باشد^{۱۱} .

*ج

الْحَبِيجُ چوب زدن^۶ .

- ۱- ب: «سیم شدن» - د: «سیوم شدن»
- ۲- ب: «سیوم شدن» - د: «سیوم شدن»
- ۳- ب: «غبت» را ندارد - د: «غبت و علث» را ندارد
- ۴- ب: «پاره پاره»
- ۵- ب: «النبت والنجت - خاك از جاه بیرون کردن، النفث اندر دمیدن» - د: «النبت والنجت ياك کردن چاه - النفث دردمیدن»
- ۶- ب: «بچوب زدن و ضراط دادن» - د: «بچوب بزدن و تیز دادن» * د عنوان ندارند
- ۷- ب: «بچوب زدن و ضراط دادن» - د: «بچوب بزدن و تیز دادن» * د عنوان ندارند
- ۸- ب: فقط شتر در جای اشتر و نگرستن در جای نگرستن - د: «پالان شتر و سازان بر شتر نهادن و تیز نگرستن بکسی و چیزی بکسی انداختن و گناه کسی بردیگری نهادن»
- ۹- ب: «بچه بیو کردن اشتر پیش از وقت و اگر چه ته-ام خلق باشد»
- ۱۰- ب: «ضراط دادن» - د: «تیز دادن»
- ۱۱- ب: «بچه افکندن اشتر پیش از وقت دادن» - د: «بچه بیو کردن اشتر پیش از وقت»

الضَّرَجُ شكاقتن	الخلج کشیدن و بابرو و چشم
العَفَجُ جماع کردن ^۸	اشارت کردن ^۱ .
العَنَجُ عناج ساختن دلور ^۸	[الخلجان جستن اندامها] ^۲
الفرَجُ و ابردن اندوه و شکافتن ^۹	الزَلِجُ و الزَلِجُ ^۳ خزیدن پای
الفَشَجُ پای از هم باز نهادن برای بول را .	از نسودی ^۴ .
الفلج و ابخشیدن و زمین مساحت کردن و گزیت بر کسی نهادن ^{۱۰}	[الشحيج والشحاج بانگ کردن کلاغ و استر و الغابر يَشحِجُ وَيَشحِجُ] ^۵ .
لُبِجَ بِهِ اى صُرِعَ ^۸	الشَّرَجُ بهم در آوردن گوشه‌ی
المَشَجُ آمیختن	جوال و خشت در خره ^۶ کردن ^۷

- ۱- ب: «کشیدن و بر ابرو اشارت کردن» - د: «کشیدن و بابرو اشارت کردن»
 ۲- این بیت را ندارد - کذاب - د: «جستن اندامها و الغابر منهما یخلج»
 ۳- بود «زلج» را ندارند . ۴- ب: «لغزائیدن پای از سوی» - د:
 «خزیدن پای از سوی» صحیح نسودی است ، رجوع کنید^۵ به تعلیقات .
 ۵- ا ندارد - ب شحج در جای شحیج (المنجد و منتهی الارب شحیج) - د: «یشحج»
 مکسور را ندارد ،
 ۶- معنی خره در تعلیقات آمده است .
 ۷- بود این بیت را ندارند
 ۸- بود این بیت را ندارند ، معنی عناج در تعلیقات آمده است
 ۹- ب: «باز بردن غم و شکافتن» - د: «اندوه و ابردن و شکافتن»
 ۱۰- ب: «باز بخشیدن و زمین مساحت کردن» - د: «وا بخشیدن و زمین مساحت
 کردن» ، معنی گزیت در تعلیقات آمده است

و در مجامعت افراط کردن

ح

الْمَنْحُ دادن «وَالغَابِرُ يُفْعِلُ»^۵
[النَّبِيحُ وَالنَّبِيحُ وَالنَّبِيحُ وَالنَّبِيحُ بانگ
کردن سگ] ۶ .

النَّضْحُ آب بزدن و تشنگی نشانیدن و
نَضَحُوهُمْ بِالنَّبِيلِ ای رَهَوَهُمْ
وَنَضَحَ عَنْ نَفْسِهِ إِذَا دَفَعَ
عَنْهَا بِحُجَّةٍ ۷ .

النَّطْحُ سرو زدن و الغابِرُ يُفْعِلُ^۸
النَّكْحُ و النِّكاحُ زن کردن و
شوی کردن و مجامعت کردن .

النَّبَجُ بپدید گرفتن از اشتر و

گوسپند و انج بدان ماند^۱ .
النَّبَاجُ زادن اشتر و الفِعْلُ من
هَذَا فَنَبَجَتِ النَّاقَةَ^۲ .

النَّبَسُ بافتن «وَالغَابِرُ يُفْعِلُ»^۳
النَّشِيجُ گریستن با آواز و آواز
دادن مشك و خُنْب و دینگ در
جوشیدن^۴ .

النَّفَجُ بیرون آمدن جوژه از خایه^۲
النَّفَجَانُ برجستن خر گوش
الْهَدَجَانُ نرم رفتن پیر* .
الْهَرَجُ بسیار گفتن و بسیار کشتن

۱- ب: «بچه گرفتن از اشتر و ...» - د: «بچه گرفتن از اشتر یا از گوسفند و انج بدان ماند»
 ۲- بود این بیت را ندارند
 به ضم (اوتاج المصادر)
 ۳- بود این تکه را ندارند و یفعل
 ۴- ب: «النشيج والنشيج- گریستن با آواز و جوشیدن شراب در مشك» و تکه اخیر در حاشیه است با خطی جز من - د: «النشيج والنشيج گریستن با آواز»
 * در ا بیر یا پیر و در تاج المصادر تیر و در منتهی الارب پیر
 ۵- بود این تکه را ندارند و یفعل به فتح (اوتاج المصادر)
 ۶- ا ندارد
 ۷- ب: «آب زدن و تشنگی نشانیدن» - د مانند ا ، بقیده بیت را نسخه ها ندارند
 ۸- ب: «سرو زدن و الغابِر من المنح الی هاهنا یفعل» - د: «سرو زدن و الغابِر من المنح الی هاهنا یفعل و یفعل ، به فتح و کسر ع»

الخَضد	خار از درخت بازدن و	خ	النَّتخ	بافتن و بیرون کشیدن
الخيار	و مانند آن در تری خوردن		چیزی از جای ^۱	
وانگور بلب	از خوشه‌ها گرفتن			
و پوست از درخت باز کردن				
دست بشاخ فرو آوردن تا برگ				
ازو فرو شود ^۲				
الرفد	یاری کردن و عطا دادن ^۳		الجلد	بر پوست زدن و بتازیانه
الرمم	هلاک شدن		زدن ^۴	
الزبد	عطا دادن و گویش		الحرود	آهنگ کردن ^۵
جنبانیدن تا مسک بر آرد ^۶			الحشد	فاهم آمدن ^۷
الثراد والشروء	رمیدن		الحفد	والحفود و الحفدان
الصفد	بند کردن ^۸		بشتافتن اشتر و شتر مرغ و مردم	
الصلوء	کند شدن آتش زنه ^۹		در خدمت ^۹	
			الحقد	کینه گرفتن و الماضی
			حقد	

۱- بود: «چشم بر کندن»

۲- داین بیت را ندارد

۳- ب: «الحفد - شتافتن بخدمت» - دایضاً ندارد

۴- ب: «خار از درخت پراستن و خیار وانج بدان ماند در تری خوردن و انگور از خوشه

بلب گرفتن و پوست از درخت باز کردن و دست بشاخ فرود آوردن تا برگ ازو نبریزد»

د: «خار از درخت بزدن و خیار وانج بدان ماند در تری بخوردن و انگور بلب از خوشه

فا گرفتن و پوست از چوب باز کردن و دست بشاخ فرو آوردن تا برگ ازو فرو شود»

۵- ب: «والغابر یرفد» را اضافه دارد - د: «یاری دادن و عطا دادن والغابر یرفد»

۶- ب: «عطا دادن» - د: «کسی را مسکه دادن»

۷- بود: «بیرون نا آمدن آتش از آتش زنه»

الغَمْدُ شمشیر در نیام کردن	الضَّمْدُ داروی بر جراحت بستن
«وَالْغَايِرُ يُفْعِلُ» ۶ .	وَيَفْعَلُ لُغَةً و دو دوستکان
الفَصْدُ رگک زدن « و هُوَ	بهم داشتن و دوری کردن ^۱
مُتَعَدِّ ۶ .	العَصْدُ پیچانیدن
الفَقْدُ وَالْفُقْدَانُ ۷ کم یافتن ^۸ .	العَضْدُ درخت بریدن ^۲
القَصْدُ آهنگک کردن و يُعَدِّي	العَقْدُ گره و بیع بستن و پیمان
بِنَفْسِهِ و بِاللَّامِ و بِالِی و	کردن و سوگند بقصد خوردن
چوب شکستن و داد کردن و	و ستر شدن انگین ^۳ .
میانجی زیستن ^۹ .	العَمْدُ ستون فرا نهادن و آهنگک
الکَبْدُ بر جگر زدن ^{۱۰}	کردن و يُعَدِّي بِاللَّامِ وَعَمْدُهُ
النَّضْدُ برهم نهادن	الْمَرَضُ أَي فِدْحَهُ ۴ .
الهِرْدُ مِثْلُ الْهَرْتِ «وزرد کردن	العُنُودُ ستیزه کردن و الْفَاعِلُ
جامه» ^{۱۱} .	عَنَيْدٌ وَعَانِيدٌ ۵ .

-
- ۱- ب: «دارو بر جراحت بستن و دو دوستکانی بهم داشتن» - د: «دارو بر جراحت بستن و دو دوستکان بهم داشتن» - برای دوستکان به تعلیقات نگاه کنید
 - ۲- ب: «یاری دادن و بر باز و زدن و درخت از تن بریدن» - د: «یاری کردن و بر بارو زدن و درخت بریدن از بن»
 - ۳- ب: «گره بستن و پیمان بستن و سوگند بقصد خوردن»
 - ۴- ب: «قصد کردن و ستون نهادن»
 - د مانند ب فقط پیمان کردن در جای بیمار بستن
 - که در حاشیه «فراجایی» را افزوده اند - د: «قصد کردن و ستون فانهادن»
 - ۵- ب بود این بیت را ندارند - ب بود این تکه را ندارند - یفعل در اوتاج المصادر به ضم و کسر
 - ۷- ب بود «الفقدان» را ندارند، کذا تاج المصادر به ضم و کسرف - ۸- ب: «کم کردن»
 - ۹- ب: «آهنگک کردن و شکستن چوب» - د: «آهنگک کردن و چوب شکستن»
 - ۱۰- ب بود این بیت را ندارد
 - ۱۱- ب بود این تکه را ندارند

الحَسْر رنجانیدن ^۴	جُ
الحُسُور رنجه شدن و کُنْدشْدن چشم از مسافت دور ^۵ .	الجَبْد کشیدن ^۱
الحَفْر زمین کندن و بن دندان شوخ گرفتن و فَعِلَ فَعْلًا لُغَةً رَدِيَةً فِي هَذَا ^۶ .	الحَنْد بریان کردن گوسپند و جز آن ^۲ و بخوی آوردن اسب.
الحَقْر خوار داشتن	الفَلْد پاره‌ی دادن از عطا
الخِطْرُ والخِطُور غدر کردن والغَا بِرُ يَفْعِلُ ^۷ .	النَّبْد او کندن و نبید کردن
الخَسْر کاستن ^۸	ر
الخَطْرُ والخَطْرَان بر داشتن اشتر دنبال را والخَطْرَان	التَّبْر * شکستن
خرامیدن مرد و جنبیدن نیزه ^۹ .	التَّبَار * هلاک شدن و فَعِلَ لُغَةً
الخَفْرُ والخَفَارَةُ زینهار دادن	التَّمْر * خرما دادن
	الثَّمْر * پخته شدن میوه
	الجَزْر بریدن خرما ^۳
	** **

۱- ب: «کشدن»

* ب بود ندارند

۲- ب: مانند آن - د: وانج بدان ماند

۳- ب: «شتر کشتن و کم شدن آب دریا و بریدن بار خرما»

د: «شتر کشتن و کم شدن آب دریا ورود و بریدن خرما»

** الجزر: حزر کردن (بود اضافه دارند) ۴- د: «برنجانیدن» - ب این

بیت را ندارد ۵- د: «رنجه شدن» فقط - ب این بیت را ندارد

۶- ب: «زمین کندن و شوخ گرفتن بن دندان» - د: «زمین کندن و بن دندان شوخ

گرفتن» در تاج المصادر فعلاً به سکون غ است ۷- ب بود: «الختر - غدر کردن» - یفعل به کسر

و ضم ۸- و د این بیت را ندارند ۹- ب: «برداشتن شتر دنبال را

و خرامیدن مرد و الاوّل یعدی بالباء» - د: «خرامیدن مرد و جنبانیدن شتر دنبالش را

والثانی یعدی بالباء»

السَّفَرُ روى برهنه کردن و نبشتن ورفتن ^۶ .	و عهد بجای آوردن ^۱ . الخَمْرُ خمر دادن و پوشیدن گواهی ^۲ .
السِّفَارَةُ نيك کردن میان قومی ^۵ السُّفُورُ بسفر شدن ^۵	الدَّفْعُ الدَّفْعُ ^۲ الزَّيْبُ تهديد کردن ^۳
الشَّخِيرُ بانگ کردن خر ^۵ الصَّبْرُ شكيباي ^۷ کردن و باز داشتن .	الزَّحِيرُ پيچیدن شكْم «و فَعَلَ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ» ^۴ . الزَّفْرُ برداشتن بار ^۵
الصَّفِيرُ نشخو کردن ^۸ الضَّبْرُ دسته کردن كتاب و مانند آن ^۹ .	الزَّفِيرُ اول بانگ کردن خر و نالیدن . [الزَّامِرُ نای زدن]*
الضَّفْرُ تافتن رسن و گیسو ^۵ و مانند آن ^{۱۰} .	الزِّمَارُ بانگ کردن شتر مرغ ^۵

-
- ۱- ب بود: «عهد بجای آوردن» فقط ۲- ب بود این بیت را ندارند- منتهی الارب: سیوختن
و دست در سینه زده راندن
۳- ب: «الذبر - نبشتن و تهديد کردن» - د:
«الذبر - تهديد کردن» ، الزبر نبشتن و تهديد کردن» که اولی بدسگون و دومی بهفتح ب است
۴- ب بود: این تکه را ندارند .
۵- ب بود این بیت را ندارند
* این بیت را ندارد
۶- ب: «نبشتن و خانه رو بر روی
برهنه کردن» - د: «رفتن و روی برهنه کردن»
۷- ب بود: «شكيبايی کردن»
۸- ب در آغاز کلمه یی ناخوانا دارد و از آن پس هشت کردن ، شنیدن ، بانگ
کردن» - د «هشت کردن» ، نشخو در نسخه ا پیش از این هم آمده بود (ص ۹۰) و ظاهراً بدمعنی
صدایی است که با آن خر و دیگرها را به خوردن آبد دعوت کنند (منتهی الارب) ، در تاج المصادر:
بشخوزدن ۹- ب بود: «دسته کردن كتاب و انج بدان ماند» ۱۰- ب بود این تکه را ندارند .

والغایرُ بِفَعْلٍ وختنه کردن
 وبسیار عیب شدن و عذره
 الله من العذرة وعذیر فهو
 معذور إذا هاج به وجع
 الحلق من الدم^۵.

العزْر الرُّدُّ والمنع^۶

العسرُ والعسران دنبال برداشتن
 اشتر و یعدی بالباء، والعسر
 والمعسور^۷ وام خواستن در
 حال تنگ دستی بر غریم والغایر^۸

الطُفُورُ بِجِسْتِن^۲
 العتْرُ والعتران جنبیدن نیزه
 والعتر عتیره کشتن «وی»
 ذبیحة كانت تذبح فی رجب
 فی الجاهلیة^۳.

*

العجر کردن بدو در آوردن و
 بشتاب رفتن^۴.

العذر معذور داشتن^۵
 العذر سر افسار بر اسب کردن

۱- ب در اصل الطفر» ودر حاشیه کذا - د «الطفر» ولی طفر وطفور هر دو صحیح

است (المنجد)، ۲- ب: «بجستن از جای» واز جای الحاقی بنظر میرسد - د: «به»

برجستن» ۳- ب: «را ندارد و د در جای آن چنین دارد: عتیره

کشتن کوسفندی است که در ماه رجب قربان کرده اند، شرح عتیره در تعلیقات آمده

است * ب: «العشار - بسر در آمدن ستور» - د: «العشر - بسر در آمدن» ۴- ب بود

این بیت را ندارند، عجر در تاج المصادر به کسر است ۵- ب: «رخشته کردن و معذور داشتن و عذار

ساختن اسب را والضم فی غایر الثالث لغة» - د: «ختنه کردن و معذور داشتن و عذار

ساختن اسب را والضم فی غایر الثالث لغة»

۶- ب بود این بیت را ندارند - بالفتح ملامت کردن و منع کردن و نکاح کردن و بزور

برکاری داشتن و واقف گسردانیدن بر ابواب دین و فرائض و احکام و قیمت گیاه و روده

(منتخب)

الغضر بچسبیدن ^۵ .	يَفْعَلُ وَعَسَرَتِ الْمَرْأَةُ إِذَا
الغَفْرُ وَالْمَغْفِرَةُ وَالغُفْرَانُ	عَسَرُوا لِأَدْوَاهِهَا .
آمرزیدن والغَفْرُ فرا پوشیدن	العَشْرُ دهم شدن «وده بکردن» ^۲
و باسز شدن بیماری و جراحی.	العَصْرُ افشردن انگور ^۳ .
الفَسْرُ هویدا کردن ^۷ .	العَفْرُ در خاک مالیدن و کشن دادن خرما ^۲
الفَقْرُ پشت کسی شکستن	العَقْرُ ریش کردن و کُشتن و پی کردن
[القَبْرُ اندر گور کردن]**	العَكْرُ وَالْعُكُورُ اگر دیدن و الغابِرُ
القَتْرُ بوی گوشت دمیدن در وقت	يَعْكِرُ وَالْعَكْرُ حمله بردن بر کسی ^۴
پختن و بریان کردن وَقَعِلُ	لِالغَدْرِ بی وفایی کردن ^۱ *

-
- ۱- ب: «العسر» به فتح: فام خواستن در وقت دست تنگی از غریم» - د: «العسر» به فتح والعسران: برداشتن شتر دنبال را و یعدی بالباء والعسر (به فتح) و ام خواستن از غریم» - عسر دوم در ا به ضم و فتح هر دو است و در نسخه های بود وهم منتهی الارب به فتح و در المنجد به ضم - دنبال که در این کتاب مکرر آمده همه جا به معنی دم است (منتهی الارب ماده ع س ر) و غریم یعنی وام دار و وام خواه (منتهی الارب)
 - ۲- ب بود این تکه را ندارند
 - ۳- ب: «افشاردن» - د: «افشردن» فقط
 - ۴- ب بود: «واگردیدن والغابریعکر»
 - * کذاب .. بیوفایی کردن (د) ا این بیت را ندارد
 - ۵- ب بود این بیت را ندارند. در منتهی الارب و صراح بمعنی بر کستن و بار داشتن و بند کردن و فراخ حال شدن بعد درویشی است.
 - ۶- ب: «پوشیدن و باسز شدن بیماری و جراحی» - د: «فراز پوشیدن و باسز شدن بیماری و جراحی» توضیح باسز شدن در تعلیقات آمده است
 - ۷- د این بیت را ندارند
 - ** کذاب: د: «القبر» در گور کردن» - ا این بیت را ندارد

الکسر شکستن	يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ ۱
الکشر گماریدن و دندان برهنه کردن	الْقَدْرُ وَالْقُدْرَةُ وَالْقِدْرَانُ وَالْقَدَرَانُ وَالْقَدَارَةُ وَالْقُدُورُ
الکفر پوشیدن ^۵	توانا شدن و بَعْدَى بَعَالَى وَفَعَلٌ يَفْعَلُ
النبر بهمز کردن ^۶	لغتان فيه ۲
النعر نعره زدن و در فتنه برجستن ^۷	الْقَدْرُ نَفَقَهُ تَنَكُّكَ دَاشْتَنُ ۳
النفور والنفير بسفر بیرون شدن ^۸	القَسْرُ بَسْتَمُ بَرَكَارِي دَاشْتَنُ
النفر بیرون شدن حاج از هنا ^۹	القَشْرُ پُوسْتُ بَازِ كَرْدَنُ وَالغَا بَرُ يَفْعَلُ ۴
الهبر بریدن گوشت ^۷	القَمْرُ قَمَارُ بَبْرَدَنُ ۵

- ۱- ب: «نفته برعیال تنگ داشتن و بوی گوشت دمیدن در وقت پختن و بریان کردن» - د: «نفته برعیال تنگ داشتن و بوی دمیدن گوشت در وقت پختن و بریان کردن»
- ۲- ب: «القدر - توانا شدن و بعدی بعلی» - د: «القدرة - توانا شدن و بعدی بعلی»
- ۳- ب: «تقدیر کردن و نفته تنگ داشتن و گوشت در دیک پختن و کاری بر کسی تنگ گرفتن و نساختن چیزی را...» کلمه بی است ناخوانا شبیه «بسرا» - د: «اندازه کردن و نفته برعیال تنگ داشتن و گوشت در دیک پختن و کار بر کسی تنگ گرفتن»
- ۴- ب: «پوست باز کردن» - د: «پوست وا کردن» - در نسخه ۱ نیز باز کردن را بهوا کردن تصحیح کرده اند و یفعل به ضم و کسراست
- ۵- ب بود این بیت را ندارند .
- ۶- وهمزه کردن حروف را (منتخب)
- ۷- ب بود این بیت را ندارند .
- ۸- ب: «دمیدن و بیرون شدن» - د: «بیرون شدن»
- ۹- ب بود این بیت را ندارند
- تاج المصادر: منی - برای من، منی به تعلیقات نگاه کنید

[الخَرَزُ مشك وموزه دوختن و *
 انج بدان ماند]
 العَجِزُ والمَعَجِزُ والمَعَجِزَةُ
 ناتوان شدن ۷ .
 الفَرَزُ در سپوختن بسوزن و
 انج بدان مانده ۸ .
 الغَمَزُ بیچشم نمودن وسخت
 افشردن ۹ .
 الفَرَزُ جدا وا کردن نصیب ۱۰
 القَفَزُ والقَفَزَانُ برجستن
 الکنز گنج نهادن «و خرما در
 باردان نهادن» ۱۱

الهدر باطل شدن ۱ خون
 الهدیر بانگ کردن کیوبر ۲
 الهدرُ والتهدارُ ۳ بسیار گفتن
 والغایرُ یهدرُ .
 الهصر شکستن و کشیدن چیزی
 ز
 الجملز بی زدن برجای ۴
 الجمز دویدن
 الحفز فاسپوختن و فاجنبانیدن ۵
 الخبز نان پختن و نان دادن «و
 سخت راندن» ۶

- ۱- د: «باطل کردن...» - در اوتاج المصادر هدر به سکون و فتح د است
- ۲- ب: «جوشیدن شراب و بانگ کردن اشتر (در اصل اشتر) کشن و کیوتر» - د «بانگ کردن شتر کشن و کیوتر و جوشیدن شراب»
- ۳- ب بود «التهدار» را ندارند . ۴- ب بود این بیت را ندارند
- ۵- ب: «سپوختن و جنبانیدن» ۶- ب: «وراندن سخت» - ناه المصادر: بیچشم نمودن
- * کذا ب: - د: «الخرز - دوختن مشك وموزه وماشدا آن» - ا این بیت را ندارد
- ۷- ب این بیت را ندارد - د: «المعز ناتوان شدن»
- ۸- ایضاً ب ندارد - د: «در سپوختن سوزن و انج بدان مانده»
- ۹- د: «بیچشم نمودن و افشردن» ۱۰- کذا در اود ، در «وا» را در
- ۱۱- ب بود این تکرار ندارند

الحَبَس بازداشتن	الَلَمَز عیب کردن والغابِرُ يَنْفَعِلُ ^۱
الْحَدَسُ کمان بردن و بر کمان	النَّبَز لقب نهادن ^۲
گفتن و بیفکندن ^۸	النَّقَزَانُ بِالْفَاءِ وَالْقَافِ مِثْلُ
الخَمَس پنجم شدن و پنج بکردن ^۹	الْقَفَزَانِ ^۳
الرَّافِس فا جنبانیدن خفته ^{۱۰}	الهِمَز عیب کردن و بهمز کردن
[الرَّمَس دفن کردن] ^{۱۱}	و افشردن ^۴
السَّدَس ششم شدن و شش	س
بکردن ^۹	[الجَرَس خوردن زنبور چیزی را] ^۵
الضَّرَس دندان برتیر نهادن و	الجُلُوسُ وَالْمَجْلَسُ ^۶ بنشستن
جز آن و برزیدن چاه بسنگ ^{۱۲}	الْمَجْلَسُ بِنَجْدٍ ^۷ [به نجد] شدن

- ۱- ب: «بعیب کردن» - د: «عیب کردن و افشردن»
 ۲- ب: «لقب کثر کردن»
 ۳- مراد نقزان و نقزان است که هر دو به معنی قفزان و برجستن آمده اند (منتهی الارب) - د این بیت را ندارد و ب چنین دارد: «النقز والنقزان مثل القفران»
 ۴- ب: «بهمز کردن و عیب کردن و افشردن» - د ایضاً ندارد. اما بهمز کردن چنان که پیش از این آمد یعنی همزه آوردن در کلمه است (منتهی الارب) یا چنان که المنجد دارد: وضع لها علامة الهمز.
 ۵- کذاب - د: «خوردن ملخ چیزی را» و جوس در جای جرس که سهو کاتب است (منتهی الارب) - ا این بیت را ندارد
 ۶- بود این مصدر را ندارند
 ۷- نجد سرزمینی است در عربستان (حجاز)، توضیح بیشتر در تعلیقات آمده است
 ۸- بود این تکه را ندارند و ب در حاشیه دارد: و فرو خوابانیدن شتر
 ۹- بود «» را ندارند
 ۱۰- ب: «جنبانیدن خفته را»
 ۱۱- ا ندارد
 ۱۲- ب: «دندان برتیر نهادن و جز آن» - د دندان برتیر و جز آن نهادن، برای برزیدن به تعلیقات نگاه کنید

الْقَلَسُ سخت شدن سرما و افسردن آب ^۶ .	الطَّلَسُ وَالطَّمَسُ محمودان ^۱ .
الْقَلَسُ قی کردن و کف انداختن شراب ^۷ .	العَبَسُ ^۲ و العَبْوُسُ روی ترش کردن .
الْكَبَسُ انباشتن و جای ^۸ ناگاه بغارت فرو گرفتن .	العَفَسُ رام کردن و خوارداشتن ^۳
الْكُنُوسُ در آشیان شدن آهو و گوزن و بز کوهی ^۹ .	العَكْسُ و اشگونه کردن و بینی اشتر بپادست وی بستن تا رام شود ^۴ .
اللبَسُ شوریده کردن ^{۱۰}	الغَرَسُ درخت نشانیدن
المَكْسُ مکاس کردن در بیع و باز ستدن ^{۱۱} .	الغَمَسُ بآب فرو بردن
النَّبَسُ سخن گفتن و یُسْتَعْمَلُ	الْفَرَسُ کردن شکستن و کُشتن
	القَبَسُ کسی را علم آموختن و آتش دادن «وطلب کردن آن» ^۵ .

-
- ۱- بود و تاج المصادر : محو کردن
۲- بود این مصدر را ندارند
۳- ب: «و باز داشتن» را اضافه دارد
۴- ب: «باز گونه کردن و دست
اشتر با کردن بستن» - د: «واشگونه کردن و دست شتر بگردن او واپستن»
۵- بود این تکه را ندارند
۶- بود این بیت را ندارند
۷- ب: «... کفک بر آوردن و کفک انداختن شراب» - د: «قی کردن و کف انداختن
شراب و کف بر آوردن»
۸- ب: جای - جایی را ، د: جای را
۹- ب: آهو و گوزن و بز کوهی - د: مرغ و گوزن و بز کوهی
۱۰- د: «شوریده کردن کار بر کسی»
۱۱- ب در حاشیه دارد - د بیت را ندارد - مکاس کردن در بیع یعنی تشویش کردن
(صراح)

القَرَشُ كَرَدَ كَرْدًا وَكَسَبًا
كَرْدًا ۲ .

القَمَشُ فَاهَمَ آوَرَدًا مِنْ جَايِبِهَا ۷
النَّكْشُ آبٌ يَكْشِدُنْ مِنْ جَايِبِهَا ۸

ص

الخَرَصُ بَيْنَ جِيدِنِ كَاذِرِ جَامِهِ
رَا فِي كَوْفَتِنِ ۹ .

الحَرِصُ حَرِيصًا كَرْدًا وَالنَّعْتُ
حَرِيصٌ وَفَعِلٌ يَفْعَلُ لُغَةً
فِيهِ قَلِيلَةٌ ۱۰ .

العَقَصُ مَوِيٌّ تَافَتِنِ ۱۱ .

فِي النَّفْيِ .

النَّفْسُ بِجِشْمِ كَرْدًا ۱

النَّمَسُ يَؤُوشِدُنْ رَا زِ وَرَا زِ كَفْتِنِ
بَا كَسِي ۲ .

الهِجَسُ فَرَا دَلْ آمَدَن ۳ .

الهِرَسُ كَوَفْتِنِ ۲

الهِلَسُ لَاغَرِ كَرْدَن ۴

الهِمَسُ آوَا زِ نَرَمِ بَرَدَا شْتِنِ ۵

ش

الخَرَشُ صَيَدُ كَرْدَنِ سَوْسَمَارِ ۲

الخَدَشُ ۶ وَالخَرَشُ خَرَا شِيدِنِ

۱- ب این بیت را ندارد

۲- ب بود این بیت را ندارند.

۳- ب: «بردل آمدن اندیشه» - د: «فادل آمدن اندیشه» - تاج المصادر: چیزی دردل

اوفنادن ۴- ب: «لاغر کردن ستور» ۵- ب بود: «آواز نرم دادن»

۶- د این مصدر را ندارد ۷- ب: «فراهم آوردن از جایها»

د: «واهم آوردن از جایها» ۸- ب بود این بیت را ندارند .

۹- ب: «پیچیدن و درانیدن جامه در کوفتن» - د: «به پیچیدن جامه در کوفتن»، برای

انجیدن به تعلیقات نگاه کنید

۱۰- ب: «حریصی کردن» - د: «حریص کردن» و بقیه بیت را ندارند

۱۱- ب: «تافتن موی سر» - د: «تافتن موی»

ض	الغَمَصُ ناسپاسی کردن نعمت را و عیب کردن کسی را وَقَعِلُ يَفْعَلُ فَعْلًا ۱ لُغَةً فِيهِمَا ۲ الْفَرَصُ بریدن آهن و شکافتن و بر فریصه زدن ۳ .
*	القَبِصُ بسر انگشتان فا گرفتن ۴ القَلْوَصُ برجستن جامه و جز آن ۵ القَنْصُ صید کردن النُّكُوصُ وَالنَّكِيصُ برگشتن و الغَابِرُ يَفْعِلُ ۶ .
الجَرَضُ فرو بردن آب دهن بر اندوه و خشم و يُعَدِّي بالبَاءِ ۷ الحَبْضُ تیر در پیش تیر انداز اوفتیدن ۷ .	النَّمَصُ موی برشته از روی بر کندن .
الحَفْضُ چوب خم دادن ۷ الحَفْضُ فرو داشتن آواز و بخفض کردن سخن و خوش- عیش گردانیدن و گشتن و نرم رفتن اشتر ۸ .	
الخِيفَانُ ختنه کردن زن ۹	

- ۱- در ا به سکون و فتح ع و در تاج المعاد به سکون ع فقط .
۲- بود این بیت را ندارند
۳- بود: «بریدن آهن و از آن جدا کردن»
۴- ب: «سر انگشتان گرفتن»
۵- ب: «برجستن جامه و هوا سیدن است»
۶- ب: «النكوص - برگشتن»
۷- بود این بیت را ندارند
۸- ب: «فرو داشتن آواز و بخفض کردن سخن»
۹- د: «خمسه کردن»
مأذد - د: القرض ، غلط نیست (منتهی الارب) معنی فریبند در تعلیقات آمده است
(پوست خاستن از لب) - د: «برجستن جامه و هوا سیدن است»
سخت «در حاشیه با خط نوتر» يقال اخفض صوتك ومن صوتك - د «فرو داشتن و بخفض کردن»، برای خفض به تعلیقات نگاه کنید

شیر تازه دادن ۴ .	الرُّبُوضُ فروختن گوسپند و گاو و اسب و سگ ۱ .
الفَرَضُ فریضه کردن و عطا دادن	الرَّفَضُ پراکنده کردن اشتر
و اصلُ الفَرَضِ الحَزُّ فِي الشَّيْءِ ۵ .	در چراگاه ۲ .
الفَرُوضُ پیر شدن گاو	الرَّفُوضُ پراکنده شدن ایشان ۲
القَبِضُ شتافتن و بشتاب راندن	الرَّمَضُ پیکان در میان دو سنگ
و فا گرفتن پنجه و تنگ کردن	نهادن و بدان کوفتن تا تنگ
و قَبِضَ فُلانُ ای مات ۶ .	گرده و الغابریه فَمِيلٌ ۲ * .
القَرَضُ بگشتن از چیزی و	العَرَضُ عرضه کردن و پیش-آمدن
شعر گفتن و بریدن بناخن برآه	«وَفَعِلَ لُغَةً فِي هَذَا» ۳
و بینجیدن موش جامه را و پاداش	«و آشکارا کردن و بدل دادن» ۳
دادن ۷ .	الغَرَضُ پر کردن و کم شدن و

-
- ۱- ب: «فروختن گوسپند و سگ و اسب بدان ماند» - د: «فروختن سگ و گوسپند و اسب بدان ماند»
 ۲- بود این بیت را ندارند * در ا به کسر و ضم ع
 ۳- بود «راندانند»
 ۴- ب این بیت را ندارد - د: «پر کردن و کم شدن»
 ۵- ب: «فریضه کردن» و در حاشیه «رخنه افکندن» - د: «فریضه کردن»
 ۶- ب: «گرفتن پنجه و بشتاب راندن و تنگ کردن» - د: «بشتاب راندن و بشتاب رفتن و فا گرفتن به پنجه و تنگ کردن»
 ۷- ب: «برگشتن از چیزی و شعر گفتن و بریدن بناخن برآه و بینجیدن موش جامه را و بریدن» - د: «بگردیدن از چیزی و شعر گفتن و بریدن بناخن برآه و انجیدن موش جامه را»

الربط	ببستن والغاير يُفَعِّلُ ^۶	الذبيض والنَبْضَانِ بجستن رگ ^۱
الضبط	نگاه داشتن	ط
الفرط	الحَبِيقُ ^۷	الثَلَطُ ريخ زدن ^۲
العبط	بکشتن ^۸ بهيمه بی علتی و شکافتن .	الْحُنُوطُ فا درو آمدن کشت ^۳ .
العفط	الضَرِطُ و يُسْتَعْمَلُ فی العنزِ ^۵ .	الخَبِطُ فرو کوفتن و دست بر زمین زدن اشتر و خَبَطَتِ الرَّجُلُ اِذَا انْعَمَتْ عَلَيْهِ مِنْ غَيْرِ مَعْرِفَةٍ بَيْنَكُمَا ^۴ .
الغبط	پرمچیدن گوسپند تا فربه هست یا نه ^۹ .	الْخَلِطُ آمیختن
الغبطة والغبط	بزهان بردن ^{۱۱}	الْخَمَطُ گوسپند بی پوست بریان کردن ^۵ .
القسط	بی دادی کردن ^{۱۲}	

-
- ۱- بود: «النَبْضَانِ- جستن رگ»
 - ۲- د: «ریخ زدن»
 - ۳- بود این بیت را ندارند
 - ۴- بود: فرو کوفتن» فقط
 - ۵- بود این بیت را ندارند- عنز یعنی طعن (المنجد)
 - ۶- بود: بستن - در ا يفعل مضموم و کسراست
 - ۷- ب: «معروف» - د: «تیز دادن»
 - ۸- ب: کشتن
 - ۹- ب: «فاپاسیدن - فاپاسدن گوسپند تا فربه هست یانی» - پاسیدن نکه یانی و بیداری و پاس داشتن (برهان جامع) - د: «برمچیدن گوسپند تا فربه است یا نه» - برمچیدن و برمخیدن هر دو آمده است ولی برمخیدن مناسب مقام نیست نگاه کنید به تعلیقات
 - ۱۰- ب و و: غبط را ندارند
 - ۱۱- ب: «آرزو بردن» و باخطن
 - نوتر از متن افزوده اند «بزهان» - د: بزهان ، به تعلیقات نگاه کنید
 - ۱۲- بود: «بیداد کردن»

ظ

القَشَطُ وَالكَشَطُ چیزی از روی

چیزی و ابردن^۱ .العَنْظُ وَالكَنْظُ سختی رسانیدن^۲اللَّبِطُ بیو کردن^۲الْقَرْظُ پیراستن^۶ ادیم ببرک^۷النَّحِيطُ باد از سینه بر آوردن^۲سَلَمٌ^۸ .

النَّشِطُ از زمیننی بزمیننی شدن

اللفظ گفتن و ازدهن بینداختن^۹

وبستن بگرهی کی آسان باز-

ع

شود و بکشیدن دلو از چاه بی

المَرْجِعُ^{۱۰} و الرجوع^{۱۰} و الرجوعیبکرة^۳ .واگردیدن^{۱۱} .

الهَبِطُ فرو آوردن و کاسته شدن

الرَّجَعُ و اگردانیدن^{۱۲}بهای اخیریان^۴ .

الرُّجْعَانُ و الرجوع جواب نامه

الهَبُوطُ فرو آمدن و کاسته شدن

بازفرستاندن^{۱۳} .بهای آن^۵ .

۱- ب: در اصل «چیزی را از روی چیزی بردن یا... باز کردن» و بعد چنین کرده اند:

یا چیزی روی پوست باز کردن - د: «چیزی از روی چیزی و ابردن و پوست باز کردن»

۲- بود این بیت را ندارند . ۳- ایضاً ندارند . بکرة : چرخ چاه و آنچه چوبی

(آن چوبی) گرد باشد که بر آنجویچه (آن جویچه) مانند می کنند و رسن بروی

گذاشته آب کشند (منتهی الارب) ۴- بود : «فرو آوردن» فقط . اخیریان

پیش از این آمده است (ص ۱۶ و ۶۲) ۵- بود : «فرو آمدن» فقط .

۶- به س ۸ رجوع کنید ۷- برگ - بر که در ۱ به سبب موریانه خوردگی

ناخواناست به قرینه تاج المصادر آورده شد

۸- ادیم مقروط پوست ببرک سلم پیراسته یا رنگ کرده بان (منتهی لارب) ، توضیح

درخت سلم در تعلیقات آمده است .

۹- بود این بیت را به تمامی ندارند ۱۰- ب: «... و ازدهن انداختن» - د:

«... و ازدهان بیو کردن» ۱۱- بود مرجع را ندارند ۱۲- ب: «باز-

گردیدن» ۱۳- ب: «باز گردانیدن» - در د با بیت پیش در هم است و مانند نسخه ۱

الرَّجَاعُ فأنمودن اشتراکی بچه دارم و نه دارد ^۱ .	[الجَرْفُ والجَلْفُ گد بپیل از زمین رو رفتن] ^۷ .
الرِّضَاعُ والرِّضَاعَةُ والرِّضْعُ شیر خوردن ^۲ .	الجَزْفُ بگزاراف فا گرفتن، فارسی مُعْرَبٌ ^۱ .
النُّزُوعُ کشیده شدن و يُعَدِّي بآلی و باز استادن و يُعَدِّي بِعَيْنٍ ^۳ .	الْحَدْفُ بیفکندن و انداختن چیزی سوی کسی ^۸ .
النُّزْعُ بر کردن چیزی و کمان کشیدن ^۴ .	الْحَرْفُ کسب کردن از بهر عیال ^۱ .
النِّزَاعُ آرزومند گشتن و يُعَدِّي بآلی ^۶ .	الْحَشْفُ خرما ی بد از میان نیک بیرون کردن ^۹ .
ف	الْحِلْفُ والمَحْلُوفُ سوگند خوردن ^{۱۱} .
الجَخْفُ والجَخْفُ تکیس کردن ^۱	الْخَدْفُ سنگ انداختن بانداشت ^{۱۲}

- ۱- ب بود این بیت را ندارند
۲- ب: «والماضی رضع ورضع - به فتح و کسب»
۳- ب بود: «کشیده شدن و باز استادن»
۴- ب بود: «کشیدن» فقط
۵- ب بود: النزاع والنزوع
۶- ب: آرزومند شدن
۷- کذا ب - د مانند ب و در آخر: رفته - این
بیت را ندارد
۸- ب: «افکندن و چیزی بکسی انداختن» - د: «بیو کردن و چیزی سوی کسی انداختن»
۹- ب بود این بیت را ندارند، در تاج المصادر حذف
۱۰- ب بود محلوفا ندارند، در ا حلف به سکون و کسرح است
۱۱- د: «سوگند دادن و خوردن»
۱۲- ب بود: «بانگشت سنگ انداختن»

الخسف بزمن فرو بردن	الخسوف بزمن فروشدن و
بگرفتن ماه ^۱ .	بگرفتن ماه ^۱ .
الخصف برهم نهادن و نعلین و	الخسف برهم نهادن و نعلین و
انج بدان ماند دوختن ^۲ .	انج بدان ماند دوختن ^۲ .
الخفاف نه ماهه بچه بیو کردن	الخفاف نه ماهه بچه بیو کردن
اشتر ^۳ .	اشتر ^۳ .
الخضیف الضرط ^۳	الخضیف الضرط ^۳
الخفاف بینی پیچیدن اشتر از ماهار ^۳	الخفاف بینی پیچیدن اشتر از ماهار ^۳
الدلیف ^۴ گام خرد نهادن و	الدلیف ^۴ گام خرد نهادن و
دلفت الکتیبة فی الحرب	دلفت الکتیبة فی الحرب
ای تقدمت ^۵ .	ای تقدمت ^۵ .
الذرفان والتذراف والذروف ^۶	الذرفان والتذراف والذروف ^۶
رفتن اشک.	رفتن اشک.
الرضف داغ کردن بسنک و شیرو دیک	الرضف داغ کردن بسنک و شیرو دیک
گرم کردن بدان*	گرم کردن بدان*
الصدف والصدوف بکشتن	الصدف والصدوف بکشتن
الصرف بگردانیدن و صرف ^۷ .	الصرف بگردانیدن و صرف ^۷ .
الذرافیم بالذنانیر معروف ^۷	الذرافیم بالذنانیر معروف ^۷
الصریف جرست دندان اشتر و	الصریف جرست دندان اشتر و
در سرای و کردنای بکره‌ی	در سرای و کردنای بکره‌ی
چاه ^۸ .	چاه ^۸ .
الصراف والصروف ^۹ بگشن	الصراف والصروف ^۹ بگشن

-
- ۱- ب: گرفتن
 ۲- ب: «برهم نهادن و دوختن نعلین و انج بدان ماند»
 ۳- ب و د این بیت را ندارند، تاج المصادر: الخصف
 ۴- ب: «گام خرد نهادن» - د: «گام نهادن»
 ۵- ب: «گام نهادن» - د: «گام نهادن»
 ۶- ب و د: «الذریف» را اضافه دارند * الرضف: داغ کردن بسنک
 ۷- ب: «گردانیدن» - د: «بگردانیدن» و بقیه بیت را ندارند
 ۸- ب: «جرست کردن دندان اشتر و کردنای بکره چاه» - د: «جرست کردن دندان اشتر و کردنای چاه آمدن»، به تعلیقات نگاه کنید
 ۹- ب و د این مصدر را ندارند

المَعْرِفَةُ وَالْعِرْفَانُ شِخَاخْتُنْ ^۶	آمدن سگ ^۱ .
العَرْفُ بِشْ ^۷ اسب پریدن ^۵	[الصُدُوفُ وَالصَّدْفُ بگشتن] ^۲
العُرُوفُ رَغِبَتُ ^۸ از چیزی	الطَّرْفُ بگردانیدن از چیزی و
بگردانیدن وَالغَايِرُ يَفْعُلُ ^۸	جنبانیدن پلک چشم و جنبیدن
العَزِيفُ بانگ کردن پری ^۹	چشم و چیزی در چشم کسی
العَزْفُ طنبور و جز آن زدن ^۵ .	زدن ^۳ .
العَسْفُ رَكُوبُ الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِ	الظَّلْفُ خود را از هوای نفس باز
تَدْبِيرٍ وَالْمَفَازَةُ مِنْ غَيْرِ	داشتن و برژنکله* زدن ^۴ .
قَصْدٍ ^{۱۰} .	العَجْفُ وَالْعُجُوفُ ایثار کردن
العَصْفُ وَالْعُصُوفُ سخت جستن	کسی دیگر را بر خویش در
باد ^{۱۱} «وَالعَصْفُ بِرَكْ كَشْتِ	خوردن ^۵ .

۱- ب: «بگشتن آمدن ماده سگ» - د: «بگشتن! آمدن سگ»

۲- ا این بیت را ندارد ۳- ب: «بگردانیدن و جنبیدن چشم» -

د: «جنبیدن چشم و بگردانیدن» * س ۹۲

۴- ب: «خود را از کام و هوای تن بازداشتن» - د: «خود را از هوای نفس بازداشتن»

۵- ب بود تمام بیت را ندارند ۶- د: بشناختن ۷- بش بش

اینجا یعنی یال (منتهی الارب) ، نگاه کنید به تعلیقات

۸- ب: «رغبت از چیزی گردانیدن» - د: «رغبت از چیزی بگردانیدن»

۹- ب: «صوت الجن» - د این بیت را ندارد ۱۰- ب بود: «از راه بگشتن» -

به در نسخه ب الحاقی بنظر میرسد و نیز در بالا العسف را افزوده اند

۱۱- ب: باد سخت جستن

خوبش را ۳ .	ببزیدن و کسب کردن ۱ .
الغلف درغلاف کردن وغالیه بکار داشتن .	العطف بدو در آوردن و بر گردانیدن و بر گردیدن و مهربانی کردن و یُعَدِّیانِ بعلی ۲ .
القذف انداختن و دشنام دادن	العطف بدو در آوردن ۳
القرف عیب کردن و تهمت کردن و پوست باز کردن ریش و نار و درخت و کسب کردن از بهر عیال ۶ .	* العلف علف دادن
القصف شکستن	القرف آب بدست برداشتن و خوردی بکفجلیز و موی پیشانی اسب بریدن ۴ .
القصیف بانگ کردن رعد و چیز آن ۷ .	الغضف سست کردن سگ گوش

۱- بود این تکه را ندارند

۲- ب: «بدو در آورد و گردیدن و گردانیدن و مهربانی کردن والرابع یعدی بعلی»-

د: «بدو در آوردن و بر گردیدن و بگردانیدن و حمله بردن و مهربانی کردن والرابع

یعدی بعلی» ۳- بود این بیت را ندارند

* العکوف: پیوستگی کردن (د) ۴- ب: «آب بدست برداشتن و خوردی

بکفلیز بر - بر کردن و موی پیشانی اسب بریدن» - د: «آب بدست برداشتن و خوردی

بکفلیز بر گرفتن و موی پیشانی اسب بریدن» - کفجلیز ، کفچلیز یعنی کفگیر نگاه

کنید به تعلیقات ۵- بود: سنک انداختن-وقی کردن (تاج) ۶- ب: «عیب کردن

و تهمت کردن و پوست باز کردن ریش و بار از شاخ درخت» - د: «عیب کردن و پوست

وا کردن ریش و نار و درخت و تهمه کردن» ۷- ب: «آواز رعد بر آمدن»

که بر را افزوده اند - د: «آواز رعد آمدن»

القطف واگردن انگور و گام	الكشف والكاشفة ^۷ و ابردن
خرد نهادن ستور ^۱ .	چیزی از چیزی ^۸ .
القُطوف خراشیدن ^۲	الكشاف آبستن شدن اشتر هر سالی ^۲
الكتف دست بازپس بستن ^۳	النتف موی بر کردن و بیپین
[الكرف بوییدن خر کمیز را] ^۴	چیزی بر گزیدن ^۹ .
الكسف بریدن جامه و روی	الندف پنبه زدن
ترش شدن و گرفته گردانیدن	النزف ضعیف گردانیدن ^{۱۰} رفتن
آفتاب و ماه الا ان الأجودان	خون مردم را و برسیدن آب
يقال خسف القمر والعامه	چاه ، «والماضي من هذا ففعل
تقول انكسفت الشمس ^۵ .	وفعل و برسائیدن آن «ونزف
الكسوف بگرفتن آفتاب و ماه	الرجل سكير و منه ولا هم
و بد شدن حال کسی ^۱ .	عنها ينزفون ^{۱۰} .

- ۱- ب: «باز کردن میوه و انگور» که انگور را بعد افزوده اند - د: «واگردن انگور و میوه»
- ۲- ب: بود این بیت را ندارند
- ۳- د: «دست واپس بستن» ، به زبان امروز
- ۴- کذا بود - ا این بیت را ندارد ،
- ۵- ب: «گرفته کردن آفتاب و
- ۶- ب کذا فقط «بدگشتن»
- در جای «بدشدن» - د: «گرفته شدن آن و بدگشتن حال کسی»
- ۷- بود کاشفه را ندارند
- ۸- ب: «برهنه کردن» - د: «واگردن»
- ۹- ب: «موی بر کردن» فقط - د: «موی بر کردن» و بقیه کذا
- ۱۰- ب: «ضعیف کردن رفتن خون مردم را و برسائیدن آب چاه و برسیدن آن» -
- د: «ضعیف کردن رفتن خون مردم و برسائیدن آب چاه و برسیدن آن» - آنچه درون «
است بود ندارند

دهن را ^۶	النَّسْفُ برکندن بنا و گیاه ^۱ و
الحُدُوقُ سخت ترش شدن	دامیدن .
الحَدَقُ والحِذَاقُ ^۷ والحَدَاقَةُ	النَّطْفَانُ چکیدن آب و جز
زیرك سارشدن درکاری و فَعِلَ	آن ^۲ .
فَعَلَا ^۸ لُغَةً فِيهِ ^۹	الهْتَفُ بانگ کردن
الحَرَقُ محکم بستن برسن ^۹	الهْتِافُ آواز دادن و يُعَدِّي
الحَلَقُ موی سر ستردن و بر	بالباء ^۳ .
كَلَوْ زَنْ و حَلَقَةَ اللَّهِ أَي	الهَرَفُ ^۴ غلو کردن در مدح
اصَابَهُ بِوَجَعٍ فِي حَلْقِهِ ^{۱۰}	قِي
الحَدَقُ سرکین افکندن مرغ	الحَبِيقُ الضَّرِطُ ^۵
وَالغَايِرُ يَفْعِلُ وَيَفْعَلُ ^{۱۱}	الحَدَقُ بریدن ^۵ و گزیدن سرکه

- ۱- د «گیاه» را ندارد - در ب با خطی نوتر افزوده اند «بیاد دادن» - دامیدن (ص ۸۴)
- ۲- کذا ب - د: «چکیدن» فقط - ا این بیت را ندارد
- ۳- ب: «الهتاف» - به ضم، آواز دادن - د: «الهتف والهتاف»: آواز دادن و یعدی بالباء - هتاف در المنجد و منتهی الارب به ضم ه است .
- ۴- کذا در منتهی الارب و تاج المصادر و به فتح ه و ر در المنجد
- ۵- بود: «تیز دادن» - بود این تکه را ندارند .
- ۷- بود و تاج المصادر حداق به فتح ح - بود «زیرك شدن درکاری» فقط
- ۸- به سکون و کسر ع و در تاج المصادر به سکون فقط
- ۹- بود این بیت را ندارند و در عوض: الحرق - بسوهان سائیدن و دندان برهم سائیدن از خشم (ب) و الحدق - بسوهان سائیدن و دندان برهم سائیدن از خشم (د)
- ۱۰- ب: «ستردن موی و بر گلوزدن» - د: «موی ستردن و بر گلوزدن» - در تاج المصادر حلقه آخر به کسر ح است .
- ۱۱- ب: «الحدق والحدق» - سرکین افکندن مرغ - د: «سرکین او کندن مرغ»

السنفق درفا کردن ^۷	الخرق دریدن و زمین بریدن
السلق بزفان آزدن و خایه کوازه.	برفتن و دروغ گفتن ^۱ .
کردن و گوشه‌ی جوال در هم	الخرق والخرق تیر بر نشانه
او گنیدن و کسی راستان باز	گذاره کردن یا دروی نشستن ^۲
او گنیدن و بانگ کردن ^۸ .	[الخرق بچیزی پهن زدن] ^۳
الشهيق والتشهاق والشهوق	الزلق موی ستردن و بخیزانیدن ^۴
آخر بانگ کردن خر و فعّل	[الذرق سرگین افگندن مرغ] ^۵
یفعّل لغة فيه ^۹ .	السبق پیشی گرفتن
الصفق والتصفاق باگردانیدن	السرق والسرقه دزدیدن يقال
والصفق درفا کردن و چشم	سرق منه مالا وربما قالوا
فرو خوابنیدن و دست برهم زدن.	سرقه مالا.

۱- بود: «دریدن و دروغ گفتن»

۲- ب: «تیر درجایی نشانیدن» - د: «تیر درجای نشانیدن» - وی راجع است به

نشانه . ۳- کذا ب - د: «بچیزی پهن بزدن» - ا بیت را به تمامی ندارد

۴- بود این بیت را ندارند . ۵- کذا در حاشیه ا - د: «سرگین او گنیدن

مرغ» - ب این بیت را ندارد .

۶- ب: «دزدی کردن بقول سرقه مالا و سرق منه مالا» - د: «دزدی کردن» و عطف .

۷- ب: «در فراز کردن» - ۸- ب: «دراز زبانی کردن و خایه کوان کردن و گوشه

جوال درهم افگندن و کسی را برستان افگندن و خایه جوشیدن» - د: «زفان آوری کردن و

خایه کوازه کردن و گوشه جوال درهم او گنیدن و کسی را برسر او گنیدن و خایه جوشیدن» -

برای کوازه وستان به تعلیقات نگاه کنید

۹- بود: «الشهيق - اخر بانگ خر و الفاهر يشق» - یفعل در متن ا به فتح و در

تاج المصادر به ضم ع است .

الغَسَقَانُ والغَسَقُ دويدن آب از چشم وزرد آب از جراحت ^۲ . الغَسَقُ تاريك شدن چشم ^۱ الغَفَقُ بتازيانه زدن ^۲ الفِسْقُ والفُسُوقُ ^۲ از فرمان خدای عزوجل بيرون آمدن ^۱ . الفَلَقُ شكافتن اللفَقُ بهم باز دوختن المَزَقُ دريدن ^۷ النُّطْقُ** سخن گفتن النَّهْيَقُ والنُّعَاقُ والنَّعَقَانُ النَّعِقُ بانگ بر گوسپند ^۸ زدن	بييع يابيعت ويُعَدِّي بالِلَامِ والضَّرْبُ الَّذِي يُسْمَعُ لَهُ صَوْتُ ^۱ . الصَّلَقُ آواز بلند برداشتن ^۲ الطُّفُوقُ الطَّفُوقُ ^۲ * العِتِيقُ و العَتَاقُ و العَتَاقَةُ آزاد شدن والنَّعْتُ عَتِيقُ و عَاتِقُ والعِتِيقُ از پيش بشدن اسب ^۳ . العَذَقُ بریدن شاخ خرما و کسی را بعيبي معروف کردن ^۴ . العَزَقُ شكافتن زمين بکنند ^۲ الغُسُوقُ تاريك شدن شب ^۵
---	--

- ۱- ب: «در فراز کردن و باز گردانیدن و دست بر هم زدن و چشم فراز کردن»-
د: «الصفق - وا گردانیدن و درفا کردن و دست بر هم زدن»
۲- ب بود اين بيت را ندارند . * در کاری کردن ايستادن (تاج المصادر)
۳- ب بود: «آزاد شدن» فقط - عتق آخر در المنجد به فتح ع است .
۴- ب: «نشان کردن گوسپند و کسی را بعيبي معروف کردن» که بعد بعيبي را بعيبي کرده اند - د: «نشان کردن گوسپند و کسی را بعيبي معروف کردن»
۵- ب اين بيت را ندارد . ۶- کذا دوب - اين بيت را ندارد ۷- ب: «دريدن جامه» - و سرگين افکندن مرغ (تاج المصادر) ** در المنجد به فتح ن و در ب و منتهی الارب و صراج به ضم، در ا ناخوانا ۸- د «گوسپند» و چنين است درهمه جا (پ=ف)

السَّفَك رِيخْتَن اَشَك وِخون^۶
 الشَّبَك آمِيخْتَن وِدرهم او كِنْدَن^۷
 العَبَك * با دوسيدن بوي وَيُعَدِّي
 بالبَاء^۸ .

المَلِك بِالضَّم پادشاه شدن
 المَلِك * * خداوند شدن والمَلِك
 «بِالْفَتْح زَن كَرْدَن»^{۱۰} او آرد
 نِيك سر شتن^{۱۱} .
 النَّزَك طَعْنَه زِدَن بِنِيْزَك وِ طَعْن
 كَرْدَن در كَسِي^۷ .
 الهَيْتَك پَرْدَه دريدن
 الهَيْلَك هَلَاك كَرْدَن فِي لُغَةٍ

النَّغِيْق بَانِك كَرْدَن كَلَاغ^۱
 النَّهِيْقُ وَالنُّهَاقُ بَانِك كَرْدَن
 خَر وِفْعَل يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ^۲
 ك

[البِتَك كُوش از بن بریدن]^۳
 الحَبَبُك نِيك بَافْتَن وِ اسْتِوَار كَرْدَن
 الحَشَك وِ الحَشُوْكَ كَرْدَن
 آمِدَن شِيْر دَر پَسْتَان وِ الحَشُوْكَ
 كَرْدَن آمِدَن مَرْدَمَان^۴ .
 السَّبَك كَدَاخْتَن سِيْم وِ جَزَان وِ
 از آن چِيْزِي سَاخْتَن^۵ .

- ۱- ب : «بانك كردن كلاغ واشتر! - استر! والمستقبل ينفق بهضم وفتح - د: «بانك كردن والغابر ينفق» ، تاج المصادر نعيق ولى هر دو درست است (منتهى الارب)
 ۲- ب بود: «بانك كردن خر والغابر كذلك»
 ۳- كذا بود - ا اين بيت را ندارد .
 ۴- ب بود اين بيت را ندارند
 ۵- ب: «ريخته گرى كردن زروسيم»
 ۶- ب: «خون ريختن» - د «ريختن خون»
 ۷- ب: «افكندن انگشت وانج بدان ماند» - د: «آميختن و درهم او كندن انگشان وانج بدان ماند» * تاج المصادر: «العتك»
 ۸- بود اين بيت را ندارند .
 ۹- ب بود «بالضم» را ندارند .
 ۱۰- بود اين تَكَهرا ندارند .
 ** بالحركات الثلث (تاج المص) در
 ۱۱- بود : «نيك سر شتن آرد»

تمیم ۱ .

الهلاكُ والهَلُوكُ و المَهْلِكُ**
 والهَلَكُوتُ و التَهْلِكَةُ^۲
 «وهذه من نوايدِ المصادر»^۳
 هلاك شدن .

الحقلُ گرد آمدن و باك داشتن
 و يُعَدِّي بِنَفْسِهِ و بالباءِ و بِمِنْ
 و زهودن^۴ .
 الحِمْلُ بالكسر، برداشتن بسر
 و بیشت* .

ل

البتلُ بریدن

التبيلُ بیمار و تباه کردن عشق
 کسی را^۱ .

الحَمْلُ بِالْفَتْحِ ، باردار گشتن
 زن و درخت و بار بر نهادن و حمله
 بردن و يُعَدِّي بَعَايَ و کسی را
 بر ستور خویش نشانیدن و بار
 کشیدن^۵ .

الحفولُ شتافتن^۱

الجفَلُ شتافتن*

الجَفَلُ شتابانیدن*

الحَبَلُ دام فرو کردن*

الحَدَلُ ستم کردن*

الحَمَالَةُ بایندانی کردن*
 الخَبَلُ ناقص عقل و اعضا^۶
 گردانیدن^۶ .
 الخَتَلُ فریفتن

۱- ب بود این بیت را ندارند - برای تمیم به تعلیقات نگاه کنید

** در او تاج المصادر به فتح و کسر و ضم هر سه صورت ۲- ب: «الهلاك والهَلِك والهلاكة

والهَلِكَة» - د: «الهَلِكَة والهَلِك والهلاكة» ۳- ب بود این تکرار ندارند

* ب بود این بیت را ندارند . ۴- ب: «گرد آمدن و باك داشتن و يعدی الثاني

بالباء و بنفسه بمن» - د مانند ب و در آخر: بنفسه و بمن

۵- ب: «الحمل - برداشتن و بار دار گشتن زن و درخت و بار نهادن و حمله کردن و

کسی را بر ستور خویش نشانیدن» - د: «الحمل - برداشتن و باردار شدن زن و درخت و حمله

بردن و بار نهادن و کسی را بر ستور خویش نشانیدن» ۶- ب بود: «ناقص گردانیدن

عقل و اعضا»

الصحَّيلُ «والصَّهالُ والتَّصَهَّالُ» والمَآهَلَةُ ^۱ بانگ کردن اسب ^۲ .	کردن و عزل کردن از زن . العسلُ والعَسَلانُ دویدن گرگ ^۶ العَسَلانُ جنبیدن نیزه ^۶ العَسَلُ انگبین در طعام کردن والغَابرُ يَفْعِلُ ^۷ العَقْلُ والمَعْقُولُ ^۸ خردمند گشتن و دریافتن و العَقْلُ ^۸ لِنَگِ اشتر با دست بستن و دیت دادن و هو مُتَعَدٍ، و دیت از کسی دادن و يُعَدِّي الى المفعول الثاني بِعَنَ و از قصاص دست برداشتن از بهر دیت و يُعَدِّي الى المفعول
العَبِيلُ برگ از درخت فرا گرفتن ^۳ .	
العَدْلُ داد کردن «و يُعَدِّي بعلي» ^۴ و برابر کردن چیزی با چیزی «و يُعَدِّي الى المفعول الثاني بالباء» ^۵ .	
العُدُولُ بگشتن «و يُعَدِّي بِعَن» ^۴ .	
العَزْلُ جدا کردن و معزول	

-
- ۱- بود « راندارند - صاهله در: بجه ا مشدد است
 ۲- ب: «والمستقبل يصهل» - د: «والغابر يصهل» را اضافه دارند .
 ۳- بود این بیت راندارند .
 ۴- بود این تکه را ندارند .
 ۵- ب: «والثاني يعدي الى المفعول» - د: «والثاني يعدي الى المفعول الثاني بالباء»
 ۶- بود: «العسلان - دویدن گرگ و جنبیدن نیزه»
 ۷- ب: «انگبین کردن در طعام و کسی را انگبین دادن والغابر يعسل ويمسل ، به ضم
 و كسر» - د: «انگبین در طعام کردن و یا کسی را انگبین دادن والغابر يعسل ، به كسر»
 ۸- بود «المعقول» را ندارند .

الثانی باللام و قبض آوردن

داروی شکم را^۱

العُقُول در کمر شدن بز کوهی^۲

الغَزْل رشتن

الغَسْل شستن

الفَتْل تافتن «وواگردانیدن»^۳

الفَصْل جدا وا کردن و منقطع

کردن خصومت^۴

الفُصُول از جای بر رفتن^۵

الفِصَالُ والفَصْلُ از شیر باز

کردن

القَزْلَان العَرَجَان^۶

القَصْل بریدن و خویید دادن

ستور را^۸

القُفُول خشک شدن^۲

الكَبْل بند کردن

النَزُولُ وَالْمَنْزَلُ بمنزل فرو

آمدن و النَزُولُ بِمَنَا [به منا]

آمدن^۹

النَّسْلُ^{۱۰} والنَّسْلَانُ شتافتن^{۱۱}

النَّطْلُ نَطُولُ بر خویشتن ریختن^{۱۲}

الهَتْلُ والهَتْلَانُ والتَهْتَالُ

باران باریدن^{۱۲}

الهَدِيلُ بانگ کردن قمری^{۱۳}

۱- ب: «وزانوی اشتر بیستن ودیت دادن و قبض آوردن دارو شکم را و قبض افتادن»-

د: «وزانو اشتر به بستن ودیه دادن و قبض آوردن دارو و شکم را قبض افتادن»

۲- بود این بیت را ندارند ۳- بود این تکه را ندارند - تاج المصادر:

بافتن ۴- ب: «جدا کردن و منقطع کردن خصومت» - د: «جداوا کردن

و خصومة منقطع کردن» ۵- ب: رفتن

۶- بود این مصدر را ندارند ۷- بود این بیت را ندارند - برجستن

ولنگان رفتن (منتهی الارب) ۸- ب: «بریدن خویید» - د: «بریدن» فقط

۹- ب: «النزول - فرود آمدن» - د: «النزول - فرو آمدن»

۱۰- بود این مصدر را ندارند ۱۱- ب: «پویندن گرگ» - د: «پویندن»

۱۲- بود این بیت را ندارند - نطول: آب جوشانیده بداروها (منتهی الارب)

۱۳- د: قمری و مانند آن

شکستن ^۱ .	و انچه بدان ماند از مرغان .
الشلم رخنه کردن	الهَدَل جامه فرو گذاشتن و
الجذم بریدن	جز آن ^۱ .
الجزم گناه کردن ^۴	الهزل لاغر کردن و هزل گفتن
الجزم کسب کردن و بریدن بار	الهزال لاغر شدن و الماضي فَعِلًا ^۱
خرما و موی گوسپنده ^۵ .	الهطل والهطلان اریختن باران
الجزم ساکن کردن حرف و	واشك والذمت هطل وهناطل ^۱
بریدن «وپس کردن مشك و حزر ^۶	
کردن ^۶ .	م
الجلم بریدن	البسم گماریدن
الحتم واجب کردن	البغام بانگ کردن آهو و اشتر ^۲
*	و گاو دشتی .
الحذم بشتاب بر خواندن ^۷	الثرم دندان پیشین ^۳ کسی

۱- ب و د این بیت را ندارند

۲- د: شتر و در ب در آخر

۳- دندان پیشین = ثنایا ، رجوع کنید به تعلیقات

۴- ب بود این بیت را ندارند

۵- ب: «کسب کردن و بریدن بار خرما»-

د: «کسب کردن و بریدن بار درخت خرما»

۶- این تکه را بود ندارند

حزر: اندازه کردن آن را که چند است (منتهی الارب)

*- الحتم: عطا دادن

(ب اضافه دارد) ۷- د: خواندن

و بریدن .	و بریدن .
الحَرِيمُ والحَرِيمَةُ ^۱ والحَرِيمَةُ	الخَسْمُ مَهْرٌ كَرْدن و تمام کردن
والحَرِيمَانِ بی‌روزی کردن	قرآن .
الحَزْمُ استوار کردن و تنگ	الخَذْمُ بریدن ^۵
برستور بستن ^۲ .	الخَزْمُ گم کردن و از راه بگشتن*
الحَسْمُ بریدن و پیوسته (پیوسته)	و بریدن .
داغ کردن ^۳ .	الخَزْمُ ماهر بر کردن ^۶
الحَشْمُ بخشم آوردن «وتشویر	الخَصْمُ غلبه کردن بخصوصیت ^۷ و
دادن» ^۴ .	هذا شاذٌ لانَّ القِیاسَ انْ یكون
الحَطْمُ شکستن «و حَطْمَتَهُ -	هذا مِنْ بابِ فَعَلٍ بِالْفَتْحِ
السِّنُّ إِذَا اسَنَّ» ^۸ .	یَفْعَلُ بِالضَّمِّ .
	أَلْحَطْمُ ^۸ مثلُ الخَزْمِ

۱- حرمة را بود ندارند

۲- ب: و بیدار بودن در کاری - د: و بیدار بودن در کار (اضافه دارند)

۳- تاج المصادر: بریدن و پیوست داغ کردن

۴- این تکه را بود ندارند * تاج المصادر: آوار بگشتن

۵- ب: بخصوصیت بر کسی - د: بخصوصیت

۶- بقیه بیت را نسخه‌ها ندارند .

۷- د: الخِطْمُ ، ولی سهواً کتاب است - خِطْمُهُ خَطْمًا زِدْ بَیْنِی اَوْرًا وَخِطْمُهُ بِالْخِطَامِ مَهْرٌ

کَرْدن دَر بَیْنِی وِی یا کَشِید بَیْنِی اَوْرًا تَامَهْرٌ بَرَوِی کُنْد (مَنْتَهی الارب) - تاج المصادر: مَهْرٌ

کَرْدن و... هُنَا لِاِثْرِ عَلَی الْاِنْفِ کَمَا یَخْطُمُ بِالْبَعِیرِ بِالْکَی .

الذَّرْمُ وَالذَّرْمَانُ * گام خُرد	آنچ بدان مانند ^۴ .
نهادن *** .	الظُّلْمُ وَالْمَظْلَمَةُ ^۵ بی داد
الرَّيْتَمُ شَكْسْتَنُ ***	کردن ^۶ وَالظُّلْمُ مَصْدَرُ ظَلَمَ
الرَّذْمُ رخنه بر آوردن و پاره در	الوادی اذا بَلَغَ المَاءُ مِنْهُ
جامه دادن *** .	مَوْضِعًا لَمْ يَكُنْ يَبْلُغُهُ قَبْلَ
الرَّضْمُ سنگ برهم نهادن ***	ذَلِكَ وَمَصْدَرُ ظَلَمْتُ الْأَرْضَ
الشَّتْمُ دشنام دادن	اذا لَمْ تَكُنْ مَحْفُورَةً قَطْ
الشَّرْمُ شاکفتن ^۱	فَحَفَرْتُهَا .
العَتْمُ بهم وا کوفتن و کاری	العتم درنگی شدن و تاریک شدن
صعب رسیدن ^۲ .	شب ^۷ .
الصَّرْمُ از کسی بریدن و بریدن	العثم کثر وا در بستن و شکسته
بار خرما بن ^۳ .	کثر وادربسته شدن ^۷ .
الصَّلْمُ بریدن گوش و بینی از بن و	العذْم ^۸ دندان گرفتن و ملامت

* این دو مصدر در ا به تشدید و آمده اند .

** بود این بیت را ندارند

- ۱- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: واندك دادن . ۲-ب: «بهم باز»
- کوفتن و کار صعب رسیدن - د: «بهم وا کوفتن و کاری صعب و رسیدن»
- ۲- د: از کسی بریدن و بریدن بار خرما بن - ب بن را ندارد و بقیه مانند من
- ۴- ب: «گوش و بینی از بن بریدن و آنچ بدان مانند» - د: «از بن بریدن گوش و بینی و جز از آن»
- ۵- این مصدر را بود ندارند
- ۶- د: بیدادی کردن ، بقیه بیت را نسخه ها ندارند
- ۷- در جای این دو
- بیت نسخه ها چنین دارند: ب - العتم ، العثم : کثر در بستن و کثر در بسته شدن - د: العثم
- کثر وادربسته شکسته و کثر وادربسته شدن آن ۸- والعذام (بود اضافه دارند)

الفَدَمُ فِدَامٌ بِرَبْصَتِنِ ٥	کردن ١ .
الفَصْمُ شَكْسْتَنُ بِي جَدَا كَرْدِنِ ٦	العَزْمُ «وَالعَزِيمَةُ وَالعَزِيمُ»
الفِطَامُ اَزْشِيرُ بَا ز كَرْدِنِ ٦	وَالعُزْمَانُ ٢ دَل بَر كَارِي
القَرَمُ وَالقُرُومُ اِنْ يَأْكُلَ	نَهَادِنِ «وَيَقَالُ عَزَمْتُ عَلَيْكَ»
الصَّبِيءُ وَالْبَهْمُ اَوَّلُ مَا	بِمَعْنَى اَقْسَمْتُ عَلَيْكَ ٢ .
يَأْكُلَانِ ٣ *	العِصْمَةُ نِگَاهِ دَاشْتِنِ
القَسَمُ وَاِبْخَشِيدِنِ وَاِنْدِيشَه كَرْدِنِ	العَمَكُمُ دَهَنِ بِنْدِ بِرَبْصَتِنِ اَشْتَرِ
دِر كَارِي تَا چُون كَنِی ٧ .	وَجِشْمِ دَاشْتِنِ ٣ .
القَصْمُ شَكْسْتَنُ بَا جَدَا كَرْدِنِ ٨	العَلْمُ شَكَا فْتِنِ لِبِ ٣
القَطْمُ چَشِيدِنِ وَ كَزِيدِنِ ٩	الفِشْمُ بَسِيَارِ دَادِنِ ٣
القَلْمُ نَاخِنِ وَ سَمِ بِچِيدِنِ ١٠	الفِشْمُ بِي دَادِ كَرْدِنِ ٤ وَ شَكْسْتِنِ

١- ب: «بدندان گرفتن» - د: «دندان گرفتن»

٢- ب: «بود» - د: «را ندارند»

٣- ب: «بود این بیت را ندارند» * نخست گیاه خوردن گرفت یا بضعف و سستی خورد و كذلك الصبي و نحوه (منتهی الارب)

٤- ب: «بود: بیداد»

دهان بند - منتهی الارب: فدام - دهان بند آتش پرستان و عجمیان که وقت آب خوردن بدان

دهان را بیندند و سرپوش ابریق.

٥- ب: «فدام بستن» و در زیر فدام توضیح داده اند:

٦- ب: شکستن که جدا نشود

٧- ب: بخش کردن - د: و ابخشیدن

٨- ب: «شکستن یا (با) جدای کردن»

٩- ب: «چشیدن و دندان بر چیزی نهادن، تا سختست یا سست» که تکه اخیر در بالا زیاد شده است - د: چشیدن و دندان بر چیزی نهادن

تاسخت است تا (یا) سست

١٠- ب: «ناخن چدن و سنب ستور پیراستن» - د: «سم و ناخن بچیدن»

اللَّفْمُ بينی بند بر بستن ^۲ .	[الكَدْمُ گزیدن ^۱]
النَّسِيمُ والنَّسَمَانُ وزیدن باد ^۶	الكَزْمُ کوسته شکستن مرغ
النَّظْمُ پیوستن**	بمنقار و خوردن او مغز وی را. ^۲
النَّقْمُ ^۷ خشم گرفتن و یعتدی	الكَشْمُ از بن بریدن بینی
بِـعَلَى و کاری زشت آمدن	الكَظْمُ خشم فرو خوردن
والماضی مِنْهُمَا تَقِيمُ بالكسْرِ	الكَلْمُ خسته کردن
ایضاً ^۸ .	اللَّثْمُ دهن بند بر بستن و بوسه
الهِتْمُ دندان پیشین بشکستن ^۹	دادن ^۳ .
الهِدْمُ ویران کردن ^{۱۰}	اللَّدْمُ* بر روی زدن زن و پاره
الهِذْمُ بریدن و خوردن زود ^۶	در جامه دادن ^۴ .
الهِزْمُ «والهَزِيمَةُ وَالهِزِيمِيُّ» ^{۱۱}	اللاظْمُ بینجه زدن ^۵

۱- کذا در بود وتاج المصادر - ا این بیت را ندارد
 ندارند ، به تعلیقات نگاه کنید
 ۳- بوسه دادن را بود ندارند * لدم در ا مشدداست
 ۴- ب: «بر روی زدن و دوش و مانند آن» - د: «دست بر روی زدن»
 ۵- ب: «طیانچه زدن» - د: «تیانچه زدن»
 ۶- بود این بیت را ندارند
 ۷- والنقمة (بود اضافه دارند) - تاج المصادر:
 النغم - سخن پنهان گفتن
 ۸- بود: «کاری زشت آمدن و الماضی نقم و نقم ، به
 فتح و کسر ق»
 ۹- د: «دندان شکستن» - ب این بیت را ندارد
 ۱۰- ب: ویران کردن بنا
 ۱۱- بود * « را ندارند

الدَّفْنُ در زیر خاک کردن ^۸	شکستن لشکر.
الزَّبْنُ * سپوختن و بزآنوزدن اشتر کسی را ^۹ .	الهَيْضُ وَالْهَيْضُ ۱ شکستن الهَيْضُ بگواریدن طعام و حق کسی کم بکردن ^۲ .
الزَّفْنُ پای کوفتن	ن
السَّفْنُ پوست باز کردن ^{۱۰}	التَّبْنُ گاه دادن کسی را ^۳
الشَّفُونُ بدنبال چشم نگریستن ويعتدي بنفسه و بالي ^{۱۱}	الثَّمَنُ هشت کردن و هشتم شدن ^۴
الصَّبْنُ قدح شراب و هدیه و جزآن از کسی بگردانیدن و گرفته زدن کعبتین ^{۱۲} .	الحَفْنُ کسی را چیزی اندک دادن ^۵ .
الصَّفُونُ بر سر پای ایستادن و بر	الخَبْنُ وَالْخَبَانُ ۶ بکنار چیزی بر داشتن ^۷ .

-
- ۱- تاج المصادر : والهضم
۲- ب: «گوارشدن طعام و کم کردن چیزی از حق کسی» - د: «کم کردن چیزی از حق کسی و طعام بگواریدن»
۳- ب بود: «گاه دادن» فقط
۴- ب بود: «هشتم شدن»
۵- ب: «کسی را شی اندک دادن» و بعد به: چیزی دادن ، بدل کرده اند - د: «کسی را کفی دادن»
۶- ب بود خبان را ندارند
۷- ب: «بکنار و آغوش و دامن چیزی بر داشتن»
۸- ب: در زیر خاک پنهان کردن * تاج المصادر : الزبن
۹- ب: «لکدزدن اشتر و المستقبل يزبن» - د: «لکدزدن اشتر و الغابريزبن»
۱۰- ب بود: تراشیدن
۱۱- ب: «بدنبال چشم نگریستن» - د: «بدنبال چشم نگریستن» و بقیه بیت را ندارند
۱۲- ب: «قدح شراب از کسی گردانیدن کی نوبت او باشد» - د: «قدح شراب از کسی بگردانیدن که نوبت او باشد»

کناره‌ی سم چهارم و قدم بهم	کردن [۵]
بازنهادن ^۱	العَطْن پوست در خور کردن ^۶
الضَفْن پای بنسشتگاه کسی	العَطُون خفتن اشتر بر کناره آب
با زدن ^۲	والغَايِرُ يَفْعُلُ ^۷
الطَّبَانَةُ والطَّبَانِيَةُ والطُّبُونُ	الغَبْنُ زیان آوردن بر کسی در
الطَّبِينُ ^۲	بیع و شرا
العَجْنُ آرد سرشتن ^۳	الغَمْنُ شاخ بریدن ^۲
العَدْنُ پیوسته استادن بجای و	الغَضْنُ واداشتن ^۸
يُعَدِّي بِالْبَاءِ ^۴	الْفَتْنُ وَالْفُتُونُ درفتنه او کردن
[العَرْنُ برس در بینی شتر	و فتنه شدن ^۹

- ۱- ب: «بر سه پای ایستادن اسب و کناره سبب چهارم بر زمین نهادن» - د: «برسد پای بیستادن و بر کناره سم چهارم» - سه پای در نسخه ا به سبب موریا نه خوردگی خوانده میشود و صفون هم در نسخه مشدداست (به تشدید ص)
- ۲- ب بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر: آتش در زیر خا کستر کردن تا نمبرد
- ۳- د: «سرشتن» - ب: «سرشتن آرد» اما کلمه آرد الحاقی به نظر میرسد.
- ۴- ب: «پیوسته ایستادن بجای» - د: «پیوسته ایستادن بجای»
- ۵- کذاب - د: «برسن در بینی شتر کردن» - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند - برس پیش از این چند بار آمده بود (ص ۵۹ و ۱۰۴)
- ۶- ب: «پوست در زیر جایی کردن تا نرم گردد» - د: «پوست در زیر جای کردن تا نرم شود»
- ۷- ب: بر کناره آب - د: بخفتن شتر بر کناره آب - والغاير يفعل را نسخه ها ندارند تاج المصادر او يفعل به کسر و ضم - تاج المصادر: سیراب خوردن اشتر و بس خفتن
- ۸- ب بود این بیت را ندارند
- ۹- ب: «درفتنه افکندن و در فتنه شدن»

و من المعتل

ب

الوَثْبُ وَوَبٌ و الوَثْبُ و الوَثْبُ

و الوَثْبَانُ ٦ برجستن ، وِثْب

فِي لُغَةِ حَمِير ٧ اقعُد ٨ .

الوَجُوبُ و واجب شدن و بیوفتیدن ٩

الوَجِيبُ طپیدن دل

الوَجِبَةُ بیوفتادن دیوار ١٠

الْجِبَةُ فرو شدن آفتاب و بستن

بيع ١١ .

الْوَصُوبُ دایم شدن

الْفِتْنَةُ و المَفْتُونُ آزمودن

و الفِتنُ سوختن ١ .

القُبُيونُ بشدن در زمین ١

القَفَنُ گوسپند کشتن از سوی

قفا ١ .

الكَسْبُ با نوردیدن * لب دلو ١

الكَفَنُ پشم رشتن ١

اللَّبَنُ بعصا یا بسنگ زدن ٢

[المَثْنُ بر مثنانه زدن] ٣

الهَتْنُ و الهَتُونُ و التَهْتَانُ ٤

باریدن اشك و باران ٥ .

١- بود این بیت را ندارند * با نوردیدن = با + نوردیدن؛ پیچیدن و طی کردن (برهان

جامع) ٢- ب: «انداختن و شیر دادن»-د: «شیر دادن و انداختن» - در منتهی الارب

به معنی شیر خورانییدن و سینه زدن بعصا آمده است ٣- این بیت را ندارد

٤- د فقط هتون را دارد و ب هتن و هتون را که هتن نونویس به نظر میرسد .

٥- ب بود: نیک باریدن باران ٦- ب بود «وِثْبَان» را ندارند .

٧- حمیر در نسخه ١ به کسر و در تاج المصادر به ضم ح است - حمیر کمنبر (بروزن منبر)

موضعی است غربی صنعای یمن و حمیر بن سبا بن یسحوب پدر قبیلۀ است از یمن (منتهی الارب)

٨- ب دو: «برجستن» فقط

٩- متن ب: «واجب شدن» حاشیه: بیفتیدن و فرو شدن آفتاب - د: «واجب شدن

و فرو شدن آفتاب» ١٠- ب: «افتادن دیوار» - د: «بیوفتیدن دیوار»

١١- ب: «فرو شدن آفتاب و بیع بستن» - د: «بیع بستن و کردن»

الوْظُوبُ بر کاری ایستادن^۱
 الوُقُوبُ چشم بکو فرو شدن و
 در آمدن^۲ .
 الوَكْبَانُ* رفتن آهسته

ح
 الوَضُوحُ هویدا شدن و روشن
 شدن^۹ .

د
 الوَلْثُ العَهْدُ بَيْنَ الْقَوْمِ يَقَعُ
 مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ أَوْ يَكُونُ
 غَيْرَ مُؤَكَّدٍ^۳ .

ج
 الوَدَجُ آب گشادن ستور را^۴

۱- د: «الوضوب - بر کاری ایستادن و دایم شدن»
 ۲- ب بود: «در آمدن تاریکی شب» - منتهی الارب: در وقت داخل شدن و ایستادن و در آمدن
 و متوجه شدن و فرود شدن آفتاب و خسوف گرفتن ماه - به تعلیقان نگاه کنید.
 ۳- ب: «الولث - عهد شکستن» و در بالای آن
 * المنجد به فتحین
 از نو نوشته اند: بیستن - د: «الولث - عهد بیستن» - منتهی الارب: عهد نا استوارستن
 تاج المصادر اضافه دارد: و بعضاً زدن
 ۴- ب را ندارد - تاج المصادر: آب گشادن ستور و نمک کردن میان گروهی
 ۵- ب: «نوعی از رفتن اشتران» - د: «نوعی از رفتن شتر»
 ۶- ب بود اللجة را ندارند
 ۷- ایضاً الوهج را ندارند
 ۸- ب: «درخشیدن آتش»
 ۹- ب بود «روشن شدن» فقط
 ۱۰- ب بود التدة را ندارند ، وقد در منتهی الارب والمنجد به فتحین است
 ۱۱- ب: میخ زدن

والورود حاضر آمدن ^۵ و	الشیء عن عدم فهو موجود
ورده ته الحمي ورداً فهو	ولا يقال وجد ^۱ .
مورود من الورد ^۶ .	الموجدة والوجدان خشم
الوطد والطيدة ^۷ استوار کردن	گرفتن ^۲ .
الوعد والعدة والموعد ^۸ -	الوجد اندوهگن شدن ^۳ -
والموعدة وعده کردن يقال	والوجد ^۴ والجدة توانگر-
وعدته خيراً و شراً ايضاً	شدن .
فاذا اسقطوا الخير والشر ^۹	الوحد والوحدة والحدة
قالوا في الخير الوعد والعدة ^{۱۰}	یگانه شدن .
وفي الشر الایعاد والوعد ^{۱۱} و	الوخذ والوخذان والوخيد
یعدی الى مفعولين و يجوز ان	پویندن اشتر ^۴ .
یقتصر علی احدهما ^۸ .	الورود والورد باب آمدن

۱- بود : «الوجود والوجدان - یافتن» وبقیه را ندارند

۲- بود: «الموجدة - خشم گرفتن»

۳- ب: «اندوهگین شدن يقال وجد فلان فلان» - د مانند ب ودر آخر : فلان بفلان

۴- وجد در نسخه ا و تاج المصادر به سه شکل : مفتوح و مضموم و مکسور است .

۵- د..... والخذة - پویندن شتر نوعی باشد از رفتن شتر

۶- ب: آمدن - د: آمدن ، بیامدن - ۶- « را بود ندارند .

۷- د والمنجد الطدة را ندارند - طدة در نسخه ا مشدد است ودر منتهی الارب

و تاج المصادر بی تشدید . ۸- بود: «الوعد والعدة - وعده کردن يقال وعدته

خيراً و شراً» که در ب از يقال به بعد نونویس شده است .

والوَتْرُ والتیرة کینه ور۔ کردن وطاق کردن .	الوَعْد خدمت کردن الْوَفْدُ والوَفَادَةُ بنزدیک سلطان شدن برسولی ^۱ .
الوَتْرُ بسیار گشنی کردن اشتر ^۷ الْوَجْرُ دارو بگلو فرو کردن ^۸ الْوَزْرُ والزیرة گناه برداشتن تَقُولُ مِنْهُ وَزْرٌ یَزِرُ وَوَزْرٌ یُوزَرُ وَوَزْرٌ یُوزَرُ فَهُوَ مُوزَرٌ ^۹ .	الْوُقُودُ والوُقْدَانُ والوُقْدُ - والقِیدَةُ افروخته شدن ^۲ الوِلَادَةُ زادن فِی الوَقْدُ والقِیدَةُ ^۳ بچوب بکشتن ^۴ ضعیف کردن بیماری و عداوت ^۵ مردم را .
الوَشْرُ تنك ^{۱۰} و روشن کردن۔ دندان و بریدن جوب بدست اره ^{۱۱} .	الوَتْرُ ^۶ والتیرة نقصان کردن
الوَعُورَةُ درشت شدن زمین	

- ۱- بود «برسولی» را ندارند و در آخر چنین است : تقول وفدت علی لدامیر وغیره
 - ۲- ب: «الوقود آمدن - الوقدان والوقد والقدة - افروخته شدن آتش» - د مانند ا و در آخر : افروخته شدن آتش
 - ۳- بود والمنجد ومنتهی الایب «القدة» را ندارند ولی تاج المصادر دارد .
 - ۴- ب: کشتن
 - ۵- بود وحاشیه ا: عبادت
 - ۶- وتر در بود به فتح و در ا و تاج المصادر به فتح و کسر و است
 - ۷- د: اشتر
 - ۸- بود این بیت را ندارند .
 - ۹- بود «الوزر» گناه کسی برداشتن فقط - وزر در ا و تاج المصادر به فتح و کسر
 - ۱۰- بود «تنك» را ندارند - منتخب: نيك
 - ۱۱- بود: دستاره
- تاج المصادر: دستاره (باتشدیدر)

وانج بدن ماند و تاثیر کردن

سپیدی درموی^۵ .

الوَعز و رستاد بر نهادن^۶ و یُعَدّی

بالی^۷ .

الوَاكز مشت زدن^۸

الوَهز الضرب بشقل الیَد^۹

من

الوَجس ان یكون الرَجُلُ مع

جاریته و الاخری تسمع

حش^{۱۰}

ع

الوَقْرُ وَالْفِرَّةُ^۱ تمام کردن

الوَقُورُ تمام شدن و بسیار شدن

الوَقَارُ وَالْفِرَّةُ با آرام شدن و

فَعْلٌ يَفْعُلُ لُغَةً وَالنَّعْتُ

منهما و قُور^۲ .

الوَقُورُ در خانه بنشستن^۳

الوَقْرُ گران کردن گوش^۴ و

شکافتن استخوان^۴ .

الوَاكِرُ در آشیان شدن مرغ^۲

ز

*

الوَاخز در سپوختن سنان و سوزن

۲- بود این بیت را ندارند

۱- بود «الفره» را ندارند .

۳- بود: در خانه نشستن المنجد: وتورة

حاشیه باخطی جز متن دارد: الوقور - آهسته شدن

* الوجز: کوتاه کردن سخن (د) ۵- ب: «سپوختن سنان و سوزن و انج

بدان ماند» - د: «در سپوختن سوزن و سنان و انج بدن ماند» و بقیه بیت را نسخه ها ندارند

تاج المصادر: در سپوختن سوزن و سنان و... ۶- ب: «وصیت کردن» و در

حاشیه «برستاد نهادن» - د: «برایستاد نهادن» - تاج المصادر «ور بستاد» - منتهی الارب:

پیش آمدن بکاری ۷- ب در متن بالباء و در حاشیه بالی

۸- تاج المصادر: مشت برزنج زدن و زدن و فاتولیدن

۹- بود این بیت را ندارند - سپردن زیر پای و دور کردن و راندن و برانگیختن ستورو

شپش کشتن میان دوناخن و بهم دست زدن (منتهی الارب)

۱۰- بود این بیت را ندارند، صراج: آواز نرم و تمسیدن دل

ض

الْوَضْحُ طعنه زدن چنانکی بنه

گذرد^۷ .

الْوَمِضُ والْوَمِيضُ والْوَمِضَانُ

درفشیدن بخنوه^۸ .

ط

الْوُخْطُ تاثیر کردن سپیدی درموی

الْوُسُوطُ والْوَسْطُ^۹ والسِبْطَةُ

دره بیان شدن .

الْوَقْطُ بیو کردن^{۱۰}

ظ

الْوَعْظُ والْعِظَةُ پند دادن

الْوَطْسُ شکستن^۱ .

الْوَقْسُ کَر^۲ گرفتن اشتر^۳

الْوَكْسُ النِّقْصُ والنَّقْصَانُ ایشاً

يقال وَكَسَ فِي تِجَارَتِهِ إِذَا

خَسِرَ فِيهَا^۴ .

ش

الْوُرُوشُ بر طعام خوردن^۵ طفیلی

کردن .

ص

الْوَبِيصُ درخشیدن^۶

الْوَقْصُ کردن شکستن

الْوَهْصُ چیزی سست را شکستن^۳

۱- ب ندارد

بیتدا ندارند

۲- گر = جرب (برهان جامع) ۳- بود این

۴- ب؛ «نقصان کردن و يقال و كس في تجارته اي خسرويهها»

د مانند ب فقط اذا خسرويهها - کم کردن و کم شدن و زیان و کمی تجارت و زیان رسیده -

شدن مرد در تجارت و ستاره نحس رسیدن در آمدن ماه و خون با اسهال در مغز افتادن

(منتهی الارب) ۵- ب «طعام خوردن، طفیلی کردن» - د: «طعام خوردن

و طفیلی کردن ۶- بود، درفشیدن

۷- بود این بیتدا به تمامی ندارند - تاج المصادر؛ طعنه زدن چنانکه در حوف نموند

منتهی الارب؛ درخلائیدن نیزه چنانکه درنگذرد . ۸- ب؛ «درفشیدن برق»

د: «الوميض - درخشیدن برق» - بخنوه پیش این آمده بود (ص ۸۹)

۹- د این مصدر را ندارد . ۱۰- بود این بیت را ندارند

ف

الْوَجْفُ وَالْوَجِيفُ وَالْوَجْفَانُ
پویدن ستور^۱

الْوَجِيفُ طپیدن دل^۲

الْوَدْفُ چکیدن پیه و آب از انا^۳

الْوَرْفُ وَالْوَرُوفُ وَالْوَرِيفُ

درخشیدن نبات از تازگی

الْوَزِيفُ پویدن بشتاب

الْوَصِفُ وَالصِّفَّةُ^۴ نشان-

بدادن^۵

الْوُصُوفُ فیک رفتن اشتر^۶

الْوَقْفُ واداشتن و وقف کردن^۷

و وَقَفْتُهُ عَلَى ذَنْبِهَاى اطلعتنه

عليه

الْوُقُوفُ وایستادن^۸

الْوَكِيفُ وَالْوَكْفُ وَالْتَوَكُفُ^۹

چکیدن آب از سقف و دلو وانچ

بدان مانند

الْوَهْفُ خادمی خانه چلیپا کردن*

و وَهَفَ لَهُ شَيْءٌ اى عَرَضَ

لَهُ^{۱۰}

ق

[الْوُبُوقُ هَلَاكٌ شَدْنٌ]^{۱۰}

الْوَدْقُ باریدن و نزدیک شدن^{۱۱}

- ۱- بود این بیت را ندارد
 ۲- ب: «الوجیف: پویدن ستور» - د: «الوصیف:
 طپیدن دل و پوئیدن ستور»
 ۳- بود این بیت را به تمامی ندارند
 تاج المصادر: چکیدن به و آب از انا - در متن نسخه ا به است و در حاشیه به خط متن
 پیه - پیه شده است - اناء (به کسر) ظرف (منتهی الارب)
 ۴- د صفا را ندارد و فقط در نسخه ا مشدد است
 ۵- بود: صفت کردن
 ۶- بود تمام این بیت را ندارند * قیمی کلیسیا کردن (تاج المصادر)
 ۷- ب: «بازداشتن و وقف کردن» - د: فقط «بداشتن» و بقیه بیت را نسخه ها ندارند
 ۸- ب: «بازایستادن» - د: «بیستادن»
 ۹- ب: ... والوکفان - د الوکوف والوکیف والتوکف
 ۱۰- ا و تاج المصادر این بیت را ندارند
 ۱۱- بود فقط: باریدن

قطره باریدن .
 «وَسَلَّ الرَّجُلُ إِذَا رَغِبَ» ۷
 الوَسْلَانُ ۸ چکیدن
 الوُصُولُ رسیدن «وَيُعَدُّ بِالْي» ۷
 الوَصْلُ وَالصَّلَاةُ ۹ پیوستن و
 پیوسته شدن والو وصل عطا دادن
 «وَوَصَلَ أَي دَعَا دَعْوَى -
 الْجَاهِلِيَّةِ وَهُوَ أَنْ تَقُولَ
 يَا لَ فُلَانٍ» .
 الوَاعِلُ ناخوانده بنزدیک شراب -
 خوارگان رفتن ۱۰
 الوُقُولُ بر کوه شدن ۱۱

الْوَرَقُ برگ از درخت فرا گرفتن
 و برگ پیاوردن وی ۱
 الوَسْقُ گرد کردن و رانیدن و
 برداشتن .
 الوَشَقُ قدید کردن گوشت ۲
 الوَلَقُ روان گشتن زفان ۳ در
 دروغ گفتن و شتافتن ۴

ک

الْوَرُوكُ برپهلو خفتن ۵

الْوَعَكُ ضعیف کردن تب مردم را

ل

الْوَبْلُ باران بنهیب ۶ و بزرگ

- ۱- بود این بیت را ندارند
- ۲- ب اضافه دارد : برای خشك کردن - قدید : گوشت خشك کرده ، گوشتی که به درازا بریده باشند (منتخب)
- ۳- بود : زبان
- ۴- بود «شتافتن» راندارند .
- ۵- بود این بیت راندارند .
- ۶- بود : باران بزرگ قطره باریدن
- ۷- بودند دارند منتهی الارب و اسل - واجب
- ۸- بود : الوشل ۹- بود الصلة راندارند فقط در ا مشدد است .
- ۱۰- ب کذا و در آخر بشدن در جای رفتن - «ناخوانده بنزدیک کسی شدن از شراب خوارگان»
- ۱۱- ب : «دور بر شدن بز کوهی بر کوه» - د : «دور بر شدن بز کوهی در کوه»

الْوَسْمُ وَالسِّمَّةُ داغ کردن^۶
 الوَشْمُ کنده کردن^۷ بردست
 الوَصْمُ معیوب کردن و سر
 شکستن^۸ .

الْوَضْمُ گوشت بز خوان یا بر
 جای** کی گوشت بروی نهند
 نهادن^۹ .

[الوَنِيم ریدن مگس]^۹
 [الوَهْمُ دل بر چیزی شدن يقال
 ذَهَبَ وَهْمُهُ اِلَى كَذَا]^{۱۰}

الْوَكْدُ وَالْوَكُولُ کسی را
 وازو* گذاشتن و کار با کسی
 گذاشتن^۲ .
 الْوَهْلُ ذَهَابٌ وَوَهْمٌ اِلَى شَيْءٍ
 وَ اَنْتَ تُرِيدُ غَيْرَهُ^۳

م
 الْوَتْمُ شکستن
 الْوُجُومُ خاموش گشتن از اندوه
 یا از خشم^۴ .
 الْوِخْمُ کسی را بگرانی غلبه
 کردن^۵ .

-
- ۱- ب در حاشیه و د این مصدر را ندارد .
 * کذا در تاج المصادر ۲- ب: «کار با کسی گذاشتن» - د: «کار با کسی گذاشتن» فقط
 ۳- ب بود این بیت را به تمامی ندارند - منتهی الارب:
 وهل الى الشئ وهلا بالفتح: گمان برد در آن و دلش بجائی رفت که قصد آن نبود
 ۴- در ب با خطی تازه تراز متن در حاشیه است . ۵- ب بود این بیت را
 ندارند ** تاج المصادر: جایی ۶- ب تمام این بیت را ندارد.
 ۷- ب و تاج المصادر بر ندارند .
 ۸- ب بود شکستن در جای سر شکستن.
 ۹- کذاب و تاج المصادر - د: ریدن -
 ۱۰- ا این بیت را ندارد - منتخب: پیخال کردن مگس
 ۱۰- ا این بیت را ندارد - د: «دل بر چیزی شدن» فقط - تاج المصادر: الوهم - الوهل

الْوَسْمُ وَالسِّمَّةُ داغ کردن^۶
 الوَشمُ کنده کردن^۷ بردست
 الوَضمُ معیوب کردن و سر
 شکستن^۸ .

الوَضمُ گوشت بز خوان یا بر
 جای** کی گوشت بروی نهند
 نهادن^۹ .

[الوَضمُ ریدن مگس]^۹
 [الوَهمُ دل بر چیزی شدن]
 ذَهَبَ وَهْمُهُ الی کذا]^{۱۰}

الْوَكْلُ وَالْوَكُولُ کسی را
 وازو* گذاشتن و کار با کسی
 گذاشتن^۲ .
 الْوَهْلُ ذَهَابٌ وَهْمِكَ الی شیءٍ
 وَأَنْتَ تُرِيدُ غَيْرَهُ^۳

م
 الْوَشمُ شکستن
 الْوَجُومُ خاموش گشتن از اندوه
 یا از خشم^۴ .
 الْوَضمُ کسی را بگرانی غلبه
 کردن^۵ .

-
- ۱- ب در حاشیه و د این مصدر را ندارد .
 * کذا در تاج المصادر ۲- ب: «کار با کسی گذاشتن» - د: «کار با کسی گذاشتن» فقط
 ۳- ب بود این بیت را به تمامی ندارند - منتهی الارب:
 وهل الی الشیء وهلاً بالفتح: گمان برد در آن و دلش بجائی رفت که قصد آن نبود
 ۴- در ب با خطی تازه تراز متن در حاشیه است . ۵- ب بود این بیت را
 ندارند ** تاج المصادر: جایی ۶- ب تمام این بیت را ندارد.
 ۷- ب و تاج المصادر بر ندارند .
 ۸- ب بود شکستن در جای سر شکستن .
 ۹- کذاب و تاج المصادر - د: ریدن -
 ۱۰- ا این بیت را ندارد - منتخب: پیخال کردن مگس
 ۱۰- ا این بیت را ندارد - د: «دل بر چیزی شدن» فقط - تاج المصادر: الوهم - الوهل

ومن اللّـفـیف المعروق

ن

الوَتْنُ بر وتین^۱ زدن

الوَجْنُ کوفتن^۲

الوَدْنُ والوِدَانُ^۳ ترک کردن

الوَزْنُ والزِنَةُ سختن^۴

الوَضْنُ نوار و زره^۵ بافتن و

چیزی را بجواهر مرصع کردن

الوَاكِنُ برخایه نشستن و برجای

نشستن مردم^۶ .

السَّوْهَنُ^۷ سست شدن و سست-

کردانیدن^۸ .

ح

الوَحَى فرستادن و نبشتن و سخن

گفتن پنهان^۹ .

خ

الوَخَى قصد کردن^{۱۰}

د

الوَدَى بیرون آمدن، و دَى الدِيَةِ

خون بها دادن^{۱۱} .

ر

الوَرَى والرِيَةِ^{۱۲} بیرون آمدن

۱- وتین : رگی است دردل که چون بریده شود صاحبش بمیرد (منتخب)

۲- بود این بیت را ندارند

۳- بود الودان را ندارند

۴- ب: سختیدن - منتهی الارب : سنجیدن ، برای سخن به تعلیقات نگاه کنید

۵- ب زره را ندارد ۶- ب: «زیر خایه نشستن مرغ و برجای نشستن مردم»-

د: «بر خایه نشستن مرغ و برجای نشستن مردم» - تاج المصادر : خایه در زیر و نشستن

مردم ۷- تاج المصادر به سکون و فتح ۵

۸- ب: سست کردن و سست شدن . ۹- د: . . و پنهان سخن گفتن .

۱۰- بود این بیت را ندارند ۱۱- بود: «الودی والدیة - خون بها دادن»

۱۲- بود الریة را ندارند .

آتش از آتش زنه و فَعِلَ يَفْعَلُ
و فَعِلَ يَفْعَلُ لغتان فيه و
آکنده شدن مغز استخوان و
بخوردن ریم* جوف مردم را.

ش

الْوَشْيُ وَالشَّيْءُ^۱ نگار کردن
بر جامه «والوشی بسیار شدن»^۲
الْوِشَايَةُ غمز کردن

ص

الْوَصَى وَالْوِصَى پیوستن چیزی
بچیزی^۳.

ع

الْوَعَى نگاه داشتن^۴

ف

الْوَفَاءُ پیمان نگاه داشتن^۵
الْوُفَى تمام و بسیار شدن^۶

ق

الْوِقَايَةُ نگاه داشتن و بَعْدَى
الى مَفْعُولَيْنِ^۷.

ل

الْوَلَى باران دویم باریدن و الماضی
فُعِلَ^۳.

ن

الْوَنَى وَالْوَنَى سمت شدن «و
فَلَانٌ لَا يَنْبِي يَفْعَلُ كَذَا اى
لَا يَزَالُ»^۸.

* ریم = چرك (غیاث)

۱- بود شیه را ندارند - د: نگار کردن

۲- بود تمام بیترا ندارند، منتهی الأرب وصی برون غنی

۳- بود تمام بیترا ندارند، منتهی الأرب وصی برون غنی

۴- ب: «نگاه داشتن و عهد بجای آوردن» - د: «پیمان نگاه داشتن»

۵- ب: «نگاه داشتن از بدی» - د: «نگاه داشتن»

۶- ب: «تمام شدن»

۷- ب: «نگاه داشتن از بدی» - د: «نگاه داشتن»

۸- ب: «نگاه داشتن از بدی» - د: «نگاه داشتن»

تاج المصادر: الوقى والوقاية....

۸- ب: «نگاه داشتن از بدی» - د: «نگاه داشتن»

اليُعار بانگ کردن بز^۵

ع

اليُنْعُ واليُنْوَعُ واليُنْعُ بجای

رسیدن میوه و فَعَمَلٌ يَفْعَلُ

لُغَةٌ فِيهِ^۶

ن

اليُمن مبارك کردن يقال يَمَنُّهُمْ

فَهُوَ يَأْمِنُ وَيَمِينُ وَيَمِينُ

على قَوْمِهِ فَهُوَ مَيِّمُونَ^۷

ومن الاجوف

ب

الجيب بریدن و قطع کردن

الوَهى دریده و پوسیده شدن^۱

ومن الياي*

يَدَيْتُ الرَّجُلُ أَصَبَتْ يَدَهُ وَ

كَذَلِكَ إِذَا اتَّخَذَتْ عِنْدَهُ

يَدًا^۲

ومن مهموزه

الوآى وعده کردن و واجب

کردن^۳

ومن المعتل الياي

و

الميسر قمار بازیدن^۴

۱- ب: «دریده و پوسیده شدن جامه» - د: «دریده شدن و شیشه شدن جامه» -

تاج المصادر: شمله

* تاج المصادر: ومن الياي ۲- بود تمام بیت را ندارند ۳- ب: ... و

واجب کردن حق ۴- ب: قمار باختن - تاج المصادر: اليسر - قمار بازیدن واليسر

والميسر - واجب شدن ۵- بود این بیت را ندارند - کذا تاج المصادر

۶- ب: «الينع - بجای رسیدن میوه والغابرينع ، به کسر وفتح» - د: «الينع - بجای

رسیدن میوه والغابرينع» - سهو کاتب است

۷- بود تمام این بیت را ندارند

شدن و خوش بوی شدن و الطیب

پا کیزه شدن^۷ .

العیبُ والعابُ والمعابُ -

والمعابة عیب کردن و الشیءُ

معیبٌ ومعیوبٌ ایضاً علی الاصل

ومعیوب شدن^۸ .

الغیبُ^۹ والغیبةُ والغیوبُ-

والغیابُ^۹ والغیوبُ^۹ والمغیبُ

غایب شدن .

﴿

الهیتوتة شب گذاشتن و فعیل

۵ یفعل لغة فیها و البیت

مسافت^۱ .

الخبیبة بی بهره ماندن .

الریبُ و الریبة^۲ بگمان

افگندن^۳ .

السبب رفتن آب

الشیبُ والشیبة^۲ سپید شدن

موی^۴ والنعمة منه اشیبُ

علی غیر قیاس^۵ و شایب^۵

علی القیاس .

الصیب رسیدن بچیزی و منه

یقال صاب السهم القیرطاس^۶

الطیبُ والطیبةُ والتطیاب خوش-

۱- بود: «...ومسافت قطع کردن»

۲- بود این مصدر را ندارند . ۳- د: بگمان او کردند

۴- د: سپیدموی شدن - تاج المصادر: سپید شدن سر ۵- تاج المصادرود:-

غیر القیاس ۶- بود تمام این بیت را ندارند - تاج المصادر : تیر بر نشانه آمدن

(اضافه دارد) ۷- ب: «الطیب ، به تشدید ط ، خوش شدن و پا کیزه شدن»-

د: «الطیب، مشدد: خوش و خوش بوی شدن و پاک شدن»-ظاهر تشدید الحاقی است (منتهی-

الارب) ۸- ب: «العیب - عیب کردن و معیوب گشتن» - د: «العیب - عیب

کردن و معیوب شدن»

۹- بود ندارند

المَيْثُ مِثْلُ الْمَرْثِ ۸

ج

العَيْجُ ۹ منفعت گرفتن

الهَيْجُ يَاجُ خَشَكُ شَدْنِ نَبَاتٍ ۱۰

الهَيْجُ وَالْهَيْجَانُ وَالْهَيْجَانُ

انگیخته شدن و الهیج بر-

انگیختن ۱۱.

ح

التَّيْحُ تَقْدِيرُ كَرْدُنٍ وَ يُعَدِّي

بِاللَّامِ ۱۲.

والبَيْتُوتَةُ بِشِبْكَارِي كَرْدُنِ ۱

الزَّيْتُ رُوغْنُ زَيْتٍ دِرْطَعَامُ كَرْدُنِ

وَ كَسَى رَا رُوغْنُ زَيْتٍ دَادِنِ ۲

اللَّيْتُ بَاذِ دَاشْتَنِ وَيَفْعَلُ لُغَةً ۳

فِيهِ وَ كَمُ كَرْدُنِ ۳.

و

الرَّيْتُ دِرْنَگِي شَدْنِ ۴

العَيْثُ وَ العِيوُثُ وَ المَنَعَاثُ -

وَالعِيَاثُ ۵ تَبَاهِي كَرْدُنِ ۶

النَّيْتُ بَارَانِ بَارِيدِنِ ۷

۱- بود: «بشب کاری کردن و شب گذاشتن» در جای تمام بیت

۲- بود تمام این بیت را ندارند - زیت: روغن زیتون (منتهی الارب)

۳- ب: «بازداشتن و کم کردن» - د: «کم کردن و بازداشتن»

۴- د: درنگی کردن ۵- تاج المصادر: العیثان

۶- د: «فساد کردن» ۷- تاج المصادر: فرستادن ۸- بود و تاج المصادر:

مثل الموت ، و هر دو صحیح است (منتهی الارب) - سودن چیزی در آب (ایضاً)

۹- بود: العیج و العیاج - دومی به کسر ع - د: منفعت گرفتن

۱۰- و انگیخته شدن جنک (بود اضافه دارند)

۱۱- بود: «الهیجان - انگیخته شدن ، الهیج - برانگیختن»

۱۲- دوب «یعدی باللام» را ندارند - ب در اصل: تقدیر شدن بوده و بعد تقدیر کردن

کرده اند - تاج المصادر: تقدیر کرده شدن

جوشیدن دیگ و دامیدن خون	الرَّيْحُ بوی یافتن
از جراحت ^۵	الزَّيْحُ دور شدن ^۱
الْفَيْحُ ریم گرفتن ریش ^۶	السَّيْحُ وَالسَّيُوحُ وَالسَّيْحَانُ
المَيْحُ عطا دادن و شفاعت کردن	وَالسَّيْحَةَ ^۲ در زمین رفتن
و بدست آب از چاه در دلو	وَالسَّيْحُ رفتن آب.
کردن ^۷	الصَّيْحُ وَالصَّيْحَةُ وَالصَّيْحُ -
خ	وَالصَّيْحَانُ ^۳ بانگ کردن
الشَّيْحُ وَالسَّيْحُ الشُّوْخُ ^۸	الطَّيْحُ بیوفتیدن و هلاک شدن و
الشَّيْحُ بِتَحْرِيكِ الْيَاءِ -	سرگشته شدن در زمین و يَفْعَلُ
وَالشَّيْخُوخَةُ ^۹ پیر شدن	لُغَةً فِي الْجَمِيعِ ^۴ .
	الْفَيْحُ وَالْفَيْحَانُ الْفَوْحُ و

- ۱- ب: «زایل شدن خضاب» - د: «زایل شدن»
ندارند و چهارم را تاج المصادر ندارد
- ۲- سه مصدر اول را بود
- ۳- بود از همه مصادر فقط صیاح را دارند
- ۴- ب: «افتادن و هلاک شدن» - د: «بیوفتیدن و هلاک شدن»، بقیه بیت را نسخه ها ندارند
- ۵- بود: «الفیح مثل الفوح» فقط - تاج المصادر: دمیدن خون - ص ۸۴
- ۶- د این بیت را ندارد و ب در حاشیه «ریم در شدن جراحت» - ریم = چرك (ص ۱۷۲)
- ۷- ب: «عطا دادن و بدست آب از چاه در دلو کردن» - د: «عطا خواستن و عطا دادن و بدست آب از چاه در دلو کردن»، تاج المصادر: عطا دادن و مسواک کردن و شفاعت کردن و آب بدست از چاه در دلو کردن و کشی (ناز) کردن در رفتن
- ۸- بود: مثل الشوخ - در آمدن در چیز نرم و استوار گردیدن (منتهی الارب)
- ۹- بود: الشیخوخة، فقط

الطیخ آلوده شدن و کردن ^۱	کردن آن ^۵
البید والبیدوود ^۲	الصید شکار کردن وفعل یفعل
هلاک شدن	لغة فيه ^۶
الحید والحیة والحیود	الفید خرامیدن و زیادت شدن ^۷
والمحید والحیدوود ^۳ والحیدان	الکید والکیدة بدسگالی
بگردیدن ^۳	کردن ^۸
الزید والزیادة والزوادة	المید جنبیدن و خرامیدن ^۹
والمزید افزون کردن، ویعندی	الهید جنبانیدن ^{۱۰}
الی مفعولین، وافزون شدن ^۴	الخیر از کسی بهتر بودن و
الشید بنا اوراشتن و بگج	بهترین ^{۱۱} بر گزیدن

- ۱- ب: «آلوده شدن» - د: «الون شدن والون کردن» - تاج المصادر: آلوده شدن و کردن و تکبر کردن .
- ۲- ب: البیدوود، فقط ۳- تاج المصادر: الحیاد - ب:ود: الحیدوالحیدوود
- ۴- ب: «الزیادة - افزون شدن وافزون گردانیدن» - د: «الزیادة - افزون کردن وافزون شدن»
- ۵- ب: «بگج کردن بنا وافراشتن» - د: «بگج کردن بنا و آراشتن آن» - اوراشتن = افراشتن (تعلیقات) ۶- ب:ود: «را ندارند»
- ۷- ب: «خرامیدن» فقط - د: «خرامیدن وبمردن»
- ۸- ب: «الکید - بدسگالیدن» - د: «الکید - بدی سگالیدن»
- ۹- ب:ود: «بگردیدن زمین وخرامیدن» ۱۰- د: ندارد - ب: درحاشیه باخطی
- ۱۱- ب: دراصل بهتر

الستيرُ والسَّيرورةُ والتَّسيارُ و المنسیرا رفتن و راندن . الصَّيرُ والصَّيرورةُ والمصيرُ گشتن «والصَّيرُ پاره کردن و - بچسبانیدن» ^۲ .	کردن ^۷ . المیر ^۸ خوار بار آوردن النَّیر علم کردن جامه ^۹
الضَّیر زیان کردن ^۳ الطَّیرانُ والطَّیرورةُ؛ بریدن و شتافتن . العیر رمیدن اسب و بشدن در زمین ^۵ . [الغیر نفع کردن و ودیت دادن] ^۶ الغیار خوار بار آوردن و سود-	الضَّیز نقصان کردن و جور- کردن ^{۱۰} . المیز جدا باز کردن ^{۱۱} الحیس آمیختن ^{۱۲} الغیس دم گرفتن مردار ^{۱۳} العیس گشنی کردن شتر ^{۱۴}

-
- ۱- بود ؛ «السير» و بقیه مصادر را ندارند
۲- بود ؛ «راندن» را ندارند
۳- بود ؛ «گزند کردن»
۴- ب؛ الطیر (اضافه دارد)
۵- بود؛ «رمیدن» فقط
۶- کذاب - د؛ «نفع کردن و دیت دادن»-
۷- بود تمام این بیت را ندارند .
۸- د؛ الغیر والمیر
۹- بود ندارند
۱۰- ب ندارد - د؛ الضیر
۱۱- بود این بیت را ندارند .
۱۲- بود این بیت را ندارند .
۱۳- وغدر کردن (بجود اضافه دارند)
۱۴- ب؛ اشتر

القياسُ والقياسُ اندازه کردن چیزی با چیزی ويُعَدُّ الى- المَفْعُولِ الثَّانِي بِالْبَاءِ وَ- بَعْلَى ١ .	القياسُ والقياسُ اندازه کردن چیزی با چیزی ويُعَدُّ الى- المَفْعُولِ الثَّانِي بِالْبَاءِ وَ- بَعْلَى ١ .
الكيسُ والكياسةُ زیرك شدن- والكيسُ بزیركی غلبه کردن ٢	الكيسُ والكياسةُ زیرك شدن- والكيسُ بزیركی غلبه کردن ٢
الميسُ والميسانُ خرامیدن شش	الميسُ والميسانُ خرامیدن شش
الجيشُ والجيشانُ بر جوش- آمدن دیگ و موج زدن دریا و برتر آمدن دل از اندوه یا از بیم و جاشت نفسهُ ای دَارَت -	الجيشُ والجيشانُ بر جوش- آمدن دیگ و موج زدن دریا و برتر آمدن دل از اندوه یا از بیم و جاشت نفسهُ ای دَارَت -
الرَّيشُ پَر برتیر نهادن و حال- کسی نیکو بکردن ٥ الطَّيشُ بگشتن تیر از نشانه و سبک سار شدن ٦ .	الرَّيشُ پَر برتیر نهادن و حال- کسی نیکو بکردن ٥ الطَّيشُ بگشتن تیر از نشانه و سبک سار شدن ٦ .
العيشُ والعيشةُ والمعاشُ - والمعيشُ* والعيشوشةُ - زیستن ٧ .	العيشُ والعيشةُ والمعاشُ - والمعيشُ* والعيشوشةُ - زیستن ٧ .
الميشُ آمیختن سخن و بزموی با پشم و شیرمیش بابز ٨ .	الميشُ آمیختن سخن و بزموی با پشم و شیرمیش بابز ٨ .
الحیصُ والحیصةُ والحیووسُ والمحاصُ والحیصانُ -	الحیصُ والحیصةُ والحیووسُ والمحاصُ والحیصانُ -

١- بود: القياس - قياس کردن ، فقط
٢- بود: الكيس - زیرك شدن فقط
٣- بود: الميسان - راندارند
و موج زدن دریا و برتر آمدن دل از خشم یا از بیم - د مانند ب فقط بر جوشیدن آمدن در آغاز
٤- ب: «بحوش آمدن ديك»
٥- ب این بیت راندارد - د: «پر برتیر نهادن» فقط
٦- ب: «گذشتن تیر از نشانه و سبک سار شدن»
* کلمه در نسخه ا ناخواناست کذا در تاج المصادر و منتهی الارب .
٧- بود:
٨- بود این بیت راندارند .

الغَيْضُ وَالْمَغَاضُ كَمَّ كَرْدَن آب
و كَمَّ شَدَن آن ، و الغَيْضُ كَمَّ-
شَدَن بَہای آخِرِیَان ۷ .

الْفَيْضُ آشكارا شَدَن خَبَر و بسیار
شَدَن چِیزِی و فَاضُ الْمَاءُ فَيْضًا
و فَيْضُوضَةً ای كَثْرًا حَتَّى
سَالَتْ لِي ضَفَّةُ الْوَادِي وَالْفَيْضُ
وَالْفَيْضُوسُ بَمَرْدَن وَقَدْ اخْتَلَفَ
فِيهِ ۸ .

الْقَيْضُ خُود و پوست خایه مرغ
و جز آن شَكافَتَن ۹

بگرددیدن و يُعَدِّي بِعَن ۱
الدَّيْمَانُ رُوبَاهُ بَازِی كَرْدَن ۲
مَا فِصْتُ أَي مَا بَرِحْتُ ۳
ض

الْبَيْضُ خَايَه كَرْدَن مَرِغ و سَخْت-
شَدَن گَرْمَا و بَسِیدِی غَلْبَه كَرْدَن
و ورم كَرْدَن دَسْت اسب ۴
الْحَيْضُ مِثْلًا الْحَيْضُ ۵
الْحَيْضُ وَالْمَحْيِضُ وَالْمَحَاضُ
بِی نَمَاز شَدَن وَالنَّعْتُ حَايِضُ
و حَايِضَةٌ عَن الْفِرَاءِ ۶

- ۱- بود: «الحیض - بگرددیدن» در جای تمام این بیت - تاج المصادر مانند متن است
- ۲- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: الریضان و ظاهراً سهو کاتب است - روباهی کردن کنایه از مکر و حیلہ کردنست (فرهنگ کنایات نسخه آستان قدس از مؤلف نامعلوم مورخ ۱۲۲۴)
- ۳- تاج المصادر - الفیض: رفتن آب و مافصت ای ما برحت.
- ۴- ب: «خایه کردن مرغ» - د: «خایه گرفتن»
- ۵- بود: مثل الحیض (سهواست) - بر گشتن از آن و میل کردن (منتهی الارب) - تاج المصادر الحیض - الحیدودة ، که بهمان معنی حیض است (ایضاً منتهی الارب)
- ۶- بود: فقط «الحیض - بی نماز شدن زن» - زن در ب الحاقی به نظر میرسد
- ۷- بود: «الغیض - کم کردن آب و کم شدن آن» در جای تمام این بیت
- ۸- بود: بسیار شدن آب و رفتن آن و بسر شدن آب» ولی ب آب را ندارد
- ۹- بود تمام این بیت را ندارند .

الهیض شکستن استخوان از پس
جبر^۱ .

ظ

الغیظ بخشم آوردن
الغیظُ والغیوظُ والغیظان
بمردن و قد اختلف فی-
تصرّفه^۶ .
القیظ بگرمای تابستان جای
مقام کردن^۷ .

ط

الخیاطة دوختن والنعمت مخیط^۸
و مخیوط^۲ .
الشیط هلاک شدن و باطل شدن
خون و سوخته شدن و آمیختن^۳
اللیط وادوسیدن دوستی بدل^۴
المیظ دور کردن و دور شدن و وجور
کردن در حکم^۵ .

ع

البیعُ والمبیع خریدن و فروختن-
والنعمت مبیع و مبیوع^۸

-
- ۱- ب ود: «استخوان شکستن از پس جبر» - منتهی الارب: یس گرفنگی - منتخب: پس بستن - جبر در ناخوناست و بجبر هم خوانده میشود - تاج المصا در: جبر - جبر: شکسته بستن و درست شدن شکسته، و چوبها که بر شکسته بندند (منتهی الارب)
 - ۲- ب: «الخیط، و در حاشیه الخیاطه - دوختن» - د دوختن، بقیه را نسخه ها ندارند
 - ۳- ب در اصل: «هلاک شدن و سوخته شدن» - د: «هلاک شدن و سوخته شدن و حوشیدن»
 - ۴- ب بود تمام این بیت را ندارند
 - ۵- ب بود « راندارند .
 - ۶- ب بود تمام این بیت راندارند
 - ۷- ب: «در گرمای تابستان بجایی»
 - ۸- ب بود: المبیع - خریدن و فروختن .

وَفَعِلَ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِمَا
وَالنَّعْتُ لَاعٌ وَلَايِعٌ ٩ .

المَّيْعُ كدَاخْتَهُ شَدْنٌ «وَرَوَانٌ»
شَدْنٌ آبٌ وَجَزْآنٌ ١٠ .

الهِيْعُ رَفْتَنٌ آبٌ وَجَزْآنٌ ١١ .
الهِيُوعُ بَدَدَلِيٌّ كَرْدَنٌ، وَالنَّعْتُ
هَاعٌ وَهَائِعٌ ١١ .

غ

الزَّيْعُ وَالزَّيْفُوغَةُ وَالزَّيغَانُ
بِجَسْبِيدِنٌ، وَالزَّيغُ دَرَكِشْتَنُ
أَفْتَابٌ وَسَايَهُ وَكَنْدَشْدَنُ چِشْمٌ ١٢ .
السَّيغُ بَگْلُوْفَرُو كَذَاشْتَنُ طَعَامٌ .

التَّيْعُ فِي أَزْدَهِنِ بِيْرُونِ آمَدْنٌ ١
الذَّيْعُ وَالذَّيُوعُ وَالذَّيْعَانُ ٢ -
وَالذَّيْعُوْعَةُ أَشْكَارًا شَدْنٌ ٣ .

الرَّيْعُ وَازْكَشْتَنٌ ٤ وَزِيَادَتُ شَدْنُ
السَّيْعُ وَالسَّيُوعُ رَفْتَنٌ آبٌ ٥

الشَّيْعُ ٦ وَالشَّيُوعُ وَالشَّيْعَانُ -
وَالشَّيْعُوْعَةُ أَشْكَارًا شَدْنُ -

خبرٌ ٧ .

الشَّيَاعُ أَزْبِيٌّ فَرَا شَدْنٌ ٥
الضَّيْعَةُ وَالضَّيَاعُ بِالْفَتْحِ،
بِيَادٌ شَدْنٌ ٨ .

الْكَيْعُ وَاللَّيْعُ بَدَدَلٌ شَدْنٌ ،

١- ب: «قی افتادن» - ودر حاشیه: از دهان بیرون آمدن .

٢- ب بود ذیعان را ندارند - در د کاتب همه مصادر را از سر سهو باز نوشته است .

٣- د: «آشکارا شدن خبر و جز آن» - ب در اصل: آشکار شدن خبر

٤- د: وا گشتن . ٥- بود تمام این بیت را ندارند

٦- شیع را بود ندارند

٧- خبر در ب الحاقی به نظر میرسد . ٨- ب بود: «الضیعة - ضایع شدن»

٩- ب بود: «الکیع - بددل شدن» در جای تمام بیت .

١٠- ب بود «و روشن شدن شراب» در جای متن . ١١- ب بود: «الهیع و الهیوع -

بددلی کردن» در جای دو بیت ١٢- ب: «الزیغ و الزیغوة - از حق بچسبیدن»

ب مانند ب ولی: از حق بگشتن .

الضَّيْفُ بِمَثَلِ الصَّيْفُوفَةِ ، وَضَافَهُ
الضَّيْفُ أَي نَزَلَ بِهِ ١ .

الضِّيَافَةُ ٢ مَهْمَانِ شَدْنَ
الطَّيْفُ وَالْمَطَافُ ٨ نَمُوْدَه شَدْنَ
خِيَالِ وُوسُوسَه .

العِيَاْفَةُ بِمَرِغٍ فَالِ كَرَفْتَنِ ٩
العَنِيْفُ كَرَدَ آبِ يَامِرْدَارِ كَرَدِيْدَنِ
وَكَرَاهِيْتِ دَاشْتَنِ ١٠ .

ق

الحَيِّقُ وَالْحَيُّوقُ وَالْحَيِّقَانُ ١١ -

و شراب ١

ف

الحَيِّفُ بِي دَادِ كَرَدَنِ ٢

الرَّيْفُ مَرِغَزَارِ چَرِيْدَنِ ٣

الزَّيْفُ نَبَهْرَه شَدْنَ سِيْمِ وَ -

خَرَامِيْدَنِ ٤ .

السَّيْفُ شَمَشِيْرِ زَدَنِ

الصَّيْفُ تَابَسْتَانِ جَايِ مَقَامِ كَرَدَنِ -

وَالصَّيْفُ وَالصَّيْفُوفَةُ چَسْبِيْدَنِ

تِيْرَازِ نَشَانَه ٥ .

١- ب دراصل : بگلو فرو گذاشتن طعام و بگلو فرو شدن آن - د مانند ب فقط آن را ندارد

٢- ب این بیت را ندارد

٣- بود این بیت را ندارند

٤- د: «نهره گشتن سیم و خرامیدن» - نهره پیش از این آمده بود (س ۸۴) - زیف فقط در ا مشدد است .

٥- بود: «تابستان جای مقام کردن و چسبیدن» در جای تمام این بیت - تاج المصادر:

جایی - در تابستان آنجا اقامت گزیدن (المنجد) ٦- بود: «چسبیدن» المنجد: خوردن تیر به هدف

٧- بود: .. والضيف ، را اضافه دارند .

٨- بود مطاف را ندارند و تاج المصادر طایف را زیاد دارد

٩- ب دراصل : فال کردن بمرغ [از روی طرز پرواز و صدا و افتادن - منتهی الارب]

١٠- ب: «کرد آب گردیدن مرغ و کراهیت داشتن» - د: «کرد آب گردیدن مرغ» - تاج المصادر: پرواز کردن مرغ بر آب یا بر مردار .

١١- بود فقط : (الحین

الحَيَّكَانُ خرامیدن ^۶	فرود آمدن بلا و مکروه «وَيُعَدِّي
الصَّيْكَ بادوسیدن ^۶	بالباء» ^۱
النَّيْكَ جماع کردن ^۷	الرَّيْقُ درفشیدن سراب ^۲
ل	الضَّيْقُ وَالضَّيْقَةُ تنگ شدن،
الذَّيْلُ خرامیدن «ودامن در زمین	«وضاق الرَّجُلُ أَي بَسَخِلَ» ^۱
کشیدن» ^۸	اللَّيْقُ درخور آمدن چیزی با
الزَّيْلُ جدا کردن «و چیزی از	چیزی ی وَيُعَدِّي بالبَاء -
جای فراتر کردن» ^۹	و سیاه کردن دوات و سیاه شدن
السَّيْلُ وَالسَّيْلَانُ رفتن آب	آن» ^۴
العَيْلَةُ وَالْعَيُْولُ ^{۱۰} درویش شدن	ك
العَيْلُ کشی کردن در رفتن ^{۱۱}	الحَيَّكَ تائیر کردن ^۵

- ۱- بود « را ندارند .
- ۲- بود تمام این بیت را ندارند .
- ۳- بود ضيقه را ندارند
- ۴- ب: «درخور آمدن چیزی با چیزی و سیاه کردن دویت» - د: «درخور آمدن چیزی یا چیزی و سیاه کردن دواة» - تاج المصادر : با چیزی - منتهی الارب : درخور = موافق
- ۵- بود : خرامیدن و تائیر کردن .
- ۶- بود تمام این بیت را ندارند .
- ۷- د و تاج المصادر : معروف .
- ۸- بود « را ندارند .
- ۹- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر : فراتر در جای فاتر
- ۱۰- والعائلة (تاج المصادر اضافه دارد) - د عیول را ندارد .
- ۱۱- بود تمام این بیت را ندارند - منتهی الارب: خرامان و نازان رفتن ، کش = زیبا خوش و نیک و دوست داشتنی (برهان قاطع با حواشی د کتر معین - سروری)

الفيولّة والفيالّة ^۱ ضعيف راي شدن ^۲	از آتش زنه ^۵ . الميلُ والميلانُ والمَمالُ والمِميلُ والميلولةُ بجسبیدن ^۶ الهيلُ فروريختن
القيلولّةُ و المَقيلُ والقيلُ والقايِلّةُ نيمروزخفتن والقيلُ نيم روز خوردن شراب واقالت- کردن بيع و قِلّ ما يُقالُ قِلتُ- البيعَ والأكثرُ اقلته ^۳ . الكيلُ والمَكيلُ والمكال- پيمودن پيمانه والنعتُ مكيلُ ومكيُولُ ^۴ .	م التيمُ بندگانى گرفتن دوستى ^۷ الخيمومةُ بددل شدن ويعدى بعن ^۸ . الذيمُ والذامُ عيب کردن - «والنعتُ مَذيمٌ ومَذيومٌ» ^۹ الرّيمُ ازجای فراتر شدن ^{۱۰} -

-
- ۱- بود فيالة راندارند .
 - ۲- ب: ضعيف راي كشن .
 - ۳- ب: «القيلولة - نيمروز خفتن و شراب خوردن والقيل - نيمروز شراب خوردن» .
 - د: «القيلولة - نيم روز بخفتن ، القيل نيمروز شراب خوردن و اقاله کردن بيع» -
 - ۴- بود «الكيل - پيمودن پيمانه»
 - ۵- بود اين بيت راندارند - نسخه ۱ : بيرون آمدن ، تاج المصادر - ما آمدن و ظاهرا
نا آمدن درست است (منتهى الارب)
 - ۶- ب: «الميل - كشن» - د «الميل
بجسبیدن»
 - ۷- بود اين بيت راندارند .
 - ۸- بود اين بيت راندارند و در عوض چنین دارند الخيم - بددلى کردن ، تاج المصادر
الخيم - پای برداشتن
 - ۹- بود « راندارند .
 - ۱۰- ب: ازجای زاتر شدن ! - د: ازجای فاتر شدن .

«وَيُعَدِّي بِنَفْسِهِ وَبِمِنْ» ۱ .
 الشَّيْمِ شمشیر بر کشیدن و در-
 نیام کردن و نگرستن بابر -
 تا کجا بارده ۲ .

الضَّيْمِ بی داد کردن «وَهُوَ -
 مُتَعَدِّي» ۳ .

الْعَيْمَةَ آرزومند گشتن بشیر،
 «وَالْغَائِبُ يَفْعَلُ وَيَفْعَلُ» ۴ .
 الْغَيْمُومَةُ ابر ناک شدن آسمان ۵
 الْغَيْمُ الْعَطَشُ وَحَرُّ الْجَوْفِ ۶

الْهَيْمُ وَالْهَيْوَمُ وَالْهَيْمَانُ ۷ -
 روی بجای نهادن از عشق و
 جز آن ۸ .
 الْهَيْامُ سخت تشنه شدن

ن

الْبَيَانُ «وَالْتَبْيَانُ» وَهُوَ شَاذٌ ۹
 هویدا شدن ۱۰ .
 الْبَيْنُ وَالْبَيْنُونَةُ ۱۱ جدا شدن
 الْحَيْنُ بِالْكَسْرِ ۱۲ هنگام بودن
 الْحَيْنُ بِالْفَتْحِ ۱۲ هلاک شدن

۱۰ - بود « » را ندارند

۲ - ب: «شمشیر بر کشیدن و شمشیر در نیام کردن و نگرستن به ابر تا کجا بارد و بار دیانی» -

د: «شمشیر بر کشیدن و شمشیر در نیام کردن و نگرستن که برق کجا بارد و تا بار دیانه»

۳ - بود: «بیداد کردن» و درون « » را ندارند .

۴ - ایضاً بود « » را ندارند و ب: آرزومند شدن بشیر

۵ - بود این بیت را ندارند ۶ - ایضاً ندارند - تشنگی و گرمی درون (منتهی الارب)

۷ - بود «هیوم» را ندارند، و تاج المصادر التهمیام را زیاد دارد .

۸ - ب: «شیفته گشتن بعشق و روی نهادن کردن جای - بجایی» - د: «شیفته» -

شدن بعشق و روی بجایی نهادن» ۹ - بود « » را ندارند - تبیان

فقط در ا مشدد است . ۱۰ - ب: پیدا شدن ۱۱ - د بینونه را

ندارد و ب در حاشیه دارد با خطی جز متن . ۱۲ - در بود يك حين است پادو

معنی ولی درست نیست (منتهی الارب)

الذین وام دادن و وام ستدن ^۱	الزین ^۵ آراستن
الذین فرمان بردار گشتن و	الشین معیوب کردن
مقهور و خوار کردن و شدن و	الطین بگل کردن و مهر کردن
جزا دادن ^۲ .	کتاب بگل ^۶ .
الذین دین دار گشتن و یعدی	العین بچشم کردن و بچشمه
بالباء والنعت دین ^۳	رسیدن در کندن چاه ^۳ .
الزین والرین غلبه کردن	العیان دیدبانی کردن ^۷
گناه بردل و خواب بر چشم و	الغین فرا پوشیدن چیزی ذهن را
مستی بر نفس ، و کُلُّ مَا غَلَبَكَ	والماضی فُعِلَ ، و میغ آسمان را
فَقَدْ رَانَ بِكَ وَرَانَكَ وَرَانَ	و تشنه شدن ^۸ .
عَلَيْكَ ^۴ .	القین ^۹ آهنگری کردن و -

۱- ب: فام دادن و فام استدن

- ۲- ب مانند ا فقط شدن را ندارد - د نیز چنین است فقط تقدیم و تاخیری دارد -
تاج المصادر، در جای این بیت و بیت ماقبل : الذین - وام دادن و فرمان بردار گشتن
کسی را ، ولی صحیح چنان است که در ا آمده (منتهی الارب والمنجد)
۳- بود این بیت را ندارند،
۴- ب تمام بیت را ندارد - د: «الزین»
غلبه کردن گناه بردل و خواب بر چشم و مستی بر تن» - کلمه مستی در ا محو شده است و
به استناد تاج المصادر آورده شد - رین و ریون فقط در نسخه ا مشدد است .
۵- د: الذین ، سهو کاتب است
۶- ب: «بکل - کل اندودن» - د: «کل -
کردن»
۷- بود: «بچشم کردن» فقط .
۸- ب: «پوشیدن
چیزی ذهن - ذهن را و میغ آسمان را» - د: «فرا پوشیدن میغ آسمان را» - در متن
ا و تاج المصادر ذهن است ولی در حاشیه نسخه ا ذهن
۹- در حاشیه ب: القیانة

گردد کردن^۱ .

الليين والليينة^۲ والليان نرم شدن

المين دروغ گفتن

ه

التيه والتيهان حيران شدن

والتيه* تكبير کردن^۳

الليه در پرده شدن

[الميه مثل الموه]^۴

ومن الناقص

ب

الجيباية گردد کردن آب و خراج

«وفعل يفعل لغة فيه وهي»

شاذة^۵ .

السبى والسبء برده گرفتن^۶

«والسبء خمر خريدن تا از

جای بجای برى»^۵ .

الطبي خواندن

ث

الجشى والجشو بزانو در -

نشستن^۷ .

الحشى والتحشاء^۸ خاک پاشيدن

الخشى سرگين او گندن^۹ کاو

الرثى والمرثية مرده ستودن^۴

«ورثا يرثون رثا»^۴ فيه

۱- د تمام اين بيت را ندارد .

۲- ب بود اين مصدر را ندارند

* ب: «حيران گشتن و تكبير كرد» - د تيهان را ندارد و در ضبط مانند متن است

۳- در ابى اعراب و در تاج المصادر به كسر ت و در منتهى الارب و د به فتح

۴- ا و تاج المصادر اين بيت را به تمامى ندارند - منتهى الارب: زرا ندادن شمشير و جز

آن را و بسيار آب گرديدن چاه

۶- ب بود: برده كردن - (و منتهى الارب)

۷- ب بود اين بيت را ندارند .

۸- ب بود اين مصدر را ندارند

۹- ب و تاج المصادر: افكندن

الردیان والردی پوییدن
 ستور^۷ والردی انداختن و
 شکستن و از جای یا در جای
 افتادن^۸ .

ورحمت نمودن ویعدی باللام^۱
 الغشی والغشیان منش بزدن از
 چیزی کی طبع از آن نافر باشد^۲
 النشی النشو^۳

الفداء والفدیة باز خریدن و
 الفداء کریان کسی شدن و
 یعدیان الی المفعول الثانی
 بحرف الجبر^۹ .
 القدی العدو^{۱۰}

ح
 السحی گل از زمین فارندیدن
 ببیل (به بیل)^۴ .
 المحی المحو^۵

د
 الخدیان بشتاب رفتن ستور^۶

- ۱- ب بود: الرثی - مرثیت گفتن و رحمت نمودن
- ۲- ب: زدن و که در جای بزدن و کی - د: منش از چیزی بردن که طبع از آن نافر باشد - منتهی الارب شوریدن دل .
- ۳- ب بود این بیت را ندارند منتهی الارب: فاش کردن خیر و پراکندن
- ۴- ب بود این بیت را ندارند، فارندیدن فا + رندیدن (ص ۸۱)
- ۵- ایضاً ب بود ندارند - منتهی الارب: پاک کردن نبشته و نقش و جز آن
- ۶- ب: استور ، خدیان در تاج المصادر و بود و منتهی الارب به سکون و است و در ا به فتح
- ۷- ب: استور - د: پوئیدن ستور - تاج المصادر د و بدن ستور - منتهی الارب: جهجهان رفتن یا بنوعی رفتن میان رفتن و د و بدن
- ۸- د « راندارد و ب فقط » انداختن و شکستن « رادارد
- ۹- ب: « الفداء: باز خریدن و فدای کسی بودن » - د مانند ب و در آخر، فدای کسی شدن - تاج المصادر : کسی را گفتن که من فدای تو باد ما
- ۱۰- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: القدو، در منتهی الارب: فدی بده معنی آمدن قومی قحطی زده از بیابان و قدو به معنی نزدیک شدن و از سفر آمدن و خوش مزه و خوشبوی شدن طعام است، وعدو به معنی ستم کردن و باز گردانیدن و مشغول کردن

ذ	القَدَيَانُ الإسراع ^۱
الحَدْيُ بریدن و گزیدن شراب زفان راه .	الهُدْيُ راه نمودن در دین و يُعَدِّي الی مفعولین بنفسیه و بحرْفی -
القَدْيُ پیفکندن چشم خاشه را از خود .	جَرَّ السَّلامِ و الی، و راه راست - گرفتن ^۲ .
المَدْيُ مذی او گندن ^۷	الهِدَايَةُ راه نمودن در هر - چیزی .
الهَدْيَانُ و الهَدْيُ ^۸ بیهوده - گفتن و فَعَلَ يَفْعَلُ لُغَةً فیه ^۹ .	الهِدَاءُ فرستادن زن بخانه ی - شوهر ^۳ .
ر	الهَدْيُ بر طریق کسی رفتن و از پیش بشدن ^۴ .
الْبِرِّيُّ و البرایة تراشیدن	

-
- ۱- ایضاً بود ندارند - شتافتن (تاج المصادر و منتهی الارب)
 - ۲- بود: «راه نمودن در دین و راه یافتن در آن»
 - ۳- ب و تاج المصادر: «زن بخانه شوی فرستادن»
 - ۴- ب: «سیرت نیکو داشتن و پیش کسی شدن» - د: «سیره نیکو داشتن و از پیش کسی بشدن»
 - ۵- ب و تاج المصادر: زبان - د: زبانا
 - ۶- بود این بیت را ندارند .
 - ۷- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: المذی الامذاء بالمعین - مذی بالفتح و مذی کفنی* (باتشدید) آب مرد که وقت ملاعبت بر آید (منتهی الارب)
 - ۸- بود این مصدر را ندارند - هذیان در بود و تاج المصادر به فتح است و در ا و منتهی الارب به فتحین .
 - ۹- «بیهوده گفتن و وا گفتن بیمار... غلط گفتن بیمار (ناخوانا) - د: «وا گفتن بیمار (ر) و بیهوده گفتن»

سَرَوْتُ ۶ .	والْبَرِّي نزار کردن ستورا از
السُّرِّي «والمَسْرِي والسِّرَايَةُ» ۵	بسیاری راندن و پیش آمدن ۱ .
رفتن بشب .	الجَرِّيُّ والجَرِيَّةُ والجَرِيَّانُ
الشَّرِّيُّ والشِّرَاءُ خریدن و فروختن	والمَجْرِي رَفْتَن آب و جزآن ۲
الصَّرِّي بریدن «و واداشتن» ۵	الحَرِّي كاسته شدن ۳
الفَرِّي بریدن بر وجه اصلاح و	الدِّرَايَةُ والدِّرِيَّةُ والدَرِّي -
کاری نيك ۷ کردن و مشك -	دانستن و يُعَدِّي بالباء و بنفسه -
دوختن «ودروغ فرا بافتن» ۵ .	والدَرِّي فَرِيْفْتَن ۴ .
القِرِّي والقَرَاءُ مهمان کردن	الذَّرِّي دامیدن
القَرِّي کرد کردن آب «و جزآن	الزِّرَايَةُ عیب کردن «و يُعَدِّي
و در شهرها گردیدن» ۵ .	بِعَلِّي» ۵ .
الكَرِّي جوی کندن	سَرِيَتْ عَنْهُ الثُّوبُ لُفْتَةٌ فِي -

-
- ۱- بود: «البری - تراشیدن و نزار کردن ستور از راندن بسیار»
 - ۲- بود: «الجری و الجریان - رفتن» فقط - جریان در منتهی الارب و تا ح المصادر با يك فتحه است .
 - ۳- پ: «نقصان شدن» - د: «ناقص شدن»
 - ۴- ب بود: «الدراية - دانستن ، الددی - فریفتن»
 - ۵- ب این تکه را ندارد
 - ۶- بود تمام این بیت را ندارند - منتهی الارب : سریت الثوب عنی سریا انداختم جامه را از خود
 - ۷- پ: بریدن بوجه صلاح و کار نیکو...» - د: «بریدن بوجه اصلاح و کار نیکو...»

ش	المَرَى نيك بدوشیدن و بیرون آوردن باران از میغ و تک از ستور و حجوه کردن از چیزی ^۱
المَشَى رفتن ^۱	
المَشَاء بسیار فرزند و چهارپای شدن ^۱	
ص	الجزاء پاداش دادن و بگزاردن ^۲
الخِصَاء خایه بکشیدن ^۷	الحَزَى الحَزْوُ و ^۳
العَصَى و المَعْصِيَةُ و العِصِيَان نافرمانی کردن و النَعْتُ عاصی و عَصِي ^۸	العَزَى العَزْوُ و ^۴
	س
	النَّسَى بر نسا زدن ^۵

- ۱- ب: «نيك جوشیدن اشتر و نيك بیرون آوردن باران از میغ و نيك برانندن ستور و انکار کردن از چیزی» - د: «نيك بدوشیدن و نيك بیرون آوردن باران از میغ و گرم برانندن ستور و حجوه کردن از چیزی» - تاج المصادر: پستان شتر مالیدن تا شیر فرودهد و بیرون آوردن باران از میغ و انکار کردن و منه قوله افتمرونه علی ما یری» - حجوه: انکار کردن حق اورا با علم و دانستن خود (منتهی الارب)
- ۲- ب در اصل گزاردن و بعد بگذاردن کرده اند «و بی نیاز کردن» را اضافه دارد - د: «پاداشت دادن و بگذاردن و بی نیاز کردن از چیزی»
- ۳- ب: «تقدیر کردن» - د: «الجزی - تقدیر کردن» و ظاهراً سهوی است از کاتب چه جزی از جزاء است (منتهی الارب) . جزی و جزو هر دو ان به معنی فال گویی کردن و خبر دادن از غیب آمده اند (منتهی الارب)
- ۴- ب بود: «مثل العزو» - منتهی الارب: منسوب کردن - ب بود این بیت را ندارند - منتهی الارب: رگک نسای وی زدن - نسا که صا (بروزن عصا) رگی است از بر سوی ران تا شتالذکک و آن را عرق النساء نیز گویند (ایضاً) - تاج المصادر: النسى - بر عرق نسا زدن - ب: «المشى - رفتن و بسیار فرزند گشتن و بسیار گشتن چهارپای - دمانند ب و در آخر: بسیار شدن چهارپای - ب: کشیدن - د: «خایه کشن بکشیدن» - ۸- ب: «المعصية و المعصیان - بی فرمانی کردن» - د مانند ب: نافرمان برداری کردن»

و بیاماسیدن جراحی و ریم*
در شدن آن و کُلُّ مُجَاوِزَةٍ
لِلْحَدِّ فَهُوَ بَغْيٌ ۴ .
الْبُغْيَةُ وَالْبُغْيَاءُ جُسْتَن و
يَعْتَدِي إِلَى الْمَفْعُولِ الثَّانِي
بِنَفْسِهِ و بِاللَّامِ وَهُمَا بِمَعْنَى
وَاحِدٍ ۵ .

الْبُغْيَاءُ زَنَا كَرْدَن

ف

الْخَفِيُّ أَشْكَارًا كَرْدَن هَذَا هُوَ الْفَصِيحُ
و پنهان کردن و بَخْنَوَهُ**
ضعیف درفشیدن ۶

ض

الْقَضَاءُ حَكْمَ كَرْدَن و بگزاردن
انچ بر تو واجب باشد و تمام
كردن و محکم کردن کار و -
بگذشتن و هَذَا لِأَخِيرٍ يُعْتَدِي -
بعلی ۱ .

الْمَضَاءُ دَر كَارِي بگذشتن ۲

الْمُضْيُ بگذشتن چیزی ۲

ط

الغَطِي فَرَاپوشیدن و هُوَ مُتَعَدِّي ۳

غ

الْبَغْيُ سَتَمَ كَرْدَن و يُعْتَدِي بَعْلِي

۱- ب: «حکم کردن و گزاردن آنچ بر تو واجب باشد و تمام کردن و کشن و هذا
الاخير يعدي بعلي و بنفسه» - د: «حکم کردن و بگزاردن آنچه بر تو واجب باشد و تمام
كردن و محکم کردن و هذا الاخر يعدي بعلي و بنفسه» - تاج المصادر: بگزاردن وام و جز
آن و ۲- المضاء والمضي - گذشتن (ب)، بگذشتن (د)

۳- ب: «پوشیدن و يعدي بعلي» - د: «فراپوشیدن و يعدي بعلي و بياماسیدن جراحی
و ريم در شدن آن» * ريم بيش از اين آمده بود (ص ۱۷۲ و ۱۷۶)

۴- د اين بيت را ندارد و گویا با بيت قبل مخلوط شده است - ب: «ستم کردن و يعدي
بعلي و آماسیدن جراحی و ريم در شدن آن» - تاج المصادر: كشي کردن و نيك باریدن
باران و بر شدن آب رود خانه (اضافه دارد)

۵- بود؛ البغية والبغاء جستن (فقط) ** ص ۸۹ و ۱۶۷

۶- ب: «آشکارا کردن و پنهان کردن» - د: «آشکارا کردن و پنهان کردن»

السَّفَى دَامِيدَنْ ۱
 الشِّفَاءِ آسَانِي دَادَنْ ۲
 الكِفَايَةِ بَسْنَدَه كَرْدَنْ وَيُعَدِّي
 الِى مَفْعُولِيْنَ وَكَفَاكَ الشَّيْءُ
 اِى حَسْبُكَ ۳
 التَّوَهُّمُ وَالاَصْلُ اتَّقَاءُ
 يُتَّقِيهِ وَاتَّقَى اللهُ وَهَكَذَى
 حَكْمُ تَجَّهَ يَتَّجِهُ وَتَسَعُ
 يَتَّسَعُ وَحَكِي يَتَّقَى بِسَكُونِ
 التَّاءِ وَمَصْدَرُهُ التَّقَى -

النَّفَى رَانْدَنْ وَرَانْدَه شَدَنْ وَنِيَسْتِ
 كَرْدَنْ ۴

ق

الرُّقْيَةِ اَفْسُونِ كَرْدَنْ
 الزُّقَاءِ وَالزُّقَى ۷ بَانِكِ كَرْدَنْ -
 كَوْفِ ۸

البَقَى چَشْمِ دَاشْتَنْ

السِّيْقَايَةِ وَالسَّقَى اَبِ دَادَنْ -
 خَوْرْدَنْ رَا ۹
 السَّقَى اَبِ خَوَاسْتَنْ كَسَى رَا وَ

تَقَاءُ بَتْرَسِيْدِ اَزَاو وَحَذْرُ كَرْدِ
 وَ پِيْشِ اَوْ بَازِ شَدِ يَتَّقِيهِ -
 بِفَتْحِ التَّاءِ وَتَقَى اللهُ وَهَذَاهَا -

۱- د این بیت راندارد - دامیدن بازهم آمده بود (ص ۸۴)

۲- ایضاً د ندارد - ب: شفا دادن

۳- ایضاً د ندارد - ب فقط: بسنده کردن - بسنده ص ۱۱۵

۴- د این بیت راندارد - ب: «براندن و نیست کردن»

۵- ب: «يقول تقاه بترسيدا زو و حذر کرد و پیش او باز شد» - د: «وتقول تقیه بترسیدن

ازو و حذر کردن و پیش او باز شدن» ۶- فقط | تشدید دارد

۷- کذا منتهی الارب - تاج المصادر به ضم ز - ب بود این مصدر راندارند - ا مشدد

۸- ب: جفد - تاج المصادر: چنج است .

الحِكَايَةُ قول و فعل کسی حکایت
کردن و حَكَوتُ الْكَلَامِ لُغَةٌ
و واچیزی مانیدن ۶ .

النَّكَايَةُ اثری تمام کردن در
مُعَادِيَانِ بَكْشْتَنِ یا بجراحت -
کردن یا بهزیمت کردن ۷ .

ل

[الْحَلِي زِيور کردن ۸]
الْخَلِي گیاه درودن
الصَّلِي در هلاکت افگندن و بُعْدِي

باران فرستادن و استسقا گرفتن
و رَبِّمَا يُجِي سَقَى بِمَعْنَى اسْقَى
فِي الْاَرْضِ وَالْمَاشِيَةِ ۱
الْمَقَى الْمَقْوُ ۲
النَّقَى النَّقْوُ ۳

ک

البُّكَاُ وَالْبُّكَاُ گریستن و
بَكَيْتُهُ وَبُكَيْتُهُ عَلَيْهِ
بِمَعْنَى و غلبه کردن
کسی را بدان ۵

- ۱- ب: السقى - آب دادن و علت استسقا آوردن - د: «السقى - آب و استسقا گرفتن»
توضیح استسقا در تعلیقات آمده است
- ۲- ب: بود این بیت را ندارند - منتهی الارب: روشن ساختن شمشیر و تشت و جز آن و
نگاه داشتن
- ۳- ایضاً بود ندارند - منتهی الارب: بیرون کردن مغز را از
استخوان و مغز خورانیدن بر کسی
- ۴- ب: البکا (بهفتح) و البکا - فقط البكاء
(به ضم) - تاج المصادر: البكاء (بی اعراب) و البکی (به ضم) - منتهی الارب بکاء و بکی به ضم ب
- ۵- ب: بود «گریستن» و بقیه بیت را ندارند.
- ۶- ب: «سخن باز گفتن و به چیزی مانستن» - د: «سخن گفتن و با چیزی مانیدن»
- ۷- ب: «اثر تمام نمودن در معادات و بکشتن یا بجراحت کردن یا بهزیمت کردن» -
د: «اثری تمام کردن در معادیان یا بهزیمت کردن یا بجراحت کردن» - تاج المصادر:
اذا قتلت فيهم و جرحت - برای معادیان به تعلیقات نگاه کنید
- ۸- کذاب - د: زیور بر کردن - او تاج المصادر این بیت را ندارند . ح در ب مکسور
و در د مفتوح است

باللام ودر آتش آوردن و بریان -

کردن گوشت و بدسگالیدن^۱ .

الطلى اندودن و واداشتن^۲

الغلى والغلىان جوشیدن

الغلى واجستن و شمشیر بر سر -

زدن^۳

الغلى والمقلية^۴ و القلاء^۵

دشمن داشتن و فَعَلَ يَفْعَلُ

لُغَةً فِيهِ وَهِيَ لُغَةٌ طى^۶

الغلى بریان کردن گوشت و

گندم و آنچه بدان ماند و بدودله

بازی کردن^۷ .

الكللى برگزیده^۸ زدن

م

الحيممة والحيموة^۹ باز داشتن

طعام و شراب از بیمار و يعدى

الى المفعولين^۹ .

الحماية نگاه داشتن

الحمية والمحمية ننگ -

داشتن از کردن کاری^{۱۰} .

الذماء جنبیدن^{۱۱}

الذميان شتافتن^{۱۰}

ع

۱- ب: «در آتش آوردن و بریان کردن و بد سگالی کردن» - د: «در آتش آوردن و

بریان کردن و بدسگالیدن» ۲- بود: «اندودن» فقط - تاج المصادر: و پای

بچه چهارپای بستن (اضافه دارد) ۳- ب: «جستن سر و شمشیر زدن» -

د: «واجستن و شمشیر زدن» ۴- بود این مصدر را ندارند:

۵- در بود قلاء به کسرق، ولى ضبط متن موافق با منتهی الارب است .

۶- ب بود: «دشمن داشتن» و بقیه بیت را ندارند . طى قبيله یی از عرب (تعلیقات)

۷- د: «بریان کردن گندم و گوشت و جز آن» - ب: «بریان کردن گوشت و آنچه بدان

ماند و گندم برتابه» - بدودله (تعلیقات) ۸- کرده = قلوه = قلبه = کلیه

۹- ب: «بازداشتن طعام و شراب از بیماری که او را زیان دارد» - د: «بازداشتن طعام

و یا شراب از بیماری که ویرا زیان دارد»

۱۰- بود این بیت را ندارند

۱۱- ب: «جنبیدن که دلیل زندگی کند و تیشی که دلیل آن باشد» - د: «جنبیدن

و توشی که دلیل زندگی کند» - امشداست

الکَمَى گواهی پوشیدن^۵
 النَّمَى والنَّمَاءُ برداشتن خبر و
 جز آن ونَمَى الخَصَابُ والسَّعِرُ
 ارتَفَعَ و غَلَا و يَفْعَلُ لُغَةً
 فی هذا التَّرْکِيبِ و نَمَتِ الرَّمِيَّةُ
 ای غَاَبَتْ اِلَى حَيْثُ لَا يَرَاهَا
 الرَامِي فَمَاتَتْ^۶ .

النَّمَاءُ بِالْيَدَنِ و افزودن شدن
 الهمى والهميان^۷ دويدن آب^۸

ن

البَنَى والبِنِيَّةُ و البُنِيَانُ .

الرَّمِيَّةُ و الرَّمَى * تیر انداختن
 يُقَالُ رَمَيْتُ عَنِ الْقَوْسِ و
 عَلَيَّهَا و لَا يُقَالُ بِهَا^۱

الرَّمَى افزون شدن و دشنام دادن
 و رَمَيْتُ الشَّيْءَ مِنْ يَدِي -
 رَمِيَّاءُ الْقَيْتِ^۱

صَمَى الصَّيْدُ اذَامَاتٌ و اَنْتَ -
 تَرَاهُ^۲ .

الطَّمَى الطَّمُو^۳

الغَمَى بی هوش شدن يقال غُمِيَ
 عَلَيْهِ^۴ .

* تاج المصادر: و الرمياء (اضافه دارد)

- ۱- بود: «الرمي - انداختن و دشنام دادن»
- ۲- بود این بیت را ندارند - کذا تاج المصادر - منتهی الارب: معنی الصمد سرجانی
- مرد ۳- بود: مثل الطمو - تاج المصادر و شتافتن - منتهی الارب: طمی (بدون)
- بسیار شدن آب و کوالیدن و دراز کردن بدن گیاه و بلند کشیدن فصد و همب و پریدن آب
- دريا و بر آمدن آب ۴- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: و صفت
- خانه پوشیدن ۵- ايضاً بود ندارند .
- ۶- ب تمام این بیت را ندارد - د: «النمی، مشدد - برداشتن خبر و جز آن»
- ۷- بود این مصدر را ندارند - در تاج المصادر باران فمجه است .
- ۸- ب: «رفتن آب» و مایع (الحاقی)

والبِنَاءُ ۱ بنا کردن و البِنَاءُ زَن

بِخَانِهِ آوَرَدَن وِیُعَدِّی بَعْلَى

و بِالْبَاءِ خَطَاً ۲.

السَّنَى دوتا کردن و وا داشتن و

و اگر دانیدن و دویم شدن ۳ .

الجِنَى وَالْجِنَايَةَ ۴ بار از درخت

باز کردن و الجِنَايَةَ جنایت

کردن و شورا نگیختن .

الزِّنَا وَالزِّنَاءُ ۵ زنا کردن

الضَّنَاءُ بسیار شدن كودك ۶

العِنَايَةَ وَالْعِنَى ۷ خواستن

العِنَى الْقَصْدُ وَقِيلَ الشَّغْلُ ۸

القِنَى وَالْقِنِيَّةُ الْقَنُو ۹

الْكِنَايَةَ كِنَايَتِ كَرَدَن «وِیُعَدِّی

بِالْبَاءِ وِیَعَن وِیَفْعَلُ لُفَّةٌ

فِيهَا» ۱۰ .

الْمَنَى تَقْدِيرِ كَرَدَن وِآزْمُودَن و

بِیْرُونِ آمَدَن مَنَى ۱۱

وَمِنَ اللَّفِيفِ الْمَقْرُونِ

ث

الثَّوَاءُ ۱۲ وَالثَّوَى مَقِيمِ شَدَن

يُقَالُ ثَوَيْتُ الْبَصْرَةَ و

۱- بود بنیه و بنیان را ندارند - بناء در تاج المصادر اعراب کامل ندارد ولی در

منتهی الارب مانند متن است

۲- بود: «بنا کردن و زن بخانه آوردن و الثانی یعدی بعلى»

۳- ب: «دوتاه کردن» و در حاشیه با خطی دیگر: ووا گردانیدن و دوم شدن - د مانند

۴- ب: فقط دوم شدن در جای دویم شدن .

۵- ب و تاج المصادر: الزنا و الزنى ، در ب مشدد - د: الزناء

۶- ب: بود تمام این بیت را ندارند .

۷- ب: بود فقط : العنایة

۸- ب: بود این بیت را ندارند

۹- ایضاً ب بود ندارند - منتهی الارب: القنى

۱۰- ب: بود « را ندارند .

۱۱- ب: «تقدیر کردن چیزی و بهمنی آمدن»

۱۲- ب: بود مشدد

هو متعدي ٥ .	بالبصرة ١
الرواية ٦ رواية کردن	ح
ز	الحى ٢ کرد کردن
الزى ٣ واهم آوردن و بگردانیدن	خ
والثانى يعدى بعن ٧ .	الخواء والخوايسة والخوى
ش	خالی شدن سرای و بیوفتیدن -
الشى ٤ بر بان کردن گوشت	آن ٣ .
ض	ذ
الضوى ٥ ماوى گرفتن و يعدى -	الذوى ٦ پژمردن و فعل يفعل
بالى .	لغة فيه ٤ .
ط	و
الطى ٧ در نور دیدن و بی‌رزیدن -	الرى ٨ آب کشیدن از بهر کسی و

۱- بود: «مقیم شدن» و بقیه بیت را ندارند .

۲- بود: والحواية

۳- ب: «الخوآ والخوى: خالی شدن سرای و مانند آن» - د: «الخوآء: خالی شدن سرای و جز آن» - تاج المصادر ، الخوآ والخواية والخوى (مضموم)

۴- ب: «الذى والذوى: پژمردن» - د: «الذوى والذوى، دومی با تشدید! پژمردن»

۵- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر ، و کسی را برآشتر بستن تا از خواب

نیفتد و رویت علی اهلی و لاهلی اذا اتیتهم بالمأ

٦- بود مشدد ولی متن صحیح است (المنجد) ٧- پ: «فراهم آوردن و بگردانیدن والثانى يعدى بعن»

چاه ۱ .

کژدم، ۵ .

ع

العسیّ پیچانیدن وواگردانیدن^۲
العواء بانگ کردن گرگ و
سگ و شغال^۳ .

غ

الغی والغوايۃ بی راه شدن،
«ونومید شدن و الغی الفساد»
ایضاً^۴ .

ک

الکسی داغ کردن و گزیدن

ل

اللیّ بگردانیدن زفان در دهن
وتافتن رسن و پیچانیدن سر و
دنبال جنبانیدن شتر ولوایت^۵
عَلَيْهِ أَثَرُهُ عَلَيْهِ وَالْجَمِيعُ
مُتَعَدِّ ۶ .

اللّیان واللیّ مدافعت کردن
وام^۷ .

ن

النّوایۃ والنّیّ فربه شدن شتر
النّیۃ والنّوایۃ نیت کردن

۱- ب: «درنوشتن و چاه بسنگ کردن» - برزیدن پیش از این آمده بود (ص ۱۳۶)
۲- ب: «پیچانیدن و بگردیدن و بعدی الی المفعول الثانی بعن» - د: «پیچانیدن
و بگردانیدن و الثانی بعدی بعن»
۳- ب: بود شغال را ندارند
۴- ب: بود «را ندارند»
تاج المصادر: و تیزنگرستن بکسی
۵- ب: «گردانیدن زبان دردهان و پیچانیدن
سر و تافتن رسن» - د: «بگردانیدن زبان دردهن و تافتن رسن و پیچانیدن سر» و بقیه بیت
را ندارند - تاج المصادر: زبان و دهان در جای زفان و دهن
۶- ب و ام را ندارد - تاج المصادر: قدحکی اللیان بکسر اللام ایضاً
۷- ب: بود نواه را ندارند .

ومن المضاعف

ب

التَّبَابُ والتَّبُّ هلاك شدن و
زبان کار شدن^۴ .

الحُبُّ والمَحَبَّةُ دوست داشتن ،

«وهذا شاذٌّ لِانَّه لا يَأْتِي فِي-

المُضَاعَفِ يَفْعِلُ بِالْكَسْرِ الْآ-

يَشْرَكُهُ يَفْعُلُ بِالضَّمِّ إِذَا كَانَ

مُتَعَدِّيًا مَا خِلاَ هَذَا الْحَرْفِ»^۵

الدَّيْبُ نرم رفتن^۶

الدَّيْبُ هو اسیدن لب از تشنگی^۷

الهِوَى بِفَتْحِ الْهَاءِ ، فَرَوِ افْتَادَن

از بالا و فرو آمدن از زمد و

بگذشتن زود و هَوَاتِ أُمَّهُ شَتَمٌ

بمعنی سَقَطْتُ وَهَلَكْتُ^۱ .

ومن مهموزة

*

الْأَوَى وَالْإِوَاءُ بِمَاوَى شَدَن و

يُعَدِي بِالْيِ وَبِمَاوَى بَرَدَن^۲

الْإِيَّةُ وَالْإِوَايَةُ وَالْمَأْوِيَّةُ -

وَالْمَأْوَاةُ رَحْمَتٌ نَمُودَن^۳

۱- ب: «الهُوَى ، در اصل مضموم : فَرَوِ افْتَادَن از زیر و فرود آمدن» - د: «فَرَوِ افْتَادَن

و فرود آمدن از روز» و بقیه را ندارند - هوی به ضم هم آمده است (المنجد)

* ب: ی - د: و ۲- ب: «الْأَوَى وَالْإِوَاءُ - ماوی گرفتن و یعدی بالی و الای

بماوی بردن» - د: «الْأَوَى : ماوا گرفتن و یعدی بالی - ی - الای : بماوی بردن» -

تاج المصادر : الای و الای بکسر الهجزة ۳- تاج المصادر : یخسودن -

بود: «الایة و الماویة : رحمت کردن و یعدی باللام» - منتهی الایب: اویه در باب الایة

۴- ب: «زبان کار و هلاک شدن» - تباب در ا مشدد است

۵- بود « راندارند .

۶- د: مور (اضافه دارد)

۷- بود این بیت را ندارند - هواسیدن (ص ۷۱ و ۹۴)

القُبُوبُ خشك شدن^۴
النَّبِيبُ والهَيِّبُ والهَبَابُ^۵ -
بانگ کردن گشن بز از بهر
گشنی^۶ .

ث

[البَّتُّ بریدن] ^۷
الشَّتَاتُ والشَّتُّ^۸ پراکنده -
شدن .

الكَتِيتُ بانگ کردن اشتر -
نرم و جوشیدن ديك و كوزة نو
کی آب در وی کنی^۹ .

الشَّبَابُ والشَّبِيبَةُ بالیدن كودك
[الشَّبَابُ والشَّبِيبُ برسکيزیدن
كودك] ^۱ .
الضَّبِيبُ رفتن آب و خون اندك -
اندك^۲ .

الغُبُوبُ انك يك روز تب آيد
و يك روز نه و گندا شدن -
گوشت^۳ .

الغِبَّتُ گاه گاه آمدن و شب -
گذاشتن .

القَبِيبُ دندان بر هم زدن شیر -
والمَّوْتُ ايضاً^۴ .

۱- کذا بود - ا و تاج المصادر ندارند - در نسخه ب هر دو مصدر مشدد است .

۲- بود: «رفتن آب اندك اندك» و ضبیب در نسخه ها مشدد است

۳- ب: «انك يك روز تب آيد و يك روزنی و گنده شدن گوشت» - د مانند ا فقط

گوشت را ندارد - تاج المصادر : گنده در جای گندا ۴- بود ، در جای دو بیت :

القبيب - خشك شدن، تاج المصادر هم بيت دوم را ندارد ۵- بود: النبيب والهيب -

تاج المصادر و المنجد هباب به كسر ولي هر دو شكل آمده است (منتهى الارب)، در اناخوانا

۶- ب: «بانگ کردن گشن بز و بگشنی آمدن او» - د: «بانگ کردن گشن بز و

فاگشنی آمدن او»

۷- کذا بود - ا و تاج المصادر ندارند ۸- بود الشت را ندارند .

۹- ب: «نرم بانگ کردن اشتر و بر جوشیدن ديك» - د: «بانگ کردن اشتر نرم و

جوشیدن ديك»

و خون^۵ .
 الدَجِيجُ والدَجَجَانُ^۶ بانبوهی
 نرم رفتن .
 الضَّجَاجُ والضَّجِيجُ والعَجُّ -
 والعَجِيجُ^۷ بانگ کردن .
 اللَّجَاجُ واللَّجَاجَةُ ستهیدن و
 ستیزه کردن و فَعِلَ يَفْعَلُ
 لُغَةً فِيهِ وَالْمَصْدَرُ مِنْ هَذَا
 اللَّجَجُ^۸ ایضاً .
 النَّجِيجُ النَّثِيثُ^۹

ث
 الرِّثَاةُ والرُّثُوَّةُ کهنه -
 شدن جامه و رسن و جزآن^۱ .
 الغُثُوَّةُ والغَثَاةُ لاغر شدن
 گوشت و يَفْعَلُ لُغَةً و بد شدن
 سخن^۲ .
 الغَثُ والغَثِيثُ دویدن هـ و از
 جراحت^۳ .
 المَثِيثُ والنَّثِيثُ تراویدن -
 خـيك^۴ .

ج
 الشَّجِيجُ والشُّجُوجُ شریدن آب

- ۱- ب: «الرثائة: کهنه شدن جامه و سست شدن» - رثوثة در ا مشدد است - د تمام این بیت را ندارند .
 ۲- ب: «الغثوثة: لاغر شدن گوشت و بد شدن سخن و هودر شدن جراحت»
 ۳- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر ریم در جای هو
 ۴- ب: «النثيث - تراویدن آب از مشک» - د: «النثيث: تراویدن مشک» - تاج المصادر: تراویدن خيك، نثيث در ا مشدد است
 ۵- ب بود: «الشجيج - شاریدن آب»
 ۶- ب بود «الدججان» را ندارند - تاج المصادر: دحجان، سهو کاتب (المنجد)
 ۷- العج والعجيج ایضاً (ب)
 ۸- ب: «ستیزه کردن و استهیدن و الغابریلج و یلج - به کسر و فتح» - د: «ستهیدن و ستیزه کردن و الغابریلج» - ستهیدن ص ۴۸
 ۹- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: ریم در شدن از ریش

ح

الْحَدُّ وَالْحِدَّةُ تیزی کردن بر

کسی وَالْحِدَّةُ تیز شدن

شمشیر^۷.

السَّدَادُ وَالسُّدُودُ راست گشتن

قول^۸.

الْفَدِيدُ خرامیدن و بانگ کردن

النَّدُّ وَالنُّدُودُ وَالنِّدَادُ رمیدن

اشتر^۹.

الهِدِيدُ بانگ کردن^{۱۰}

ذ

الذَّازَةُ وَاللَّذَانُ خوش شدن^{۱۱}

السُّحُوحُ^۱ فربه شدن گوسپند^۲

الصِّحَّةُ تن درست شدن

الفَحِيحُ بانگ کردن مار «والغابِرُ»

يَفْعِلُ وَيَفْعَلُ^۳.

خ

التُّخُوخَةُ ترش شدن خمیر^۴

الفَخِيخُ پُخَّسْتُ کردن خفته^۵

د

الجِدُّ سخن گفتن بحقیقت^۶

الجِدَّةُ نوشدن

۱- بود: السحوحة - تاج المصادر: السحوح والسحوحه - در امشدد است

۲- د: گوسپند ۳- بود « راندارند ۴- بود این بیت

را ندارند ۵- ب: «پخست کردن خفته را» و بر بالای خط افزوده اند: خرخر-

د: «بخست کردن خفته» ۶- ب: «جد کردن و سخن بحقیقت گفتن»-

د: «بوش کردن و سخن بحقیقت گفتن»

۷- ب: «الحداد - سوك داشتن ، الحدة - تیز شدن» - د: «الحداد - اوسوی داشتن،

الحدة - تیز شد» ۸- بود: «السداد - راست شدن قول» - هر دو

مصدر در امشددند ۹- ب فقط الندود را دارد - د: «الندید - بانگ کردن،

الندود-رمیدن شتر» - ند و نداد در امشدد است

۱۰- ب در متن ندارد و در حاشیه افزوده اند - تاج المصادر: بانگ کردن بیوفتیدن دیوار

و جز آن ۱۱- بود این بیت را ندارند - لداذ در امشدد است

و بعضهم يأتى ذاك و لا

يَجِيزُ الإِعَارَةَ ٥ .

العَرَّ كَرِگَن شَدَن ٦

الغَرَارَةُ غَافِل شَدَن

الْفِرَارُ وَالْمَفَرُّ بَگَرِیخْتَن ٧

الْقَرَّةُ وَالْقَرِيرُ بَانِگَ كَرَدَن -

مَا كِيَان ٨ .

الْقَرَارُ وَالْقُرُورُ آرَامَ گِرَفْتَن

وَالغَايِرُ ٩ يَتَقَرُّ وَيَقْفَرُ

وَالكَّسْرُ أَفْصَحُ .

[الْقُرَّةُ وَالْقُرُورُ رُوشَن شَدَن

چشم از شادی] ١٠ .

التُّرُورُ بِيوفتَادَن وَالغَايِرُ -

يَفْعَلُ ١ .

الْحُرُورُ التُّرُورُ ١

الْخَزِيرُ بَانِگَ كَرَدَن آب

الزَّرِيرُ پَشخِيدَن چشم دَرَسَر ٢

الصَّرِيرُ ٣ جَرَّ سَت كَرَدَن دَر وَقَلَم

و پَالَانِ اشْتَر و مَحْمَل و انْج -

بَدَان مَانَد .

الطُّرُورُ التُّرُورُ و غَايِرُهُ -

مِثْلُهُ ٤ .

العِرَارُ بَانِگَ كَرَدَن اشْتَر مَرغ

١ - ب: التورور والخرور - افتادن - د: «التورور و الخورور - بیفتادن»

٢ - ب: بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: درخشیدن چشم در سر - صراح: سرخ شدن چشم

٣ - در ب مشدد ٤ - ب: «الطورور مثل التورور» و در حاشیه: دمیدن نیاب -

د مانند ب ٥ - ب: بود این تکه را ندارند - د: شتر مرغ

٦ - ب: بود این بیت را ندارند - کرگن پیش از این آمده بود (س ١٠١)

٧ - ب: بود: «الفرار - گریختن» ٨ - ب: بود این بیت را ندارند - تاج المصادر

ماکیان را ندارد - ماکیان یعنی خروس (لغت فرس) ٩ - ب: والمستقبل

١٠ - کذا ب - د: «القرت - روشن شدن چشم از شادی و الغایر یقر (بفتح و کسر) -

والکسر افسح - ١ و تاج المصادر این بیت را ندارند

س

الحسُّ يَبْخَشُونَ ۴ و فَعِلَ
يَفْعَلُ لُغَةً ۵ .

[الخِيسَةُ والخِيسَانَةُ حَقِيرٌ -

شدن] ۵

[النُّسُوسَةُ بَرِيانٌ شَدَنَ نَانَ ۵

ش

الحَشْوُشُ خَشِكَ شَدَنَ بِجَهٍ دَر
شَكَمَ وَالْمَاضِي فَعَلَّ وَ قِيلَ
فُعِلَ ۶ .

الكَشِيشُ بَانَكَ كَرَدَنَ مَارِبِيسْت
و بَانَكَ جَوْشِيدَنَ شَرَابٍ وَ -

الهِرِيرُ زَنُوَيْدَنَ سَكَّ ۱

الهِرُّ وَالهِرِيرُ دَشْخَوَارِدَاشْتَن
چیزی وَيَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ ۱

ز

الْجُزُوزُ ۲ خَشِكَ شَدَنَ

الْحَزَازَةُ تَاثِيرُ كَرَدَنَ اِنْدُوهُ دَرْدَل

الْعِزُّ وَالْعِزَّةُ وَالْعِزَازَةُ عَزِيزٌ

شَدَنَ وَالْعِزُّ وَالْعِزَازَةُ نَايَا فِت

شَدَنَ وَالْعِزُّ وَالْعِزَّةُ قَوِيٌّ شَدَنَ

وَفَعِلَ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ وَ

ضَعِيفٌ شَدَنَ وَسَخَّتْ اَمْدَنَ چیزی

بِرِ كَسِي ۳ .

- ۱- ب: «الهرير - بانگ کردن سک و دشوار داشتن چیزی» - د: «زنوئیدن سک و دشخوار داشتن چیزی» در جای دو بیت - زنویه ناله سک و زنوئیدن مصدر آنست (برهان جامع)
۲- ب: بود: الجزوزة ۳- ب: العز والعزه - د: العز والعز (به فتح و کسر) - ارجمند شدن و نایافت شدن و سخت آمدن چیزی بر کسی (هر دو نسخه) ۴- ب: والغابر يحس ويحس (به فتح و کسر) - د: والغابر يحس (به کسر) - هر دو شکل آمده است (منتهی الارب)
۵- کذا در بود - ا و تاج المصادر ندارند ۶- بود این بیتدا ندارند

پوست و فَعِيلَ يَفْعَلُ لُغَةً ٤	ماده گاو ^۱ .
البَضِيضُ تَرَابِيدُنْ آب ^۵	النَّشِيشُ آواز دادن آب و جز آن
الْفَضَاضَةُ وَالْفُضُوْضَةُ تازِه کشتن	در وقت جوشیدن و فرو خوردن
و فَعِيلَ يَفْعَلُ لُغَةً ٦ .	آب بزمین ^۱ .
ط	الهَشُّ وَالهِشُوْشَةُ سست -
[الشُّطُوْطُ دُور شَدْن] ^۷	شَدْن ^۲ .
الْفَطِيْطُ پُخَسْت ^۸ کردن خفته	ص
و جز آن .	البَصِيصُ درفشیدن
القَطُّ گران شدن نرخ	الشُّمُوْصُ اندک شیر شدن اشتر
ف	وسخت شدن عیش ^۳ .
الجُفُوْفُ وَالْجَفَافُ ^۹ خشک -	ض
شَدْن و حَكِي ابوزیدِ فَعِيل -	البَضَاضَةُ وَالْبُضُوْضَةُ نازک شدن

-
- ۱- ایضاً بود ندارند، تاج المصادر: القشيش والكشيش (باهمین معانی) - درامشدد
 - ۲- ب: «جوشیدن می و آهن در آب گرم و آب بزمین فرو خوردن» - د مانند ب و در آخر و فرو خوردن آب بزمین
 - ۳- بود این بیت را به تمامی ندارند .
 - د: «البضاذه - نازک شدن پوست» .. تاج المصادر : نازک پوست شدن
 - ۴- ب این بیت را ندارد
 - ۵- بود ، «رفتن آب اندک اندک»
 - ۶- بود : «الفضاضة - تازه شدن»
 - ۷- کذا بود - ا و تاج المصادر ندارند
 - ۸- تاج المصادر ، خرخر کردن
 - ۹- ب، والجفاف (به کسر ج) ولی درست نیست (منتهی الارب)

الذَفِيفُ زود رفتن ^۷	يَفْعَلُ وَرَدَّهُ الْكَسَائِيُّ ^۱
الرَّافُ وَالرَّافِيفُ درفشیدن لون و نبات از سیرابی ^۸	الْحُفُوفُ از کار بشدن ^۲ موی از بی روغنی.
الزَفِيفُ پوئیدن شتر مرغ و اشتر و شتافتن مردم ^۹	الْحَفُّ ساده بکردن بروت* و سُر و حَفَّ الْفَرَسِ و غَيْرُهُ حَفِيفًا إِذَا سَمِعَتْ دَوِيًّا - جریه ^۳
الشِّيفُ افزون آمدن ^{۱۰}	الْخِفَّةُ سبک شدن ^۴
الشُّفُوفُ وَالشَّفَفُ تنگ شدن جامه و الشُّفُوفُ گداخته شدن تن ^{۱۱}	الْخُفُوفُ بزودی رفتن ^۵
العَفُّ وَالْعِفَّةُ وَالْعَفَافُ وَالْعَفَافَةُ از حرام باز ایستادن ^{۱۲}	الدَّفِيفُ نرم رفتن و پزیدن مرغ بر روی زمین.

- ۱- بود : «خشك شدن والغابر يعجف (به كسر وفتح ج) - تاج المصادر فعل (به فتح) وكسائي - برای ابوزید و كسائي به تعلیقات نگاه کنید . ۲- ب: از کار شدن * بروت = سبک یعنی موی لب (غیاث) ۳- بود این بیت را به تمامی ندارند . ۴- و در خدمت شتافتن (تاج المصادر) ۵- انذك شدن عن الجوهري و بزودی رفتن عن البارابي (تاج المصادر) ۶- در بود مشدد است ۷- بود این بیت را ندارند، درامشدد است ۸- ب این بیت را ندارد - د: «درفشیدن نبات از سیرابی» ۹- ب : «پوئیدن اشتر مرغ و شتافتن مردم» - د: «پوئیدن شتر مرغ و شتافتن مردم» - تاج المصادر مانند دیگر جاها ولی شتر نه اشتر ۱۰- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا - در المنجد به فتح ولی هر دو شکل آمده است (منتهی الارب) ۱۱- بود : «الشف (به فتح و تشدید) تنگ شدن جامه و گداختن تن» ۱۲- بود : «العفة والعفاف - نهفتگی کردن» - تاج المصادر مانند او در معنی : باز ایستادن از زشتی

القُفُوفُ موی با تیغ خاستن و خشک شدن چیزی^۱ .
الهْفِيفُ زود رفتن^۲ .
كَ ك
الرِّكَاتُ والرَّكَاتُ سست -
شدن^۶ .

ق
الْحَقُّ واجب شدن و سزا شدن^۳
الدِّقَّةُ باریک شدن
الرِّقَّةُ تنگ شدن
الغَمِيقُ آواز دادن جوشیدن -
دیگ^۴ .
النَّقِيقُ بانگ کردن بزغ و کژدم و ما کیان و گربه^۵ .
ل
البَلُّ به شدن از بیماری^۷
الْجَلالُ وَالْجَلالَةُ بزرگ قدر -
شدن^۸ .
الْحَلالُ وَالْحِلُّ حلال شدن و
يُعْتَدَى بِاللَّامِ وَالْحَلالُ بیرون -
آمدن از حُرْم و حَرَم و زن از
عَدَّت و واجب شدن عقوبت و وام

۱- بود تمام این بیت را ندارند تاج المصادر کذا و در آخر : خشک شدن جامه و نبات و جز آن
۲- ایضاً بود ندارند ۳- ب: سزاوار شدن در
جای سزاشدن ۴- بود این بیت را ندارد ۵- ب: «بانگ کردن غول
و کژدم و مرغ خانگی» - د مانند فقط گربه را ندارد و بزغ را کاتب از سر مسامحه بزغ
نوشته است، بزغ همچو وزغ ابرهان جامع) یعنی غورباغه ما کتاب ص ۲۰۵ ۶- بود تمام
این بیت ندارند ۷- ب: «از بیماری به شدن» ۸- بود «بزرگ شدن»

ويعتديان بعلیٰ ^۱ .	کاره .
الحيلة والحلول هدی بجایگاهی	الصلوٰء * دم گرفتن گوشت پخته
رسیدن کی کشتن وی آنجا	یا خام ^۱ .
روا بود ^۲ .	المصلیٰ * آواز دادن آهن ومانند
الحلول حاله بیودن وام ^۳	آن ^۱ .
الدّٰل والدّٰل * ناز کردن ^۴	الضّٰل * ضایع و هلاک شدن و الضّٰل * والضّٰلّٰة گم راه شدن - والغایبر یضُلّ فهدیه لغّة ^۵ نجد و هی الفصیحة ویضَلّ ^۶ و هی لغّة اهل العالیة ^۲ .
الذّل والذّٰلة و المذّٰلة خوار شدن .	الغیله کینه ور شدن
الذیل رام شدن	
الزلیل و المزل * بلغزیدن قدم ^۵	
الزلزل زلت افتادن درسخن و	

۱- ب: «الحلال - حلال شدن و بیرون آمدن از حرام و بیرون آمدن زن از عدت و واجب شدن عقوبت» که حرام را تراشیده و از نو نوشته اند - د مانند ب فقط عدة در جای عدت، برای حرم و حرم به تعلیقات نگاه کنید ۲- ب بود این بیت را به تمامی ندارند هدی: بالمفتح قربانی که بمکه فرستند (منتهی الارب) ۳- ایضاً ب بود ندارند، منتهی الارب: گذشتن مهلت وام و واجب شدن اداء آن ۴- ب بود تمام این بیت را ندارند در تاج- المصادر دلال بدون تشدید است ۵- ب: «الزلیل مشدد - بلغزیدن پای و زلت افتادن در سخن یا در کار» - د: «الذلیل مشدد - بلغزیدن قدم و زلت افتادن در سخن و در کار» که ز را کاتب سهو فی نوشته است * المنجد مزلة ۶- ب بود: «دم گرفتن گوشت» - صلول در تاج المصادر تشدید ندارد ۱- ب: «آواز آهن آمدن و آنچه بدان مانند» - د: «آواز کردن آهن و مانند آن و خندیدن» ۲- ب: «الضلالة والضلال، بی تشدید - گم راه شدن والغایبر یضُل - به فتح و کسر ض» - د مانند ب فقط ضلال مشدد است . در باره نجد پیش از این توضیح داده شد (ص ۱۳۶) * در ا مشدد

الْقُلُّ^۱ وَالْقِيَاءَةُ انْدِك شدن
 الْكُلُّ وَالْكَلَّةُ وَالْكَلاَلَةُ -
 وَالْكُلُولُ كند شدن زفان و
 شمشیر و باد و چشم^۲
 الْكَلالُ وَالْكَلالَةُ مانده شدن
 مردم و اشتر^۳ وَالْكَلالَةُ بی-
 پدر^۴ و بی فرزند شدن .

و پخته .
 الدَّمَامَةُ * زشت روی شدن «والغابِرُ»
 يَفْعِلُ وَالْماضِي فَعَلَ بِالضَّمِ
 وهذا شان^۶ .

الرَّمَّةُ پوسیده شدن استخوان
 الهميم نرم رفتن

الْحَنينُ آر زومند گشتن وَيُعَدِّي
 بِاللِي^۷ و بانگ کردن ناقه
 بزاری .

الْحَنانُ بخشودن وَيُعَدِّي بَعْلِي
 الْحَنينُ كالبكاه في الأنف^۸

الْتَمَامُ تمام شدن
 [الْجَتَامُ آسوده شدن ستور]^۵
 [الْحَمَامُ گرد آمدن آب]^۵
 الخُمومُ دم گرفتن گوشت بریان

۱- فقط قل (به ضم)

۲- بود: «الکة والکلول - کند شدن شمشیر»

۳- ب: «مانده شدن و خیره شدن چشم» - د: «مانده شدن و خیره شدن»

۴- ب: «بی مادر و بی پدر شدن» - د: «بی مادر و بی پدر و بی فرزند شدن»

۵- کذا بود - ا و تاج المصادر ندارند ۶- بود « » را ندارند - دمامة

فقط در تاج المصادر تشدید ندارد . ۷- بود «یعدی بالی» را ندارند

۸- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر و ضحك فی الأنف (اضافه دارد) -

منتهی الارب؛ کریستن در بینی و خندیدن در بینی (تو دماغی Nasal) * در ا مشدد

[الرّنين بانك کردن بزاری]^۱

الضين والضنائة * بخیلی کردن
والغایبر ینضین وینضن والفتیح
افصح^۲

ث

الآلت کم کردن وفتعل ینفعل
لغة ینیه وبازداشتن وسو کند
دادن^۷

الطنین * آواز کردن روینیه و-
مکس^۳

ح

الأنوح والآنح والأنیح
نالیدن^۸

الهنین نالیدن وگستن^۴

خ

ومن المهموز الفاء

الأفخ برافراز پیش سرزدن^۹

ب

د

الأدب مهمان خواندن^۵

الأبؤد بجای مقیم شدن^{۱۰}

الأشب ملامت کردن^۶

۱- کذا بود و مشدد - ا این بیت را ندارد - تاج المصادر: الزمین - خروشیدن

۲- در ب ضنائة ودر تاج المصادر بن وضنائة بی تشدید است

۳- تاج المصادر : روینه - د: روینیه (مسامحه کاتب) - برای روینیه به تعلیقات نگاه کنید

۴- بود این بیت را ندارند

۵- د: «الأدب- مهمان کردن وخواندن»

۶- د: ملامت کردن - تاج المصادر : ملامت کردن و میان قومی بهم بر آوردن

۷- ب: «کاستن» - د: «کم کردن» فقط وبقیه بیت را نسخه ها ندارند .

۸- بود : «الأنوح - بانك کردن باخفه» ودر حاشیه ب: باسرفه ونالیدن

۹- د: «الأفخ - براورا از پیش سرزدن» - منتبهی الأرب : یافوخ جائی از پیش سر که

در کودکی نرم و جنبان می باشد و بفارسی آن را جان دانه گویند (شیردان)

۱۰- بود: «وحشی شدن و بجایی مقیم شدن» * در ا مشدد

الأصْرُ بازداشتن و شکستن	الأْبْرُ وَالْإِبَارُ گشیدن دادن خرما-
الأَطْرُ بدو در آوردن ^۷	بُن و نیش زدن کژدم «و درزن دادن سگ را در نان» ^۱
الأْفُورُ نیک دوییدن و آفَرَ الرَّجُلُ ای خَفَّ فِي الْخِدْمَةِ ^۸	الأَزْرُ نیرومند کردن ^۲
الأْبُوْزُ برجستن در دوییدن ^۹	[الأَجْرُ مَزْدَ دَادِن و مَزْدَوْر - کسی بودن] ^۳
الأَرْوُزُ وَالْأَرْزُ ^{۱۰} باهم آمدن و استوار شدن ^{۱۱}	الأَسْرُ وَالْإِسَارُ اسیر کردن و الأَسْرُ آفریدن و پالان بدوال بیستن ^۴
الأَبْسُ قهر کردن و با کسی درشتی کردن ^{۱۲}	الأَسْرُ بسته شدن بول يُقَالُ - أَسْرَ الرَّجُلُ ^۵
	الأَشْرُ الوَشْرُ ^۶

- ۱- بودن تکه را ندارند- تاج المصادر: و سوزن دادن سگ را در نان - درزن یعنی سوزن (برهان جامع)
- ۲- بود این بیت را ندارند ۳- کذاب - د: «مزد دادن» - ا و تاج المصادر
- این بیت را ندارند ۴- بود: «الاسر» - اسیر کردن و آفریدن، دوال: تسمه چرمی که بدان چیز را به بندند (غیاب)
- یقال اسر الرجل یؤسر فهو مأسور» - ۶- بود این بیت را ندارند - ۵- بود: «بسته شدن بول»
- منتهی الارب: نیکو و خوب گردانیدن دندانها و شکافتن خوب باها»
- ۷- و پس بر سو فارتیر پیچیدن (تاج المصادر اضافه دارد) - ۸- بود: «دوییدن و نشاطی شدن و فرید شدن شتر از پس لاغری» - د افر در حای افور
- ۹- ب: «دوییدن و برجستن» - د: «برجستن و دوییدن»
- ۱۰- الارز را د ندارد و درب الحاقی است
- ۱۱- ب: «بهم آمدن» - ۱۲- بود «قهر کردن» را ندارند
- د: «واهم آمدن»

الألس خيانت کردن و شوریده-
خرده شدن و الماضي من هذا
فَعِيلًا ۱

الأنف بر بینی زدن و بینی^۵
رسیدن آب و جزآن .

ق

الأنس بِضَمِّ الْهَمْزَةِ أنس-
گرفتن و يُعَدِّي بالبَاءِ و يَفْعَلُ
لُغَةً فِيهِ ۲ .

الألق زفان آورشدن در دروغ
و أَلِيقَ فَهُوَ مَأْلُوقَ أَي
اصابنه جنون* .

ك

ض

الأرض ریونجه^۳ خورد شدن
چوب و الماضي فُعِيلٌ*
الأنیض بگردیدن گوشت*

الأفك بر گردانیدن و دروغ-
گفتن ۷ .

ل

ط

الأقط بنوین^۴ ساختن*

أَبَدَ الرَّجُلُ عَنِّ أَمْرًا تَهِ أَي
امتنع عن غشيانها* .
الأزل در تنگی و خشاك سالی
شدن و واداشتن*

ف

الألف هزار دادن

۱- ب: «خیانت کردن» - د: «خیانة کردن» وبقیه بیت را نسخهها ندارند .

۲- ب بود این بیت را به تمامی ندارند .

۳- تاج المصادر : دیوجه - منتهی الارب دیوجه - به تعلیقات نگاه کنید .

* ب بود تمام این بیت را ندارند ۴- تاج المصادر : بنیوین - بنیوین ، به تعلیقات

نگاه کنید . ۵- د: به بینی ۶- د: د به فتح و در ب به کسر و در

۷- د: «بگردانیدن» - ب: «گردانیدن» و دروغ ۸- تاج المصادر : غلبه کردن وبقیه مانند متن - باز

گفتن (الحاقی)

اپستادن مرد از جماع زن خود و نیز بمعنی پارسا گردیدن (منتهی الارب)

م

الأثم جزاء دن بگناه و بزہ شمردن
بر کسی والغايرُ مِنْ هَذَا
يَفْعَلُ ۱ .

الأدم نان خورش دادن و الفت
او کنندن ۲ «ونان بانان خورش-
خوردن» ۳ .

الأزم خوردن «ودندان بر چیزی
نهادن» ۴

الأزم دندان گرفتن و دندان بر-
هم نهادن «وتنگ شدن روز کار
بر کسی» ۴ .

ن

[الأبن متهم کردن] ۵
[الأجونُ والأسونُ از حال گشتن
آب] ۶ .

الأذن بر گوش زدن ۷ .
الأفن کم خورد گردانیدن ۸

ومن المضعف المهموز الفاء

ث

الثائثة انبوه شدن موی و نبات
وشاخ درخت .

ط

الأطيطة جرس است ۹ کردن پالان

۱- ب: «جزاء دن بر گناه» - د: «پاداشت دادن بگناه» - نزه: جوز و حيف گناه و غطاً

(برهان جامع) ۲- ب و تاج المصادر: افکندن

۳- ب و د این تکه را ندارند ۴- أيضاً ب و د ندارند و تاج المصادر اضافة

دارد : و نيك بافتن رسن

۵- كذا در بود - ا و تاج المصادر ندارند ۶- كذا ب - د مانند ب

فقط بگشتن در جای گشتن - ا و تاج المصادر تمام این بیت را ندارند

۷- بود این بیت را ندارند . ۸- تاج المصادر اضافة دارد : و شعر همه

بدوشیدن و قيل الافن حذف النحيين - : الانه والانبوه والانبوه - الانوح

۹- ب: بانگ کردن

وجز آن وبانگ کردن اشترا

بزاری.

ض

الأبيض كشتن و باز كشتن^۱

ل

الأل والأتل والأليل^۲ نالیدن

بیمار.

م

الأيام والأيممة والأيوم^۷ بی-

شوهر شدن زن و بی زن شدن

مرد^۸.

ن

الآنين مثله^۲

ومن الأجوف المههوز الفاء

ن

الأيمن مانده شدن و قيل لايبني

منه فعل وقيل يبني و گاه

آمدن^۹.

الأيد والآد^۳ قوی شدن^۴

د

و

الأير جماع کردن^۵

۱- د: شتر ۲- منتهی الارب: نالیدن- این در ا مشدد است ۳- بود این مصدر را

ندارند ۴- ب: قوی کشتن ۵- بود این بیت را به تمامی ندارند ۶- ب: «وا-

کشتن و واگردانیدن» -د «کشتن و...» ناخواناست - منتهی الارب: باز کشتن بسوی آن

بعد از آن که ترك کرده بود آنرا ۷- کذا در تاج المصادر - بود:

الایم والایوم - در نسخه ایام در صحافی کتاب محو شده است

۸- ب: بی زن کشتن مرد و بی شوی شدن زن ۹- ب: «هنکام آمدن»

د: «گاه آمدن» در جای تمام بیت - در تاج المصادر مانده شدن و گاه آمدن است همراه

باتوضیحي درباره اقوال اصمعي و ابو زید ؛

و من الناقص المهموز الفاء

ت

الأُتَىُّ والأُتِيَّةُ والِإِتْيَانُ آمَدْنُ و

يَقَالُ أُتِيْتُ جَمِيلاً أَيْ -

فَعَلْتُهُ ١ .

و

الأُرَىُّ انكبین کردن مُنْجُ * «ودر

بن دیگه گرفتن» ٢ .

ن

الإِوْنَىُّ فَارَسِيدُنْ و بَغَايْتُ كَرْمَى

رَسِيدُنْ وَالِإِنَىُّ وَالِإِنَىُّ وَالِإِنَىُّ

كَاهِ آمَدْنُ ٣ .

و من المهموز العين

ت

النَّيِّبُ (ثبِت) نَالِيْدُنْ ٤

و

الزَّارُوهُ وَالزَّيْبُ بِانكگ کردن

شیر «و فَعِلَ يَفْعَلُ لُغَةً

فِيهِ» ٦ .

م

النَّيِّبُ بِانكگ کردن بزاری

و من المعتل المهموز العين

ب

الْوَأْبُ وَالِإِبَّةُ شَرْمِ دَاشْتُنْ ٧

١- بود تمام این بیت را ندارند

٢- د این تکه را ندارد و در ب الحاقی است * منج م ٣١

٣- ب: «الاناء والانى» - كاه آمَدْن و بغایت كرمی رسیدن» - د: «الان» - تعابیه

كرمی رسیدن و كاه آمَدْن» - تاج المصادر: الانى والانى ، بهسكون وفتح ودر آخره الانى

با كسره و تشدید - ٤- بود این بیت را ندارند .

٥- بود الزار را ندارند - ٦- بود « را ندارند .

٧- بود تمام این بیت را ندارند .

ومن المهموز الالام

ذ

الوآد زنده در گور کردن دختر^۱

ن

الهنا عطا دادن والهناء والهناء

بگواریدن طعام کسی والغاير

منهما يهناء و يهنى^۶

ل

الوآل^۲ والوؤل پناه گرفتنبکسی يا بجای^۳ هو يبعدى-بالي^۴

ومن الاجوف المهموز الالام

ج

المجيبى والجئبة^۷ آمدن

ومن الناقص المهموز العين

ص

الصيبي بانگ کردن فرخ و

موش وپيل و خوك^۵

ف

الفى والفينة والفيوء باز

۱- د: «الوآد - زنده در گور کردن»

۲- بود اين مصدر را ندارند . ۳- ب: بجایى ۴- بود اين تکه را ندارند

۵- بود تمام اين بيت را ندارند. تاج المصادر: الصيبي بي تشديد - در منتهى الارب

مشدد وبمعنى آواز کردن است - فرخ بالفتح چوزه وريزه ازهر حيوان ونبات (ايضاً

منتهى الارب) - المنجد: بچه پرنده وريزه نبات وحيوان ۶- ب: «الهناء

گواریدن طعام والغاير يهنى ويهناء» - د: والهناء - بگواریدن طعام والغاير يهناء»

تاج المصادر: بگواریدن طعام کسی را ۷- د ندارد و ب در حاشيه دارد -

تاج المصادر: الجية به كسر ج وفتح ي - منتهى الارب مانند متن

گشتن^۱

ق

القَى فى کردن

الهیئة و الهیة ساخته شدن
کاری را * .

ن

النَى خام پماندن گوشت*

باب فَعَلْ يَفْعَلُ بِفَتْحِ الْعَيْنِ مِنَ الْمَاضِي وَالْفَائِرِ^۲

ب

الثَّعْبُ آب راندن*

الرَّعْبُ پر کردن و ترسانیدن
الزَّعْبُ دفع کردن و پارهی از

الجَعْبُ بیو کردن^۳

چیزی فرا کسی دادن و الشانی

الدُّعَابَةُ** مزاح کردن

يُعَدِّي بِاللَّامِ^۵

الذَّهَابُ وَالذُّهُوبُ بشدن^۴

السَّحْبُ کشیدن

۱- بود: «الفى - بار گشتن» * بود این بیت را به تمامى ندارند

۲- بود: «باب فعل يفعل بفتح العين فى الماضى والفائِر»

۳- ب: «افکندن و بر کردن» - د: «بیو کردن و بر کردن» * * المنجد به فتح د

۴- ب: «رفتن» - ب: «دفع کردن و پاره از چیزی بکسى دادن و الشانى

یعدى باللام» - د: «دفع کردن و پاره از چیزی فا كسى دادن و الشانى یعدى باللام»

اللَّحَبُ بَشْتَابٌ رَفْتَنٌ وَكَوْشَتٌ مِنْ اسْتِخْوَانٍ وَبُوسَةٍ مِنْ دَرَجَتِ بَازٍ كَرْدَنٌ ۵ .	[السَّحَبُ مِثْلُ الشَّحْبِ] ۱ السَّحَبُ بِأَهْمٍ آوْرِدُنْ وَبِرَا كَنْدَه - كَرْدَنٌ ۲ .
اللَّعَبُ لُعَابٌ رَفْتَنٌ ۶ النَّحْبُ بِرُؤْنٍ كَشِيدِنٌ ۷ وَبَدَلٍ كَرْدَه انیدن .	الشَّغْبُ بِالتَّسْكِينِ تَشْنِيعٌ كَرْدُنْ وَيُعَدِّي بِنَفْسِهِ وَبِالْبَاءِ وَبَعْلَى وَفِعْلٌ يَفْعَلُ فَعْلًا لُغَةً ضَعِيفَةً وَهَذَا يُعَدِّي بِعَلَى ۳ .
[النَّعِيبُ بَانِكٌ كَرْدَنُ كَلَاغٍ] ۸ النَّهْبُ غَارَتٌ كَرْدَنٌ وَبِدْ كَفْتَنٌ كَسِي رَا وَبِي پای كَرَفْتَن سَكْ ۹	الضُّغَابُ وَالضُّغَيْبُ بِبَانِكٍ - كَرْدَنُ رُوبَاهُ ۴ .

- ۱- كذا در ب- د ناخوانا - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند و ظاهراً صورت صحیح چنین است: الشَّحْبُ مِثْلُ السَّحْبِ زَيْسِرَا شَجْبٌ وَسَحْبٌ هَرْدَوَانٌ بِهْ مَعْنَى كَشِيدِنٌ آمَدَه اَنْد (منتهی الارب) ۲- ب: «فراز آوردن و پراکنده کردن و بصلاح آوردن و تباہ کردن» - د: «واهم آوردن و پراکنده کردن و بصلاح آوردن و تباہ کردن»
- ۳- ب بود: «تشنیع کردن و یعدی بعلى» - تاج المصادر مانند متن است فقط در فعل ع ساکن است نه مفتوح و درج- ای تشنیع کردن، شورانگیختن - منتهی الارب: برانگیختن فتنه ۴- بود این بیت را ندارند .
- ۵- بود: «بشتاب رفتن و گوشت از استخوان باز کردن»
- ۶- بود: «رفتن لعاب» - تاج المصادر: رفتن لعاب كودك - لعاب كغراب (به ضم ل)
- ۷- د: بیرون کشیدن دل و.....
- ۷- کذا در ب بود - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند .
- ۹- بود: «غارت کردن» فقط - در ای آخر پای کوتاه است شبیه ع

ت

البَعَثُ ۴ از خواب بیدار کردن و

مرده زنده کردن و برکاری -
فَزُولِيدِن و فَرَسْتَادِن و هُوَ
مُتَعَدِّ اِلَى مَفْعُولَيْنِ يُقَالُ
بَعَثْتُهُ رَسُوْلًا و حِكْمِي
بَعَثْتُ بِهِ ۵ .

الرَّغَثُ ۶ شیر خوردن ۷

الضَّفْثُ ۸ حدیث در هم آمیختن و
دسته کردن گیاه ۸ .

المَفْثُ ۹ معیوب کردن

اللَّهْثُ ۱۰ واللُّهْثُ ۱۱ از فان بیرون

البَغْتَةُ والبَغْتُ ۱ ناگاہ گرفتن
البَهْتُ والبُهْتَانُ زور گفتن ،
والبَهْتُ ناگاہ گرفتن و حیران
شدن ، و بَهْتٌ بِالْكَسْرِ و
بَهْتٌ بِالضَّمِّ لُغْتَانِ فِي الْآخِرِ
وَالْأَفْصَحُ بَهْتٌ ۲ .

السَّحْتُ نیست کردن
النَّعْتُ نشان دادن ۳

ث

البَحْثُ واپژوهیدن

۱- بود البغت را ندارند .

۲- بود : «البهت (بد فتح) والبهتان دروغ گفتن - البهت (بد فتح) حیران کردن» -
در اوتاج المصادر بهت اول به سکون و فتح ه است، بدوشکل

۳- بود: صفت کردن

۴- تاج المصادر به سکون و فتح ع، بدوشکل

۵- ب: «مرده زنده کردن و فرستادن و مرده زنده کردن و برکاری او زولیدن»

۶- در ا و د مشدد و در ب و تاج المصادر والمنجد بی تشدید

۷- بود: «شیر خوردن و شیر دادن» ۸- ب: «حدیث بهم در آمیختن و دسته -

کردن گیاه» - د: «حدیث بهم در آمیختن و بسته کردن گیاه» ۹- ا در حاشیه

و با خط متن - د، النعت - سه و کاتب است (منتهی الارب) - مالیدن و سودن چیزی در آب

تا بگذارد و عیب کردن (ایضاً) ۱۰- فقط در ا مشدد است و لهت در نسخه د

کردن سگک از تشنگی یا از ماندگی^۱.

المصعج بشتاب رفتن
النهيج هویدا کردن راه و رفتن
در آن^۸.

ج

البعج شکم شکافتن

البهيج شاد کردن^۲

السهيج^۳ خراشیدن

السهيج سودن بوی و پیوسته-

جستن باد^۴.

الشحيج والشحاج بانگ کردن

کلاغ و استر^۵ «وَفَعَلَ يَفْعِلُ»

لُغَةٌ^۶.

اللّعج سوزانیدن^۷

ح

البدح بینداختن و بچوب-

بزدن^۹.

البُرُوح پدید آمدن صید و جز

آن چنانکی جانب چپ با سوی

تو دارد و عرب آنرا شوم دارند^{۱۰}

[البطح بروی افکندن]^{۱۱}

البلح بر روی او کندن^{۱۲}

البلوح مانده شدن^{۱۳}

۱- ب: «زفان ازدهان بیرون کردن سگک» - د: «زبان بیرون کردن سگک» - تاج المصادر

این بیت را ندارد

۲- ب بود این بیت را به تمامی ندارند

۳- درامشدد و در ب و تاج المصادر بی تشدید

۴- ب بود: «سودن» فقط

۵- ب: استر، اشتر - د: شتر، ستر - تاج المصادر

۶- ب بود این تکه را ندارند

۷- ب: سوزانیدن دل

۸- ب: «پیدا کردن راه» - د: «هویدا کردن راه»

۹- ب: «انداختن و بچوب زدن»

۱۰- ب: «پدید آمدن آهو و صید چنانکه

جانب چپ سوی تو دارد و عرب آنرا شوم دارد» - د: «پدید آمدن صید و جز آن چنانکه

جانب چپ با سوی تو دارد و عرب آنرا شوم دارند»

۱۱- کذا ب - د: «بروی او کندن» - ا این بیت را ندارد - تاج المصادر: بروی افکندن

۱۲- ب بود و تاج المصادر این بیت را به تمامی ندارند.

۱۳- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: مانده شدن و خشک شدن خاک نمکن

الجَمَدُحُ بست شوریدن ^۱	[الجُنُوحُ کُشتن] ^۵
الجَرَّحُ خسته کردن و کسب کردن و در کسی طعن کردن.	الدُّلُوحُ زیر بار گران رفتن ^۶
الجَلَّحُ خوردن اشتر سر -	الدَّبَّحُ گلو بریدن و شکافتن ^۷
درخت را ^۲ .	[الرُّجْحَانُ افزون آمدن] ^۸
الجُمُوحُ والجِمَاحُ سر بنهادن	الرُّزُوحُ والرُّزَاحُ * سخت لاغر شدن ^۹ ستور و بماندن
اسب و کشتی چنانکه آنرا فرو نتوان داشت و سر با زدن از- چیزی ^۳ .	الرَّشْحُ خوی بیامدن ^{۱۰}
الجَنَحُ بز بال زدن مرغ ^۴	الرَّضْحُ کوفتن
	الرَّقَاحَةُ کسب و بازرگانی -
	کردن ^{۱۱} .

- ۱- ب: «تر کردن بست و آنج بدان ماند» - د: «تر کردن بست و مانند آن» - تاج المصادر: بست آمیختن - بست یا بست پیش از این آمده بود (ص ۹۵ و ۱۰۳)
- ۲- ب: «خوردن شتر سرد درخت را» - د: «بخوردن شتر سرد درخت را»
- ۳- ب: «سر بنهادن کشتی و اسب چنانکه آنرا بازنهوان داشت و سر با زدن از چیزی» - د: «سر بنهادن اسب و کشتی چنانکه آنرا بازنهوان داشت و سر از کار با زدن»
- ۴- ب بود: «بز بال مرغ زدن» - تاج المصادر: بز بال زدن
- ۵- کذا ب - د: «بکشتن» - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند - منتهی الارب:
- پیش آمدن تاریکی شب
- ۶- ب بود: «گران بار رفتن»
- ۷- د: «گلو بریدن و چیزی شکافتن»
- ۸- ا و تاج المصادر این بیت را ندارند * رزاح درامشده است ۹- ب: لاغر کشتن
- ۱۰- ب: «خوی آمدن و آب ترا بیدن» - د: «بیامدن خوی و تراویدن آب و آنج بدان ماند» ، خوی = عرق (غیاث)
- ۱۱- ب بود این بیت را ندارند

الرَّمَحُ لگد ونیزه زدن^۱

السَّبِيحُ تصرف کردن در معیشت
«وپرداخته شدن»^۲

السَّبِيحَةُ شنا کردن^۳

السَّرْحُ کسی را بجای فرستادن
وبچرا کردن بامداد^۴

السَّرْوُحُ بچرا شدن

السَّطْحُ بگسترانیدن^۵

السَّفْحُ ریزانیدن آب و جز آن
السَّفْوُحُ و السَّفْحَانُ ریخته-

شدن^۶

السَّلْحُ حدث کردن^۷

السَّمَاْحُ^۸ و السَّمَاْحَةُ سخاوت
کردن و یعدتی بالباء^۹

السَّنُوْحُ ضدُّ البُرُوْحِ و العَرَبُ
تتیسمن به^{۱۰} و سخن سر

بسته گفتن و یعدتی بالباء^{۱۱}

الشَّبِيْحُ پهن گردانیدن ریش -
دست^{۱۲}

الشَّرْحُ پدید کردن و شرحه کردن
گوشت و گشاده کردن دل^{۱۳}

الشَّقْحُ الكَسْرُ و البُعْدُ

۱- ب: «لگدزدن ستور» - د: «لگدزدن ونیزه زدن»

۲- ب بود این تکه را ندارند ۳- ب: شناه زدن» - د: «شناو کردن»-

تاج المصادر: «اشنا کردن»

۴- ب: «بچرا گذاشتن ستور» - د: «بچرا گذاشتن»

۵- د و تاج المصادر: گسترانیدن ۶- ب: «ریخته شدن آب و آنج بدان

ماند از مایعات» - د: «ریخته شدن آن»

۷- ب بود: «غایط کردن» و تاج المصادر کذا ۸- در ا مشدد

۹- ب بود تمام این بیت را ندارند ۱۰- ب و تاج المصادر: یتیم - در د بهر

دو صورت توان خواند و صحیح است چه یکی مذکراست و دیگری مؤنث

۱۱- ب بود این تکه را ندارند ۱۲- ب: «پهن گردانیدن ازش دست»

د و تاج المصادر این بیت را ندارند - منتهی الارب: شبح الداعی دراز کرد دست را در دعا-

ریش: بفتح بمعنی باز و مسافت دو دست باشد چون ازهم باز کنند و آنرا ارش نیز گویند

(سروری) ۱۳- د: گشادن دل

کسی را از حاجت خویش و شمشیر

وَالشَّجُّ ۱ .

بپهنا بر کسی زدن ۴ .

الصَّبْحُ صبحی دادن و بامداد

الصُّلُوحُ الصَّلَاحُ ۵

بجای یا نزدیک کسی شدن ۲

الضُّبْحُ والضُّبَاحُ بانگ کردن

الصَّدْحُ بانگ کردن خرو و

روباه ۶ .

كَلَاغٌ ۳ .

الضَّرْحُ دور کردن ۷

الصَّفْحُ فا گذاشتن جرم و اعراض

الطَّرْحُ بیو کتدن و یُعَدِّي بِنَفْسِهِ

کردن از کسی یا از چیزی و هما

و بِالْبَاءِ ۸ .

يُعَدِّيَانِ بَعْنٍ وَاكْرَدَانِيْدِن

۱- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب : شکستن

۲- ب: «...» بجایی یا نزدیک کسی شدن» - د: «...» و بامداد بنزدیک کسی

یا جایی شدن»

۳- ب: «الصدح والصدوح - بانگ کردن خروس» - د: «الصدح والصدوح والصداح

همه مشدد - بانگ کردن خرو» - تاج المصادر : «الصدح - بانگ کردن خروس

و کلاغ» - منتهی الارب : بانگ کردن مرد - خرو که خرو هم ضبط شده بدمعنی خروس

است چنانچه خرد خروه یعنی تاج خروس (سروری)

۴- ب: «اعراض کردن از چیزی یا کسی و فرو گذاشتن جرم و هما یعدیان بعن و باز

گردانیدن کسی را از حاجت خود» - د: «فرو گذاشتن جرم و اعراض کردن از چیزی

یا کسی و هما یعدیان بعن و وا گردانیدن کسی را از حاجت خودش»

۵- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب : نیک گردیدن - صلاح در او مشدد است.

۶- ب: «الضبح ، مشدد - آواز نفس اسب آمدن و دویدن و از حال گردانیدن خورشید

و آتش چیزی را ، الضباح بانگ کردن روباه» - د: «الضبح ، مشدد - آواز نفس اسب

آمدن در دویدن و از حال بگردانیدن خورشید و آتش چیزی را ، الضباح - بانگ کردن

روباه» - تاج المصادر مانند است

۸- ب: «افکندن» - د: «بیو کتدن»

۷- بود این بیت را ندارند .

الطُّفُوحُ پر شدن، واطْفَحَ عَنِّي

ای از هب عَنِّي^۱.

الطَّلَحُ مانده کردن ستور و مانده

شدن وی^۲.

الطَّمَحُ وَالطِّمَاحُ وَالطُّمُوحُ

بلند نگریستن بچیزی^۳.

الْفَتَحُ کشادن و حکم کردن^۴

الْفَدْحُ گران کردن کار و وام

کسی را^۵.

الْفَسْحُ فراخ کردن «ويعدي»

باللام^۶.

الفَضْحُ رسوا کردن

الفَطْحُ پهن کردن^۷

الفَلْحُ شکافتن

القَبْحُ نفرین کردن و القَبْحُ -

والقُبُوحُ از نیکی دور کردن^۸

القَدْحُ آتش زدن و در کار کسی

خلل آوردن و بکفجلیز خوردی

و آنچه بدان ماند برداشتن و در

نسب طعن کردن و آب بگشادن

از چشم و خوره در دندان و درخت

افتادن^۹.

۱- ب: «پر شدن وزود بگذشتن» - د: «پر شدن وزود بگذشتن»

۲- ب بود: «لاغر کردن ستور»

۳- ب: «الطموح والطمح به ضم ا - بلند نگریستن بچیزی»

۴- و فراخ شدن سرسوراخ پستان (تاج المصادر)

۵- ب: «... و فام کسی را دادن» - د: «یاوام کسی را»

۶- ب بود: «راندانند» - ۷- والفضيحة (بود)

۸- ب بود این بیت راندانند.

۹- ب بود: «القبح - نفرین کردن و از نیکی دور کردن»

۱۰- ب: «آتش زدن و خلل در آوردن در کار کسی و بکفلیز خوردی

بر کردن» - د: «آتش بزدن و در کار کسی خلل آوردن و عیب کردن و بکفلیز خوردی و آنچه

بدان ماند برداشتن» - تاج المصادر مانند فقط چشم بکو فروشدن را اضافه دارد -

کفجلیز یا کفلیز به معنی کف گیر است و پیش از این آمده بود (ص ۱۴۶) - مؤلف

منتهی الارب خوردی را شور با و نصب را نسبت و خوره را گرم نوشته است

الکسح برف و خانه رفتن ^۶	القرح ^۱ خسته کردن
الکشح پنهان داشتن دشمنی و براندن و اعراض کردن از چیزی ^۷	القرح ^۲ هم رف شدن ستور
الکفح رویاروی شمشیر زدن و بوسه زدن ^۸	القرح بول بینداختن سگ و یعدی بالباء و فعمل یفعل ^۳
الکسح ^۹ الکسح ^۹	القمح والقموح سرباز زدن اشتر از آب خوردن ^۴
الکلوح ^{۱۰} والکلاح روی ترش کردن ^{۱۰}	الکبح لگام وا کشیدن ^۵
	الکدح کار کردن و خراشیدن

- ۱- ب: القرح (مفتوح) والقرح (مضموم) وچنین است در تاج المصادر
- ۲- ب: «تمام دندان شدن ستور» - تاج المصادر: «هم رف شدن ستور و آبستنی شتر پدید آمدن و قرحه بجهتهای استقبله به» - د این بیت را ندارد
- ۳- ب: «بول انداختن سگ و یعدی بالباء» - د مانند ب فقط بینداختن در جای انداختن
- ۴- ب: «القمح - سرباز زدن اشتر از آب خوردن» - تاج المصادر مانند ب: اشتر نه اشتر
- ۵- ب: لگام کشیدن - تاج المصادر: لگام باز کشیدن
- ۶- ب: «برف رفتن و انج بدان ماند» - د: «برف رفتن»
- ۷- ب بود: «دشمنی پنهان داشتن و اعراض کردن از چیزی»
- ۸- ب این بیت را ندارد - د: «رویاروی شمشیر یا بوسه زدن» - تاج المصادر هم رویاروی صحیح تر رویاروی است نه رویاروی برای توضیح بیشتر به تعلیقات رجوع کنید
- ۹- ب: د این بیت را ندارند
- ۱۰- د کلاح را ندارد و ب تمام بیت را - کلاح در منتهی الارب مضموم است و در تاج المصادر از قید اعراب آزاد

اللَّطْحُ	دست نرم بر چیزی زدن ^۱
اللَّفْحُ	سوختن ^۲
اللَّمْحُ	درخشیدن برق و ستاره واللَّمْحُ وَاللَّمْحَانُ نَكَرَتَنِ ^۳
الْمَتْحُ	آب از چاه بر کشیدن ^۴
الْمَدْحُ	ستودن
الْمَزْحُ وَالْمُزَاحُ	بِالضَّمِّ مُزَاحٌ کردن ^۵
الْمَسْحُ	بروی دست بسودن و بریدن بشمشیر و شستن ^۶
المِسَاحَةُ ^۷	زمین پیمودن
المُصَوِّحُ	نا پیدا شدن ^۸
المَلْحُ	نمک باندازه ^۹ در طعام کردن و دایگی کردن
النَّبِيْحُ وَالنَّبِيْحُ	و النُّبَاحُ ^{۱۰} بانگ کردن سگ «وَفَعِلَ يَفْعِلُ» لُغَةً ^{۱۱}
النُّجْحُ وَالنَّجَاحُ	روا شدن حاجت ^{۱۲}
النَّدْحُ	فراخ کردن ^{۱۲}

- ۱- ب تمام بیت را ندارد - د: «دست بر چیزی نرم زدن» - تاج المصادر مانند ا
 ۲- و ضربتی سبک زدن (تاج المصادر)
 ۳- ب بود: «اللحم - نگرستن و درفشیدن برق»
 ۴- د: «آب کشیدن از چاه» - تاج المصادر: «آب کشیدن از چاه و روز دور بر آمدن»
 ۵- ب: «المزح والمزاح (به کسر) - مزیح کردن» - د مانند ا ولی مزاح اعراب ندارد - تاج المصادر مانند ا و منتهی الارب ایضاً - مزاح: لاغ (منتهی الارب)
 ۶- ب: «بسودن بر روی دست» - د: «بر روی دست بسودن»
 ۷- کذا در ب و تاج المصادر ولی در د به فتح، ظاهرأ سهو کاتب است (منتهی الارب)
 ۸- ب بود: «مدروس شدن»
 ۹- د: با اندازه
 ۱۰- در نه خه او د نبیح و نباح مشددند و در منتهی الارب و المنجد چنان که آورده ایم بی تشدید
 ۱۱- ب بود این تکرار ندارند.
 ۱۲- ب بود این بیت را ندارند.

باد سرد بگستن و لگد زدن ستور
و عطا دادن و تَفْحَهُ بِالسَّيْفِ
تَنَاوَلَهُ مِنْ بَعِيدٍ .

خ

[البَدَخُ كَرْدَن كَشِي كَرْدَن] ۷
التَّنُوخُ مَقَام كَرْدَن ۸
الجَفَخُ وَالْجَمَخُ ۹ فخر و تكبر
كَرْدَن ۱۰
الرُّسُوخُ اسْتَوَار كَشْتَن و بِنَجَاوَر
شَدَن ۱۱ .

النزح آب کشیدن از چاه ۱
النُّزُوحُ ۲ دور شدن
النَّشْحُ وَالنُّشُوحُ آب خوردن
نه بسیری ۲ .
النُّصْحُ وَالنَّصَاحَةُ بِالْفَتْحِ نَصِيحَت
كَرْدَن وَيُعَدِّي بِاللَّامِ اجود ۳
النَّصْحُ جَامِه دُوخْتَن ۴
التَّنُوحُ سِيرَاب خوردن ۲
النَّضْحُ وَالتَّنْضَاحُ تَرَابِيدَن مَشْك
و خُنْب ۵ .
النَّفْحُ وَالنَّفُوخُ دَمِيدَن بُوِي و .
النَّفْحُ دَمِيدَن خُون از رَك و

۱- ايضاً دندارد و در ب با خطی جز متن افزوده اند .

۲- بود تمام این بیت را ندارند

۳- ب: «النصح والنصيحة - نصيحت کردن» - د: «دمانند ب و در آخر: تعدينه باللام افصح» - تاج المصادر نصح به فتح ولی ظاهر است (منتهی الارب)
۴- ب: «درزیانه کردن» - د: «درزی کردن» - درهمه نسخ نصح به فتح ن است و در منتهی الارب: نصح (به ضم ص)

۵- ب: «آب زدن و تشنگی نشانیدن» - د: «آب بزدن و تشنگی نشانیدن» و کاتب نصح را به غلط نطخ نوشته است .

۶- ب: «النفع - بوی دمیدن و بشمش زدن و بدست زدن ستور چیزی را» - د: «النفع - دمیدن بوی و بزدن شمشیر و بدست بزدن ستور چیزی را»

۷- کذا ب - د: البدخ - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند

۸- بود این بیت را ندارند

۹- والزمع (ب) و الذمخ (د)

۱۰- د: فخر کردن و تکبر کردن

۱۱- ب: «استوار و بنج آورد شدن» - د: «استوار شدن و بنج آورد شدن»

و يقال شَمَخَ بِأَنْفِهِ إِذَا	الرَّضَخُ أَنْدَكَ دَانٌ ١
تَكَبَّرَ	الزَّمَخُ الْجَفَخُ ٢
[الصُّرَاخُ بَانِكُ كَرْدَنٌ] ٩	السَّبِيخُ النَّوْمُ وَالْفَرَاغُ ٣
الصَّمَخُ بِرِ سَوْرَاخِ كَوْشِ زَدَنٌ ١٠	السَّلَخُ فِي آخِرِ مَاهِ شَدَنٌ ٤
[الطَّبِيخُ پُخْتَنٌ] ١١	السَّنُوخُ ثَابِتُ شَدَنُ فِي عِلْمٍ ٥
الْفَتَخُ سِرَانِكِشْتَانِ سَوِي كَفِ	الشَّدَخُ سِرْشَكِسْتَنُ وَفَرَاخُ -
پَا شَكِسْتَنٌ ١٢	شَدَنٌ ٦ سَپِيدِي فِي رَوِي اسْبِ .
الْفَسَخُ نَقْضُ كَرْدَنِ بِيْعِ وَدِيْغَرِ	الشُّرُوخُ فَرَا مَرْدِي نَشِسْتَنُ -
عَقْدَهَا ١٣ وَ اَز جَايِ بِيَاوَرْدَنِ بِنْدِ	كُودَكٌ ٧ .
وَشُشَلَه كَرْدَنِ جَا مِه .	الشَّمَخُ وَالشَّمُوخُ بَلَنْدُ شَدَنُ

- ۱- ب: «انديك انديك دادن» - تاج المصادر: كوفتن وانديك دادن، رضخ راهم كاتب رضخ نوشته
- ۲- بود اين بيت را ندارد
- ۳- ايضاً بود ندارند - خواب سخت و فراغ (منتخب)
- ۴- بود: «پوست باز كردن»
- ۵- بود اين بيت را ندارند .
- ۶- ب: بودن - د وتاج المصادر: بيودن
- ندارند - منتهى الارب: دندان كفانيدن شتر و جوان شدن كودك
- ۸- تاج المصادر: اي
- ۹- كذاب بود - ا وتاج المصادر اين بيت را ندارند
- ۱۰- بود اين بيت را ندارند
- ۱۱- كذا ب - د: «طعام پختن» - ا وتاج المصادر اين بيت را ندارند
- ۱۲- ب: «سرانگشتان باز پس شكستن» - د: «سرانگشتان واسوي كف شكستن» -
- تاج المصادر: «سرانگشتان سوي كف واشكستن» - منتهى الارب: به فتحنين سست شدن بندهای اندام و فروهشته گردانيدن انگشتان
- ۱۳- ب: «... ولبند ازجاي آوردن و خلقان كردن جامه» - د مانند فقط شلپشه در
- جای ششله

النسخ منسوخ کردن، و نسخت گرفتن از جای و زایل گردانیدن حکم ۷ .	الفنخ کوفتن غوره خرما الفنخ رام و مقهور کردن ^۱ اللفنخ برآلودن ^۲ المرخ آرد سرشته و انج بدن ماند بدست ^۳ مالیدن و روغن و انج بدن ماند در تن ^۴ مالیدن المسخ از صورت مردمی بگردانیدن و بی طعم بگردانیدن ^۵ .
النسخ آب از چشمه بر جوشیدن و بزدن آن ^۸ .	الملخ کردن کشی کردن ، وقيل السير الشديد وقيل السهل ^۶ .
[النسخ بر سر زدن چنانك مغز بیرون آید] ^۹ .	
الجحد والجحود انکار کردن ^{۱۰} و يُعَدِّي الى المفعول الثاني بنفسه وبالباء .	

۱- بود این بیت را ندارند .

۲- د: ورآلودن ۳- ب: دردست ۴- ب: دراندام

۵- ب: «از صورت آدمی بگردانیدن» - د: «از صورت مردمی بگردانیدن» و بقیه بیت را نسخه‌ها ندارند . - تاج المصادر : تحویل سورة الى ما هو اقبیح منها و بی طعم گردانیدن برای توضیح بیشتر درباره مسخ به تعلیقات نگاه کنید .

۶- ب بود « را ندارند » ۷- ب: «منسوخ کردن و نسخت کردن و زایل گردانیدن حکم» ۸- ب بود «و بزدن آن» را ندارند .

۹- کذا ب - تاج المصادر و ماغ در جای مغز - اود این بیت را به تمامی ندارند .

۱۰- ب: «انکار کردن از چیزی» - د: «انکار کردن» و بقیه بیت را نسخه‌ها ندارند

الجهد كوشیدن ورنجیدن و	المغد شتافتن ^۷
رنجانیدن ^۱	المهد بگسترانیدن ^۸
السعد نيك بخت کردن، والسعد* ^۲	النهود سوی دشمن خاستن ^۹
والسعود* همایون شدن ^۳	في
الصخد* والصد* گرمای آفتاب	الشحد تیز کردن ^{۱۰}
در کسی اثر کردن ^۳	و
الضهد مقهور کردن ^۴	البحر گوش اشتر شکافتن ^{۱۱}
اللحد بچسبیدن و گور را لحد	البعر پشك و شتر بلوك افکندن ^{۱۲}
کردن ^۵	البهر دما بر او کندن و غلبه -
اللهد فاتر تولیدن ^۶	

- ۱- ب: «كوشیدن ورنجانیدن» - د: «كوشیدن ورنجانیدن» * در ا مشدد
- ۲- ب بود: «السعد - نيك بخت گردانیدن» در جای تمام بیت .
- ۳- ب بود تمام این بیت را ندارند .
- ۴- ب بود و تاج المصادر: «مقهور گردانیدن»
- ۵- ب: «چسبانیدن و در لحد نهادن» - د: «بچسبیدن و در لحد نهادن» - تاج المصادر: «چسبیدن - از حق و گور را لحد نهادن» - لحد بالضم و بالفتح شکاف در پهن گور (منتهی الارب)
- ۶- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: گران بار کردن کسی را ، و در منتهی الارب نیز قریب بهمین مضمون آمده است - تولیدن: بواو مجهول بمعنی رمیدن (آندراج)
- ۷- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: المغد شتافتن ، المغد - در عیش خوش بر آمدن و پروراندن عیش خوش کسی را و ظاهر أضيف تاج المصادر صحیح است و کاتب نسخه معد و مغد را با هم خلط کرده (منتهی الارب)
- ۸- ب بود و تاج المصادر: گسترانیدن
- ۹- ب بود: «بر خاستن» - تاج المصادر:
- خاستن سوی دشمن - در نسخه | خواستن است ولی مانند دیگر جاها غلطی است از کاتب
- ۱۰- ب: تیز کردن کارد و غیره (الحاقی)
- ۱۱- د: «گوش شتر بشکافتن»
- ۱۲- ب: پشك (پشکل - الحاقی) افکندن -
- د: «پشك او کندن» - تاج المصادر مانند متن - لوك: نوعی از شتران باشد و بزبان سیستانی عشقه را لوك گویند (سروری)

داشتن چیزی در چشم دیدار ^۱	کردن و افزون شدن ^۱ نورماه
الجهر چاه** پاك کردن تا آب	«وبهسر الرّجل برع» ^۲ .
پدید آید و صافی شود ^۱ .	الشّعر دندان بیو کردن ^۳ «يقال
الدّحر والدّحور ^۷ دور کردن	منه تُغیر الصّبی إذا سقطت
الدّحور خوار شدن	ر و اضعه و دندان پیشین -
الدّغر سپوختن و ملازه برداشتن ^۸	شکستن» ^۴
«وترك تاز کردن در جنگ» ^۹	الجعر سر گین او کندن خداوند
الدّخر ^{۱۰} بالضم یخنی ^{۱۱} نهادن	مخلّب از سباع ^۵ .
الدّعر ^{۱۲} ترسانیدن ^{۱۳}	الجهر والجّهارة* آواز بلند
الزّحور جوشیدن دیگ و بسیار	برداشتن ، والجّهارة بزرگ

- ۱- د: اوزون
 ۲- بود این تکه را ندارند - برع در در تاج المصادر مضموم است و در ا مضموم و مفتوح و در منتهی الارب مفتوح
 ۳- ب: افکندن (دراصل) - شکستن (الحاقی)
 ۴- بود این تکه را ندارند
 ۵- ب: «سر گین افکندن سک» - تاج المصادر مانند فقط خدا و ندان در جای خداوند، مخلّب: داس بی دندان و چنگال جوارح دد باشد یا مرغ یا بمعنی چنگال مرغان جوارح است و چنگال غیر جوارح را ظفر گویند (منتهی الارب)
 ۶- ب: «الجهر - آواز برداشتن ، و چاه پاك کردن (الحاقی) - د: «الجهر - آواز برداشتن» * تاج المصادر به کسر ج * * تاج المصادر خاك-
 ۷- دحر در ا مشدد است و دحور در تاج المصادر بدون شکل مضموم و مفتوح اما ظاهر اصحیح مضموم است و مفتوح نعمت آن است (منتهی الارب)
 ۸- ب: بر داشتن كودك (تعلیقات) ۹- بود « را ندارند .
 ۱۰- ب به فتح و ضم ولی درست نیست (منتهی الارب)
 ۱۱- برای یخنی به تعلیقات نگاه کنید
 ۱۲- ب: به فتح و ضم
 ۱۳- ب: بترسانیدن

القياس ^۶ .	شدن آب رود و دریا ^۱ .
الشفر پای برداشتن سگ تا بول کند و خالی شدن شهر از مردم و قومی را از جای بیرون کردن ^۷ .	الرهور روشن شدن چراغ و آتش و جز آن ^۲ .
الشهر شمشیر کشیدن و الشهر ^۸ والشهره معروف کردن ^۸ الصحر ^۹ * * * گرم کردن شیر تا سوخته شود ^۹ .	السحر * جادوی کردن و فریفتن ^۳ .
المهر ^{۱۰} چربش بگدازانیدن ^{۱۱} الطهر مثل الدحر ^{۱۲} .	السحر ^۴ التعليل بالطعام و- الشراب ^۴ .
	السعر * * * آتش افروختن و حرب انگیختن ^۵ .
	الشعر غلبه کردن کسی را بشاعری و فعل يفعل لغة وهو- .

- ۱- بود : «بسیار شدن آب جوی و دریا» - تاج المصادر و دراز شدن نبات (اضافه دارد)
- ۲- بود : «روشن شدن چراغ و جز آن» * در ا مشدداست ۳- د فریفتن راندارد و در ب نیز به متن افزوده اند. ۴- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب:
- فریفتن و محتاج گردانیدن بطعام و شراب و علت نهادن * * در د و ا مشدداست
- ۵- ب و تاج المصادر : جنك انگیختن - د: اور و ختن و جنك انگیختن
- ۶- بود این بیت را ندارند - در تاج المصادر شعر مکسور است ولی هر دو شکل آمده (منتهی الارب)
- ۷- بود این تکه را ندارند .
- ۸- ب: «الشهر - شمشیر بر کشیدن و شهره گردانیدن» - د: «الشهر - شمشیر بر کشیدن و شهره کردن» - تاج المصادر : آشکارا کردن
- ۹- بود این بیت را ندارد .
- ۱۰- در همه نسخ مشدداست جز تاج المصادر ۱۱- ب: «چربش گدازانیدن»
- ۱۲- بیرون انداختن چشم و چشمه خاشاک را (منتهی الارب)

باز شدن ^۶	الظهور دست یافتن و آشکارا شدن، والظهور والظهر برجای بلند شدن ^۱ .
القعر بر کندن درخت ^۷ و بقعر چیزی رسیدن .	العهر ^۲ والعهور والعهارة زنا کردن، وفعل يفعل ^۳ - لغة ^۳
القهر خوار کردن و شکستن کسی را ^۸ .	الفخر نازیدن ^۴ و افزون آمدن از کسی بفخر، وفعل يفعل ^۳ لغة ^۳ فی هذا وهو القياس .
الكهر با نهارانیدن و دور آمدن روز ^۹ .	الفخر دهن باز کردن ^۵ و
* المهارة ^{۱۰} سیناوردن وزیرك شدن ^{۱۱} .	

- ۱- ب: «الظهور - آشکارا گردانیدن و برجای بلند شدن و دست یافتن» - د مانند ب فقط آشکارا شدن در جای آشکارا گردانیدن .
- ۲- در ا و تاج المصادر به سکون و فتح ع
- ۳- ب بود : «العهر والعهارة - زنا کردن» - عهارة در ب و د مکسور است ولی درست نیست (منتهی الارب)
- ۴- د: بنازیدن و بقیه بیت را نسخه ها ندارند
- ۵- د: وا کردن
- ۶- تاج المصادر : بارشدن (سهو کاتب)
- ۷- ب: درخت بر کندن -
- ۸- د: و کسی را شکستن - تاج المصادر غلبه
- ۹- ب بود: «روی ترش کردن در روی کسی و دور بر آمدن روز» -
- ۱۰- تاج المصادر مانند ا (تعلیقات) * د: المخر - شکافتن
- ۱۱- ب: «آشکارا کردن وزیرك شدن» - د: «سناوردن وزیرك شدن» - تاج المصادر: زیرك شدن و مهر فی الماء ای سبج (تعلیقات)

المهـر کاوین ^۱ کردن	اللتکز الضرب ^۲ بالجمع علی-
النحر اشتر کشتن و بر	الصدر ^۳ .
سینه زدن ^۴ .	النجز فاتولیدن و کوفتن بهاون ^۵
النعر دمیدن خون از رگ، و	النهر جنبانیدن
یفعیل لغة ^۶ فيه ^۳ .	س
النهر بانگ برزدن و جوی کندن	النحس بکاستن ^۸ حق
«و آب رفتن در جوی» ^۴ .	التعس بر روی ^۹ افتادن و هلاک
ر	شدن «و هلاک کردن عند
البهر دور کردن از خویشتن	بعضیهم ^{۱۰} ».
کسی را بعنف ^۵ .	الدعس نیزه ^{۱۱} ازدن

- ۱- ب: کابین
۲- ب: «اشتر کشتن» - د: «شتر کشتن» و بقیه بیت را نسخه‌ها ندارند.
۳- ب: «نعره زدن و درفتنه برجستن» - د: «نعره زدن و برجستن درفتنه» و هر دو معنی صحیح است (منتهی الارب)
۴- ب: «راندانند» - د: «راندانند»
۵- ب: «راندانند» - د: «راندانند»
۶- ب: «راندانند» - د: «راندانند»
۷- ب: «بجواز کوفتن» - د: «بهاون بجواز کوفتن»
۸- ب: کاستن
۹- ب: بروی
۱۰- ب: «راندانند»
۱۱- ب: «راندانند»
بناظر میرسد.

الرَّغْسُ * بسیار گردانیدن مال و ببر که گردانیدن ^۱ .	البهش آرزو مند گشتن «ویعندی بالی» ^۶ .
[اللّحس لیسیدن] ^۲	الجحش خراشیدن
[النّحس بد اختر گردانیدن] ^۲	الجشش آغاز کردن بگریستن ^۷
المعس مالیدن ادیم و جز آن ^۳	المنحش ^۲ سوزانیدن و خراشیدن ^۸
النّخس تنگ کردن سوراخ بکره بچوب ^۴ .	النّعش برداشتن النّهش ^۹ النّهس ^۹
النّهس گزیدن مار و بدن دان پیشین گزیدن ^۵ .	ص البخص چشم بر کردن ^{۱۰} الدحص پای انداختن گوسپند و جز آن در وقت کشتن ^{۱۱} .
ش البغش اندک باریدن	

* در امشداست ۱- ب: و برکت گردانیدن آن ۲- کذا بود و تاج المصادر -
این بیت را ندارد . ۳- بود و تاج المصادر این بیت را ندارند ۴- ایضاً بود
ندارند - تاج المصادر کذا ، ادیم: نوعی از پوست که بلغار باشد و روی زمین (برهان جامع)
۵- ب: «گزیدن مار» - د: «گزیدن» در جای تمام بیت . (بکره ص ۱۴۲ و ۱۴۴)
۶- بود این تکه را ندارند . ۷- ب: گریستن - د: «آغاز بگریستن»
۸- ب: **المجش** ، سهو کاتب (منتخبی الارب) ۸- بود خراشیدن را ندارند
۹- بود: «گزیدن مار» ۱۰- ب: «چشم بر کردن» در اصل
۱۱- بود: «الدحص - نیک دویدن» ولی درست نیست (منتخبی الارب) - تاج المصادر
مانند متن .

الرَّهْصُ نيك افشاردن و رهصه.

العَجْرُ ای نكبه^۱.

الشُّخُوصُ از جای بجای شدن

و از جای بر آمدن و چشم پهن

باز ماندن^۲.

الفَحْصُ نيك واپژوهیدن و يُعَدِّي

بِعَنُ و میان سر ستردن و نيك

دویدن^۳.

القَعْصُ بر جای بگشتن^۴

المَحْصُ پاك کردن زر و جزآن و

سخت دویدن^۵.

*

ضی

الدَّحْضُ بلغزیدن پای و بگشتن

آفتاب از میان آسمان^۶.

الدُّحُوضُ باطل شدن حجت^۷

الرَّحِضُ جامه شستن «و رَحِضَ-

المَحْمُومُ اذا اخذته.

الرُّحْفَاءُ»^۸.

المَحْضُ ویژه کردن و شراب

۱- بود: «الرھص» بنیاد افکندن و رھصت الدابة رھصاً ستور آب آورد» - د:
«الرحص» بنیاد دراو کندن و روهصت الدوابه رھصاً ستور آب آورد» و تقریباً تمام
این معانی (منتہی الارب) آمده است - تاج المصادر دھص ولی سہو کاتب است
(ایضاً منتہی الارب)

۲- چشم واداشتن و چشم برھم زدن و چشم باز ماندن (منتہی الارب - نقل بہ معنی)

۳- ب: «نيك واپژوهیدن (واجستن) و نيك دویدن» - د مانند ب - پژوھیدن پیش

از این آمده است (ص ۶۲ و ۲۲۱) ۴- بود این بیت دارند.

۵- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: ... و نيك دویدن و مثل الدحص ایضاً.

* ب: «اللخص والمخص مثل الدحص» - د: «المخص والدص واللخص - نيك دویدن»

۶- بود: «بلغزیدن» فقط و درھمه نسخهها این بیت موخر بر بیت دیگر است.

۷- ب: باطل شدن (اصل) حجت (الحاقی) - د: «باطل شدن حجة»

۸- بود این تکرار ندارند

ط

ویژه دادن .

[النَّخْضُ فَازِدُنْ كَوِيهٍ وَجَنبَانِيْدُنْ
چیزی] ۱ .

الشَّحِيْحُ وَالشُّحُوْطُ ۵ دُوْر شِدْن
الضَّغَطُ اَفْشَرْدُنْ ۶

[الْمَخْضُ وَالْمَخَاضُ دَرْدَزَه
خاستن] ۲ .

القُّحُوْطُ بِاِیْسْتَادِنْ بَارَانِ وَ
فَعِيْلٌ لُغْتَةٌ فِیْهِ وَقُحِطٌ -
القُّوْمُ قَحَطًا اِذَا اَصَابَتْهُمُ .
الجَدْبُ ۷ .

النَّحْضُ كُوْشْتِ اَزِ اسْتِخْوَانِ بَازِ
كِرْدُنْ ۸ وَ تِیْزِ وَ تَنَكِّكِ كِرْدُنِ
سَنَانِ ۳ .

اللَّغَطُ وَاللَّغَطُ شَغَبُ كِرْدُنِ ۸

النَّهْضُ وَالنُّهُوْضُ بِرِخَاسْتِنِ ۴

الْمَخَطُ كَشِيْدِنِ وَبِیْرُوْنِ كِذْشْتِنِ

- ۱- کذا ب - د: «جنبانیدن و فازدن کویس» ۱ و تاج المصادر این بیت را ندارند -
منتهی الارب: «جنبانیدن چیزی و جنبانیدن دلودر چاه و زدن دوغ» کوش که در نسخه د آمده
پیش از این آمده بود (ص ۳۶ و ۲۲۸) - کویه نسخه ب نیز ظاهراً کویسه است (برهان جامع)
- ۲- ایضاً ب - د: دردزه خواستن (غلط کاتب) - منتهی الارب: مخاض بالفتح و الکسر
دردزه گرفتن زن - او تاج المصادر ندارند.
- ۳- بود ۹ راندارند ۱۰ - کذا تاج المصادر - ۱ و بود: برخواستن
(سهوی است از کاتب نسخه ۱ که همه جا خاستن را با خواستن خلط کرده)
- ۴- کذا تاج المصادر - ۱ و بود: برخواستن
- ۵- د این مصدر را ندارد.
- ۶- ب: «فشاردن» - تاج المصادر
- ۷- بود این بیت را ندارند .
- ۸- ب: «اللفظ - شغب کردن» - تاج المصادر، واللفاظ
(به کسر - اضافه دارد) - منتهی الارب بانک و فریاد کردن - شغب: بالفتح و بفتحین و غین
معجمه شور و خروش و فتنه و فساد (غیاث)

تیر «ومخاط» * از بینی بیفگندن^۱

المعط بر کندن موی

المعظ کشیدن کمان و آنچ بدان

ماند.

النخط بینی پاک کردن^۲

ظ

البهظ گران کردن بار مردم-

را^۳

الجحوظ چشم بیرون خزیدن^۴

اللاخط نگرستن بگوشه چشم

ويعتدي بنفسه وبالي^۵

النعوظ والنعظ قیام الذکر^۶

ع

البخج هلاك کردن

البخوع اقرار دادن و کردن-

نهادن^۷

[البراعة تمام شدن]^۸

البصع الجمع فيما قيل^۹

البضع گوشت بریدن و شکافتن

جراحت^{۱۰}

۱- بود « راندارند و د بیرون کشیدن در جای بیرون گذاشتن

* مخاط کفراب (بروزن غراب) آب بینی (منتهی الارب)

۲- بود این بیت را ندارند

۳- ایضاً بودند دارند - تاج المصادر : باد در جای بار ، غلطی است از کاتب (منتهی الارب)

۴- بود : « بیرون خزیدن چشم » - منتهی الارب : بزرگ شدن چشم

۵- ب : نگرستن - د : نگرستن ، وبقیه بیت بیت را نسخه ها ندارند

۶- د : « النعوظ - قیام کردن ذکر » ۷- ب : کردن - تاج المصادر : البخوع

۸- ا. این بیت را ندارد - کذا دربقیه نسخ

۹- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب : بصع بصعاً کرد آورد - تاج المصادر بضع

(که به معنی جماع کردن و سیراب شدن در منتهی الارب آمده)

۱۰- بود : « بریدن گوشت » وبقیه بیت را ندارند

[الجَرَعُ] اندك انسدك خوردن شراب والماضى جَرِعَ [۵] . الجَزَعُ قطع كردن مسافت ^۶ الجَلْوَعُ روی برهنه كردن ^۷ الجَمْعُ گرد كردن الخِدْعُ فریفتن والخَدْعُ كساد شدن و در سوراخ شدن سوسمار و خشك شدن آب دهن و خواب در چشم آویختن* ^۸ . الخَدْعُ بینجیدن گوشت و جز- آن ^۹ .	البُضُوعُ والبَضْعُ سیراب شدن ^۱ البَكْعُ سرزنش كردن و پیایی زدن شمشیر ^۱ . التَّسَعُ نُه بگردن و نُه يك بستدن ^۲ . التَّلْعُ والتَّلْوَعُ روز دور بر آمدن ^۱ . الجَدْعُ بریدن لب و گوش و بینی و در زندان كردن ^۳ . الجَدْعُ در زندان كردن و واداشتن ستور بی علف ^۴ .
--	---

-
- ۱- بود این بیت را ندارند.
شدن و نه يك بستدن مال» - تاج المصادر : بستدن
۲- بود: «بریدن گوش و بینی و لب» - تاج المصادر : و دست .
۳- ب: «باز (الحاقی) داشتن ستور بی علف» - د مانند ب
۴- ب: «باز (الحاقی) داشتن ستور بی علف» - د مانند ب
۵- کذا بود-
۶- ب: مسافت قطع كردن
۷- ب این بیت را ندارد .
۸- ب: «الخَدْعُ (به فتح و كسر ح) والخَدِعةُ
فریفتن» - د: «الخَدْعُ (به فتح خ و كسر د) والخَدَاعُ والخَدِيعَةُ - فریفتن» - منتهی الارب
خَدْعُ (به فتح خ) فروشدن چشم بمفاك خواب
۹- بود «جز آن» را ندارند .

الخِصْمُ والخِصْمُوعُ والخِصْمَاعُ ^۸ لنك واز رفتن .	الخِرْعُ شكاften ^۱ الخِرْعُ واپس استادن ^۲
الخِصْمُوعُ فروتنی نمودن الدَّسْعُ نشخور بر آوردن ، وعطا دادن ، والدَّسْعُ والدَّسِيعَةُ سپوختن ^۹ .	الخِشْوَعُ والخِضْوَعُ فروتنی نمودن و خَشَعَتِ الْأَرْضُ يَبِسَتْ و لَمْ تُمْطَرْ ^۳ .
الدَّفْعُ فرا دادن و سپوختن و باز گشتن بانبوهی و الدَّفْعُ - والدِّفَاعُ دفع کردن از کسی ^{۱۰} الدَّلْعُ زفان از دهن بیرون کردن و بیرون آمدن آن ^{۱۱} .	الخَلْعُ نعل و جامه بیرون کشیدن و خلعت ^۴ دادن و هذا ^۵ يُعَدِّي بعلی . الخَلْعُ بِالضَّمِّ و افروختن زن بكاوين ^۶ .
الدُّمْعُ رفتن اشك «وَفَعِلَ فَعْلًا*»	الخِصْلَاعَةُ داس بیاوردن خوشه و خُلِعَ الْوَالِي عَزَلَ ^۷ .

۱- بود این بیت را ندارند

۲- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: واپس ایستادن

۳- بود : «فروتنی نمودن» فقط .

۴- د: خلعة

۵- بود: و المثانی ، تاج المصادر مانند : هذا

۶- ب: «الخلع (به ضم و

فتح خ - ضم آن صحیح است ، منتهی الارب) بر فروختن زن بکاین و الاسم منه الخلع»

۷- بود این بیت را ندارند

۸- بود این مصدر را ندارند .

۹- بود: «الدسع - نشخوار بر آوردن و عطادادن»

۱۰- : «فرادادن و بازداشتن و سپوختن و باز گشتن بانبوهی»-د: «فرادادن و وادداشتن

و سپوختن و وا گشتن بانبوهی»

۱۱- ب: ... و بیرون شدن - د: «زبان از دهن

بیرون کردن و بیرون آمدن» - تاج المصادر زبان و دهان و بقیه مانند متن

*- فعلا (به سکون ع) و منتهی الارب مانند متن

الرُّتُوعُ چرا کردن
 الرُّتَعُ وَالرُّتَاعُ الْأَكْلُ بَشْرَهُ ۴
 الرُّدَعُ بازدن ازکاری و بیالودن
 بعطروجزآن، ورُدِعَ الرَّجُلُ
 تبش باسر باشد ۵
 الرَّفَعُ برداشتن و نیک رفتن اشتر
 و نیک راندن وی و تَقَرَّبُكَ
 الشَّيْءُ ۶
 الرَّفْعَانُ بسلطان برداشتن ۷

لُغَةٌ ۱
 الذَّرْعُ برش ۲ پیمودن و غلبه
 کردن قی بر مردم
 الرَّبْعُ چهار بکردن و چهاریک
 مال بستدن و چهارتوبکردن و
 چهارم باب آمدن اشتر و سنگ
 اوراشتن و بجای ایستادن و تب
 چهارم آمدن و الفِعْلُ مِنْ هَذَا
 رِبْعٌ ۳

۱- بود « راندارند
 ۲- ب: بارش - د: بارش - تاج المصادر : برش - رش : منتهی الارب : (۲۲۴)
 کز کردن جامه (ومعانی دیگر)
 ۳- ب: «چهارم شدن و چهاریک مال بستدن و چهارتوب کردن و سنگ افراشتن و
 بجای باز ایستادن و تب چهارم آمدن و الفِعْلُ مِنْ السَّادِسِ رِبْعٌ» - د: «چهارم شدن و
 چهاریک بستدن و چهارتوب کردن و سنگ اوراشتن و بجای باز ایستادن و تب چهارم آمدن
 و الفِعْلُ مِنْ الْآخِرِ رِبْعٌ» - برای تب چهارم به تعلیقات نگاه کنید.
 ۴- تاج المصادر : الرُّتَاعُ (بد کسر) - بود این بیت را به تمامی ندانند - منتهی الارب :
 رتاع (بالکسر) چریدن ستور و آبخوردن در فراخی یا چریدن حجره تمام در زمین یا
 علف یا عام است
 ۵- ب: «بازداشتن و بیالودن بعطروجزآن و باززدن» -
 د: «بازداشتن و بیالودن بعطروجزآن و باززدن» - باس باسر شدن معنی بر کشتن و عود و
 و پیش از این هم آمده بود ، به تعلیقات نگاه کنید .
 ۶- بود: «برداشتن» و بقیه بیت راندارند .
 ۷- بود این بیت را ندانند .

بستدن وهفت تو کردن و بد کفتن کسی را ^۱ .	الرقع پاره در جامه دادن و هجا کردن ^۱ .
السجع بانگ کردن قمری و جز آن ^۷ و سخن بسجع گفتن .	الركوع پشت خم دادن الرمعان ^۲ لرزیدن ^۳ از خشم .
السطوع ^۸ دمیدن بوی و صبح و برخاستن گرد ^۹ .	الزرع کشت کردن و برویانیدن ^۴ .
السفع کشیدن و سوزانیدن و سیاه کردن ^{۱۰} .	[الزعمان دیر رفتن] ^۵ السبع هفت بگردن و هفت يك

۱- ب: «رقعه در جامه دوختن» - د: «پاره در يك ديگر دادن»

۲- د: «الزعمان» ولی به معنی دیگری است (منتهی الارب)

۳- تاج المصادر: جنبیدن .

۴- ب و تاج المصادر: ورویانیدن

این بیت را ندارند . تاج المصادر: الزمع والزمعان - دیر رفتن ، صحیح همان دیر

رفتن است (منتهی الارب)

۶- ب: «هفتم شدن وهفت يك مال بستدن وهفت

ته کردن رسن و کسی را بد گفتن» - د: «هفتم شدن وهفت يك بستدن وهفت توی کردن و

بد گفتن کسی را» - تو: پرده و ته ولای (برهان جامع)

۷- د: و آنج بدان ماند - ب مانند دولی الحاقی است .

۸- در او د مشدد

۹- د: «دمیدن بوی و بر آمدن صبح و برخاستن گرد»

برخاستن در نسخه | مانند دیگر جاها با او است

۱۰- تاج المصادر: «گرفتن و منه لنسفاً بالناصیه و سوزانیدن آتش و سموم و بل زدن

مرغ» ، ظاهر همه این معانی آمده است (منتهی الارب)

السَّقَعُ بانگ کردن خروه ^۱	الشفاعة خواهش کردن .
السَّلْعُ ^۲ شکافتن ^۳	الشمع ^۴ والشموع ^۵ والمشمعة ^۶ بازی کردن .
الشرع ^۷ نهادی نهادن و هویدا کردن و شکافتن و نیزه سوی کسی راست شدن ^۸ .	الصدع ^۹ * شکافتن و بجای آوردن فرمان و هذا يعمدى بالباء و باگردانیدن ^{۱۰} .
الشرع ^{۱۱} والشروع ^{۱۲} در آب آمدن، والشروع ^{۱۳} در کاری شدن ^{۱۴}	الصدوع ^{۱۵} * چسبیدن سوی کسی ويعمدى بالى ^{۱۶} .
الشمع ^{۱۷} نعلین را شمع کردن ^{۱۸}	المصرع ^{۱۹} * والتمصرع ^{۲۰} بیو کردن ^{۲۱} .
الشموع ^{۲۲} دور شدن	
الشفع ^{۲۳} جفت کردن	

- ۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : خروس در جای خروه، خروه همان خروس است و پیش از این آمده بود (ص ۲۲۵) - ۲- در ا و د مشدد
- ۳- تاج المصادر : سرشکافتن
- ۴- ب : «الشرع» : پدید کردن و شکافتن - الشروع : در آب یا در کاری شدن - د :
- «الشرع» : پدید کردن و هویدا کردن و شکافتن - الشروع : اندر آب آمدن و اندر کاری شدن ، نهادی نهاریاناشنا (برهان جامع) - ۵- تاج المصادر : دوال کردن نعلین را - شمع بالکسر دوال نعل (منتهی الارب)
- ۶- بود : «الشماع» در جای همه مصادر - تاج المصادر والشماع (به کسر - اضافه دارد) * در ا و د مشدد است
- ۷- بود : «شکافتن، و بجای آوردن فرمان والثانی يعمدى بالباء» - تاج المصادر : «آشکارا کردن و منه فاصدع بما توامر وشکافتن و بیابان بریدن و بار گردانیدن و بدو فرقت کردن کوسپند»
- ۸- بود این بیت را ندارند * * در نسخه ا مشدد است
- ۹- ب : «المصرع - افکندن» - د : «المصرع - بیو کردن»

نهادن ^۶	الصَّفْعُ * سیلی زدن کَلِمَةٌ - مُؤَكَّدَةٌ ۱
الضَّلَعُ چسبیدن وَيُعَدِّي بِعَلَى ^۷	الصَّقَعُ * بر میان سر زدن و بانگ کردن خروهِ ۲
الطَّبَعُ درم و شمشیر زدن و مهر کردن «وسبوی پر کردن» ^۸	الصَّنْعُ * بِالضَّمِّ کردن و نیکی کردن وَالثَّانِي يُعَدِّي بِأَلِي ^۳
الظَّلَعُ لنگیدن ^۹	الصَّنْعُ وَالصَّنْعَةُ نیکو تعهد کردن اسب ۴
الفَجَعُ مصیبت رسانیدن و بدو ^{۱۰} در آوردن و اندوهگن ^{۱۱} کردن	الضَّبَعُ دست یازیدن بکسی ^۵
الْفَزَعُ بر زور ^{۱۲} چیزی شدن و غلبه کردن بجمال ^{۱۳} و جز آن	الضُّجُوعُ وَالضُّجُوعُ پهلوی بر زمین

* در نسخه | مشدداست

- ۱- ب: «الصفع والصفع مشدد - سیلی زدن» - د: «الصفع مشدد - سیلی زدن»
- ۲- ب این بیت را ندارد ولی صقع در ضمن صفع آمده است - د ایضاً ندارد - تاج المصادر خروس در جای خروهِ - خروهِ به معنی خروس پیش از این آمده بود (ص ۲۲۵ و ۲۴۵)
- ۳- تاج المصادر: «نیکویی کردن يقول صنع اليه معروفاً» - صنع در د مشدد است و در ب بدفتح و ضم ص ولی صنع مفتوح به معنی دیگر است ۴- بود این بیت را به تمامی ندارند - صنعة در نسخه | مشدد است ۵- یازیدن: آهنگ کردن و بلند شدن و دست بچیزی دراز کردن (سروری)
- ۶- ب: «الضجع - خفتن» - د این بیت را ندارد
- ۷- ب: «بسوی کسی چسبیدن و یعدی بالی» - د: «چسبیدن بکسی و یعدی بالی»
- ۸- بود این تکه را ندارند .
- ۹- د این بیت را ندارد
- ۱۰- ب و تاج المصادر: بدرد
- ۱۱- بود و تاج المصادر: اندوهگین
- ۱۲- ب: زیر (ص ۲۰۱)
- ۱۳- د: بر جمال

الفَصْعُ ۱ افشردن رطب تا پوست باز شود ۲ .	[القَصْعُ نافر جام گفتن] ۱
الفَلْعُ شگفتن ۳	القَلْعُ نافر جام گفتن
القَبْعُ والقُبَاعُ بانگ کردن خوک .	القِرْعُ کوفتن و مقهور کردن و قرعه ببردن ، والقَرْعُ والقِرَاعُ گشتنی کردن اشتر ۷
القُبُوعُ سرد زیدن چیز و سر در جامه کشیدن و در زمین رفتن و دما برافتیدن ۴ .	القُرُوعُ شناختن ۸ .
القَدْعُ باز داشتن ۵ و لگام باز کشیدن اسب .	القَشْعُ وا بردن باد ابر را و پراکنده کردن قوم ۹ .
	القَصْعُ شپش کشتن و نشخوز نپک بمالیدن و زاد خوست

- ۱- در ا پاک شده - در تاج المصادر بی اعراب - در بود مفتوح
- ۲- ب: « پوست باز کردن رطب » - د: « پوست وا کردن رطب » .
- ۳- بود این بیت را ندارند - فلع در تاج المصادر ارقبدا اعراب آراد است
- ۴- ب: « القبع - فراهم آمدن خارپشت و سرد در جامه کشیدن و در زمین رفتن و افنادن » د: « القبع - واهم آمدن چیز و سر در جامه کشیدن » - تاج المصادر : « القبوع - سرد زیدن خارپشت و سرد در جامه کشیدن آدمی و دما بر او افنادن و بشدن در زمین » - چیز و خارپشت و روباه ترکی (برهان جامع) ۵- د: واداشتن
- ۶- کذا بود و تاج المصادر - ا این بیت را ندارد - ذ و دغ بدو شکل است ، مفتوح و ساکن و در منتهی الارب بدسکون ذ
- ۷- بود: « الفرع : کوفتن و مقهور کردن - القراع : گشتنی کردن اشتر »
- ۸- بود این بیت را ندارند
- ۹- ب: « باز بردن غم و ابر » - د: « و ا بردن ابر و غم »

القلع بر کندن ^۴	گردانیدن و کسی را خورد و
القمع خوار و شکسته کردن	خوار داشتن و فرو نشانیدن
«وبلخت زدن و قمع در سرجای	تشنگی ^۱ .
نهادن» ^۵ .	القطوع عبیره* کردن آب،
القنوع سوال کردن، «والنعت	والقطوع والقطاع بریده
قانع وقنیع» ^۶ .	شدن آبها و از سردسیر بگرم-
الکروع دهن بر آب نهادن در	سیر شدن مرغان و همچنین بر
آب خوردن و فعل فعلاً	بدل ^۲ .
لغة فيه ^۷ .	القطع بریدن
الکسع پشت پای یا دست به	القطیعة رحم بریدن ^۳

۱- ب: «شپش کشتن و نشخوار نیک خاییدن و تشنگی فرو نشانیدن» - د: «شپش کشتن و نشخوار نیک بخائیدن و تشنگی بنشانیدن» - تاج المصادر: «تشنگی بنشانیدن و آب بکلو فرو بردن و کسی را خورد و خوار داشتن و زاد خوسب گردانیدن و قتل القلمه و...» شاهدی از حدیث در آخر. توضیح نشخوار و زاد خوسب در تعلیقات آمده است * عبیره = عبور (غیاث)

۲- ب: «القطع: بریدن، لقطیعه: رحم بریدن، القطوع والقطاع: بریده شدن آبها و از سردسیر بگرم سیر شدن مرغ و همچنین بر بدل (برعکس-الحاقی)» - د: «القطوع والقطاع: بریده شدن آبها و از سردسیر بگرم سیر شدن مرغان و همچنین بر بدل»

۳- د: بریدن رحم ۴- د: بکندن

۵- ب بود این تکه را ندارند - تاج المصادر: بمقهعه (عمود آهنی - منتهی الارب) زدن در جای بلخت زدن - قمع (الکسرفیه اشهر) سرخنور (تنور و ظروف مثل کاسه و خم) های سرتنک که بر سر آن گذاشته روغن و جز آن در وی ریزند (منتهی الارب)

۶- ایضاً بود ندارند ۷- ب بود تمام این بیت را ندارند

اللَّمْعُ وَاللَّمَعَانُ درخشیدن	بنشستگاه کسی با زدن و
الْمَتَعُ وَالْمُتَوَعُ روز دور	راندن ^۱ .
بر آمدن والْمَتَعُ منفعت و	الْكُنُوعُ نزدیک آمدن و با هم
بر خورداری گرفتن و يُعَدِّي	آمدن و فروتنی نمودن ^۲ .
بالباء ^۵ .	اللَّذَعُ * سوزانیدن
الْمُزْوَعُ نیک شتافتن ^۶	اللَّسَعُ * گزیدن مار و کژدم ^۳
الْمَصَعُ جنبانیدن ستور دنبال را	**
و يُعَدِّي بالباء ^۷ .	اللَّقَعُ * انداختن اشتر بلوک و
الْمُصَوِّعُ درفشیدن بِخَنَوَه* و	جز آن و بچشم کردن ^۴ .

- ۱- ب: «برپس ستور زدن ، بیا (الحاقی)» - د: «برپس ستور زدن» - تاج المصادر : «پشت پای یا دست بنشستگاه کسی با زدن و آب سرد برپستان چهارپای زدن و دست زدن باسیر تازور شود و راندن (وشاهدی از حدیث)
- ۲- ب: «نزدیک آمدن و بهم آمدن» - د: «نزدیک آمدن و فاهم آمدن اعضا اسیر در بند» * در ا مشدد ۳- و زنبور و کسی را بد گفتن (ب اضافه دارد) - د ایضاً فقط در جای زنبور منج (که به همان معنی است ص ۳۱ و ۲۱۷)
- ** اللطع : انگشت لیسیدن (ب) ۴- ب و د: انداختن (فقط) - تاج المصادر
- مانند متن فقط شتر در جای اشتر ۵- ب: «المتوع - دور بر آمدن» - د: «المتوع - دور بر آمدن آفتاب»
- ۶- ب: «زود گذشتن» - د: «زود بگذشتن» ۷- ب: «المسع (سپوگان)»
- جنبانیدن دنبال و درخشیدن و الاول یعدی بالباء - د مانند متن فقط شتر در جای ستور - تاج المصادر : و نیک شتافتن و انداختن بچه از شکم و زدن بشمشیر ، با شاهدی از حدیث (اضافه دارد)

جزآن، و کُلُّ شَيْءٍ وَّلِيٍّ و

ذَهَبٌ فَقَدَ مَصْعًا ۱ .

المنع بازداشتن

النَّجْوَعُ جای گیر آمدن پندو

در گرفتن خضاب و تاثیر کردن

دارو و موافق آمدن طعام و

شراب ۲ .

النَّخَعُ نخاع بریدن در کشتن ۳

النَّشْوَعُ بالضم، و جَوْرِبْگلو کودک

فرو کردن ۴ .

النُّصُوعُ * هویدا شدن و خالص

شدن ۵ .

النَّفْعُ سود کردن

النَّقْعُ وَالنَّقْوَعُ سیراب گردانیدن،

وَالنَّقْوَعُ سیراب شدن ۶ .

النَّقْعُ بر آمدن بانگ و نقیعه

کردن ۷ .

الهِبُوعُ وَالهِبَّعَانُ کردن یازیدن

۱- بود این بیت را به تمامی ندارند - * تاج المصادر : برق-بخنوه (به فتح اول و

سکون دوم و فتح سوم و چهارم) به معنی برق در این نسخه مکرر آمده است (ص ۸۹-۱۶۷ و...) .

۲- بود: «جای گیر آمدن بند و موافق آمدن طعام و شراب» ولی چنان که در متن

آمده پنداست نه بند (تاج المصادر و منتهی الارب) ۳- بود این بیت را به

تمامی ندارند - نخاع : مغز مهره پشت که حرام مغز نامندش (منتهی الارب) - تعلیقات

۴ - ایضاً بود این بیت را ندارند - دارو در کام و دهان ریختن (منتهی الارب) - وجور:

به فتح واو و ضم جیم داروی رقیق که در حلق ریزند (غیاث) * در ا مشدد

۵- بود: «ویژه رنگ شد» ۶- ب: النقع - «سیراب گردانیدن و در آب

آغشتن میوه و دارو و بر آمدن بانگ و گرد» - د: «النقع - سیراب گردانیدن و بر آمدن

بانگ» - تاج المصادر : سیراب کردن و گرد آمدن در کو (باشواهدی)

۷- بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر : بر آمدن بانگ و شتر کشتن

از بهر مهمانی و نقیعه کردن - نقیعه کسفینه (بروزن سفینه) مهمانی مسافر و ستور که در

مهمانی کشند (منتهی الارب)

چهارپای در رفتن ۱

الهِجْوَعُ ۲ خفتن

الهِطْوَعُ اقبال الرَجُلِ بَبَصَرِهِ
غلى الشئى لا يُقْلِعُ عَنْهُ ۳

الهِمَعُ وَالهِمْوَعُ وَالهِمَّعَانُ
فرود دیدن اشك، وَقَعَلَ يَفْعَلُ
لُغَةً فِيهِ ۴

غ

الْبَسْرُغُ نیش در زدن، وَقَعَلَ
يَفْعَلُ لُغَةً ۵

الثَّلَغُ سرشکستن

الدَّمْعُ * * * خوار کردن و سرشکستن

«چنانك بمغز رسد و باطل-

کردن» ۶

السُّلُوغُ * تمام دندان شدن چهارپا

کی ژنگله دارد ۷

السُّلُوغُ * السُّاوغُ ۸

الفَدْعُ ۹ شکستن چیزی کسی ۱۰

میان تهی باشد

اللَّدْعُ * * * والتلداغ ۱۱ گزیدن

۱- ایضاً بود ندارند - یازیدن پیش از این هم آمده بود (ص ۲۴۶)

۲- والتهجاء (تاج المصادر اضافه دارد) ۳- بود این بیت در ابه تمامی ندارند -
هطع هطعاً بالفتح وهطوعاً شتابان و ترسان بش آمد یا متوجه شد بچشم و برنگرفت از
آنچه نگریست ویدا (منتهی الارب) ۴- ایضاً بود تمام این بیت را ندارند.

۵- بود « را ندارند * * در او مشدد

۶- ب کدا فقط برسد در جای رسد - و «سرشکستن چنانکه ... و خوار کردن
را ندارد * * در او مشدد ۷- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر

چهارپای - ژنگله پیش از این آمده است (ص ۹۲ و ۱۴۵)

۸- ایضاً بود ندارند.

۹- د: الفرغ (سهو کاتب) ۱۰- د: که ۱۱- بود ندارند

کژدم^۱ .

النَّبْعُ وَالنَّبْوُغُ آشکارا شدن،

وَالغَايِرُ يَفْعَلُ وِ الْمَاضِي

فَعَلٌ مِنَ الْجَمِيعِ^۲ .النَزْعُ اندرهم او کردن قومی^۳

النَّسْعُ * پَرَّ در نان زدن «و فِرا

کسی تولیدن»^۵ .

النَّشْعُ غلبه کردن شوق چنانکی

نزدیک باشد کی بی هوشی

آرد^۶ .الهَبْوُغُ خُفْتَنُ^۷

ف

الجَعْفُ بر کردن و بیو کردن^۸[الرَّعْفُ از پیش بشدن]^۹

الزَّحْفُ * خزیدن و فِرا جنگ

شدن بانبوهی^{۱۰} .

السَّحْفُ * فربهی از پشت گوسپند

باز کردن^{۱۱} .الشَّعْفُ^{۱۲} دل بردن و شیفتهگردانیدن^{۱۳} .

۲- بود: «النَّبْوُغُ - آشکارا شدن» -

۱- بود: «کزیدن مار و کژدم»

در تاج المصادر يَفْعَلُ فقط مفتوح العين است .

۳- بود: «اندرهم افکندن قومی را» - د: «اندر او کردن قومی را»

* در ا مشدد ۴- د: بر ولی صحیح پر است ، پر در نان زدن یعنی با پر-

مرغ نان را نشان کردن (منتهی الارب) ۵- بود این تکه را ندارند - تولیدن

بیش از این آمده است (ص ۲۳۲) ۶- ب: «غلبه کردن شوق چنانکه نزدیک

باشد کی بیهوش کند» - د: «غلبه کردن شوق بر مردم چنانکه نزدیک باشد که بیهوش-

آرد» ۷- د: بخفتن ۸- ب: افکندن

۹- ا و تاج المصادر این بیت را ندارند.

۱۰- ب: «خزیدن و بانبوهی فاجنگ شدن» - د: «بخزیدن و فاجنگ شدن بانبوهی»

۱۱- ب: مثل النحض - د: مثل النحص - سرستردن (تاج لمصادر اضافه دارد)

۱۲- به فتح و سکون ع ، دو شکل (ب و تاج المصادر) ۱۳- نبود: شیفته گردانیدن (فقط)

الزَّعَقُ * بترسانیدن و نعره زدن و هذا يُعَدِّي بالباء ^۹	الشَّغْفُ ^۱ رسیدن دوستی بغلاف دل ^۲ .
الزُّهُوقُ بر آمدن جان و فَعِيلٌ لُغَةً عند بعضهم و باطل شدن و از پیش بشدن و آگنده شدن استخوان و زَهُقَ السَّهْمُ ای جاوَزَ الْهَدَفَ ^{۱۰} .	القَحْفُ بر آهیانه زدن ^۳ اللَّحْفُ * جامه بر کسی او کندن ^۴ قِي الْبَخِقُ يك چشم گردانیدن ^۵ الْبَعْقُ شكافتن ^۶ الدَّحِقُ * * دور کردن ^۷ الدَّهْقُ * * شکستن و پُر کردن و پاره کردن ^۸ .
السَّحِقُ ^{۱۱} بسودن ^{۱۲} اللَّهْقُ * * سخت سپید شدن ^{۱۳} المَحِقُ بکاهیدن و نیست کردن ^{۱۴}	

- ۱- بدفتح و سکون غ ، دوشکل اب) - تاج المصادر بدفتح غ و ا با سکون .
- ۲- ب: «رسیدن دوستی بمیان دل» - د: «دوستی بمیان دل رسیدن» - تاج المصادر مانند متن .
- ۳- بود این بیت را ندارند - کاسه سر بریدن یا شکستن یا زدن بر آن با رسیدن بر کاسه سر کسی و خوردن آنچه در آونه است یا کشیدن اشکنه و جز آن را و گندم دانه بر باد کردن و بردن هر چه باشد (منتهی الارب) * در اود مشدد
- ۴- لحاف بر کسی افکندن یا بجامه پیوشیدن (تاج المصادر)
- ۵- ب: «کور کردن» - د: «کور گردانیدن»
- ۶- بود این بیت را ندارند - و اشتر کشتن (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۷- بود این بیت را ندارند * * در ا مشدد ۸- ابف، بود ندارند
- ۹- بود: «ترسانیدن و نعره زدن» * در د مشدد
- ۱۰- بود: «باطل شدن و هلاک شدن» - و نیست شدن (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۱۱- در اود مشدد ۱۲- بود: سودن * * در ا مشدد
- ۱۳- بود این بیت را ندارند ۱۴- ب: «کاستن و نیست کردن» - د: «بکاهیدن و بستن و نیست کردن»

ک

السَّهْكَ * سودن

المَحْكُ ستهیدن^۱المَعْكُ المَطَالُ وَاللَّى^۲

النَّهْكَ پوشیدن جامه تا کهنه

شود و مبالغت کردن در خوردن

و در دشنام، والنَّهْكَ وَالنَّهْكَةُ **

نزار کردن بیماری و فَعِيلٌ لَغَةٌ

و مبالغت کردن در عقوبت^۳

ل

البَعْلُ وَالْبُعُولَةُ شوهری

کردن.

البَهْلُ نفرین کردن، «وَبَهَلْتُهُ

خَلْقِيَّتُهُ وَإِرَادَتُهُ».

الْجَعْلُ وَالْمَجْعَلُ کردن و هُوَ

مَثَلُ الْإِتِّخَازِ فِي التَّعْدِيَةِ وَ

لَهُ أَحْوَالٌ بِمَعْنَى التَّصْيِيرِ وَ

و بِمَعْنَى الْإِيْجَابِ وَ بِمَعْنَى-

الْحُكْمِ وَالْقَوْلِ وَ بِمَعْنَى-

الْخَلْقِ وَجَمِيعِ ذَلِكَ فِي-

الْقُرْآنِ وَيَأْتِي أَيْضًا لَمَّا بَعْدَهُ

نَحْوَ جَعَلَ يَفْعَلُ كَذَا

مِثْلَ طَفِقَ وَأَنْشَأَ.

۱- ب: «ستهیدن» - د: «ستهیدن»

* در اود مشدد

۲- ب: «المعك مثل المَطَال» - واپس افکندن و مالیدن و دور و دراز انداختن (منتخب)

۳- ب: «سخت ضعیف گردانیدن» - و: «سخت ضعیف کردن» در جای تمام این بیت

* * تاج المصادر: نهكة (بضم وفتح ن) و نهوك (اضافه دارد)

۴- ب: بود بعولة راندارند ۵- ب: بود « راندارند»

۶- ب: «الجعل - کردن» در جای تمام این بیت ، تاج المصادر کذا باشواهدی از

کلام الله مجید و معانی دیگر فعل

الطَّحَلُ بِرَسْبِ رِزَا زدن
 الفَحْلُ وَالْفِحْلَةُ كُشْنُ فِرَا -
 گذاشتن در میان اشتران ،
 وَالْفَحْلُ پِی بَكْرَدَن اشتر
 بِشْمَشِيرٌ .
 الْفَعْلُ وَالْفَعَالُ كِلَاهُمَا بِالْفَتْحِ
 كَرْدَن .
 الْقُحُولُ خَشَكُ شَدْنٍ وَفَعْلٌ
 فُعُوٌّ (وَفَعَالًا أَيْضًا لَغَةً وَالْفَتْحُ
 أَجْوَدٌ .

الذَّهْلُ مَشْغُولُ شَدْنٍ وَيُعَدُّ
 بِعَيْنٍ ١ .
 الرَّحْلُ وَالرَّحْلَةُ * شَتْرُ پَالَانِ
 كَرْدَن ٢ وَ اَزْمَنْزَلُ بَرْدَا شْتَن .
 الرَّحْوَلُ * وَالْمَرْحَلُ ٣ دَوْر شَدْنِ
 الزَّغْلُ ٤ شِير خَوْرَدَن بَزْغَالِه
 السَّحْلُ * بِتَازِيَانِه زَدْنِ وَسُوْدَن
 وَ يَكُ تَوْبَا فْتَن ٥ .
 الشَّغْلُ مَشْغُولُ كَرْدَن
 الضَّهْلُ * اَنْدَكُ اَنْدَكُ دَا دَن

-
- ١- ب بود: «الذحول - مشغول شدن» * در د مشدداست
 ** در ا مشدداست ٢- د: «اشتر پالان کردن و...» - ب: پالان کردن
 اشتر و... ٣- ب بود این مصدر را ندارند ٤- در اود مشدداست
 ٥- ب: «يك ته - تو بافتن» - د: «پل! تو بافتن» - تو: پرده و ته ولای (و معانی دیگر -
 برهان قاطع) پیش از این هم آمده بود (٢٤٤)
 ٦- د: سیر (ظاهر) سهو کاتب است) ، سیرز - طحال (تعلقات)
 ٧- ب این بیت را ندارد - د: «الفحل - کردن» و ظاهر آن است که این بیت را
 کرده ، تاج المصادر : میان اشتران (اسقاط نقطه در این نسخه پیدا است) ، کُشْنُ فِرَا
 پیش از این مکرر آمده است (ص ٨٦ و...)
 ٨- ب: «الفعل والفعال (الحاقی) - کردن» - د به شرحی که بیان شد ندارد
 ٩- ب تمام بیت را ندارد - د: «القحول - خشک شدن» - تاج المصادر مانند متن
 فقط فعلا به سکون ع است نه فتح

المَحَلُّ مَكْرُ كَرْدَنْ و سَعَايْتِـ

كردن و يُعَدِّي بِالْبَاءِ ١ .

النُّحْلُ بِالضَّمِّ ٢ دَادَنْ

النَّحْلَةُ * * كاوین فرادادن بخوشـ

منشی ٣ .

النُّحُولُ * كَدَاخْتَه شَدَنْ تَنْ

«وَفَعِلَ فُعُولًا لُغَةً وَالْفَتْحُ

افصح» ٤ .

النَّحْلُ سَخَنْ كَسَى بِرِ دِيْغَرِيْ

بِسْتَنْ ٥ «و يُعَدِّي اِلَى

مَفْعُولَيْنِ ٤ .

النَّعْلُ نَعْلَيْنِ دَرِ پَايِ كَرْدَنْ ٦ .

م

الْجَهْمُ رَوِي تَرَشْ كَرْدَنْ ٧

الدَّحْمُ * بِقَوْتِ جَمَاعِ كَرْدَنْ ٨

الدَّعْمُ * سَتَوْنِ فَا نِهَادَنْ ٩

الدَّهْمُ * نَا كَا هِ اَمْدَنْ ، «وَفَعِلَ

يَفْعَلُ لُغَةً ١٠ .

الرَّغْمُ وَالْمَرْغَمَةُ بِنَاكِ رَسِيْدَنْ

بَيْنِي وَمَقْهَوْرُ شَدَنْ وَفَعِلَ لُغَةً

عِنْدُ بَعْضِهِمْ ١١ .

١- ب: «المحل والمحال - مكر و سعایت كردن» - د: «المحل والمحال - مكر و سعایة كردن»

٢- ب: النحل (به فتح) والنحلة - دادن * * در ا مشدداست

٣- ب: بود این بیت را ندارند ولی نحلته را بانحل یکجا دارند * در اود مشدد است

٤- ب: بود « را ندارند

٥- د: سخن کسی بر کسی نهادن - تاج المصادر تمام این بیت را ندارد

٦- ب: بود این بیت را ندارند.

٧- ب: بود این بیت را به تمامی ندارند .

٨- تاج المصادر: الدفع الشديد . ٩- ب: «ستون باز نهادن» - تاج المصادر

«ستون فرانهادن» ١٠- ب: بود این تکه را ندارند و تاج المصادر تمام بیت را .

١١- ب: بود این بیت را ندارند تاج المصادر در ضبط مصادر بامتن منطبق است ولی رغم

مفتوح را به معنی: «نگاه داشتن فروشدن آفتاب» دارد

مـوی ^۹ .	الزَّحْمُ* ^۱ انبوهی کردن و بدوش
الفَغْمُ پر کردن بوی خوش	بزدن ^۲ .
خیشوم ^{۱۰} ارا .	السَّهْمُ* ^۳ قرعه ببردن
الفُغْمُ کَل شگفتن اَوْجَز آن	الشَّحْمُ پیه خوراندن ^۴
الکَعْمُ ^{۱۲} دهن اشتر و سر بار-	الشَّهْمُ ^۵ بهر اسانیدن ^۶
دان بیستن ^{۱۳} .	الضَّغْمُ* ^۷ بدندان گرفتن ^۷
اللَّحْمُ* ^{۱۴} گوشت دادن ^{۱۴}	الفُحْوْمُ و الفُحَامُ گریستن
النَّهْمُ* ^{۱۵} و النَّهِيمُ ^{۱۵} راندن اشتر	کودک تا آوازش سپری شود ^۸ .
بعنف و بانگ کردن پیل و	الفُحْوْمُ سیاه و نیکو شدن-

-
- | | |
|---|--|
| ۱- تاج المصادر: الزحمة | ۲- ب: زدن |
| ۳- بود تمام این بیت را ندارند | ۴- ب: «پیه گذاختن» - الشحم اطعام |
| الشحم الشحوم تپاه شدن طعام و فعل (به کسر ع) فعلاً (بدفتح ع) لغه (کذا - تاج المصادر) | ۵- در د مشدد است |
| ۶- ب و تاج المصادر «هر اسانیدن» | ۷- ب: «دندان گرفتن» |
| ۸- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : الفحوم و الفحام (ب و کاتب) - گریستن | ۹- ایضاً بود این بیت را ندارند . |
| (بقیه مانند متن) | ۱۰- خیشوم = بینی و استخوان بینی ^۱ (غیاث) |
| ۱۱- ب: شگفتن کل - د: بشگفتن کل - تاج المصادر: شگفتن کل (و بقیه بیت را ندارد) | ۱۲- د: الکعم (ظاهرأ سهواست) |
| ۱۳- ب: «دهان اشتر | بیستن» - د: «دهن شتر به بستن» - تاج المصادر مانند متن فقط: بستن در آخر شاهدی |
| برای مورد استعمال فعل نیز اضافه دارد | *** در ا مشدد است |
| ۱۴- بود و تاج المصادر این بیت را دارند . | |
| ۱۵- بود این مصدر را ندارند - در ا مشدد است | |

نکند، وَيُعَدِّي بِاللَامِ وَخَطَابٍ

شیرا

کردن و سِراویدن در خواندن^۸

ن

اللَّعْنُ * نقرین کردن و دور کردن .

[الدَّهْنُ جرب کردن]^۲

[الرَّهْنُ * * *] گرو کردن، يقالُ

المَّحْنُ آزمودن «و دادن»^۹ .

رَهْنَتُ الشَّيْءِ عِنْدَ فُلَانٍ وَ

المَّهِنَةُ خدمت کردن و المَّهِنَةُ بِالْفَتْحِ دوشیدن^{۱۰} .

رَهْنَتُهُ الشَّيْءِ وَ دایم شدن^۳ .

الشَّحْنُ ۴ پر کردن و برانیدن^۵

الطَّحْنُ * آرد کردن .

البَّدْ ناکاه آمدن

الظَّمْنَ ۶ رفتن^۷

التَّجَهَ روی فراگیری کردن، وَالْمَاضِي تَجَهَّ وَوَزَنُهُ

اللَّحْنُ * * چسبیدن بکسی و

يُعَدِّي بِالْيِ وَ سَخَنَ سَر بَسْتَه
گفتن کی جز مـ مخاطب فهم

۱- بود: «راندن به منفی» - بانگ براشتر زدن تانیک برود و بانگ کردن پیل و شیر و نیم بکذا ای اولع به والنهم سنگ انداختن برانگشت قال..... (تاج المصادر)

۲- کذا بود (مشدد) - ا و تاج المصادر ندارند

۳- بود: «گرو کردن و دایم شدن» - ب: خصومت - (الحاقی)

۴- درد مشدد است ۵- بود : رانیدن

۶- در ا مشدد ۷- اوب و تاج المصادر به فتح و سکون ع (دو شکل)

۸- ب: «ازجای بجایی شدن» - د: «ازجای بجای شدن» * * در او دم شد

۹- ب: «میل کردن و خطا کردن» - د: «میل کردن» - تاج المصادر مانند متن فقط:

که درجای کی و خطا در غرض خطاب ۹- بود دادن رانند - تاج المصادر:

و خاك و گل از چاه بر آوردن و تازیانه زدن و کشیدن ادم تافراخ شود (اضافه دارد)

۱۰- بود: «المهن - خدمت کردن و دوشیدن» - در نسخه المهنه را در بالای خط

افزوده اند - تاج المصادر: حلب الابل عن الصدر .

- تَعْمَلُ لِأَنَّ تَأَهَّ بَدَلٌ
مِنَ الْوَاوِ ١ .
الجنبه کسی را بدرستی از کاری
با زدن و بر پیشانی زدن و
مکروه پیش کسی و ابردن ٢
الجله سنگ ریزه از جای فرائر
کردن ٣ .
الدره * دفع کردن از کسی ، قيل
الهاء مُبَدَلَةٌ مِنَ الْهَمْزَةِ ٤
الرفه * والرفوه ٥ بآب آمدن
اشتر هر گاه کسی خواهد ٦ .
- السَّيِّئَةُ * براست زدن
الشَّدَّةُ وَالشُّدَّةُ سرگشته شدن
و مشغول کردن ، وَالْمَاضِي
مِنْهُمَا شَدِيدَةٌ ٧ .
الشفه * * مشغول کردن و شفهنی
فُلَانٌ إِذَا أَلْحَ عَلَيْكَ فِي
السُّئَالَةِ * * * حَتَّى أَنْقَذَ
مَا عِنْدَكَ ٧ .
العنضه بدگفتن
الكده خراشیدن ٨
المدد ستودن ٩

- ١- بود این بیت را ندارند
و بر پیشانی زدن «
٢- بود « کسی را بدرستی از کاری باز داشتن
٣- ب: «ريك از جایی فرائر کردن» - د: «ريك از جای
فرائر کردن» - تاج المصادر هم جایی نه جای
٤- بود: «بازداشتن» در جای تمام این بیت . * در د مشدد .
* * در ا مشدد .
٥- رفوه را د ندارد و در ب الحاقی است - هر دو مشدد .
در ا مشددند
٦- ب: «بآب آمدن اشتر هر گاه که خواهد» - د مانند
ب فقط شتر در جای اشتر - که خواهد! (تاج المصادر)
٧- بود این بیت را ندارند . * * * مساله (تاج المصادر)
٨- و کوفتن ب سنگ (تاج المصادر اضافه دارد)
٩- بود: «مثل المدح» - تاج المصادر ایضاً المدح

النَزْرُ ۱ دور کردن

النَّقْعُ ۲ دریافتن

النَّقْوُ * از بیماری به شدن ۲

النَّكْحُ * * هه کردن، و الغابِرُ

يَفْعَلُ ۳

ومن المعتل ۴

ب

الْوَهْبُ وَالهِبَةُ ۱ دادن، تَقْوُلُ * * *

هَبُ زِيداً سَخِيحاً بِمَعْنَى

أَحْسِبُ يَتَّعِدِّي إِلَى مَفْعُولَيْنِ

وَلَا يُسْتَعْمَلُ مِنْهُ مَاضٍ وَلَا

مُسْتَقْبَلٌ فِي هَذَا الْمَعْنَى ۵

ع

الْوَدْعُ ۱ دست برداشتن يُقَالُ دَعُ

ذَا أَيْ أَتْرَكَهُ وَقَدْ أُمِيتَ

مَاضِيَهُ وَلَا يُقَالُ وَدَعَهُ وَلَا

وَادِعٌ وَإِنَّمَا يُقَالُ تَرَكَهُ

وَهُوَ تَارِكٌ وَرَبُّمَّا جَاءَ فِي

الشَّعْرِ وَدَعَهُ فَهُوَ مُوَدَّوعٌ ۶

الْوَرْعُ ۷ بازداشتن

الْوَزْوَعُ ۸ بِالْفَتْحِ الْإِغْرَاءُ ۸

لِلْوَضْعِ وَالْمَوْضِعِ وَالْمَوْضُوعِ

۱- بود این بیت را ندارند

۲- بود: النقه - دریافتن و از بیماری به شدن و الماضی نقه (به فتح وهم به کسر ق) -

د: النقه (مشدد) و در بقیه مانند ب * در ا مشدد * در د مشدد

۳- بود « راندارند. ۴- ومن المعتل الواوی (د)»

۵- بود: «الوهب والهبة: دادن» - بخشیدن * * * تاج المصادر: يقول

۶- بود این بیت را به تمامی ندارند. (در حاشیه ب) و بقیه بیت را نسخه ها ندارند.

۷- والزعة (د اضافه دارد) ۸- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر:

الایغراء - منتهی الارب: وزوع، و رغلا نیدن

<p>الْوَقِيعَةُ بد گفتن ، وَوَقَعَ - الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ مَعْنَاهُ وَجَبَ السَّخَطُ عَلَيْهِمْ .</p>	<p>بنهادن ، وَالْوَضْعُ بزادن و شتافتن ستورا . الْوَضْعُ وَالتُّضَعُ در آخر پاکی</p>
<p>الْوَكْعُ گزیدن مار و کژدم الْوَلَعَانُ وَالْوَلَعُ دروغ گفتن الْوَلُوعُ بِالْفَتْحِ وَالْوَلْعُ - حریصی کردن و يُعَدِّي بالباء^۸</p>	<p>آبستن شدن^۲ . الْوَضِيعَةُ زیان کردن، يُقَالُ وَضِعُ فِي تِجَارَتِهِ يُوضَعُ^۳ . الْوُقُوعُ فرو نشستن مرغ و اوفتادن^۴ .</p>
<p>مِغِ الْوُلُوعُ آب و خوردن سباع بسر زقان و يُعَدِّي لَفِي وَحَكِي</p>	<p>الْوَقْعُ بِخَايَسِكْ * بزدن کارد و جزآن و تیز کردن آن و شبی خون و يُعَدِّي بِالْبَاءِ^۵ .</p>

- ۱- ب بود: «الوضع - بنهادن و بزادن و بشتاب رفتن»
- ۲- ب: «الوضع (بهفتح وضم و) آبستن شدن در حال حیض» - د: «الوضع (بهفتح) در حال حیض آبستن شدن» - ضبط تاج المصادر مانند است فقط تضع بدوشکل است (بهضم یاسکون ض)
- ۳- ب مانند متن است و در آخر: یوضع و ضمه - د ایما:
- ۴- ب بود: «الوقوع - اومادن»
- ۵- ب: «بخایسک زدن و تیز کردن» - د: «بخایسک بزدن و جزآن تیز کردن»
* خایسک: پتک و چکش زرگری و مسگری و غیره باشد، یکسر ثالث (برهان واطع
به اختصار)
- ۶- ب بود: «الوقیعة - بد گفتن» فقط
- ۷- ب بود: «الولعان - دروغ گفتن» - ولع در تاج المصادر به سکون ل است ولی هر دو
شکل آمده (المنجد)
- ۸- ب بود این بیت را ندارند

أَبُو زَيْدٍ وَكَغِ الْكَلْبِ
بِشَرَابِنَا وَفِي شَرَابِنَا

لَعَنَّهُ .
الْمَحِيُّ الْمَحْوُ

*

ومن الناقص

ع
الرَّعَى * وَالْمَرَّعَى چرانیدن
و چریدن .

الرِّعَايَةُ نگاه داشتن امیر رعیت
را و حرمت کسی نگاه داشتن^۷
السَّعَى * کار کردن و اَدْوِیْدن^۸
السَّعَايَةُ * غمز * * کردن و
يُعَدِّي بِالْبَاءِ ، و سعایت کردن

ح
الرَّحَى کرده انیدن آسیا^۲
السَّحَى السَّحْوُ * *^۳
اللَّحَى ملامت^۴ کردن و پوست از
چوب باز کردن * وَقَوْلُهُمْ
لِحَاهُ اللَّهِ أَيُّ قَبِيحَةٍ وَ

-
- ۱- ب: «آب و خون خوردن سباع بزبان» - بعد زفان را تراشیده زبان کرده اند
د: «آب و خون خوردن سباع» و بقیه بیت را ندارند .
* ومن المعتل الیابی: ر - الیعار بانگ کردن بر ماده ع : الینع بجای رسیدن میوه
(ب اضافه دارد) - د مانند ب فقط ماده را ندارد
۲- ب بود این بیت را ندارند
۳- ب: «سحا برنامه بستن» - د: «سحا
برنامه بستن و گل به بیل از زمین ن-ارندیدن» - خراشیدن گل و به بیل خاك و گل به
کندن و رندیدن و مهر کردن نامه (منتهی الارب) * * در ا مشدد
۴- ب بود این تکه را ندارند - د: ملامة در جای ملامت
۵- ب بود: «المحی مثل المحو» - پاک کردن نیشته و نقش و جز آن (منتهی الارب)
* در ا مشدد
۶- ب: «الرعی - چریدن و چرانیدن» - د: «چرانیدن
و چریدن» - ب بود: «الرعاية ، مشدد و الرعی - نگاه داشتن»
۸- ب بود: «کار کردن و شتافتن در رفتن» * * غمز = سخن چینی (و اشارت
کردن به چشم و سخت افشردن - غیاث)

و داهی شدن *	مکاتب و عاملی زکوة کردن
الزَّهَى بِرِدَاشْتَن کوراب چیزی	و يُعَدِّى بَعْلَى ١ .
رأوزَهَاهُ اسْتِخَفَّهٗ وَ تَهَاوَنَ	النَّعَى وَالنُّعْيَانَ خِبرِ مَرَكٍ
بِهٖ .	كسَى فِرَا دَا دَن ، يُقَالُ نَعَاهُ
الطَّهَى * الطَّهَوُ * ٧	زَهٗ ٢ .
الذَّهَى * بِا زَدَن ٨	غ
و من المهموزاء لفاء ١	الصَّفَى * الصَّفَوُ * ٣ .
٥	[الطُّغْيَانَ اِز حِد دَر كِذِّشْتَن] ٤
الإلهة پرستیدن	٥
و من المهموز العين	الدَّهَى كسَى رَا صَعْب بِلَاى رَسِيدِن
ب	
الجبَاب كَسْب لِرْدِن	

-
- ۱- ب: غمز کردن و عاملی خراج کردن» - د: «غمز کردن و عاملی زكاة کردن»
 - ۲- ب: «خبر مرگ کسی دادن» - د: «خبر مرگ کسی فادادن»
 - ۳- ب: «الصفی مثل الصفو» - منتهی الأرب: صفی (به فتح یا ضم ص) یکسر میل کردن و شنیدن ٤- کذا بود - ا و تاج المصادد این بیت را ندارند
 - ٥- ب: «کسی را بلاى صعب رسیدن» - د: «کسی را بلا صعب رسیدن»
 - ٦- بود این بیت را ندارند
 - ٧- ایضاً بود این بیت را ندارند
 - ٨- ب: «باز زدن» - تاج المصادد:
 - ٩- بود این قسمت را ندارند

ق

الدَّابُّ والدَّابُّ ا والدُّوْب

پنوسنه کاری کردن بجد

ورنجیدن

الذَّاتِ خَوْه کردن^۱

السَّاتِ مِثْلُهُ^۷

الذَّابُّ رانندن و خوار داشتن^۲

الرَّابُّ * قدح شکسته وا در-

بستن و کار باصلاح آوردن^۳

الْجَاثِ ترسانیدن «والفعل»

جِئْتُ^۸

الدَّاثِ خوردن

السَّابُّ * خوه کردن و فرائخ-

کردن مشك^۴

ج

النُّوَجِ بانگ کردن گوسپند^۹

النُّوَجِ بشدن در زمین^{۱۰}

القَّابِ خوردن طعام و شراب

بعنف^۵

۲- بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر:

* در ا مشدد

۱- د ندارد

رانندن اشتر و دابه طرده و حقره

۳- ب: «قدح شکسته باز در بستن و کار باصلاح آوردن» - د: «قدح شکسته وادربستن

و کار باصلاح آوردن» - تاج المصادر: کار و اصلاح آوردن و قدح شکسته وادربستن

۴- بود: «فرائخ کردن مشك» - تاج المصادر خیه کردن و فرائخ کردن مشك

۵- بود: تاج المصادر: «طعام و شراب خوردن بعنف»

۶- بود این بیت را ندارند تاج المصادر: خیه کردن - ۷- ایضاً بود ندارند-

تاج المصادر مانند متن - ۸- ب «والفعل منه جئت (بهضم ج)» - تاج المصادر:

«والماضی فعل - بهضم ق» - منتهی الارب نیز بهضم ج در صیغه مجهول

۹- د: بز - ۱۰- بود این بیت را ندارند

النَّبِيحُ * جنبیدن باد ^۱	نهادن .
النَّبَاجُ * زاری کردن در دعا ^۲	التَّارُ وَالشُّورَةُ کشنده کسی
الزُّوْدُ * والزَّادُ * بترسانیدن ^۳	را وا کشتن وَيُعَدِّي بِنَفْسِهِ
الضُّوَادُ * زکام گرفتن، والماضی	و بِالْبَاءِ ۸ .
فُعِيلٌ ۴ .	الجُّوَارُ زاری کردن و بانگ
الفَّاءُ بردل زدن و دردی رسیدن	کردن گاو ۹ .
دل را و گوشت بریان کردن ^۵	الظَّارُ * مهربان گردانیدن اشتر
المَّادُ خرامیدن	بر بچه دیگری و مهربان
	شدن ۱۰ .
	ز
البَّارُ چاه کندن ^۶ و یخنی ^۷	الضَّارُ نقصان ^{۱۱} کردن حق کسی

* در ا مشدد

- ۱- در نسخه همین معنی برای نَاج آمده است- تاج المصادر: نبيح
- ۲- بود این بیت را ندارند
- ۳- بود. «ترسانیدن والفعال منه زید» -
- ۴- بود: «بردل زدن» در جای تمام بیت
- ۵- د: چاه فرو بردن
- ۶- یخنی پیش از این نیز آمده بود (ص ۲۳۳)
- ۷- ب ود: «الضَّارُ کشنده
- ۸- بود: الجوار زاری کردن»- در نسخه ب الجار را افزوده اند
- ۹- د: «مهربان شدن» را ندارد - ب: «مهربان
- گردانیدن اشتر - اشتر بر بچه دیگر»
- ۱۰- ب: کم کردن - د تمام این بیت را ندارد.

س

الریاسة * مهتری کردن^۱

الراس * بر سر زدن

الفأس بتبر زدن «وہر آھیانہ

زدن»^۲

ش

النأش * با پس او کردن و از

جایگاہی دور فرا گرفتن^۳

ظ

الدأظ * مشک پر کردن^۴

ف

الجأف بیو کردن و ترسانیدن^۵

الرافة * والرافة * مہربانی

کردن و یعتدی بالباء و فعل

ینفعل لُغَةً و فَعِلَ یفعل

فَعِلًا لُغَةً ایضاً .

ل

الجأل * لنکیدن^۶الدأل * والدألان * فریفتن^۸

الدأل * والدألان * ابشتاب

رفتن^{۱۱}

۱- بود: «مهتر شدن»

۲- بود: «راندانند - آھیانہ : شقیقہ و کاسہ سر و دماغ و حلقوم (برہان جامع) * در اود مشدد است .

۳- پ: «از جای دور گرفتن و باز پس شدن» - د: فرا گرفتن

از جایگاہی دور و واپس بردن» - تاج المصادر مانند فقط : واپس افکندن در آغاز بیت .

۴- بود این بیت راندانند - تاج المصادر: الداط (ظاہراً سہو است - منتهی الارب)

مشک تر کردن (ایضاً) و خپہ کردن .

۵- ایضاً بود این بیت راندانند .

۶- پ: «الرافة : مہربانی کردن

والماضی راف و رؤف (ہردوان بہفتح ر و ف) - د: «الرافة: مہربانی کردن و الماضی راف»

تاج المصادر : فعلاً (بہسکون ع)

۷- بود این بیت راندانند

۸- بود: «الدألان: بنشاط رفتن»

۹- دوب نداشتند

۱۰- د: مشدد

۱۱- پ: «ابشتاب رفتن» - تاج المصادر: سبک رفتن

المفعول الثاني استيفهاً و
يجوز الإقتصار فيه على
مفعول واحد ويكون على
ضربين أحدهما أن يتعدى
بنفسه والثاني بحرف في
الجر الباء وعن ۳ .

م

الذام * عيب كردن و حقیر
داشتن
شام فلان على قوميه شام
إذا جر عليهم . الشؤم و
شيم عليهم إذا صار شوماً
عليهم .

السؤال ۱ والمسئلة ۲ خواستن
و پرسیدن ، وفي سألت لغتان
تحقيق الهمز وتخفيفه وهو
على وجهين أحدهما أن
لا تنقل من هذا الباب والثاني
أن تجعله من باب فعل
يفعل ويتعدى الى مفعولين
ويكون المفعول الثاني على
ثلاثة أضرب أحدها أن
يتعدى اليه من غير حرف
ظاهر ولا مضمير والثاني يجوز
إضمار الحرف و اظهاره
والثالث أن يقع موقعاً

۱- در مشهد ۲- ب و المنجد، والمسألة

۳- ب: «پرسدن، پرسیدن و خواستن» - د: «خواستن و پرسیدن» و بقیه بیت را نسخه‌ها ندارند - تاج المصادر نظیر متن را دارد با اختلافی در تفسیر و توضیح و در آغاز السؤال والتسال والمساله والساله

* در اود مشهد ۴- بود: «نکوهیدن و عیب کردن»

۵- بود این بیت را ندارند - شام عليهم بدفالی آورد برایشان و شوم عليهم مجهولاً بدفالی کردید برایشان (منتهی الارب)

اللّام * فاهم آوردن^۱

ث

الثّائی * تباه شدن درزه

ن

النّان مئوت کشیدن و برتهی-

ج

الجّائی نگاه داشتن^۶

گاه زدن^۲ .

ومن الناقص المهموز الفاء^۳

د

الدّأو و الدّأی *^۷ فریفتن

ب

الأبأ سر با زدن از چیزی و

ذ

هو شاد لخلوّه من حرف

الذّأ و * راندن والغا بری فعل^۸

وی فعل^۸ و پشمرده شدن تره^۸

الخلق^۴ .

ومن الناقص المهموز العين

ر

الرّأی * باجتهاد چیزی گفتن

ب

البّأو فخر کردن

۱- ب: «فراهم آوردن جراحت و جز آن» - د: «واهم آوردن» - تاج المصادر: «واهم آوردن جراحت و جز آن»

۲- بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر مانند متن است باشواهدی وهم چند مصدر دیگر از ن

۳- بود ندارند

۴- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر مانند متن

* در اشدد ۵- بود این بیت را ندارند .

۶- ایضاً بود دارند . ۷- بود این مصدر را ندارند .

۸- بود « رانند » - تره در تاج المصادر تشدید ندارد .

و بر سئل^۱ زدن .

شش

الرُّؤْيَةُ * والرَّأْيُ دیدن و

الشَّأْوُ وَالشَّأْيُ از پیش بشدن^۵

دانستن ، تَقْوُلُ رَأَاهُ وَرَأَاهُ

ف

مِثْلُ رَاعِيهِ وپنداشتن^۲ .

الفَأْوُ وَالْفَأْيُ شکافتن

الرُّؤْيَا * خواب دیدن و تَحْذَفُ

ل

الهِمَزَةُ مِنْ مُسْتَقْبَلِ رَأْيٍ

الطَّأْيُ * درنگی شدن و رنجور

و تَنْقَلُ حَرَكَتُهَا إِلَى الرَّاءِ *

شدن^۷ .

و رُبَّمَا لَمْ تَحْذَفْ تَقْوُلُ

رَأْيٍ يَرَى^۳ .

م

المَّأْيُ تپاه کردن میان قوه^۸ .

س

السَّأْوُ * السَّوْءُ

۱- ب: سپرد-سئل (شش (نفیسی) ۲- بود: «الرؤية - دیدن و دانستن و پنداشتن»
 ۳- ب: «الرؤیا ، مشدد : خواب دیدن و تحذف الهمزة من المستقبل رای وتنقل
 حركتها الى الراء» - د: «الرویا - خواب دیدن و تحذف الهمزة من مستقبل رای
 وتنقل حركتها الى الراء»
 * در ا مشدد ۴- د: «الساء مثل السوء ، هردو مشدد» - ب: آدا و ل
 بدون تشدید - منتهی الارب : اندوهگین کردن و دریدن جامه و فساد انداختن
 ۵- ب: «الشأو - از پیش بشدن» - د ایضاً ولی مشدد .
 ۶- در بود و تاج المصادر بی همزه فای ، و در منتهی الارب مانند متن
 * * درهمه نسخ مشدد ۷- بود: «رنجور شدن و دیر آمدن»
 ۸- بود «سخن چینی کردن» - در منتهی الارب نیز : «امراه ماده زن سخن چین»
 آمده است

ن

النَّأى * دور شدن و یغندی بنیفسه
و یبعن، وجوی کندن کرد خیمه
از بهر باران^۱.

ومن المهموز اللام

ب

الجِبَّاءُ والجُبُوءُ^۲ بد دلی کردن
الجِبَّاءُ^۳ پنهان کردن
الرِّبَاءُ^۴ بر بالا شدن و دید بانی
کردن گروهی را، و انا
أَرْبَاءُ بِكَ عَنِ هَذَا أَمْرٍ

أَيَّ أَرْفَعُكَ عَنْهُ^۵

السَّبَّاءُ وَالْمَسْبَاءُ خمر خریدن
از بهر خوردن^۶.

السُّبُوءُ^۷ از دینی بدینی شدن

و صابی شدن و دندان بر آمدن،

و صَبَّاتٌ عَلَى الْقَوْمِ صَبًّا و

صَبُّوًّا إِذَا طَلَعَتْ عَلَيْهِمُ^۸

العَبَاءُ وَالْعَبَاءُ بَاكَ داشتن،

و العَبَاءُ عَطْرٌ آمِخْتَنُ و ساختن

کار^۹.

اللَّبَّاءُ کسی را فله دادن و فله.

ع

* در ا مشدد

۱- ب بود: «دور شدن، فقط

۲- ب بود این مصدر را ندارند - تاج المصادر: الجبَّاءُ (به ضم ج)

۳- تاج المصادر: الجبَّاءُ ۴- ب: الربُّءُ - د: الربَّاءُ (مشدد)

۵- ب بود «راندانند و دنیز چنین دارد: بر بالا (بالا - سهو کاتب) شدن

و دیده بانی کردن قومی را» ۶- ب: «السبَّاءُ (به فتح) و السبَّاءُ (به کسر) و المسبَّاءُ

خمر خریدن» - د مانند ب فقط دو مصدر اول مشددند

۷- ب: مفتوح - د مضموم و مشدد ۸- ب بود: «از دینی بدینی شدن و بر آمدن

دندان» و بقیه بی متدا ندارند.

۹- ب: «العَبَاءُ بَاكَ داشتن و عطر آمیختن» - د: «العَبَاءُ - به فتح ع - بَاكَ داشتن!

و عطر آمیختن» - در المنجد عبأ با دو فتحه و تشدید ب است

الفشأ^۵ فرو نشاندن جوش ديك
و خشم .

ج

الحنجأ شاد شدن و يُعَدِّي
بالباء^۶ .

الحنجأ جماع کردن^۷

الفجأة^۸ بالمَدِّ ، ناگاه رسیدن
وفَعِلَ لُغَةً^۸ .

اللجأ^۹ بالتَّحْرِيكِ والمَلْجَأُ
پناه گرفتن بکسی و يُعَدِّي

دوشیدن^۱ .
النَّبَأُ وَالنَّبِيُّ كَالصَّبَأِ *
وَالصُّبُوءُ * از جای بجای شدن ،
وَالنَّبَأُ بِيَاكَاهَانِيدِن^۲ .

ت

النتأ^۳ والنتوء^۳ بالا گرفتن ریش
وجراحت وجزآن^۴ .

ث

الرتأ^۴ شیر تازہ بر شیر ترش
ریختن .

-
- ۱- ب: «اللبو» مشدد - کسی را فله (خوشه) دادن - د: «اللباء» مشدد - کسی را فله دادن - فله در د به کسر ف است ، در معنی الارب به معنی «اول شیر حیوان نورا نیده» آمده است ، آغوز هم میگویند
 - ۲- ب: «النبوء» - از جای بجای شدن و یعدی بعلی - د: «النباء» مشدد - از جای بجای شدن و یعدی بعلی» و بقیه بیت را ندارند .
 - ۳- ب: «النتوء» - بالا گرفتن جراحت و جزآن - د: «النتوء» - بالای گرفتن ریش و جراحت»
 - ۴- ب: الرتو
 - ۵- ب: الفنو
 - ۶- بود این بیت را ندارند .
 - ۷- ایضاً برد ندارند .
 - ۸- ب: «الفجأة والفجأة» (اولی به فتح و دومی به ضم ف) - ناگاه رسیدن و الماضی فجأ وفجی» - د مانند ب: ناگاه رسیدن و الماضی فجأ»
 - ۹- در ا مشدد

بالی ۱	الهِدْيُ وَالهِدْيُ ۷
النَّجَا* ۲	بِجْشَمِ كَرْدَن و تَسِيْز
نَگَرَسْتَن بَكْسِي ۳	فِي
	الْخِذْوُ فَرَوْتَنِي كَرْدَن و فَعِلْ
	فُعُوْلًا لُغَةً ۸
	الهِدْيُ ۹
	بَرِيْدَن
	بِرِيْدَن
	الْبِدْأُ اِبْتِدَا كَرْدَن و اَهْلُ الْمَدِيْنَةِ
	يَقُوْلُوْنَ بَدَيْنَا بِمَعْنَى بَدَاْنَا
	و اَبْلَه يَا سَرخَرَه بِر اَمْدَن ،
	و الْمَاضِي مِنْ هَذَا فَعِلٌ ۴
	الزَّادُ* ۵
	يَارِي كَرْدَن
	النَّدَا سَكَرَا و گوشت بر آتش
	اَفْكَنْدَن و كَرَاهِيْت دَاشْتَن ۶
	الدَّرَأُ ۱۱
	بَاَز دَاشْتَن

- ۱- ب بود: «پناه گرفتن بکسی و الماضی كذلك و یعدی بالی» * در ا مشدد
- ۲- ب: النجوة ۳- ب: «بجشم کردن و تیز بکسی نگرستن» - د: «بجشم کردن و تیز نگرستن بکسی»
- ۴- ب: «البدؤ - ابتدا کردن» - د: «البداء ابتدا کردن» - (سرخ رزه، سرخ رزه ص ۷۵)
- ** در ا و د مشدد ۵- ب: الردؤ ۶- ب: «الندؤ - کوماج و کباب بر آتش افکندن» - د: «النداء، مشدد - سکاروا در منتهی الارب نیز به معنی کوماج آمده است (ماده ن د ع)
- ۷- ب بود: (الهدؤ - آرام گرفتن)
- ۸- ب: «الخذؤ (به فتح خ) و الخذؤ (به ضم خ) - فروتنی کردن» - د مانند ب فقط خذاء و خذوء (اولی به فتح و دومی به ضم خ)
- ۹- ب بود: الهدوء ۱۰- ب: «البراء - از بیماری به شدن و الماضی بر اوبری» - د: «البروء - از بیماری به شدن و الماضی براء»
- ۱۱- در ا مشدد- ب «الدروء» - د: «الدرء - مشدد»

تَقُولُ مَرَّ أُنَى الطَّعَامِ *^۸
الهِرَّأ نِيك پختن گوشت و بزدن
سرما چنانکی بیم هلاک بود^۹ .

ز

الجزأ پاره پاره کردن و وابخشیدن
و بسنده کردن و يُعَدِّي بالبَاءِ *^{۱۰}
الجزأ بالضم ، بسنده کردن
ستور بگیاه تر از آب و الماضي
فَعَلَّ وَفَعِلَ *^{۱۰} .

الدَّرُوءِ * رفتن ستاره از جای
خویش ، و دَرَأُ عَلَيْنَا فُلَانٌ *^۱
دُرُوءِ أَيْ اِطْلَعَ مَفْجَأَةً *^۱
الذَّرَأُ ۲ آفریدن

السَّرَأُ * خایه بنهادن ملخ^۳
الطَّرُوءُ ۴ وَالطَّرَأُ *^۵ از جای
بجای شدن^۶ و يُعَدِّي بِعَلَى .
القِرَاءَةُ وَالقُرْآنُ خواندن
القَرَأُ ۷ جمع کردن
المَرَأُ بگواریدن طعام کسی را

۱- ب: «رفتن ستاره از جای خود» - د: «برفتن ستارگان از جای خویش» و تیه بیت
را ندارند - و باد ژنه شدن استر (تاج المصادر اضافه دارد)
۲- ب: الذرؤ * در ا مشدد
۳- ب بود این بیت را ندارند -
کذا در ا وتاج المصادر خایه بمعنی تخم است (منتهی الارب) و در این کتاب بدان معنی
بسیار آمده است .
۴- در د مشدد
۵- ب بود ندارند
۶- ب: آمدن
۷- ب بود: القروء
۸- ب بود تمام این بیت را ندارند - المنتهی الارب
۹- ب: «الهرؤ - زدن سرما کسی را» - د بیت را به تمامی ندارد - و پیش کفین
(تاج المصادر اضافه دارد)
۱۰- ب: «الجزؤ (بفتح) - پاره پاره کردن و بار
بخشیدن و الجزؤ (بهضم یافتح ج) بسنده کردن ستور بگیاه تر از آب و بسنده کردن از
چیزی بچیزی» - د: «الجزؤ (بهضم ج) پاره کردن و وابخشیدن - الجزؤ (ابصاً) بسند
کردن ستور بگیاه تر از آب و بسند کردن از چیزی بچیزی دیگر» - بسنده پیش از این
آمده بود (ص ۱۲۵-۱۹۴)

الحزواً بسر داشتن کوراب

چیزی را ۱ .

الرزوء* مصیبت و زیان رسانیدن

«وَفَعِلَ لُغَةً فِيهِ» ۲ .

النزوء* والنزوء میان قومی

تباه کردن ۳ .

الهزوء* والمهزوءة افسوس داشتن

«وَفَعِلَ يَفْعَلُ فَعَلًا**»

لُغَةً وَيُعَدِّي بِالْبَاءِ وَمِنْ ۴

من

البسوء والبسوء انس گرفتن با

چیزی، و فَعِلَ فَعَلًا وَفَعُولًا

لُغَةً وَيُعَدِّي بِالْبَاءِ ۵ .

الجسوء والجسوء سخت درشت

شدن ۶ .

الخصاء دور کردن ۷

الخصوء دور شدن، والخصاء

والخصوء خیره شدن چشم ۸

۱- ب: «الحزوء - نموده شدن سراب شخصها را» - د مانند ب فقط نهودن در جای نموده شدن، در منتهی الارب نیز کوراب معادل سراب آمده است، ايضاً در تاج المصادر؛ و کرد کردن اشتر و راندن وی (اضافه دارد)

* در ا مشدد ۲- ب: «والماضي رزأ» - د مانند ب ولی مصدر رزأ

مشدد است ۳- ب بود این بیترا ندارند - تاج المصادر؛ والمنجد النزأ والنزوء

۴- ب: «الهزوء - افسوس داشتن والماضي كذلك ويعدى بمن او بالباء» - د مانند

ب و در آخر: يعدى بالباء وبمن» ** به دوشکل مضموم العين و ع ساکن

۵- ب: «البسوء (بفتح ولی درست نیست - منتهی الارب) انس گرفتن با چیزی والماضي

كذلك» - د: «البساء - انس گرفتن با چیزی والماضي بساء»

۶- ب: «الجسوء - درشت شدن» - د: «الجسوء - سخت درشت شدن» - تاج المصادر

مانند متن و در آخر: كشتن در جای شدن .

۷- ب این بیترا ندارد ۸- ب: «الخصوء (به ضم) دور شدن - الخصوء

(بفتح) دور کردن» - د: «الخصوء دور شدن» و بقیه بیترا ندارند

گـوشت .	النِّسَاءُ * والنِّسَاءُ ۱ تاخیر
النِّسَاءُ * والنِّسَاءُ والنِّسَاءُ والنِّسَاءُ	کردن ، والنِّسَاءُ * رانندن
بر بالیدن، والنِّسَاءُ * والنِّسَاءُ	بعصا وشیر با آب برهم آمیختن
پدید آمدن میغ ۶ .	و بار بزرگرفتن زن ، تَقْوُلُ مِنْ هَذَا نَسِيَتْ الْمَرْأَةَ ۲
ص	ش
النِّصَاءُ * برداشتن و رانندن ۷	الْجَشَاءُ * وَالْجَشَاءُ از جای بر-
ض	آمدن دل .
الْحِضَاءُ * آتش و اشوریدن ۸	الْحِشَاءُ ۳ مجامعت کردن و زخم
ط	بر شکم زدن ۴ .
الْحِطَاءُ مجامعت کردن و پنجه بر-	الْكِشَاءُ نیک بریان کردن

* در ا مشدد

۱- والنسی (تاج المصادر اضافه دارد)

۲- ب: «النساء» - تأخیر کردن و رانندن بعصا - د: «النساء (مشدد)» - تاخیر کردن و رانندن بعصا

** بر ففتحین باضم (المنجد) ۳- ب: الحشو

۴- د: و بر شکم زخم زدن ۵- ب: الكشو

۶- ب: «النساء والنساء» (اولی به فتح و دومی به ضم ن) - بر بالیدن و میغ پدید آمدن - د: «النساء (مشدد) والنساء (مضموم) بر بالیدن کودک و جز آن و پدید آمدن میغ»

۷- بود: «النساء رانندن» - برداشتن و زجر النافه (تاج المصادر)

۸- ب: «الحض» - شورانیدن آتش» د و تاج المصادر : «لحضا» فاشوریدن آتش - شوریدن مصدر است و شور یعنی برهم خوردن و برهم زدن (برهان قاطع) ، شور اسدن شور + انیدن (پسوند مصدری متعدی) بمعنی هیجان آوردن و تحریک کردن است (حواشی دکتر معین بر برهان قاطع) ، چنان که پیش از این اشارت رفت شود و مشتقان آن بامعنی اصلی خود در خراسان سابقه دارد (ص ۸)

پشت کسی زدن ۱ .

اللَطْوُ بزمین بادوسیدن ، و فَعِلَ
فَعُولًا لُغَةً ۲ .

و او گردانیدن کسی را ۵ .

ق

الرِّقَاءُ والرُّقُوءُ* وا ایستادن اشک

و خون ۶ .

الفَقَاءُ ۷ چشم بر کردن ۸

ك

الْيَكَا اندک شیر شدن ۹

الزَّكَا* ۱۰ نقد کردن

النَّكَا والنَّكَاءَةُ پوست باز کردن

ف

الْجَفَا کف او کردن سیل و دیگ

و بر زمین زدن و نگوسار بکردن

دیگ ۳ .

الرَّفَا* ۴ رفو کردن

الْكَفَا نگون کردن اوانی**

- ۱- ب بود این بیترا ندارند - تاج المصادر : و بیفکنند چیزی و کف انداختن دیک (اضافه دارد)
- ۲- ب: «اللَطْوُ وَاللَطْوَاءُ» (اولی بهفتح و دوم به ضم ل) - بزمین وادوسیدن و الماضی لَطَأَ و لَطَى» - د: «اللَطَاءُ وَاللَطْوَاءُ» - بزمین وادوسیدن و الماضی لَطَأَ - بادوسیدن (ص ۵۲ و ۵۳) * درامشدد ۳- ب: «الْحَفْوُ» (سهو کاتب - منتهی الارب) - کفک افکندن سیل و دیک و بر زمین زدن» - د: «الْجَفَا» - کف او کردن سیل و دیک و بر زمین زدن»
- ۴- ب: الرَّفْوُ (مشدد) - د مانند متن
- ۵- ب: «الْكَفَا» - نگون گردانیدن اوانی - و باز گردانیدن کسی را» - د: «الْكَفَا» - نگوسار کردن اوانی و باز گردانیدن کسی را»
- ** اوانی: ظرفها (منتخب)
- ۶- ب: «الرَّقْوُ» - با: «الرَّقْوُ» - با: «الرَّقْوُ» - با: «الرَّقْوُ» - با: «الرَّقْوُ» - با: «الرَّقْوُ» - د: «الرَّقْوُ» (مشدد) با ایستادن اشک و خون»
- ۷- ب: الْفَقْوُ ۸- د: چشم و ر کردن
- ۹- ب: «الْبِكْوُ وَالْبِكْوَاءُ» (اولی بهفتح و دومی بهضم ب) اندک شیر شدن و الماضی بَكَأَ و بَكَوْا» - د: «الْبِكَاءُ» - اندک شیر شدن و الماضی بَكَأَ و بَكَوْا»
- ۱۰- ب: الزَّكْوُ

الکلیاءة بالكسر والکلوء	ریش ۱ .
نگاه داشتن ، والکلوء گیاه	ل
خوردن ستور ، و کلاً الدین *	الحلاً بتازیانه زدن و پوست باز
تأخراً ۸ .	کردن ، وحلاته بالکلوء
الملاً پر کردن	ای کحلته و هو حجر
الملاء زکام بر افتادن و الماضی	يدلك عليه دواء ثم
فعل ۹ .	تکحل * * به العین ۲ .
م	الخیلاء والخلأ ۳ حرونی ۴ کردن
الحما لوش از چاه بر آوردن ۱	اشتر ۵ .
الرماء والرموء * ایستادن	السلأ ۶ گداختن مسکه ۷ .

- ۱- ب: «النکؤ» خراشیدن ریش و جراحت» - د: «النکاء» - بخراشیدن ریش و جراحت»
 ۲- بود این بیترا ندارند
 * * تاج المصادر: یکحل
 ۳- تاج المصادر: خلوء ، و همه این وجوه
 آمده اند (منتهی الارب)
 ۴- حرونی: سر کشی (ص ۵۷)
 ۵- د: شتر
 ۶- ب: السلؤ
 ۷- و بتازیانه زدن (تاج المصادر: ص ۱۵)
 دارد) - مسکه (ص ۱۵) * در ا مشدد
 ۸- ب: «الکلا» (به فتح) گیاه خوردن اشتر - الکلاءة (به کسر) والکلوء (به سم) نگاه داشتن» - د: «الکلا والکلوء... داشتن» که قسمتی از کلمات پاک شده است
 ۹- بود این بیترا ندارند
 ۱۰- ب: «الحمؤ» - لوش از چاه بریدن کردن
 یعنی چاه پاک کردن» - د: «الحما» - لوش از چاه بیرون کردن» - تاج المصادر این است
 را ندارد - لوش یعنی لجن و هنوز در لجه مشهدی باقی است ، در اصطلاح فنیانی آب کاری میگویند

شَدَن .	بجای ۱ .
الزُّنُوءُ بتافته شدن بول و پناه با	الکَمَّاءُ سماروغ دادن ۲
کسی دادن، و هَذَا يُعَدِّي بِالِي ۷	ن
الضُّنُوءُ * وَالضَّنَاءُ * وَالضَّنَاءُ	النُّتُوءُ بجای ۳ مقيم شدن
بسیار فرزند شدن زن، وَالضُّنُوءُ	الْجُنُوءُ بدو در آمدن نشسته
بسیار مال شدن ۸ .	الْحِنَاءُ بِحِنَا بپندودن ۴
القُنُوءُ سخت سرخ شدن	الدَّئَاءَةُ وَالذُّنُوءَةُ * ناکس شدن
الهِنَاءُ پیراستن پوست ۹	وَفَعَلَ لُغَةً ۵ .
الهِنَاءُ ۱۰ بقطران بپندودن و کسی	الزَّنَاءُ * وَالزُّنُوءُ * ۶ بیالا بر-

۱- بود این بیت را ندارند

۲- انضاً بود ندارند - سماروغ: بر وزن و معنی سماروخ است، و آن رستنی باشد که در دیوارهای حمام و زمینهای نمناک و زیرهای خم سرکه و امثال آن روید، و بمعنی خاک شور و شوره زار و زمین بی حاصل هم هست (برهان قاطع) ولی در لهجه مشهدی سماروغ را به معنی قارچ، خاصه قارچ خوراکی بکار میبرند

۳- ب: جای - تاج المصادر: بجایی
۴- بود: «بپندودن بحنا» - تاج-
المصادر این بیت را ندارد - حنا گیاهی است (توضیح و شکل در المنجد)

۵- ب: «الدناه ناکس شدن»-د: «الدناءة»-«ناکس شدن»

۶- ب: الزنو (به فتح ز) والزنو (به ضم ز) - د مانند متن ولی زنو را ندارد

۷- ب: «بتافته شدن بول» - د: «بنافه شدن بول» - تاج المصادر: بتافته شدن بول و پناه با کسی دادن و یعدی بالی و...» - منتهی الارب: خبه کردن و بشتاب گرفتن بول و غایط * در اشدد

۸- ب: «الضنوء، بسیار شدن فرزند و بسیار شدن مال» - د ایضاً: «بسیار فرزند شدن و بسیار مال شدن»

۹- ب: «المنوء - پوست پیراستن»

۱۰- ب: الهنوء

را در عیال خویش داشتن ^۱	گرددن زدن ^۴
البهأ والبهوء البسأ فی معناه ^۵	الوجاء رگهای خایه کشن
وحکمیه ^۲	بکوفتن ^۵
ومن المعتل المهموز اللام	الودأ عیب کردن وحقیر-
الث	داشتن ^۶
الوثأ بند دست از جای بیاوردن ^۳	ضی
ج	الوضأ بسپید روی**کسی را
الوجأ فاتولیدن و بکارد بزدن و	غلبه کردن ^۷

-
- ۱- بود: «بقران بیندودن و بکورا نیدن طعام و شراب کسی را» - برای قظران به تعلیقات نگاه کنید
- ۲- ب: «البهو» - انس گرفتن با چیزی و الماضی بها و بها (اولی بهفتح ب و دومی بهفتح ب و ه) - د: «البهاء» - انس گرفتن با چیزی و الماضی بهاء»
- ۳- ب: «الوثأ» - بند دست از جای بیاوردن - تاج المصادر: بیامدن در جای بیاوردن - در منتهی الارب به معنی «معیوب کردن دست و درد ناک کردن نیدن آن بی آنکه استخوان بشکند» آمده است
- ۴- ب: «الوجأ» بکارد وسیلی زدن» - د: «الوجاء» - بکارد بزدن و بسیلی بزدن» - تولیدن پیش از این آمده بود (ص ۲۳۲ و ...)
- ۵- ب: رگهای خایه کشن کوفتن - د: رگهای خایه کشن بدوفتن» - کشن پیش از این مکرر آمده است (ص ۸۶ و ...)
- ۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: «عیب کردن و حیر (حقیر - ط) داسن و انهاریدن» - کاتب در نسخه او دانوشته است ولی مناسب این معنی و ذال است (منتهی الارب)
- ** بسپید روی (تاج المصادر) - پاکیزه روی (منتهی الارب)
- ۷- ایضاً بود ندارند

*

باب فَعِيلٌ يَفْعَلُ بِكسر العين في الماضي وَفَتْحِهَا مِنَ الْغَائِبِ ۱

[الجَدْبُ خشك سالی رسیدن] ۳
 [الجَرَبُ گر کین شدن] ۴
 الجَدْبُ سَل شتر بیپهلوی او
 وادوسیدن از غایت تشنگی
 و منحنی شدن پای ۵
 الجَدْبُ مهربانی کردن

ب
 التَّرَبُّ وَالْمَتَرَبَّةُ * * درویش شدن
 و خاك آلود شدن ۲ .
 التَّعَبُ رنجور شدن
 التَّخَبُ هلاك شدن

* ومن الناقص المهموز الفاء ؛ ب - الاياء سروازدن از کاری (د اضافه دارد)

- ۱- د: «وَفَتْحِهَا مِنَ الْغَائِبِ» را ندارد . * * المترب (المنجد) ۲- ب:
 «درویش و خاك آلود شدن» ۳- کذا ب - ا این بیت را ندارد - د: الجذب
 (به ففتحین ولی ظاء رأ ضبط ب اصح است - منتهی الارب) - تاج المصادر ؛ بی بر شدن
 ۴- کذا ب - ا ایضاً ندارد - د: «گر کن شدن» - گر کین = گر + کین (پسوند
 اتصاف - دستورنامه) توضیح گر پیش از این آمده است (ص ۱۶۷).
 ۵- ب: «سپرز بیپهلوی بر چفسیدن از غایت تشنگی و این شتر را بود» - د: «سل بیپهلوی
 او وادوسیدن از غایت تشنگی و این شتر را باشد» - تاج المصادر مانند متن فقط اشتر در جای شتر و
 بادی سپیدن در جای وادوسیدن - سل (ع ۲۶۹) و دوسیدن (ص ۱۸۱) پیش از این آمده است

الذَّرْبُ تميز زبَان شدن و تباہ-

شدن معده و جراحۃ^۱.

الذَّهَبُ خیره شدن چشم از

دیدن زر.

الرَّجَبُ*^۷ بالتَّحْرِيكِ بزرگ

داشتن و به سُمِّي رَجَبٌ رَجَباً

الرَّغْبَةُ والرَّغَبُ* و الرَّغْبَى-

و الرِّغْبُوْتُ^۸ رغبَت کردن^۹

در چیزی و یَعْدَى بِفَى و

الْحَرَبُ سخت خشم گرفتن

[الْحِسْبَان و الْمَحْسِبَةُ

پنداشتن]^۱.

الْحَصْبُ سرخزه^۲ بر آمدن

الْحَنْبُ منحني شدن دست^۳

الْخَرَابُ ویران شدن

الْخَنْبُ سست پای شدن^۴

الدَّرْبُ* و الدَّرْبَةُ* خو کردن

و یَعْدَى بِالْبَاءِ^۵.

۱- کذا د - ا این بیت را ندارد - در نسخه ب حسبان به فتح ح آمده است ولی ضبط

د بامنتهی الارب موافق است - تاج المصادر نیز این بیت را ندارد .

۲- ب: سرخچه - د: سرخزه (سرخزه) پدید آمدن - سرخزه پیش از این آمده

است (ص ۶۵-۲۷۲) ۳- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر فقط به فتح

ح ولی ضبط متن اصح می نماید (المنجد)

۴- ایضاً ب بود ندارند * در او د مشدد ۵- ب «خو فرا گرفتن

و یعدی بالباء» - د مانند متن و در آخر : یعدی باللام .

۶- ب: «تیز زفان شدن و تباہ شدن معده» - د: «تیز زفان شدن و تباہ شدن معده

و جراحۃ ... (باشاهد) ۷- ب: الرجب (به فتح باسکون ... دوشکل)

و ظاهراً هر دو شکل آمده است (المنجد)

۸- سه مصدر اخیر در ا مشددند - ب: الرغب (به ضم ر) والرغب (به فتح روغ) والرغبة

(به فتح روغ) - د: الرغب والرغبة (هر دو ان به فتح ر) و ظاهراً تمام این اشکال آمده است

(منتهی الارب و المنجد) فقط رغبة در المنجد به فتح روغ است و در منتهی الارب به فتح رو

۹- د: رغبة

سکون غ

رغبت^۱ از چیزی بگردانیدن^۲

و يُعَدِّي بِعَمَن .

الرُّكُوبُ برنشستن

الرُّهْبُ * والرَّهَبُ والرَّهْبَةُ *

والرَّهَبُوتُ^۳ ترسیدن

السَّرْبُ * چکیدن آب از

مشک نو .

السَّغْبُ والسَّغُوبُ * کمرسنة

شدن .

السَّقْبُ نزدیک شدن

الشَّجَبُ * هلاک شدن و

اندوهگن^۴ شدن .

الشَّرْبُ * * و التَّشْرَابُ

آشامیدن ، و قیل الشَّرْبُ *

جَمَعَ شَارِبٍ ، والشَّرْبُ

والمَشْرُوبُ والمَعْدَرُ بِالضَّمِّ

الشُّصُوبُ * سخت شدن کار ، و

فَعَلَ يَفْعَلُ لُغَةً^۵ .

الصَّحْبَةُ * والصَّحَابَةُ^۷

صحبت کردن .

الصَّخْبُ * بانگ کردن

الصَّقْبُ مثل السَّقْبِ^۸

الطَّرْبُ * سبک شدن از غایت

اندره^۹ .

۱- د: رغبة ۲- ب: گردانیدن

۳- ب «رهبوت» را ندارد و «رهب مضموم و رهبوت» را - تاج المصادر : والرهبوتی

(اضافه دارد) ۴- بود : اندوهگین * * بالحركات الثلث

(تاج المصادر) ۵- بود : «الشرب (بهضم وفتح و کسر س - سه شکل) -

آشامیدن» وبقیه بیت را ندارند .

۶- بود این بیت را به تمامی ندارند . * در اشد

۷- بود «صحابة» را ندارند و در هر دو نسخه صحبة مضموم است نه مفتوح - تاج المصادر

مانند متن فقط صحبة در آن بهضم ص است ، در المنجد و منتهی الارب نیز صحبة مضموم است

بنابر این سهوی است از کاتب ۸- تاج المصادر : «الصقب - نزدیک شدن»

۹- پازغابت آرزو (پ اضافه دارد) - ب مانند د ولی همه جا غایب است نه غایب

العَجَبُ شگفت داشتن	الْقِرْبَانُ نزدیک چیزی شدن ^۴
العَرَبُ تباه شدن معده «و باسر	الْكَلْبُ سخت شدن سرمای
شدن جراحت» ^۱ .	زمستان و دیوانه شدن سگ
العَصَبُ بسیار پی شدن گوشت ^۲	و گورگ و سخت حریص شدن
العَطَبُ هلاک شدن	بر حرب قومی ^۵ .
العَلَبُ سخت شدن گوشت و	اللَّعِيبُ* بانگ کردن بانبوهی
نبات ^۲ .	اللَّحِبُ* نزار شدن از پیری ^۶
الغَضَبُ وَالْمَغْضَبَةُ خشم گرفتن	اللَّسْبُ** بالتسکین لیسیدن
و يُعَدِّي بَعْلِي، يُقَالُ غَضِبْتُ	انگبین و روغن ^۷ .
لِفُلَانٍ إِذَا كَانَ حَيًّا وَبِفُلَانٍ	اللَّصْبُ* شمشیر در نیام و انگشتی
إِذَا كَانَ مَيِّتًا ^۳ .	در انگشت و پوست برتن گرفتن ^۸ .

۱- بود * « راندارند - باسر شدن پیش از این آمده بود (ص ۲۴۳)

۲- بود این بیت راندارند .

۳- ب: «الغضب - خشم گرفتن و بعدی بعلی» - د: «الغضب - خشم گرفتن»

* در ا مشدد ۴- ب: «نزدیک شدن چیزی» - د: «بنزدیک چیزی

شدن» ۵- د: «سخت شدن سرما در زمستان و دیوانه شدن سگ و گورگ

و حریص شدن بر حرب قومی» ۶- بود این بیت راندارند

** در ا و د مشدد ۷- بود: «الاسب - لیسیدن»

۸- بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر: «شمشیر در نیام و انگشتی در

انگشت گرفتن و پوست برتن گرفتن از نزاری»

ت	اللَّعِيبُ** والتَّلْعَابُ ^۱ بازی- کردن .
البَلَّتْ بریده شدن ^۱	[اللُّغُوبُ مانده شدن] ^۲
الشَّمَاتَةُ* شاد کامی کردن	اللَّهَبُ* تشنه شدن ^۳
بمکروهی کی ^۷ دشمنی را رسد، «وَبُعَدَى بِالْبَاءِ» ^۸ .	النُّشُوبُ* بسته شدن در چیزی
العَنْتُ بزه مند شدن و در کاری	النَّصَبُ** رنجور شدن
افتیدن کی از آن بیرون نتوان	النَّغَبُ جرعه جرعه خوردن
آمد و شکسته شدن استخوان	آب ^۴ .
پس از جبر و قوله الْعَنْتُ مِنْكُمْ یعنی الْفُجُورُ	النَّقَبُ** سخت سوده شدن سول اشتر ^۵ .

-
- ** در اود مشدد
- ۱- بود این مصدر را ندارند
- ۲- کذا در بود
- و تاج المصادر - ا این بیت را ندارد - لغوب به ضم و فتح ل آمده است (المنجد)
- ۳- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : اللهب واللهبه - تشنه شدن
- ۴- بود این بیت را ندارند . - نغب در المنجد به سکون غ است
- ۵- ب:
- «سخت سوده شدن سبل (بفتح س) اشتر» - د: «سخت - وده شدن سول (بفتح س و کسرو و شتر» - تاج المصادر سول (بفتح س و و) - برای توضیح بیشتر به تعلیقات نگاه کنید .
- ۶- بود این بیت را ندارند .
- * در ا مشدد
- ۷- د: که
- ۸- بود « را ندارند .

العَبَثُ بازی کردن	والزَّيْنَاءُ* ۱
الغَرُثُ گرسنه شدن	الغَلَاتُ غلظت ۲ کردن در حساب
الغَاثُ بِالغَيْنِ وَالعَيْنِ وَشِدَّةُ	الْقَلَّتْ هلاك شدن
الْقِتَالِ وَاللُّزُومُ* لِهٖ ۶	و
اللَّيْثُ* ۷ وَاللَّيْثُ* بِالتَّسْكِينِ	الْحِنْتُ دروغ شدن ۳ سوگند و
درنگ کردن	يُعْتَدِي بَقِي ، و بزه مند شدن
اللَّهْثُ* وَاللَّهْثَاتُ* بِالْفَتْحِ	الدَّمْتُ* نرم شدن ۴
تشنه شدن ۸	الشَّنَتْ* درشت شدن ۵

۱- ب: «رنجور شدن و بزه مند شدن و درکاری افتادن کمی از آن بیرون نتوان آمدن و شکسته شدن استخوان از پس - پس جبر» - د: «رنجور شدن و بزه مند گشتن و درکاری افتادن که از آن بیرون نتوان آمدن و شکسته شدن استخوان از پس جبر» - تاج المصادر مانند متن است با اندک اختلافی مانند او فتادون در جای افتیدن و که در عوض کمی ، با توضیحی بیشتر .

۲- د: غلت (سهو کاتب) ۳- د: دروغ کردن

۴- ب: «نرم خو شدن» - د: الرمث (مشدد) ولی بدین معنی نیامده است (المنجد)

۵- بود این بیت ندارند .

* در ا مشدد ۶- بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر مانند

متن - غلت و غلث هر دو به یک معنی و هر دو ان نیز بدو صورت : بفتح اول و ساکن باقی یا فتح اول و دوم آمده اند (المنجد) نهایت اندک اختلافی در معنی دارند

۷- در دو تاج المصادر مشدد است و در المنجد بی تشدید

۸- ب: «اللهث (مشدد) واللهات (بفتح یا ضم) - زبان از دهان بیرون کردن سک

از تشنگی و غیر آن» - د: «اللهث (مشدد) واللهات - زبان بیرون کردن از تشنگی» -

تاج المصادر: اللهث (بفتح ل) واللهات بالفتح واللهات بالتحريك تشنه شدن والنعت

فعلان والمرأة فعلى

ج

الرَّتَجُ بسته شدن سخن بر مردم ^۶ .	البهيج ^۱ شاد شدن
السَّلَجُ بالتَّسْكِينِ والسَّلَجَانُ* بگلو فرو بردن ^۷ .	الثَّلَجُ آرمیدن تن ^۲
الشَّنَجُ* انجوغ ^۸ گرفتن	الجَرَاجُ جنبان شدن ^۳
العَرَجُ فرو شدن آفتاب ^۹	الخبيج پیاماسیدن شکم اشتر از خوردن نوعی از شوره ^۴ .
[الغميج آشامیدن] ^{۱۰}	الحَرَجُ تنگ دل شدن و خیره شدن چشم.
الغُنَجُ ^{۱۱} ناز کردن	الخلَجُ گله کردن از ماندگی ^۵
الفَالَجُ مفلوج شدن ، والماضي	

۱- ب بود: «البهيج والبهجة»

۲- ب بود: «آدام گرفتن دل»

۳- ب: «جنبان شدن انگشتی در انگشت و مضطرب شدن» - د: «جنبان شدن انگشتی و مضطرب شدن در کاری»

۴- ب: بر آمااسیدن شکم اشتر از درد» - د: «بر آمااسیدن شکم از درد»

۵- ب بود این بیت را ندارند - منتهی الارب: مبتلا شدن بدرد استخوانها از ماندگی

۶- ایضا ب بودند دارند

۷- ب: «السلاج- بگلو فرو بردن» - د: «السبج مشدد - بگلو فرو بردن» و ظاهراً سهوی است از کاتب چه سبج معانی دیگر دارد (المنجد)

* در ا مشدد

۸- ب: اژنک (باخطی ریز تراز متن در زیر خط افزوده اند)

- منتهی الارب: ترنجیده و در کشیده شدن پوست - برای انجوغ به تعلیقات رجوع کنید

۹- ب بود این بیت را ندارند

۱۰- ا و تاج المصادر این بیت را ندارند - در ب غميج به فتح غ و م است و در د به فتح غ ولی بهر دو شکل (به فتح حین یافتن غ و سکون م) آمده است (المنجد)

۱۱- در ا بدو شکل: به ضم غ و سکون ن یا ضم غ و ن

- در تاج المصادر نیز بدو شکل: به ضم غ یا به فتح غ - در ب بسه شکل - در د فقط به فتح غ ولی ظاهراً اصح به فتح غ و ن است (المنجد و منتهی الارب)

فُلِجٌ ۱ .	النَّعَجُ فربه شدن اشتر ۷
اللَّحَجُ** در چیزی بسته شدن ۲	النَّهَجُ دما بر افتادن و کهنه شدن
اللَّزَجُ** دوسیده شدن ۳	جامه ۸ .
اللَّهَجُ* حریص شدن ، وِیَعْدِي	الهِرَجُ سرگشته شدن از کرما
بالباء ۴ .	و دم قطران بروی ۹ .
المَرَجُ الجَرَجُ ۵	الهَزَجُ سزاویدن ۱۰
النَّضَجُ والنُّضَجُ* بالسُّكُونِ*	ح
فیهما پخته شدن ۶	البَحَجُ شاد شدن ، «و فَعَلَّ

- ۱- بود این بیتدا ندارند - تاج المصادر: فلج الرجل فالج شدن
- ** در اودوب مشدد
- ۲- ب این بیتدا ندارد
- ۳- ب: دوسنده شدن (چفسنده شدن - الحاقی) - دوسیدن پیش از این آمده است (ص ۸-۱۸۱ و...)
- تاج المصادر: برجفسیده شدن
- ۴- ب «یعدی بالباء» را ندارد
- ۵- د: «جنیان شدن انکشتری در انکشت
- و مضطرب شدن چیزی» * درامشدد
- ۶- ب: «النضج - به ضم ، پخته و بریان شدن گوشت» - د: «النضج ، مفتوح: پخته شدن - و بریان شدن» - تاج المصادر: بریان شدن
- ۷- بود این بیتدا ندارند .
- ۸- ایضاً ندارند - تاج المصادر مانند
- ۹- ب: «سرگشته شدن اشتر از کرما» - «سرگشته شدن از کرما» - تاج المصادر:
- «سرگشته شدن اشتر - اشتر از کرما و دم قطران بروی»
- ۱۰- بود این بیتدا ندارند - سزائیدن (منتهی الارب)

الطَّاحُ**° مانده شدن	لُغَةٌ فِيهِ ضَعِيفَةٌ ۱ .
الْفَرَّاحُ شاد شدن وَيُعَدِّي بِالْبَاءِ وَدَنَّهُ كَرَفْتَن ۶ .	الْبَرَّاحُ از جای فراتر شدن ، و بَرَّاحَ الْخَفَاءِ، أَي وَضَحَ الْأَمْرُ كَأَنَّه ذَهَبَ السِّرُّ وَزَالَ وَلَا أَبْرَاحُ أَفْعَلُ ذَلِكَ * أَي لَا أَزَالَ أَفْعَلُهُ ۲ .
الْقَرَّاحُ ریش شدن	التَّرَّاحُ** اندوهگن شدن ۳
الْقَمَّاحُ بِالتَّسْكِينِ ۷ ، وَابْيَكِيدُن ۸	الرَّبَّاحُ ۴ سود کردن
اللَّقَّاحُ** وَاللَّقَّاحُ**	
بِالْفَتْحِ آبِستَن شدن اشتر ۹	
الْمَرَّاحُ نشاطی شدن ۱۰	

۱- بود این تکه را ندارند

* تاج المصادر: ذاك ۲- ب: «زاتر شدن» - د: «از جای فاتر شدن» براح در نسخه ب بدو شکل است: به کسر وفتح ب ولی ظاهراً شکل اول صحیح است (المنجد) ** در ا مشدد ۳- بود: «اندوهگن شدن»

۴- تاج المصادر: ربح (به کسر) - ب: «الربح والرباح» هر دو مکسوز - د: «الربح والرباح» هر دو مفتوح و مشدد - ظاهراً ضبط ا متقن تراست چه در المنجد ربح (به فتح ر) و رباح (به فتح اول و دوم) آمده است .

۵- ب به سکون ب - د مانند ا و مشدد - تاج المصادر مانند ا و بی تشدید ، در المنجد هر دو شکل آمده است (به کسر اول و سکون دوم - به فتح اول و دوم) با اندک اختلافی در معنی (به تعلیقات نگاه کنید) ۶- بود: «شاد شدن» و بقیه بیت را ندارند -

تاج المصادر مانند ا است با اختلافی و اضافتی در نقل شاهد ، كَرَفْتَن در این نسخه كَوَفْتَن هم خوانده میشود ۷- بود «بالتسکین» را ندارند - قمح در تاج المصادر بدو شکل آمده است: به فتحین و به فتح و سکون

۸- بود: و ابیکندن - تاج المصادر: در دهان افکندن - منتهی الارب: پست خشک خوردن

۹- ب: «اللقاح - آبستن شدن شتر» - د مانند ب و مشدد - تاج المصادر اشتر در جای اشتر ولی اسقاط نقطه در این نسخه عادتاً است مرکباً تبدا - در المنجد لقح به فتح اول و سکون دوم و هم بفتحین و لقاح نیز به فتحین آمده است

۱۰- د: «نشاطی کردن»

المَرَحَان درد ناك شدن و تباہ شدن چشم^۱ .
 الجَّحْدُ۴ انْدِك خیر شدن و شدن .
 بنا بالیدن نبات^۵ .
 الجَّرَد۶ با بَشْتَرَم شدن از خوردن ملخ^۷ .
 الجَّسَد۷ خون بکسی وادوسیدن^۸ الجَّهْد۸ عیش تنگ شدن^۹ الحَرَد۹ خشم گرفتن^{۱۰} الحَصَد۱۱ سخت بافته شدن رسن^{۱۱} الحَمْد۱۲ والمَحْمَدَة۱۲ ستودن

المَرَحَان درد ناك شدن و تباہ شدن چشم^۱ .
 خ
 البَذَخُ بالسُّكُونُ* گردن کشی- کردن .
 الزَّنَخُ* والسَّنَخُ*^۲ * گنداشدن طعام^۳ .
 د
 البُعْدُ بِالضَّمِّ والبَعْدُ هـ الاك

- ۱- بود این بیت را ندارند * در ا مشدد
- ۲- د: الرنخ ، وهر دو مصدر مشدد
- ۳- ب و تاج المصادر «کنده شدن طعام»
- ۴- تاج المصادر : الجحد (بدو شکل ، به فتح و سکون ح) والجحد (بدخ ح)
- ۵- بود: «انْدِك نعمت شدن و بنا بالیدن نبات و انْدِك شدن آن» - تاج المصادر مانند متن است و در آخر : بنا بالیدن نبات باندگی
- ۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : بشت رم - منتهی الارب : خراج (در رو دمیدگی بر روی پوست) بر آوردن پوست مرد از خوردن ملخ و درد کین شدن شکم او معانی دیگر)
- ۷- بود: «خشک شدن خون» - تاج المصادر : «خون بکسی با دوسیدن»
- ۸- بود این بیت را ندارند
- ۹- در ا بدو شکل: بدخ با سکون ح
- ۱۰- بود : «الحرد (در ب بدفح ح و سکون ح و در د بافتح ح) منع کردن - الحرد (در ب به فتح ح و سکون ح و در د بدفح با سکون ح) خشم گرفتن»
- ۱۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : تافته در جای بافته
- ۱۲- بود این مصدر را ندارند و تاج المصادر اضافه دارد : المحمده (به کسر م

(ثانی)

الرشدُ * الرّشادُ ^۱	فيه وعنه إذا رغب عنه،
الرغدُ ^۲ بسيار نعمت سُدن	وَفَعَلَ يَفْعَلُ لُغَةً ^۳
الرمدُ * بالسكُونِ * والرّمادُ * ^۴	السعادة * نيك بخت شدن،
هلاک شدن ^۳	«والنعتُ سعيدٌ» ^۷
الرمدُ * چشم درد گرفتن،	السفادُ * گشنی کردن و فَعَلَ
والنعتُ * رمدُ ^۴	يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ ^۸
الزردُ * بالسكُونِ فرو -	الشهادُ * و الشهودُ * ^۹
آواریدن ^۵	والسهندُ * بی خواب شدن.
الزهدُ * والزهادة * زاهد شدن	الشهودُ * حاضر آمدن ^۹
يُقَالُ زَهِدٌ فِيهِ إِذَا رَغِبَ	الشهادة * گواهی دادن، يُقَالُ

-
- ۱- ب: الرشد (بهضم ر و سکون ش) والرشد (به فتحین) راه راست یافتن - د:
 - الرشد (مضموم و مشدد) راه راست یافتن * درامشدد
 - ۲- درهمه نسخه هامشدد جز تاج المصادر
 - ۳- بود: «الرّماد - هلاک شدن» - رماد در نسخه د نیز مشدد است.
 - ۴- بود این بیت را به تمامی ندارند و تاج المصادر کذا
 - ۵- ب: «الزرد - فرو باریدن» - د: «الزرد، مشدد: فرو و آریدن» - تاج المصادر:
 - فرو و آریدن ۶- بود: «الزهادة - زاهد شدن»، که در نسخه د مشدد است
 - و بقیه بیت را ندارند.
 - ۷- بود * «راندانند وسعادة در نسخه د هم
 - مشدد است ۸- ب: السفاد - گشنی کردن مرغ (الحاقی)» - د: «السعادة
 - مشدد - گشنی کردن» و بقیه را ندارند - والكسر اجود (تاج المصادر اضافه دارد)
 - ۹- بود: «الشهادة والشهود - حاضر شدن» * * در او د مشدد

العَبْدُ ننگ داشتن و خشم گرفتن .

العَضْد دردمند شدن بازو

العَمَد کوفته شدن اندرون

كوهان اشتر از نشستن ، و نیک

نمکن شدن خاك^۷ .

العَهْد فرمودن و ور ایستاد بر

نهادن و پیمان کردن و دیدن ،

وعَهْدَتِ الْأَرْضِ مُطِيرَات^۸ .

الغَرَد نغمه^۹ گردانیدن

شَهِدَ لَهُ عَلَيْهِ بَكَذِي و

قَوْلِكُمْ اَشْهَدُ بَكَذَا اَي

اَحْلِفُ^۱ .

الصُّرْدُ^۲ بگذشتن تیر از آنجا کی

بر آن آید و سرما یافتن ، و صُرِدَ

قَلْبِي عَنِ الشَّيْءِ * انتہی

عنه^۳ .

الصُّعُودُ^۴ بیالا بر شدن و یُعَدِّي

بفی^۵ .

الضَّمْدُ * کینه گرفتن

-
- ۱- ب؛ گوایی دادن ، و بقیه بیت را بود ندارند - تاج المصادر مانند متن با این تفاوتها: بَكَذَا (بکذی) - قَوْلِكُمْ (قولکم) ولی «بکذا» در آخر بیت بامتن موافق است
- ۲- در همه نسخه ها مشدد جز تاج المصادر ۳- بود : «بگذشتن تیر از آنچه بران آید و سرد شدن» - تاج المصادر «گذاره شدن تیر و سرما یافتن و...» (بقیه مانند متن)
- ۴- تاج المصادر : والصعد (اضافه دارد) - در د هم مشدد است
- ۵- ب «بیالا بر شدن» - د؛ بیالای بر شدن» و بقیه بیت را ندارند .
- * در ا مشدد ۶- والعبدۃ بود اضافه دارند)
- ۷- ب؛ «کوفته شدن اندرون کوهان اشتر - اشتر و نمکن شدن خاك» - د؛ «کوفته شدن اندرون کوهان اشتر و نمکن شدن خاك»
- ۸- ب؛ «دیدن و فرمودن و ورستاد نهادن (اندر زیر - اشکرت نهادن) که این دو بر متن مزید شده است - د؛ «دیدن و فرمودن و ورستاد بر نهادن» - تاج المصادر؛ «وصیت کردن و یعدی بالی و تیمار کردن و دیدن ، منه الحديث و لانسال عماعهد و عهدت الارض مطرت و الباب يدل على الاحتفاظ بالشئ و احداث العهد»
- ۹- د؛ نغمه

پوست باز شدن ^۷ سم	فَهْدُ الرَّجُلِ جُلٌّ * * فَهَذَا أَشْبَهُ -
النَّكَدُ انْدَكَ شدن آب چاه و	الفَهْدُ فِي كَثْرَةِ نَوْمِهِ و
تَنَكُّ عَيْشِ شَدْنِ ^۸ .	تَمْدُّهُ ^۱ .
ذ	الْقَرْدُ بِرَهْمِ نَشْتَنِ پشم و کتفه
	خورده شدن پوست ^۲ .
التَّخَذُ * بِالسُّكُونِ فرا گرفتن	الْكَمْدُ اندوهگن ^۳ شدن
التَّاءُ اصْلِيَّتُهُ و لَيْسَتْ	النَّجْدُ خوی گرفتن ^۵
بِبَدَلِ ^۹ .	النَّفَادُ برسیدن ^۶
الرَّ بَدَلُ * ^{۱۰} سَبِكِ شَدْنِ	النَّقْدُ خورده شدن دندان و

- ۱- بود این بیت را ندارند - منتهی الأرب: خوابیدن و غفلت ورزیدن از آنچه که ضروری بود و در خواب مثل بوز گشتن ۲- و قرد الرجل سکت من عی (تاج المصادر اضافه دارد)
- * درامشدد ۳- بود: اندوهگین - تاج المصادر: «الکمد الحزن المكتوم والنعث فعل وفعیل» در جای تمام بیت ۴- ب بدو شکل: به فتح یا سکون ج - د مشدد و مفتوح .
- ۵- ب: «خوی کردن و اندوهگین کردن» - د: «خوه کردن و اندوهگین کردن» - تاج المصادر مانند متن - بنوی (ص ۲۲۳)
- ۶- ب: «النفاذ والنفود - سپری شدن و یکباره بچیزی رسیدن» - د: «النفاذ والنفود هر دو مشدد - برسیدن» - تاج المصادر: «النفاذ - سپری شدن»
- ۷- ب: «خورده شدن دندان و سرو» د: «خورده شدن دندان و سرو» - تاج المصادر مانند متن فقط خرده در جای خورده .
- ۸- بود: «اندک خیر شدن و تنگ عیش شدن» * در او مشدد
- ۹- ب: «التخذ - گرفتن» - د: «فا گرفتن» و بقیه بیت را ندارند .
- ۱۰- بدو شکل: به سکون یا فتح ب (ا و ب) - یک شکل به فتح ب (د و تاج المصادر)

البَطْرُ دَنَهٌ كَرَفْتَنُ وَسِرْ كَشْتَهٗ	الشَّقْدُ بِي خَوَابٍ شَدْنٌ وَ شُورٌ
شَدْنٌ .	چشم شدن ^۱ .
البَغْرُ البَجْرُ ^۶	
البَقْرُ سِرْ كَشْتَهٗ شَدْنُ ^۷	البَشْرُ البُثُورُ ^۲
الحَبْرُ زَرْدٌ شَدْنٌ دَنَدَانُ ^۸	للْبَحْرِ البَجْرِ ، وَ مَتَحِيرٌ شَدْنٌ
الحَثْرُ دَانَهٗ بَرَجَسْتَنُ ^۹	از بیم ^۳ .
الحَذْرُ پَرَهِيْزِ يَدْنٌ ، وَ هُوَ مَتَعَدٌ	البَشْرُ سَادَهٗ شَدْنٌ ، وَ يُعَدُّ
وَالنَّعْتُ حَذْرُ ^{۱۰}	بِالْبَاءِ ، وَ بَشْرٌ نِي بُوَجْهِ حَسَنٍ
الحَسْرَةُ وَالْحَسْرُ ارْمَانٌ .	أَي لَقِيْنِي ^۴ .

۱- بود این تکه را ندارند - و شقد ذهب و بعد (تاج المصادر اضافه دارد)

- ۲- بود: «البشر - ریش شدن»
 ۳- ب: «البحر - تشنه شدن» - د:
 «البحر - تشنه شدن» در جای تمام این بیت - تاج المصادر: «البحر - سخت تشنه شدن البحر البجر و د آفی لابل ایضاً و متحیر شدن از بیم» - منتهی الارب: سراسیمه شدن از بیم و سیراب نکردیدن از غایت تشنگی و بسیاری بحر (بحر بیماری سل و آن شتران را هم عارض شود) مبتلا شدن
 ۴- ب: «البشر (به ففتحین) و البشر (به کسرب و سکون ش) شاد شدن» - د: «البشر شاد شدن» و بقیه بیت را ندارند.
 ۵- ب: سرشکسته (در اصل) و بعد تراشیده اند
 ۶- ب: «البحر - سخت تشنه شدن» - د: «البحر - سخت تشنه شدن»
 ۷- ب: سرشکسته شدن - د این بیت را ندارد - تاج المصادر: «البقر فمجر و الحدب فاذا هی ثبوت ای انفتحت»
 ۸- ب: «الحبر (به فتح ح و سکون ب) ساد شدن»
 د: «الحبر ، به فتحین - شاد شدن» - تاج المصادر: «الحبر (به ورج) زرد شدن دندان و باسردن جراحت» و تمام این معانی درست است (منتهی الارب)
 ۹- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: دانه بر حسین از چشم
 ۱۰- ب: «الحذر - پرهیز کردن» - د: «الحذر - حذر کردن» - تاج المصادر: الحد والحذر (به فتحین یا کسرب و سکون ذ) پرهیزیدن و هو منعد و النعت حذر و حذر (اولی به کسرب ذ و دومی به ضم ذ) و الجمع حذرون و حذاری»

الخَصْرُ	خوردن ^۱ .
سرد شدن و سرما زده شدن ^۷ .	الْحَصْرُ
الخَفْرُ	بخیل شدن و تنگ دل شدن و درماندن ^۲ .
الخِمْرُ	[الحضور حاضر آمدن] ^۳
الدَّبْرُ*	الخَبْرُ بالسُّكُونِ ، دانستن .
الدَّعْرُ*	و خَبْرَ الْمَوْضِعِ صَارَ ذَا سَدْرٍ ^۴
الدَّعَارَةُ*	الْخَدْرُ سست شدن اعضا و در خواب شدن پای ^۵ .
الزَّعْرُ*	والزَّمْرُ*
شدن ، والنَّعْتُ زِعْرٌ وَزَمْرٌ ^{۱۳}	الخُسْرُ بِالضَّمِّ ^۶ ، والخُسْرَانُ
السُّخْرُ*	و السُّخْرُ*
	زیان کردن .

- ۱- ب : «دریغ خوردن» - تاج المصادر : «انده خوردن» - د : الحسر - کنده شدن (اضافه دارد) ۲- بود : تنگ دل شدن و بخیل شدن و درماندن درسخن» ۳- کذا ب - د : «حاضر شدن» - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند . ۴- بود : «الخبر (به ضم خ) دانستن» و بقیه بیت را ندارند - در تاج المصادر و منتهی - الارب نیز خبر مفتوح است بنا بر این احتمال سهو در نسخه ها می رود . ۵- بود : «سست شدن اندامها و در خواب شدن آن» - کذا تاج المصادر ، های در نسخه ا باء است ۶- بود «بالضم» را ندارند - والخسارة (تاج المصادر اضافه دارد) ۷- بود : «الخصر - سرد شدن» ۸- بود : «شرم داشتن» ۹- بود این بیت را ندارند * در ا مشدد ۱۰- پشت ریش شدن ستور (تاج المصادر) ۱۱- و دود گند شدن طعام (ب اضافه دارد) - د : «بسیار دود شدن طعام» ۱۲- بود این بیت را ندارند ۱۳- ب : «تنگ شدن موی» - د مانند ب و هر دو مصدر مشدد و این بیت را اضافه دارد : الدمر - تیزبوی و تیز گند شدن

والمَسْخَرُ ۱ والسُّخْرَى
وَالسُّخْرِيَّةُ افسوس کردن و
يُعَدِّي بِمَنْ وِ بِالْبَاءِ و
هُوَ اِرْدَا اللُّغَتَيْنِ * ۲ .
السَّدْرُ * وَالسَّدَارَةُ * سرگشته
شدن اشتر از گرما ، وَالسَّدْرُ *
خیره شدن چشم ۳ .
السُّكْرُ ۴ مست شدن و سخت خشم
گرفتن ۵ .
السَّهْرُ * نه خواب شدن ۶
الشُّكْرُ بسیار شیر شدن اشتر و

بادارخال شدن درخت ۷ .
الصَّغْرُ * وَالصَّغَارُ * وَالصُّغْرُ *
خوار شدن ، و اَفْعَلُ يَفْعُلُ
لُغَةً وَالنَّمْعُ * صَاغِرٌ ۸ .
الصَّفَرُ * تهی شدن ، وَالنَّمْعُ
صَفْرٌ بِسُكُونِ الْفَاءِ ۹ .
الصَّجَرُ * تنگ دل شدن
الظَّفَرُ ۱۰ ظفر یافتن ، و يُعَدِّي
بِنَفْسِهِ وِ بِالْبَاءِ . و يُقَالُ ظَفِرْتُ
عَلَيْهِ بِمَعْنَى ظَفِرْتُ بِهِ وِ

- ۱- ب بود ندارند و فقط يك سخر را دارد آنها بدون اعراب .
- ۲- ب بود: «افسوس داشتن» وبقیه بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن و در آخر:
- ۳- ب: «السدر (به فتح تین) سرگشته
- ۴- ب: السكر (به ضم س) والکسر (به
- ۵- تاج المصادر : السكر - مست شدن و سکر علیه
- ۶- ب: وتاج المصادر «بی خواب شدن» - د کذا و
- ۷- ب: «الشکر والشکره - بسیار شیر شدن اشتر (اشتر) و کوسفند» -
- د مانند ب و مشدد : بسیار شدن شتر و کوسفند - تاج المصادر : السكر (الشکر) بسیار
- شدن شیر اشتر و بادارخال شدن درخت - منتهی الارب : پرشیر شدن شیر ماده و شاخ
- بردمیدن از بن درخت
- ۸- ب: الصفر و الصغار - خوار شدن ، کذا دو مشدد -
- تاج المصادر: الصغار و الصفر (به ضم ص) خوار شدن و فعل يفعل لغه والنعمت صاغر
- * در ا مشدد
- ۹- ب * «ر ندارد - د: «الصفر (مشدد) - تهی
- شدن والنعمت منه صفر بسکون الفاء»
- * * در اود مشدد
- ۱۰- ب: د مشدد

الغَبْرُ باسِر شدن جراحی ^۸	با ناخنه شدن چشم ^۱
الغَدْرُ باپس ماندن اشتر و گوسپند از گله ^۹	الظَهْرُ** دردمند شدن پشت ^۲
الغَفْرُ واسر شدن بیماری و جراحی و با پرزه شدن جامه ^{۱۰}	العَبْرُ اشك فرو آوردن ^۳
الغَمْرُ شمغنداشدن، والغَمْرُ والغِمْرُ کینه گرفتن	العَسْرُ دشخوار شدن ^۴
[الْقَتْرُ بسوی دادن گوشت در وقت پختن و بریان کردن] ^{۱۲}	العَطْرُ خوش بوی شدن ^۵
[الأُدْرَةُ توانا شدن و یُعَدِّي	العَقْرُ مدهوش شدن
	العَكْرُ گره آمدن دردی و سستبر و تیره شدن مایع ^۶
	العُمْرُ «بالسُّكُونِ فیهیما» ^۷ ، دیر زیستن

- ۱- بود: «ظفر یافتن و ناخنه بر آمدن در چشم» - تاج المصادر مانند متن فقط فی -
معنی در جای به معنی
** در او دم شد
- ۲- بود: «دردمند گشتن پشت» -
تاج المصادر مانند متن
- ۳- ب: «العبر (به ضم ع) والعبر (به فتح تین) اشك
فرو آوردن»
- ۴- ب: «العسر به ضم ع و افتح تین والعسرة به ضم دشخوار
شدن کار» - تاج المصادر: العسر، به فتح تین، دشوار شدن کار
- ۵- بعطر (بود
اضافه دارند! - تاج المصادر مانند متن و در آخر «ونانة عطره ای کریمه» را اضافه دارد
- ۶- بود: «دردی شدن شراب و تیره شدن آن» - ب بود «
را ندارند
- ۸- بود این بیت را ندارند - باسر شدن (ص ۲۴۳ و ۲۸۳) تاج المصادر: با درد شدن
جراحی و من سمي العرق الغبر بكسر الباء لانه لا يزال ينتقض
- ۹- ايضاً بود ندارند - وتاريخ شدن شب (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۱۰- ب: «الغفر (به سکون ف) بسر شدن بیماری و جراحی و غفر يغفر فيه لغة» - د:
«الغفر (به فتح غ) واسر شدن بیماری و جراحی و غفر يغفر لغة فيه» - تاج المصادر مانند
- ۱۱- ب: شمغند، و باخطی ریز معنی کرده اند: چر کین، کنده
متن است
- ۱۲- کذا بود و تاج المصادر، این بیت را ندارد
(تعلیقات)

بعلی [۱] .
 القَدَرُ پلید داشتن^۲
 القَصْرُ کله کردن از بن
 کردن^۳ .
 القَفَرُ اندک گوشت شدن^۴
 القَمَرُ خیره شدن چشم ازدیدن
 برف ، وقمیرت القیربۃ و هو
 شیء یصیبها من القمَرِ
 کلا احتراق فیسد خل الماء^۵

بین الأدمۃ والیشرة^۵ .
 الکبیر کالعینب والمکبیر^۶
 کالمشرق بزاد بر آمدن^۷
 الکدَر تیره شدن ، والنعۃ
 فَعِلٌ وفَعَلٌ ، وفَعْلٌ فَعُولَةٌ
 لُغَةٌ فیهِ ، ۷ .
 المَجَرُ النَجَرُ*^۸
 المَذَرُ تباه شدن خایه و معده^۹
 المَعَرُ تنک شدن موی^{۱۰}

۱- کذا بود وتاج المصادر ، این بیت را ندارد
 ۲- بود ؛ «بزین کردن و بزین داشتن چیزی را» - ب «بزوین شدن و بزوین داشتن چیزی را» و بزوین را ناخوش و پلید معنی کرده اند ، باخطی ریز و خارج از متن -
 تاج المصادر : پلید داشتن چیزی .
 ۳- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر
 «کله کردن از پی کردن»
 ۴- تاج المصادر گوشت را ندارد .
 ۵- ب : «خیره شدن چشم از دیدن برق» - د : «خیره شدن چشم ازدیدن برف»
 وبقیه بیت در نسخه ها ندارند - تاج المصادر مانند متن است : قطر جان الماء بین ، اله آقین دارد .
 ۶- بود ؛ «الکبر - بزاد بر آمدن»
 ۷- بود «^۸ را ندارند
 * در ا مشدد
 ۸- بود این بیت را ندارند -
 منتهی الارب ؛ مجرم محرکه پر شدن شکم از آب و سیر ناشدن و کلانشدن (کلان شدن) چه
 در شکم کوسپند و تشنکی و گران باری کوسپند از شکم والفعل من - مع
 ۹- ب : «کنده شدن خایه مرغ» - د : «کندا شدن خایه مرغ وانح بدان ماند» -
 خایه = تخم (ص ۲۷۳)
 ۱۰- تاج المصادر ؛ سقوط الشعر - منتهی الارب ؛ افتادن همه موی پیشانی و جز آن
 (ومعانی دیگر)

وَفَعَلَ فَعَلًا لُغَةً ٩ .	المَقْر سَخَتْ طَلَخ ١ شَدْنَ
النَّقْر خَشِمَ كَرَفْتَن ٧ .	النَّجْر هُو شَارِدَه ٢ شَدْنَ اشْتَر ٣
النُّكْر بِالضَّمِّ، وَالنَّكْر * وَالنُّكُورُ بِأَسْنَاخْتَن ١٠ .	و مَرْدَم . النَّخْر پُوسِيدَه شَدْنَ ٤
النَّمْر پَلَنَك رَنَك شَدْنَ ، وَالنَّمْعَتُ * اَفْعَلُ و فَعِلُ اَيْضًا ١١ .	النَّذْر * ٥ بَدَانَسْتَن و يُعَدِّي بِالْبَاءِ . النَّضْر تَازَه رُوي شَدْنَ ٧
و	النَّعْر مَكْسَ كَرَفْتَن خَر ٧ . النَّغْر * خَشِمَ كَرَفْتَن ٨
الخِنَزِر كَنَدَا شَدْنَ طَعَام ١٢	النَّغْر * وَالنَّغْر جُوشِيدَن دِيك

- ۱- ب: تلخ - مقر هم در این نسخه به سکون ق است ولی بدین شکل به معنی: با عصا کوفتن آمده است ، نه تلخ شدن (منتهی الارب)
- ۲- یعنی مدهوش (ب) ۳- د: شتر ۴- ب: «پوسیده شدن استخوان و چوب» - د: «پوسیده شدن چوب و استخوان»
- ۵- ب بدو شکل: به فتحین یا به فتح اول و سکون دوم - د مانند متن
- ۶- ب: دانستن - د: بدانستن ، و بقیه بیت رانسخهها ندارند
- ۷- بود این بیت را ندارند ** در اود مشدد ۸- ب: «النفر سخت خشم گرفتن و کینه ور شدن» - د: «النفر - سخت خشم گرفتن و کینه ور شدن»
- * در ا مشدد ۹- بود این بیت را ندارند - فعلاً در نسخه تاج المصادر
- به سکون ع است فقط و در ا به سکون و فتح ۱۰- ب: النكرة (به فتح ن) والنكرة (به فتحین) - د: النكرة (به فتح و کسر ن) والنكرة (به ضم) و هر دو مشدد - تاج المصادر:
- النکر (به ضم ن) والنکر (به فتح ن وک) والنکور (به ضم ن) والنکیر (به فتح ن)
- ۱۱- بود این تکه را ندارند. ۱۲- ب: «کنده شدن گوشت» - د: «کننده شدن گوشت»

وَأَفْعَلٌ ۶ .	العُجْزُ والعَجَزُ بزرگه
الدَّهْسُ * شوخگین شدن	كُونُستَه شدن زن ۱ .
الدَّهْسُ * نرم ريك شدن ۷	العَنَزُ بی آرام شدن
الرَّجَسُ پلید شدن ۴	اللَّحْزُ * بخیل شدن ۲
السَّاسُ * والسَّالَسَةُ * نرم-	النَّجَزُ * نیست و سپری شدن ۳
خوشیدن ، والسَّلَسُ * روان	النَّكَزُ برسیدن آب چاه ۴
شدن بول چنانکی باز نتوان-	می
داشت وقد سلس آى ذهب	[التَّعَسُ مثل التَّقَسُ] •
عَقْلُهُ ۸ .	الْحِمَسُ سخت شدن در دین و
الشَّيرَاسَةُ * والشَّرَسُ * بدخو-	کارزار ، و النَّمْعُ * فَعِلٌ

- ۱- ب: «العجز (به فتحین) بزرگ کونسته (کون) زن» د: «العجز (به فتح) بزرگ شدن کونسته زن» - در تاج المصادر هر دو مصدر مختوم به ر است و ظاهراً سهوی است از کاتب .
- ۲- بود این بیت را ندارند
- ۳- بود: «نیست شدن»
- ۴- بود این بیت را ندارند
- ۵- اوتاج المصادر این بیت را ندارند -
- منتهی الارب: التعس - هلاك شدن و بر روی در افتادن و خوار گردیدن و الفعل من فتح و جمع
- ۶- ب: «الحماسة والحمس - دلیری کردن و سخت شاد (الحاقی) شدن» - د: «الحمس دلیری کردن و سخت شدن» * در ا مشدد * * در اود مشدد
- ۷- بود: «نرم شدن ريك»
- ۸- ب: «السلس (به فتح) نرم خوشیدن و روان شدن بول چنانك باز نتوان داشت» - ب: «السلس - نرم خوی شدن و روان شدن بول چنانکه آنرا فرو نتوان گذاشت» - تاج المصادر: «السلس والسلاسه - نرم (نرم) خوی شدن و روان شدن بول چنانك و انتوان داشت» بقیه مانند متن .

القبیس	زود آ بستن شدن اشتر	شدن ۱ .
القرس	سخت شدن سرما	الشکاسة صعب نحو شدن ،
اللبس	بالضم پوشیدن	والنعت فعل وحكى فعل
اللحس	بالسكون ۸ ، لیسیدن	على القياس ۱ .
اللقس	* شوریده منش شدن	القرس * کند شدن دندان از
المرس	از مجری بیوفتادن	ترشی ۲ .
ورسن بکره	ورسن گیر شدن	العبس خشك شدن شوخ بر
بکره	وسخت کارزاری شدن-	چیزی ۳ .

- ۱- ب : «الشراسة (به فتح ش) و الشکاسة (به فتح یا کسر ش) بد خوشدن» - د ؛
«الشراسة والشکاسة (هر دو مفتوح و مشدد) بدخوی شدن»
- ۲- ب : « کند شدن دندان از ترشی و درشت شدن چیزی چنانک گویی دندان دارد» -
دمانندب فقط چنانکه گوئی در جای چنانک گویی - تاج المصادر مانند متن و مشدد
- ۳- ب : «خشك شدن بول و بيسك (پشك) و شوخ بر چیزی» - د ؛ «خشك شدن بول
و شوخ بر چیزی» - تاج المصادر : «خشك شدن شوخ بر جای»
- ۴- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : زود آ بستن کردن اشتر
- ۵- به فتح یا سکون ق (بود) - منتهی الارب به سکون ق
- ۶- بود ؛ «سخت سرد شدن»
- ۷- بود «بالضم» را ندارد
- ۸- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر تمام بیت را ندارد
- ۹- ب ؛ «شوریده شدن» - د ؛ «شوریده شدن منش» -
* اود مشدد
- لقس در تاج المصادر بدو شکل است ؛ به فتحین یا به فتح اول و سکون دوم ، در نسخه ب نیز
در اصل به سکون ق بوده و بعد مفتوح کرده اند .

النَّحِسُ بِالسُّكُونِ * بداختر

شدن ، والنَّعْتُ * فَعِيلٌ ٥ .

النَّدَسُ سخت زي-رك شدن ،

« والنَّعْتُ * نَدِسٌ ٦ .

النَّطَسُ ٧ سخت استاد شدن ،

« والنَّعْتُ * مِثْلُهُ ٦ .

النَّفَاسَةُ * بخپلی کردن و بدمتی

مرداً .

المَغْسُ الْمَغْصُ وَالْمَاضِي

فَعِيلٌ ٢ .

المَقْسُ اللَّقْسُ * ٣

النَّجَسُ پلید شدن ، والنَّعْتُ *

فَعِيلٌ وَفَعَلٌ فَإِذَا قَالُوهُ

مَعَ الرَّجْسِ * اتَّبَعُوهُ أَيَّامٌ

فَقَالُوا رَجْسٌ نَجَسٌ بِالْكَسْرِ ٤ .

- ۱- ب: «ازمجرى افتادن رسن بکره وسخت کار زاری شدن مرد» - د: «از مجرى بیوفتیدن رسن بکره وسخت کارزار شدن مرد» - تاج المصادر مانند متن است فقط بیفتادن رادرجای بیوفتادن دارد و هر دو را هم در آخر ندارد . (بکره ص ۱۴۲-۱۴۴-۲۳۷)
- ۲- بود این بیت را ندارند - کذاتاج المصادر و در آخر فعل (بفتح ف و کسر ع و فتح ل) ، ظاهراً درست تر است (المنجد) - منتهی الارب: مغسه (بضم اول) مغساً بالفتح نیزه زد و بسود آن را ، مغس مغساً بالتحريك گسسته روده گردید * درامشدد
- ۳- ایضاً بود ندارند - منتهی الارب: مقست نفسه مقساً محرکة شورید دل او
- ۴- بود: «پلید شدن» و بقیه را ندارند .
- ۵- ب: «النحس (به فتح تین یا به فتح اول و سکون دوم) بداختر شدن» - د: «النحس به فتح تین - بداختر شدن» - در تاج المصادر نیز مانند متن نحس (به سکون) است ولی ظاهراً نحس به معنی بداختر شدن به فتح تین است (المنجد و منتهی الارب)
- ۶- بود این تکه را ندارند .
- ۷- در د مشدد است

الرُّعْشُ * * لرزان شدن^۵

بالباء، وحسد کردن بر چیزی^۱

العَطَشُ تشنه شدن

الدَّفَاسُ * زاج شدن و الماضي

النَّمَشُ * * نُقِطُ نُقَطُ سَيْدِ و

نَفَسَتْ وَنُفِسَتْ، وَالنَّعْتُ *

سیاه شدن، وَالنَّعْتُ نَمِشُ^۶

نُفْسَاءُ وَيُجْمَعُ عَلَيَّ نَفَسٌ

وَمَنْفُوسَةٌ وَالْوَالِدُ مَنْفُوسٌ^۲

النَّمَسُ * * تَبَاهُ شَدْنِ رُوعْنٌ^۳

ص

الخِرْصُ گرسنه^۷ و سرما زده

شَدْنِ بِهِم .

ش

الدَّهْشُ * * لَنَكِيدُنْ سِتُورَ اَز رَفْتِنْ

الدَّهْشُ * * سِرْ كَشْتَه شَدْنِ و اَلْمَاضِيَ

بِرَسْنَكِ و اَلْمَاضِيَ فَعِيلٌ وَ حَكِي

فَعِيلٌ وَ فَعِيلٌ^۴ .

۱ - ب: «بخل کردن بچیزی وحسد کردن در چیزی الاول يعدى بالباء والثاني يعدى

بعلى» - د: «بخل کردن بچیزی وحسد کردن بر چیزی والاو يعدى بالباء والثاني بعلى»

۲ - ب: «زاج شدن (زاییده) و الماضي نفست والنعت نفساً و منفوسة» - د مانند ب

فقط نفست به ضم ن است * در اودمشدد ۳ - بود این بیت را ندارند

۴ - ب: «مدهوش شدن - د: «سرگشته شدن» وبقیه بیت را ندارند .

۵ - ب و تاج المصادر: لرزیدن * * در ا مشدد

۶ - بود این بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن فقط شدن را ندارد - منتهی الارب

نمش محرکة خجکهای سپید و سیاه یا نقطهای پوست گاو و جز آن . مخالف رنگ آن

و خطهای نکار جامه و جز آن و ابلق و چبار (دورنگ) شدن و الفعل من سمع

۷ - گرسنه شدن (د)

فُعِلَ اَيْضاً ^۱	المَحَصَّ نَسُو شَدْن رَسْن ^۷
العَمَرَصُ نَشَاطِي شَدْن وُدْم كَرَفْتَن	النَّغَصُ بِالسُّكُونِ * * با كَنَه شَدْن
خَانَه از نَم ^۲	رُود كَانِي وَالْمَاضِي مَغِصَّ ^۸
العَقَصُ بِخَيْلٍ وَبَدَخُو شَدْن ^۳	المَلَّصُ بِخَيْزِيدِن ^۹
[الفَمَصُ نَاسِپَاسِي كَرَدَن نَعْمَت	النَّغَصُ * نَآخُوش عَيْش شَدْن ^{۱۰}
رَا وَعَيْب كَرَدَن كَسِي رَا] ^۴	الهِبَّصُ نَشَاطِي شَدْن
الفَمَصُ زَفَكَن شَدْن ^۵	ض
القَبَّصُ دَرَد شَكْم خَاسْتَن از	[الجَرَّضُ خَيْو دَر كَلو -
خَرْمَا وَآب خُورَدَن بَر رِيْق ^۶	كُرَفْتَن] ^{۱۱} .

- ۱- بود این بیت را به تمامی ندارند .
- ۲- بود: «نشاطی شدن ودم گرفتن گوشت»
- ۳- بود این بیت را ندارند
- ۴- کذا بود - اوتاج المصادر این بیت را ندارند ۵- ب: «زفکن (بزمرده) شدن چشم» - منتهی الارب: غمصت العين غمصاً محرکه روان گردید خم چشم (تعليقات)
- ۶- د مانند متن فقط بریق است نه بر ريق و خاستن راهم کاتب خواستن نوشته .
- ۷- بود این بیت را ندارند - کذا تاج المصادر - جبل محص ككفف ، رس ريشه بر افتاده نرم و سست شده (منتهی الارب) - (نصوح ۴۷)
- ۸- ايضاً بود ندارند - کذا تاج المصادر - منتهی الارب : مفع ص بالفتح و يحرك دردی است مرشکم را و آن اکثر در روده های باریك عا ض شود والفعل من فتح (تعليقات)
- ۹- ب: «لغزان شدن چیزی کی در دست نه است» - د: «نوشدن چیزی چنانکه اندر دست نیستد» - تاج المصادر ، بخزیدن * * در امشدد
- ۱۰- بود: «ناخوش شدن عیش» * * در اود مشدد
- ۱۱- کذاب بود - اوتاج المصادر این بیت را ندارند - منتهی الارب اجرض بر يقه جرماً محرکه فرو خورد خدورا بانده و نیز جرض بگلو در ماندن طعام و جز آن و بمردن رسیدن

الحَرَضُ كداخته شدن از اندوه
یا از عشق، والنَّعْتُ فَعَلٌ
وَاجِدَةٌ وَجَمْعُهُ سَوَاءٌ ۱
الرَّمَضُ ۲ سوختن پای از گرمی
زمین «و گرم شدن روز» ۳
الغَرَضُ تنگ دل و ستوه شدن،
وَيُعَدِّي بِالْي ۴
المَخَاضُ درد زه خاستن ۱
المَرَضُ بیمار شدن و سست نظر

شدن چشم از نگرستن ۵
المَعَضُ وَالْمَعَضُ صعب خشم
گرفتن ۱

ط

الحَبِطُ بالسكون * * والحبوط
باطل شدن کار
الحَبِطُ براماهیدن شکم ۷
السَّبِطُ * فرخال شدن موی،
والنَّعْتُ فَعِلٌ وَفَعَلٌ ۸

- ۱- بود این بیت را ندارند .
۳- بود این تکه را ندارند .
۴- د: «تنگ دل شدن و آرزومند شدن» - تاج المصادر : «تنگ دل و ستوه شدن»
۵- د «از نگرستن» را ندارد و در ب هم الحاقی است .
۶- ب: «المغض (به فتح تین) سخت خشم گرفتن» - د : «المعض (به فتح تین) گرفتن» - تاج المصادر : «کان معضت من ذلك الامر معضاً (به سکون ع) ومعضاً (به فتح ع) اذا غضبت و شق عليك» - در منتهی الارب نیز مانند متن معض بدو شکل آمده است ولی مغض چنان که در نسخه ب آمده نیست ، در المنجد فقط معض به فتح تین است .
** درامشدد
۷- ب: «بر آما سیدن شکم» - و اسر شدن جراحت و بماندن نشان ریش پس از درستی (تاج المصادر اضافه دارد) * در او دمشدد
۸- ب: «فرخال (زنجیر) شدن موی» - د: «فرخال شدن» - و رجل سبط الجسم و سبطاً ايضاً اذا كان حسن القد - والاستوا (تاج المصادر اضافه دارد) - فرخال (تعليقات)

و فَعَلَ يَفْعِلُ فَعْلًا لُغَةً ٤
 النَّشَاطُ * نشاطی شدن ٥
 النَّفْطُ ٦ وَالنَّفِيطُ * ٧ آبله
 شدن دست ٨ .

ظ

الْحِفْظُ نگاه داشتن و ازبر -
 بکردن ٩ .
 الرَّعْظُ * سوراخ تیر کی پیکان
 در آن باشد شکسته شدن ١٠ .
 الْمَشْطُ خار و چوب بدست -

السُّخْطُ ١ وَالسَّخَطُ * ناخشنود -
 شدن و خشم گرفتن، و يُعْتَدَى
 بعلی .
 السَّرْطُ * بالسُّكُونِ * * فرو -
 اواریدن ٢ .

الغَمَطُ غلط کردن، يُقَالُ غَلِطَ
 فِي الْهَنْطِيقِ وَالْأَمْرِ وَغَلِطَ
 فِي الْحِسَابِ وَبَعْضُهُمْ يَجْعَلُهَا
 لُغَتَيْنِ بِمَعْنَى ٣ .
 الْغَمَطُ بالسُّكُونِ خوارداشتن

١- بود ندارند

* در اود مشدد

* * در ا مشدد

٢- بود ندارند

٢- د: فرد آوریدن

٤- ب: الغمط (در اصل

به سکون م وبعد به فتح م شده) ناسپاسی کردن - د: «الغمط (به فتحین) ناسپاسی کردن»
 در منتهی الارب والمنجد غمط به سکون م است

٥- بود : «نشاط کردن»

٧- بود ندارند

٦- درد مشدد

٨- د: اوله شدن دست -

در حاشیه نسخه ب با خطی جز متن افزوده اند : که کار نکند .

٩- ب: «نگاه داشتن» و یاد گرفتنی (با خطی جز متن الحاقی) - د: «نگه داشتن»

١٠- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن فقط که در جای کی

یا با کسی رفتن ، وقال الاخفش	در شدن ۱ .
تَبَعْتُهُ وَاَتَبَعْتُهُ بِمَعْنَى ۵ .	ع
التَّرَاعُ * * * پُرشدن	الْبَتَّعُ دراز کردن شدن با
الْجَدَعُ بد غذا شدن	سختی آن ۲ .
الْجِرْعُ بِالسُّكُونِ * شَرِبُ -	الْبُخُوعُ وَالْبَخَاعَةُ الْإِقْرَارُ
الماءُ ، وَفَعَلَ لُغَةً ، و	بِالْحَقِّ وَالْخُضُوعُ لَهُ ۲ .
انكراها الاصمعي ۶ .	الْبَشَاعَةُ وَالْبَشْعُ گلوگیر -
الْجَزَعُ ناشکیبا شدن ۷	شدن طعام ۳ .
الْجَشَعُ سخت حریص شدن	الْبَلْعُ بِالسُّكُونِ فَرُواوَارِيدِن ،
الْجَلَاةُ پلید زفان و نشرم	هذا هو الفصيحُ وَفَعَلَ يَفْعَلُ
«نه شرم» شدن ۸ .	لُغَةً ۴ .
	التَّبَعُ وَالتَّبَاعَةُ از پی فراشدن

- ۱ - ایضاً بود ندارند - از برمجیدن آن (تاج المصادر اضافه دارد) - مشظ در المنجد بدو شکل آمده است : به فتح اول و سکون دوم و به فتحین
- ۲ - بود این بیت را به تمامی ندارند .
- ۳ - بود : «البشاعة - گلوگیر
- ۴ - ب : «فرواواریدن - نمازیدن» - د : «فرد آوزیدن»
- و بلع به فتحین است - تاج المصادر ؛ البلع بالسكون السراط هذا هو الفصيح و فعل يفعل لغة»
- * در ا مشدد
- ۵ - ب : «التباعة - پس روی کردن» - د : «التباعة ،
- مشدد - پس روی کردن» * * در د مشدد
- ۶ - ب : «الجرع ، به سکون و فتح ر - جرعت خوردن شراب و الماضي جرع» - د : «الجرع ، به فتحین - جرعه جرعه خوردن شراب و الماضي جرع» ، و ظاهراً به سکون و صحیح است چنان که در متن آمده (منتهی الارب)
- ۷ - بود : «ناشکیبایی کردن»
- ۸ - بود این بیت را ندارند - تاج المصادر
- پلید زبان و بی شرم شدن»

الخِرَاعُ سست شدن ^۱	دست ^۵
الدَّقَعُ بخاک با دوسیدن از بی- جامگی و ناسپاس بودن در درویشی ^۲	الزَّمَعُ * الدهَشُ * ^۶
الرَّثَعُ * الطَّمَعُ * والحِرْصُ * الشدید ^۳	السَّلَعُ * شگافته شدن قدم ^۷
الرَّضَاعُ * بالفتح شیر- خوردن ^۴	السَّمْعُ * بالسُّكُونِ والسَّمَاعُ * شنیدن، و یُعَدُّ الى مَفْعُولَيْنِ و گوش فرا داشتن ، و یُعَدُّ بِنَفْسِهِ و بِاللَّامِ * و بِبَالِي ^۸
الزَّاعُ شگافته شدن قدم و پشت	الشَّبِيعُ * كَالعِنبِ سیر شدن ، یُقَالُ شَبِعْتُ خُبْزاً و مِنْ خُبْزٍ ^۹

۱- بود : «نرم شدن»

۲- ب: «بخاک برچفسیدن از بی جامگی و ناسپاس بودن در درویشی» - د: «بخاک وادوسیدن از بی جامگی و ناسپاسی- ناسپاس کردن در درویشی» - تاج المصادر : ناسپاس بودن در درویشی و هوفی الحدیث و بخاک بادوسیدن از درویشی - دوسیدن ص ۸-۵۲ و ...) * در ا مشدد

۳- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب : رثع محرکة حرص و طمع سخت و ناکسی و فرومایگی و الفعل من سمع
۴- ایضاً ندارند
۵- بود تمام این بیت را ندارند - و تباہ شدن حرمانت (تاج المصادر اضافه دارد)
۶- ایضاً بود ندارند - منتهی الارب : سرکشه
۷- بود این بیت را ندارند و ترس و بیم و الفع من سمع
۸- بود : «السمع والسماع - شنیدن»
۹- ب: «سیر شدن» - د «سیر خوردن» و مشدد

الشكع درد مند و خشمگن-

شدن^۵.

شدن^۱.

الضبع * بگشن [به گشن] آمدن

الطلوع * بر کوه شدن^۱

الطمع * والطماعة *

اشتر ماده^۲.

والطماعية * طمع کردن و

الضراعة * فروتنی و خواری

نمودن، «وَفَعَلَ لُغَةً»^۳.

يُعَدِّي بفي وبالباء والنعت طمع^۵

و طمع^۷.

الضاع * کثر شدن^۴

الفرع ترسیدن و يُعَدِّي بِمِنْ

و واپناهیدن و يُعَدِّي بِأَلِي و

الطبع * زنگار گرفتن و شوخگن

فریاد رسیدن^۸.

شدن و آلوده شدن بعیب و کاهل-

۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : خشم گن

۲- ب: «الضبع والضبعة - بگشنی آمدن اشتر» - د: «الضبع والضبعة مشدد - بگشن

آمدن شتر» - تاج المصادر مانند متن و در آخر اضافه دارد : والضبعة فيهما .

** در اود مشدد

۳- بود « را ندارند - تاج المصادر: الضراعة الخضوع والذل و فعل لغة (همراه

باشاهدی از حدیث) ۴- تاج المصادر : کوز - کوز شدن

* در اود مشدد ۵- بود : «زنگار گرفتن و آلوده شدن بعار» - تاج المصادر

مانند متن است فقط در جای بعیب ، به عار دارد .

۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : طلعت الجبل طلوعاً علوته

۷- بود : «الطمع - طمع کردن» - تاج المصادر: الطمع والطماعة والطماعية - طمع

کردن و یعدی بفي عن الجميع وبالبااء أيضاً عن البار ابي والنعت طمع و طمع (به کسر م یا به

ضم م) ۸- ب: «ترسیدن و واپناهیدن و الاول یعدی بمن والثانی یعدی بالی» -

د: «بترسیدن و واپناهیدن و الاول یعدی بمن والثانی یعدی بالی»

الفَنَعُ بسیار شدن مال ^۱	اللَطْعُ بالسكُونِ لیسیدن ^۸
القَدَعُ سست شدن روشنی چشم ^۲	اللاكَعُ شوخ گرفتن بر چیزی ^۹
القَرَعُ ^۳ تهی شدن	المَجَاعَةُ التَّمَاجُنُ* ^{۱۰}
القَمَعُ با کوهنك شدن چشم ^۴	الهُرَعُ فرو دوییدن اشك و خون ^{۱۱}
القِنَاعَةُ ^۵ خرسند شدن	الهَلَعُ والهَلَاعُ سخت جزع کردن
الكَلَعُ پر شوخ و شكاف شدن	والنَعْتُ* هَلِعٌ وهَلِوَعٌ، و سخت حریص شدن ^{۱۲}
پای ^۶	
الكَنَعُ باهم آمدن انگشت ^۷	

- ۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : بسیار مال شدن
 ۲- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر : روشنایی
 ۳- د: قزع (سهو کاتب - منتهی الارب)
 ۴- بود این بیت را ندارند - كذا تاج المصادر - منتهی الارب : قمعت عینه خاشاك افتاد در چشم او ، قمع الفصیل کوهان کرد و فراهم آمد پیه در کوهان او .
 ۵- والقنع والقنعان (تاج المصادر اضافه دارد) - بود : «سخت شوخکن شدن» - شوخ اینجا به معنی چرك است برای توضیح بیشتر به تعلیقات نگاه کنید
 ۶- بود : «سخت
 ۷- بود این بیت را ندارند .
 ۸- و پای بنشستگاه کسی وازدن - (تاج المصادر اضافه دارد) - لطح در نسخه د مشدد است .
 ۹- بود این بیت را ندارند
 ۱۰- ایضاً بود ندارند - مجمع مجاعة ككرامة (بروزن کرامت) بی باکی کرد و مجمع مجماً و مجمعة بالفتح - سرمای خشك را با شیر خورد یا خرما را خورد و بر آن شیر نوشید (منتهی الارب) و اینجا همان بی باکی مراد است .
 ۱۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : «الهردع ، بهسكون د - فرو دوییدن اشك و خون» و ظاهراً سهوی است از کاتب چه هرع بدین معنی نیامده است
 ۱۲- بود : «الهلع - سخت جزع (منتهی الارب) * در ا مشدد
 کپردن و سخت حریص شدن» - تاج المصادر «سخت حریص شدن» را ندارد .

غ

الفراغ ريخته شدن آب^۱«وَقَعَلْ يَفْعِلُ لُغَةً رَدِيَّةٌ
قَلِيلَةٌ فِيهِ»^۴

ف

التَّلَفُ^۲ هلاک شدنالدُّنْفُ** سخت نزار شدن و
تزدیک شدن آفتاب بفروشدن^۵

الثَّقِفُ گرفتن بزودی ، والذَّعْتُ

الرَّخْفُ* تَنُكُ شدن خمیر^۶

ثَقِيفٌ وَثَقِيفٌ ، والثَّقِيفُ

الرَّدْفُ** ازپی فرا شدن وازپی
کسی درنشستن^۷بِالسُّكُونِ* یافتن^۳السَّرْفُ* خطا کردن^۸

الْجَنْفُ میل کردن

الشَّنْفُ^۹ دشمن داشتن

الْخَرَفُ فرتوت شدن

الهَلَفُ* جای ناگرفتن زن در-

الْخَطْفُ بِالسُّكُونِ* ربودن ،

۱- بود: «الفراغ والفزوغ - فارغ شدن» - تاج المصادر مانند متن است ، تمام این

معانی آمده است (منتهی الارب) ۲- بدو شکل: بهفتحین و بهفتح اول وسکون

دوم (ب) که گویا شکل اول صحیح است (منتهی الارب) - در د مشدد

* در ا مشدد ۳- بود: «گرفتن بزودی ویافتن» - در نسخه د نقف است

و مشدد و سهوی است ا ر کاتب (منتهی الاب) ۴- بود: «الخطف - ربودن»

تاج المصادر مانند متن است فقط فيه را ندارد . * * در اود مشدد

۵- بود: «سخت نزار شدن» - تاج المصادر: سخت بیمار شدن و تزدیک گشتن

آفتاب بفروشدن والباب يدل على مشاركة ذهاب الشيء

۶- بود این بیت را ندارند ۷- ب: «ازپی در آمدن» - د: «ازپی در

آمدن» - تاج المصادر: ازپی فرا شدن و فعل لغه فيه و منه قرأ الاعرج ردف لكم والكسر

افصح واكثر وازپی کسی درنشستن

۸- الاغفال والخطأ (تاج المصادر) ۹- در د مشدد

اللقف * بیوفتیدن دیوار ^۴	دل شوهر و نا باریدن ابر ^۱ و
اللہف * آرمان ^۵ خوردن	لاف زدن .
الذرف * با ایستادن اشک ^۶	الظلف * با ایستادن تن از
النشف * بالسکون * ، در -	چی-زی ^۲
خویشتن چیدن آب و آنچ	القصف سست شدن چوب
بدان ماند ^۷ .	الکلف شیفته شدن ، ویعدی
الذطف * آلوده شدن بعیب و	بالباء .
تباہ شدن چیزی ^۸	اللقف بالسکون واللقفان *
النکف ننگ داشتن ، «وفعل	زود فرو آواریدن ^۳ و زود فرا -
	گرفتن .

۱- تاج المصادر : ناباریدن ابر» را ندارد . * * درامشدد

۲- بود این بیت را ندارند . * در اود مشدد

۳- ب: زود فرود آوردن

۴- ب: «افتادن دیوار» - تاج المصادر : ریبهیده شدن بن حوض و بیوفتیدن دیوار

۵- ب: دریغ - د: اندوه - تاج المصادر کذا ولی لہف بدو شکل است : به سکون ما

فتح ه . ۶- بود این بیت را ندارند . ۷- ب: «النشف (بهفتحین)

در خویشتن چیدن آب وانج بدان مانند يقال نشف الحوض الماء (الحافی) - د: در خویشتن

چیدن آب» - تاج المصادر مانند متن است و ظاهراً نشف به سکون نیز به معنی بخود -

کشیدن آب است (منتہی الارب)

۸- تاج المصادر : النطف (بهفتحین) ، مانند متن و در آخر اضافه دارد : و اشراف -

الشجہ علی الدماغ والدبرہ علی الجوف

لُغَةً، ۱ .

از شرم ۸ .

ق

الْبَخِيقُ ۲ يك چشم شدن ۳

الْبَرَقُ خیره شدن چشم ۴

الْحَرَقُ فروریزیدن موی

و پره ۵ .

الْحُمُقُ بِالضَّمِّ احمق شدن،

و النَّعْتُ * حَمِيقٌ ۶

الْحَنْقُ سخت کینه گرفتن ۷

الْخَرَقُ سرگشته شدن از بیم یا-

الذَّلَقُ * تیز زبان، و سنان،
و النَّعْتُ مِنْهَا فَعِلٌ وَا فَعَلٌ

و بی آرام شدن ۹ .

الرَّنَقُ * تیره شدن آب،

و النَّعْتُ رَنَقٌ بِالْتَمَكِينِ ۱۰

الرَّهَقُ * در رسیدن و در آمدن

بر چیزی و تباه شدن ۱۱

الزَّلَقُ * بخیزیدن پانی ۱۲

۱- بود این تکه را ندارند .

۲- در نسخه ب دراصل به سکون غ بوده و

بعد به فتح کرده اند .

۳- بود: کورشدن

۴- و درد کردن شکم

گوسپند از خورد بروق و هونبت (تاج المصادر ا ض ف ه دارد)

۵- ب: تفر ریختن

موی» - د: «فروریزیدن - ریزیدن موی» - تاج المصادر: «ریزیده شدن موی و پره»

* در ا مشدد

۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن

است فقط شدن را ندارد .

۷- تاج المصادر: «خشم گرفتن»

۸- ب: «فروماندن و خویشتن بر زمین افکندن از بیم» - د: «فروماندن و خویشتن

بر زمین او کندن از بیم» * * در ا و د مشدد

۹- بود: «تیز زبان شدن» و بقیه بیت را ندارند .

۱۰- بود این بیت

را ندارند .

۱۱- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: تبه شدن و غشیان لشی

الشی ومنه ولا یرهق وجوههم و رهقت لشی ادر کته و رهق شحوض فلان ای دنی و فیه رهق ای

غشیان للمحارم .

۱۲ از نسوی (د اضافه دارد)

بمردن ^۴ .	[الزهُوقُ هلاك شدن] ^۱
الطَّرَقُ** * برهم نشستن پَرَّه ^۵ .	السَّنَقُ * ناگوار شدن ^۲
الطَّفَقُ والطُّفُوقُ والطَّفَقان	الشَّبِقُ * آرزو مند گشتن-
در کاری کردن ایستادن ^۶ .	بجماع .
العَبَقُ والعَباقِيَّة بوی خوش در	الشَّرَقُ * شراب و جز آن در گلو-
کسی گرفتن ، وَيُعَدِّي بالبَاء ^۷	گرفتن ، وَيُعَدِّي بالبَاء ^۳ .
العَرَقُ خوی گرفتن	الصَّعِقَةُ** * والتَّصَعاق بی هوش
العَسَقُ در دوسیدن ^۸	شدن ، يُقالُ مِنْهُ صَعِيقٌ فَهُوَ
العِشْقُ والعِشْقُ عاشق شدن ^۹	صَعِقٌ وَصَعِيقٌ فَهُوَ مَصْعُوقٌ وَ-

-
- ۱- کذا بود - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند * در ا و د مشدد
 - ۲- بود : «فر به شدن» - منتهی الارب: ناگوار شدن - ناگوار شدن (منتخب)
 - ۳- بود: «شراب در گلو گرفتن» * * در ا مشدد ۴- ب: «الصعق - بی هوش شدن و مردن» - د: «الصعق ، مشدد - بی هوش شدن و بمردن» - تاج المصادر مانند متن است با اندک اختلافی در شرح و صعق دوم هم به ضم ع است نه به کسر
 - ۵- ب: «برهم نشستن پر مرغ» ۶- ب: «وطفق يفعل کذا در استناد اندر آن کار» - د: وطفق يفعل کذا در ایستادن کار» - همه این مصادر در نسخه ا مشدد هستند .
 - ۷- ب: «العبق - بوی خوش اندر کسی رفتن» - د: «العبق - بوی خوش در کسی گرفتن» ۸- دوسیدن (ص ۹۸...) ۹- د عشق مفتوح را ندارد و ب در حاشیه با خطی جز متن چنین دارد : عاشق شدن

العَلَقُ والعَلُوقُ دوست داشتن	فَعِلٌ وِفَاعِلٌ ايضاً ^۳ .
وَيُعَدِّي بِالْبَاءِ وَبِنَفْسِهِ	الغَائِقُ بسته شدن گرو چنانکی
والعَلَقُ خار در جامه و زُرُّو	باز نتوان ستد و خشم گرفتن ^۴
در کام و آهودردام و کسی در کسی	الغَدَقُ نمکن شدن ^۵
آویختن و آ بستن شدن زن ، و	الْفَتَقُ الخِصْبُ
عَلِقُ يَفْعَلُ كَذَا مِثْلُ	الْفَرَقُ بالتَّحْرِيكِ * ترسیدن
طَفِقَ ^۱ .	وَيُعَدِّي بِعَنْ ^۷ .
العَدَقُ بسیار شدن آب ^۲	الفَهَقُ والفَهَقُ پر شدن ^۸
الغَرَقُ غرقه ، ن ، «والنَّسَعَتُ	القَلَقُ بی آرام شدن و-

- ۱- ب: «العلق - در آویختن و دست داشتن و يعدی بالباء و بنفسه» - د: «در آویختن در دست داشتن و يعدی بالباء و بنفسه» - تاج المصادر: «علقت المراه علقاً و علقت بها علوقاً ای هویته العلق خار در جامه و زره در کام و آهو درد ام و کسی در کسی آویختن و آ بستن شدن زن و علق يفعل كذا مثل طفق والباب يدل على فوط الشئ بالشئ العایی» - تعلیقات
- ۲- بود این بیت را ندارند .
- ۳- بود این تکه را ندارند
- ۴- ب: «بسته شدن گرو چنانک اورا باز نتوان بر آورد» - د: «بسته شدن گرو» و بقیه بیت را ندارند - تاج المصادر: «بسته شدن گرو چنانک باز نتوان ستد و به نا شدن پشت ستور و خشم گرفتن ومنه الحديث اياك والعلق»
- ۵- د این بیت را ندارد .
- ۶- بود این بیت را ندارند - بالتحرريك كشاده فرج شدن زن (صراح)

* در | ه شدد

۷- ب: «الفرق برستیدن» - د این بیت را ندارد

۸- د این بیت را ندارد

دوسیده شدن ^۵ .	تنگ دل ^۱ شدن .
اللَّعِقُ بِالسُّكُونِ لَيْسِيْدِن ، وَلَعِقَ فُلَانٌ اِصْبَعَهُ اِذَا مَاتَ وَهُوَ كِنَايَةٌ ^۶ .	اللَّبِقُ در خور آمدن ^۲ اللَّبَاقَةُ * زيرك و نرمان شدن ، و يُعَدِّيَانِ بِالْبَاءِ ^۳ .
اللَّهَقُ * * * سخت سپید شدن	اللَّشَقُ * * * تر شدن
المَلِّقُ چاپلوسی کردن ^۷	اللِّحَاقُ * در رسیدن ، و يُعَدِّي بِالْبَاءِ وِ بِنَفْسِهِ ^۴ .
النَّزِقُ ^۸ سبک ساری کردن ^۹	اللُّحُوْقُ باريك میان شدن
النَّشَقُ بوی بردن ^{۱۰}	اللُّزُوْقُ * وَاللُّسُوْقُ * وَاللُّمُوْقُ *
النَّفَقُ برسیدن ^{۱۱}	

-
- ۱- د: تنگدل - تاج المصادر فقط : بی آرام شدن
 - ۲- وبعدي بالباء (بود اضافه دارد) - د (مشدد) - درخوار ! آمدن
 - ۳- بود این بیت را ندارند - به تعلیقات نگاه کنید .
 - ۴- بود: «اللحق واللحوق - در رسیدن»
 - ۵- همانند ا مشدد و: دوسیدن -
 - تاج المصادر : دوسنده شدن (دوسیده ، دوسنده ص ۲۸۷ و ...)
 - ۶- ب: «اللفق - لیسیدن» در جای تمام بیت ولی ظاهر آسهوی است از کلام (ص ۱۰۰) (ب)
 - د کذا فقط اللعق
 - ۷- تاج المصادر: چاپلوسی واصله الملیین
 - ۸- در د مشدد
 - ۹- د: «سبک ساری کردن» - المزق الطیش و الطیش الترقی
 - و معناه سبک سار شدن (در حاشیه او با خط متن)
 - ۱۰- ب بود: «بوی بردن» -
 - و بسته شدن در جای (تاج المصادر اضافه دارد)
 - ۱۱- نیست شدن (ب در اصل) - د مانند متن و ای مشدد - منتهی الارب: سپری کردیدن
 - و نیست شدن یا کم شدن توشه

ک

الحَسَّكَ ۱ کینه گرفتن

السَّدَكُ * ۲ ملازم شدن

السَّهَّكُ * ۳ شمغند شدن

الشِّرْكَةُ * ۴ والشِّرْكُ هتبار-

شدن با کسی ۵

الضَّحِكُ وَالضَّحِيكُ * ۶

والضَّحِيكُ * ۷ خندیدن ، و

ضَحِكْتُ بِهِ وَيَمْنَهُ بِمَعْنَى ۶

العَسَّكَ مِثْلُ السَّدَكِ * ۷

الْفِرْكُ بِالْكَسْرِ دَشْمَن دَاشْتَن

زَن شَوِي رَا وَشَوِي زَنْرَا، وَالنَّمَتْ

فُرُوكُ وَفَارِكُ ۸

ل

الْبَخْلُ وَالْبَخْلُ ۹ بَخِيلِي كَرْدَن

«وَالنَّمَتْ * * * بِالْخَلِّ وَبَخِيلُ ۱۰»

۱- ب بدو شکل : به فتح س یا سکون س * در اود مشدد

۲- ب : «ملازم گرفتن» - منتهی الارب : سدك به سدكاً ويحرك لازم گرفت اورا

* * * در ا مشدد ۳- ازمامی : (ب اضافه دارد) - شمغند (ص ۲۹۶)

۴- بود ندارند ۵- بود : «انبار شدن» - تاج المصادر : «انبار شدن

با کسی» ۶- بود : الضحك (به فتح ض و سکون ح) والضحك (به ضم یا

فتح ض و فتح ح) - خندیدن» پ د : «الضحك (به کسر ض و مشدد) - خندیدن» -

والقرديضحك اذاصرت و... (تاج المصادر اضافه دارد باشاهدی)

۷- تاج المصادر : «العسك السدك» - منتهی الارب : عسك عسكاً چسبید و لازم شد

۸- بود : «الفرك - دشمن داشتن زن شوی را» - تاج المصادر مانند متن فقط زنرا

جداست : زن را ۹- ب و تاج المصادر : البخل

(به ضم ب و سکون خ) والبخل (به وفتحین) - د : البخل (به ضم ب و سکون خ) ، ظاهراً

به فتحین و یا به فتح اول و سکون ل اصح است (منتهی الارب)

۱۰- بود » «راندانند»

البَعْلُ ۱	سز گشته شدن
التَّفْلُّ ۲	ناخوش شدن بوی از بکار ناداشتن عطر ۳ .
التُّكْرُ ۴	بی فرزند شدن مادر ۵ .
التَّمَلُّ ۶	مست شدن
الجَدَلُ	شاد شدن
الجَعَلُ	بسیار گورده شدن
آب ۷	
الجَهْلُ ۸	بالسُّكُونِ * والجهالة نادان شدن ۹ .
الجَبَلُ	آبستن شدن
الْحَتْلُ	بریزیدن ۱۰ * امره چشم [الخبيل پری گرفته شدن] ۱۱
الخَجَلُ ۱۲	تشویرزده شدن و دونه گرفتن .
الخَجَالَةُ	بسیار نبات شدن
الخَضَلُ	تر شدن .

۱- به سکون ع (ب)

- ۲- کذا بود و منتهی الارب - اوتاج المصادر : التقل
- ۳- ب: «ناخوش بوی شدن از بکار ناداشتن عطر» - د: «ناخوش آمدن بوی از بکار ناداشتن عطر» - تاج- المصادر : «ناخوش شدن بوی تن از بکار ناداشتن عطر» ۴- در حاشیه ا و با خط متن - د ندارد - تاج المصادر : الشكل والشکل (اولی به فتحین و دومی به ضم اول و سکون دوم) و ظاهراً سهوی است از کاتب نسخه چه بدین معنی نیامده اند (منتهی الارب)
- ۵- و پدر (بود اضافه دارند) ۶- تاج المصادر : اثر کردن شراب در کسی
- ۷- بود این بیت را ندارند - کذا تاج المصادر - در نسخه کورد، کوزد هم خوانده میشود (تعلیقات) ۸- بود «بالسکون» را ندارند . * درامشدد
- ۹- تاج المصادر : «نادانستن» ۱۰- ب: بریزیدن - د: فرودیزدن
- ۱۱- کذا ب - د: «پری زده شدن» - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند .
- ۱۲- د: کنه

السَّغَلُ * بدخو و بدغذا و بشولیده اعضا شدن ۷ .	الْخَطْبَلُ تباہ و بشولیده سخن شدن ۱ الذُّهُولُ ۲ مشغول شدن .
الشَّمَلُ * آہستن شدن اشتر ۸ [الشُّمُولُ همه را فارسیدن] ۹	الرَّتَلُ * گشاده شدن دندان ۳ الرَّجَلُ * * والرُّجْلَةُ پیاده .
الصَّحَلُ * * گران آواز شدن الطَّحَلُ * * دردمند گشتن سپرز و تباہ شدن آب ۱۰ .	ماندن ، والرَّجَلُ * بشك شدن موی ۴ .
العَجَلُ والعَجَلَةُ شتاب کردن العَضَلُ بسیار عضله شدن ۱۱	الرَّهَلُ * * سست شدن گوشت الزَّجَلُ بانگ کردن الزَّعَلُ * نشاطی شدن ۶

- ۱- بود : «خطا شدن و مضطرب شدن» - تاج المصادر: «تباہ و بشولیده شدن - سخن»
 ۲- در د مشدد - ب : «الزھول» و ظاهراً سہوی است از کاتب چه بدین معنی نیامده است (منتہی الارب)
 * در ا مشدد ۳- ب : «گشاده دندان شدن» * * در اود مشدد
 ۴- بود : «الرجل (بہفتحتین) پیادہ شدن و بشك شدن موی»
 ۵- در د مشدد ۶- بود : «نشاط کردن»
 ۷- بود : «بدغذا شدن» ۸- بود این بیت را ندارند
 ۹- کذا د : «همہ را رسیدن» - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند
 ۱۰- ب : دردمند گشتن سپرز فقط - تاج المصادر : «دردمند شدن سپرز و تباہ شدن آب»
 ۱۱- بود این بیت را ندارند

العَطَل خالی شدن از مال و ادب	کشنده ^۵ .
وزن از زیور ^۱ .	القِبَالَة فرا گرفتن قابله
العَمَل کار کردن	كودك را ^۶ .
الغَزَال ^۲ دوست داشتن صحبت	القَمَحَل پوست بر استخوان گرفتن
زنان ^۳ و حدیك با ایشان و متحیر	از پیری ^۷ .
شدن سگ از بانگ آهو بره	القَمَل شپش شدن و بزرگ شکم
در روی او ^۴ .	شدن ^۸ .
الفَسَل بددل شدن	الكَسَل کاهل شدن ^۹
القبولُ بالفتح والضم ایضاً	المَجَل شغه ^{۱۰} بستن دست
پذیرفتن و فرا گرفتن دلو از آب	

-
- ۱- بود این بیت را ندارند
 - ۲- د: الغزال (سهو کاتب)
 - ۳- بود : با زنان
 - ۴- ب: در روی وی - تاج المصادر: در روی
 - ۵- ب «القبول (باق مفتوح و ب مضموم) پذیرفتن» - د ایضاً پذیرفتن - تاج المصادر : «القبول بالفتح پذیرفتن و هو مصدر شاذ و حکمی ابن الاعرابی الضم ایضاً و فرا گرفتن دلو از آب کشنده»
 - ۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر : «القِبَالَة الكبر و بقیه مانند متن
 - ۷- بود این بیت را ندارند .
 - ۸- ب: «شش شدن و بزرگ شدن شکم» -
 - ۹- «شپش شدن و بزرگ شکم شدن» - تاج المصادر: «شپش شدن و بزرگ شدن شکم» شپش در نسخه اشپش هم خوانده میشود
 - ۱۰- ب: شوخ - شغه (ص ۵۲)

المَذَلُّ والمَذَلُّ والمَذَلُّ و.

المَذَلُّ ايضاً در خواب شدن

پای^۱

النَزَلُ والنَزَالَةُ سخت شدن

زمین چنانکى آب برو بنه.

ایستد^۲.

النَّغَلُ * تباہ شدن ادیم در پیراستن

و کینور شدن دل^۳.

النَّمَلُ فرار نا گرفتن بر زمین^۴

النَّهْلُ * اول شربت خوردن و

تشنه و سیراب شدن^۵.

الهَيْبَلُ الشُّكْلُ^۶

م

الْبَرَمُ سیر بر آمدن^۷، وَيُعَدِّي

بالباء.

البَشَمُ نا گوارد شدن و سیر بر.

آمدن از چیزی^۸.

جَذَمَ الرَّجُلُ * * إذا أصابه.

الجُذَامُ فَهُوَ مَجْذُومٌ وَلَا

يُقَالُ أَجْذَمٌ^۹.

۱- ب: «المذل (به فتح تین) تنگ دل شدن از پوشش رازنهایی و در خواب شدن پای».

د: «المذل (به فتح تین) تنگ دل شدن از پوشیده داشتن رازنهایی و در خواب شدن پای»
- تاج المصادر هم مانند است، منتهی الارب والم نجد فقط به فتح تین و به فتح و سکون را دارند -
احتمال می رود کاتب مکرر نوشته باشد.

۲- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا فقط: چنانکى در جای چنانکى

* در اود مشدد ۲- کذا ۱- بود: «تباہ شدن ادیم در پیراستن و کینه»

ورشدن دل» - تاج المصادر: «تباہ شدن ادیم و کینه و رشدن دل»

۴- بود این بیت را ندارند. ۵- تاج المصادر مانند متن و در آخر:

وسیراب (شدن را ندارد) ۶- بود: «بی فرزند شدن مادر و پدر»

۷- د: سیره بر آمدن - تاج المصادر: ستوه شدن، در منتهی الارب نیز بستوه آمدن

است. ۸- بود: «نا گوار شدن» فقط - تاج المصادر: نا گوارد گرفتن

و... (بقیه مانند متن) * * در ا مشدد ۹- بود این بیت را ندارند

[الدَّسَمُ] چرب شدن [۶	الجَشَمُ رنج کاری بکشیدن
[الدَّهْمُ] ناگهآ آمدن [۷	الجَعَمُ آرزومند شدن مردم
الرَّحْمَةُ والرُّحْمُ * والهَرَّ حَمَّةٌ	بگوشت و اشتر بشوره [۱ .
والرَّحْمَوْتُ * بخشودن، يقال	الحَرَمُ مانده شدن در قمار [۲
رَحْمَتُهُ [۸ .	الحَطْمُ شکسته شدن ستور از
الرَّحْمُ * نالیدن اشتر از زه دان	پیری [۳ .
پس از زه [۹ .	الحَلَمُ ناره خورده شدن ادیم [۴
[الرَّغْمُ] بخاک رسیدن بینی و	الخَضَمُ خاییدن بهمه دندان [۵

- ۱- ب: «آزمون گشتن اشتر بشوره» - د: «آرزومند گشتن اشتر بشوره» - تاج المصادر: «طمع کردن و آرزومند گشتن مردم بگوشت و اشتر بشوره» ۲- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: والنعت حرم و حارم (اضافه دارد)
- ۳- تاج المصادر: «پیر شدن چهارپای» ۴- ب: «کنه خورده شدن ادیم» - د: «کنه خوردن ادیم» - (ادیم ص ۲۳۷ ح) - برای معنی نارد به تعلیقات نگاه کنید
- ۵- ب بود: «بهم دهان خوردن»
- ۶- کذا بود و در هر دو مشدد - ا این بیت را ندارد - تاج المصادر کذا تا توضیح و شاهد
- ۷- کذا ب ولی به فتحین، منتهی الارب والمنجد مانند متن بدسکون
- ۵- د الرحم ولی بدین معنی نیست (منتهی الارب) - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند
- * در ا مشدد ۸- ب: «الرحم (بهضم ر و سکون ح) والرحمة (بدفتح ر و سکون ح) بخشودن» - د مانند ب و هر دو مصدر مشدد - والرحموتی (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۹- ب بود این بیت را ندارند .

سَلِيمٌ لَهُ الشَّيْءُ * سَلَامًا وَسَلَامًا أَيُّ خَلَصَ ٦ .	مقهور شدن [١] . الرَّزَمُ * * سراییدن الرَّزَمُ * منقطع شدن بول و اشك ٢ الزَّعْمُ * طمع کردن ٣ الزَّهْمُ چرب شدن و فربه شدن السَّدَمُ * پشیمان و اندوهگن شدن ٤ . السَّقَمُ * ٥ والسُّقْمُ * بیمار شدن السَّلَامَةُ * والسلام * برستن و
السَّنَمُ * * بلند شدن . الشَّبَبُ * * سرد شدن الشَّحْمُ آرزومند پیه گشتن الضَّرَمُ * زفانه زدن آتش ٧ و سخت گرسنه شدن . الطُّعْمُ بوزن الغنم خوردن و چشیدن ٨ .	

-
- ۱- ا و تاج المصادر این بیت را ندارند - کذا ب د مانند متن ولی رغم به ففتحین و مشدد است ولی ضبط ب اصح می نماید (منتهی الارب والمنجد)
* * در اود مشدد
۲- ب بود : لشك و بول
۳- تاج المصادر:
«الزعم والمزعم الطمع» * در ا مشدد
۴- ب بود : «اندوهگین
شدن» فقط - در نسخه د: السرم مشدد (سهو کاتب)
۵- د ندارد
۶- ب: «السلامة - رستن» - د: «السلامة ، مشدد - برستن»
۷- ب: ا فروخته شدن آتش - د: ا و ر و خته شدن آتش - تاج المصادر: زبانه زدن آتش ، و در آخر: و ضرب الشی اشتد حره (اضافه دارد)
۸- ب: «الطعم والطعم (اولی به فتح و دومی به ضم ط و هردو به سکون ع) خوردن» - د: «الطعم (به فتح ط و مشدد) - خوردن» - ضبط تاج المصادر مغشوش است .

الظلام** تاريك شدن شب ^۱	دادن ^۶ .
العدمُ بالتَحريكِ كم کردن ، والعدمُ والعدمُ الفقد ^۲	الغُلْمَة مست شدن اشتر و تيز- شهوة شدن مرد و زن ^۷
العقم نازاينده شدن ^۳	الغنمُ بالضم غنيمت يافتن ^۸
العلم دانستن	الفهمُ بالسكونِ والفهامية در يافتن ^۹ .
الغذمُ بالسكونِ الوان خوردن ^۵ .	القُدومُ والمقدمُ باز آمدن از سفر و آمدن بجای و پيش فرا شدن و
العزمُ بالضمِ والمعزمُ تاوان	

- ۱- بود شب را ندارند - تاج المصادر : «الظلام والظلمة تاريك شدن شب»
۲- ب: «العدم (به فتح تين) نيست شدن و كم کردن» - د: «العدم (به فتح تين) نيست يافتن و كم کردن» - تاج المصادر : «العدم بالتحريك على غير القياس كم کردن والعدم والعدم الفقر»
۳- بود اين بيت را ندارند - تاج المصادر : «العقم (به فتح تين) والعقم (به ضم ع وسكون ق) نازاينده شدن»
۴- والعالم (تاج المصادر اضافه دارد)
۵- ب: «الغذم بالوانى خوردن»
ولى ظاهراً هردو صحيح است چه در منتهى الارب هر دو ان به معنى : بدشواری خوردن، آمده است - د: «الغذم الوان خوردن» - تاج المصادر : «الغذم بالسكور الاكل بشدة»
۶- ب: «الغرم - تاوان دادن» - د: «الغرم - تاوان زده شدن» - تاج المصادر : كذا
۷- ب: «مست شدن شتر و تيز شدن شهوت مردم» - د: «الغلمة (به فوج ع) مست شدن شتر و تيز شدن اشتر و تيز شهوة شدن مرد از زن» - تاج المصادر : الغلمة بالضم شهوة الضراب
۸- ب: «الغنم - غنيمت گرفتن» - د مانند ب ولى غنم مفوح
۹- ب: «الفهم (به سكون يا فتح ه) در يافتن» و بعد سخن را بدان افزوده اند - د: «الفهم - در يافتن» - تاج المصادر : الفهم والفهامة - دانستن .

- قوله تعالى: وَقَدِمْنَا إِلَى مَا عَمِلُوا
 مِنْ عَمَلٍ الْمَعْنَى عَمَدْنَا وَ
 قَصَدْنَا ۱ .
- الْقَرَمُ آرزومند گشتن بگوشت،^۲
 وَيُعَدِّي بِالْي .
- الْقَضْمُ بِالسُّكُونِ بِسَرِّ دَنَدَانِ
 خورده و جو خوردن ستور^۳ .
- الْقَطْمُ فَاقْشَنِي آمَدْنِ اشتر و
 آرزومند گوشت شدن^۴ .
- اللَّثْمُ * بِالسُّكُونِ بوسه دادن ،
- وَرَبُّمَا جَاءَ لَثْمٌ بِالْفَتْحِ ۵ .
- اللَّحْمُ * الْقَرَمُ^۶
- اللُّزُومُ * لازم شدن، وَيُعَدِّي
 بِنَفْسِهِ وَبِالْبَاءِ^۷ .
- اللَّقْمُ بِالسُّكُونِ لَقْمَهُ فَرُو-
 بردن^۸ .
- اللَّهْمُ * بِالسُّكُونِ فَرُو-
 آواریدن^۹ .
- النَّدَمُ * وَالنَّدَامَةُ پشیمان شدن
 «وَيُعَدِّي بِعَلَى»^{۱۰} .

- ۱- ب: «القدوم - باز آمدن از سفر و آمدن بجایی و پیش شدن» - د مانند متن است فقط از: وقوله را تا آخر ندارد - تکه اول آیتی است از کلام الله مجید (تعلیقات)
- ۲- ب: آرزومند گوشت گشتن
- ۳- القضم (به سکون یافتن ض) بدندانهای پیشین خوردن - د: «خوردن بدندان پیشین»
- ۴- ب ایضاً به سکون یافتن و معنی «مست شدن» فقط - د: «مست شدن شتر وفا گشتنی آمدن او و آرزومند گوشت گشتن» - تاج المصادر: «شهوة الضراب و شهوة اللحم» * در اود مشدد
- ۵- بود مشدد - «بوسه دادن»
- ۶- ب: «اللحم (به سکون یافتن ح) - آرزومند گوشت گشتن» - د کذا ولی مفتوح و مشدد و چنین است معنی قرم در منتهی الارب
- ۷- ب بود: «لازم شدن» فقط
- ۸- ب: «لقمه دادن» - د، مشدد: «لقمه کردن»
- ۹- ب: «اللهم ، مشدد - فرو آواریدن» و در زیر همان خط با قلمی ریزتر و جز متن ،
- کواریدن - د و تاج المصادر: «فرو آواریدن» ۱۰- ب بود این تکه را ندارند .

التَّبَسُّبُ ۳	زیرک شدن	النَّعْمَةُ	خوش عیش شدن ،
الشَّفَقْنَ	درشت شدن دست ۴	وَالنُّعْمَةُ	بالضمّ چشم روشن
الْحَنَجْنَ	بدغذا شدن	گرددانیدن . يُقَالُ نَعِمَ اللهُ	بِكَ عَيْنَاوَنَعِمَكَ عَيْنًا مِثْلَهُ ۱.
الْحَزْنَ ۵	اندوهگن شدن ،	النَّهْمُ * ۲	سخت حریص شدن بر
«وَالنَّعْتُ فَعِيلٌ وَفَعِيلٌ» ۶		خودنی ۲ [خوردنی] .	
الْحَزْنَ	گنداه شدن گوشت	الهِرَمُ	سخت پیر شدن
[الْحَشْوُ نَتَةٌ درشت شدن] ۹		ن	
الدَّخْنَ * * ۱۰	دود کردن آتش و	البَطْنُ وَالْبِطْنَةُ	شکم بنده شدن
دود گند شدن طعام ۱۰			
الدَّرْنَ ۱۱	شوخگن شدن		

- ۱- ب: «النعمة - خوش عیش شدن و نارك شدن متن و جز آن» - د مانند ب است ولی
 نعمة مشدد است وهم درجای تن ، پوست - تاج المصادر : «النعمة والنعما خوش عیش -
 النعمة بالضم چشم روشن گرددانیدن ، يقال نعم الله بك عيناً مثله» * اود مشدد
 ۲- بود خوردنی - تاج المصادر: «نهم فلان بكذا ای اولع به»
 ۳- بود: التبانة - تاج المصادر ، التبن والتبانة ۴ - وح. آن (بود
 اضافه دارند) ۵- ب: والحزن (بهضم ح وسكون ز) - فقط الحزن مضموم
 و درمنتهی الارب: بالضم ويحرك ۶- بود: اندوهگین ۷- بود: «راندانند
 ۸- ب: گنده - تاج المصادر درجای تمام این بیت چنین دارد: الحزن السن
 ۹- کذا بود ، اوتاج المصادر این بیت راندانند. * * درامشدد
 ۱۰- ب: «دود کردن و دود کد شدن» - د، مشدد و مضموم: «دود شدن و دود کند شدن»
 ۱۱- د مشدد

الدَمَن * کینور شدن ، و یَعْنَدِي	الشَّشَن * درشت شدن کف دست
بعلی ^۱	و جز آن ^۶
الزَّكَكَن ^۲ بدانستن	الشَّجَن ^۷ اندوهگن شدن
الزَّمانَة * برجای بماندن ^۳	الضَّغَن ^۹ * والضَّغَن * کینه
السُّخْنَة - گریبان شدن چشم و	ور شدن ^{۱۰}
دردمند شدن آن ^۴	الضَّمان * پذیرفتگاری ^{۱۱} کردن
الهِسْبَان ^۵ فربه شدن	الضَّمَن * والضَّمانَة * الزَّمانَة * ^{۱۲}

- ۱- بود: «الدمنة - کینه ورشدن»، تاج المصادر مانند متن است فقط کینه ور در آن جداست ، در نسخه ا پیش از این کینور (کین + ور) آمده بود ولی چنان که بیاید کینه ور هم آمده است .
- ۲- دردمند است و در ب: الرکن (بفتح روسکونك) والرکن (بفتححتین) و هر دو مشدد.
- ۳- ب: «الزمان و الزمانه - افکار شدن» - د: «الزمان و الزمانه (هر دو مشدد) - او کار شدن - تاج المصادر مانند متن است و در منتهی الارب: برجای ماندن
- ۴- ب: «گریبان شدن و دردمند شدن چشم - د: «السُّخْنَة ، مشدد - گریبان و دردمند - شدن چشم» * در ا مشد - د: در ب س مکسور و هم مفتوح است
- اما چنانکه در همه نسخ آمده به کسر صحیح است (المنجد) - در د مشدد
- ۶- بود این بیت را ندارند .
- ۷- در د مشدد
- ۸- بود: اندوهگین
- ۹- د ندارد و ضغن دیگر چون ا مشدد است .
- ۱۰- وضغن الى الدنيا رکن (تاج المصادر اضافه دارد) - ب: پذیرفتاری - که در اصل پذیرفتاری بوده - تاج المصادر ایضاً پذیرفتاری
- ۱۲- بود: «الضمان والضمانه مثل الزمان و الزمانه» - تاج المصادر مانند متن و در آخر: مثل الزمان - در نسخه د ضیمان و ضمن مشدند و در ب زمان - در جای ماندن (منتهی الارب)

الطَّبَنُ* ^۱ والطَّبَانِيَّةُ* ^۲ زيرك شدن .	الفِطْنَةُ والفِطَانَةُ والفِطَائِيَّةُ در يافتن ^۸ .
العَطَنُ پوسیده شدن ^۳ پوست از پراستن ^۴ .	القَمَنُ سزاوار شدن ^۹
العَفَنُ والعَفُونَةُ پوسیده- شدن ^۵ .	اللَّبَنُ* درد کردن خاستن از بالش ^{۱۰} و بسیار شیر شدن .
اعْلَنُ آشکارا شدن ^۶	اللَّحَنُ الفِطْنَةُ ^{۱۱}
الغَبَنُ ضعيفراى شدن، «والنَّعْتُ* غَبِينُ» ^۷ .	اللَّخَنُ* گندا شدن مشك ^{۱۲}
	اللَّسَنُ* زفان آورشدن ^{۱۳}
	اللَّقَنُ* واللَّقَانِيَّةُ* ياد-

- ۱- بود ندارند
(المنجد)
پراستن
- ۲- ب؛ الطبانه ، و درست است چه بدین شکل هم آمده
- ۳- تاج المصادر، کنده شدن
- ۴- نسخه‌های دیگر
- ۵- بود؛ «العفن - پوسیده شدن در نم» - تاج المصادر مانند
متن است ولی در آخر مانند بود نم راز یاد دارد .
- ۶- بود این بیت را ندارند
- ۷- بود * راندارند
- ۸- بود؛ «الفطنة مثل الطبانة»
- ۹- بود این بیت را ندارند .
- ۱۰- بود؛ درد خاستن از کردن و....
- ۱۱- ب این بیت را ندارد - د؛ «اللحن مثل الفطنة» - تاج المصادر ؛ اللحن (به فتح
وسکون ح) واللحن (به فتحتین) الفطنة
- ۱۲- ب؛ «پوسیده شدن مغز استخوان» -
- تاج المصادر؛ «گنده شدن مشك» - در ا لحن به فتح وسکون ح است
- ۱۳- بود؛
- «چیره زبان شدن» - تاج المصادر «زبان اور شدن» بی مد

خوردنی ^۵	گرفتن ^۱
السَّفَه * تُنْكُ خرد شدن ^۶	المَثْنُ گله کردن از مثانه،
الشَّرَه ** سخت حریص شدن ^۷	والنَّعْتُ * مَثِين ^۲ .
العَتَه ناقص عقل شدن، والماضی	⑤
فُعِلَ ^۸	التَّجَهُ * بالسَّكُونِ روی فاکاری
العَضَه عِضَاه چریدن ^۹	کردن، والتَّاءُ فی هذا لیسَتْ
العَلَه سر گشته شدن ^{۱۰}	ببَدَلِ خِلَافٍ بَابِ فَعَلٍ ^۳
العَمَه وَالْعَمَّهَانِ التَّحْيِيرُ	التَّفَه اندک و خوار شدن ^۴
والتَّوَدُّدُ ^{۱۱}	التَّمَمَه * والتَّمَاهَه * بگردیدن-

- ۱- بود لقانیه را ندارند و در نسخه ب ل قن (به فتح ا و سکون ق) هم آمده است که با ضبط المنجد موافقت دارد - تاج المصادر: «اللقن واللقانیه اخذ العلم و فهمه»
- ۲- بود این بیت را ندارند
- ۳- بود تمام این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا فقط فرا در جای فا
- ۴- بود این بیت را ندارند - ومنه الحدیث لاینفه (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۵- بود تمَاهَه را ندارند و تمه در نسخه ب ثمه است * در ا مشدد
- ۶- ب: «السفه والسفاه والسفاهة» و در د مشدد - کننده شدن روغن (بود)
- ۷- حریص شدن (بود) * * در اود مشدد
- ۸- بود این بیت را ندارند - وقال ابو عبید هومن المصادر التي لا یشتق منها الافعال (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۹- ایضا بود ندارند - حزیدن (تاج المصادر) - منتهی الارب بعضاه جمع عضاهة، درخت خمط یا درخت خاردار بزرک و دراز مانند مغیلان
- ۱۰- بود: «العله والعمه سر گشته شدن» - وسخت گرسنه شدن (و تاج المصادر اضافه دارد)
- ۱۱- بود این بیت را ندارند .

النَّفَهَ * كُنْدًا ومانده شدن .

النَّقَهَ * دریافتن و از بیماری

به ۷ شدن .

ومماالنعته ۸ منه على افعال

ب

الأجرب كركن ۹

الأحدب كنج ۱۰

الأرقب بزرگ کردن

الأركب أنك يك زانوی وی

الفرء دنه گرفتن ۱

الفيقہ دریافتن

الفكاهة بالفتح خوش منس شدن

الكرء ۲ بالسكون * والفتح

والكراهة والكراهية

دشخوار شدن ۳ .

النبتة * بیدار شدن ۴

النزهة بالضم نیکو شدن زمین

بنبات [به نبات] ۵ .

۱- کذا در تمام نسخه‌ها منتهی الارب: فره فرها محرکه خرامید و فرید-دنه (ص ۲۹۳)

۲- در ا بدو شکل: به سکون وفتح ك * در ا مشدد (۳۱۷)

۳- ب: «الکراهية- دشوار داشتن»-د: «الکراهية- دشخوار شدن» فقط- تاج المصادر مانند متن و در آخر: دشوار داشتن.

۴- از بهر کاری که از آن غافل بوده باشی (تاج المصادر اضافه دارد) «خرم شدن زمین به نبات»

۵- ب: «النزهة - خرم شدن زمین بنبات» - د: «خرم شدن زمین بنبات»

۶- ب بود: کند شدن و... .

۷- ب: بهتر ۸- ب: ومماجا النعت - د: ومماالنعته ، ودر حاشیه کذا

۹- ب: گرگین - تاج المصادر: كروك (مثل اخموك يعنى اخمناك)

۱۰- د: كنج پشت - كنج يعنى قوز (برهان جامع)

الأغلب - شتبر کردن ^۵	بزرگتر باشد از دیگر ^۱
الأقلب - آنک لب وی پاگردیده باشد ^۶	الأشعب - آنک سروهاش از یک دیگر دور باشد ^۲
الأکهب - تیره رنگ ^۷	الأشنب - آنک دندانش تنمک و تیز و آب دار باشد ^۳
الأنصب - راست سر ^۸	الأشهب - سپید
الأنكب - آنک گوز ^۹ رود از لنگی	الأعصب - آنک اندرون سر ^۴ وی شکسته باشد

- ۱- ب: «انك يك زانوش بزرگتر از دیگر بود» - د: «انك يك زانوش از دیگر بزرگتر باشد» - تاج المصادر: «انك يك زانو او از دیگر بزرگتر بود»
- ۲- ب: دور بود - د: یکدیگر - تاج المصادر: سرو و نهاش - سرو و سرون و سروی به - معنی شاخ آمده ، نگاه کنید به تعلیقات
- ۳- ب: «انك دندانش روشن و نسو (سوده) باشد» - د: «انك دندانش آب دار و روشن باشد»
- ۴- ب: سروش - تاج المصادر: سرون، در جای «سره وی»
- ۵- ب: «شتبر بگردن» - منتهی الارب: مرد بی یاری گر و کوتاه دست و برادر مرده و بی برادر و تنها که هیچکس نداشته باشد ، و نوعی از تصرفات عروضی
- ۶- ب: بود این بیت را ندارند - با = ب (تعلیقات) - د: اضافه دارد: و کبود بام (فام)
- ۷- ب: بود و تاج المصادر: سرو - منتهی الارب: تیس انصب تکه ایستاده شاخ
- ۸- ب و تاج المصادر: کژ - د: آنکه کژ

ت

السَّلْتَا * زنی که^۱ خضاب نکند

الأَلْفَتِ آنک^۲ سروش برهم

پیچیده بود^۲ .

الأَهْرَتِ فراخ گوشه دهن^۳

ث

الأَشْعَثِ کالیده موی و کرد آلود

شدن موی^۴ .

الأَعْفَثِ آنک^۵ بسی برهنه شود

ج

الأَبْرَجِ آنک چشمش فراخ و

نیکو بود^۶ .

الأَبْلَجِ گشاده ابرو و روشن و

هویدا^۷ .

الأَثْبَجِ فراخ پشت^۸

الأَخْرَجِ سیاه سپید^۹

الأُدْعَجِ آنک سیاهه چشم وی

سخت سیاه بود^{۱۰} .

* در اود مشدد

۱ - ب: ان زنی کی - د: آن زنی که - تاج المصادر: آنک

۲ - ب: «انک اندرون سروش برهم پیچیده باشد» - د: «انکه سروش بریکدیگر پیچیده باشد» - تاج المصادر: انک سرو وی برهم پیچیده باشد، والالف فی کلام تمییم الاعسرو فی کلام قیس الاحمق .

۳ - ب: «فراخ دهن» - د: «فراخ دهان» فقط - تاج المصادر: فراخ گوشه دهان»

۴ - ب: «کالیده و کرد آلود شدن» - تعلیقات

۵ - ب: بسیار - د: آنکه بسیار - تاج المصادر: انک بسی برهنه شود وهوفی الحدیث»

۶ - ب: «انک سپیده چشمش بزرک باشد و سیاهه نیکو»

۷ - ب: «و پیدا» - تاج المصادر: «گشاده ابرو و صبح ابلج ای واضح»

۸ - تاج المصادر: «پهن پشت»

۹ - ب: «بیت را ندارند»

۱۰ - ب: «سیاه چشم» فقط - ورجل ادعج ای اسود (تاج المصادر اضافه دارد)

الأُشْرَجِ آنك يك خايه ندارد و

آنك يك خايه وی از دیگر

بزرگتر باشد از چهار پای^۱

الأُعْرَجِ لنگی

الأُفْحَجِ آنك رانهایش از يك-

دیگر دور باشد و سر پای

نزدیک^۲ .

الأُفْرَجِ آنك هر دو الیه او بزرگ

باشد [و] بهم نرسند^۳

الأُفْلَجِ کشاده دندان «و کشاده

میان دو دست»^۴ .

ح

الأُجْلَحِ آنك موی او از دوسوی

پیشانی بشده بود^۵ .

الأُرْسَحِ آنك گوشت اندك دارد

بر سر^۶ «و ران»^۶ .

۱- ب: «آنك يك خايه ندارد وانك يك خايه وی از دیگرش بزرگتر باشد» - د: «آنكه يك خايه ندارد وانكه يك خايه او بزرگتر باشد» - در تاج المصادر تمام پاراگراف یعنی شرح لغت به عربی است و قریب بهمین مضمون .

۲- ب: «آنك پاشنه‌اش بیکدیگر نزدیک باشد وساقها دور» - د مانند ب فقط پاشنه‌ایش در جای پاشنه‌اش

۳- و در الحاق شده است - ب بود کذا و در آخر: بهم نرسد - تاج المصادر: ...

بزرگ بود و بهم نرسد - آنكه هر دو سرین وی جهت بزرگی باهم نمی‌یوندند، وان كه «شرم جای» او پیوسته منکشف باشد (منتهی الارب)

۴- ب بود «راندارند»

۵- ب بود «آنك موی از دوسوی سر او پیشانی بشده بود»

۶- در ب الحاقی می‌نماید .

الأفلح زرد دندان	الأسجنح نیکو و راست و نرم ^۱
الأکسح لنگک ^۶	الأصبیح قریب ^۲ من الأصبیح ^۲
الأمدح والأمسح آنک رانهاش	الأفطح پهن سر
در هم سایید ^۷ در رقتن .	الأفضح سپیدی نه سیر ^۳
خ	الأفلح شگافته لب زیرین
الأبزخ آنک پشت وی در شده-	ساق قدحاء ساقی باریک ^۴
بود و سینه بیرون آمده ^۸ .	الأقرح اسبی کی سپیدی بر روی
الأبلخ بزرگ منش	وی مقدار درمی بود یا کم از
	درمی ^۵ .

- ۱- ب: «نیکو (روی - الحاقی) و راست اندام و نرم» - تاج المصادر: «ای حسن معتدل»
- ۲- بود این بیت راندارند - وهو الذی یخالط بیاضه حمرة (تاج المصادر اضافه دارد) منتهی الارب: مردخورموی و شیربیشه بدان جهت که خورمو است و شعر اصیح هوی سپید مائل بسرخی.
- ۳- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: «سپیدی نه سپید و قیل الفضح غبرة فی طلحه»
- ۴- بود این بیت راندارند
- ۵- ب: «ان اسبی که سپیدی بر روی او بمقدار درمی باشد» - د: «آن اسبی که سپیدی بر روی او بمقدار درمی باشد یا کم از درمی» - تاج المصادر: «ان اسبی که سپیدی بر روی وی درمی بود یا کم از درمی و روضه قرحاً فی وسطها نواره بیضا» - برای درم به تعلیقات نگاه کنید .
- ۶- زشت (ب الحاقی) - د: «لنگی زشت»
- ۷- بود: درم گوید
- ۸- بود این بیت راندارند - تاج المصادر: «انک پشت وی در شده و سینه بیرون آمده باشد»

الأصلح كرى كرا^۱الأعقد گرفته سخن^۷الأفتح آنك بندهای^۲

الأفقد آن اشتر کی سول دست

انگشتانش^۳ نرم باشد و پهن .

یا پای بر سوی انسی چسبیده

الأنفخ باد کند^۴باشد^۸ .الكبداء زنی کی میانش^۹ بزرگ

باشد .

الأبلد گشاده ابرو .

[الأكبد رنجور] ^{۱۰}الأجرد خرد موی^۵

الأمرء مرد بی ریش و درخت

الأرد دندان با گونه افتاده^۶بی برگ^{۱۱} .

الأرمد چشم درد گرفته

۱- سخت کر که هیچ نشنود و شتر کر کین (منتهی الارب)

۲- د: بندهاء ۳- تاج المصادر: انگشتان وی ۴- بود این

بیت را ندارند- تاج المصادر: «مرد باغر» - رجل النفع مرد آماسیده خایه و نفع بهاتیزداد

(منتهی الارب) ۵- و بی نبات (بود اضافه دارند)

۶- بود این بیت را ندارند ۷- ایضاً بود ندارند - وشاه عقد آ اذاکان

دنبها کانه معقود (تاج المصادر اضافه دارد) ۸- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر:

«ان اشتر که سول دست یا پای وی بر سوی انسی و اچسبیده باشد»

۹- ب: ان زن کی میانش - د: ان زنی که میانش - تاج المصادر: «زنی که میان وی

بزرگ باشد و اکبد مرد را گویند»

۱۰- کذا بود - ا و تاج المصادر این بیت را ندارند . ۱۱- ورملة مردا

لانبت فیها (تاج المصادر اضافه دارد)

الأجهر روز کور ^۵	الأملد نازک ^۱
الأخزر آنک ^۶ بگوشه چشم نگرد .	الأنكد بداختر
الأذفر تیز بوی وتیز کند ^۷	الأبتر دنبال بریده و بی فرزند
الأزعر تنک موی	الأبجر آویخته ناف
الألجر سرخ چشم	الأبخر کندا ^۲ دهن
الأسمر گندم کون	الأبظر آنک میان لب زورینش بیرون آمده باشد ^۳ .
الأشتر آنک پلک چشم او باگردیده باشد ^۸ .	البظرآء آن زنی کی ^۴ اورا ختنه نکرده باشند .
الأظفر دراز ناخن	

۱- بود این بیت را ندارند

۲- ب وتاج المصادر: گنده

۳- ب: «انك میان لب زیرینش بیرون جسته

باشد» - د: «انك میان لب زورینش بیرون نشسته باشد» - تاج المصادر: «انك میان لب زورینش بیرون آمده بود»، ولی صحیح زورین یا زبرین است که بالائی باشد (منتهی الارب)

۴- د، که - تاج المصادر: که ویرا

۷- د: تیز کند

۶- د: انکه

۵- شبیه شب کور

۸- ب: «انك پلك (جنب) چشم او در گردیده باشد» - د: «انك پلك چشم او بر گردیده

باشد» - تاج المصادر: «انك پلك چشم وی بگردیده باشد»

جایگاه دست نهد و گفته اند

آنك پای در پیش دست نهد^۵ .

الأقشر سخت سرخ

الأكدر تیره رنگ

الأمدر آنك پهلویش دمیده باشد^۶

الأمعر ریزیده موی

الاهبر والهبیر^۷ بسیار گوشت

ز

الأرجز آن اشتر کی پایش

الأعجر بزرگ شکم و چوبی

بسیار گیره^۱ و کیسه پر

الأعسر^۲ چپ و أعسر^۳ یسر^۴

چپ و راست، «ولاتقل أعسر»

ایسر^۲ .

الأعفر خاک رنگ و آهوی سرخ

بام^۳ .

الأفزر آنك لکی^۴ بزرگ دارد

بر پشت .

الأقدر کوتاه و اسبی کی پای در

۱- ب: چوبی کی کره بسیار دارد - د: چوبی که کرد بسیار دارد - تاج المصادر: -

«بزرگ شکم و کیسه پر» ۲- بود « راندارند

۳- و آهوی سرخ فام (ب) - و آهو سرخ فام (د) - تاج المصادر این بیت را ندارد -

در نسخه ب اغفر است ولی درست نیست چه در منتهی الارب به معنی «بردارنده چرك و ریم»

آمده است . ۴- ب: مغند کی (لکی) - تاج المصادر: لکی دارد - لك به معنی

بر آمدگی و کوژی است چنانکه در لهجه مشهدی لکه (به ضم و تشدید) بهمین معنی هست

لکه شدن یعنی جمع شدن و کوژ شدن

۵- بود: «القدر - کوتاه» و بقیه بیت را ندارند

۶- کذا تاج المصادر - بود این بیت راندارند ۷- بود هبر راندارند.

در تاج المصادر به فتحین آمده است ولی ظاهراً کاتب آن را با مصدر اشتباه کرده چه در

منتهی الارب چنین آمده است: «هبرت الابل هبراً محرکه بسیار گوشت کردید و فربه کردید

حمل هبر ککتف شتر بسیار گوشت»

الأطلّس كُرك ديزه وجز آن ^۸	می لرزد وقت برخاستن ^۱
الأفطّس نای بینی فرو نشسته ^۹	الأعجز بزرگ سر ^۲ ون
الأقعّس الأبرخ و عزّة قعسا ^{۱۰}	الأمعز سنگ لاخ ^۳
آی ثابته ^{۱۰} .	من
الأكبّس سرچکاد پیش درآمده ^{۱۱}	مكان احمس صلب ^۴
الألعّس سیاه بام لب ^{۱۲}	الأخرس گنگ
الأملّس نسو ^{۱۳}	الأخنس بینی واپس ^۶ جسته
	الأدهس خاک ریگ نرم ^۷ .

- ۱- ب: «انك پایش می لرزد در وقت برخاستن» - د: «آن اشتر که پایش می لرزد در وقت برخاستن!»
- ۲- تاج المصاדר: «امراه عجز آ زنی بزرگ سر و نای ایقال للمذکر اعجز وانما يقال الی عن ای علی»
- ۳- بود این بیت را ندارند - لاخ پسوند مکان است، رجوع کنند به تعلیقات
- ۴- بود: «الاحمّس- دایر و سخت»
- ۵- تاج المصاדר: الاقفس (سپو کاتب- منتهی الارب)
- ۶- ب: بازپس، بازپس - تاج المصاדר: باپس
- ۷- بود این بیت را ندارند
- ۸- ب: «كرك ديزه وجماعة سخت شو- کن کی رنگ ديزه دارد» - د این بیت را ندارد - ديزه اینجا به معنی سادات انعام است
- ۹- بود: «پهن بینی» - تاج المصاדר: «بینی فرو نشسته»
- ۱۰- ب بود: «فرو نشسته»
- ۱۱- ب: «سرچکاد در پیش آمده» - د: «سرچکاد پیش اندر شده باشد و سینه بیرون آمده»
- ۱۲- تاج المصاדר: سیاه بام لب و توضیحی در باب آن از قول ابو عبید و العجاج.
- ۱۳- بود این بیت را ندارند.

الأمدش أنك عصب دست وی

سست بود یا اندک گوشت^۵ .

ص

الأبخص ستبر پُلك^۲

الأبرص بیس العین^۶

الرمصاً* چشمی کی ژفك خشك

دارد^۷ .

الأعقص سرو^۸ باپس پیچیده^۸

الغمصاً ضد الرمصاء^۹

ش

الأبرش رُخش^۱

الأحرش درشت^۲

الأحمش والحمش بالسكون

باریک ساق^۲ .

الأخفش خرد چشم و بدبین^۳

الأرفش پهن گوش^۲

الاعمش والأغطش انك بدبیند

و آب همی ریزد^۴ .

۲- بود این بیت را ندارند

۴- پ: «الاعمش: خوجیده چشم

۵- بود این بیت را ندارند -

تاج المصادر: «انك عصب دست وی سست بود یا اندک گوشت عن الجوهري وقال البارابي و ابن فارسي امراه مدشا للاحم على ثديها»

* در ا مشدد

۶- بود: بیس - منتهی الارب: پیس اندام و قمر

۷- بود: «الارمص - ژفكن» - ژفك: چو كشك چرك كنج چشم چه تر و چه خشك

(برهان جامع) ۸- پ: «انك سروش (بابش) گوش پیچیده باشد» - د:

۹- بود: «الارمص مثل الارمص»

«انكه سرويش باپس گوش پیچیده باشد»

- تاج المصادر «الغمصاً - انك ژفك تر دارد»

ع	الألخص انك بلك زورينش ستبر باشد ^۱ .
الأتلع دراز کردن	الأتمص اندك موی ابرو ^۲
الأحدع گوش یا بینی یا لب ^۷ بریده.	ط
الأجامع انك لبش ^۸ فرا هم نیاید در وقت سخن گفتن ^۹ .	الأشمط دوموی ^۳
الأخضع آلك سر او کندگی ^{۱۰} اورا خلقت باشد .	الأضبط چپ راست ^۴
الأوسع تباه بلك ^{۱۱}	الأمرط ^۵ والأمعط ^۵ والأملط ریخته موی*
	الأنبط اسب کی شکم سپید دارد ^۶ .

-
- ۱- بود این بیت را ندارند - وقيل هو كالا بخص (تاج المصادر اضافه دارد)
 - ۲- ايضاً بود ندارند ۳- د: «سیاه (و) سپید موی»
 - ۴- د: «چپ و راست» - منتهی الازب: آن که بهردو دست کار برابر کند
 - ۵- ب: الأعمط * تاج المصادر: «الأمرط الذي قد خف عارضاه من الشعر»
الامغط ریخته موی ، الاملط الامرط در جای این بیت
 - ۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر که در جای کی
 - ۷- د: بالب-
یا بینی ۸- ب: لبهاس
 - ۹- تاج المصادر: چون سخن گوید
 - ۱۰- ب: سرافکندگی - تاج المصادر: سراو کندگی و برا
 - ۱۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: تباه بلك چشم

الأفقع انكشتان پای با پس	الأرضع مثل الأرضع ^۱
جسته ^۶	الأسطع دراز کردن
الأكرع انك پیش ساقش	الأصلع دغ سر ^۲
باريك بود ^۷	الأصمغ خرد گوش و تیز -
الأطع دندان با گونه افتاده و	خاطر .
سپید بام لب ^۸	الأفدع خرده ^۳ دست یا پای
الأنزع انك موی از دو سوی	از سوی کالوج کثر *
پیشانی وی بشده باشد و مونث	الأفرع انبوه موی ^۴
را نزعاً نگویند زعراً گویند ^۹	الأفرع کله
الأهنع انك گردن وی فرو -	الأفطع بریده دست ^۵

- ۱ - کذا درهمه نسخ - منتهی الارب: لاغر سرین و ران
- ۲ - وقيل الذي الحسر سعر مقدم راسه (تاج المصادر اضافه دارد) - منتهی الارب: مرد بیموی (بی موی) پیش سر
- ۳ - ب: خورده * افدع: مرد کف دست و پای درون رویه رفته و باریک شکم کف پا که بزمین نرسد (منتهی الارب) - کالوج: انکشت کوچک که عرب خنصر گوید (برهان جامع)
- ۴ - الافرع: تمام موی سر، وهوفی الحدیث (تاج المصادر)
- ۵ - ب و تاج المصادر: دست بریده ۶ - بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: واپس جسته ۷ - ایضاً بود ندارند - تاج المصادر: ... باریک باشد
- ۸ - ب: «دندان افتاده و سپید بام لب» - تاج المصادر: «انك دندانهایش با گونه افتاده باشد وانك اندرون لب وی سپید بود و اکثر ما يعتدی ذلك السودان»
- ۹ - ب: «موی از پیش سر شده» - د: «موی از پیش سر بشده» - تاج المصادر مانند متن است فقط بشده باشد در آن بشده بود است .

نشسته باشد^۱ .

غ

الألثغ انك سين باثا گرداند
ورا باغین یا لام^۲

ف

الأحف انك بر دو كناره وحشی
رود و گویند کی بر انسی رود^۳
الأخلف آن اشتر کی دوشش
بريك سوی چسبیده باشد^۴

الأذلف هموار بینی^۵

الأسف دراز کنج^۶

الأصدف اشتری کی سول وی
از دست یا از پای برسوی وحشی
چسبیده باشد^۷ .

الأعجف لاغر

الأعرف اسبی دراز بش^۸

الأغضف سست گوش ، و لیل^۹

أغضف شبی تاریک^۹

- ۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن است فقط باشد در آن بود
- ۲- ب: «انك سين رابثا گرداند ورا را باغین ویا بالام» - د: «انكه سين رابثا گرداند ورا را باغین یا بالام»
- ۳- ب: «انك بر پشت پای رود و انك هر دو انكشت سترك (بزرگ) او بسوی انسی (یعنی پهلو و پاء) چسبیده باشد» - د: آنکه بر پشت پای رود و آنکه هر دو انكشت سترك او بسوی انسی چسبیده باشد» - تاج المصادر :
- ۴- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن است فقط در آخر چنین دارد :
- ۵- ب: «انك سربینی او بلند باشد و باریك» - د مانند
- ۶- د: «دراری کنج» - منتهی الارب: بالفتح دراز
- ۷- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر ددا فقط که در جای کی
- ۸- ب: «ان اسبی کی بش بزرگ دارد و دراز کردن» - د: «آن اسبی که بیش بزرگ دارد و دراز کردن» - بش: بضم اول کا کل آدمی و یا اسب (برهان جامع)
- ۹- ب: «آنك گوش وی بسر بر چسبیده باشد» - د: «انكه گوش بسر وی دوسیده باشد»
وعیش اغضف و اغطف ای ناعم (تاج المصادر اضافه دارد)

الأخرق انك هیچ کار نداند ^۷ - کرد .	الأغلف والأقلف ختنه نا کرده والأغلف يستعمل في كل شيء في غلاف ^۱ .
الخرقاء آن گوسپند کی گوش بپهنا شکافته دارد ^۸ .	الأقلف ستبر و خرد گوش ^۲ الأکتف پهن کتف ^۳
الأخلق نسو ^۹ الرتقا* زنی بسته اندام ^{۱۰}	الأکشف موی پیشانی با گردیده و بی سپر ^۴ .
الأزرق کر به چشم و صافی از چیزها .	الأکلف انک کلف دارد بر روی ^۵
الأشرق فراخ گوشه دهن ^{۱۱} الشرقا* ضد الخرقاء ^{۱۲}	ق [الأحمق ابله] ^۶

- ۱- بود: «الغلف والأقلف: انك اورا ختنه نکرده باشند»
 ۲- بود این بیت را ندارند .
 ۳- ایضاً بود ندارند - والفرس الذی
 فی اعالی غراضیف کتفیه انقراخ (تاج المصادر اضافه دارد) ۴- ب: مثل الاصلح-
 د: مثل الاحلج وظاهراً هردو سهو است (منتهی الارب) - منتهی الارب: انکه موی پیشانی
 وی بر گردیده مانند دائره شده باشد و اسب پیچیده دمغزه و مردبی سپردر جنک و شکست
 خورده گریخته و بی خود آهنی . ۵- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر :
 «انک کلفه دارد بر روی» - منتهی الارب: سرخ سیاهی آمیز روی- برای کلف و کلفه به تعلیقات
 نگاه کنید ۶- کذا بود - ۱ و تاج المصادر این بیت را ندارند ۷- د: نتوان-
 تاج المصادر: نتواند ۸- ب: «آن گوسپند کی گوش او سوراخ کرده باشد»
 د: «آن گوسفند که گوش وی سوراخ کرده باشند» - تاج المصادر مانند متن است فقط
 کی در آن که است . ۹- ب: لغزناک (ساییده) - د: نسو (به فتح ن)
 * در ا مشدد ۱۰- ب: «ان زنی کی با او مجامعت نتوان کرد» - د: «ان
 زنی که با او مجامعت نتوان کرد» -
 ۱۱- ب: دهان ۱۲- ب: «الشرقا - ان گوسپند کی گوش (اورا) بدرازا
 شکافته باشند» - د: «آن گوسفند که گوش او بدرازنا شکافته باشند»

الأطرق سست زانو	الأثجّل بزرگ شکم
الأعناق دراز کردن	الأثعلل انک دندان افزونی دارد
الفتقاء ضد الرتقاء ^۱	درپیش يك ديگر ^۳ .
الأفرق ان خروهي کی دوخوج	الأجزال شتری کی سر دوشش
دارد وانک موی سر و محاسن وی	ریش بود ^۴ .
بدو شاخ باشد ^۲ .	الأحدل انک يك دوشش افراشته-
ک	تر باشد از ديگر ^۵
الأعفاک الأحمق	الحدلا زنی زفت گوشت و باریک
ل	استخوان ^۶ .
	الأخطل سست گوش ^۷

- ۱- ب بود این بیت را ندارند - کذا تاج المصادر - منتهی الارب : زن کشاده ک
- ۲- ب : «ان خروه (خروس) کی دوخود (خوج) دارد» - د : «آن خروهي که دوخوج دارد» و بقیه بیت را ندارند - تاج المصادر : «انک موی سر و پیشانی وی بدوشاخ باشد و خروهي دوخوج واسهی که يك سر و نش برتر بود»
- ۳- ب : «نک دندانن افزون دارد یا دندانن ديگر درپیش دندان او بر آمده باشد» - د : «آنکه دندانن افزونی دارد و یا دندانن ديگر درپیش دندان او بر آمده باشد»
- ۴- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر مانند متن است فقط بود را ندارد - و در حاشیه نسخه ب با خطی شبیه متن و اندکی ریزتر افزوده اند : «آن اشتری که سر دوشش بود»
- ۵- ب : «انک يك دوشش افراشته تر از دوش ديگر بود» - د : «آنکه يك دوش او را شنه - تر باشد از ديگر»
- ۶- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا
- ۷- ب بود : «آویخته گوش»

الأشهبَلٌ	میش چشم	الأرجلُ	بزرگ پای و انك ^۱
الأعزلُ	بی سلاح و ان ستوری	یك پایش سپید باشد ^۲	از بهایم
کی دنبالش راست نباشد با سر		«و مصدرُ هذا الرجلُ * و-	
پشت مازه ^۷		الرجلُ جِلَّةٌ * بالضم ^۳	
الأعصلُ	گوز دندان نیشتر و	الأرغَلُ	الأقلَفُ ^۴
کثر ساق ^۸		الأشکَلُ	سرخ چشم و انك تهی-
الأعقلُ	انك پایش اندک مایه	گاهش سپید باشد از گوسپند ^۵	
خم دارد ^۹		الأشعلُ	اسبی کی پاره از دنبال
الأعزلُ	الأقلَفُ ^{۱۰}	سپید دارد ^۶	

- * در | مشدد
- ۱- د: آنکه
- ۲- ب: بود - تاج المصادر:
- درد
- ۳- ب بود این تکه را ندارند - کذا تاج المصادر در آغاز: هومکروه
- ۴- ب بود: «مثل الاقلف» - منتهی الارب: ختنه نا کرده و درازخایه
- ۵- کذا ب ولی «ار گوسپند» را ندارد - د: «سرخ چشم و آنکه تهی گاهش سپید باشد از بهایم»
- ۶- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: پاره ۶
- ۷- ب: «بی سلاح و ان ستوری کی دنبال وی نباشد راست نباشد با سر پشت مازه» - د: «بی سلاح و آن ستوری که دنبال او راست نباشد و اسر پشت مازو» - تاج المصادر: «بی سلاح و ستوری که دنبال بريك سودارد ارعادت و هو عیب»
- ۸- ب: «کثر دندان نیشتر» - د: «کثر دندان نیشتر» فقط
- ۹- ب: «ان ستور کی پایش خم دارد» - د: «آن ستور که پایش خم دارد» - تاج الم-صادر: «ستوری که پایش اندک مایه خم دارد»
- ۱۰- ب: «مثل الاقلف» - د: «مثل الارغل» - عیش الاعزل عیشی فراخ (تاج المصادر) اضافه دارد

الأفتل ان وارنی کی دور باشد	ای واسعة .
از پہلوی ستور و ان وارنی کی سخت باشد ^۱	الأهدل آویخته لب ^۶
الأقبل انك چشمش در پیش کرده ^۲	م
القبل ان گوسپند کی سر و ش بیش در آمده باشد ^۳	الأبکم والبکم ^۷ گنگ
الأقرل لنگی زشت ^۴	الأترم دندان پیشین شکسته ^۸
الأکحل سیاه پلک ^۵ از خلقت	الأثلّم رخنه شده
الأنجمل فراخ چشم، و طعنة بخلا	الأجذم بریده دست
	الأحزم ضد الأهضم ^۹
	الأخشم پهن بینی ^{۱۰}
	الأخرم دیوار بینی یا سر بینی

- ۱- ب: «ان وارن (ارنج) کی از بر سینه ستور دور باشد و ان وارنی کی سخت باشد» - د «آن بارانی که از بر ستور دور باشد و آن وارانی که سخت باشد» - تاج المصادر: «ارواری که از پہلو دور باشد»
- ۲- بود این بیت را ندارند
- ۳- د: «آن گوسفندی که سر ویش بیش در آمده باشد» - تاج المصادر: «سروس
- ۴- تاج المصادر: «لنگ زشت»
- ۵- بود: سیاه چشم
- ۶- بود « را ندارند
- ۷- بود بکم را ندارند
- ۸- بود: «شکسته دندان»
- ۹- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب: زمین درشت و بلند و است لسان خیزوم و تپیکاه بر آمده
- ۱۰- ب: «بن بینی فرونشسته» - د مانند ب ولی کاتب اخنم را اخشم نوشته که بهمین نحو آمده است (منتهی الارب)

الأشْرَمُ	شکافته بینی ^۱	انك بریده ^۱ .
الأَصْلَمُ	گوش ^۲ در بُن بریده	الأخْشَمُ انك کند و بوی نشنود ^۲
الأَضْجَمُ	کثر دهن ^۳	الأُدْرَمُ انك پُژول او پنهان شده
الأَعْرَمُ	سیاه سپید ^۴	باشد و یا وارن ازب پاری گوشت ^۳
الأَعْسَمُ	بند دست خشک شده ^۵	الأُدْغَمُ دیزه ^۴
الأَعْصَمُ	انك يك دستش سپید	الأُرْشَمُ انك طعام بوید و حریص
باشد و یکی سیاه از حیوان ^۶		باشد بر وی ^۵ .

- ۱- بود: «دیوار بینی بریده» - وانك نرمه گوش او سوراخ کرده باشند (تاج المصادر اضافه دارد) ۲- بود این بیت را ندارند ۳- ب: انك از بسیاری لنگه او (گوشت - در حاشیه) پنهان باشد و یا وارن (ارنج) - د: «آنکه از بسیاری گوشت بزول وی پنهان شده باشد یا وارن» - تاج المصادر: «انك پُژول وی پنهان بود از گوشت و دندان ریزیده ، الادرم من العراقيب الذي عظمت امرته» - پُژول: چوقبول بمعنی بجزول و شنالنگه (استخوانی که میانه بند پا و ساق واقعست و عربی کعب گویند) و بمعنی پستان زنان و کلوله که طفلان بدان بازی کنند و فندق (برهان جامع) ۴- بود این بیت را ندارند - کذا تاج المصادر - منتهی الارب: دیزه و آن نیک سیاه بودنست روی اسب و تپفوزهای وی نسبت برنگ سائر بدن ۵- ایضاً بود ندارند ۶- بود: «سربینی بریده» ۷- بود: ازبن ۸- و بینی (ب در حاشیه اضافه دارد) - تاج المصادر: کثر دهن و بینی ۹- بود این بیت را ندارند ۱۰- ب: «انك بندهای دست خشک شده باشد» - د: «بندهای دست خشک شده» - تاج المصادر: «انك بندهای دست وی خشک بود» ۱۱- ب: «انك یکی دستش سیاه باشد و یکی سپید از بز کوهی و جز آن» - د: «انك يك دستش سیاه باشد و یکی سپید از بز کوهی و جز آن» - تاج المصادر: «انك يك دست وی سیاه بود و یکی سپید از حیوان»

الأهتَم	دندان پیشین شکسته ^۷	الأعلم	شگافته لب زورین ^۱
الأهضم	ازنك سر پهلووش بهم در شده باشد ^۸	الأفقم	ازنك دندانهای زبرینش پیش بیامده باشد ^۲
الأحبن	ازنك استسقا دارد	الأقضم	دندان پیشین از نیمه فرا شکسته و پوست سره شکسته ^۳
الأحجن	کثر ^۹	الأقضم	دندان ریزیده ^۴
الأدخن	تیره سیاه بام ^{۱۰}	الأفعم	بن بینی فرو نشسته ^۵
الأدکن	سیاه بام ^{۱۱}	الأکزم	کوتاه بینی وانگشتان ^۶

-
- ۱- بود: زبرین
۲- ب: «ان کی دندانهای زبرینش از پیش دندانهای
زبرین بیامده باشد» - د: «انك دندانهای زبرین او از پیش دندانهای زورین بیامده باشد»
- تاج المصادر: «انك دندانهای زبرینش پیش بیامده بود»
۳- ب: «دندان از نیمه فرو شکسته و سرو شکسته» د: «دندان از نیمه فرا شکسته و سرو
شکسته» - تاج المصادر مانند متن است اما سره در آن سرو است
۴- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: «دندان بریزنده»
۵- د تمامی بیت را ندارد - ابضاً ب ندارد ولی در حاشیه افزوده اند
۶- ب: «خردانگشتان و بینی» - د: «خردانگشتان» - تاج المصادر: «کوتاه بینی و
انگشتان و اسبی که لب وی کوتاه و زفت باشد»
۷- د: «پیشین شکسته»
۸- تاج المصادر: الأهضم المضم الحمین
۹- ب: کوز (کوز) - تاج المصادر: کوز
۱۰- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا و در آخر: فام
۱۱- بود و تاج المصادر این بیت را ندارند

الأقرن پیوسته ابرو وسرہ^۱ آور
 الألخن شمغند
 الألکن کُند زفان
 الأمثن انک بول باز نتواند^۲
 داشت .

الأستة العظیم الأست .
 الأسنه دیرینه
 الأکمہ انک از مادر نابینا زاید^۵
 الأمره والأمقه سرمه ناکرده^۷
 ومن المعتل **

ب

الورب تباہ شدن «رک»^۶
 الوصب دردمند شدن

ح

الوفح خشک شدن بول و پشک

۵

الأبلة الذی غلب علیہ سلامة
 الصدر * ۳ .

الأجبه فراخ پیشانی
 الأجله الأجلح^۴

ع

-
- ۱- بود و بدل: سرو - تاج المصادر: «پیوسته ابرو» فقط
 ۲- د: نتوان * در ا مشدد .
 ۳- بود: «معروف» در جای تمام بیت
 ۴- بود: «دغسر» - تاج المصادر: الاحلج
 ۵- ب: «نابینای مادرزاد» -
 د: «آنک» مادر اورا نابینا زاید» - تاج المصادر: «نابینا مادرزاد»
 ۶- بود این بیت را ندارند
 ** ومن المعتل الواوی (باضافه دارد) بخطی جزم تن - در نسخه تاج المصادر این بخش
 سه ورق بعد آمده است یعنی نخست «ومن المضعف» است و بعد «من المعتل»
 ۷- بود و رگ را ندارند

الوَجَرُ بترسیدن ، والنَّعْتُ

بر کوسپندا ۱ .

منه أَفْعَلٌ وَلَا يُقَالُ فِي-

خ

الْمُؤَنَّثِ فَعَلَاءٌ وَلَكِنْ

الْوَرَّخُ تَنْزُكُ شَدْنِ خَمِيرٍ

فَعَلَّةٌ ۵ .

الْوَسَخُ شَوْخُكُنْ شَدْنٌ ۲

الْوَحْرُ كينه گرفتن ، و يُقَالُ

د

ذَرَّةٌ أَيْ دَعَةٌ وَهُوَ يَذَرُهُ

الْوَبْدُ وَالْوَمْدُ كَرْمُ شَدْنٍ وَ

أَيْ يَدَعُهُ ، وَأَصْلُهُ وَذِرَهُ

خَشْمُ كَرَفْتِنٍ ، وَهَذَا يُعَدِّي

يَذَرُهُ وَقَدْ أَمِيتَ مَاضِيَهُ وَ

بِعَلَى ۳ .

فَاعِلُهُ وَمَفْعُولُهُ وَقِيلَ هُوَ

و

مِنْ بَابِ مَنَعَ يَمْنَعُ ۶

الْوَبْرُ بَسِيَارِ پَشْمِ شَدْنِ اشْتَرٌ ۴

الْوَضْرُ شَوْخُكُنْ شَدْنٍ وَ بَسْت

۱- ب: «خشك شدن بول بر کوسپندا و جز آن» - پشند
 در اینجا مضموم است ولی در جای دیگر مکسور بود (ص ۱۰۹)
 ۲- تاج المصادر شَدْنِ را ندارد ۳- ب: «الوَمْدُ - کرم شدن و خشم گرفتن» -
 تاج المصادر: «الوَبْدُ وَالْوَمْدُ خَشْمُ كَرَفْتِنٍ وَيَعْدِيَانِ بِعَلَى . وَمَدَّتْ لِيَابِنَا إِذَا شَدْنَا حَرَهَا»
 ۴- د: شتر - در نسخه بود «بسیار شدن پشم» است ۵- ب: «ترسیدن» -
 د: «بترسیدن» و بقیه بیت را ندارند - تاج المصادر: «ترسیدن» و در آخر «وليد» (وعد)
 ۶- ب: «کينه گرفتن» و بقیه بیت را ندارند - تاج المصادر: «كينه گرفتن و وحر بحر
 بالكسر فيهما لغة عن ابن جنبي و تقول ذره اي دعه و هو يذره اي يدعه و اصله و ذره يذره
 مثل وسعه يسعه و فد اميت ماضيه و لا يقال و ذره و لا و اذرو لكن تركه و هو تارك و قيل هو
 من باب منع يمنع محمولا على و دع يدع لانه بمعناه قالوا و لو كان من باب و حل و حل لفل
 في مستقبله يوذر كيوجل و لو لم يكن محمولا لم يخل عينه اولامه من حرف الحلق و هذا
 القول اصح»

گرفتند ۱ .

الْوَعْرَةُ درشت شدن راه، وَفَعُلَ
يَفْعُلُ لُغَةً وَالنَّعْتُ مِنْهُمَا
وَعْرٌ بِالسُّكُونِ ۲ .

الْوَعْرُ کینه ور شدن و سخت
گرم شدن، وَالنَّعْتُ «وَاغْرُ» ۳
الْوَقْرُ بِالتَّنْسُكِينِ گران شدن
گوش، وَقْيَاسُهُ التَّحْرِيكُ ۴

الْوَقْرُ لَنَكِيدِنِ سَتُورِهِ

ع

الْوَجَعُ دردمند گشتن،
وَالْمُسْتَقْبَلُ يُوَجَعُ وَيُجَعُّ
وَيَأْجَعُ وَيُجَعُّ ۶ .

السَّعَةُ * همه را فارسیدن و فراخ
شدن، وَالغَابِرُ يَسَعُ بِحَذْفِ
الْوَاوِ لِتَعَدِّيهِ * وَكَذَلِكَ
الْقَوْلُ فِي يَطَاءٍ ۷
الْوَالِعُ وَالْوَالُوعُ بِالْفَتْحِ سَخَتْ-

۱- د: کردن

۲- ب: «الوعر درشت شدن راه والنعت منه عر بسكون-

العین» - ضبط تاج المصادر بامتن موافق است فقط فعل يفعل مفتوح العين آمده .

۳- ب: الوعر (به فتح و وسكون غ) والوغر (به فتحتین) کینه ور شدن - ضبط د مانند
متن است فقط تکه داخل « را ندارد - تاج المصادر کذا و در آخر: والنعت فاعل

و وعر یغر فیہما لغه عن ابن جنی

۴- ب: «الوقر (به سکون ق و یا به فتح ق که این دومی الحاقی است) گران شدن گوش» - د:

«الوقر (به سکون ق) گران شدن گوش»

۵- ب: «دردمند گشتن» - د: «دردمند شدن» وبقیه بیت را ندارند - تاج المصادر:

«الوجع والتوجع دردمند شدن والمستقبل يوجع ويجمع» * در ا مشدد

۶- ب: «السعة (مشدد) - فراخ فارسیدن و فراخ شدن والغابر يسع بحذف الواو» -

تاج المصادر: «السعة - همه (را - الحاقی) فرا رسیدن و فراخ شدن والغابر يسع
بحذف الواو لتعديها لان هذا الباب لا يكون الا لازماً فلما جاء متعدياً خولف به نظيره وقيل
لانه من باب ورت يرث وانما فتح لحرف الحلق يدلک علی ذلك سقوط الواو علی حد
سقوطها فی يعد و كذلك القول فی يطاء»

ترسیدن ، و حُكْمُهُ حُكْمٌ -
الْوَجْرُ وَمَسْتَقْبَلُهُ كَمَسْتَقْبَلِ
وَجِعَ وَكَذَلِكَ فِيمَا أَشْبَهَهُ مِنْ

باب المِثَالِ إِذَا كَانَ لِأَزْمَاءِ
الْوَحَلِ وَالْمَوْحَلِ بِالْفَتْحِ
دَرِ وَالْحَلِ افْتَادَنَ .

الْوَهْلُ ترسیدن و فراموش و غلط
کردن، و هَذَا يُعَدُّ بِفِي وَعَنْ ۷

م

الْوَحْمُ ۸ بر آ بستنی آرزو خواستن
الْوَخَامَةُ ناگوارنده ۹ شدی
الْوَذْمُ دوال دلو بریده شدن ۱۰

حریص شدن ۱ .

الْوَقَعُ دردمند شدن پای از درشتی
زمین ۲ .

غ

الْوَتَغُ «بزه مند» ۳ و هلاك شدن

ف

الْوَكْفُ بزه مند شدن

ق

الْوَبْقُ ۴ هلاك شدن

ل

الْوَجَلُ وَالْمَوْجَلُ بِالْفَتْحِ ،

۱- ب: «الولع سخت حریص شدن» - د: «الولوع سخت حریص شدن»

۲- ب: «دردمند و سوده پای گشتن از برهنه (پای - الحاقی) رفتن» - د: «سوده گشتن

پای از برهنه پای رفتن» - تاج المصادر این بیت را ندارد
۳- بود « را
ندارند

۴- بود : الوبوق ۵- بود: الوجل «ترسیدن» فقط - تاج المصادر: «...»

و حكمة كحكم الوجر والمستقبل منه كمستقبل وجع وكذلك فيما اشبهه من باب المِثَالِ إِذَا
كَانَ لِأَزْمَاءِ

۶- بود: «الوحد - دروحد افتادن» ۷- بود: «ترسیدن و فراموش کردن و

خطا و غلط کردن» ۸- والوحام (بود و تاج المصادر اضافه دارند) - و حام در

نسخه ب و تاج المصادر بدو شکل است : به کسر یا به فتح و

۹- د: ناگوارد - ب مانند د در اصل و بعد مانند متن کرده اند

۱۰- بود این بیت را ندارند - و ذم در تاج المصادر و ذم است اما ظاهراً سهوی است

از کاتب چه و ذم به معنی و ذم نیامده است (منتهی الارب)

الْوَعْمَ كینه ور شدن^۱
 الوَهْمَ^۲ غلط کردن «ويعتدى»
 بفی^۳.

ن

الْوَسَنَ وَالسِّنَةَ* اونا بییدن،
 وَالنَّعْتُ و سَنَانٌ، وَالْوَسَنُ
 بی هوش شدن از دم چاه،
 وَالنَّعْتُ* فَعِيلٌ^۴.
 الْوَهْنُ سست شدن^۵

ه

الْوَبَهُ باک داشتن
 الْوَالَهُ پناه با کسی دادن، و
 يُعْتَدِي بِالِي^۶.

و من المعتل المضاعف^۷

و

«الْوَدُّ»^۸* الْوَدَادُ بِالْكَسْرِ^۹
 وَالْمَوَدَّةُ دوست داشتن**
 وَالْوَدْدُ^{۱۰} وَالْوَدَادُ وَالْوَدَادَةُ
 بِالْفَتْحِ فِيهِمَا^{۱۱} آرزو کردن

۱- تاج المصادر: «کینه گرفتن و وغم یغمم بالکسر فیهما لغه عن ابن جنی»

۲- در ب به کسر یا سکون ه ۳- بود « را ندارند

* در ا مشدد ۴- ب: «الوسن - بخواب شدن و بی هوش شدن از دم چاه»

- د: «الوهن - فاخواب شدن و بی هوش شدن از دم چاه»، برای دم به تعلیقات نگاه کنید

۵- د: کردن ۶- بود: «شیفته شدن و پناه با کسی دادن» - تاج المصادر

مانند متن، فقط دادن را ندارد و ظاهراً سقطی است.

۷- ترتیب نسخه بود را بامتن در اینجا اختلافی است

۸- در ب مفتوح و در د مضموم و مشدد

۹- بود «بالکسر» را ندارند ۱۰- در ب مفتوح فقط

۱۱- بود «بالفتح فیهما» را ندارند ** تاج المصادر تکه داخل «

را ندارد

و مما النعت منه على افعال^۱

م

الْيُتَمُّ «بِالسُّكُونِ فِيهِمَا»^۷

بی پدر شدن مردم و بی مادر شدن
چهار پای^۸.

ن

الْيَقَنُّ بِبِيْ كَمَا نَ شَدْنٌ ، وَهُوَ
مُتَعَدٌِّّ * * *

و مما النعت * منه على افعال
من الواوی^۹

ر

الأوْبَرُ بسیار پشیم * *

و

الأَيْسُ * سخت^۱

ل

الأَيْلُ * کوتاه دندان^۱
ومن اللّيف المّفروق

ج

الْوَجِيُّ^۲ سوده شدن سم ستور^۳
ومن الممّتل الیایی؛

[من الیُبس خشك شدن^۵]

ظ

الْيَقْظَةُ^۶ بیدار شدن

۱- بود ندارند * درامشدد ۲- در دو تاج المصادر به سکون ج
 ۳- ب: «سوده شدن سنب ستور» - د: «سوده شدن سم ستور» - در نسخه الکبری از
 تراشیدگی در کلمه سم هست. ۴- بود: الیایی - تاج المصادر: «ومن الیایی»
 ۵- او تاج المصادر ندارند - بیس در د مفتوح و در ب مضموم و مفتوح است ، شأراً
 اصح مضموم است (منتهی الارب)
 ۶- ومن الممّتل الیایی (تاج المصادر اضافه دارد)
 ۷- بود * راندارند ۸- و فعل یفعل بالضم فیهما لعد (تاج المصادر
 اضافه دارد) * * بود ندارند ۹- ب: «ومما جاء النعت منه
 علی افعال من الواوی» - د: «وهما النعت منه علی افعال من الواوی»

ومن الاجوف الواوی

ص

الأوقص کوتاه گردن

ح*

الروح سبک دست شدن وبوی-

ع

الأوكع انك انگشت سترک

یافتن وسخت جستن باد^۴الراحة فحل شدن اسب^۵

پای او بر دیگر اُفتیده باشد

د

وآنرا گوژ کرده^۱الدود^۶ کرم در افتادن^۷

ف

الأوطف انبوه موی^۲

ر

العور والعورة باخلل شدن

ه

جای والنعته* عور^۸الأوره^۳ الأحمق

ع

۱- ب: «انك انگشت سترک (بزرک) وی بر دیگر افتاده باشد و آنرا کژ کرده» -
د: «آنکه انگشت سترک او بر یکدیگر افتاده باشد و آنرا کژ کردی- کرده» - تاج المصادر
«انك انگشت نر پای او بر یک دیگر افتاده بود»

۲- ب: «انبوه مژه» - د: «انبوه موی ومژه موی» - تاج المصادر: «انبوه موی ابرو
ومژه وسحابه وطفاً مسترخیه الجوانب لكثرة ما بها» ۳- وقيل الاخرق (تاج المصادر
اضافه دارد) * مات يمات لغة في مات يموت (داضافه دارد)

۴- کذا بود - تاج المصادر: «سبک دست شدن وبوی یافتن ومنه الحديث وراح فلان
للمعروف راحة ايضاً اذا اخذته له خفه واريحية و ریح الغدير ای ضربته الريح والنعته
مروح ومريح وقياسه مروح لا غير كقولهم الروح» ۵- بود وتاج المصادر

ندارند ۶- بود فقط به فتح دو مشدد ۷- تاج المصادر: او فتادن

۸- بود این بیت را ندارند- تاج المصادر کذا

ترسیدن ، والنَّعْتُ خَائِفٌ و
خافٌ ، وقوله «الآن يخافا»
ای یَعْلَمَا وَيُوقِنَا ۷ .

ک

الشَّاكَّةُ * والشَّيْكَةُ * بخار
در رفتن و خار در پای شدن ۸ .
الشَّوْكَ * پستان از جای
برخاستن و تمام سلاح شدن ۸ .

م

النَّوْمُ * خفتن و کهنه شدن جامه
و کاسد شدن بازار .

الهَوْرُ رَا ریهیده شدن ۲

ز

العَوَزُ نایافت شدن چیزی و
درویش شدن ۳ .

س

السَّوْسُ ۴ شُبْشَه در افتادن
و شُپْشِن شدن کوسپنده .

ص

العَوُصُ دشخوار شدن چیزی ۶

ف

الخَوْفُ وَالْمَخَافَةُ وَالْخَيْفَةُ

- ۱- در اوتاج المصادر به فتح یا سکون و در بود فقط مفتوح .
- ۲- ب: «ریزیده شدن» - تاج المصادر: «ریهیدن» - (ص ۶۷) ۳- بود این بیت را ندارند * در امشدد ۴- در تاج المصادر به فتح یا سکون و - در بود فقط مفتوح
- ۵- بود: «شبهه در افتادن» - تاج المصادر مانند من فقط در اوفتادن در جای در افتادن
- ۶- بود این بیت را ندارند ۷- بود: «الخوف - ترسیدن» فقط - تاج المصادر کذا تا خایف و از آن به بعد: و ربما قالوا خاف علی فعل وفوله تعالی الان یخافا ای یعلما ویوقنا . تکه اخیر آیتی است از کلام الله مجید (تعالی قات)
- ۸- ب: «الشوک (به فتح و سکون و) خار در پای شدن و پستان از جای برخاستن و تمام سلیح شدن» - د: «الشوک (مفتوح و مشدد) بخار در رفتن و پستان از جای برخاستن! و تمام سلاح شدن» - تاج المصادر کذا و بیت دوم: پستان از جای برخاستن و دندان اشتر بر آمدن و شاک الرجل شوماً ظهراً شو کته وحدته فهو شاک السلاح و شاکي السلاح ایضاً مقلوب منه

ومن الیای ۱

ب

الهیبة شكوه داشتن ۲

[ت البیتوته شب گذاشتن ۳]

د

[الصید شکار کردن ۴]

الکیدودة والکود و المکاد

والمکادة خواستن و نزدیک

شدن بفعل، و حکى فيه لغة

شاذة وهى کدت بضم الکاف

اکاد

ر

الحيرة والحير والحيران

والحيرة سرگشته شدن ۶

الغيرة والغير والغار رشك

بردن ۷

ع

الهيح والهيحان ۸ بدلى کردن

ف

العياف منش بردن ۹

ل

الخيل والخيلة والمخيلة

۱- بود و تاج المصادر: ومن الیای

۲- کذا بود - تاج المصادر: ترسیدن

۳- کذا بود - ا و تاج المصادر ندارند

۴- ايضاً ا و تاج المصادر ندارند

۵- بود: «الکيدودة و المکاد (ب - المکادة) خواستن و نزدیک شدن بفعل». تاج المصادر

«الکيدودة و الکود و هذا مصدر شاذ و المکادة و المکاد خواستن و نزدیک شدن بفعل و حکى

فيه لغة شاذة وهى کدت بضم الکاف اکاد و يقولون کيد زيد يفعل کذا يريدون کاد»

۶- ب: «الحيرة - سرگشته شدن» فقط

۷- بود: «الغيرة - رشك بردن» فقط - تاج المصادر کذا با توضیحی بیشتر: و منه -

الحديث... ۸- بود ندارند

۹- ب: زدن

والخَيْلُولَهُ پنداشتن، وتَقْوُلٌ
 فِي مَسْتَقْبَلَةِ أَخَالٍ بِكَسْرِ -
 الْأَلِفِ وَهُوَ الْأَفْصَحُ وَبَنُو أَسَدٍ
 تَقْوُلٌ بِالْفَتْحِ وَهُوَ الْقِيَّاسُ، وَ -
 الْخَيْلُ كَشَى كَرْدَنٌ ۱ .
 وَمَا زَالَ فُلَانٌ يَفْعَلُ كَذَا زِيَالًا
 هَمِيشْكَارِ مِی كَرْدَنٌ ۲ .

النَّيْلُ * يَافِتْنُ وَرَسِيدُنٌ ۳

وَمِمَّا نَعَتْ مِنْهُ عَلَى أَفْعَلٍ
 مِنَ الْوَاوِيِّ *

ر

الْأَلْوَثُ ضَعِيفٌ ۵ اِبْلَهُ

ج
 الْأَعْوَجُ كَثْرٌ
 الْأَهْوَجُ دَرَازٌ ۶ وَ اِبْلَهُ

ح
 الْأَرْوَحُ اِنَّكَ سِرٌّ پَايشِ از يَكْ -
 دِيْگَرِ دُورِ بَاشَدِ وَ پَاشَنَه نَزْدِيْكَ ۷

د

الْأَسْوَدُ سِيَاهٌ ۸

الْأَقْوَدُ اِسْبِيْ دَرَازِ پِشْتِ وَ كَرْدَنِ
 وَ مَرْدِي سَخْتِ كَرْدَنِ ۹

- ۱- بود: «الخييل والمخيلة والخيلوله - پنداشتن» - تاج المصادر كذا فقط يقول
 درجای تقول و كشي مشدد .
 ۲- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر:
 «ما زال فلان يفعل كذا زياالا هميشه فلان كار ميكرد و حكى ابو الخطاب ما زيل يفعل
 كذا بمعنى ما زال»
 ۳- كذا بود - تاج المصادر: «تا - يافتن ورسیدن
 و حكى سيپويه غارمنيل اى ينال مافيد ومنه الحديث ينال من الصحابه يعنى الرقعة فيهم
 ورسیدن ما بهت له اى فافطنت له»
 ۴- د وجاء النعت * در اوب مشدد
 ۵- بود: ضعيفى -
 تاج المصادر: الذى فيه استرخا
 ۶- د دراز» را ندارد و در ب سز افزوده اند
 تاج المصادر: رجل اهوج اى طويل و به تسرع و حمق .
 ۷- د» «آنكه سراكشتاناش
 از ديگر دور باشد با پاشنه نزيديك» - تاج المصادر: «انك سرباى وى از يك ديگر دور بود و
 پاشنه نزيديك»
 ۸- بود این بیت را ندارند .
 ۹- بود: «دراز كردن» فقط - تاج المصادر كذا ولى هر د درجای مردى

الأشوس انك بگوشه چشم

نگرد از خشم یا از تکبر^۶ .

ش

الأدوش مثل^۷ الأدوس

ص

الأحوص تنك گوشه چشم^۸

الأخوص انك چشمش در مفاك

اُفتیده باشد^۹ .

ع

الإروع انك جمال او مردم را

خوش آید^{۱۰} .

الأحور سیاهه چشم سخت سیاه

و همچنان سپیده^۱ .

الأزور چسبیده

الأصور گز و چسبیده «و آرزومند»^۲

العور يك چشم شدن ، و قد

عارت العين تعار و عورت

ايضاً والنعت * أعور^۳ .

س

الأحوس شجاع^۴

الأدوس تباہ چشم از علتی کی

دارد^۵ .

۱- ب: «انك سیاهی چشمش سخت سیاه باشد و سپیدی سخت سپید» - د: «آنکه

سیاهه چشمش سخت سیاه و سپید چشمش سخت سپید باشد» - تاج المصادر: «چشم سپید

و سخت سپید و همچنان» ۲- کذا درهمه نسخ - « در حاشیه

است باخط متن - تاج المصادر: «رجل اصور ای مایل مشتاق»

۳- بود: «الأعور - يك چشم» * در ا مشدد ۴- بود

این بیت را ندارند . ۵- بود: «تاریك چشم» ۶- ب: «انك

بگوشه چشم نکرد و شجاع» - د: «آنکه بگوشه چشم نکرد و شجاع» - تاج المصادر:

«انك دنبال چشم نکرد (د) از خشم یا از تکبر» ۷- تاج المصادر مثل را ندارد .

۸- تاج المصادر: الضيق موخير العين وقيل بل هو الضيق احدى العينين

۹- ب: «انك چشمش در کو - گو افتاده باشد» - د: «انك چشمش در مفاك اوفتیده

باشد» - تاج المصادر: «چشم دور در افتاده» ۱۰- و تیز ذهن (بود اضافه دارند)

تاج المصادر: «انك جمال وی مردم را بشکفت آرد»

الافوق تیری فوق شکسته ^۵	الروعاء* تیز دل از اسب و اشتر ولا یوصف به الذکر* ^۱ .
گ	
حاجه شوکاء حله کی درشت بافته باشند ^۶ .	الأکوع انک خرده دستش از سوی انگشت سترگ گز بود ^۲
النواکة* الحماقة ، والنعت انوک ^۷ .	ف:
ل	الأجوف میان تهی ^۳
الأثوال دیوانه ^۸	الأصوف بسیار پشم
الأحوال گز چشم	ق:
الأسوال سست ^۹	الأروق دراز دندان الأسواق نیکو ساق «ودراز ساق ایضا» ^۴ .

* در ا مشدد

- ۱- بود این بیت را ندارند .
- ۲- ب: «انک خورده دستش گز باشد» .
- د: «آنکه خورده دستش گز شده باشد» - تاج المصادر مانند متن است فقط خردهی در آن با سرء همراه است .
- ۳- بود این بیت را ندارند .
- ۴- بود « را ندارند .
- ۵- ب در اصل: «تیر فوق شکسته» و افزوده اند: سوفار - د: «تیری شکسته فوق
- ۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا اما که در جای کی .
- ۷- بود: «الانوک - ابله»
- ۸- تاج المصادر: «کوسپند دیوانه» - در نسخه ب نیز کوسپند را افزوده اند .

م	الکـوّماء ناقه ^۱ بزرگ کوهان	الأنعیّد نازک خلق
هـ	الأشوه انک زود بچشم کند ^۲	الأعیس اشتری سپید کی اتدک
	الأفوه فراخ ^۳ دهن و دراز دندان	مایه سرخی دارد ^۷
	ومن الیای ^۴	الالیس ^۸ والاهیس ^۸ دلیر
ح	الأفیح فراخ ^۵	ط
		الأعیط دراز کردن ^۹
د	الأجیند دراز کردن	ف
	الأصید گز کردن و متکبر ^۶	الأخیف انک یک چشم سیاه
		باشد و یکی سبز ^{۱۰}
		الأهیف باریک میان

- ۱- د: ناقه ای - تاج المصادر: «ناقه کوهاء اشتری بزرگ کوهان» در جای تمام بیت
 ۲- بود این بیت را ندارند
 ۳- ب: دهان - تاج المصادر: «فراخ دهن و محاله فوها اذا كانت اسنانها التي یجر الرشا طوالا»
 ۴- ب و تاج المصادر: الیایی - دعنوان ندارد - در ا مشدد
 ۵- دهن (بود اضافه دارند)
 ۶- تاج المصادر پاره گرافی دارد تمام عربی
 ۷- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا و که
 ۸- بود ندارند
 ۹- بود این بیت را ندارند
 ۱۰- ب: «انک یک چشم سیاه باشد و دیگر سبز» - د: «انکه یک چشم سیاه بود و دیگر سبز» - تاج المصادر: «انک یک چشم سبز بود و دیگر سیاه والجمل العظیم السل و ناقه خیفاً واسعه جلد الضرع»

ل

الأزیدل انك رانهاش از يك ديگر دور بود^۱ .

ليل الیل شبی تاریک^۲

الأمیل گز کردن و بی شمشیر و انك بر پشت اسب نتواند بود^۳ .

ن

الأعین فراخ چشم

و من الناقص*

ب

الصباء* بِالْفَتْحِ وَالْمَدِّ با - كودكان بازی کردن^۴ .

الغباوة در نایافتن ، و یعدی

بِنَفْسِهِ وَبِعَن وَغَبِي عَلَى* - الشی* مثلته^۵ .

ت

الفتا جوان شدن^۶

ث

العشى^۷ والعشى فساد کردن

اللشى* نمکن شدن^۸

ج

الحسجى مؤلج شدن و ملازم گرفتن و یعدیان^۹ بالباء

۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا و یکدیگر در آن متصل است .

۲- ایضاً بود ندارند.

۳- ب: «بی شمشیر و انك بر پشت ستور نتواند بودن» - د مانند ب فقط است در آن انکه است ، مانند دیگر موارد مشابه - ضبط تاج المصادر با معنی موافق است با انك تفاوتی در تقدیم و تاخیر . * در ا مشدد ۴- بود: «الصباء کودکی»

کردن» ۵- بود: «در نایافتن و یعدی بعن و ابله شدن»

۶- ب: جوان مرد (الحاقی) شدن»

۷- بود ندارند - تاج المصادر کذا و مشدد ۸- بود: «اللشأ - تر شدن

جامه و جز آن» ۹- بود: یعدی

الشَّجِي * اندوهگن شدن و
استخوان در کلو گرفتن، وهذا
يُعَدِّي بالباء^۱ .
نَفْسِي عَنِ الشَّيْ إِذَا تَرَكْتَهُ،
وَالسَّخِي * بالتَّسْكِينِ لُغَةً
فِي السَّخْوِ *^۳ .

ح

الضَّحِي * خوه گرفتن،
وَالضَّحَاءُ * وَالضَّحِي * وَالضَّحِي *
وَالضَّحُو * بافتاب [به آفتاب]
آمدن و فَعَلٌ يَفْعَلُ لُغَةً^۲ .

خ

السَّخَاءُ * سخی شدن، و سَخِيَّت

الرَّوْدِي * هلاك شدن
السَّوْدِي * بسیار نم شدن^۴
الصَّوْدِي * تشنه شدن، وَالنَّعْتُ *
صَدَّ وَصَادُ وَصَدِيَانُ^۵ .
القَدِي القَدْوُ^۶
الْمَدِي * والنَّدْوَةُ نمگن شدن،

- ۱- ب: «اندوهگن شدن و استخوان در کلو ماندن» - د: «اندوهگن شدن و استخوان در کلو گرفتن» - تاج المصادر کذا ولی هذا را ندارد
۲- ب: «الضحی - با آفتاب آمدن و خوی گرفتن» د مانند ب ولی ضحی مشدد - تاج المصادر: «الضحاً والضحی (به فتحتین) والضحی والضحو (هر دو مضموم و مشدد) بافتاب آمدن و فعل يفعل لُغَةً فيه والضحی خوی گرفتن»
۳- ب: «السخاوة - سخی شدن» - د: «السخاوة جوان مرد شدن» - تاج المصادر: السخا - راد شدن ... وبقیه مانند متن * در ا مشدد
۴- ب: «نمدار شدن» - د مشدد: «نام دار شدن» - ه- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا
۶- ب: «القدي - خاشاک در چشم افتادن» - د: «خوش بوی شدن طعام» و ظاهراً اصح از ب است (منتهی الارب)

السَّرْوُ * بِالْوَاوِ مهتر شدن ^۴	وَالنَّعْتُ * نَدِي وَالنَدِي * جَوَان [ن]
الشَّرِي * نِيكَ رَفْتَن سَتُور و	مردی کردن ، ومانندیت بشی
بسیار جستن بَخَنُوهُ وُبَشْتَرَم	نَكَرَهُهُ أَي مَا أَصَبْتُ ^۱ .
گرفتن و سخت خشم گرفتن ^۵	قَدِي خاشه در چشم افتادن ^۲
صَرِي الْمَاءُ صَرِي إِذَا طَالَ	و
مَكْنُهُ وَتَغْيِيرًا .	الشَّرِي بسیار شدن و شاد شدن ،
الضَّرَاوَةُ * خُو فَا كَرْدَن وَمَلَاظِم	«وَيُعَدِّيَانِ بِالْبَاءِ» ^۳ .
شدن ، وَيُعَدِّيَانِ بِالْبَاءِ ^۷ .	
الطَّرَاوَةُ * وَالطَّرَاةُ * وَالطَّرَاءَةُ * *	

- ۱- ب: «الندی - نمکین شدن وجود کردن» - د: «الندی مشدد ، نمکین شدن و جوان مردی کردن» - تاج المصادر مانند متن است فقط در جای نمکین شدن تر شدن دارد .
- ۲- ب این بیت را ندارد - د کذا و قدی به فتح تین - تاج المصادر کذا و در آخر: اوفتادن
- ۳- بود این تکه را ندارند .
- ۴- بود این بیت را ندارند ، تاج المصادر کذا
- * در مشدد
- ۵- ب: «نیک رفتن استور و بسیار جستن برق (در اصل کلمه دیگری بوده) و بشترم (سرخک)» - د: «الشری ، مشدد - نیک رفتن ستور و بسیار جستن برق و دلام گرفتن و سخت خشم گرفتن» - تاج المصادر: «ستیهیدن ستور در رفتن و مورد در کار و بسیار جستن برق و بشترم گرفتن و سخت خشم گرفتن، و شری زمام الناقه ادا کرد اضطرابه و فی الحدیث حتی شری امرها ای عظم» - برای بخنوه و بشترم بدین معنی در حو ج کنید (ص ۸۹ و ۲۸۹ و ...)
- ۶- بود این بیت را ندارند
- ۷- بود: «خو فَا كَرْدَن و حریص شدن و یعدی بالباء (ب) - بالباء (د) - تاج المصادر: «خوفا کردن و یعدی بالباء و ضربت بهای لزمت» - خو = عادت (منتهی الارب) و دومی طراء (منتهی الارب)
- *** الطر آءة (ا) - الطر آءه (تاج المصادر)

تازه شدن، و فَعُلَ بِالضَّمِّ

لُغَةً ۱ .

العُرَى بِالضَّمِّ وَالسُّكُونِ * ۲

برهنه شدن .

الغَرَى مَوْلَعٌ شَدْنَ ۳

الغَرَى مدهوش و متحیر شدن ۴

الكَرَى خَفْتَنَ ۵

ز

الْخِزَى بِالْكَسْرِ وَالسُّكُونِ *

خوار شدن ۶ .

الْخِزَايَةَ تشویر خوردن

العَزَاءُ صَبْرٌ كَرْدَنْ بِرِ مَصِيبَتِ ۷

س

الكَسَى پوشیده شدن ۷

النِّسْيَانُ ۸ فراموش کردن و دست-

بداشتن ۹ .

النَّسَى * دره کردن رگ ران ۱۰

ش

الْحَشَى ۱۱ ابر افتادن

الْخَشِيَّةُ وَالْخَشَى تَرَسِيدَنْ ،

وقوله فَنَخَشِينَا مَعْنَاهُ فَكَّرَ هُنَا

وَجَاءَ فِي الشِّعْرِ * * خَشِيَّتْ ۱۲

۱- بود این بیت را ندارند

۲- بود « راندارند

۳- بود: «حریص و مولع شدن» - تاج المصادر:

«الغری والغری بالممدعن سیبویه مولع شدن، وغری فلان تمادی فی غضبه»

۴- بود این بیت را ندارند

۵- ب: اندك (الحاقی) خفتن - د: «خوفتن»

- تاج المصادر: اویانیدن

۶- بود: «الخزى - رسوا شدن و خوار شدن»

۷- بود این بیت را ندارند .

۸- والنسى (تاج المصادر اضافه دارد)

۹- ونسى الرجل نسا فہونس اذا اشتكى نساہ (ایضاً تاج المصادر) - ب «دوست برداشتن»

۱۰- تاج المصادر این بیت را ندارد زیرا

راندارد * در او دم شد

بابت پیش از آن همراه داشت

۱۱- ب: دمه * * در او دم شد

بِمَعْنَى عَلِمْتُ^۱ .

بالباء .

العششى شام خوردن^۲

القصى دور شدن

الغشيان آمدن و بر زور چیزی

ضی

در آمدن و مجامعت کردن ، و

الرضى * والرضوان *

غشى أى غمى عليه غشية

والمَرْضَاة خشنود شدن ، و

و غشياناً فهو مغشى عليه^۳

يُعَدَّى بعن وعلى، و بسندیدن،

النشوة * بالكسر^۴ بوى -

يُقَالُ رَضِيَتْهُ وَرَضِيَتْ بِهِ صَاحِباً

يافتن^۵ .

«والرضوان بفتح الراء اسم

ص

خازن الجنان لاغير»^۸ .

العصى^۶ شمشیر زدن^۷ ، و يُعَدَّى

۱- ب بود: «الغشية - ترسیدن» در جای تمام بیت - تاج المصادر مانند متن با

اختلاف؛ وقوله تعالى (به تعلیقات نگاه کنید)

۲- ب بود این -

بیت را ندارند

۳- ب: «الغشيان - آمدن و مجامعت کردن و زور چیزی

در آمدن» - د: «الغشيان - آمدن و مجامعت کردن و بر زور چیزی در آمدن» - تاج المصادر:

آمدن و مجامعت کردن و بزور چیزی در آمدن - دن يقال غشى عليه اغمى عليه ... و بقیه

مانند متن

۴- ب: النشوة (بفتح یا کسر ن) و «بالکسر» را ندارد -

* در ا مشدد

۵- تاج المصادر: بوییدن و توضیحی در باره موارد

د ایضاً ندارد

۶- ب: العصى والعصا

استعمال دیگر آن .

۷- ب: ب شمشیر

۸- ب بود: «الرضا - خشنود شدن و بسندیدن» در جای تمام این بیت - تاج المصادر

کذا تاییدی بمن و از آن پس چنین است: و يقال رضيت عليه لامرین احدهما ان تجمله

من باب - در نسخه ۱ « در حاشیه است و بخط متن .

ظ ۱

بالباء و بیهوده گفتن ۷ .

الحِظْوَةُ ۲ والحِظَّةُ دولتی شدن

ف

زن از شوهر و ظفر یافتن

الحِيفَةُ والحِفْوَةُ والحِيفَاةُ

بالکسر فیهن ، والحِفاءُ بالمد

بچیزی ۳ .

اللَطِي * زفانه زدن آتش ۴

برهنه پای شدن ۸ .

غ

الحِيفَةُ ۹ سوده شدن ستور و

الصَّغِي * والصُّغِي ۵

ادمی ۱۰ .

الحِفاوَةُ بالفتح باستقصا از

بچسبیدن ۶ .

حال کسی بر رسیدن و تیمار -

اللغِي * مولع شدن «ويعدي»

- ۱- در نسخه د عنوان ط دارد ولی سهو است (منتهی الارب)
 - ۲- درب وتاج المصادر مانند متن حظوة بدوشکل آمده: به کسر یاضم ح - در نسخه د هردوان با ط است (ایضاً منتهی الارب)
 - ۳- وحظی فلان عند الامیر ، بهره مند شد (تاج المصادر اضافه دارد وب نیز در حاشیه جزء اول را)
 - ۴- بود این بیت راندارند .
 - ۵- بود ندارند .
 - ۶- ب: چسبیدن
 - ۷- بود ۶ راندارند - تاج المصادر: «بسیار خوردن شراب و مولع شدن و یعدیان بالبا و بعن و بیهوده گفتن والنعته من هذا لغ»
 - ۸- ب: «الحفوة برهنه پای شدن» در جای تمام بیت - د مانند ب فقط الحفوة که ظاهراً سهو کاتب است (منتهی الارب) - تاج المصادر مانند متن است با این تفاوتها :
 - ۹- ب: الحفا (مقصوراً)
 - ۱۰- ب: «سوده شدن» - د: سوده شدن - د: سوده شدن (منتهی الارب)
- ستور [ر] - والنعته حف (تاج المصادر اضافه دارد)

بدبخت شدن .	داشتن درکار وی ، و یُعَدّی
اللِّقَاءُ * واللَّقِيَّةُ واللِّقَاءَةُ	بالبَاءِ وبعن ۱ .
وَاللُّقْيَانَةُ * وَالتَّلِقَاءُ وَالتَّلْقِي	الخَفَاءِ پنهان شدن ۲
وَاللُّقْيُ ۱ * وَاللُّقْيَانِ دِيدِن ۸	ق
اللِّقَاءُ * فَارْسِيدِن ، اللِّقَاءُ *	الْبَقَاءُ وَالبَاقِيَّةُ ۳ باقی ماندن **
وَاللَّقِيَّةُ كَارزَار كَرْدِن ۹ .	تَقِي يَتَقَى أَي صَارَ تَقِيًّا
النَّقَاوَةُ * ۱۰ پاك شدن	الرُّقْيُ ۵ وَالرَّقْيُ * ۶ بِبِالَا
ك	بر شدن .
الذَّكَاءُ بِالْمَدِّ تيز دل شدن ۱۱	الشَّقَاءُ وَالشَّقَاوَةُ وَالشَّقْوَةُ ۷

- ۱- بود: «الحفاوة - مهربانی کردن و باستقصا (بحقیقت) از حال کسی پرسیدن»
 ۲- بود و تاج المصادر: «پوشیده شدن»
 ۳- بود ندارند
 ** تاج المصادر: بقى الشى بقاً و باقیه و بقى من الشى بقیه و طى مقول بقى و بقت مکان بقى و بقیه
 ۴- بود این بیت را ندارند . * در ا مشدد
 ۵- بود و تاج المصادر مشدد
 ۶- بود ندارند - کالرمی (تاج المصادر اضافه دارد) ۷- بود ندارند
 در تاج المصادر فقط مکسور ولى ضبط متن ترجیح دارد (المنجد)
 * در ا مشدد ۸- ب: اللقا ، مشدد و مکسور ، دیدن و رسیدن و کارزار
 کردن» - د: «اللقاء ، مشدد و مفتوح - دیدن و رسیدن و کارزار کردن» - تاج المصادر
 «اللّقیة و اللّقاء و اللّقیانة هذه الثلاث للمرأة الواحدة و التلقا و اللقا و اللقى و اللقى كالسهی
 و اللقیان دیدن ، قال سیبویه و القرآ اللقیان بالضم خطأ و الکسر هو الصواب كالغشیان
 و نحوه اللقا و اللقیة کارزار کردن» - در المنجد لقیانته به کسر ل است نهضم .
 ۹- بود این بیت را ندارند - در تاج المصادر هر دو بیت باهم و چنین است: و اللقا فارسیدن
 ۱۰- ب: النقا و النقاوة - د: النقاء ، مشدد ۱۱- بود این بیت را ندارند

سوخته شدن با آتش و گرم شدن

بدان ۷ .

الطلی * زرد شدن دندان ۸

العلا بزرگوار شدن ۹ ، «وَفَعَلَ

يَفْعَلُ لُغَةً» ۱۰ .

م

الحمی * بالتسکین گرم شدن ۱۱

الدمی * والدمی * ۱۲ خون

آلود شدن .

اللاکی * مولع شدن ۱

ل

البلی والبلاء کهنه شدن ۲

الحلی بالتسکین ۳ با زیور ۴ شدن

* *

الحلاوة شیرین شدن در چشم و

دردل ، وبعثیان بالبلاء و بقی ۵

السلی مثل السلو .

الصلی ۶ والصلاء والصلی

۱- و ملازم گرفتن و بعدیان بالبلاء (تاج المصادر اضافه دارد)

۲- و پوسیده شدن (ب و اضافه دارند) - تاج المصادر: «البلی والبلاء ، بالفتح والمد

کهنه شدن» ۳- بود «بالتسکین» را ندارند

۴- د: و زیور... * * المکی شغه بستن دست (تاج المصادر اضافه دارد)

۵- ب: «شیرین شدن در چشم و دل» - د: «شیرین شدن در چشم» در جای تمام این

بیت - و قوسهم لم یحل منها بطائل ای لم نستفد منها کثیر فاید و لایتکلم به الامع الجحد

(تاج المصادر اضافه دارد) * در امشدد

۶- د ندارد - تاج المصادر و ب مکسور هم دارند ۷- و گرم شدن بان ،

یقال صلح فلان النار و یقال صلی بالامر اذا قاسی حره و شدته (تاج المصادر)

۸- د و تاج المصادر: زرد دندان شدن ۹- تاج المصادر: بزرگوار

۱۰- بود « را ندارند ۱۱- ب: «الحمی (به فتح ح) گرم شدن» -

و حمیت علیه غضبت و الاموی بهمزه (تاج المصادر اضافه دارد) ۱۲- ب: الدمی سه شکل

(به فتح یا کسر یا سکون م) - د فقط به ففتحین - تاج المصادر بدو شکل (به فتح یا سکون م)

الذُّمَّ جَنْبِیدن ^۱ .	العِنَى بِالْتَّسْكِينِ وَالْعِنَايَةِ
السُّمَى السُّمُوًّا	اندیشمند شدن بکار کسی ،
العِیْمَى ^۲ کوردل شدن .	و یُعَدِّی بِالْبَاءِ وَالْمَاضِی عَنِی
ن	فَهُوَ عَنِ و عُنَى فَهُوَ
الخَنِی فحش گفتن و یُعَدِّی	مَعْنَى ^۶ .
بَعَلَى ^۳ .	الغِنَى مَقِیم شدن
الضَّنَى * نزار شدن ^۴	الغِنَى بِالْكَسْرِ تَوَانُكْر شدن و
الطَّنَى * سُپَر زَبِیْهَلُو بَاد و سِیدن ^۵	الغِنَى وَالغُنْیَةَ بِچیزی از
از تشنگی .	چیزی بسنده کردن ، و غَنِیَّتْ -
العِنَا رَنْجور شدن	الْمَرْأَةُ بَزَّ وَجِیْهَا غُنْیَانَا آی
	اسْتَغْنَتْ وَ غُنِیَّ آی عَاش ^۷

۱- ب بود این بیت را ندارند - بلند گردیدن (منتهی الارب) ۲- د به فتح ع - ب کذا و العمیان را افزوده اند تاج المصادر: «العمیان (به فتحین) والعمی (به فتح) کوردل شدن و قری عموا و صموا بضم العین والصاد یجب ان یكون هذا علی تقدیر فعل لز کم و از کمه الله و جن و اجنه الله فکذلك عمی و صم و اعماه الله واصمه»

۳- ب به فتحین - تاج المصادر: الخنی (سهو کاتب) ۴- ب بود « را ندارند * در اود مشدد ۵- تاج المصادر: بیمار شدن ۶- د: سهلو وادوسیدن ب: بیهلوبر گرفتن ۸- ب بود: «العناية - نگاه داشتن و یعدی بالباء» - تاج المصادر کذا و در آخر اضافه دارد: و یعدی بالباء ابی اصمعی (خوانا نیست) عنی بفتح العین . ۸- ب: «الغنی والغنیة - توانگر شدن و بی نیاز و مقیم شدن و زیستن» - د: «الغنی والغنیة - بی نیاز شدن و توانگر شدن و مقیم شدن و زیستن» - تاج المصادر: «الغنی مقیم و منه الحدیث ولم یغن فی العلم یوماسالما ، الغنی والغنیة - از چیزی به چیزی بسنده کردن و.....» و بقیه مانند متن .

الفناء نیست شدن
القنّیان^۱ ملازم شدن^۲
القنّی بالكسر توانگر شدن
والرضی ایضاً^۳ .

ج
الفجّوآ کمان کی زهش دور
باشد از دسته^۷ .

خ
الألخی بسیار سخن و بیهوده -
گوی و اشتری کی یک زانوی
وی از دیگر بزرگتر باشد^۸

ه
البهّی دریده شدن^۳
البهّاء زیباشدن، وفعل بالضم
لغة فيه، والنعت * منهنما
بهّی^۴ .
الشهوة آرزو کردن
لهیت عن الشی لهیّاً و لهیاناً

۱- در تاج المصادر به کسر یا ضم ق

۲- بود: «ملازم گرفتن»

۳- بود این بیت را ندارند .

* در ا مشدد ۴- ب: «الیها به فتح یا سکون ه» - زیباشدن - د: «البهّاء

(به فتحین) والبهّی (به فتح ب و ضم ه) - زیباشدن، وبقیه بیت را ندارند - تاج المصادر

مانند متن و در آخر: واصله بهآ فخذفت الها (اضافه دارد) ۵- بود این بیت

را ندارند - و یعدی بمن ومن عند الاصمعی وهوفی الحدیث (تاج المصادر اضافه دارد)

۷- ب: ومما جاء النعت ۶- ب: «ان کمان کی زهش از دسته دور باشد» -

د: «آن کمانی کی زهش از دست دور باشد» - تاج المصادر: «الفجّوآ - الفجّآ»

۸- ب: «بسیار سخن و بیهوده گوی و آن اشتری کی یک زانوش از دیگر بزرگتر باشد» -

د: «بسیار سخن و بیهوده گوی و آن شتری که رک از انوش از دیگر بزرگتر باشد»

ش	ذ
الأعشى شب كور ^۴	الأخذى سست گوش
الأغشى انك سر سپید دارد از	
جمله اعضا از اسب و جز آن ^۵ .	
غ	ز
الأشغى انك دندان وی گز رسته	الأقرى مردى سخت پشت ^۱
باشد و انك دندانی افزونی دارد. ^۶	القروا بزرگ كوهان، ولا يقال
	جمل اقرى ^۲ .
ف	ز
الأدفى ان بزكى سروى وی بین	الأبزی پشت در شده و سینه بیرون
[به بن] کردن رسیده باشد و مردى-	آمده و خصمى مقهور کننده ^۳ .

۱- بود: «بزرگ پشت»

۲- بود این بیت را به تمامی ندارند - تاج المصادر «بزرگ كوهان و گفته اند سخت پشت ولا يقال جمل اقرى و رجل اقرى مردى سخت پشت»

۳- ب: «پشت در شده و سینه بیرون آمده و خصمى كى دیگر را مقهور كند» - د: «سینه بیرون آمده و پشت در شده و خصمى مقهور كرده»

۴- با این بیت را ندارد

۵- ب این بیت را ندارد - د: «الغشواء - آن كوسفند كه رویش سپید باشد»

۶- ب: «بن دندان كز شده و انك دندانی افزونی دارد» - د: «بن دندان كز شده و آنكه دندانی افزونی دارد» - تاج المصادر مانند متن و در آخر: كز رسته باشد و قیل الذی يتقدم اسنانه العليا السفلى

ن

دوتا و مرغی دراز بال^۱ .الأقنى كزبینی^۱الأسفی اندك موی پیشانی^۲

ه

ل

الأجهی خانه بی سقف

الأجلی انك موی وی ازدوسوی

ومن اللیف المقرون

پیشانی بشده بود^۳ .

ت

م

التوی^۷ هلاك شدن^۸الأظمی سیاه وباریک لب^۴

ج

الأعمی نابینا

الجوی باسوزش شدن دل از درد

الألمی سیاه بام لب^۵پا اندوه یا از عشق^۹ .

ع

- ۱- ب: «انك سرو (ش) بسوی گوش باز گردیده باشد» - د: «آنكه سرویش بسوی دوش گردیده باشد» - تاج المصادر: «ان بر - بز - نر ، كه سروی بیی کردن رسیده باشد» وبقیه مانند متن
- ۲- وبغلة سفوآ ای خفیفه سریعة (تاج المصادر)
- ۳- نبود: «دغ سر» - و گفته اند موی از پیش سر بشده بود (اضافه دارد)
- ۴- ب بود: «سیاه بام لب» - تاج المصادر: «باریک لب والاظمی اسود»
- ۵- ب: «مثل الاظمی»
- ۶- ب: «انك میان بینی او تنگ باشد» - د: «انكه میان بینی او تنگ باشد»
- ۷- د: الشوی
- ۸- هلاك المال (تاج المصادر)
- ۹- ب: «تباه شدن دل از اندوه یا از عشق» - د: «تباه شدن دل از درد یا از اندوه» - وجویت نفسی اذا لم یوفقك البلد وفي الحدیث فتجوی الارض من ریخهم ای تنن (تاج المصادر) (اضافه دارد)

[ح]

الحُوَّةُ زنگارگون شدن^۱

ض

الضَّوِيَّ * نزار شدن^۵

خ

الخَوِيُّ تهی شدن شکم از بچه ،
وَفَعَلَ يَفْعِلُ لُغَةً^۲ .

ط

الطَّوِيُّ * * گرسنه شدن و باریك-
میان شدن^۶ .

د

الدَّوِيُّ * بیمار شدن و کینه‌ور^۳
شدن دل .

غ

الغَوِيُّ هوشازده^۷ شدن اشتر بچه
از بسیاری شیر خوردن .

ر

الرَّيُّ «والرَّوِيُّ كَالرَّضِيِّ»
سیراب شدن .

ق

القُوَّةُ نیرومند شدن

۱- ب ود این بیت را ندارند - کذا در تاج المصادر و ظاهر ابايد عنوان ح داشته -
باشد .

۲- بود « را ندارند - تاج المصادر این بیت را ندارد . * در اود مشدد

۳- کینور (تاج المصادر)

۴- بود تکه داخل « را ندارند .

۵- والضوآ (تاج المصادر اضافه دارد

** درامشدد

۶- د: «گرسنه و باریك میان شدن»

۷- هوشازده = بی هوش (ب - معنی کرده اند با خطی جزء تن) - د: «هوشازده شدن

شتر بچه از بسیار شیر خوردن» - تاج المصادر: «الغوی ان لا یروی الخلة والفصیل من لبأ

امه ولا یروی من اللبن حتی یموت هزلاً وقیل هوان یشرب اللبن حتی یتخیم ویفسد جوفه»

در جای تمامی بیت - منتهی الارب: ناگوار کردن شیر شتر بچه را - وسیر ناشدن بره و

بزهغاله از شیر مادر و لاغر ماندن (صراج)

القوى خالی شدن^۱

ل

اللوى * كزایش^۲ گرفتن

ه

الهوى دوست داشتن^۳

ومن بنات اليا^۴

ح

الحياة^۵ والحيتوان^۵ والحيى^۵

بکسر الحاء زنده شدن، والماضى

حيى وحي^۶ والادغام^۶ أكثر^۶

ع

العبي بكسر العين اندر مانند^۷

والماضى عبي وعى^۷ والنعته *

عبي * على^۷ فعمل^۷ وعى^۷ على^۷

فعل^۷ بالفتح

و مماالنعته^۷ منه على^۷ افعل

ح

الأحوى كبود بام^۸ لب وجزان

الألوى سخت خصومه^۹

۱- بود این بیت را ندارند - و وا ایستادن باران (تاج المصادر اضافه دارد)

۲- د: گذایش - تاج المصادر: گرایش، ولی صحیح همان گزایش است که در برهان جامع

به فتح ك به معنی پیچش آمده است - صراح: بیچش شکم ۳- تاج المصادر توضیحی

اضافه دارد ۴- بود این قسمت را ندارند ،

۵- الحیوه (تاج المصادر) ۶- لان الحركة لازم واذالم تكن لازمه لم تدغم

كقوله على ان يحيى الموتى وحي القوم اذا حسنت حال انفسهم - الحيا شرم داشتن (تاج المصادر

اضافه دارد)

* در ا مشدد ۷- و مما جاء النعت (د)

۸- سیاه بام (بود)

۹- د: خصومه - تاج المصادر: «الالوى - الرجل المحتضب المنفرد لا يزال كذلك والرجل

الشديد الخصومة»

وهن المضاعف

ب

الحَبُّ ١ دوست ناك شدن

الخَبُّ ٢ گریزی کردن ،

والنَّعْتُ * خَبُّ بِالْفَتْحِ ٣ .

الصَّبَابَةُ * سخت آرزومند شدن ،

والنَّعْتُ * مِثْلُهُ ٤ .

الطِّيبُ ٥ دانا شدن بطب (بهطب)

والنَّعْتُ * طَبُّ وَطَيْبٌ وَجَادَوِي

كردن ، تَقْوِيلٌ مِنْهُ طَبُّ -

الرَّجُلُ * ٦

الْبَابَةُ ٧ * خردمند شدن ، و

فَعْلٌ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهَا وَهِيَ

شَاذَةٌ ٨ .

ث

الكَثَاثَةُ ٩ انبوه ریش شدن

ح

[الشُّحُّ] بخیلی کردن و حریص -

شدن [١٠ .

اللَّحْحُ * چشم برهم گرفتن

١- بود این بیت را ندارند .

٢- ب: بهفتح یا کسرخ ٣- بود: «گریزی کردن والنعت منه خب» -

تاج المصادر: «گریزی کردن والنعت خب» ٤- ب: «آرزومند گشتن

والنعت منه صب» - تاج المصادر: «گریزی کردن والنعت منله» - برای گریز به تعلیقات

رجوع کنید . ٥- در فقط مکسور است و در ب مفتوح و مکسور و در تاج المصادر

مانند ا با سه حرکت

٦- بود: «الطب - دانستن والنعت منه طب و طیب»

* در ا مشدد

٧- والب ، مشدد (بود و تاج المصادر اضافه دارند)

٨- بود: «خردمند گشتن» در جای تمام بیت

٩- والكثوثة (تاج المصادر اضافه دارد) - بود این بیت را به تمامی ندارند .

** ب: اضافه دارند بدین قرار ا ح اللجاجة واللجاجة (هر دو مشدد) والفجاجة (داضافه

دارد) استهیدن (د: ستیزه کردن) ١٠- کذا ب - د «و حریص شدن» را ندارند -

او تاج المصادر تمامی بیت را ندارند .

تَقْوَلُ بِرٍ حُجَّةً وَبِرٍ حُجَّةً وَبِرٍ اللَّهِ حُجَّةً ۴ .] د الجَدَّ خداوند بخت شدن وبزرگ شدن وتوانگر شدن] ۱
التَّرَارَةُ بِرِ كَوْشَتِ شَدْنِ الْحُرِّيَّةِ وَالْحُرِّيَّةِ آزَادِ مرد شدن ۵ .	ذ الْبِدَاذَةُ وَالْبِدَاذَةُ بِدْحَالِ شَدْنِ ۲ اللِّدَاذَةُ * وَاللِّدَاذَةُ مَزِهٍ يَافْتِنِ ۳
الْحَرَارَةُ بِالْفَتْحِ آزَادِ شَدْنِ بِنْدِهِ ۶ [الْحَرَارَةُ كَرْمِ شَدْنِ] ۷	ر الْبِرُّ وَالْمَبْرَةُ نِيكُوِي كَرْدَنِ، وَالنَّعْتُ * بَرٌّ وَبَارٌّ، وَرَاسَتِ شَدْنِ سُو كَنْدِ وَبِذَرُفْتَنِ طَاعَتِ
الْحَرَّةُ بِالْفَتْحِ سَخْتِ تَشْنَه شَدْنِ «فِي الدِّيوانِ الْحَرَّةُ بِالْكَسْرِ - العَطَشِ» ۸ .	

- ۱- کذا ب - د: «الجد - خداوند بخت شدن و بر-پرتوانگر شدن» - ا وتاج المصادر این بیت را ندارند -
- ۲- البذاذة بدحال شدن (د و ب در حاشیه)
- ۳- ایضاً ب در حاشیه نسخه . ۴- ب: «البر (به فتح یا کسر ب) نیکوی کردن و راست کردن و پذیرفتن طاعت» - د: «البر (به کسر ب) نیکویی کردن و راست- شدن سو کند و پذیرفتن طاعة» - تاج المصادر مانند متن است فقط نیکویی و پذیرفتن است نه نیکوی و پذیرفتن
- ۵- ب بود: «الحرورية (به ضم یا فتح ح) آزاد شدن» در تاج المصادر نیز حرورية بضم یا کسر ح آمده
- ۶- ب بود وتاج المصادر این بیت را ندارند . ۷- کذا بود - ا وتاج المصادر ندارند . ۸- « در حاشیه نسخه ا بخط متن است - ب: «الحررة (به فتح یا کسر ح) سخت تشنه شدن» - د کذا و حررة فقط مکسور ولی ظاهراً به فتح می آید (المنجد) - تاج المصادر: «الحررة بالفتح والحرر سخت تشنه شدن» - مراد از دیوان، دیوان الادب فارابی است رجوع کنید به تعلیقات

الْقُرَّةُ وَالْقُرُّورُ روشن شدن چشم
«ازشادی، وَفَعَلَ يَفْعِلُ لُغَةً
وَاللُّغَةُ * الْأُولَى أَفْصَحُ» ۱ .
الْمَرَارَةُ تلخ شدن، وَالنَّعْتُ *
مُرٌّ بِالضَّمِّ ۲ .

وَفَعَلَ يَفْعِلُ لُغَةً ۴ .

ش

البَشَاشَةُ گشاده روی ۵ و خوش-
طبع شدن .

الْمَشَشُ لُكِي ۶ از لنگ ستور
بیامدن .

الهِشَاشَةُ ۷ البَشَاشَةُ

ص

الغَمَضُ طعام در کلو گرفتن
وسخت تنگ شدن جایگاه ۸ .

س

حَسِبْتُ بِالْخَبْرِ اتَّقَنْتُ بِهِ وَرَبُّمَا
قَالُوا حَسِبْتُ يُبَدِّلُونَ مِنْ
السَّيْنِ يَاءٌ ۳ .
الْخِيسَةُ وَالْخَسَاسَةُ خسيس شدن-

* در ا مشدد

۱- بود « را ندارند

۲- بود این بیت را ندارند .

۳- کذا | وتاج المصادر: - ب: «الحس مهربان کردن» - د: «الحس مهربان شدن»
منتهی الارب: حس بالخبر یقین دانست انرا وبی گمان شد و ربما قالوا حسبت بالخبر
على الابدال» - بد تعلیقات نگاه کنید .

۴- بود «الخصاسة خسيس شدن» - تاج المصادر مانند منن ولی حقیر شدن به
خسيس شدن

۵- دو تاج المصدر ندارند

۶- مغند کی (در ب افزوده اند) - مشش: تندیکه در خرد گاه شتر و دست و پای سمور بر آید
وسخت گردد (منتهی الارب)

۷- مثل (بود اضافه دارند) - منتهی الارب: شادمانی و سبکی نمودن و خورسند شدن

۸- ب: «طعام در کلو ماندن و سخت تنگ شدن» - د: «طعام اندر کلو ماندن
وسخت تنگ شدن» - تاج المصادر: «طعام در کلو بماندن و فعلت لغه فی الباب وهی شاده
وسخت تنگ شدن جایگاه»

المَصَّ مَكِيدَن

ض

[البَضاضة نازك شدن] ۱

العَضَّ دندان گرفتن، ويُعَدِّي

بالباء وبنفسه ويعمل وفعل

يَفْعَلُ لُغَةً فِيهِ وَهِيَ شَاذَةٌ ۲

العَضاضة داهی شدن ۳

العَضِيضُ ملازم شدن ۴

[العَضاضة مثل البضاضة و تازه-

شدن] ۵

القَضَضُ ريگك آلود شدن،

«والنعت * فَعِلٌ» ۶

المَضَضُ والمَضِيضُ والمَضاضة * ۷

سوخته شدن از اندوه و خشم و

مصیبت ۸

المَضَّ المَصَّ ۹

ط

القَطَطُ سخت پشك شدن موی-

۱- كذا بود (در نسخه ب پوست را افزوده اند) - اوتاج المصادر اين بيت را ندارند

۲- ب بود: «العَض - دندان گرفتن» - تاج المصادر كذا «والعَضِيض» را اضافه دارد .

۳- ب بود اين بيت را ندارند .

۴- ايضاً ب بود ندارند - ويعدى بالبيا (تاج المصادر اضافه دارد)

۵- كذا دوب - در نسخه ب «والعَضوضه» را

افزوده اند وهم تازه شدن را پاك کرده بجایش «والبضوضه» نوشته اند - ا وتاج المصادر

اين بيت را ندارند .

* در ا مشدد

۶- ب بود « » را ندارند - وقضضت من الطعام اذا اكلنه ووقع بين اضراسك اخصى

(تاج المصادر اضافه دارد)

۷- ب بود: المَض والمَضَض

۸- ب : «سوختن اندوه و خشم و مصیبت دل را» - التوجع من المصيبة وفي الحديث

كل عيذانك قدمضاضا (تاج المصادر)

۹- ب بود اين بيت را ندارند - منتهي الارب: اندوه مند گردانیدن چیزی شخص را

ک

الفکته^۶ احمق شدن

ل

البَلَل ظفر یافتن، «و یُعَدّی
بالبَاءِ وَفَعَلَ یَفْعِلُ لُغَةً»^۷الزَّلَّال * بلغزیدن و سهوا افتادن
در سخن^۸الضَّلَال * گم کردن، تقولُ
مِنْهُ ضَلَّیْتُ الدَّارَ * وَالْمَسْجِدَ
اِذَا لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُمَا^۹وَالنَّعْتُ * ۱ قَطُّ وَقَطَّطُ^۲

ظ

الْحِظُّ بهره‌مند شدن، «وَالنَّعْتُ
حِظٌّ وَحَظِيظٌ وَمَحْظُوظٌ وَ
حَظِيٌّ»^۳الْفِظَاظَةُ وَالْفِظَاظُ زُفْتُ خوی
شدن، وَالنَّعْتُ فِظٌّ^۴

ف

السَّفَّ وایبیکیدن^۵

۱- د: والنعت منه * درامشدد

۲- تاج المصادر: وقطط بالفتح

۳- بود * « را ندارند

۴- بود: «الفظاظة - زفت خوی شدن والنعت منه فظ» - تاج المصادر: الفظاظة والفظ (الفظ) زفت خوشدن والنعت فظ (فظ) - فظاظة در المنجد ومنتهی الارب به کسر ف آمده نذبح - درشت خوشدن (صراح) - زفت چند معنی دارد اینجا یعنی درشت (تعلیقات) ۵- د: وایبیکندن - ب: انباشتن (معنی کرده اند) - منتهی الارب: سفوف (داروی ریخته) خوردن یا مسفوف کردن

۶- الفکة (المنجد) راندارد

۷- ب: «البَل (مشدد) والبلال ظفر یافتن» - د: «

۸- ب: «بلغزیدن پای» - د: «باغزیدن» در جای تمام بیت

- تاج المصادر: اوفتادن

۹- ب: «الضلال والضلالة - بی‌راه شدن» - د: «الضلال والضلالة - گم راه شدن» - تاج المصادر مانند متن فقط يقول در جای تقول ودر آخر اضافه دارد، و كذلك كل شیء مقیم

الظُّلُومُ * روز گذاشتن، «تَقُولُ»
ظَلِمْتُ وَظَلِمْتُ وَظَلِمْتُ ۱ .
المَلَالَةُ وَالْمَلَّةُ وَالْمَلَلُ سِرٌّ
بر آمدن، «وَيُعَدِّي بِنَفْسِهِ وَ
بِمِنْ» ۲ .

على الأصل ۴ .
«لَجَّحْتُ عَيْنَهُ وَهَشَشْتُ»
الدَّابَّةُ وَقَطِطَ الشَّعْرُ * و
ضَلَّلَ الرَّجُلُ وَالْبَاقِي عَلَى-
القياس ۵ .

و مماالنت منه على افعال

ب

الأجَبُ بریده کوهان
الأزَبُ بسیار موی ابرو
الأقَبُ باریک میان

م

الْحَمَمُ گرم شدن آب، «وَحَمَّتِ
الْجَمْرَةُ إِذَا صَارَتْ حُمَمَةً» ۳
الفَهْمَةُ وَالْفَهَاهَةُ در ماندن در
سخن، «وَمَا جَاءَ مِنْ هَذَا الْبَابِ

۱- بود « را ندارند - تاج المصادر: «همه روز کاری کردن و العرب تقول
ظلمت و ظلت و ظلت و قول عنترة و لقد ابیت علی الطوی و اظلة حتى اناك به کوریم
المطعم ای ظل علیه و فعل یفعل (مکسور العین) لغه فيه ضعیفه و منه قر افتاده فیظلمن
بکسر اللام» * در ا مشدد

۲- بود « را ندارند - دالمال را اضافه دارد ولی آمده (المنجد)

۳- ایضاً بود « را ندارند

۴- بود: «الفهامة - عاجز شدن از سخن گفتن» - تاج المصادر: «الفهامة بالتحريك و الفهامة
در ماندن در سخن» و بقیه بیت را ندارد

۵- نسخهها « را ندارند

بانگ کردن ، وفعل یفعل

لُغَةٌ وَالنَّعْتُ أَبْحٌ ۶ .

الأرْحُ فَرَاخٌ سُنْبٌ ۷ وپهن پای

د

الأبْدُ بزرگ خلق وپهن میان-

دوش و سرون ۸ .

الجَدَّاءُ * انك شیرش منقطع شده

باشد از زنان یا از گوسپندان

یا از اشتران و بیابان بی آب و

زنی خرد پستان ۹ .

ت

الأرْتُ گرفته سخن ۱

ج

الأزَجُ کمان ابرو ۲

الأشَجُ سرشکسته ۳

الأفَجُ اقبح من الأفحج ۴ .

الفجاء * الفجواء ۵

ح

البَحْحُ گرفتن گلو از بسیاری

۱- ب: «انکه زفانش دراويزد در سخن گفتن» - د کذا فقط زبانش

۲- ب: افزو - ابرو

۳- تاج المصا در: شکسته سر

۴- ب بود: «الافج الافحج» - منتهی الارب: افحج انکه پیش پاها نزدیک گذارد و پاشنها

دور در رفتار * در ا مشدد

۵- ب بود ندارند - منتهی الارب: فجواء بالفتح والمد زمین فراخ و گشاده

۶- ب بود «الابح - کران آواز» - تاج المصا در: «الابح گرفته گلو از بسیاری بانگ

کردن وفعل یفعل لغه فیه وهی شاذه والنعت منهما»

۷- د: سم - تاج المصا در: «فراخ سم و کسی که پای وی هموار بر زمین نشیند»

۸- ب: «بزرگ خلق وپهن میان دوش وانك رانهاش از یکدیگر دور باشد» - د مانند

متن و در آخر: پهن سرون - تاج المصا در سرون راندارد - سرون پیش از این آمده بود

(ص ۳۳۷ و ۲۳۰) ۹- ب: «انك شیرش منقطع شده باشد از زنان یا از

گوسپندان یا از اشتران و ان بیابانی کی درو آب نباشد وان زنی کی خرد پستان باشد»

- د: «انك شیرین منقطع شده باشد از زنان یا از گوسپندان، از اشتران و آن بیابانی که درو

آب نباشد و آن زنی که خرد پستان باشد» - تاج المصا در مانند متن فقط زن نه زنی

بر نیاید ^۱	الألدّ	سخت خصومت ^۱
س	ذ	
الأكسّ	الأخذ	سبك دشت و اندك موی
خرد دندان	دُئب و دئبال ^۲	
ش	ر	
الأجشّ	الأسرّ	میان تهی و انك نافش را
بلند آواز	علّتی رسیده باشد ^۳	
ص	الأعرّ	خرد کوهان ^۴
الأحصّ	الأغرّ	سپیده روی
اندك موی سر ^۷		
الأرّصّ ^۸ و الألّصّ		
ناگشاده		
دندان ^۹		
ض	ز	
الأفضّ ^{۱۰}	الأضّرّ	انك دندانهاش از هم -

- ۱- د: خصومة
 ۲- ب: بود؛ سبك و اندك موی (دئبال - درب الحاقی) -
 و اسمی که در عروض افتد (تاج المصادر اضافه دارد) - نوعی از تصرفات عروض است و آن
 افکندن و تد مجموع باشد از آخر رکن بجز کامل پس در متفاعلن متقا ماند و آنرا منقول
 سازند بفاعلن بتجريك العين (منتهی الارب)
 ۳- تاج المصادر: «میان تهی و بعید
 اسر اذا كان بكر كسرتة دبره»
 ۴- د این بیت را ندارد
 ۵- د: سپیدی
 ۶- ب: «انك كام
 زبرینش بزیرین نزدیک باشد» - د: «آنکه کام زورینش بزیرین نزدیک باشد و در وقت
 سخن دندانهایش بیکدیگر نزدیک باشد»
 ۷- ب: «انك موش فروریزیده
 باشد» - د: «انکه مویش در ویزویده باشد»
 ۸- تاج المصادر ندارد
 ۹- و انك هر دو گوش وی نزدیک باشد بگوش
 (تاج المصادر اضافه دارد)
 ۱۰- ب این بیت را ندارد

ط الأَشَقُّ والأَمَقُّ دراز

ط

الأَثَطُّ كُوسَه، وَقِيلَ الأَثَطُّ

ك

وهذا افصح^۱.

الأَسَكُّ خرد گوش

الأَلَطُّ السَّاقِطُ* الأَسنانِ الآ

الأَصَكُّ انك زانوهایش در هم -

أَسناخِها^۲.

كوبده .

ف

الأَفَكُّ انك دوشش از جای

الأَلْفُ دیر سخن و سَتَبِران^۳

بیامده باشد از سستی^۶.

ق

ل

الأَبَلُّ الحِلاَفُ الظُّلومُ*^۷

الأَحَقُّ اسب کی عرق نکند و

الأَحَلُّ سست پُژول^۸

گفته اند انك پای در جایگاه دست

نهد^۴.

۱- بود « راندارند، ود: کوسر - تاج المصادر: الاثط کوسه وقیل الاثط وهدا

هو الافصح * در ا مشدد

۲- ب: «انك دندانهایش از بیخ افتاده

باشد» - د: «انکه دندانهاش از بیخ بیفتیده باشد»

۳- ب: «گران زبان» - د: «گران زبان و سَطَبِران»

۴- ب: «دندانهاش از بیخ افتاده باشد»

۵- در وقت رفتن (ب بود اضافه دارند)

۶- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا فقط که در جای کی

در نسخه د انك مثل دیگر جاها آنکه است

۷- ب این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا فقط بیامده باشد در آن بیامده بود

است .

۸- ب این بیت را ندارد - د: «الابل - سخت شوخ» - تاج المصادر:

«والذی لا یدرک ما عنده من اللوم» اضافه دارد - منتهی الارب: الابل - مرد سخت خصومت

جنک جو و بی حیاء و بی شرم و بازا بستاده از خیر و سخت بخیل و دیر دارنده وام سو کند،

خوار ستمکار فاجر

۹- ب: «دردمند شدن کردن» - د این بیت را ندارد -

منتهی الارب: مرد لاغر سرین و ران و مبتلا بدرد سرین و زانو و ستور که پاهایش سست و بی

ان فروهشته شده باشد - پژول پیش از این آمده بود (س ۳۴۶)

الأزل^۱ لاغر سرون^۱
 الأشل^۲ جنگ^۲
 الأفل^۳ شمشیر رخنه شده^۳
 الأصم^۷ سخت و کر^۷
 الأغم^۸ انك موی بسیار داری بر
 پیشانی و قفا.

ن

الأذن^۸ انك گردنش بدوش فرو
 شده باشد «و انك پشت وی بدو
 درآمده باشد»^۸.

الأذن^۹ انك آب بینی او روان-
 باشد^۹.

الأغن^{۱۰} انك سخن ببینی
 «[به بینی]»^{۱۰} گوید.

م

الجَمَاءُ گوسپندی بی سره و زنی
 کی وارن وی پدید نباشد از
 گوشت والجَمَاءُ الْغَفِيرُ جماعةُ

الناس^۴ *

الأجتم^۵ مرد بی نیزه و بنا بی -
 کنگره^۵.

الأشم^۶ بلند بینی و کوهی بلند^۶

۱- ورن (بود اضافه دارند) - سرون پیش از این آمده است (۳۳۷)

۲- ب وتاج المصادر: شل - رجل اشل مرد تباه دست (منتهی الارب)

۳- ب: «شمشیر رخنه در افتاده» - منتهی الارب: تیغ رخنه دار

* درامشدد ۴- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: «گوسپند

بی سرون وزنی که وارن وی پدید نبود از گوشت و.....» بقیه کذا و این بیت به تمامی
 مقدم بر بیت بعد از متن. وارن و سرو پیش از این آمده بود.

۵- ب: «گوسپند بی سرو و آن مردی کی نیزه ندارد و بنا بی کنگره - کذا فقط

گوسپند و کی در آن گوسپند و که است.

د: وتاج المصادر «مردی بلند بینی و کوهی بلند» ۶- ب: «بلند بینی و کوه بلند»

۷- د و ندارد - تاج المصادر
 کروسخت ۸- بود تکه داخل «ر ندارند - تاج المصادر: انك

گردنش بدوش فرو شده و انك پشت وی بدو درآمده بود و اسبی کوتاه دست

۹- ب: «انك آب از بینی او روان باشد» - د: «آنکه آب بینی او روان شده باشد»

۱۰- بود: در بینی - یعنی تودماغی Nasal

الأَسَدُ شير خُوشدن و متحیر

شدن از بیم شیر^۴ .

الأَفْدُ نزدیک آمدن و شتافتن ،

وَالذَّمْعَةُ * مِنْ هَذَا فَعِيلٌ^۵ .

و

الأَشْرُ دَنَهُ^۶ گرفتن

الأَفْرُ نشاطی شدن اشتر^۷ و

فربه شدن وی^۷ از پس -

لاغری .

الأَمْرُ بسیار شدن^۸

ومن المهموز الفاء

ب

الأَرْبُ دُرْمُ شدن روزگار -

و حاجت مند شدن ، و أَرْبَ -

الرَّجُلُ * إِذَا تَسَاقَطَتْ

أَعْضَاؤُهُ^۱ .

الأَشْبُ^۲ بهم در شدن بیشه

ج

الأَرْجُ والأَرْيَجُ خوش بوی شدن

د

الأَبْدُ خشم گرفتن^۳

۱- بود « را ندارند

۲- در تاج المصادر مشدد

۳- وابد فهو ابد بالقصرای توحش (تاج المصادر اضافه دارد)

۴- بود این بیت را ندارند - وهوفي الحديث (تاج المصادر اضافه دارد ، بعد از شدن)

* در امشدد ۵- ب؛ «نزدیک آمدن و شتاب کردن» و بقیه بیت را ندارد -

د؛ «نزدیک شدن و شتاب کردن» ایضاً و اfd در آن الفذ است (سهو کاتب - المنجد)

۶- دنه = پشك (ب - معنی کرده اند) ، دنه پیش از این آمده بود (ص ۲۹۳ و ...)

۷- بود اشتر و وی را ندارند .

۸- و بسیار کردن و منه قراه الحسن امر نامتر فیها بکسر المیم و سخت شدن کلر (تاج المصادر

اضافه دارد)

الإِلافُ وَالإلْفَةُ وَالإِلافُ بِالكَسْرِ

دوستی گرفتن^۶ .
الأنفُ وَالأنْفَةُ ننگ داشتن^۷ ،

وَأنفُ البعيرِ اشتکى آفقه^۸

من البررة^۹ ، والنعت*^{۱۰}

فَعِيلٌ^۷ .

ق

الأرقُ بی خواب شدن

الأفقُ بنهایت رسیدن در کرم^۸

الأنقُ شاد شدن^{۱۰}

من

الأنسُ وَالأنْسَةُ بِالْفَتْحِ أنس -

گرفتن ، ویعدى بالباء^۱ .

ض

الأرضُ تباه^۲ شدن ریش

ف

الأزفُ^۳ نزدیک آمدن^۴

الأسفُ ارمان خوردن و خشم

گرفتن ، ویعدیان بعلى^۵ .

۱- ب: الانس (بهضم ، سهو کاتب، المنجد) والانس (بفتححتین) انس گرفتن - د: الانس -
انس گرفتن - تاج المصادر مانند متن است فقط فیهما را بعد از بالفتح زیاد دارد

۲- ب: تباه

۳- والازوف (بود اضافه دارند) ولی آمده (المنجد) شتافتن والنعت فاعل ونزدیک آمدن

۴- ود: «اندوهکین شدن و خشم گرفتن»

۵- بود: «الالف - الف گرفتن»

۶- ود: « را ندارند»

۷- بود این بیت را ندارند .

۸- د: الالق (سهو کاتب - المنجد)

۱۰- تاج المصادر: الانق الفرج والفرح والاعجا بالشى والنعت فعل و فعيل

ل

الْأَبَالَةَ استاد شدن در چرانییدن
اشتر، «وَالنَّعْتُ» * فَعِلٌ
و فاعِلٌ ۱ .

الْأَجَلُ درمند گشتن کردن ۲
الْأَكَلُ بشدن دندان از پیری ۳
أَهْلَتْ بِالرَّجُلِ * أَنْتَ بِهِ .

م

الْإِثْمُ بِالْكَسْرِ والمَاءِ ثَمٌّ بَزَهُ
مزد شدن، «وَالنَّعْتُ» * فاعِلٌ و
فَعِيلٌ و فَعُولٌ اَيْضاً ۴ .

الْأَجْمُ منش بزدن ۵
الْأَضْمُ خشم گرفتن
الْأَلْمُ دردمند شدن

ن

الْأَجْنُ بگردیدن آب، «وَالنَّعْتُ»
فَعِيلٌ ۶ .
الإِحْنَةُ كینه گرفتن، «وَيُعْتَدَى»
بِعَلَى ۸ .

الْأَذَنُ گوش فراداشتن، «وَالْأَذَنُ»
وَالْأَذَانَةُ بدانستن ۹
الإِذْنُ بِالْكَسْرِ دستوری دادن،

* در ا مشدد
۱- ب: «الابل استاد شدن در اشتر چرانییدن» - د: «الابل
اوستاد شدن در اشتر چرانییدن»، و «ر اب و دندارند - تاج المصادر: الابالة والابل
استاد شدن بکار اشتر و..... بقیه مانند متن .
۲- ب بود: «دردمند شدن کردن» - تاج المصادر: اجل الرجل ای نام علمی عنقه فاشتمکها
۳- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: شدن دندان از پیری واكلت الناقه اكلاً
بالفتح اذا شعر ولدها في بطنها فحكها ذلك وتاذت
۴- ب: «الائتم - اولی
به فتح و دومی به فتحتین - بزہ مند شدن» - د: «الائتم - به فتح - بزہ مند شدن» - تاج المصادر
مانند متن فقط بز مند در جای بزہ مند .
۵- والنعت فاعل (تاج المصادر اضافه دارد) ۶- بود این بیت را ندارند.
۷- والأحن (ب اضافه دارد) ۸- بود «ر اندارند»
۹- ب: «الاذن - به فتحتین - گوش داشتن و دانستن» - د کذا ولی گوش فراداشتن -
تاج المصادر: گوش فراداشتن

وَيُعَدِّي بِاللَّامِ .

الأرن نشاطی شدن

الأسن كالأجن في المعنى-

والحكيم ، وبی هوش شدن از

دم چاه ۱ .

الأفن ضعيف راي شدن ، والماضي

افن و أفن أيضاً ۳

الأمان والأمانة أمين داشتن ۳

الأمن بالتسكين والأمنة والأمان

والأمانة ايمن شدن ۳ .

هـ

الأله متحير شدن ، و اصله -

الوله ۴ .

الأمه فراموش کردن

ومن المضاعف المهموز الفاء *

ل

الألد بوي گرفتن مشك

والماضي الـ ۷ .

ومن الاجوف المهموز الفاء

و

الأود كثر شدن

**

ع

۱- بود: «بيروش شدن ازدم چاه» درجای تمامی بیت .

۲- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: «ضعيف راي شدن وقدافن الرجل فهو افن

وافن ايضاً فهو مأفون وانذك شير شدن اشتر»

۳- بود: «الامن والامان والامنه ايمن شدن» - در تاج المصادر امته بذوشكل آمده: بهفتح يا كسر

۴- بود این بیت را ندارند .

۶- بود: «الامه - النسيان»

* از اینجا تا آخر صفحه را نسخه های بود ندارند ۷- وهذا احد ما جآ باظهار-

التضعيف (تاج المصادر اضافه دارد) ** في الاذی دشواری ورنج رسیدن و

الاری کینه ورشدن (تاج المصادر اضافه دارد) - بود چنین دارند : ومما النعت منه على

افعل و الادر فنج (دبه) ومن ذوات الاربعة (ب) - ومن النعت منه على افعل و الادر باد کند

ومن ذوات الاربعة (د)

الفأر بسیار موش ^۷ شدن جای	ومن الناقص المهموز الفا
الجارز آب در کلو ماضدن ، و	من المهموز العين
يشعدي بالبائه ^۸	ب
الشاز بی آرام شدن ^۹	الصآب* رشك در موی افتادن ^۱
البأس والبؤس والبئیس	الكآبة ^۲ والكآبة اندوهگن شدن
سخت محتاج شدن والنعتم	د
فاعل ^{۱۰}	الثأء نمکن شدن ^۴
ف	و
الشآف* بالتسكين دشمن شدن	الذآر چیره شدن ^۵
	السآر* باقی ماندن چیزی ^۶

- * درامشدد
- ۱- وجزان (باضافه دارد) - تاج المصادر؛ رشك در او فتادن
والصآب والقآب ايضاً بسیار خوردن آب - توضيح رشك در تعليقات آمده است .
- ۲- بود ندارند .
- ۳- الكآبة
- ۴- بود این بیت را ندارند -
در تاج المصادر ثأء به سکون د است ولی بهر دو شکل آمده (المنجد)
- ۵- خوفراخ کردن (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۶- بود این بیت را ندارند
- ۷- د؛ موی (سهو کاتب)
- ۸- آب یا خيو در کلو گرفتن (ب در حاشیه) -
د این بیت را ندارد
- ۹- ودرشت شدن جایگاه (تاج المصادر اضافه دارد) ۱۰- به فتح و سکون همزه - ب؛
«البأس (به فتحین) والبأس (به فتح اول و سکون دوم) سخت دلیر شدن» - د؛ «البأس
(به فتحین) سخت دلیر شدن» - منتخب؛ بالفتح و سکون همزه عذاب و سختی و سخت شدن در جنگی

و بجکیدن بن ناخن^۱ .

الشاف ریش برآمدن از کف پای^۱ .

ق

التَّاقِ * بر شدن و سخت چشم
المَّاقِ^۲ گریستن^۳

ن

الريمان مهربانی کردن «وهو متعدي»^۴ .

م

السَّامُ والسَّامَةُ والسَّامُ^۵ .

والسَّامَةُ سیر بر آمدن .

و من المعتل المهموز العين

س

اليأس نومید شدن و الفِعلُ

من هذایاست منه أياس و

أيست منه أيس ياساً ايضاً

لاغير وبه عناء و دانستن بلغته

النخع * .

ومن المهموز اللام^۷

ت

ما فتيت أذ كره و ما فتيات

فتاة و فتوة أي ما زلت

* در ا مشدد

۱- در بود هر دو بیت باهم است بدین قرار: الشاف - دشمن

داشتن و چکیدن (افزونی) بن ناخن و ریش بر آمدن از کف پای (ب) و د مانند متن -

تاج المصادر: الشاف بالتسکین دشمن داشتن - الشاف (بفتح ا) ریش بر آمدن از

کف پای ، ۲- بود: الماقة ۳- تاج المصادر: ميق الصبي ماقاً

اذا دخل في الماقة وهي شبه الفواق باخذ الانسان عند البكاء والنشيج كأنه نفس بقلعه من صدره

۴- بود «راندارند و اضافه دارد: و فراهم آمدن سرجراحت - تاج المصادر

و فاهم آمدن سرجراحت (اضافه دارد) ۵- بود «راندارند - ا:

السَّام - تاج المصادر: السَّام ولي المنجد كذا

۶- بود: «اليأس نوميد شدن و دانستن»

۷- د: ومن المهموز الآخر

أَذْكَرُهُ وَلَا يُتَكَلَّمُ بِهَا.

الْأَمَعَ الْجِنْدِرُ ۱.

ج

الْحِجَابُ بِالتَّسْكِينِ ۲ مَوْلَعُ شَدْنِ

[الْفُجَاءَةُ نَاكَاةٌ آمَدَنُ] ۳

د

الصَّدَاءُ * زَنْكَارُ كَرَفْتَنِ

[ذ]

الْخَذَا وَالْخِذْوَةُ - فَرَوْتَنِ -

كِرْدَنُ [۴

و

البَّرَاءَةُ ۵ بِيْزَارُ شَدْنِ

البَّرَاءَةُ ۶ بِالضَّمِّ ۷ اَزْبِيْمَارِيْ بَه-

شَدْنِ ۸.

الْخِرَاءَةُ ۹ كَالْكَرَاهَةِ ۱۰

حَدَثُ كِرْدَنِ ۱۱.

[مِنَ النِّسَاءِ اُنْسُ كَرَفْتَنِ ۱۲]

ط

الْخِطَاءُ وَالْخِطَاءَةُ بِالْكَسْرِ -

والتَّسْكِينِ فِيهِمَا كِنَاهُ كِرْدَنِ

- ۱- ب: «مافتیٰ یفعل کذا ای مازال الفتیٰ دست داشتن و فراموش کردن» - د کذا ولی دست بد داشتن و عنوان ت پراز مازال آمده
- ۲- ن بود، «بالتسکین» را ندارند - الحجا مصد در حجیت الشی اذا كنت به مواعاً ضنینا (تاج المصادر) ۳- کذا بود - اوتاج المصادر ندارند
- * در او د مشدد ۴- کذا بود او تاج المصادر ندارند - در نسخه ب خذو است ولی ظاهراً نیامده (المنجد)
- ۵- تاج المصادر البراءة - المنجد: البراءة ۶- د: البروء - المنجد: البرء ۷- بود» بالضم را ندارند
- ۸- از تاج المصادر شدن سقط شده است ۹- د: خرآة (به کسر خ) در المنجد آمده - المنجد: الخراءة ۱۰- بود «کالکراهة» را ندارند
- ۱۱- بود غایط کردن ۱۲- کذا ب - د: البساء - اوتاج المصادر این بیت را ندارند.

وجاءَ خَطْبِي بِمَعْنَى اخْطَبَا إِذَا

لَمْ يُصَبِّ الصَّوَابُ ***^۱

[اللطأ برچفسیدن]^۲

ل

الحلأً با تب خال شدن لب^۴

م

ف

الحمأً بسیار لوش شدن چاه^۵

الظمأً * والظمأة *^۶ تشنه -

الدفأً والدفأءُ والدفأة كرم -

شدن^۳ .

شدن .

الکیمأً شکافته شدن پای^۷

الطفؤ * * فرو مردن چراغ و

آتش .

*** درامشدد ۱- تاج المصادر: الخطأ والخطأ بالفتح فيهما والخطأ (به سکون ط)

والخطأ (به فتح ط) بالكسر والتسكين فيهما والخطيئة كناه کردن و جاء خطي بمعنى اخطأ
اذالم يصب الصواب و این تکهرا پیش از بند ط اضافه دارد: ض الفضا بالتسكين خوردن
القضا با . . . شدن (کذا) و پوسیده شدن مشک

۲- کذاب - د: اللطوء فادوسیدن - او تاج المصادر این بیت را ندارند .

۳- ب: «الدفأة كرم شدن» والماضي دفاً - د: «الدفأة كرم شدن» - در تاج المصادر در دفا به كسر و نیز آمده - المنجد:

الدفأة ۴- بود این بیت را ندارند - و تباه شدن اديم از زخم كرد در حال

پوست باز کردن (تاج المصادر اضافه دارد)

۵- ب: غ ر يفج (لوش) از (بن-الحاقى) چاه پديد آمدن - د: توش (سهو كاتب)

پديد آمدن در چاه - تاج المصادر: «بسیار لوش شدن جای و چشم گرفتن و يعدى بهلى»

* در اود مشدد

۶- الظما والظمان! (ب) - الظماء والظمأء (د) - الظما والظمأ والظمأة (تاج المصادر) -

المنجد: ظمأة ، ظمأ ، ظمأ (به سکون یا فتح م) ۷- بود این بیت را ندارند

و كمي الرجل اذا حفي و عليه فعل (تاج المصادر اضافه دارد)

ومن المعتل المهموز اللام ۲

ن

الشَّنَانُ والشَّنَانُ والشَّنَانُ
والمَشْنَأُ والمَشْنَأُ و
الشَّنَاءَةُ ۱ * دشمن داشتن

ب

الْوَبَاءُ بالقَصْرِ وِالْوَبَاءَةُ
وَبَاءُ نَكَ شَدَن زَمِين .

ط

الْوَطَأُ بپای سپردن و مجامعت
کردن ، والغَائِبُ مِنْهُمَا يَطَأُ
بِحَذْفِ الْوَاوِ .

ومن الاجوف المهموز اللام

د

النَّهْوُ والنَّهْوَةُ * والنَّهَاءُ
وَالنَّهَاءَةُ * خام بماندن گوشت
وَفَعَلَ بِالضَّمِّ لُغَةً وَالنَّعْتُ *
مِنْهُمَا فَعِيلٌ ۲ .

الدَّاءُ ۷ دردمند شدن

۱- ب: الشنان والشناو الشنا - د: الشنان والشنا والشناة - تاج المصادر: «الشناآن بالتحريك وهو شاذ في المعنى لانه من بنا الحركه والاضطراب والتسكين وهو شاذ في اللفظ لان المصادر لم يحى عليه والشنان بغير همزة والشنا بالحركات الثلث والمشنا والمشناة والشناة» - المنجد: شنان (بهسكون دوم) وشنان (بفتح دوم) ومشناومشاة و مشنوة
۲- ب: «النهوة خام شدن گوشت» - د مانند ب ولی النهوة - تاج المصادر: النهوة والنهؤ (بهسكون و) والنهأ والنهاة و... بقیه مانند متن .
۳- از اینجا تا آغاز «المشية» رانسخدهای بود ندارند
۴- تاج المصادر:
الوباء - المنجد: الوباء ۵- وباء: بیماری تمام که آنرا مز کمز کی گویند (منتهی الارب)
Choléra (تعلیقات) ۶- ا: بپاء سپردن - تاج المصادر: بپای اسپردن و در حاشیه یکی از دارندگان نسخه چنین نوشته است: «سپردن بالضم بادویم مفتوح و پارسى رامرفین و پای مال کردن»
۷- تاج المصادر: الداء - المنجد: داء

ل	ش
الآلی ^۶ بزرگ دُنْبِه	الْمَشِيَّةُ وَالشَّيْءُ ^۱ خواستن
ومن المهموز العين منه ^۷	و مما النعت منه على افعال من المهموز الفاء ^۲
ج	ر
الأجای زنگار گون ^۷	الأدر دَبَّه ^۳
ومن المهموز اللام منه ^۸	و مما النعت منه على افعال من الناقص المهموز الفاء ^۴
د	ب
الأصداء سِنَاهِي كِي اَنْدَك مایه	تیس آبی اِذَا شَمَّ بَوَّلَ الأروى
سرخی با وی آمیخته باشد ^۹	فَمَرِضَ مِنْهُ ^۵
الأهداء ^{۱۰} گنج ^{۱۱}	

- ۱- بود ندارند و عنوان این بیت در آنها چنین است: ومن المهموز اللام (ب) - و مما النعت منه على افعال (د)
- ۲- بود این تکه را ندارند
- ۳- ایضاً بود ندارند - ادرالرجل ادرأ
- بیماری ادره بر آورد مرد (منتهی الارب) - ادزة بالضم وادرة محر که بیماری است که بسبب شکافته شدن پوست تنک زیر پوشی که بران سوی زهار است رودها درارند خایه افتاده باشد و در فارسی آن را دَبَّه گویند و آن نمیشود مگر در جانب یا چپ یا بیماری فتق است که در یکی از دو خایه رسیده باشد (ایضاً)
- ۴- «ومن الناقص المهموز الفاء» در نسخه ب الحاقی است - د: «ومن الناقص المهموز الفاء» فقط
- ۵- کذا تاج المصادر - ب: «الابا - ان گشن بزی کی بول بوید» - د: «الاعبی - ان گشن بزی که بول بوید»
- ۶- الی و الاء (منتهی الارب) - ولا يقال للمونث الیاً ولكن يقال عجز (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۷- بود ندارند .
- ۸- بود «منه» را ندارند.
- ۹- بود تمام این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا فقط که در جای کی
- ۱۰- الی المنجد: الإهدأ
- ۱۱- د: کوز

و

الذَّرَأُ پیش سر سپید شدن ، و

فَعَلَ بِالْفَتْحِ لُغَةً وَالنَّعْتُ

أَفْعَلٌ وَالْأَذْرَأُ سیاه سپید

کوش^۱ .

الْأُدْفَاُ بدو در آمده^۳

ن

الْأَخْبَاءُ وَالْأَدْنَاءُ گنج^۴

ط

الْأُفْطَاُ نای بینی فرو نشسته^۲

باب فَعَلَ يَفْعَلُ بضم العين من الماضي والغابر كل ما جاء النعت *

منه على فَعِيلٍ وَحدهُ من هذا الباب لا نذكر النعت *

منه وَمالم ينج على فَعِيلٍ أو جاء عليه وعلى

غيره نذكر النعت * منه^۵

فَعَلَ وَفَعِيلٌ^۶ .

ب

الجَنَابَةُ جُنُبٌ شَدْنٌ ، وَالنَّعْتُ *

الجُدُوبَةُ فحط افتادن، والنَّعْتُ

۱- ب: «الاذراء- سیاه و سپید گوش» - د کذا ولی الازراء

۲- ب بود این بیت را ندارند - ا: نای بینی

۳- ادفا، بالفتح، مرد خیمه نشین (منتهی الارب)

۴- رجل اخباء مرد کوژ پشت (منتهی الارب) - گنج - کوز (ب

۵- ب: «باب فعل يفعل بضم العين فى الماضى والغابر

منه على فَعِيلٍ وَحده من هذا الباب لا يذکر النعت منه وَمالم ينج على فَعِيلٍ

او جاء عليه وعلى غيره نذكر النعت منه ان شاء الله» - د: «باب فعل يفعل بضم العين فى الماضى

والغابر وكل ما جاء النعت منه وَمالم ينج عليه فَعِيلٍ او جاء عليه وعلى غيره نذكر النعت

منه» - تاج المصادر مانند متن است فقط در جای من الماضى ولا نذكر ولم ينج وجاء ونذكر بترتيب: فى الماضى ، لم ينج ، لا يذکر ، جا و نذکره دارد .

۶- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا فقط او فتادن نه اماندن

الرُّطوبَةُ تر شدن، والنَّعْتُ*	جُنُبٌ، ودور شدن والنَّعْتُ*
رَطِيبٌ ورَطِيبٌ.	جُنُبٌ ار و جُنِيبٌ.
الرُّغْبُ ۷ فرائخ شکم شدن	الحَسَابَةُ ۲ گوهری و خداوند
الصُّعُوبَةُ* دشخوار شدن، و	نژاد نیک شدن ۳.
النَّعْتُ* صَعْبٌ ۸.	الْخَطَابَةُ بِالْفَتْحِ ۴ خطیب شدن
الصَّلَابَةُ* سخت شدن، والنَّعْتُ	الرَّحَابَةُ* والمرحَبُ و-
صَلْبٌ و صَلِيبٌ.	الرُّحْبُ فرائخ شدن، والنَّعْتُ
العُدْوَةُ بخوش شدن آب ۹،	رُحَابٌ و رُحْبٌ و رَحِيبٌ ۵.
و النَّعْتُ* عَذْبٌ.	«يُقَالُ رُحْبَتَكَ الدَّارُ* و هُوَ
العُرْوَةُ والعُرْوِيَّةُ تازی-	شَاذٌ لِتَعَدِّيَةِ» ۶.

- ۱- تاج المصادر اضافه دارد؛ و جنب (به ضم ج و سکون ن) ۲- الحسب (ب، دراصل ود) ۳- د: «گوهری شدن و خداوند نژاد بزرگ شدن»، برای گوهری به صفحه بعد رجوع کنید.
- ۴- ب: دال الخطا (به کسر) و کلمه «بالفتح» را ندارد ولی ظاهراً درست نیست (المنجد و منتهی الارب)
- ۵- ب مرحب را ندارد. رحب هم دراصل به سکون ح بوده و بعد ضمه افزوده اند رحاب را نیز ندارد و فرائخ را فرائخ جای کرده اند - د ایضاً رحاب و مرحب را ندارد و رحب در آن مضموم است - تاج المصادر کذا و در آخر اضافه دارد؛ و فعل فعلاً و يقال رحبتك - الدار و هوشاذ لتعدیه.
- ۶- ب بود « را ندارند - رحبتك در تاج المصادر به فتح ح و در نسخه ۱ به فتح و سکون ح آمده * درامشدد
- ۷- والرغب (بود اضافه دارند)
- ۸- نسخه د اینجا افتادگی مختصری دارد یعنی تانعت بیت بعد را ندارد
- ۹- ب «آب» را ندارد

زفان شدن ^۱ .	القُرْبَانُ ^۶ والقُرْبُ نَزْدِيكَ -
العُزُوبَةُ بِي زَنِّ شَدْنٍ وَبِي شَوْهَرِ شَدْنٍ ، «وَالنَّعْتُ * مِنْهُمَا عَزَبٌ ^۲ .	شَدْنٌ ^۷ .
العَصَابَةُ سَخَتْ شَدْنٌ ^۳	اللُّجُوبَةُ * اُنْدَكَ شِيرِ شَدْنٍ كَوْسِپِنْدِ ،
العُضُوبَةُ بِرَّانِ شَدْنٌ ^۴ ،	وَالنَّعْتُ * لُجْبَةٌ وَنَجْبَةٌ ^۸ .
وَالنَّعْتُ * عَضْبٌ .	النَّجَابَةُ * كَوْهَرِي شَدْنٌ ^۹
الغُرْبَةُ وَالغَرَابَةُ غَرِيبِ شَدْنٍ ،	النَّدَابَةُ سُبُكِ شَدْنٍ ، وَالنَّعْتُ
وَالنَّعْتُ * فَعِيلٌ وَفَعْلٌ ^۵	فَعْلٌ ^{۱۰} .
	النَّقَابَةُ نَقِيبِ شَدْنٍ ^{۱۱}

- ۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا ولی زبان
- ۲- ب: «بی زن شدن مرد و بی شوی شدن زن و النعت عزب» - د مانند متن است فقط «منهما» را ندارد - تاج المصادر مانند متن و در آخر فعل در جای عزب
- ۳- بود این بیت را ندارند
- ۴- ب: بران شدن شمشیر
- ۵- ب: «الغرابه غریب شدن» و بعد غریبه را هم افزوده اند -
- د: «الغریبه غریب شدن» - فعل در نسخه ا به سکون یاضم ع است و در تاج المصادر فقط مضموم
- ۶- بود ندارند .
- ۷- وفي الحديث ان تقرب بذلك بعني ماتطلب بذلك الالتهحمداله وفي الحديث اخر فاخذني ما قرب وما بعد (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۸- کذا در اول جبهه آخری در حاشیه است بخط متن - ب کذا ولی لجة اولی مفتوح یا مکسور است - د: «انداک شیر شدن کوسفند و النعت لجة (به ضم ج و فتح ت)
- * درامشدد
- ۹- بود: «نجیب شدن» - والنعت نجیب و نجیه علی مثال همزة (تاج المصادر اضافه دارد) - منتهی الارب: کرامی نژاد شدن - گوهری خداوند
- اصل و نسب (برهان قاطع)
- ۱۰- بود این بیت را ندارند
- ۱۱- ایضاً بود ندارند

ت

البُحُوثةُ ویرته شدن^۱، والنَّعتُ
بَحَّتْ.

التَّباته ثابت عقل شدن^۲

الزَّمانه ارامیده^۳ شدن

الشَّخُوثةُ باریک شدن، والنَّعتُ
شَخَّتْ و شَخِيتْ.

الصُّلُوثةُ * روشن شدن و نسو

پیشانی شدن، والنَّعتُ صَلَّتْ.

الفُرُوثةُ خوش شدن آب،

والنَّعتُ فُعَالٌ.

ث

الخُبْثُ کَرُبْز و بد شدن^۶
الخَبائِثه پلید شدن^۶

ج

البَّجَّةُ والبَّهَّاجَةُ نیکو شدن^۷

السَّمَّاجَةُ نازیبا شدن، والنَّعتُ

سَمَّجٌ کَضَخَمٌ و سَمِجٌ -

کَخَشِینٌ و سَمِیجٌ.

ح

السَّمَّاحَةُ جوامرد شدن^۹

ع

۱- ب: خالص شدن - ویژه بازپارسی و یافارسی عربی خالص و خاصه را گویند (حاشیه تاج المصادر، الحاقی) ۲- ب: بود این بیت را ندارند ۳- تاج المصادر: ارمیده ۴- بود این بیت را ندارند - منتهی الارب: گشاده پیشانی شدن - نسو پیش از این آمده (ص ۴۷، ۳۰۳ و...) ۵- بود این بیت را ندارند

۶- ب: «الخُبْثُ والخَبائِثه (الحاقی) پلید شدن» - د: «الخُبْثُ پلید شدن» - کَرِبْز بضم اول و ثالث بروزن هرز مکار و مچیل را گویند و بمعنی دلیر و شجاع و زبیرک و دانا و بزرگ هم آمده است (برهان قاطع)

۷- ب: «البَّهَّاجَةُ زیبا شدن و شاد شدن»

۸- ب: «نازیبا شدن و النعت سَمِجٌ و سَمِیجٌ» ۹- د: جوان مرد شدن -

ب مانند د ولی در حاشیه و الحاقی - تاج المصادر ایضاً جوان مرد شدن - در نسخه بسبب موریانه خوردگی درست روشن نیست ولی جوامرد در جای جوان مرد پیش از این آمده بود (ص ۳۶۳)

والنَّعْتُ سَمِيحٌ .	الطَّلَاحَةُ مانده شدن ، والنَّعْتُ * فَعِيلٌ و فِعْلٌ الذَّكَرُ * والأُنْثَى فِيهِمَا سَوَاءٌ .
الشَّبَاحَةُ پهن رَش شدن ، والنَّعْتُ فَعْلٌ ۱ .	الفَسَاحَةُ فراخ شدن جای ۶ الفَصَاحَةُ شیوا ۷ زبان شدن القُبْحُ والقُبُوْحَةُ ۸ والقَبَاحَةُ زشت شدن .
الشَّقَاحَةُ القَبَاحَةُ ، و قِيلَ هِيَ اِتِّبَاعٌ لِلقَبَاحَةِ ۲ .	المَلَاحَةُ والمَلُوْحَةُ نمکن - وشیرین شدن ، والنَّعْتُ مَلِيحٌ ومَلَاحٌ بِالضَّمِّ مُخَفَّفٌ ۹ .
الصَّبَاحَةُ نیکوروی شدن ، « والنَّعْتُ * فَعِيلٌ و فُعَالٌ بِالضَّمِّ ۳ .	الصَّرَاحَةُ والصُّرُوْحَةُ ویژه شدن - والنَّعْتُ مِثْلُهَا ۴ .

- ۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: رجل شبيح الذر اعين - پهن رَش -
- منتهی الارب: پهن بازو گردیدن - رَش پیش از این آمده است (ص ۲۲۴ و ۲۴۳)
- ۲- ایضاً بود این بیت را ندارند - منتهی الارب: زشت گردیدن * در امشدد
- ۳- بود « راندارند
- ۴- ب: «الصراحة خالص شدن والنعت صراح و صریح» - د: «الصراحة ویژه شدن - والنعت صراح و صریح»، صراح در این دو نسخه به ضم ص آمده ولی صراح بمعنی خالص من کل شی در المنجد (چاپ ۱۹۶۰) با حرکات سه گانه آمده است - ۵- بود این بیت را ندارند .
- ۶- ایضاً بود ندارند - يقال مكان فسيح ومجلس فسيح بضم الجمع ای واسع (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۷- ب: تیز - د: شیبیا - و ویژه شدن شیراز كفك (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۸- بود ندارند
- ۹- ب: «نمکین شد و شیرین شدن» - د: «نمکن و شیرین شدن» . تاج المصادر مانند متن فقط نمکین در جای نمکن .

الجلادة^٦ والجلد والجلود^٦
والمجلود^٦ جلد شدن**،
والنعت جلد وجليد^٦.

الرعادة فراخ عيش شدن،
والنعت* رعد ورعد^٧ و
رعيد^٧.

العتادة حاضر شدن^٨

المجد بزرگوار^٩ شدن،
«والنعت فاعل و فاعل»^{١٠}.

المراة ستنبه شدن^{١١} «والنعت
مئلته»^{١٠}.

النجدة دلیر شدن، والنعت
نجد^{١٢} ونجيد^{١٢}.

الملوحة شور شدن آب، والنعت
مليح «ولا يقال مالیح الا في
لغة ردية»^١.

خ

الملوحة والملاحة^٢ بی خوابی-
شدن^٣ گوشت.

د

البرودة سرد شدن، والنعت*
بارد^٤.

البعد دور شدن

البلادة كند شدن

الجعودة پشاك^٥ شدن موی،
والنعت جعد^٥.

۱- بود» «راندارند - رديه در تاج المصادر مشدد است.

۲- بود ندارند ۳- ب: بی مزه - د: بی خوا - تاج المصادر: بی خواب -

در منتهی الارب ملوخته به معنی بی مزه شدن آمده - خوا: بكسر اول بمعنی لذت و مزه باشد

(برهان قاطع) * در مشدد ۴- تاج المصادر: فاعل

** چابك و چالاک گردیدن (منتهی الارب)

۵- ب: جعد شدن ۶- بودند دارند ۷- بودند دارند و ابخط متن

در حاشیه ۸- بود این بیت راندارند ۹- ب: بزرگوار

۱۰- بود» «راندارند ۱۱- در تاج المصادر به ضم س و در ا

اول بی حرکت بوده بعد ضمه ای بدان افزوده اند. ستنبه = زفت (ب - معنی شده) - در

د ستنبه به کسر س است نه ضم و ظاهراً به کسر هم درست است زیرا در برهان قاطع به معنی

سرکش و دلیر و قوی هیکل و سخن ناشنوو ستیزه کننده آمده - مراده: متنبه و سرکش شدن

(منتهی الارب) ۱۲- ب اضافه دارد: ونجد (به سکون ج)

الخطورة^۵ با قدر^۶ وجاء شدن
الشعارة شاعر شدن ، والنسعت^۷
فاعل^۳ .

الصغير خرد شدن ، والنسعت^۷
صغير^۸ وصغار^۷ بالضم^۷ .
الظهارة قوی شدن شتر^۸
[الضمر باریک میان شدن ،
والنسعت ضامر^۹] .

العسر والمعسر دشخوار شدن^{۱۰}
العقر والعقارة^{۱۱} نازاینده شدن-

النهودة بزرگ شدن اسب ،
والنسعت^۷ نهد^۱ .

البصارة والبصر دانستن و بینا-
دل شدن ، ویعدیان بالباء^۲ .
الجدارة سزاوار شدن^۳
الجهارة بلند آواز شدن
الحدور^۴ فربه و ضخیم شدن ،
والنسعت حاد^۵ .
الحقارة حقیر شدن

- ۱- تاج المصادر: «تناور شدن اسب والنسعت فعل»
۲- ب: «البصارة بینا»
۳- بود این بیت را ندارند - در
تاج المصادر الحدارة است ولی ظاهراً سهری است از کاتب (منتهی الارب)
۴- بود: الحدورة - فربه شدن و ضخیم شدن - تاج المصادر «الحدور والحدارة» و
بقیه مانند متن - در المنجد حدورة بمعنی سیلان العین بالدمع آمده و حدور بمعنی ورم
کردن و فربه شدن .
۵- بود: الخطارة (منتهی الارب هم دارد)
۶- د: وا قدر
۷- بود: «الصغر (به کسر ص) خرد شدن الصغر (به ضم ص) والشعارة (به فتح ص) و
غ) والنسعت صافر» در المنجد نیز آمده
۸- تاج المصادر: اشتر - بود
این بیت را ندارند .
۹- کذا بود - او تاج المصادر این بیت را ندارند -
منتهی الارب: ضمور و ضمرة (هردو به ضم)
۱۰- ب: «العسر والمعسر»
دشوار شدن - د: «العسر والمعسر دشخوار شدن»
۱۱- والعقارة (ب اضافه دارد)

«والنعتُ * فَعِيلٌ وفُعَالٌ بالضم»

فَإِذَا فَرِطَ قِيلَ كُيَّارٌ ٧

بالتشديد * .

الكثرةُ والكثارةُ ٨ بسيار-

شدن ٩ .

المزارةُ ظريف شدن « وسخت

دل شدن» ١٠ .

النزارةُ اندك شدن ، والنعتُ * .

نزرًا ١١ .

النضرةُ والنضارةُ تازم روی شدن ،

والنعتُ * فَاضِرٌّ وَنَضِيرٌ وَنَضْرٌ

وَ نَضِرٌ ١٢ .

«والنعتُ عاقِرٌ» ١ .

الغزارةُ بسيار شدن شیر و باران

وعِلْمٌ ٢ .

الغمارةُ مصدرُ الغمر الذي لَمْ

يَجْرِبُ الْأُمُورَ ، والنعتُ

فَعَلٌ وفُعِلٌ ٣ .

الغذارةُ پلید شدن ، والنعتُ *

فُعِيلٌ ٤ .

القِصْرُ ٥ كوتاه شدن

القَعارةُ ژرف شدن چاه و جز آن

الكِبارةُ بزرگ شدن ،

۱ - د « راندارد

در نسخه ب بعد از شدن زن را افزوده اند - تاج المصادر : والنعت فاعل والاسم العقر

(به ضم ع) ٢ - ب : «بسیار شدن شیر و علم و باران» - د : «بسیار شیر و

باران و علم شدن» ٣ - ب بود این بیت راندارند

* در ا مشدد ٤ - ب بود این بیت راندارند ٥ - به سکون یافتح ص (ب) -

به سکون ص (منتهی الارب) ولی هر دو شکل آمده (المنجد چاپ ۱۹۶۰) ٦ - ب بود

این بیت را ندارند - در تاج المصادر العقاره است ولی درست نیست (منتهی الارب)

٧ - ب بود « راندارند ٨ - ب بود ندارند

٩ - تاج المصادر اضافه دارد : قوم کثیر وهم کثیرون والنعت فعل (به ضم ف و سکون ع)

١٠ - ب بود تکه داخل « راندارند و تاج المصادر تمامی بیت را .

١١ - ایضاً تاج المصادر ندارد . ١٢ - تاج المصادر: والنعت فاعل و فعیل و فعل و فعل

(اولی به سکون ع و دومی به فتح ع)

والنَّعْتُ فَاِحْشٌ هـ .
الکِشْمَاشَةُ وَشُكْرُودَةٌ شَدْنٌ ،
والنَّعْتُ * فَعْلٌ وَفَعِيلٌ ٦ .

ص

التَّرَاصَةُ مُحْكَمٌ شَدْنٌ ٧
الخُمْوُصَةُ وَالخُدُصُ بَارِيكٌ مِيَانٌ -
شَدْنٌ ، وَالنَّعْتُ * فُعْلَانٌ وَ
وَفَعِيلٌ ٧ .

الرُّخْصُ ارْزَانٌ شَدْنٌ
الرُّخُوصَةُ وَالرُّخَاصَةُ نَارِكٌ شَدْنٌ ،
وَالنَّعْتُ فَعْلٌ ٧ .

الشَّخَاصَةُ تَنَاورٌ شَدْنٌ ٧

النَّكَارَةُ صَعْبٌ شَدْنٌ كَارٌ ١ .

ز

الْحَمَازَةُ سَخَتْ شَدْنٌ ، وَالنَّعْتُ
فَاعِلٌ وَفَعِيلٌ ٢ .

س

الرَّجَاسَةُ پَلِيدٌ شَدْنٌ ، وَالنَّعْتُ *
فَعْلٌ ١ .

الْفَرَّاسَةُ وَالْفُرُوسَةُ سَوَارٌ شَدْنٌ ،
وَالنَّعْتُ فَارِسٌ ٣ .

النَّفَاسَةُ عَزِيزٌ شَدْنٌ

ش

الْفُحْشُ سَخَتْ ٤ زَشَتْ شَدْنٌ ،

١- بود این بیت را ندارند

٢- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا ولی فعل را ندارد - منتهی الارب

٣- والنعت فاعل (تاج المصادر) سختی و زبان گزی و تیزی والفعل من سمع

٤- ب ندارد ٥- تاج المصادر: والنعت فاعل

٦- بود این بیت را ندارند - المنجد: وکمش (بفتح ک و کسر م) - تیز و کردیدن

وسبك وكافي وپسند شدن (منتهی الارب) - وشكرده یعنی جابك (بتهلایقان نكاه كسید)

* درامشدد ٧- بود این بیت را ندارند

ض

الغیرضُ بکسر الغین ۵ تازہ د۔ ۴
گوشت .

الغُموضبة دورشدن سخن از فهم
والنعتُ غامضُ والغُموضبةُ
والغَماضةُ هامون شدن زمین
والنعتُ فَعَلٌ ۶ .

الفَراضةُ پیرشدن گاو، والنعتُ
فارضٌ ۷ .

المُحوضبةُ ویژه شدن، والنعتُ
مَحْضُ الذُّكْرُ والأشْی
والجَمْعُ فیه سِوَاءٌ و ان شیت

البَغاضةُ بغیض شدن!

الحِرَاضةُ والحِرُوضُ نزدیک

شدن بمرگ از بیماری ،
والنعتُ * فاعِلٌ وفَعَلٌ یَفْعَلُ
لُغَةٌ ۲ .

[الحُموضبةُ ترش شدن والنعتُ
حامِضٌ] ۳ .

العِرضُ والعِراضةُ پهن شدن،
والنعتُ * فَعِیلٌ وفَعِیالٌ
بالضَمِّ ۴ .

۱- بغض بغاضة دشمن روی شد (منتهی الارب)
۲- بود این بیت را
ندارند - تاج المصادر کذا ولی الحروضه درجای الحروض ودر آخر: النعت فاعل و
فعل (به فتحین) وفعل یفعل لغه ومصدره الحرض ولی ضبط ا ارجح است (منتهی الارب
و المنجد)

۳- کذا ب - د مانند ب ولی تروش درجای ترش

۴- بود: «العرض پهن شدن» - تاج المصادر مانند متن است ولی بعد از العرض
بالکسر و بعد از العراضه بالفتح را اضافه دارد - خلاف طال (المنجد)

۵- بود: الغراضة (به فتح غ) - تاج المصادر: والغراضة (اضافه دارد)

۶- بود « را ندارند - در تاج المصادر مقدم وموخر است ودرجای غامض ،
فاعل آمده ودر آخر چندین است: والنعت فعل وفاعل - پست ومفاک کگردیدن زمین
(منتهی الارب)

۷- بود این بیت را ندارند

وَجَزَّآنُ وَقَعَلٌ يَفْعَلُ لُفَّةٌ
وَالنَّعْتُ مِنْهُمَا بَارِعٌ ٥ .
الْبَزَاعَةُ ظَرِيفٌ شَدْنٌ وَلَا يُوصَفُ
بِهَا إِلَّا الْأَحْدَاثُ وَالنَّعْتُ قُفْعِيلٌ
وَفُعَالٌ بِالضَّمِّ ٦ .
الرَّضَاعَةُ لِيَمِ شَدْنٌ ، وَالنَّعْتُ
رَاضِعٌ ٧ .
الرَّفْعَةُ بَلَنْدٌ شَدْنٌ ٨
الرَّفَاعَةُ بَلَنْدٌ آوَازٌ شَدْنٌ ٩
الرَّقَاعَةُ كَالِيٌّ وَشَدْنٌ وَالنَّعْتُ -

أَنْتَ وَثَنِيَّتٌ وَجَمَعْتُ ١ .
النَّحَاضَةُ بَسِيَارٌ غَوْشٌ شَدْنٌ ٢
ط
السَّلَاطَةُ وَالسَّلُوطَةُ ٣ دراز
زفان ٤ شَدْنٌ .
ظ
الغِلَظُ سَتِيرٌ شَدْنٌ
ع
الْبَرَاعَةُ دَرِغَزْتَنٌ أَرَاقِرَانٌ بَعْلَمٌ -

- ۱- ب: «المجوزة خالص شدن والنعته محض» - د مانند ب ولی ویژه شدن در جای خالص شدن - تاج المصادر مانند متن ولی در آغار ؛ ویژه شدن حسب والنعته فعل است وسوا در جای سو آء
- ۲- بود این بیت ندارند
- ۳- بود ندارند
- ۴- بود وتاج المصادر: زبان
- ۵- ب: «سالم شدن درین کبی وجمال وفعال والنعته بارع» - د: «سالم شدن درین کبی وفعال (فعال) وجمال وجزآن والنعته بارع» - تاج المصادر: سالم شدن ولی اضافه دارد ؛ وفعال یفعل بالنعم وفعال یفعل (به فتح ع) ایضا ، در المصدر: سالم شدن بادوحر کت آمده .
- ۶- بود: «البزاعه - ظریف شدن» فقط
- ۷- بود این بیت ندارند
- ۸- قال سیبویه و ابوبکر السری لم یقولوا منها رفع واستمعوا بارتفع عدوا حارغور
- ۹- بود این بیت ندارند
- هما (تاج المصادر اضافه دارد)

شدن ^۶	فَعِيلٌ وَمَفْعَلَانِ ^۱
الفِطَاةُ هَوْلٌ وَكَرَانٌ شَدْنٌ ^۷	السِّرْعُ ^۲ زود شدن
القِمَاعَةُ زَادٌ خُوسْتٌ شَدْنٌ ^۸	السِّنَاعَةُ نِيكُو شَدْنٌ ^۳
المِنَاعَةُ اسْتَوَارٌ شَدْنٌ ^۹	الشَّجَاعَةُ بِالْفَتْحِ دَلِيرٌ شَدْنٌ، وَالنَّعْتُ شُجَاعٌ ^۴ وَشَجِيعٌ .
ع	السِّنَاعَةُ زَشْتُ شَدْنٌ، «وَالنَّعْتُ»*
البَلَاغَةُ الْفَصَاحَةُ ^{۱۰}	فَعِيلٌ وَأَفْعَلٌ ^۵
الرَّفَاغَةُ فَرَاخٌ عَيْشٌ شَدْنٌ،	الضَّلَاعَةُ پهلوا آور «وَنِيْرٌ وَمَنْدٌ»

- ۱- بود؛ «الرقاعه الحمق» - تاج المصادر مانند متن و در آخر؛ النعت فعيل وفعال بالضم والكسر، (منتهی الارب) ایضاً در این نسخه کالیورا به نقل از قره‌نکک جهانگی-ری «با پای فارسی نادان و سرگشته و دیوانه» در حاشیه معنی کرده اند که مستحدث است (تعلیقات)
- ۲- ب: السرعة (در اصل) - د: السرعة والسرع - تاج المصادر این بیت را ندارد
- ۳- بود و تاج المصادر این بیت را ندارند
- ۴- درب بهضم یافتح ش، درد فقط مضموم - شجاع مثلثة (منتهی الارب) والمنجد نیز باحرکات سه گانه - تاج المصادر این بیت را به تمامی ندارد .
- ۵- بود «» را ندارند - تاج المصادر اضافه دارد :
- ۶- ایضاً بود ندارند - منتهی الارب: والفعل من کرم يقال ضلع الرجل ضلعة یعنی توانا وسخت اضلاع گردید
- ۷- کذا ب و د، منتهی الارب: بر سوایی انجامیدن و کار از حد در گذشتن در زشتی - تاج المصادر: فطاع الامر فطاعة فهو فطیع ای شدید شنیع جاور (ز) المقدر
- ۸- بود این بیت را ندارند و در تاج المصادر قضاة است ولی ظاهراً ضبط ا ترجیح دارد زیرا در منتهی الارب قضاة بمعنی خرد وزیر بر آمدن کودك و کلان نشدن، آمده وقضع وقضع بمعنی ستم کردن ومغلوب ساختن، وپاره پاره شدن - زادخوست پیش از این آمده (ص ۲۴۷)
- ۹- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: المناع والمناعة والمنعة بالتحريك والتسكين (یعنی ع) ایضاً استوار شدن
- ۱۰- این بیت را ندارد و در حاشیه باخطی جزمتمن: البلاغة بلیغ شدن

الضعفُ والضعفُ ٦ سست شدن	«والنعتُ فاعِلٌ و فَعِيلٌ» ١
الطَّرَافَةُ نُوشِـدِن ، والنَّعْتُ	ف
فَاعِلٌ و فَعِيلٌ ٧ .	الثَّقَافَةُ زِيرِك و سَبِك رُوحِ شَدِن
الظَّرَافَةُ وَالظَّرْفُ ٨ ضَرِيفِ شَدِن	وَالنَّعْتُ تُثَقَّفُ بِالتَّسْكِينِ ٢ .
العَرَّافَةُ عَرِيفِ شَدِن ٩	الْحَصَافَةُ تَمَامِ خَرْد ٣ و قَوَى رَاى-
العُنْفُ دَرِشْتِ شَدِن ، و يُدْعَى	شَدِن .
بِعَلَى و بِالبَاءِ ١٠ .	السَّخَافَةُ تُنَكُّ خَرْدِ شَدِن و سست-
القَضَافَةُ بَارِيك ١٠ و نَزَارِ شَدِن	بَافِ شَدِن ٤ .
الكَثَافَةُ زَفْتِ شَدِن ١١	الشَّرْفُ بَزْرِك و آره ٥ شَدِن

- ۱- بود « راندارند ود: فراخ شدن عیش
زیرک شدن و... النعت ثقف (به سکون یافتن) که ظاهر آنیامده (لسان العرب والمنجد).
د کذا ولی: سبکروح، و در آخر النعت ثقف (فقط به فتح ق). تاج المصادر مانند متن و
در آخر: فعل بالتسکین
- ۳- ب: تمام خرد شدن (در اصل، بعد شدن را خط زده اند)
- ۴- ب: «تنک خرد و سست بافته (رای) شدن» - سبکی عقل و جز آن و لاغری و الفاعل
من کرم (منتهی الارب)
- ۵- د: بزرگوار - تاج المصادر: «بزرگوار شدن و رحل شرف الیوم و شارف عن قابل
ای سیصیر شریفا»
- ۶- د ندارد، در همه نسخ ع ساکن است .
- ۷- بود این بیت راندارند - در تاج المصادر ط طرافة هم مفتوح است و هر مکسور و
در المنجد فقط مفتوح .
- ۸- بودند دارند
- ۹- بود این بیت راندارند - عریف کامیر (بروزن امر) دانا و شناسنده و آن که بشناسد
یاران خود را و کارگذار (گزار) قوم (منتهی الارب)
- ۱۰- بود: «درشتی کردن»
- فقط ولی بهر دو معنی آمده (منتهی الارب)
- ۱۰- بود: جشک (در جای باریک)
- ۱۱- بود: «کنیف شدن» - زفت
پیش از این آمده (ص ۳۴۳-۳۷۹)

تیز زفان شدن ، والنعت فعل

ایضاً وفعل وفعل وفعل

الرشاقة باریک و نیکو قد شدن

السحق دور شدن

السفاقة والصفافة سخت روی-

شدن ۸ .

الطلاقة الذلاقة في المعنى والنعت

وگشاده روی شدن ، والنعت

فعل وفعل ، وخوش و آرمیده

شدن شب و روز . يقال يوم-

اللطف خرد شدن^۱

النخافة نزار شدن^۲

النظافة پاک شدن

ق

الخلوقة كهنه شدن جامه ،

والنعت خلق يستوى فيه -

المذكر والمؤنث^۳ .

الخلافة سزاوار شدن والنعت

فعل وفعل^۴ .

الذلق بالتسكين والذلاقة -

۱- بود: لطیف شدن - المنجد: صغردق (ضد ضخم و کشف) - منتهی الارب: ریزه-

و خورد شدن و باریک گشتن

۲- د این بیت را ندارد و ب بخطی جز متن در حاشیه و الحاقی : نزار و باریک شدن

۳- بود: «کهنه شدن والنعت خلق» .

۴- بود این بیت را ندارند .

تاج المصادر کذا و در آخر: والنعت فعل ایضاً و فعل بکسر العین و فعل (به کسر ع) و فعل

کظنب (به فتحین) و فعل (به ضم ف و فتح ع) کصرد ، ظاهر اهمیت این اشکال درست است

(المنجد چاپ ۱۹۶۰)

۶- ب: «نیکو بالا (الحاقی) شدن» - د: «نیکو شدن»

۷- ا به ضم یاسکون ح - ب: السحق (به ضم یاسکون ح) والسحق - دو منتهی الارب

فقط مضموم - ۸- بود این بیت را ندارند - و ثوب سفيق ای صفيق و هما خلاف-

السخيف (تاج المصادر اضافه دارد)

ک

الضناکة والضمک تنک عیش -
شدن ، والنعت ضمک ایضاً .
النساکة متعبّد شدن
النہاکة دلیر شدن

ل

البسالة سخت دلیر شدن ، والنعت
باسل ۷ .
البطولة والبیطالة مثلها
والنعت بطل بالتحریک ۸ .

طلق وليلة طلق ايضاً ور جُل
طلق اليدين اي سمح وامرأة
طلقة اليدين ۱ .
العتيق گوهری و نيك نراد ۲ -
شدن .

العتاقة ديرينه شدن « و فعل
يُعمل كدخل يدخل لغة
والنعت من هذا فاعيل ۳ .
العمافة ژرف شدن و دور شدن ۴

۱- ب: «الطلاقه گشاده روی شدن و خوش آرامیده گشتن شب و روز و گشاده زبان شدن
والنعت طلق و طليق» - د مانند ب فقط خوش و آرامیده شدن شب و روز و گشاده شدن زبان
تاج المصادر مانند متن فقط : آرامیده شدن ، آرمیده شدن هم در نسخدها بخط من
است در حاشیه .

- ۲- د: نيك نراد - گوهری (ص ۳۹۶ ۷) ۳- بود « راندارند -
تاج المصادر کذا فقط: کهنه شدن
در جای تمام این بیت)
الحاقی : الضناکه تنک عیش شدن
۶- بود این بیت راندارند
۷- فاعل (تاج المصادر)
والنعت بطل»
- ۴- المعافه مثلها وهي قالها (تاج المصادر
۵- د این بیت راندارد - انما ب وای در حاشیه ،
۸- بود: «البطولة سخت دلیر و کارداری شدن

- الثِقَلُ كَالْعِنَبِ ۱ گران شدن
 [الْجَثَالَةُ بِسِيَارِ مَوَى شَدْنٍ] ۲
 الْجَزَالَةُ زَفَتِ شَدْنٌ وَتَمَامٌ شَدْنٌ
 وَالنَّعْتُ جَزَلٌ وَجَزِيلٌ ۳ .
 الْجَمَالُ خُوبٌ شَدْنٌ ، « وَالنَّعْتُ
 فَعِيلٌ وَالْمَرَأَةُ فَعِيلَةٌ وَفَعْلَاءٌ -
 اَيْضًا » ۴ .
 [الْخَدَالَةُ كَرْدٌ وَسَتْبَرٌ سَاقُ شَدْنٍ] ۵
 الرِّذَالَةُ وَالرُّذُولَةُ نَاكِسٌ شَدْنٌ ،
 وَالنَّعْتُ فَعَلٌ وَفِعَالٌ بِالضَّمِّ ۶
 السَّفَالَةُ وَالسُّفْلُ دُونَ شَدْنٍ ،
 وَفَعَلٌ بِالْفَتْحِ لُغَةٌ وَالنَّعْتُ
 مِنْهَا مَا سَافَلَ ۷ .
 السُّهُولَةُ آسَانٌ شَدْنٌ وَنَرْمٌ شَدْنٌ ۸
 الْعِبَالَةُ سَتْبَرٌ شَدْنٌ ، وَالنَّعْتُ
 مِنَ السُّهُولَةِ إِلَى هَاهُنَا فَعَلٌ ۹ .
 [الْفَسَالَةُ وَالْفُسُولَةُ نَاكِسٌ وَ-
 فَرُومَايَهْ شَدْنٌ وَالنَّعْتُ فَعْلٌ] ۱۰

- ۱- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر «بوزن العنب» در جای کالعنب
 ۲- کذا ب - اود این بیت را ندارند - تاج المصادر : الجثالة و الجثولة (مضموم)
 بسیار موی شدن و النعت فعلی (به فتح اول و سکون دوم)
 ۳- د: و تمام خرد شدن - تاج المصادر: «الجزالة مصدر قولك عطا جزل و جزيل ای
 عظیم و رجل جزل الرای اذا كان ذارای» - زفت (ص ۳۴۳ و...) - ۴- بود
 « راندارند - قال سیبویه اصله جمالة لیكون کصباحة و قباحة لکنهم حذفوا الیها
 (تاج المصادر اضافه دارد) - ۵- کذا ب- نسخه های دیگر ندارند
 منتهی الارب: آکنده گوشت و سطر ساق گردیدن
 ۶- والنعت رذل (ب) - والنعت سافل (د) - والنعت فعل وفعال بالضم و يقال فعیل
 وللمونث فعيله (تاج المصادر) - ۷- بود: «السفالة دون شدن و النعت سافل» -
 در نسخه ا کاتب این بیت را مکرر نوشته و در اول «النعت فعل وفعال»
 ۸- والنعت سهل (بود اضافه دارند) - تاج المصادر : نرم و اسان شدن و النعت سهل
 ۹- بود: «العبالة ستبر شدن و النعت عیل» - تاج المصادر: «بزرگ تن شدن و النعت
 عیل» - ۱۰- کذا بود - تاج المصادر: ناکس شدن و النعت فسل

بالضَّمِّ والسُّكُونِ ناروا شدن،
والنَّعْتِ حَرَمٌ وَحَرَامٌ وَفَعِيلٌ
لُغَةً فِيهِ ۷ .

الْحَزَامَةُ هَشِيَارُشْدُنٌ، وَالنَّعْتُ
فَاعِلٌ ۱ .

الْحَكَامَةُ مُحْكَمُ كَارُ شْدُنٌ ۱

الْحِلْمُ بَرْدِبَارُ شْدُنٌ ۸

الرَّحَامَةُ الرَّحْمُ، وَالنَّعْتُ *
رَحُومٌ ۹ .

الرَّخَامَةُ بَارِيكٌ وَنَرْمٌ شْدُنٌ آوَازُ
الزَّعَامَةُ الرِّيَاسَةُ ۱۰

الْمَثَالَةُ فَاضِلُ شْدُنٌ، وَالنَّعْتُ *
أَفْعَلٌ ۱ .

التَّيْبِلُ وَالنَّبَالَةُ نَيْكُ شْدُنٌ وَفَرِبُهُ -
شْدُنٌ ۲ .

النَّدَالَةُ خَسِيْسُ شْدُنٌ، وَالنَّعْتُ *
تَذِيلٌ وَنَذْلٌ ۳ .

م

الْجَسَامَةُ تَنَاورُ شْدُنٌ، وَالنَّعْتُ *
فَعِيلٌ وَفُعَالٌ بِالضَّمِّ ۴ .

الْجِهْوَمَةُ سَهْمُكِينُ رَوِي شْدُنٌ ۵ ،
وَالنَّعْتُ جِهْمٌ ۶ .

الْحَرْمُ وَالْحُرْمَةُ كَالْهَمَا -

* در ا مشدد

۱ - بود این بیت را ندارند

۲ - ب کذا در اصل و بعد؛ نیکو و فربه شدن

۳ - بود نذیل را ندارند

۴ - بود؛ «الجرامة والجسامة تناور شدن»

۵ - ب؛ سخت ترش شدن -

۶ - تاج المصادر؛ فعال

د؛ «سخت تروش روی شدن»

۷ - ب؛ «الحرام والحرمة ناروا شدن والنعت حرم وحرام»

۸ - ب؛ «خرده مند و بردبار شدن» - د؛ «بردبار شدن و خردمند شدن»

۹ - بود این بیت را ندارند - رحم در تاج المصادر به سکون ح آمده ولی هر دو شکل رواست

(المنجد چاپ ۱۹۶۰) رحوم نیز در این نسخه **فحول** است .

۱۰ - بود این بیت را ندارند - ضامن و پذیرفتار کردیدن و مهتر شدن (مسئول تازی)

السَّقْمُ بيمار شدن ^۱	العِظْمُ والعِظَامَةُ بزرگ شدن،
الشَّتَامَةُ زشت روی ^۲ شدن	والنَّعْتُ عَظِيمٌ وعِظَامٌ بالضم ^۷
الشَّحَامَةُ فربه شدن ^۳	العِقمُ نازانیده شدن، ما يُقَالُ
الشَّهَامَةُ تیز دل شدن ^۴	عُقِمَتِ الْمَرْأَةُ عَقْمًا وَعَقِمَتِ
والنَّعْتُ شَهْمٌ ^۵	عَقْمًا ^۸
الصَّرَامَةُ الْجِلَادَةُ والشَّجَاعَةُ،	الفَخَامَةُ والفُخْوَةُ الضَّخْمُ،
والنَّعْتُ فَاعِلٌ ^۵	والنَّعْتُ فَخْمٌ ^۹
الضَّخَامَةُ والضُّخْوَةُ والضَّخْمُ	الفِدَامَةُ والفُدْوَةُ كَتَدُ زَفَانُ-
تَنَاورُ شَدْنُ، والنَّعْتُ ضَخْمٌ و	شَدْنُ، والنَّعْتُ فَعَلٌ ^{۱۰}
ضُخَامٌ بِالضَّمِّ ^۶	الفَمَامَةُ والفُموُمَةُ بِرٍ و فربه

- ۱- ب: والسقم (بفتح سین) - فقط سقم مفتوح (در المنجد سقم بفتح یا ضم س آمده)
تاج المصادر: عن البار ابي (اضافه دارد) ۲- ا: روع ۳- وبسیار
پیه شدن (بود اضافه دارند) - در تاج المصادر: السحامة (سهو کاتب)
۴- ب: زيرك شدن دل والنعت شهيم وشهم (بفتح و کسر ش)، که بعد دومی را خط
زده اند - د: زيرك شدن والنعت شهيم (بفتح) - تاج المصادر: والنعت فعل
۵- بود این بیت را ندارند - ذلیر وچالاک شدن (منتهی الارب)
۶- ب: «الضخم والضخامة تن آور شدن والنعت ضخم» - د: «الضخم تناور شدن
والنعت ضخم»
۷- بود: «العظم والعظمة بزرگ شدن» - تاج المصادر:
«العظم والعظمة والعظمة بزرگ شدن والنعت فعيل وفعال بالضم»
۸- بود این بیت را ندارند - العقم (به ضم ع والعقم (بفتح ح ع) كالكره والكره
نازاینده شدن يقال عقت المرأه عقما وعقت عقماً ويقال عقم اله رحماً بالفتح واعقمها
بمعنى و يقال عتمت مفاصل يديه ورجليه اذا يبست و منه الحديث حين يومر اهل الجمع
بالسجود وتعقم اصلاب المناوقين، (تاج المصادر)
۹- بود: «الفخامة ضخم شدن والنعت فخم»
۱۰- بود این بیت را ندارند

تاج المصادر کذا ودر آخر والنعت قدم

بالكسر، ينعم بالضم واللغة
 رابعة نعيم ينعم بالكسر
 فيهما وهي شاذة^٤.

ن

البِدَانَةُ تناور شدن، والنعت
 فاعل، الرَّجُلُ وَالْمَرْأَةُ فِيهِ -
 سَوَاءٌ وَفَعِيلٌ أَيْضاً^٥.
 الشَّخَانَةُ سَخَتِ شَدْنُ^٦
 الْحُزْنُ وَنَةُ دَرَشَتْ شَدْنُ، وَالنَّعْتُ -
 حَزْنٌ^٧.

الْحُسْنُ نِيكُو شَدْنُ، وَالنَّعْتُ
 حَسَنٌ^٨.

شدن، والنعت فَعَمُ .
 الْقِدَمُ دِيرِينَةُ شَدْنُ^١ و همیشه
 بودن .

الْقِسَامُ وَالْقِسَامَةُ نِيكُو رَوَى -

شدن^٢.

لِكَرَمٍ كَرِيمٍ شَدْنُ، « وَالنَّعْتُ
 فَعِيلٌ وَفُعَالٌ بِالضَّمِّ »^٣.

اللِّحَاءَةُ گوشت آور شدن .

النُّعُومَةُ نازك و نرم شدن،

وَالنَّعْتُ فَاعِلٌ وَقَعِيلٌ بِفَعَلٍ
 لُغَةٌ فِيهَا وَفِيهَا لُغَةٌ ثَالِثَةٌ
 مُرَكَّبَةٌ مِنْهُمَا وَهِيَ نَعِيمٌ -

۱ - ب «شدن» را ندارد

۲ - ا: روء - د: «نیکو روی بودن» ولی شدن صحیح است (منتهی الارب)

۳ - بود « » را ندارند - و يقال رجال كرم ايضاً وامرأة كرم ونسوة كرم . د: را

لم يتغير لانه مصدر وصف به و كرم السحاب اذا جاء بالغيث (تاج المصادر الجاهل دارد)

۴ - بود این بیت را ندارند - تاج المصادر كذا فقط « كحذر بحذر » را بعد از فعل
 يفعل اضافه دارد .

۵ - ب در اصل، «سخت درشت شدن» - تاج المصادر: «زفت و سخت شدن» - منتهی -

الارب: سطر و سخت گردیدن ۶ - بود این بیت را ندارند - تاج المصادر:

درشت شدن زمین - منتهی الارب: درست شدن جای ۷ - والنعت قول

(تاج المصادر)

الزكَاةُ بِأَرَامٍ شَدْنٌ ٧	الْحِمَاةُ اسْتَوَارَ شَدْنٌ حِصَارٍ وَ-
السُّخُوْنَةُ كَرْمٌ شَدْنٌ، «وَالنَّعْتُ *	جَزْ أَنْ ١ .
فَعَلٌ وَفَعِيلٌ» ٨ .	الْحِصْنُ وَالْحِمَاةُ نَهْفَتَهُ شَدْنٌ-
الْقَتَانَةُ وَالْقَتْنُ بِالضَّمِّ وَالسُّكُونِ	زَنْ، وَالنَّعْتُ حِصَانٌ «بِالْفَتْحِ
زَارٌ خَوْشٌ شَدْنٌ ٩ .	وَحَاصِنٌ وَحِصْنًا» ٢ .
الكَهَانَةُ بِالْفَتْحِ اخْتَرَكُوِي-	الْخِشْوَانَةُ دَرَشْتُ شَدْنٌ، وَالنَّعْتُ-
شَدْنٌ، وَالنَّعْتُ فَاعِلٌ ١٠ .	خَشِنٌ وَأَخْشَنٌ ٣ .
الْمَتَانَةُ اسْتَوَارَ شَدْنٌ	الدَّهَانَةُ اِنْدَكَ شِيرٌ شَدْنٌ اشْتَرِ،
الْمَعَانَةُ رَوَانٌ شَدْنٌ آبٍ، وَفَعَلٌ	وَالنَّعْتُ فَعِيلٌ بِلَاهَاءٍ ٤ .
يَنْفَعُلُ لُغَةً فِيهَا ١١ .	الرَّزَانَةُ آهَسْتَهُ شَدْنٌ، وَالنَّعْتُ *
«الْمَكَانَةُ وَالْمَكْنُ كَالْبُرْدِ جَاءِ-	رَزَانٌ وَرَزِينٌ ٥ .
كَيْرٌ شَدْنٌ ١٢ .	الرَّصَانَةُ مَحْكَمٌ وَاسْتَوَارَ شَدْنٌ ٦

- ۱- در نسخه ب «و جز آن» الحاقی است
 «زن» راهم ندارد - تاج المصادر؛ واحصناً
 ب: والماضی خشن (بعد خط زده اند) - تاج المصادر؛ والنعت فعل وافعل
 ۲- بود « را ندارند
 ۳- بود « را ندارند -
 ۴- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر؛ بلاهاً * درامشدد
 ۵- ب: «بآرام شدن و خردمند شدن والنعت رزان و رزین» - د: «بآرام شدن والنعت رزان و رزین»
 ۶- بود: «محکم رای شدن» ۷- کذا درهمه
 نسخ، در نسخه ا درست برده و بآرام کرده اند
 ۸- بود این تکه را ندارند - تاج المصادر؛ النعت فعل كقفل وفعیل
 ۹- ب: «القتانه كم خورش شدن» - د: «القتانه زار خورش شدن» - زار خورش =
 زار + خورش
 ۱۰- بود این بیت را ندارند - تاج المصادر کذا ودر آخر؛
 النعت کاهن
 ۱۱- بود این بیت را ندارند
 ۱۲- المکانة جای کیر شدن (بود) - يقال قدمکن فلان عند فلان (تاج المصادر اضافه دارد) - در نسخه ا: جاء کیر

المهانة حقير شدن^۱ .
 السنن والننونة والنتانة كندا-
 شدن ، والنعت^۲ منتين بكسر
 الميم على غير قياس^۳ .
 ولكن رايح وجواد^۴ .
 الفقاهاة ققيه^۵ شدن
 النباهة بزر گوار ومعروف شدن،
 والنعت^۶ فاعل وفاعيل^۷ .
 النزاهة البعد^۸ من السوء^۹

ومما النعت منه على افعال
 من هذا الباب^۸

السفاهاة والسفاه^۳ تنك خرد-
 شدن .

الفراهة والفروهة ر الفراهية
 سخت زيرك شدن و نيك رو^۳
 شدن ستور ، والنعت^{*} منهما
 فاره ولا يقال للفيرس فاره^۳ -

السمررة كندم گون شدن
 العجف^۹ لاغر شدن

۱- بود: «خوار وحقير شدن»

۲- ب: النتن كنده شدن والنعت منتن (به كسر م و سكون يا كسر ب) - د:
 النتن كندا شدن والنعت منتن (بفتح م و كسر ت) ولي همتاين اشكال آمد (المنجد
 چاپ ۱۹۶۰)

۳- ب بود ندارند * در ا مشدد ۴- ب: «الفراهة سخت
 زيرك شدن و نيك روشن شدن ستور والنعت فاره» - د مانند ب فقط سخت را ندارد و فراهه
 هم بلفظ مكسور الفاست (المنجد) - تاج المصادر مانند من فقط النعت منهما فاعل در
 جای النعت منهما فاره ۵- فقه بالكسر دانش و در یافت چیزی و ا كسر برعزم
 دين استعمال نمايند بسبب شرف و بزرگي ان و زير كمي (منتهى الارب)

۶- ب: «بزرگ و ارشدن» - د: «بزرگوار شدن» - تاج المصادر: «و فعل بالفتح اعه
 فيها عن بعضهم» اضافه دارد .

۷- ب بود اين بيت را ندارند - تاج المصادر: «النزاهة البعد من السوء واصلها من قولهم
 مكان نزيه اي خلا بعيد من الناس ليس فيه احد» - ب ندارد و در حاشيه افزوده اند -
 د: ومما النعت منه على افعال هذا الباب ۹- د به ضم تين ولي سهواست (المنجد)

ق

منهٔما. اَفْعَلٌ ٥

ومن المعتل

الحمّاقَة ١ احمق شدن

الخُرْقُ الْوَفْجُ ٢ شدن

م

العِجْمَة كُنْدِزْفَان ٣ شدن

ن

الوَعُوْثَة دِشْخَوَار شدن ٦ راه -

از نرمی ریک و النعت وَاَعَثْ

وَاَوَعَثْ ٧

الرُّعُوْنَة كَالِيُو ٤ شدن

و من هموزه ٥

م

الو تاحَة اندك ٨ و حقیر شدن،

والنعت و تیح و و تیح ٩

الأدْمَة كندم گون شدن، و

فَعِلٌ يَفْعَلُ لُغَةً فِيهَا وَالنَّعْتُ *

١- والحمق 'بود اضافه دارند)

٢- ب: كاليو (کزاف کار)

٣- ب و تاج المصادر: زبان

٤- كاليو: نادان و ابله - و سر کشته و کبیج حیران - و سراسیمه و بیهوش - و دیوانه -

مزاج و کمر رانیز گویند (برهان قاطع باهتمام دکتر معین) * در ا مشدد

٥- ب و د به تمامی ندارند

٦- ب: دشوار شدن

٧- ب بود «او عث»

رانندارند - تاج المصادر: النعت فعل و افعال

٨- ب: اندك شدن و (انج بدان مانند و شوخ شدن و حقیر - الحاقی)

٩- تاج المصادر: النعت فعل و فعل (اولی به سکون ع و دومی به کسر)

والنَّعْتُ * وَغَدُ ۳ .	الوَقَاحَةُ وَالوُقُوحُ وَالوُقُوحُ وَوُقُوحٌ .
الوَثَارَةُ نِرم شَدَن بِسْتَرُ ،	الوُقُوحَةُ وَالقِحَّةُ سَخَتِ شَدَن
وَالنَّعْتُ وَثَرٌ وَوَثِيرٌ وَوِثَارٌ ۴	سُمِّ، وَالنَّعْتُ فَعَالٌ وَالوَقَاحَةُ
الوَجَازَةُ كِوَتَاهُ شَدَن بِسَخَنُ ،	وَالقِحَّةُ شُوخٌ رَوَى شَدَن، وَالنَّعْتُ -
«وَالنَّعْتُ وَجَزٌ وَوَجِيزٌ» ۵ .	وَقَاحٌ يَسْتَوِي فِيهِ الْمُدَّارُ
	وَالْمُوَنَّثُ وَوُقُوحٌ أَيضاً ۱ .
الوَسَاطَةُ بِزْرِ كَوَارُو بِي بِيْنَهُ شَدَن،	الوَحَادَةُ وَالوَحْدَةُ يَكَانُهُ شَدَن ،
وَالنَّعْتُ وَسَطٌ بِالتَّحْرِيكِ ۶	وَالنَّعْتُ فَعَلٌ وَفَعِيلٌ .
الدَّعَّةُ ۷ وَالوَدَاعَةُ أَرْمِيْدُهُ -	الوُرُودَةُ كَلْمٌ شَدَن ۲ ،
شَدَن، وَالنَّعْتُ فَعِيلٌ وَفَاعِلٌ ۸ .	«وَالنَّعْتُ وَرَدٌ» .
	الوَعَادَةُ سَخَتِ نَاكِسٌ شَدَن ،

- ۱- ب: «الوقاحة والوقوحة والقحة (بفتح يا كسر ق) سخت شدن سم (مشدد) و روى والنعت وقاح ووقح» - تاج المصادر مانند متن است فقط وقح به سکون باضرف آمده - د: «الوقاحة والوقوحة والقحة سخت شدن سم و روى وشوخ شدن والنعت ورد» ظاهراً قسمت آخر بابیت بعد مخلوط شده است .
- ۲- اسب (باضافه دارد - الحاقی) - د بیت را ندارد و کلمه ورد در آخر است قبل آمده بود - تاج المصادر که داخل « را ندارد
- * در مشدد ۳- والنعت فعل منهما (تاج المصادر) ۴- بود
- «وثار» را ندارند - تاج المصادر کذا و در آخر: والنعت فعل بالكسر وفعیل وفعال ، الكسر والفتح (در المنجد وثار مفتوح نیامده)
- تاج المصادر کذا و در آخر: والنعت فعل (به کسر ع) وفعیل ، در المنجد (جانب ۱۹۶۰)
- وجز مانند متن بسکون ج است
- ۶- بود «بزرگوار شدن والنعت وسط» - تاج المصادر مانند متن فقط فعل در جای وسط ۷- در اب و د مشدد ۸- بود «منزل الرفاعة» . و ابواب بدل علی التمرک والتخلیه (تاج المصادر اضافه دارد)

الْوَرَاعَةُ وَالْوَرُوعُ وَالْوَرَعَةُ
 وَالْوَرَعُ بِالضَّمِّ وَسُكُونِ الرَّاءِ*
 فِيهِمَا بَدَلُ شَدْنٍ وَقَالَ
 ابْنُ السَّكَيْتِ لَيْسَ الْمَعْنَى
 كَذَلِكَ وَإِنَّمَا هُوَ الصِّغَرُ*
 وَالضُّعْفُ* وَالنَّعْتُ مِنْهُمَا
 وَرَعٌ بِالتَّحْرِيكِ*^۱
 الْوَسَاعَةُ فَرَاخٌ كَامُ شَدْنٍ سَتُورٌ،^۲
 وَالنَّعْتُ وَسَاعٌ*^۳
 الضِّعَّةُ* وَالْوَضَاعَةُ فَرُوءٌ
 مَا يَهْ شَدْنٌ.

ف

الْوَحَافَةُ*^۵ بَسِيَارٌ شَدْنٌمَوِيٌّ، وَالنَّعْتُ وَجُفٌّ*^۷

الْوَصَافَةُ فَرَاخٌ خَدَمَتْ آمَدْنَ بِنْدَهُ

ق

الْوِثَاقَةُ اسْتَوَارَ شَدْنٌ

الْوِدَاقَةُ بَاكُشْنٌ آمَدْنَ خَدَاوَنَدٌ

سَمٌّ، وَالنَّعْتُ* فَعُولٌ وَقَعِيلٌ*^۸

ك

الْوَشْكُ بِالْفَتْحِ زُودٌ بُدْنٌ*^۹

ل

الْوَبْلُ وَالْوَبَالُ دُرُّ كُورِ شَدْنٌ*^{۱۰}

م

الْوُخُومَةُ وَالْوُخَامَةُ كِرَانٌ -

۱- ب بود: «الوراعة والوروع بددل شدن وخررد وحقیر شدن والنعت ورع» - تاج المصادر
 مانند متن فقط بدون تشدید والنعت منهما فعل در جای النعت منهما ورع
 ۲- ستور درب الحاقی است
 ۳- والنعت فعال (تاج المصادر)

۴- در ب بود فقط مفتوح ولی هر دو شکل آمده (المنجد)

۵- والوحوفة (بود وتاج المصادر اضافه دارند) - در نسخه ب، والوحوفه افروده اند -
 در نسخه د کاتب همه ف هارا ق نوشته همچنین عنوان ف

۶- ب بود: «بسیار شدن موی»
 ۷- در ا وتاج المصادر به سکون، یا فتح ح

و در ب فقط به سکون ولی هر دو شکل آمده (المنجد)

* در ا مشدد
 ۸- ب: «الوداقة آبتن شدن ستور و بکشنی آمدن او» -

د کذا ولی بگشن نه بکشنی - تاج المصادر مانند متن ولی بگشن در جای بکشن

۹- ب بود: «الوشك زود بودن»، وشك در نسخه ب به فتح یا سکون تن است و زود فقط به فتح

ولی در المنجد فقط به سکون تن آمده - تاج المصادر مانند متن ولی: زود بودن

۱۰- ب: «الوبال والوبالة دشوار شدن» - د: «الوبال والوباله در کوار (دژ کوار) شدن»

و من الاجوف ۷

ل

الطُول * دراز شدن
ومن الناقص

خ

السَخَاوَة جوامرد^۸ شدن

ذ

البِذَاءُ يلبِذُ زفان شدن و اصله
بِذَاءُ آةٌ فَحِذِ قَتِ الهَاءُ^۹ .

ر

السَّرَاوَة^{۱۰} مهتر شدن

شدن ، والنَّعْتُ * فَعِيلٌ

وَفَعِيلٌ ۱ .

الْوَسَامُ وَالْوَسَامَةُ نيكو روی -
شدن ۲ .

ه

الْوَجَاهَةُ خداوند قدر و جاه شدن^۳

ومن المعتل اليابي ۴

و

الْيَسْرُ وَالْمَيْسُورُ آسان شدن^۵

الْيَسَارَةُ اندك شدن^۶

**

- ۱- ب: «الوخام والوخامة مثل الوبال والوبالة» - د: «الرخام والوخامة مثل الوخام والوسام والوسامة» - فعل در تاج المصادر نیز مانند متن بدو شکل آمده : به سکون یا کسر ع
۲- ب بود: «الوسام والوسامة مثل القسام والقسامة»
۳- ب بود: «روی شناس شدن»
۴- ب: ومن المعتل (الحاقی) اليابي - د: ومن المعتل اليا ۵- ب: «اليسر آسان شدن و اندك شدن» - د: «اليسر آسان شدن»
۶- ب بود اين بيت را ندارند *** م ، الينم (به سمي و سکون ب) بی پدر شدن مردم و بی مادر شدن چهارپای (بود اضافه دارند)
۷- ب در اصل نداشته و بعد افزوده اند
۸- ب و تاج المصادر جوانمرد - د: جوانمرد ۹- ب بود اين بيت را ندارند
تاج المصادر كذا ولي بذآة والها - المنجد: بذآة و بذأ ۱۰- ب بود: السرو
تاج المصادر: السراوة والسره - مهتر ، ولي هر دو شکل آمده (منتهی الارب)

هـ

الدَّهْوُ داهي شدن ، والنَّعْتُ*
دَاهٍ ۱ .

المَهَاوَةُ بسيار آب و تَنُوكُ شدن .

شیر ، والنَّعْتُ فَعَلٌ ۲

ومن المهموز الفاء

ب

الأدبُ والأدابةُ فرهنگي شدن

و ادیب شدن .

«لَا رَبُّ كَالْعَيْنَبِ» ۳ والأرابيةُ

خریدمند شدن .

ض

الأراضيةُ پرومند شدن زمين ۴

ل

الأسالةُ کشيده روی شدن

الأصالةُ محکم رای شدن ۵

ن

الأمانةُ امین شدن ۶

ومن المهموز العين

ب

الذآبةُ پر داستان شدن چون-

گرگ ۷ .

ج

المؤجبةُ شور شدن آب ، والنَّعْتُ

فَعَلٌ ۸ .

۱- بود این بیت را ندارند - در منتهی الأرب دهب معنی رسیدن امری و داهی بمعنی شیر درنده آمده است .

۲- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر؛ تنك شیر شدن

۳- بود « » راندارند - تاج المصادر کذا فقط کالصغر در جای کالعنب

۴- بود این بیت راندارند - تاج المصادر ؛ «رجل اريض ومتواضع خلیق للخیر و ارض اریضه ای زکیه والماضی من هذه فعل ومصدرهما الاراضه

۵- بود: «اصلي شدن»

۶- بود این بیت را ندارند . ۷- ایضاً بود ندارند - تاج المصادر

کذا - المنجد ؛ ذآبة صار كالذئب دهاء وخبائة

۸- بود این بیت راندارند ،

المُرْوَةُ مُرْدَمٌ شَدْنٌ ^۵	س
المِرْآةُ ^۶ كَوَارِنْدَه شَدْنٌ ،	البئاس دلیر شدن
«وَفَعِلَ لُغَةً وَهِيَ مِنْ بَابِ	ل
فَعِيلٍ لَا يَزِمُ وَمُتَعَدٍّ» ^۷	الضآلة خُرد و نزار شدن و - ضعیف رای شدن ^۱ .
ط	م
البُطُوَّةُ ^۸ دَرَنگی شَدْنٌ	اللُّؤْمُ وَاللَّامَةُ ^۲ ناکس شدن و من المهموز الالام
ف	و
الدَّفَاءَةُ ^۹ کَرَم شَدْنٌ	الرَدَاءَةُ ^۳ بَد شدن
ک	ر
البُكْوُ وَالْبُكْوُ وَالْبِكَاءَةُ ^{۱۰}	الْحِرَاءَةُ وَالْجِرَاءَةُ دَلیر شدن ^۴
اندک شیر شدن .	

- ۱- ب: «الضآلة والضولة نزار و خرد و حقیر شدن» - د: «الضلالة والضوالة نزار و حقیر شدن» - المنجد: ضآلة وضوالة
- ۲- ب: بود لاسه راندارند - تاج المصادر: اللؤم واللامة والملامه - المنجد: لآما ولؤم وملامة
- ۳- ب: الردآة - د: الرداعة - المنجد: رداعة
- ۴- تاج المصادر: «الجرأة والجراد عن السراج دلیر شدن»
- ۵- تاج المصادر: «مرؤ الرجل صار ذا مروءة ای انسانیا»
- ۶- المنجد: المراءة
- ۷- ب: بود « راندارند د: کوارنده - شدن طعام
- ۸- تاج المصادر: البطا و البطا (اولی بهضم و دومی به فتح ب)
- ۹- ب: «نرم شدن» - د: «تسبیده شدن»
- ۱۰- ب: البکؤ (به فتح ب) و البکوء (به ضم ب) - د: البکاء (همذا یضهادر المنجد آمده)

ل

ومن المغتل المهموز اللام

الملاء^۱ والملاءة^۲ ملى شدين^۱

ض

م

القماء^۲ والقماءة^۲ خوار شدنالوضاءة^۳ نيكو و پا كيزه شدين^۴

ط

ن

الهناءة^۵ مثل المرآة^۵ فى المعنى -الوطاءة^۶ والطبيشة^۶ والظاعة^۶ نرم -شدين فراش و مر كب و جز آين^۷والحكم^۳ .

باب فَعِيلٌ يَفْعِلُ بِكسرِ الْعَيْنِ مِنْ ٦ الماضى والغاير

ب

والغايرُ نَعِمٌ [٩] .

الحيسان^۸ والمحسبة^۷ پنداشتن^۸النعمومة^۹ نازك و نرم شدن ،النعممة^{۱۰} خوش عيش شدن -والغايرُ مِنْهُمَا يَفْعِلُ وَيَفْعَلُ^{۱۰} .

- ۱- بود اين بيت را ندارند - تاج المصادر: الملاءة والملاء (اولى به فتح و دومی به ضم) - ملى كامير توانگر و مال دار يا مال دار نيكو (منتهى الارب) - ملاء محرکه پر شدن و ملاءة زكام زده شدن و ملاء كسماء توانگر مال دارو نيكو معامله كرديدن (ايضاً)
۲- بود ندارند .

۳- بود: «الهناءة مثل المراة - الهنأه المرآة فى المعنى والحكم (تاج المصادر)

۴- بود: «روشن شدن» - تاج المصادر: الوضاه

۵- ب: «الوطاءة والظاعة نرم شدن فراش و مر كب» - د. كذا ولى و او عايطه را ندارد «فراش مر كب»، باطاعة در نسخه ب به كسر يافتح ط و در نسخه د مكسود است .

۶- ب و دو تاج المصادر

۷- ب: المحسبه (به كسر يافتح س) ولى هردو شكل آمده

۸- اضافه دارند: والغاير يحسب (ب به كسر يافتح س - د فقط به كسر)

۹- كذا د - ب كذا ولى الغاير كذلك درجاي الغاير نعم - او تاج المصادر اين بيت را

۱۰- بود اين بيت را ندارند .

و من المعتل الواوی

ث

السُّورَةُ وَالْوَرَاثَةُ وَالْإِرْثُ
وَالرِّثَّةُ مِيرَاثِ يَافِتْنِ وَيُعَدِّي
إِلَى الْمَفْعُولِ الثَّانِي * وَبِنَفْسِهِ
وَبِمِنْ تَقُولُ وَرِثْتُ الشَّيْءَ *
أَبِي وَرِثْتُ الشَّيْءَ * مِنْ
أَبِي .

فَعِيلٌ وَفَعَلٌ أَيْضاً ٣ .

الثِّقَّةُ ٤ اسْتَوَارَ شَدْنٌ ، وَيُعَدِّي
بِالْبَاءِ ٥ .

الْوَفْقُ سَازِوَارٌ آمَدَنُ
الْمِيقَةُ دُوسْتِ دَاشْتَنُ ٧

م

الْوَرَمُ بِرَامَاسِيدِنِ وَوَرِمَ أَنْفُهُ
أَيُّ غَضِبَ ٨

ه

الْوَالَهُ وَالْوَالِيَهُانِ مَتَحِيرِ شَدْنِ ،
وَمِنَ الْعَرَبِ مَنْ يَقُولُ وَآلِهِ
يُؤَالِيهِ ٩ .

وَمِنَ اللَّفِيفِ الْمَشْرُوقِ ١٠

ع

الْوَرَعُ وَالرِّعَةُ بِرَهْمِيزِ كَارِ -
شَدْنِ ، وَالنَّعْتُ وَرِعٌ بِكَسْرِ -
الرَّاءِ وَمِنَ الْعَرَبِ مَنْ يَقُولُ
وَرِعَ يَتَوَرَعُ ٢

ل

الْوَالِي نَزْدِيكَ شَدْنِ وَبَارَانِ دُويِمِ -

ق

الْوَبُوقُ هَلَاكَ شَدْنِ ، وَالْمَاضِي -

* درامشدد ١- بود: «الوراثه ميراث يافن»

٢- بود: «الورع پرهيز كار شدن»

٣- بود اين بيت را ندارند - در تاج المصادر فعل به ضم ع است نه كسر ولي ظاهراً
متن درست است (المنجد) ٤- والموثق (تاج المصادر اضافه دارد)

٥- ب: «استوار شدن و گستاخی کردن» - بود تکه داخل « را ندارند

٦- کذا در همه نسخ ولی در ب بعد سار کار کرده اند - منتهی الارب: موافق یافن

کار خود را ٧- يقال مقه اذا احبه (ب اضافه دارد) ٨- ب:

«بر آماسیدن» فقط - د: «بر آماسیدن» فقط ٩- بود اين بيت را ندارند -

١٠- د: المقرون تاج المصادر مانند متن ولی واهمان در حاشیه است

- آمدن ۱ .
 الوَلَايَةَ ۲ والى شدن ، الفَتْحُ -
 هُوَ الْوَجْهُ ، وَالنَّعْتُ وَال ۳ .
 الْوَلَايَةَ ۴ دوست داشتن ،
 الْكَسْرُ هُوَ الْوَجْهُ وَالنَّعْتُ
 وَ ۵ لِي .
 و من مهوز العين و منه ۸
 الْيَأْسُ نُوْمِيْدُ شَدْنُ ، وَالغَابِرُ -
 مِنْهُمَا يَفْعَلُ وَيَفْعَلُ ۹ .
 (انْقَضَتْ اَبْوَابُ الثَّلَاثِي بِحَمْدِ اللّٰهِ وَ مِنْهُ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ۱۰)

پایان بخش اول کتاب

مصادر ثلاثی

- ۱- ب کذا و در آخر: باریدن در جای آمدن - د ایضاً: باران دوم - بین باریدن - تاج المصادر فقط «نزدیک شدن»
- ۲- در اوب به فتح یا کسر و - در د و تاج المصادر به فتح و ولی هر دو شکل آمده است (المنجد چاپ ۱۹۶۴)
- ۳- ب: «والی شدن و ولی بیع شدن» - د: «والی و ولی شدن» - تاج المصادر: «والی شدن والنعت وال وفتح الواو هو الوجه و يجوز كسرهما»
- ۴- کذا ا بدو شکل - تاج المصادر فقط مکسور و المنجد مفتوح
- ۵- ب بود این بیت را ندارند - تاج المصادر: «دوست داشتن والنعت ولی و کسر الواو هو الوجه و يجوز فتحها»
- ۶- و من الیایی (ب) و من المعتل المهموز العين (د) - د و من المعتل الیایی (تاج المصادر)
- ۷- ب: «الییس (به ضم ی) خشک شدن والغابر ییس و ییس» - د: «و من المعتل الیا س - الیس خشک شدن والغابر کذالك» والغابر منهما یفعل (به کسر ع) و یفعل (به فتح ع) علیا مصر تکمب حسب ونعم و یاس و ییس و سفلاها تفتح (تاج المصادر اضافه دارد)
- ۸- ب ندارد و در حاشیه افزوده اند: و من المعتل المهموز العين - د: و من المعتل المهموز العين - تاج المصادر از اینجا تا آخر را ندارد .
- ۹- د: «الیاعس نومیید - شدن والغابر ییاعس» - ب مفشوش است و در آخر: نومیید شدن والغابر کذالك
- ۱۰- ب ندارد - د: «جمل الثلاثی بتوفیق اللّٰه تعالی و عونہ و الصلاة علی نبیہ محمد و آلہ الطاهرین»

تعليقات

صفحة ۲ مجلی حلبه انبیائہ

مجلی به اسبی گویند کہ در مسابقہ براسبان دیگر پیشی جویند . در نصاب آمدہ است

بترتیب نامیست روشن نہ مشکل	ده اسبند در تاختن هر یکیرا
چومرتاح وعادلف وخطی ومؤمل	مجلی ، مصلی ، مسلی و تالی
یکی هست قاشورو دیگر چه فشكل	بدین ده دوی دیگر الحاق میکن
(چاپ برلین ص ۲۰)	

در نسخہ بی خطی از شرح نصاب دشت بیاضی (مورخ ۱۲۸۳ هـ . ق بخط ملا تاج محمد) کہ نگارندہ در اختیار دارد وہم درمآخذ دیگر (مانند منتخب اللغات) نام اسب ششم عاطف است نہ عادل . دشت بیاضی در شرح این ابیات چنین نوشتہ است : «بدان کہ عرب ہر یکی را از دہ اسب کہ میدوانند بہ ترتیب نام نہادہ کہ در این قطعہ مذکور است : مجلی بضم میم وفتح ج وتشدید لام اسب بیش بجمع حد در سبقت واسب پیش مصدر ومصدر محجبه ومحجب ومجلی افروختہ را گویند اسم فاعل از تجلیہ آمدہ» ونیز در شرح نصاب بجای فشكل ، فشكل است (بکسر فا وسکون س مہملہ وکسر کاف) وخطی خطی . اما حلبہ در لغت بمعنی گروہ اسبان است . بنا بر این زوزنی خواستہ است بدین صورت رسول اکرم را بستاید وبگوید حضرت محمد سالار و پیشرو پیامبران است آن چنان کہ مجلی در جمع اسبان .

* ۲ القاضی الامام . . . والسید

ہمہ این کلمات بر بزرگی زوزنی دلالت دارند . قاضی در لغت دادرس وفرہنگدار معنی میدہد (فرہنگک نفیسی) وامام نیز بمعنی پیشوا ومقتداست . سید نیز یعنی آقا ورئیس ومولا . قیل یطلق السید والسیدۃ علی الموالی لشرفہم علی الخدم والم یکن لہم فی موقہم لشرف فقیل سید العبد للذکر والسیدۃ لانشی وسیدایضاً ما افترضت طاعة (ایضاً) فرخی سیستانی در مدح ابو بکر حصیری اورا سید نامیدہ است وسید الرقوسا در شعر ظہیر فاریابی بعنوان لقب یکی از رجال عصر سلجوقی آمدہ است . (ص ۲۰) بکوشش نگارندہ) زوزنی معلم زبان عربی ودر لغت عرب استاد وپیشوا بودہ است . کتاب اورا طلاب زبان عربی میخوانند . عبارت دیباچہ کتاب تصریح دارد کہ از باب آسانی کار ضبط وتدریس آنرا مختصر وخالی از شواہد وامثال واشعار وحديث تنظیم کردہ است .

* ۲ تقیلت

مشتق است از تقیل بمعنی «همانند پدر خود شد» (المنجد) زوزنی کتاب خود را بہ پیروی از فارابی و کتاب دیوان الادب او تألیف کردہ است شاید بہمین جهت تقیلت

گفته است که حق استاد را ادا کند . در بعض نسخ فقہیت آمده است (فہرست کتابخانہ مدرسہ سپہسالار ج ۲ ص ۲۸۳) از اقتفا بمعنی پیروی .

* دیوان الادب

دیوان الادب کتابی است در لغت عرب بزبان عربی . صاحب دیوان الادب ابو ابراہیم اسحاق فارابی است از بزرگان فاراب - ولایت و شهری در ساحل خاوری جیحون (سرزمین - های خلافت شرقی ترجمہ عرفان ص ۵۱۶) متوفای حدود سنہ ۳۵۰ (کشف الظنون بہ نقل از یاقوت) یا ۳۸۰ (فہرست مدرسہ عالی سپہسالار ج ۲ ص ۱۸۰ بہ نقل از سیوطی) یا ۳۷۸ (فہرس المخطوطات المصورۃ از فؤاد سیّد ج ۱ ص ۳۵۴) ق ۰ ہجری ۰ خاندان فارابی اہل علم لغت و فضیلت بودہ اند . ابو نصر اسماعیل بن حماد فارابی (جوہری) صاحب کتاب صحاح اللغۃ پسر خواہر ہمین فارابی مؤلف دیوان الادب است (فرہنگنامہ های عربی بفارسی ص ۱۴۳) نسخہ یی از دیوان الادب در کتابخانہ آستان قدس ہست کہ قبلاً در کتابخانہ مدرسہ فاضلیہ مشہد بودہ است و بعد از خرابی آن مدرسہ بہ کتابخانہ آستان قدس منتقل شدہ . در فہرست چاپی کتابخانہ مدرسہ فاضلیہ این نسخہ بدین ترتیب معرفت شدہ است : «دیوان الادب - عربی - مؤلف اسحاق بن ابراہیم الفارابی خالوی اسمعیل جوہری متوفای نزدیک ۳۵۰ - اول نسخہ ، بعد از ذکر اسم مؤلف : «الحمد - للرب العالمین حمداً یبلغ رضاه» کہ آخر نسخہ افتادہ . آخر موجود : «ومن ذوات اللہ استاء» خط نسخ ۳۱ سطری وقفی فاضلخان . عدد اوراق ۱۶۸ - طول ۲ کرہ و ۳ بہر . عرض ۱ کرہ و بہر . « (فہرست کتابخانہ مدرسہ فاضلیہ ص ۱۷۳) . در فہرستی کہ اولیای کتابخانہ آستان قدس برای این کتاب ترتیب دادہ اند چنین نوشتہ اند : «دیوان الادب عربی مؤلف اسحاق بن ابراہیم فارابی خطی مختلف الخط والسطر دارای ۱۶۸ ورق بابعاد ۱۷ X ۲۳/۴ سانتیمتر . واقف فاضل خان . بہ شش باب تمویب شدہ با رعایت این کلمہ از مجرد و مزید و صحیح و معطل و مہموز با ملاحظہ تقدیم اسم بر فعل بہ ترتیب حروف تہجی» واقف این نسخہ فاضلخان از رجال خیر دورہ شاہ عباس است کہ در مقدمہ این کتاب از او سخن رفته است . این نسخہ ہم و تفننامہ فاضلخان را دارد و در سہجہ اول آن چند جا عبارت «عرض دیدہ شد» بچشم میخورد . تاریخ این نوشتہ ها ۱۰۸۷ - ۱۰۹۰ و ۱۰۹۴ - ۱۲۸۴ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۷ و ۱۳۰۲ است . اول و آخر این نسخہ افتادہ است و ظاہراً افتادگی آغاز کتاب را نوشتہ و بر آن الحاق کردہ اند . فہرست مطالب کتاب بدین قرار است : القول فی تقسیم اللام (اسم و فعل و حرف) ، القول فی تقسیم اجناس (قسم ۶) ، القول فی الفصل بین الاسماء والاعمال ، القول فی زادات الاسماء والاعمال ، القول فی تقدیم بعض الامثلا علی بعض ، القوم فی الیثیان عن الایثیہ ، القول فی تقدیم الحركات الینا بعضها علی بعض ، القول فی تقدیم الحروف بعضها علی بعض ، القول فی الاسماء الی

لا تدخل فی الذکر ، القول فی الصفات التي لا تدخل فی الذکر ، القول فی المصادر التي لا تدخل فی الذکر ، قول آخر فیما ذکر فی الكتاب و فیما لم ی ذکر و غیر ذلك . نسخه بقسمتی از حرف ف (از ذوات الثلثه و من المهموز و من المثل و من ذوات الثلثه) پایان می پذیرد (برای اطلاع بیشتر از کتاب دیوان الادب و مؤلف آن به نوشته محققانه آقای ابن یوسف در فهرست کتابخانه مدرسه سپهسالار ج ۲ ص ۱۸۰ تا ۱۸۴ رجوع کنید)

* ۴ آیه مبارکه

الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل (سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۳ چاپ بیات و ۱۶۸ از چاپ اسلامیة) - نعم الوکیل در پایان خطبه های کتب دیده میشود (مجموع التواریخ و القصص به تصحیح ملک الشعراء بهار ص ۱) و ظاهراً رسم بوده است که با آوردن آن کتاب را حسن ختامی بخشند . (معنی چاپ آقا)

* ۵ غابر

آینده و رونده (صراح) - بکسر باء موحده ماضی و مستقبل لیکن بمعنی زمانه استقبال بیشتر مستعمل است و در منتخب آینده و رونده (غیاث) - الغابر الماضی (المنجد) - از اضداد است (افادات استاد مدرس رضوی) ، ظاهراً اینجا و در این کتاب همه جا بمعنی آینده بکار رفته است نه ماضی . - در سندیادنامه بهاء الدین یا ظهیر الدین سمرقندی (اواخر قرن ششم) غابر بمعنی ماضی بکار رفته است؛ سند باد گفت در عهد ماضی و سنون غابر در بلاد کشمیر (سندیاد نامه ص ۳۶ چاپ تهران) (یاد داشت دکتر یوسفی) - در تاج المصادر نیز بجای من فی است

* ۵ جلب

صیغه مبالغه آن جلاب در نثر و شعر قدیم بکار میرفته است . در غیاث بمعنی گوسفند و در آنندراج بفتح و تشدید لام بمعنی «کسی که دو آب را برای فروختن از جای بجای کشد» آمده است . منوچهری گوید :

ملکت چو چراگاه و رعیت رمه باشد جلاب بود خسرو و دستور شبانست

(چاپ دوم دبیر سیاقی ص ۱۰)

در فرهنگ ضمیمه دیوان جلاب رباینده و کشنده! معنی شده است - در طبس هنوز بفروشنده گوسفند جلاب میگویند (اطلاع از آقای اظهري بازرس فرهنگ خراسان) و شاید هم به گوسفند (یادداشت دکتر یوسفی) . در لهجه مشهدی جلاب را (چودار) میگویند . اما چو ریشه یی است که در ترکیباتی مثل چوپان یا Shupân (پهلوی - شپان) باقی مانده است . ریشه اوستایی آن Fshu است یعنی پروراندن چارپایان

که در چوپان و شبان باقی مانده است (دکتر معین در مزدپسنا ص ۴۰۷، یادداشت دکتر یوسفی)

* ۵ الجنابة

تاج المصادر؛ در میان بیگانگان فرود آمدن

* ۵ الجنوب

باد باجنوب گردیدن و جنب الرجل اذا اصابه ریح الجنوب و كذلك اذا اخذته ذات الجنب ومنه الحديث المجنوب فی سبیل الله شهید (تاج المصادر)

* ۵ الحجب والحجاب (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۶ الخلب - تاج المصادر : گیاه بریدن

* ۶ سپست

اسپست ، سپست ، اسفست ، اسپس صورتهای مختلف این کلمه است . در کتابهای لغت به فتح پ و به کسر و ضم همزه و پ ضبط شده است . در تاریخ قوم اسپس (چاپ سید - جلال تهرانی ص ۱۱۲) و در تاریخ بیهقی سپست زار (به تصحیح دکتر فیاض ص ۲۵۴) آمده است . احتمال می رود جزء اول آن اسب باشد و جزء دوم از مصدر ad مطابق با to eat انگلیسی بمعنی خوردن . در پهلوی (کارنامک) بصورت اسپست aspast آمده (هرمزد نامه استاد پور داود ص ۳۰۱) در لهجه مشهدی سپیس یا سپس (به کسر س و ب) میگویند . دیه سپیسی یا سپسی نزدیک مشهد ظاهراً با این واژه بی رابطه نیست . از نظر گیاه شناسی جزو تیره پروانه واران و از دسته اسپرس هاست . گون و شیرین بیان نیز از همین تیره است . (گیاه شناسی گل کلاب ص ۲۲۱)

* ۶ گو

گو = گو به معنی زمین پست و مفاک است (نفیسی) . در این مصراع که مذکور است به پسر یعقوب لیث گو به معنی چاله آمده است : غاطان غاطان همی و در کتاب گو (تذکره دولت شاه نسخه خطی نگارنده) - در گو ترس از تو پنهان اند - در گو صفندی است بر دل و گو (معیار جمالی بخش چهارم ۳۹۵ و ۳۹۴) - گو داس (ش)

* ۷ گونه

عارض و رخسار و معانی دیگر (برهان جامع) - اینجا بمعنی لب است .

* ۷ الشحوب

گونه روی کشتن و الماضی شحب (به فتح ش و ح) و شحب (به فتح ش و ضم ح) و مصدر شحب الشحوبه لا غیر و الفتح اجود (تاج المصادر)

* ۷ بازیک میان شدن وی از تزاری

وی راجع است به اسب و در این کتاب اطلاق وی که خاص ذوی العقول است به غیر ذوی العقول برسم قدیم مکرر دیده میشود

* ۷ العزوب

تاج المصادر: والغابری فعل (به ضم عین) و یفعل (به کسر عین)

* ۸ العقب والعقوب والعاقبه از پی در آمدن والعقب بر پاشنه زدن و بی پیچیدن

بر جای و قری فعقبتم فأتوا الذین یفخ القاق و کسرهما ایضاً ومعناهما غنمتم (تاج المصادر)

* ۸ شوریدن

شوریدن بمعنی آشفتن و پریشان شدن ، بهیجان آمدن ، آشوب کردن ، شورش و عصیان کردن است (حواشی دکتر معین بر برهان قاطع) - در تاجیکی بمعنی خشمگین شدن است : بسرگوسفند معیب رفت و آن را بآن حال دیده یکبار شورید (مجله سخن سال دوم ص ۶۲۴ مقاله «یک نویسنده تاجیک») - در لهجه مشهدی شور دادن بمعنی زیر و رو کردن و بهم زدن است. دلم شور مخره یعنی دلم بهم میخورد یا زیر و رو میشود . مثلی است در مشهد که میگویند «شورمده غزمه مره» یعنی تکان نده غزمه میشود . غزمه از غ-ژم است و غژم یا غ-ژب دانه انکبوریست که از خوشه جدا شده باشد (برهان قاطع و بخش چهارم معیار جمالی ص ۲۹) . شور از شستن هم میآید «بشورد» (ترجمه تفسیر طبری ص ۲۴۰) یعنی بشوید .

* ۸ حاشیه، الکتب مغزی در میان ادیم گرفتن و بکلاب زدن ستور را (تاج المصادر)

* ۸ دوسیده یا دوسنده

دوسیدن چسبیدن و لغزیدن (برهان جامع) و دوسنده یعنی چسبنده (سروری) دوسانید بمعنی چسبانید ، و دوسانیدن بمعنی چسبانیدن - فعل متعدی از همین ماده - در برهان قاطع آمده است (یادداشت دکتر یوسفی) - در تاج المصادر نیز دوسنده است

* ۸ العکوب انچهی کردن اشتر بر آب (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۸ الکرب

غمگین کردن و تنگ کردن بند بر بندی (تاج المصادر)

* ۸ ح ادیم

بالفتح مطلق پوست دباغت داده و بمعنی پوستی که آنرا بو دار گویند و بمعنی روی و اول هر چیزی که چنانچه ادیم الارض بمعنی روی زمین و ادیم الضحی بمعنی اول چاشت و بمعنی طعام یا نان خورش (غیاث)

صبح از حمایل فلک آمیخت خنجرش کیمخت کوه ادیم شد از خنجر زرش
(دیوان خاقانی تصحیح دکتر سجادی ص ۲۱۵)

* ۹ اللغوب

..... و فعل یفعل فعولا وفعالا ایضاً لغة فيه والنعمة منهما لاغب (تاج المصادر)

* ۹ النجب

..... والمستقبل یفعل (بهضم ع) و یفعل (به کسر ع) ، (تاج المصادر)

* ۹ باکاری خواندن

با بمعنی به در این کتاب و در نثر قدیم بسیار آمده است . با کاری خواندن یعنی
بکاری خواندن و باصلاح آوردن یعنی بصلاح آوردن . با = باز = وا = فا (سوی)
و در پهلوی پاک بوده است همچنین بر-ا بر-اور-ابا-با-وا (سبک شناسی ج ۱ ص ۳۸۷) -
وقت است که دور باسر آید (تحفة العراقین خاقانی باهنمام دکتر قریب)

* ۹ النسب

النسب بالتحريك (تاج المصادر) و در نسخه ۱ نیز به فتح تین هم آمده است.

* ۹ النضوب

ضبط تاج المصادر مانند نسخه ۱ است فقط بر زمین در آن بزمین است .

* ۹ النقب

- و نقبه کردن جامه و هی القطعة من الثوب تشد کالازار (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹ النكب

- افکار کردن سنگ سم ستور را و نکوسار کردن تیردان و نكب فلان فیو مکتوب ادا
اصابته نكبة (تاج المصادر)

* ۹ النکوب

تاج المصادر : والماضی نكب (بفتح ك) و نكب (به کسر ك)

* ۱۰ ح خرد و هرد

و آن زر تو هم قراضه خرد و مرد دست لرزد پس بریزد در خرد
(مشوئی مولوی داسینی در کر)
گر بخواهد ز زخم گرز کند کوه را خرد و مرد و زهر و زهر
(دیوان فرخی تصحیح دیب سافلی ص ۱۳۳)

* ۱۰ ح السلت

کاسه پاک کردن و بینی بریدن بشمشیر و منه الحدیث سلت الله اقدامها ای فطامها
و خضاب از دست بر کردن زن و سرستردن (تاج المصادر)

* ۱۰ الصمت خاموش بودن (تاج المصادر)

* ۱۰ الفکت

سرانگشت یاسر چوب بر زمین زدن و کسی را بر سر افکندن (تاج المصادر)

* ۱۱ طمئت صحیح است و ضبط د درست نیست زیرا فعل صیغه مذکر ندارد و حایض

شدن خاص زن است . تاج المصادر : «دوشیزگی بردن والغابر یفعل (به ضم ع) و یفعل

(به کسر ع) و حایض شدن زن و فعل (به کسر ع) یفعل (به فتح ع) لغه فی هذا و اصل هذا

التر کیب یدل علی المس» .

* ۱۱ جله خرما

جله چوقله سیدی که از برگ خرما بافند و بمعنی درخت خرما (برهان جامع)

* ۱۱ خاییدن همچو خاریدن و بدندان نرم کردنست (برهان جامع) - آهنخا

پهلوانی که آهن را بخاید (آئندراج) - آهن می خایید و چاره نداشت (مجالس سبعه

مولانا ص ۳۲ ، بنقل از فرهنگ لغات و تعبیرات مشنوی دکتر گوهرین)

* ۱۱ سخون

بفتح سین و ضم خا سخن باشد (سروری) - سخون چو زبون سخن و کلام (برهان

جامع) - این کلمه هزوارش است در پهلوی Soxvan و Saxvan خوانده اند .

(یادداشت دکتر یوسفی)

ترسم کان وهم تیز خیزت روزی وهم همه هندوان بسوزد بسخون

(دقیقی ، لغت فرسی اسدی ، تصحیح عباس اقبال ص ۳۹۳)

بودنی بود می بیار اکنون رطل پر کن مگوی بیش سخون

(رودکی ، المعجم تصحیح استاد مدرس رضوی ص ۲۲۴)

- و گرنه آنستی که سخون از خدای تو سابقت گرفتست بتأخیر کردن عذاب (تفسیر

کمبریج ص ۳۳۲) - کلمه در پهلوی واوی داشته است که اثر آن در لهجه های دری بصورت

فتحه یا ضمه باقی مانده است سخن (به فتح خ) و سخن (به ضم خ) (از افادات استاد

فیاض) ، در شاهنامه هم مکرر سخن با بن قافیه شده است .

* ۱۲ النحت فریاد خواستن (ظ - خاستن) «تاج المصادر»

* ۱۲ بخیه

دوخت معروف و بخیه بر روی کار افتادن کنایه از فاش شدن راز (برهان جامع)

* ۱۳ ح الملح

شیر خوردن کوزک (تاج المصادر)

* ۱۳ ح النعج سپید سپید شدن (ایضاً)

* ۱۴ البرد

و برود در چشم کشیدن (تاج المصا در اضافه داد)

* ۱۵ والحماد (بکمرح) «تاج المصا در اضافه دارد»

* ۱۵ الحمود

و از هشی بشدن بیمار یا مردن (تاج المصا در اضافه دارد)

* ۱۵ الرعد

و خویشتن بر آراستن زن (ایضاً)

* ۱۵ مسکه

مسکه بالضم آنچه بدان تمسك جویند و بقیة چیزی و نفع و چاه و سخت گل و بالفتح روغن تازه (منتخب اللغات) - روغن مسکه بمعنی روغنی که از کره میگیرند، زایج است (یادداشت دکتر یوسفی) - مسکه در لغت فرس اسدی هم آمده است : مسکه کره بود [منجیک گوید :

بالا چو سرو نو رسیده بهاری کوهی لرزان میان ساق و میان بر
صبر نماندم چو آن بدیدم گفتم زه که بجز مسکه خود ندادت مادر
لغت فرس ، تصحیح عباس اقبال ص ۴۵۴]
- فطیر مسکه غذایی است که کردها و چوپانها تهیه می کنند و سخت دوست می دارند .

* ۱۵ الزرد

خپه کردن (تاج المصا در اضافه دارد)

* ۱۶ السرود (ح)

در تاج المصا در نیز تکبر است نه تکبر

* ۱۶ القعود در تاج المصا در : خون باز نا ایستادن

* ۱۶ الفساد والنعف فسید والفتح اجود (تاج المصا در)

* ۱۶ العنود و باشج کشتن دار حاك (تاج المصا در اضافه دارد) - کذا

* ۱۶ آخریان و اخریان

بمدالف و سکون خا و کسر راء کالا باشد و کاله بزر گویند و اخریان بفسر بزر
چنانکه خلاق المعانی فرماید :

چون میدهی مراتو عطاهاى به کزین حرد به که بن چه آرمت آخرد را اخریان
«سرودی نسخه خطی دارد»

شاهد از تاریخ بلعمی : اخریان طبرستان از رعفران و کاسم و دسار و چهار سار
برده (نسخه خطی آقای سعید نفیسی، نقل از یادداشت آقای دکتر یوسفی)

* ۱۶ اللبود در تاج المصا در الکیبود است و «بزمین بر چفسیدر» را اضافه دارد

* ۱۷ النقد بنفسه وباللام (تاج المصادر)

* ۱۷ بیهین

بیهین = بهین = برگزیده (چند قصه از چند سوره قرآن، از انتشارات دانشگاه تهران) - در نشر قدیم و نیز در برهان قاطع (بهین و بهینه) آمده است: «ایشان بهینه امتند»، کشف الاسرار (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۱۷ مردن آتش

مردن به معنی خاموش و سرد شدن هنوز در زبان دیه نشینان خراسان باقی است. «چنان که اگر کسی سرتنور سخت کند آتش بمیرد» - الهدایة المتعلمین فی الطب تألیف ابوبکر (یا ابو حکیم) ربیع بن احمد اخوینی، نسخه عکسی کتابخانه ملی تهران ص ۳۰ (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۱۷ مرذ و مرث

مرذ الخبز مرذاً بالفتح مالیدن را تانوم گردد (منتهی الارب) - مرث مالیدن و سودن چیز را در آب تا بکدازد و خاییدن انگشتان (ایضاً)

* ۱۸ النفاذ والماضی فعل (بضم یافتح و کسر ع) «در او تاج المصادر»

* ۱۸ بناور

بضم با و فتح واو و بعد از بانون، دمل بزرگ باشد که بر بدن برآید و آنرا بعربی حبن گویند بکسر - رهای مهمله و سکون بای موحده و آخرش نون (سروری، نسخه خطی نکارنده) - بفتح اول و واو بروزن سراسر، دنبل بزرگ را گویند و بعربی حبن خوانند بکسر های بی نقطه، و بضم اول هم آمده است (برهان قاطع) در فرهنگنامه آنت-دراج (بناور) و (بناور) باین معنی ذکر شده است (یادداشت از دکتر یوسفی) - در تاج المصادر «گشنی کردن استر «اشتر - ظ» نه بهنکام و کاویدن دنبل نه بهنکام» است

* ۱۸ گشنی = گشن + ی مصدری

گشن چوپهن و چمن بمعنی بسیار و انبوه و چو رکن بمعنی نرمقابل ماده که بعربی فحل گویند خصوصاً درخت خرما ی نر و بمعنی بار گرفتن و حمل گرفتن ماده از حیوانات و درخت خرما و گشنی چو رکنی جفت شدن حیوانات با هم و مایه زدن از درخت خرما ی نر بماده آن (برهان جامع)

* ۱۸ البشر

تاج المصادر: «البشر والبشور والبشری مؤذگان دادن والبشر مجامعت کردن و خوردن ملخ جمله گیاه را و روی پوست بتراشیدن»

* ۱۹ تهیم

از قبایل معروف عرب (تاریخ اسلام دکتر فیاض) که زبان مردمش در بین دیگر قبایل

حجت بوده است (معجم المنجد) - سرگذشت قدیم این قبیله بدرستی روشن نیست . داستانها و اساطیری خرافه آلود نقل میکنند ولی از قرن ششم میلادی است که میدانیم قبیله بزرگی بوده و در جانب شرقی عربستان اقامت داشته است . در دوره جاهلیت تمیمی ها شمس یا شمس (به ضم ش) را میپرستیده اند و بعد نصرانیت در بین عده بی از آنها رواج یافت سپس بچند شاخه تقسیم شدند و گرفتار تعصب نژادی شدند . جدال فرزدق و جریر و هجایابی که برای هم ساخته اند نشان میدهد که این دو شاعر تمیمی چون ازدو بطن یا دو شاخه نژادی بوده اند باهم عناد می ورزیده اند .

بعد از آنکه اسلام طلوع کرد و حکومت اسلامی و دینی در مدینه برقرار گشت تمیمی ها نیز اسلام آوردند و در سال هشتم هجری با پیغمبر بیعت کردند ولی بعد از رحلت رسول اکرم دوباره از این اسلام بازگشتند ولی خالد بن ولید آنها را شکست داد و بقبول مجدد اسلام واداشت (تلخیص از دائرة المعارف الاسلامیه ص ۴۵۳ ج ۵) - تمیم بن مرقرش در مران (معارف ابن قتیبه مصحح فروزانفر ص ۳۴)

* ۱۹ الجبور

تاج المصادر : شکسته بر بسته شدن

* ۲۰ شباروزی (او تاج المصادر) یا شبانروزی

شباروزی = شب + روز (ی) - گاهی الفی در میان دو کلمه مترادف و متضاد و متغایر آورده میشود و بمنزله واو عطف است مانند تکاپو ، کما بیش ، شبانروز (رساله معانی حروف مفرده ازد کتر پوران شجیعی ص ۷) - الف بین دو کلمه در بعضی از معاصران الف وقایه و نیز الف واسطه شمرده اند و بنا بر مفهومی که از ترکیب دو کلمه منظور و الف (در وسط آنها) حاصل میشود انواعی قائل شده اند (رك . لغت نامه دهخدا ص ۳ و نیز رك . مقدمه برهان قاطع و فرهنگ آنندراج) بعضی نیز حدس زده اند شاید الف بین دو کلمه مکرر صوتی از پیشوند مرده *mot a mot* می باشد که مانند حرف اضافه بکار رفته و با ترکیباتی مثل *mot a mot* زبان فرانسوی قائل فیما بین است « *mot a mot* » و در فارسی « اما در مورد شبانروز این نکته را نیز نوشته اند : یکی از پسوند های مرده زبان فارسی *an* است که اثرش در بعضی از کلمات باقی است مانند « جوان » یا *Yuvän* اوستا *Yavan* و شبانروز « و ندهای پارسی » شب در پارسی باستان *Vshapa* اوستا *Xshap - Xhapan* - پهلو *shap* است در کتاب و ندهای پارسی (ص ۱۴) ذیل پسوند *an* نوشته شده *shaban* که در ترکیب شبانروز یعنی شب و روز دیده میشود *Xshapan* می باشد (یادداشت د کبر یوسفی) - در شبان روزی بیست و سی (تاریخ بیهقی با اهتمام استاد فیاض ص ۴۷۵)

* ۲۰ آماهیدن ، آماهیده شدن

آماه به معنی آماس و ورم در برهان قاطع آمده است (یادداشت دکتر یوسفی) -
تاج المصادر : «الحدر بشتاب قرآن خواندن و بشتاب بانگ نماز کردن و از بالا بزیر
افکندن و کشتی بنشیب فرورستادن و براماسیده شدن»
* ۲۱ الحشر تاج المصادر نیز مانند د : کرد کردن

* ۲۱ حظر

حظر الشی وعلیه بازداشت آن را از چیزی و نیز حظر حرام کردن ضد اباحت و
هو راجع الی المنع (منتهی الارب) - تاج المصادر : الحظره والحظار والحظاره الحجر

* ۲۲ سپوختن

از سپوخ (سپوز) + تن (پسوند مصدری) = سپوزیدن در پهلوی spōxtan
(برهان قاطع باحواشی دکتر معین)
- سپوختن چیزی از چیزی بر آوردن و چیز را در چیزی بزور و عنف فروردن و این
از اضداد است (برهان جامع)

* ۲۲ ح باد دبور

دبور بفتح اول و ضم بای موحد و واو معروف بادی که از مغرب وزد و این باد را
اطبا بدشمارند از بحر الجواهر و منتخب و مولانا یوسف بن مانع در شرح نصاب گفته که
دبور ماخوذ از دبرست که بمعنی پشت باشد و چون این باد از جانب پشت کعبه میوزد این
را دبور نام کردند (غیاث اللغات)

* ۲۲ الذکر والذکری والذکره والتذکار (تاج المصادر)

* ۲۲ الزبر وبرزیدن چاه بسنگ (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۲۳ المقر گرمای آفتاب در کسی اثر کردن (تاج المصادر)

* ۲۴ سطر اول والغابر من هذا یفعل (به ضمع) و یفعل (به کسرع) [تاج المصادر]

* ۲۴ میتین

باثانی مجهول و تالی قرشت بروزن پیشین کلنگ و میل آهنی باشد که سنگ تراشان
بدان سنگ تراشند و بشکافند و بکنند (برهان قاطع ، حواشی دکتر معین) - تبری یا
کلنگی که بدان کوه وزمین بکنند، آغاجی گوید :

به تندی چنان اوفتد بر برم

که میتین فرهاد بر بیستون

(لغت فرس اسدی)

* ۲۴ الشکر در تاج المصادر بفتح ش است .

* ۲۴ الشمر کشی کردن در رفتن - الصبر والصباره با پندانی کردن (تاج المصادر

اضافه دارد)

* ٢٥ العتار تاج المصادر : والغاير يفعل (بهضم ع) ويفعل (بهفتح ع)

* ٢٥ عشر

عشر در نسخه ا به فتح ع آمده است و در تاج المصادر : «العشر بالضم ده يك ستن»
نسخه های ب و د ندارند . در المنجد : «عشر اخذ واحداً من عشرة ، عشر القوم اخذ
عشر اموالهم» در منتخب اللغات : «عشر بالفتح ده يك گرفتن»
در صراح اللغة «عشر بالضم ده يك وبالفتح ده يك ستن» . در لسان العرب : «عشر -
القوم يعشرهم عشراً بالضم وعشوراً عشرهم اخذ عشر اموالهم» و مصحح كتاب در حاشیه
افزوده است : «قوله وعشر القوم يعشرهم هو من باب كتب كما في شرح القاموس وقوله
عشراً في شرح القاموس مانصه بالفتح على الصواب ورجح شيخنا الضم ونقله عن شروح -
الفصيح او كتبه مصحح (طبع اول بولاق مصر جزء ٦ ص ٢٤٦)

دزی : Apparier pour La génération ، Accoupler

جفت شدن برای تولید نسل (ج ٢ ص ١٢٩)

در مثنوی معنوی ضمن داستان پیر زن :

عشرهای مصحف از جامی برید می بچسبانید بر روی آن پلید

(چاپ علاءالدوله مجلد سادس ص ٥٨٢)

- عشر = عمه جزو (ازافادات دکتر فیاض)

* ٢٦ فا

فا بجای با و به استعمال میشود چنانکه میگویند فا او گفت ، فا و رفت ، فا او
نمود ، فا او داد یعنی با او گفت ، با او رفت ، با او نمود و با او داد (حواشی دکتر معین بر
برهان قاطع) - فا = وا = با

- وا بمعنی سازهم هست که پیشوند فعلی است : وا کمن بمعنی باز کمن . - وا
گاهی بجای با گفته میشود : وا تو میگویم یعنی با تو میگویم (برهان قاطع) - کما
باز که در پہلوی ایاج بوده بصورت وا و فا بکار رفته است : ارید بر فین حی سر وا رید
بتو نازم تو من فا پذیري ومن فا تو پذیرم (کشف الاسرار و عده الامالی) «در بحث از
دکتر یوسفی»

* ٢٦ الفکر در تاج المصادر به فتح ف آمده است .

* ٢٦ القدر تاج المصادر : والغاير من الفیر الى ذهابه فعل (بهضم ع) و يفعل (بهفتح ع)

* ٢٧ فرا

Farā پیشوند (بد، بسوی ، در) سانسکرت prak (پیش ، جا) اوستا Prā

در فرا خورد و فرا رسیدن و فرا گرفتن آمده (حواشی دکتر معین بر برهان قاطع) - این

پیشاوند بمعنی فرازست (به نقل از دار مستتر) و در زبان پهلوی دیده نمیشود. از مختصات پارسی دری است (دستور نامه دکتر مشکور ص ۲۹۰) - این کلمه همان فراز است و بهمان معنی: به، بسوی میباشند در سنسکریٹ Prâk پیش، جلو) است و در اوستا Frâ و نیز (فرا) را نماینده مستقیم فر Fra قدیمی میدانند که مصوت a بشکل â در آمده است (یادداشت دکتر یوسفی) - فرا کردن یعنی تحریک (سبک شناسی ج ۲ ص ۷۸) - این کلمه در پهلوی نیست و از مشتقات دریست بر سر فعل بیاید برای تاکید (سبک شناسی ج ۱ ص ۳۳۸) چند نمونه از فرا در نشر و نظم فارسی:

من فرا نزدیک اورفتم (اسرار التوحید باهتمام دکتر صفا ص ۱۲۱) - فرارسد (ایضاً ص ۱۲۳) - سر فرا گوش من آورد باواز حزین گفت ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟ (دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۲۰) - هر یک از گوشه‌ای فرا رفتند (گلستان سعدی باهتمام آقای قریب ۱۶۵)

* فراز

در پهلوی فراچ بمعنی «پیش - بجلو» است. در پازند (فراژ - فراز) است. Fraca اوستا و Frâc پهلوی از ریشه فرا هستند. فراز را مرکب از دو جزء نیز شمرده‌اند و گفته‌اند که در زبان پارسی باستان با پیوستن پسوند «اچ» به حرف اضافه (یا پیشوندها) صفت‌های سوی، جانب Direction ساخته شد» بدین ترتیب «فراچ» را مرکب از Fra + اچ دانسته‌اند. بعد این صفتها مانده و با فعل مانند پیشوند بکار رفته است. بهمین قیاس (باز) را نیز مرکب از اپ + اچ شمرده‌اند که در پهلوی اپاچ و در فارسی کنونی (باز و اباز) آمده است. در پهلوی اپاچ بمعنی بعقب، باز و دو باره است. امروز هم این پیشوند در ترکیب با فعل بصورت پیشوند متداول است: فراز آوردن. در فارسی دری تا قرن ششم (فراز و باز) مورد استعمال خاصی بصورت ظرف و قید داشته که در خور توجه است. با در نظر گرفتن معانی پیشین فراز در این مورد بمعنی امتداد زمان از حال بیعداست.

گر نبودم بمراد دل او دی و پریر	بمراد دل او باشم امروز و فراز
و آنک بشادی یکی قدح بخوردزدی	رنج نه بیند از آرفراز و نه احزان
	(رودکی)

«زنان آن دیار حقه‌ها از طلا و نقره و چوب سازند و از طفلی باز بر پستانها بندند تا بحال خود بماند و کلان نشود» (تاریخ بخارا) در مثال اخیر باز بمعنی امتداد زمان از گذشته تا حال است (یادداشت دکتر یوسفی) - فراز در پهلوی زیاد است. در دری با افعال ترکیب شده معانی متعدد دارد اما بسبب ترکیب حکم پیشاوند را دارد برای

تا کید فعل ولی بزیادی فرا نیست (سبک‌شناسی ج ۱ ص ۲۴۰)

* ۲۷ خدای تعالی

در زبان فارسی اسم مضاف یا موصوف را که پیش از مضاف الیه یا صفت واقع شده باشد در صورتی که صحیح یعنی منتهی بحرف آواز پذیر باشد حرف آخرش را کسره میدهند مانند در خانه و در صورتیکه معتل یعنی منتهی بحرف آواز باشد چون حرف آواز را با آواز دیگر (کسره در اینجا) نمیتوان تلفظ کرد قاعده ذیل را معمول میدارند: اگر حرف آواز الف یا واو ممدود یا هاء ملین باشد یائی بآن ملحق و آن یاء را بعوض آخر کلمه مکسور میکنند مانند خدای جهان و در شعر گاهی کسره یاء بعد از هاء ملین بطور تصریح تلفظ نمیشود لیکن یاء را باید رسم کرد... یائی که در این حال بآخر این کلمات ملحق میشود در رسم الخط صحیح قدیم کوچک و بی نقطه نوشته میشد تا معلوم شود که از اصل کلمه نیست و بضرورت بآخر کلمه ملحق شده است، لیکن بسبب مشابهتی که بهمزه دانت رفته رفته بتصرف کاتبان و ناسخان بی اطلاع بصورت همزه در آمد و همزه بی که در برخی از رسم الخطها در کتابت خدای جهان و... نظایر آن مشاهده میکنیم و همچنین همزه بی که در بالای هاء ملین در حال اضافه و وصف رسم میکنند: خانه من از اینجا پیدا شده است (قواعد املاء فارسی از مرحوم بهمنیار، مقدمه لغت نامه ص ۱۶۰ و ۱۶۱) - در نسخهٔ نیز همه جا کاتب یای کوچکی بر آخر موصوف یا مضاف الیه افزوده است از همین قبیل است خدای تعالی که ی شیهه نوشته شده است.

در ترجمان القرآن نیز خدای تعالی است نه خدای تعالی (چاپ دوم دبیرسیافی ص ۹۰) - در کتاب الانبیه عن حقائق الادویه که بخط ابدی طوسی باقی مانده است و نسخهٔ عکسی آنرا دیده‌ام این گونه یاها بصورت (ی) کامل نوشته است و چون کتابت این نسخه بسال ۴۴۷ هجری تمام شده کهنگی این رسم را نشان میدهد (یادداشت دکتر یوسفی) - آقای دکتر خانلری که از مخالفین این نظر است می‌نویسد: «در این مورد ابتدا بعد از کلمه شکل ی نوشته می‌شد مانند خانه‌ی من، بعد برای آنکه نشان بدهند که این حرف بای اصلی نیست و تنها بر اثر النقاء دو کسره چنین تلفظ می‌شود در کتابت شکل آن را اندکی تغییر دادند و تنها سر حرف ی را نوشتند به این صورت: «خانه من» پس از آن شاید برای آسوده حروف و کلمات کمتر جا بگیرد این علامت را بالای حرف هاء قرار دادند و آن را به شکل همزه در آوردند و این صورت از آن حاصل شد «خانه من» باین شکل نوشتن این حرف پیوسته در تحول بوده است و صورت نخستین شاید دافس درین وجه آن باشد» (مجله سخن دوره یازدهم شماره ۵ ص ۵۱۱، ۵۱۲)

- تاج المصادر: خدای عزوجل

* ۲۷ المخر والمخور

تاج المصادر: والمخر منهما یفعل (به کسر ع) و یفعل (به فتح ع) ولی در نسخهٔ ۱

يفعل بهضم یا بهفتح است .

* ۲۷ المکر

بدسکالیدن و خضاب کردن و بسرخی و تاریک شدن شب و منه اشتق المکرلانه السعی
بالفساد فی خفیه و مداجاه (تاج المصادر)

* ۲۸ المنجر : «تراشیدن چوب و نیک راندن و آب گرم کردن بسنک تافته» (تاج المصادر)

* ۲۸ دستره

دستر و دستره چو کمتر و مسخره ازه کوچکی که بیک دست بکاربرند (برهان جامع)
- دستر مرکب از das داسی + Tara یعنی داس کوچک (حواشی دکتر معین بر
برهان قاطع) - خیز و بردار تش و دستره و بیل و کلنگ - سوزنی (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۲۹ صفر زدن اسب را

را در آخر جمله بسبک قدیم ، علامت مفعول به و مفعول له بیواسطه و گاهی بمعنی
از و گاهی بجای به اضافه و گاهی هم در مفعول بیواسطه، آید (سبک شناسی ج ۱ ص ۳۰۱)
- «تامکر بجای آرد حال افتاده را» (تاریخ بیهقی مصحح استاد فیاض ۴۷۵)

* ۲۹ هجر

در نسخه ها هجر بهضم اول است ولی در صراح : «بافتح جدایی کردن و پریشان
گفتن بیمار و تنک بر کشیدن شتر را و بالضم سخن بیهوده و بعضی گفته اند بالضم فحش
و بالفتح هذیان» . در المنجد نیز هجر مفتوح هذیان گفتن در خواب یا بیماری و در
منتهی الارب بالفتح بمعنی جدایی کردن و بالضم هذیای گفتن است .

- تاج المصادر: الهجر (بهضم ه) وا گفتن در بیماری یا در خواب پای استر (اشتر)

واتهیکاه بستن - الهجران (به کسر ه) والهجر (به فتح ه) از کسی بریدن

* ۲۹ ح شخیلیدن

بروزن دخیلیدن بمعنی پژمرده شدن و صفر زدن باشد (برهان قاطع) - شخیلیدن
شخولیدن = شخیلیدن (ایضاً) - شخالیدن و شخولیدن و شخیلیدن هر سه هم صفر زدن و
هم بمعنی پژمرده گردیدن آمده (برهان جامع) - شخالیدن در شرفنامه بمعنی صفر
زدن و پژمریدن نیز آمده و شخیلیدن نیز باین معنی است (سروری) - شخیلیدن یعنی
پژمرده شدن و صفر زدن و شخولیدن بمعنی صفر زدن و فریاد کردن و پژمرده شدن در
فرهنگ آنندراج آمده است (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۳۱ منج

بضم میم و سکون نون مکس عسل باشد (سروری) - بضم اول هر زنبور را گویند -
عموماً و زنبور عسل را خصوصاً و مکس سبز و خر مکس را نیز گفته اند (پهلوی Munj)
و معرب منک هم هست که درخت بزرالبنج باشد و بضم اول درخت بادام تلخ است ، منک

در خراسان نیز Monj (زنبور) گنابادی منج. خرمنکس را نیز خرمنج گویند (رشیدی). در رسالهٔ پهلوی خسرو گواتان از بوی منج Munj سخن رفته است (حواشی دکتر معین بر برهان قاطع) - منج باول مفتوح زنبور و زنبور عسل را گویند (فرهنگ آنندراج)

* ۳۱ الدمس

و بیوسانیدن خیر (تاج المصاغر اضافه دارد)

* ۳۲ افسوس

در قدیم افسوس بمعنی منسخره کردن و استهزاء آمده است. (رك فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی ج ۱ ص ۲۳۷ و ۲۳۹) پت مس رات و مرمت افسوس مه کن یعنی به بسیار سالخورده مرد استهزاء مکن (چه تو نیز بزودی پیرشوی) «پندهای آذرباد ماراسپندان ص ۵۶» (یادداشت دکتر یوسفی) - حافظ گوید: زرگش عربده جوی و لبش افسوس کنان، و بلعمی نویسد: مردمان بخریدندی و فسوس کردندی (سبک شناسی ج ۱ ص ۴۳۱) و فردوسی گوید: «هنر زیر افسوس پنهان شود». بطور کلی در این کتاب لغات، معانی اسبیل و قدیم را دارند و از همین قبیل است بسودن در معنای مجامعت کردن.

* ۳۳ او ناییدن یا او نانیدن

در فرهنگ نفیسی او نانیدن بمعنی غنودن و خفتن و چرت زدن آمده است و ظاهراً ماخوذ است از آنندراج «او نانیدن بالفتح غنودن و استراحت نمودن و امید داشتن» (چاپ دیر سیاقی ج ۱ ص ۵۰۲) - در تاج المصاغر نیز النفاس غنودن است اما در نسخه ۱ او ناییدن مکرر آمده است، در نسخهٔ تاج المصاغر کتابخانه آستان قدس این کلمه را کاتب طوری نوشته است که او یانیدن یا او یاییدن هم خوانده میشود: «النفاس: او ناییدن» (حاشیه ص ۳۶۴)

* ۳۴ النکس

تاج المصاغر: سر و افکندن و نکوسار کردن

* ۳۴ نکوسار

نکوسار مخفف نکوسار است که مرکب است از دو جزء: نکون (پهلوی) Nikun + سار، جزء دوم Sara که در پارسی باستان و اوستایی و سنسکرت بمعنی (سر) است و شکل دیگر این کلمه Sära می باشد که در کلمات مرکب فارسی: کوهسار، سبکسار و از جمله نکونسار دیده میشود (یادداشت دکتر یوسفی) - نکوسار بجای نکونسار در نشر قدیم دری بکار میرفته است (سبک شناسی ج ۲ ص ۱۴۲) - در تاج المصاغر نیز نکوسار است.

* ۳۳ چفته

چفت و چفته معانی متعدّد دارد از جمله خم و خمیده و چوب بندی تاك انگور (برهان قاطع) در مشهد هنوز به چوب بست انگور چفت میگویند - تاج المصادر : «چفته بستن و بنا کردن از چوب والغابر یفعل و یفعل و بن چاه بسنگ و سروی بچوب برزیدن - در قصیده کمال اسمعیل به مطلع : الحدارای عاقلان زین دیومردم الحدار نیز چفته آمده است (تاریخ ادبیات در ایران از دکتر صفاح ۲ ص ۷۴۸)

* ۳۳ البطش

تاج المصادر : الغابر یفعل (به ضم ع) و یفعل (به کسر ع)

* ۳۳ الجرش و سبوسه از سر برانگیختن بشانه (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۳۴ واخیدن

بکسر خاء معجمه بوزن ناویدن از هم جدا کردن کذا فی المؤید (سروری نسخه خطی نگارنده) - واخیده چو پاشیده : ۱ - پشم و پنبه حلاجی شده ۲ - از هم جدا گردیده (برهان جامع) - شاید بتوان گفت در مصدر واخیدن بمعنی از هم جدا کردن و حلاجی پشم و پنبه و پیشوند وا پیشوند است (یادداشت دکتر یوسفی) - تاج المصادر : واخیدن * ۳۴ النفس والغابر یفعل (به ضم ع) و یفعل (به کسر ع)

* ۳۴ النقش خارا بن بکندن و نگار کردن و بمنقاش بر کردن (تاج المصادر)

* ۳۴ الخرص حزر کردن میوه (منتهی الأرب) - حزر بمعنی اندازه کردن (ایضاً)

* ۳۵ الرمص و نیک کردن میان گروهی و سرگین افکندن ماکیان (تاج المصادر

اضافه دارد)

* ۳۵ سکیزیدن

بکسر تین و کاف عربی و یای معروف و زای معجمه بمعنی برجستن و لگد انداختن و غلطیدن از برهان و لطائف (غیاث اللغات) - اسکیزه بهمین معنی در مثنوی مولوی کاررفته است «فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی از دکتر گوهرین ج ۱ ص ۱۹۳» «یادداشت دکتر یوسفی»

* ۳۵ القماص

تاج المصادر اضافه دارد : و یفعل (به کسر ع)

* ۳۵ النشوص . . . والغابر یفعل (به ضم و به کسر ع) و انگیخته شدن و ناساز واری

زن باشوهر (تاج المصادر)

* ۳۵ البرض

اندک دادن والغابر یفعل (به ضم ع) و یفعل (به کسر ع) و آب اندک از چشمه بیرون

آمدن (تاج المصادر)

* ۳۵ البروض پدید آمدن نبات تازه (تاج المصادر)
* ۳۵ الحموضة الماضی حمض ، حمض در تاج المصادر مضموم و در نسخه ا به ضم یافتح م است .

* ۳۶ هامون دشتی که زمین او هموار باشد (غیاث اللغات)

* ۳۶ کویش یا گویش

در برهان جامع بهر دو شکل به معنی ظروف و اوانی دوع و ماست آمده است . در سروری و برهان جامع به فتح اول است ولی در نسخه ا به ضم . تاج المصادر: «فازدن مشک و جنبانیدن هر چیزی والغابر یفعل (بحرکات ثلاثه) - گویشد - گودوش = گودوشه = گاودوش = گاودوشه (حواشی دکتر معین بر برهان قاطع)

* ۳۶ النعوض جنبیدن سرو یا لان اشتر و میخ و دندان (تاج المصادر)

* ۳۶ النفض بیوفشانیدن (تاج المصادر)

* ۳۶ البسط تاج المصادر «فراپذ برفتن» در حای «فراپذ برفتن»

* ۳۷ العلط و کسی را بیدی یاد کردن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۳۷ قماط

رسن که قوائم کوسپند بندند بوی و دست بند و پانصد کودک گسوارگی (اصراج)

* ۳۷ اژند

چو کمند گل ولای تدحوض و غیره و گلی که بر روی خشت بین کند با خشت دیگر بگذارند (برهان جامع) و اینجا معنی اخیر مراد است - در لغت آمده دهخدا ۱۳۹۶: ۹۷ (اژند، آژندن، آژنده، آژندیدن و آژندند) این معنی آمده است (ازاد است - دکتر یوسفی)

* ۳۸ المشط تاج المصادر نیز را را ندارد . این را در لغت آمده است (اصراج)

است .

* ۳۸ الطلوع - المطلع (بد کسر ط) [تاج المصادر اضافه دارد]

* ۳۹ والماضی من الجميع در تاج المصادر: «والماضی من الجرم»

* ۴۰ آسمانه

بروزن آشیانه بمعنی سقف خانه بود (آشنداج) - آسمانه - آسمان - آسمان (بجانب یاتشبه) - تو آن شاهمی که از قدر و معالی بود از آسمان آسمانه

بخش چهارم معانی - معانی در شرح دکترا ۴۵۸

- تاج المصادر: السقف - آسمانه - آسمان کردن

* ۴۱ الحرف سرفه خوردن بر کت درخت یا او سوراخ کردن وی درخت او را

من هذا سرف (تاج المصادر) - سنبه ودرخت سنبه = موربانہ.

(تفسیر ابوالفتح رازی ج ۲ ص ۶۴۱ چاپ اول)

* ۴۱ کمیز

چو گریز بمعنی شاش و بول و باکاف فارسی [گمیز] نیز آمده است (برهان جامع) صورت صحیح این کلمه باکاف است زیرا از مصدر گمیختن است مرکب از گمیخ (گمیز) + تن پسوند مصدری. یکی از پیشوندهای مرده فارسی vi یا ve است که بنا بقاعدة تحول حروف فارسی v به گk بدل شده است. پهلوی گمیختن gumêxtan (مخلوط کردن) و در ایرانی باستان vi+maik است جزء اول پیشوندست بمعنی بدو ضد و جزء دوم بمعنی آمیختن. معنی آن بدآمیختن و بول کردن است. در متون قدیم بنا بر رسم خط بصورت کمیز آمده است. «قضیب آلت جماع کردن و کمیز کردن و زبان آلت سخن گفتن و نمود این اندامها ترا بگویم» (الهدایة فی الطب ص ۲۳۵)

(پادداشت دکتر یوسفی)

* ۴۹ عریفی کردن

منتهی الارب: عرانة (به فتح ع) عریف گردید، عریف کامیر دانا و شناسنده و آن که بشناسد یاران خود را و کارگذار (گزار) قوم.

* ۴۲ کوسته

کوسته حنظل (نفیسی) - کوست حنظل و بشیرازی گوشت و بکرمانی خر زهره (برهان قاطع مصحح دکتر معین) - نقف کفانیدن حنظل (صراح)

- تاج المصادر: الناف: شکافتن کوسته و شکافتن دماغ

* ۴۳ البروق والبرقان - تاج المصادر: درفشیدن

* ۴۳ الخفق کلمه ناخوانای نسخه ا در تاج المصادر مراب است

* ۴۵ مرق و مروق

ظاهراً ضبط اصح است. در صراح آمده است: «مرق موی از پوست باز کردن و مروق بیرون گذاشتن تیر از نشاند» - تاج المصادر: «پشم از پوست که در برهش بوده باشد بر کندن و خوردنی بسیار در دیک کردن»

* ۴۴ الزرق

ریدن مرغ (تاج المصادر)

* ۴۴ خیده در تاج المصادر جیده است

* ۴۶ الملق محو کردن و بهسازدن و شستن جامه و شیر خوردن شتر بچه (تاج المصادر)

* ۴۶ التقی

تاج المصادر: پوست باز کردن و کشیدن دلو بزرگ از چاه و الزعزعة و النقصی

* ۴۶ النزق

تاج المصاادر : برجستن ستور و جزان

* ۴۶ البتك

تاج المصاادر : ان نقبض على الشى فتجذبه فنيبتك ويريدن والغابر من هذا يفعل

ويفعل (بهضم و كسر ع)

* ۴۶ البشك

وشتافتن شتر (تاج المصاادر اضافه دارد)

* ۴۶ التمك

تمك السنم تمكاً اى طال وارتفع (تاج المصاادر)

* ۴۷ نسو

نسو و نسود چو كدو و حسود چيز نرم و هموار و ساده و لخششان و لش بي خشونت (صراح) ، در سرورى نيز معنى نسو قريب بهمين مضمون آمده است (نسخه خطى نگارنده) بنا بر اين نسو شدن را بمعنى نرم شدن و سايبدن توان گرفت . در صفحه ۳۳۰ نيز نسو بمعنى سايبدن آمده است . - زخاك و آتش و آبي برسم ايشان رو - كه خاك خشك و درشت است و آب نرم و نسود (ديوان ناصر خسرو ص ۹۱) - دموك در منتهى الارب و صراح بدمعنى سايبدن و آرد كردن آمده است .

* ۴۷ لويشه

آن ريسمان كه بر آب اسپ وغيره بندند و به پيچند تا اسپ را نعل كنند و لويشه نيز گويند شيخ نظامى فرمايد :

تيره زن از خارش چرم خام لويشه در افكند شرا به كام

«سرورى نسخه خطى نگارنده»

- اين كلمه بصورتهای ديگر نيز ضبط شده است . در برهان قاطع : لواشه ، لوش ، لويشن و لويشه بهمين معنى آمده است . لويشه در مشنوى مولوى بكار رفته است (مادد) . دكتور يوسفى) - تاج المصاادر : «لميجد بر سر ستور كردن و الغابر بفعل (بهضم و كسر ع) و كام كودك ما ليدن بحره او جران و بدانستن»

* ۴۷ الربك - آميختن و نيكو كردن ترديد و طعامى ساخته از روغن و - رما و نسو

(تاج المصاادر)

* ۴۷ العرك

تاج المصاادر : «ماليدن گوشت و انج بدان ماند و كسى را در حرب ماليدن و ...»

برمجيدن تافر به هست يانه .

* ۴۷ العروك

تاج المصادر : اوفتادن

* ۴۷ الفتك در او تاج المصادر باسد حر كت است فتك مفتوح و فتك مكسور و فتك مضموم

* ۴۸ القرك مالیدن خوشه و جامه و انج بدان مانند (تاج المصادر)

* ۴۸ ستهیدن = ستهیدن

چوفر بیدن ستهیده کردن و سخن ناشنودن و نافرمانی و فریاد و شور و غوغا کردن

(برهان قاطع)

* ۴۸ ح الفنوك

تاج المصادر : ستهیدن در کار و از طعام با نازدن و یعدیان بقی و الماضی من الثانی

فعل (به فتح ع) و فعل (به کسر ع) و بجای ایستادن و یعدی بالبیا

* ۴۸ النسك و النسك (به ضم) و المنسك قربان کردن از برای خدای عزوجل و

عبادت کردن و گفته اندشش باب «تاج المصادر»

* ۴۸ البجول

- بزرگ تر شدن «تاج المصادر»

* ۴۸ البطلان

- و الباطل «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۴۸ البقول

تاج المصادر: ریش بر آمدن و دندان شتر بر آمدن و با گیاه شدن زمین

* ۴۸ البكل

و بکیله ساختن «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۴۹ الثقل

تاج المصادر : «افزون آمدن در وزن و بزگراییدن گوسپند»

* الدحل - در تاج المصادر الدجل

* ۵۰ شكال

شكال چو نهال ۱- اچدار که بدست و پای ستور بندند . ۲- مکر و حیلہ (برهان

جامع) و اینجا مناسب معنی اول است - بکسر اول و کاف عربی ریسمانی که بردست و پای

اسب و شتر شریر بر بندند (غیاث اللغات) - رك. برهان قاطع: شکیل ، شكال بصورت

اشكال در مشنوی مولوی . رك. فرهنگ لغات و تعبیرات مشنوی چ ۱ ص ۲۰۳ (پادداشت دکتر

یوسفی)

* ۵۰ الذبل

باریک میان شدن و الذبل و الذبول پڑ مرده شدن و الماضی فعل (به فتح ع) و فعلی

(بهضم ع) والنعت من فعل (بهضم) ذایل ایضاً وهو غریب (تاج المصادر)

* ۵۰ الرجل وگوسپند بیای بیایویختن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۵۰ السعال سلفیدن (تاج المصادر)

* ۵۱ نقطوعجم (ص ۳۸ نقطه)

نقط بضم نون وفتح قاف جمع نقطه (غیاث) و عجم بالفتح نقطه بر نهادن بر حرف باعراب حروف (ایضاً) - نقطوعجم برزدن یعنی نقطه گذاری و اعراب نهادن بر حروف باصطلاح عرب مشکول کردن کلمات - استادهمایی بر این عقیده است که خط عربی یا کوفی در آغاز اسلام حرکت و اعجام نداشته است و علی المعروف ابوالاسود دثلی متوفی ۶۹ هجری (علی قول) اول بار با استفاده از رسم الخط سریانی یا کلدانی برای تمیز اسم و فعل و حرف نقطی وضع کرده است و بقول بعضی تنوین و حرکات ثلاثه را هم او با اشاره و تلقین علی بن ابی طالب اختراع نموده است و برخی این اختراع را منتسب به معاویه کرده اند.

آقای همایی نوشته است که تحریک و اعجام در خط عربی از حدود نیمه دوم قرن اول هجری مرسوم شده است و در ابتدا نقطه هم رنگ حروف و کلمات بر نیک مخالف گذاشته میشده است. (تاریخ ادبیات ایران ج ۲ ص ۳۷۲) - جرجی زیدان نیز به اقتباس خط عربی از سریانی و بی نقطه بودن آن در اصل اشاره کرده است. به نقل از ابن خلکان متذکر میشود که حجاج امیر عراق در عهد خلافت عبدالملک بن مروان باین امر توجیهی میدول داشت و اضافه میکند که ابن خلکان فرق نقطه گذاری را با اعجام خوب روشن نکرده است. سپس از نسخه‌ی سخن میراند که بر روی پاپیروس نوشته شده و متعلق بسال ۹۱ هجری است. در این نسخه که در دارالکتب مصر موجود است نقطه‌ها بر نیک سرخ و حرکات بر نیک سیاه نموده شده اند. فرق سین با شین در داشتن سه نقطه بر استواء واحد است. جرجی - زیدان عقیده دارد که اعجام حروف بتدریج صورت گرفته و آخرین حرف باء بوده است که با الف مقصوره مشخص شده است (آداب اللغة العربیة جزء اول ص ۲۲۵) در قرآن همین صوره چاپ مصر بجای اینکه با رنگ قرمز مشخص کنند حروف کوچک را که نشانه حروف متروکه قدیم است با مرکب سیاه و اندازه کوچکتر چاپ کرده اند (چاپ دارالکتب مصر ص ۲۳۷)

* ۵۱ الفعل

وادییم بیوشیدن تا سست گردد تا موی ازوی بر توان کرد و جوده بر مرد و بر سوز

افکندن تا خوی گیرند و نبات بر یک دیگر او فادان (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۵۱ بایندانی

بازهم آمده است (۲ و ۷۷ و ۱۵۲)

- در تاج المصادر نیز آمده است «بایندانی کردن» - رجوع کنید به ص ۱۵۲

* ۵۲ القذل

بر قذال زدن و جور و میل کردن (تاج المصادر)

* ۵۲ المثل

بر پای ایستادن و بزمین بر جفسیدن و این از اضداد است (تاج المصادر)

* ۵۲ مثله کردن

یعنی تکه تکه کردن. مثله بهضم گوش و بینی و جز آن بریدن و عقوبت کردن
(منتخب اللغات)

* ۵۲ شغه

ستبری بود که اندر دست و پای ازرنج کار و رفتن بسیار پدید آید و درد نکند (لغت - فرس اسدی طوسی) - شوغ و شغه پوستی باشد سخت که بر اندام پدید آید از غایت کار کردن و بردست و پای بیشتر باشد (بخش چهارم معیار جمالی تصحیح دکتر کیا ص ۲۱۹) - در لهجه مشهدی پینه می گویند

* ۵۲ المنل رازونهانی (تاج المصادر)

* ۵۲ ترف

بافتن پنیر و جغرات خشک از مؤید و در برهان نوشته که نانخورشی است که از جغرات می پزند (غیاث اللغات) - تاج المصادر: و جکیدن آن (اضافه دارد)

* ۵۳ النبل

نیک راندن شتر و قیام کردن بمصلحت آن و تیر انداختن سوی کسی و غلبه کردن کسی را در آن و در منیلی (تاج المصادر)

* ۵۳ النثل

وزره از خویشتن بیفکندن و التریب بدل علی الاستخراج شی من شی (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۵۳ اصمعی

ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک که نسبش به معد بن عدنان میرسد (وفیات الاعیان ج ۲ ص ۳۴۴) از قبیلۀ قیس بود و کنیت اصمعی داشت و باین کنیه شهره شد (آداب اللغة ج ۲ ص ۱۱۳). ابن خلکان می نویسد که اصمعی کنیه اش را از نام جدش اصمع گرفته است (وفیات). از روات بزرگ و مرجع مردم در علوم عرب بود (آداب اللغة) از جودت ذهن حاضر جوابی و حافظه مددکارش داستانها نقل کرده اند (وفیات) میگویند دوازده هزار و بروایتی شانزده هزار (دائرة المعارف ج ۱ ص ۴۹۸) از جوزه از برداشت و در شعر شناسی و شعر دانی میان اقران ممتاز بود (آداب اللغة). سال تولد اصمعی را ۱۲۲ نوشته اند (وفیات و دائرة المعارف اسلام) ولی ۲۲۳ هم آمده است (ایضاً وفیات)

اصمعی اهل بصره بود و همانجا تحصیل کرد و از محضر درس خلیل، نحوی معروف بر خور. دار شد (دائرة المعارف). در تتبع لهجهها و لغات ساکنان بادیها رنج بسیار بر خود هموار کرد (ایضاً) و در لغت و ادب عرب باستانی رسید. از اسحق موصلی روایت کرده اند که گفت من کسی را از اصمعی دانشمندتر ندیدم (وفیات). در زمان هرون الرشید به بغداد رفت «ایضاً» و شاید این روایت صحیح تر باشد که بدعوت خلیفه و بعنوان معلمی بدر بار رفت و تربیت امین را بر عهده گرفت «دائرة المعارف». چون دور به مامون رسید اصمعی به زادگاه خویش باز گشت «آداب اللغة». در این هنگام پیری ناتوان بود اما مامون به دیدار او مشتاق بود و میل داشت او را به بیند و در حل مسائل ادبی از او استمداد بجوید «وفیات». ابن خلکان از قول ابوبکر خطیب می نویسد اصمعی ۸۸ سال عمر کرد و در سنه ۲۱۶ مرد ولی متذکر شده است که تاریخ فوت او را ۲۱۴ و ۲۱۷ هم گفته اند «وفیات» Haffner در دائرة المعارف اسلام ۲۱۳ هجری «۸۲۸ م» نوشته است. بیشتر نوشته اند که در بصره مرد و همانجا بخاک سپرده شد ولی روایتی هم هست که در مرو بدرود جهان گفت «دائرة المعارف و وفیات». ظاهراً اصمعی دانشمندی پرکار بوده است. ابن ندیم شماره تالیفات او را از ۴ متجاوز نوشته است، این کتابها بیشتر در زمینه لغت و شعر و دلالات لفظی بوده است یا مجموعه بی از اسامی و لغات خاص بک نوع «وحوش و شتر و...» (وفیات). کتاب الخیل، کتاب الابل، کتاب الادب، کتاب النیات والشجر، کتاب دارات، کتاب خلق والانسان، کتاب الکریم والنخل از آن جمله اند «دائرة المعارف»

- تاج المصادر: وانکره الاصمعی

* ۵۴ النجل

تاج المصادر: «شکافتن و انداختن و زادن و تاره آب شدن زمین و طعمه ردن حیوانات جراحی آن فراخ باشد و يقال من نجل الناس نجلوه ای من شاره هم شاروره و نجات المبی ای استخراجته».

* ۵۴ النصول وجامه از کسی «تاج المصادر اضاوا دارد»

* ۵۴ النصول

- تاج المصادر: «زایل گشتن خضاب و پیکان ارتق و سه از حیاتی بیرون آمدن و محکم شدن پیکان در جای چنانک بیرون نیاید و هدامن الاضداد»

* ۵۴ النقل

- تاج المصادر: «فرا و آوردن و زنگ در جامه دادن و نهال و مالی دادن سورا»

* ۵۴ الهمل والهملان والتهمال اشک دویدن و الغاب و فعل و فاعل «باشد»

به کسر ع و الهممل (به فتح) چرا کردن شتر بشب و روز بی شبان «تاج المصادر»

* ۵۴ البغام

تاج المصادر : بانك کردن اهو و گوزن و بز کوهی و لغابر یفعل (بضم ع) و یفعل (به کسر ع) .

* ۵۴ الحجم

دهن بستر اشتر و بازداشتن بلعب چیزی و مکیدن کودک پستان مادر - الحجامة (به کسر ح) حجامت کردن «تاج المصادر»

* ۵۴ حکه

بفتحین دهنه لکام اسپ «منتخب اللغة» - تاج المصادر: حکم علیه بکذا.

* ۵۴ الرسم

- نهادی نهادن و مهر کردن خرمن و رسم علی کذا و کذا ای کتب «تاج المصادر»

* ۵۴ مهر کردن خرمن

رسم مهر کردن خرمن هنوز در دیه های خراسان باقی مانده است و آن چنان است که هنگام جمع آوری محصول و «خرمن کشی» وقتی غله را از گاه جدا کردند برای این که دست نخورد بدستور مالك دور خرمن را خط می کشند و بر روی توده غله در چند جا خاک نرم می پاشند (یا بی خاک) و مهر می کنند . مهر قطعه چوبی است بزرگ و چهار گوش (یا به شکل دیگر) که رویش نام مالك را کنده اند . چون خرمن کشی چند روز بطول می انجامد معمولاً در پایان هر روز خرمن را مهر می کنند و پس از آن که خرمن خوب جمع شد و یا به اصطلاح تاج شد ، دوباره مهر می کنند .

* ۵۵ الزعم

والمزعم «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۵۵ الزقم در تاج المصادر نیز با زاء است.

* ۵۵ الشکم

پاداش دادن و «بازداشتن از - در حاشیه الحاقی» رشوت گرفتن و الی را وشکمه شکما و شکیماناً «تاج المصادر»

* ۵۵ الکتّم

در تاج المصادر به ضم ك است ولی ظاهراً ضبط نسخه صحیح است زیرا در منتهی - الارب نیز کتم به فتح ك آمده است

* ۵۶ النجوم ناگاه فراچیزی رسانیدن و ویران کردن «منتهی الارب»

* ۵۷ الجرون

نرم شدن جامه وزره و فرسوده شدن تن بر کار «تاج المصادر»

☆ ۵۷ وعاء

بالکسر و مد همزه باران و ظرف «منتخب» . اینجا همان معنی اخیر مناسب است . شیر در وعاء یعنی شیر در ظرف . درصراح آمده است : «حقن ریختن شیر در مشک»

☆ ۵۷ خایه

در این کتاب بمعنی تخم، مکرر آمده است «۱۴۹، ۲۷۳، ۲۹۷ و...»
- در برهان قاطع «بیضه مرغ» معنی شده است . آقای دکتر معین در حواشی خود بر برهان قاطع ریشه پهلوی این کلمه را Hâyîk نقل کرده است . آقای دکتر مقدم هم ریشه‌های خایه را هاگک ، خاکک «خاکینه» ، خواگک شمرده و به خواگک به معنی مرغ خانگی اشاره کرده است «داستان جم جزو ۶ شماره ۶ ایران کوده ص ۴۹» . در برهان قاطع هم خواگک بمعنی مرغ خانگی و تخم مرغ آمده است و ذیل هاگک نوشته است : «بلغت زند و پارند تخم مرغ را گویند» . آقای دکتر معین متذکر شده است که این کلمه - هاگک - قرائتی از کلمه پهلوی می باشد که hâik و xâik خوانده اند علت آنست که در این کلمه علامتی است که در پهلوی هم صدای ه و هم صدای خ میدهد و نظیر آن فراوان است «یادداشت دکتر یوسفی»

- از همین واژه است خاکینه یا خواگینه بمعنی تخم مرغ بروغن بریان کرده

«برهان قاطع» یا Omelette

☆ ۵۷ الخزن

نگاه داشتن مال و گنده شدن گوشت «تاج المصادر»

☆ ۵۷ الدجن و بجای مقام کردن «تاج المصادر اضافه دارد»

☆ ۵۸ الدهن و چرب کردن باران زمین را «تاج المصادر اضافه دارد»

☆ ۵۸ الذقن

بر زنجندان زدن و بعضا زدن و يقال ذقن علی یده اذا وضعها تحت ذقنه .

«تاج المصادر»

☆ ۵۸ الرشون طفیلی کردن (تاج المصادر)

☆ ۵۸ الرصن و دشنام دادن «تاج المصادر»

☆ ۵۸ الرکون میل کردن و فعل یفعل (هر دو بفتح ع) لغه و اینست هی شاذ لخواها من

حرف الحلق واللغه الفصحیة فعل یفعل «هر دو بدو فتح ع» فعولا «تاج المصادر»

☆ ۵۸ المسکن در سرای نشستن «تاج المصادر» و در نسخه اسراء است .

☆ ۵۸ الممن روغن کاو و کوسپسند در طعام کردن و یا کسی را روغن کاو با

کوسپسند دادن «تاج المصادر»

* ۵۹ الشطن بستن چهار پای را برسن و شطنه شطناً اذا خالفه عن نية وجهه «تاج المصادر»

* ۵۹ الطعن در تاج المصادر بفعل به کسر ع است .

* ۵۹ برس یا ورس

برس یا ورس ، که در صفحه ۱۰۴ این کتاب باز آمده است، بمعنی مهار و مهمیز است «برهان جامع» اما برس به کسر اول پنجه و قطن و به ضم اول میوه سرو کوهی است «ایضاً برهان جامع». برس در بینی شتر کردن یعنی مهار در بینی شتر کردن . لمبیبی گوید ایا کرده در بینی ات حرص ورس . ز ایزد نیایدت يك ذره ترس

«کنج بازیافته ، دبیر سیاقی»

* ۵۹ عره

بالضم عبادتی است حاجیان را و آن چنان باشد که احرام بسته از مکه بموضع یتغم که بفاصله سه گروه است از مکه میروند و در آنجا چند رکعت نقل گزارده باز مکه شریف آمده طواف خانه کعبه می کنند. «غیاث اللغات»

* ۵۹ القرن و هر دو پای بر موضع دست نهادن اسب «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۵۹ الكهانة اختر گوی شدن «تاج المصادر»

* ۶۰ زفان

زفان «پهلوی» = زبان «دری» «سبک شناسی ج ۱ ص ۲۱۵»

* ۶۰ المتن و همه روز رفتن و پوست خایه کبش شکافتن و خایه وی بار گها بیرون

کشیدن «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۶۰ المدون بجایی مقام شدن «تاج المصادر»

* ۶۰ المرون نرم شدن «تاج المصادر»

* ۶۰ ومن الاجوف این بخش در تاج المصادر بعد از مضاعف قرار دارد .

* ۶۰ التوب تاج المصادر بعد از منه قوله را اضافه دارد

* ۶۱ الرؤب در تاج المصادر : «الرؤوب ماست شدن و راب الرجل اذا اختلط»

* ۶۱ الخوت و وعده خلاف کردن و بزاد بر آمدن «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۶۲ النوت از دست بشدن «تاج المصادر»

* ۶۲ البوث تاج المصادر : بژهیدن

* ۶۲ العوج ایستادن بجایی و معدی بالبها و ایستادنیدن و العوج و المعاج عطفك راس

البعير بالزمام «تاج المصادر»

* ۶۳ الموج کوه زدن آب «تاج المصادر»

* ۶۳ بوح در نسخه ا «پدید آمدن راز» است و در نسخه های بود «پدید آمدن راز»

ولی ظاهر هر دو شکل آمده است : «بوح بالفتح آشکارا کردن و آشکارا شدن راز» (صراح) - تاج المصادر : «البوح والبوح والبوح به دید آمدن راز و بعدی بالباء»

* ۶۳ الفوح

. و رنگ به گردانیدن و دید آمدن ستاره «تاج المصادر اضافه دارد» .

* ۶۴ الجوده

در نسخه ۱ بهضم و فتح ج است و در تاج المصادر فقط به فتح ج ولی هر دو شکل آمده است (منتهی الارب)

* ۶۴ الذود راندن (تاج المصادر)

* ۶۴ خانهی

در باره این ی که در نسخه ۱ مکرر آمده است بحث کردیم «رك؛ ص ۲۷ خدای تعالی» کاتب برای نشان دادن حرکت اضافه ی کوچکی شبیه ء گذاشته است . گاهی هم کاملاً شبیه همزه بی است که اکنون میگذارند . در هر حال ما برای رعایت امانت هر طرز بود همانطور نقل کردیم . - تاج المصادر : «زن در خانه همسایگان بسیار شد» * ۶۵ والمعاز از چاپ سقط شده است و تاج المصادر هم دارد .

* ۶۵ سرخ ژه

که در نسخه ۱ «سرخ ژه» هم نوشته شده است (ص ۲۷۲ و ۲۸۱) در برهان قاطع بصورت های مختلفی مانند : سرخچه، سرخده، سرخره، سرخزه، سرخیزه، سرخیزه و سرخیزه آمده است (برهان قاطع با حواشی دکتر معین ج ۲ ص ۱۱۲۱) - در این کلمه ایزه یا ایزه پسوند تصغیر وجود دارد (ایضاً) - سرری می نویسد : سرخره بضم ی کم و فتح سیوه نوعی از علت دمیدگی که بیشتر کودکان را باشد و بتازی حصیه گویند و سرخچه نیز گویند (نسخه خطی نگارنده) - سرخچه Rougeole (شلیمر)

- کلماتی مثل : کبیز، پاکیزه، سرخچه، سرخیزه، سرخیزه، سرخیزه (بمعنی همسایگان) ، مشکیزه مرکب از مشک + یجه ایزه) مشک و خیاک کوچک ، دارای این پسوند است مانند : دکتربیسفی)

- از امراض عنونی کودکان است و جزء سه بیماری خطرناک نوزادان است که در کودکی «دیفتری و کریپ و حصیه» (بیماری کودکان دکتر قربان ص ۸۷)

- تاج المصادر : «انگیخته شدن کرد و فتنه و شتم و جوشیدن سرخچه و حاسین

سوی کسی از بهر زخم»

* ۶۶ الحور

در ا و تاج المصادر هر دو شکل آمده است : بفتح یا ضم ح ، و در تاج المصادر الحور

آخری به معنی «باز کردن عمامه عن الزجاج و کاسه شدن» آمده است .

* ۶۶ الخوورة

مست شدن (تاج المصادر)

* ۶۶ السور والباب يدل على العلو والارتفاع (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۶۶ الثور که کاتب بغلط الشوب نوشته: «انکبین: فتن وعرضه کردن ستور بر

خریدار و نیکو فر به شدن اسب» (تاج المصادر)

* ۶۶ المغور تاج المصادر «... والغابر من الجمع يفعل (بضم ع) ويفعل (به کسر-

ع) وسوی زمین که بگو باشد فرورفتن»

* ۶۷ الغيار

فرو شدن آفتاب و انج بدان مانند (تاج المصادر)

* ۶۷ الفور ضبط تاج المصادر مانند د است فقط چشمه در جای چشم.

* ۶۷ الكور عمامه بر بستن (تاج المصادر)

* ۶۷ ريهيده

اسم مفعول از مصدر ريهيدن. ريهيدن چوپيچيدن به معنی افتادن خصوصاً ريختن خاک

نرم از جایی (برهان جامع) - در برهان قاطع ريهيدن به معنی آمده است و (ريهيده) که

اسم مفعول است. همچنين ريه به معنی خاک شور و شوره و عقب افتادگی و بیچارگی و

ريهانيدن به معنی ویران کردن و ريهانيده به معنی ویران ساخته آمده است که شاید

با این کلمه قابل قیاس باشد بخصوص که در متن برهان قاطع ذیل کلمه ريهيده نوشته است

«بمعنی افتاده و خاک نرم از جایی ريخته و ویران شده باشد» اما آقای دکتر معین در

حواشی خود بر برهان قاطع ريهيدن را با (ريختن و ريزيدن) قابل قیاس شم - رده اند

(یادداشت دکتر یوسفی) - تاج المصادر: «ريزه شدن و والنعث هار و هار و هرته بالشی

ای اهمیت به»

* ۶۷ الحياز - تاج المصادر: الحيازة و ظاهراً بهتر است (منتهی الارب و لسان العرب)

* ۶۸ روشن کردن شمشير

یعنی صیقل دادن و مراد از روشنی جلاست. جلا خاصیتی است در سطح فلزات که بر

اثر انعکاس نور حاصل میشود و لذا اگر سطح فلزی را بزدا نید یا بسا نید جلايش بیشتر

میشود.

در فرهنگ کتایات، روشن کنایه از ظاهر آمده است (نسخه خطی آستان قدس شماره

۳۷۴۲ وقفی مرحوم نایینی طاب ثراه)

* ۶۸ الجوس

درس برای گشتن برای غارت (تاج المصادر)

* ۶۸ الخوس یفعل بهضم وبه کسر ع است (اوتاج المصادر)

* ۶۸ الكوس

بیوفکنندن کسی و رفتن شتر در حال پی کردن بر سه پای و سرزیر و پای زبر کردن

(تاج المصادر)

* ۶۸ النوس

– و راندن شتر (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۶۸ الهوس

– و شب گردیدن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۶۸ الحوش

– و گرد کردن چیزی و راندن آن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۶۹ الحیاسة در تاج المصادر الحیاص است ولی ظاهر رأ ضبط ا تمرجیح دارد

(منتهی الارب)

* ۶۹ الحوض حوض حوضاً حوض ساخت (منتهی الارب) اینجا حوض بهمان معنی مصطلح

و بمعنی جای گرد کردن آب است (ایضاً)

* ۶۹ الحیاطة در تاج المصادر به فتح ح آمده است و معنی آن : نکه داشتن –

در منتهی الارب نیز حیاطة بالفتح است ، ولی در لسان العرب به کسر ح آمده است .

* ۷۰ العوطة در تاج المصادر العوطط

قالوا عائط عیط و عوطط – والاسم العوطة و العوطط (لسان العرب)

* ۷۰ ستاغ

چو چراغ ۱ – کره اسبی که هنوز زین نکرده باشند ۲ – نازائیده و عقیم و

سترون ۳ – شتر شیردهنده ۴ – شاخ کاو و کوسفند و غیره ۵ – سرین

و کفل (برهان جامع) – اسب بی زین (معیار جمالی) – اسب زین نا کرده (افت فرس)

در اینجا ستاغ را باید بمعنی عقیم و نازا گرفت (سراج)

* ۷۰ البوع

معنی این مصدر در نسخه‌ها بصورت‌های مختلف آمده است : بازار بمودن (ا) –

بباع بمودن (ب) – بازار بمودن (د) ، و در تاج المصادر : «بباز بمودن و کلام فیراح نهادن

اسب و اشتر»

در نسخه ا با خطی ریزتر از متن بازار را ببازو نوشته‌اند ولی در هر حال معنی یکی

است . در برهان قاطع باز بمعنی «کشادگی میان هر دو دست چون آنرا بکشایند»

آمده است معادل باقلاج ترکی یا باع عربی . و باع درص – راج بمعنی فولاج و ارش و در

منتخب بمقدار کشش هر دو دست آمده است . در منتهی الارب باع به معنی «مقداری باشد معین و آن از سرانگشت میانه دست راست است تا سرانگشت میانه دست چپ چون دستها را از هم گشاده دارند» آمده است (ماده ب و ع)

* ۷۰ الروع

ترسانیدن و بشکفتی آوردن و نیکوی چیزی مردم را (تاج المصادر)

* ۷۰ الزوع

تاج المصادر : مهار

* ۷۱ روباه بازی

– در نسخه‌یی از فرهنگ کنایات، از مؤلف ناشناس کتابخانه آستان قدس نیز روباهی کردن بممنی مکر و حيله کردن آمده است (نسخه شماره ۳۷۴۲) .
روباه بازی در آوردن بمعنی رزق و حيلت کردن است. (امثال و حکم دهخدا ج ۲ ص ۸۷۵ چاپ دوم) . این تعبیر از باب انتساب روباه به مکر و حيله است چنان که در برهان قاطع (روباهی کردن کنایه از مکر و حيله و رزیدن) نیز آمده است. روباه باز کنایه از محیل و مکار (مصطلحات الشعراء چاپ کان پور هند ص ۲۳۳) – روباهی کردن یعنی مکر و حيله کردن (فرهنگ رشیدی ص ۳۵۴ جلد اول چاپ کلکته)

* ۷۱ الضوع

تاج المصادر هر اسانیدن در جای هو اسانیدن

* ۷۱ الدوف سودن دارو و مشک و جز آن باب یا بچیزی دیگر تر کردن و المفعول

مدفوف و مدفوف (تاج المصادر)

* ۷۲ الشوف

و بیاراستن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۷۲ القوف

تاج المصادر : والقیافة از پی کسی فراشدن

* ۷۲ البوق

– والبوؤق مصدر باقتهم البایقة ای اصابتهم الداهية (تاج المصادر)

* ۷۳ سوفار

– معانی متعدد دارد از جمله مطلق سوراخ تنک و مناسب بامتن «دهن تیر که در چله کمان قرار گیرد» است (برهان جامع) – **سوفال** هم بهمین معنی در فرهنگهاست از باب آن که تبدیل ر به ل فراوان اتفاق می افتد . (یادداشت دکتر یوسفی) – در تاج المصادر بجای سوفار ، **فوق** است

* ۷۳ زغنك

در نسخهٔ ا به فتح اول و دوم است . در برهان قاطع زغنك چوپلنك بمعنی فواق است و بمعنی لمحہ و لحظه کہ قدر يك چشم برہم زدن باشد . در نسخه ب بر متن اضافه کرده اند «خامیازہ» ولی درست نیست زیرا فواق بر آمدن باد از سینه است (صراح) یا آروغ (لفت فرس اسدی ص ۲۹۹) - تاج المصا در : «زغنك بر فتادن»

و در منتهی الارب نیز فواق بالضم است : فاق فواقا بالضم هکہ شد او را .

* ۷۴ البوك كشنى كردن خر و فر به شدن ، شتر «تاج المصا در»

* ۷۴ الزوال

- والتزویل (تاج المصا در اضافه دارد)

* ۷۴ الشول

تاج المصا در : «برداشتن سبوی و شتر دنبال را و یعدیان بالبا و برداشته شدن

دنبال و از جای بر آمدن يك كفهى ترازو»

- دنبال به معنی دم در این کتاب بسیار آمده است - در تفسیر ابوالفتوح نیز بهمین

معنی است (مجله دانشکدهٔ ادبیات مقالهٔ دکتر عسکری شمارهٔ ۱-۲ سال ۵ ص ۱۳۳)

* ۷۴ الصول - والمصالة (تاج المصا در اضافه دارد)

* ۷۵ الفول تاج المصا در : و نا گاه و ا گرفتن

* ۷۵ القول

- والقال (به فتح ق) والتقوال (ایضاً) [تاج المصا در اضافه دارد]

* ۷۵ المول تاج المصا در و نسخهٔ د : يفعل و يفعل (یکی به ضم و دیگری به فتح ع)

* ۷۵ الحوم

- کرد چیزی در گرفتن (تاج المصا در)

* ۷۶ الوم بگذشتن زود و چرا کردن و خواری و رنج حشائیدن و بها کردن

«تاج المصا در»

* ۷۶ اشنا

ا : اشنا - ب : شناه - د : شیناو - تاج المصا در : اشنا

اشناه و اشنا به معنی شنا فراوان آمده است (باد داشت د کسر بوسفی) - در لغت

فرس اسدی شناو آمده است . در جای دیگر از این کتاب نیز سیناورد به معنی شناورد استعمال

شده است (ص ۲۳۵) - در لهجه مشهدی شینو یا سینو Sinow میگویند . سینو بار معنی

شناگر ..

* ۷۶ الیام - برخاستن و افسردن اب و روا شدن بازار و کساد شدن آن و ایستادن -

ستور از ماندگی و بسر بردن کار «تاج المصادر»

* ۷۶ اللوم

– واللومی واللايمة «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۷۷ العون کدبانو شدن زن (تاج المصادر)

* ۷۷ المون تاج المصادر: مونت کسی کشیدن.

* ۷۸ الموه يفعل در هر دو مورد به ضم و به کسر است (تاج المصادر) و در نسخه اولی

بهر سه حرکت؛ دومی به کسر و به ضم .

* ۷۸ النوه

تاج المصادر: «بزرگوار شدن و قوی شدن تن و بزرگ شدن نبات»

* ۷۸ الجباوة در تاج المصادر «الجباوة» است ولی ظاهراً ضبط | صحیح است

(منتهی الارب)

* ۷۸ الجبو و بلند شدن ريك و حیوت للخمسین ای دنوت لها و فلان تحبوما حوله ای

یحمیه و یمنعه (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۷۸ زفانه

زفانه = زفان + ه تخصیص (هایی کی در او آخر بعضی اسماء نوعی را از جنس ممتاز

گرداند . المعجم به تصحیح استاد مدرس رضوی ص ۴۳۷)

– زبانه ، زفانه و زوانه در برهان قاطع آمده هست . ابدال ف ، د ، ب بیکدیگر

غالباً دیده میشود، چون از لحاظ تلفظ بهم نزدیکند (یادداشت دکتر یوسفی) – تاج المصادر
زبانه آتش

* ۷۸ الربو

– تاج المصادر: «بربالاشدن و افزون شدن و بالا گرفتن و دما بروفتادن و پربالیدن

در میان قومی و فعل (به کسر) لغه فی هذا»

* ۷۹ الصبو

– تاج المصادر: «الصبوبات باصبا گردیدن ، الصبوة والصبی (به کسر و به فتح ص) والصبو المیل

الی الجهل والقتوه»

* ۷۹ القبو ترفع کردن حرکت (تاج المصادر)

* ۷۹ خوه هـ مچو خفه و خبه که فشردن گلو باشد و بسکون ثانی خوی و عرق و چو

کوه، گیاهیست که در میان گندم روید و آنرا زیان رساند و بمعنی خواهر و اخت (برهان

جامع) – تاج المصادر: «آتش از آتش زنه و خوی از اسب بیرون نا آمدن و آب از کوزه

و مانند آن ریختن و کبت النار اذا غطاها الرماد والجهر تحتها» – در جای دیگر از این

کتاب (ص ٤٣) خوه به معنی خفه آمده است .

* ٧٩ الرتو

- واین اذاضداد است ودلو برفق کشیدن ازچاه و اشارت کردن بسر والثالث و الرابع یعدیان بالبا (تاج المصادر اضافه دارد)

* ٧٩ العتو والعتی

هر دو عتی در نسخه ا به ضم و به کسر است ولی در تاج المصادر دومی فتحه دم دارد .

* ٧٩ الجنو والجنی

- جنی در تاج المصادر به کسر ج است ولی درست نیست (منتهی الارب)

* ٨٠ الحجو

- تاج لمصادر : «ایستادن بجایی و بخیلی کردن بچیزی و من هذا سمي الرجل حجوة و یعدیان بالبا و غلبه کردن کسی را ببرد و احجوا به خیرا ای اظن» - در منتهی الارب حجوته به معنی «غالب آمدم او را در فطنت و چستان» آمده است .

* ٨٠ السجو

- تاج المصادر : ارمیدن

* ٨٠ العجو

تاج المصادر : «شیر دادن مادر بچه را»

* ٨٠ النجا

تاج المصادر : النجا والنجا

* ٨٠ النجو

- و هه کردن خواستن (تاج المصادر)

* ٨٠ النجو والنجوی راز کردن (تاج المصادر)

* ٨١ الدحو تاج المصادر : واگستر دینیدن.

* ٨١ سجا

سجا بکسر اول بند نامه و آن در قدیم ریسمانی میبود که بر نامه می بندند تا کسی غیر نکتاید ، حالا لفاظه رواج دارد از منسخب و غیر آن (غیاث الاعمال) - سجا بالفتح و حای مهمله چیزی که بر نامه پیچند و مشهور به جیم است (منتخب اللغة) - سجاوة بالكسر مبر نامه بحدف تاء و اسحیه جمع (منتهی الارب)

* ٨١ فارندیدن - فا + رندیدن

- در نسخه میرزا به معنی خرامیدن و نیز به معنی تراشیدن آمده گویند رندو یعنی تراشد، انوری گوید در هجو قاضی کیر نک : ... بسفالی ار او فر و رندد ... (سروری -

نسخه خطی نگارنده)

- رندیدن چو خندیدن تراشیدن و بمعنی رسن و رویدن و بمعنی خرامیدن بنام و تکبر (برهان جامع) - الإهم (رندیدن بمعنی تراشیدن) در بین نجاران مستعمل است و نیز بعضی از صیغه‌های آنرا بکار می‌برند (یادداشت دکتر یوسفی) - رنده نجاری باسپاهی می‌گویند که برای رنده کردن چوب بکار میرود .

* ۸۱ النجو - و چشم سوی کسی آوردن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۸۲ نفمت

- نفمة بالفتح و یحرك آواز «منتھی الارب»

* ۸۲ الزدو - و کام فراخ نهادن شتر «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۸۲ السدو - ایضاً تکه مذکور در زدو را ضافه دارد

* ۸۲ الشدو - چیزی از علم فراز گرفتن «تاج المصادر»

* ۸۲ العدو در تاج المصادر «العدو» است

* ۸۳ الغدو تاج المصادر : والغدو (به فتح غ و سکون د)

* ۸۳ نهل و علل

- نهل به فتحین بار اول خوردن آب و دو بار خوردن - علل به فتحین دو بار خوردن

آب و دوم بار خوردن «منتخب اللغة» - تاج المصادر «جوامردی» در جای «جوان مردی».

* ۸۳ البذاء - نابکار گفتن و یعدی بعلی «تاج المصادر»

* ۷۳ الحذو - تاج المصادر : و ابای و او فتادن در جای : با پای و افتادن

* ۸۳ الغزو - و شتافتن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۸۳ الثرو - و بسیاری غلبه کردن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۸۴ دامیدن

- چو نامیدن : ۱- بر بالای چیزی شدن . ۲- از بیخ و بن در افکندن

۳- شخم افشاندن ۴- بردن باد خاک را (برهان جامع) - بکسر میم بوزن

باریدن، برزبر چیزی شدن و در ادات بمعنی برابر چیزی شدن نیز آمده (سروری نسخه

خطی نگارنده) - تاج المصادر : و بشتاب رفتن و بیفتادن (بقیه کذا)

* ۸۴ شاریدن

- چو باریدن ریختن آب و شراب و غیره و تراویدن آب از جراحت (برهان جامع) -

در لهجه مشهدی شریدن (به ضم ش و تشدید ر) می‌گویند .

* ۸۴ العرو - تاج المصادر : «بنزد کسی آمدن و چیزی رسیدن و عربی الزجل من -

العروا»

* ۸۴ الفرو - تاج المصادر : «سریشم بر چیزی زدن و شگفت داشتن»

* ۸۴ برزیدن

همچو ورزیدن و مواظبت کردن (برهان جامع) - در کلیله و دمنه ابوالمعالی صیغه‌های مختلف برزیدن (بجای ورزیدن) بکار رفته است - ابدال و به پ نظایر فراوان دارد (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۸۴ لت

- بالفتح زدن و کوفتن، در رشیدی که بمعنی لگد زدن نوشته هند یست، مخففات، چون توافق درین دوزبان بسیارست صحیح باشد. ولت به معنی پاره نیز آمده چنانکه گویند لت - لت کردم یعنی پاره پاره کردم. لته که بمعنی پارچه مستعمل است از این مأخوذ باشد. ولت بمعنی کتان که قماش است معروف. ولت بمعنی شکم. و ازین مرکب است لت انبان (غیاث اللغات) -

- و بعضی گفته با تشدید ثانی در عربی (برهان جامع) - لت در تاریخ سیستان در شعر محمد بن وصیف سگزی بمعنی ضرب دست و گرز بکار رفته است و نیز لتره بمعنی پاره پاره و ازهم گسیخته آمده :

بتمام آمد زنبیل و لتی خورد پلنگ
لتره شد لشکر زنبیل و هیا گشت کنام
- لت پاره بود (لغت فرس اسدی تصحیح عباس اقبال ص ۳۴) - لت بمعنی لخت و عمود (ایضاً)، و نیز رك. بخش چهارم معیار جمالی ص ۳۱ و ص ۴۳۴ (یادداشت دکتر یوسفی) - تاج المصادر این بیت را ندارد و در عوض چنین دارد: «الهدو - بعضا زدن» اما ظاهر آکاذ هر و را به غلط هدو نوشته است .

* ۸۴ و ۸۵ الجزو و بمرغ فال گرفتن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۸۵ الرسو در تاج المصادر مشدد است .

* ۸۵ الفسو در تاج المصادر بدون تشدید است و فعل هم بکسر ع است نه بفتح و ابی

ظاهر هر دو خطا است (منتهی الارب)

* ۸۶ نبره

مخفف نابره: ۱- قلب و ناسره از زروسیم و غیره ۲- دون و فرو مایه
۳- بزرک و عظیم ۴- پوشیده و پنهان (برهان جامع) - در اینجا به معنی اصلی که «سیم ناسره» است آمده (سروری نسخه خطی نگارنده)

* ۸۶ العسو - و بیستن جراحت (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۸۶ الفسو - فسا فسو بالفتح و فسآء بالضم و المد تیسر داد بی بارک و که درد.

«منتهی الارب»

* ۸۶ القسوة در تاج المصادر قسی بکسرق است [لسان العرب بهفتح ق و کسر س] و معنی آن چنین آمده است: «سخت شدن دل».

* ۸۶ الفو - تاج المصادر: «بنزدیک آتش شدن براه بردن مع الضعف البصر و یعدی بالمی و عشوته قصده لیلای هذا هو الاصل ثم کل قاصد عاشیا»

* ۸۶ الفشو در تاج المصادر مشدد است و بهضم ف، ولی ظاهر اعراد و شکل صحیح است (منتهی الارب و لسان العرب)

* ۸۷ المضو

تاج المصادر: «مضو» و مضوا بگذشتیم بر کاری».

* ۸۷ العطو

تاج المصادر: «فراز گرفتن و غلبه کردن کسی را بخوض کردن در کاری»

* ۸۸ الصغو

تاج المصادر: «چسبیدن و الغایر یفعل (بهضم ع) و یفعل (بهفتح ع)»

* ۸۸ الطاغوت - و الطغوان (بهضم ط) و الطاغیه و الطغو (بهفتح ط) و الطغو (بهضمین)

و الطغوی (بهفتح ط و سکون غ) «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۸۸ اللغو تاج المصادر: نافر رام گفتن «کذا»

* ۸۹ بخنوه و بخوه

- بخوه بمعنی برق است. در صراح خفو، ضعیف درخشیدن برق و ابر معنی شده است

اما در سروری بخنوه است «بخنوه بهضم یا فتح مجبره برق باشد» (نسخه خطی نکارنده)

در برهان قاطع بختو و بختور و بختوه آمده است. در معیار جمالی بختو رعد معنی شده است

(بحش چهارم ص ۳۸۶) - بخوه در این کتاب مکرر آمده است (۱۶۷ و ۱۹۳ و ۲۴۹ و ۲۵۰)

- در تاج المصادر نیز بخنوه است

* ۸۹ والضفو - بسیار شدن مال و جز آن (تاج المصادر)

* ۸۹ القفو

تاج المصادر: او مید

* ۸۹ القفو - از پی کسی فراز شدن (تاج المصادر)

* ۸۹ قذف

بالفتح سنک انداختن و قی کردن و دشنام دادن و بزنا و بدی نسبت کردن کسی

را، و بهفتحین و بهضمین بیابان فراخ دوراندا زنده مردم و منزل دور، و بالضم و فتح دال

کنکر و جمع قذفه؛ بالضم، قذاف بالکسر تیزی رفتار (منتخب اللغة) اینجا ظاهر آ دشنام

مورد نظر است. در صراح آمده است: «قفو بالضم دشنام دادن و بفحش و بدی صریح و فی

الحديث لا حد الا في القفوالبين» - تاج المصادر: بهین

- ☆ ۹۰ الهفو - تاج المصادر: «بالجنبانیدن مرغ و گرسنه شدن»
- ☆ ۹۰ الزقا -
- والتزقا والزقي (به ضم ز) بانك کردن کوف (جغد- بدل) و جزان «تاج المصادر»
- ☆ ۹۰ الزکا مقصور (تاج المصادر)
- ☆ ۹۰ العکو -
- و فربه و زفت شدن شتر و التری کبید بدل علی تجمع و غلظ (تاج المصادر اضافه دارد)
- ☆ ۹۰ نشخو در تاج المصادر: صفر زدن
- ☆ ۹۱ التلو -
- تاج المصادر: «التلو (به فتح ت و سکون ل) و التلو (به ضمتین) از پی فرا زدن و التلو (ایضاً و مشدد) فرو گذاشتن کسی»
- ☆ ۹۱ الجلا -
تاج المصادر: «الجلا (به کسر) زدودن و اندوه و آوردن و الجلا و الجلو (به فتح) چشم روشن کردن»
- ☆ ۹۱ الحلو و الحلوان -
- تاج المصادر: بر سعی که کرده باشد (ی دو نقطه در زیر دارد)
- ☆ ۹۱ الداو -
تاج المصادر: اذا استشفعت
- ☆ ۹۳ الزما -
- تاج المصادر «بزاری» را ندارد .
- ☆ ۹۳ العنو -
- تاج المصادر: «فروتنی نمودن و مقیم بودن جایی در اسیری و پدید آمدن نبات و یعمل (به کسر ع) لغه فی هذا عن الکسای و عنوت الشی اخرجته و اظهرته و عنت به امور نرات»
- ☆ ۹۳ الرهو -
- و میان پای از هم باز نهادن (تاج المصادر اضافه دارد)
- ☆ ۹۳ الزهو -
تاج المصادر: «بن درید زهی بزهو» و نزدیک آمدن زه کوسیند (اضافه دارد)
- ☆ ۹۴ ژنگه -
- بضم زا و سکون نون و بضم کاف سم شکافته آهو و امثال آن (سروری نسخه خطی نگارنده) - چون منگله سم شکافته مانند سم کوسند و کاو و غیره (برهان جامع) - تاج المصادر: چیزی

☆ ۹۲ زور

زور = زبر مکرر آمده و در صفحه ۲۰۰ نیز به غلط زبد چاپ شده است . در فارسی قدیم واو مخصوصی بوده که فاء اعجمی میگفته اند (واو - فاء - پاء - باء) و کلمات بسیاری میتوان یافت که واو داشته اند و واو آنها به پاء تبدیل شده است، مانند: وا ، با، به باز بمعنی علی عربی و قید علیت که تا آخر قرن هفتم هجری متداول بوده است (سبک شناسی صفحه ۳۴۱ و ۱۹۸ ج ۱ چاپ اول) - تاج المصادر: «وقوی گشتن بر کاری» را اضافه دارد و بجای زور: زبر

☆ ۹۲ بدوده شرح آن در تعلیقه صفحه ۱۹۶ آمده است ، بدانجا رجوع کنید .

☆ ۹۳ ابن درید

محمد بن حسن درید از استادان فن لغت و شعر و ادب عرب است که نسبش را با ۳۴ پشت به یعرب بن قحطان میرسانند . وی در سال ۲۲۳ در سکه صانح در بصره متولد شد و نزد استادانی چون ابو حاتم سجستانی و ابی عثمان سعید بن هرون اشناندانی (نسخه بدل آسیابدانی) و عبدالرحمن بن عبدالله، برادرزاده اصمعی درس خواند و مدتی مدید تلمذ شیخ ریاشی کرد . وقتی فتنه زنج، در بصره روی داد و ریاشی بقتل رسید با عم خود حسین به عمان رفت و دو اوزه سال در آنجا بسر برد و دوباره به بصره بازگشت . از آنجا بحدود فارس سفر کرد و بدربار شاه محمد بن میکال و پسرش عبدالله و نوه اش اسمعیل بن عبدالله روی آورد . خاندان میکال از جانب مقتدر عباسی در فارس حکمرانی داشتند . ابن درید کتاب جمهره و قصیده مقصوره خود را بنام آنان کرد . ابن درید در نود سالگی مفلوج شد و بزودی بهبودی یافت ولی دوباره پس از یکسال از نصف بدن فلج شد و بروایت ابن خلکان روز ۴ شنبه ۱۸ شعبان، ۳۲۱ هجری در بغداد وفات یافت .

جسد او را در مقبره عباسیه، نزدیک شازع اعظم بخاک سپردند . در این که شیعه بوده است یاسنی سخن بسیار گفته شده است . حافظ نیرومند و مددکار او را همه نویسندگان ستوده اند . کتاب جمهره در لغت و ادب الکاتب از جمله تصانیف پر ارزش اوست . در باره نامش نوشته اند که درید مصغر آورد است به معنی بی دندان و حرف زائد همزه بنا بر قانون تصغیر مرخم حذف شده است مانند اسود که تصغیرش سوید میشود .

«تلخیص از نامه دانشوران، چاپ سنگی ج ۱ ص ۶۸۳»

* ۹۴ الطهو - و بشدن در زمین (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹۴ اللهو - والملهی (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹۴ الجب - و کشن دادن خرما (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹۴ هو اسیدن

خشك شدن لب ، كم خون شدن و گندم گون شدن لب «برهان جامع» - از همین واژه است هواسانیدن (ص ۷۱) - تاج المصادر: «و از اندن و پژمردن نبات و خشك شدن لب از تشكی»

* ۹۴ السب - و طعنه زدن بر است (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹۴ الشبَاب - والشبوب (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹۵ مغز دره شك گرفتن

الطب پوشیدن درزه های مشك بدوال (منتخب اللغة) - هنوز در دوزندگی اصطلاح مغزی متداول است . مغزی تکه پارچه می را گویند که لای درزی می گذارند و طوری می دوزند که سرش کمی پیدا باشد .

* ۹۵ العب - و دراز شدن نبات (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۹۵ گروه

گروهه به کسر کاف و فتح راء و هاء آنچه مانند بیضه زنان بر دوک ریسند آنرا د کسمی نیز گویند و بعر بی نصیله گویند بنون و صاد مهمله بر وزن وسیله «سروری نسخه خطی نگارنده) - گروهه بضم اول و ثالث مجهول بر وزن و معنی کلواه است مطلقاً خواه کلواه ریسمانی و خواه کلواه توپ و تفنگ و کلواه بازی و کلواه خمیر و نان و پنجه و کلواه کمان گروهه و امثال آن باشد و بعر بی جلاهاق خوانند . کلواه ، قلو له و مخفف آن گروهه . «برهان قاطع» - تاج المصادر چاپی: مرغ

* ۹۵ الهباب - تاج المصادر : نشاط کردن شتر در رفتن .

☆ ۹۵ البت تاج المصادر - و يفعل «به کسر»

☆ ۹۵ الحت تاج المصادر : «شتافتن»

☆ ۹۵ الفت تاج المصادر : کسی را سر بآب فرو بردن و پنهان کردن خیر .

☆ ۹۵ پست

بکسر آرد جو و گندم بریان کرده باشد (سروری نسخه خطی نگارنده) - اوستایی

Pishtar پهلوی Pest ، هندی باستان Pêsh (ساییدن ، خورد کردن ، له کردن)

«حواشی د کسر معنی بر برهان قاطع»

- تاج المصادر : و بستن چیزی محکم «اضافه دارد»

☆ ۹۶ الهت - و بکشیدن «تاج المصادر اضافه دارد»

☆ ۹۶ افزولیدن

بفتح همزه و ضم زاء فارسی و کسر لام بر او میبختن باشد و دره میید بمعنی دور کردن

* ۱۰۹ الحک

- تاج المصادر : خلیدن

* ۱۰۹ الدک

تاج المصادر : کوفتن چیزی تا با زمین برابر گردد و برانباشتن چاه .

* ۱۰۹ بش

بفتح اول و سکون ثانی مطلق بند را گویند عموماً، و بندی که از آهن و برنج برصندوقها زنند خصوصاً «در اوستا Baresha»، معانی دیگر هم دارد «برهان قاطع» - در لهجه مشهدی بش بمعنی بندی که بر ظروف چینی «بیشتر» زده شود بکار میرود چنانکه هنوز هم کسانی در کوچه‌ها داد میزنند «آی کاسه و بشقاب بش میزنیم» . - تاج المصادر : و تنک شدن غایط (اضافه دارد)

* ۱۰۹ الصک - تاج المصادر: «زدن و حک کردن»

* ۱۰۹ الفک

- تاج المصادر: «... بند از جای آوردن و پای برنجن شکستن (بکسر زها) کردن

بندی - منتهی الارب) و کرو - کرو بازسختدن و دارو دردهاں کودک کردن و...»

* ۱۰۹ التل

- تاج المصادر: بر روی افکندن

* ۱۰۹ الثل

- و ریختن سیم و فرو افکندن خانه (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۱۰۹ پشک (به کسر) ۳۴۸ پشک (به ضم) - در برهان قاطع به ضم است .

پشک و پشک بمعنی سر کین و فضلۀ بز و گوسفند و شتر و آهو و غیره . «و آن چنان بود که صدیق رضی الله عنه جایی میرفت بر یکی پشک شتر یکسذشت آنکاه گفت لیتنی کنت ورقه من ورق الشجر فاکلتنی الصادر والوارد ثم یبعرنی فا کون بعرأه» [تفسیر کعبیریح ، نسخه عکسی کتابخانه ملی تهران] (یادداشت دکتر بوسفی)

اگر چند زاهو بود پشک و مشک ولی پشک چون مشک ندارد بپا

«این یعنی»

- تاج المصادر: بک

* ۱۰۹ الجلول

- تاج المصادر: خان و مان

* ۱۱۰ الخل

- تاج المصادر: و خاص کردن در خواندن و زبان اشتر بچه شکافتن تا شیر نتواند

خوردن (اضافه دارد)

☆ ۱۱۲ الظم

- تاج المصادر : موی بریدن و انباشتن

* ۱۱۲ مرغول زلف بر پیچیده بود (لغت فرس اسدی)

- در تاج المصادر : مرغوك (ظاهراً تصرف دارندگان نسخه)

* ۱۱۲ العموم

- تاج المصادر : همه را فرارسیدن

* ۱۱۲ الغم

- تاج المصادر : «فرآپوشیدن و غمگین گردانیدن و غمامه بر بستن چهارپای و

ناپنداشتن ماه و مصدر من هذا الغمی والغمی ایضاً و الماضي غم الهلال و پوشیده شدن

خبر و الماضي فعل و فعل»

* ۱۱۲ القم

- فارفتن و خوردن مردم و کوسپند (تاج المصادر)

☆ ۱۱۳ نهین و نهینان

نهین بضم اول و فتح ثانی بر وزن شفتن و در جای دیگر بفتح اول و ضم ثانی و در

مویذالفضلا ، بکسر اول و فتح ثانی و بای ابجد بمعنی نهینان است که سرپوش دیک و طبق و

سرپوش تنور باشد (برهان قاطع) - حسن بصری گوید فزع اکبر آنست که دوزخیان

در دوزخ کنند پس نهین بر سر دوزخ نهند تا ایشان را رستگاری نباشد» (تفسیر کبیر بیج

نسخه عکسی کتابخانه ملی تهران)

- نهین = سرپوش (سبک شناسی ج ۲ ص ۱۰۰)

- کم در صراح نیز بمعنی پوشیدن سر خم آمده است . - تاج المصادر : نهین بر

سر چیزی نهادن .

☆ ۱۱۴ اللم

- تاج المصادر و ا صلاح

☆ ۱۱۴ النم

- و النمیم و النمیمه (تاج المصادر اضافه دارد) - نیم نیز در این نسخه و نسخه‌ها به کسرن

هم آمده است .

☆ ۱۱۴ الهم

- و خوابانیدن کودک بنوا زدن (تاج المصادر اضافه دارد)

☆ ۱۱۴ الجنون

- نپک بیالیدن گیاه و بسیار بانک کردن مکس و الماضي من هذا الشائه جن بالضم

(تاج المصادر)

☆ ۱۱۴ السن

- تاج المصادر: وریختن آب برفق

☆ ۱۱۴ ومن المههوز

- در نسخه خطی تاج المصادر این باب بعد از ناقص است نه بعد از مضاعف

☆ ۱۱۴ الألب

- گرد کردن شتر و راندن آن و الغابر يفعل (به ضم ع) و يفعل (به کسر ع) و لشکر

گرد کردن (تاج المصادر خطی)

☆ ۱۱۵ الاخذ

- والتاخاذ : فرا گرفتن و بعدی بالبیا و بنفسه (تاج المصادر) باشاهدی از قرآن...

☆ ۱۱۵ الاثارة

در تاج المصادر به کسر است «الاثارة» و ظاهراً صحیح نیست (منتهی الارب)

☆ ۱۱۵ الاجر

- تاج المصادر : وادرسستن ، يفعل در نسخه | و تاج المصادر به کسر هم آمده است

☆ ۱۱۵ الامارة

- تاج المصادر «ومصدر هذا الامارة» به کسر

☆ ۱۱۵ اراك

بالفتح درخت شوره و هو افضل ما استيك باصله معروفه من الشجر فى النهاية هو شجر معروف له حمل كعناقيد العنب (بحر الجواهر محمد بن يوسف طبيب هروی چاپ سنگی مورخ ۱۲۸۸) - اراك درخت مسواك است شجرا و قريب بدرخت انار و برکش عریض و خزان نمیکند و خار دارد و گلش مایل بسرخى و ثمرش بقدر بطم (حبة الخضر) و منتخبت و بعد از رسیدن سیاه می شود و بانديك حلاوت است در اول گرم و در آخر ثانی خشك و جالی و مقطع و مفتخ سده و جهة دفع رطوبات لزجه و رياح غاظيه و ضماد مطبوخ او در روغن زيتون جهة تحليل ورم رحم و بواسير و سعه و طبيخ او جهة عسر البول و تنقيه مثانه و تخم او جهة تقويت معده و رفع اسهال بغايت نافع و ضمد و برك او محلل و مانع نزولات و ماشرا و نمله و مسواك کردن بچوب او جالی دندان و مقوی لثة و اكاثر او مورث جوشش بوده و سحج و مصلحش كتيرا و مدر (و قدر - نسخه چاپی) شربت طبيخش تا نصف رطل و از بيخش ناسته درهم و بدلس صندلست (تحفة حكيم مؤمن نسخه خطی نگارنده مورخ ۱۲۲۸)

اراك الهند - تين اصنام، درخت انجیر معبد، درخت انجیر مقدس Figuier Des pagodes

(و ژه نامه گیاهی دکتر اسمعیل زاهدی ص ۸۶) - تاج المصادر : و به شدن

جراحت (اضافه دارد)

* ۱۱۶ الافول - تاج المصادر «آفتاب» در جای «خورشید»

* ۱۱۶ الاجن

- تاج المصادر: «از حال بگردیدن اسب» و در آخر: و باقی الباب علی القیاس وهو افعال (ب. ضم)

* ۱۱۶ الاب

- والاباب والابابه ساختن رفتن را وعزم کردن بران، والاب دست بشمشیر زدن از بهر کشیدن. (تاج المصادر)

* ۱۱۷ الاجیج

تاج المصادر: زبانه (و همه جا چنین است، زبانه در جای زفانه)

* ۱۱۷ الار

- تاج المصادر: و اتش افروختن (اضافه دارد) - ح الاح: خفیدن شتر مرغ - د الاد: ناله گردانیدن شتر و کسی را بلایی رسیدن (ایضاً)

* ۱۱۷ الاز

- تاج المصادر: الاغرا و التهیج و بهم دور شدن و واهم آوردن، اینجا چند بیت اضافه دارد.

☆ ۱۱۷ الال

- تاج المصادر: جریت زدن و صافی شدن گونه و شناختن.

* ۱۱۷ الاماءة

- تاج المصادر: و سرشکستن چنانک بجایگاه مفرسند.

* ۱۱۷ الاوب

- تاج المصادر در آخر اضافه دارد: والادوب فرو شدن آفتاب

* ۱۱۸ الاول

- تاج المصادر: بازگشتن و ستبر شدن انگبین و انج بدان مانند.

* ۱۱۸ الابوة

- الابو والاباوة پروردن (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۱۱۹ الاسو

- و نیک کردن میان قومی (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۱۱۹ السوء

- والسواية والسواية والمساة والمساة (تاج المصادر)

* ۱۲۰ النوء

- تاج المصادر، النوء والنوا بر آسانی برخاستن و النوا کردن و النوا

۱۲۰ الجذب

- و اسب کره از شیر باز کردن و بیشتری از ماه گذشته (تاج المصادر اضافه دارد)

۱۲۱ الخضب

الخضب، سبز شدن درخت (تاج المصادر اضافه دارد)

۱۲۲ الفصب

تاج المصادر: و دشنام دادن

۱۲۲ القطب

تاج المصادر: آمویختن شراب

۱۲۲ القلب

تاج المصادر: و دل خرما بکشیدن و سرخ شدن

۱۲۳ الکذب در تاج المصادر: الکذب است ولی درست نیست (منتهی الارب)

۱۲۳ الکذب - تاج المصادر: و المکذبه و الاکذوبه و المنکذوب

۱۲۳ المسب

- تاج المصادر: و بتازیانه زدن

۱۲۴ المسبت - تاج المصادر: و کردن زدن

۱۲۴ العرت - تاج المصادر: و درفشیدن برقه

۱۲۴ القروت در تاج المصادر کاتب، القروب نوشته ولی سهواً است

۱۲۴ الکبت

- تاج المصادر: بر روی افکندن

۱۲۴ الکفت و بشتاب رفتن و نیک راندن (تاج المصادر)

۱۲۴ الهبت تاج المصادر: بشمشیر

۱۲۵ الضم

در نسخه خطی تاج المصادر: سخن گفتن

۱۲۵ الحبج در منتهی الارب بهمین صورت نعت است از مصدر حبج حبجاً

۱۲۵ فرخمیدن

چوب کشیدن پنبه در آوردن و حلاجی کردن (برهان جامع)

۱۲۵ الخراج - در تاج المصادر خطی: بچه افکندن شتر

۱۲۶ نسودی که در نسخه خطی تاج المصادر هم آمده است بمعنی نرمی و لیزی

است. مرکب است از نسود + ی. نمو یا نسود بزوزن حسود در برهان قاطع بمعنی

«چیزی نرم و ساده و لخشان و لغزنده و بی خشونت» آمده است. آقای دکتر مهین در

حواشی خود برهان قاطع نوشته اند که «نسود و اوراق ماهوی یا پارتی Newg بمعنی

لطیف و نازک آمده است (ج ۴ ص ۲۱۴۰)

* ۱۲۶ خره

معانی متعدد دارد از جمله ، گل ولای چسبنده ته حوض و جوی، و پهلوی هم پیچیده شده (برهان قاطع)

* ۱۲۶ الفج - تاج المصادر : بعضازدن و جماع کردن

* ۱۲۶ عناج

کتاب رسنی است که زیر دلو بزرگ بسته به عراقی می بندند و رسنی باریک که بدان گوشه دلورا تا چوب چنبرش بندند (منتهی الارب)

* ۱۲۶ گزیت

بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی و فوقانی زری باشد که حکام هر ساله از رعایا میگیرند و آنرا خراج هم میگویند - وزیرا که از کفار ذمی ستانند و آنچه شهرت دارد بکسر اول و ثالث است و معرب آن جزیه باشد - و بضم اول و کسر ثانی بمعنی انتخاب و اختیار کرده شده و پسندیده شده باشد . گزیت = گزید (برهان قاطع) - این لغت را آرامی شمرده اند (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۱۲۷ النتج در تاج المصادر بدان ، بدین است

* ۱۲۷ خنب

ملك الشعراء بهار نوشته است «در پهلوی سنب و دنب بوده که در دزی سم و دم شده است» (سبک شناسی ج ۱ ص ۲۱۰ چاپ اول) بنا بر این خنب نیز شکل قدیمی خم است . و خنب نبیدشان از چوبست و مرد بود که هر سالی از آن صد خنب نبید کند (حدود العالم)

* ۱۲۷ جوژه = جوجه (تبدیل حروف)

* ۱۲۷ الهدج - تاج المصادر : و رفتن اسب

* ۱۲۷ سرو

در تاج المصادر سرون است و هر دو بمعنی شاخ حیوانات آمده (تاریخ سیستان حواشی ملك الشعراء بهار ص ۲۷۲)

* ۱۲۷ شوی در تاج المصادر خطی شوهر است

* ۱۲۸ الحرد - تاج المصادر : و خشم کردن

* ۲۸ الحشد

- تاج المصادر ، فراهم آمدن

* ۱۲۸ الخضد - نیک خوردن و بدو در آوردن چوب و پیراستن خار (تاج المصادر)

* ۱۲۸ الرقد - و مانند نمد زین ساختن استر را (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۱۲۸ الزبد - در تاج المصادر مسك، مسكه است

* ۱۲۹ دوستگان یا دوستگان

دوستگان = معشوقه (لغات فرس اسدی) = دوستگانی معشوقه باشد و دوستگانی شرابی که با معشوقه خوردند (بحث چهارم معیار جمالی ص ۳۴۷) - در زمان ایشان شوی داشتندی و دوستگانی، نیمه فرودین از بهر شوی داشتندی و نیمه زبرین از بهر دوستگان» (تفسیر کمبریج نسخه عکسی کتابخانه ملی تهران)

* ۱۲۹ العقد

تاج المصادر: والمعقود (اضافه دارد) و ستبر شدن انگبین و جز آن (ایضاً)

* ۱۳۰ الحنذ

- تاج المصادر: بریان کردن گوسپند و مانند آن و بخوی آوردن اسب و سوختن

آفتاب چیزی را

* ۱۳۰ او کندن

او از ریشه پهلوی ava (از پسوندهای که ن است که امروز مرده است) بمعنی پایین و بطرف پایین در پارسی تبدیل به اف و او شده مانند: افتادن، اوباشتن (دستور- نامه دکتر مشکور ص ۲۸۷) و او باردن و او باریدن (یاد داشت دکتر یوسفی) - او در زبان پهلوی با پروژه یکی است و در پهلوی به معنی بر استعلایی است در زبان دری (سبک شناسی ج ۱ ص ۳۰۱ و ص ۳۶۱ ح) - در این کتاب او بر سر افعال مکرر آمده است مانند اوراشتن در صفحه ۱۷۷ و

* ۱۳۰ الجزر

- تاج المصادر: برید [ن]

* ۱۳۰ الحفر

- تاج المصادر: ولاغر شدن.

* ۱۳۰ الخطر

والخطر (تاج المصادر) - این نسخه بعد از دنبال را ندارد

* ۱۳۱ الخمر

- تاج المصادر: و شرم داشتن

* ۱۳۱ الزبر

در تاج المصادر الذبر است با ذال ولی در منتهی الارب ذبر - بالفتح بمعنی نبشتن

و آهسته یا شتاب خواندن آمده است.

* ۱۳۱ الصبر تاج المصادر نیز مانند نسخه های بوداست، و ایضاً الضبر

* ۱۳۱ الضفر تاج المصادر : و دویدن

* ۱۳۱ عتيرة

كسفينة گوسپند قربانی جاهلیت که در ماه رجب بنام بتان میکشوند

(منتهی الارب)

* ۱۳۲ الطفور الوثب «تاج المصادر»

* ۱۳۲ عجر

ضبط نسخه ا ترجمه دارد «المنجد چاپ ۱۹۶۰»

* ۱۳۲ العذر والعذور والعذرى «تاج المصادر»

* ۱۳۳ العشر - تاج المصادر : دهم

* ۱۳۳ العصر تاج المصادر : وزیتون و جزآن

* ۱۳۳ العقر

- و سردخت خرما بریدن (تاج المصادر)

* ۱۳۳ الغدر تاج المصادر مانند نخه است

* ۱۳۳ الغضر - و یعدى بعن و واداشتن (تاج المصادر)

* ۱۳۴ باسرسدن

در نسخه ب «باسرسدن» و در نسخه د «واسر شدن» و در تاج المصادر «باسر شدن» ، معنی آن بازگشتن و اعادت است . باسرسدن بیماری یعنی بازگشتن و عود کردن بیماری شاهد بیتی است از رئیس حسن از شعرای مداح اسمعیلیان که بعنوان ردالعجز الی الصدر مصراع اول مطلع قصیده را در مقطع تکرار کرده است:

حسن چو این سخن اینجا رسید باسرسو درود و محمادت و آفرین هزارهزار

(مجله یغما شماره ۳ سال ۱۱۱ مقاله آقای فرخ)

برای اطلاع بیشتر درباره رئیس حسن شاعر مداح اسمعیلیان و موضوع این شعر رجوع کنید به مقاله استاد فرخ و مقدمه این جانب بر دیوان ظهیر فاریابی (چاپ مشهد با سرمایه کتابفروشی باستان، صفحه شصت و سه) - تاج المصادر : فابوسیدن و بار درباردان نهادن و باسرسدن بیماری و جراحت .

* ۱۳۴ دندان برهنه کردن یعنی تبسم کردن، یادندان نمودن (منتهی الارب) بوضع

که دندان ظاهر شود.

* ۱۳۴ المنبر در تاج المصادر «بهم کردن و برداشتن» است و ای منتهی الارب با ضبط

نسخه ا موافقت دارد .

* ۱۳۴ منا یا مینی

منا به کسر اول وضعی است در مکانی معظمه که مقام بازارست و حاجیان در آنجا

قربانی کنند (غیاث اللغات) - منی روز باز گشت حاجیان از منی و آن دوازدهم ذی الحجة است (منتهی الارب) - منی یوم النفر (المنجد) - تاج المصادر : منی

* ۱۳۵ الجاز تاج المصادر : بی زدن بر جایی - بی = پی (منتهی الارب)

* ۱۳۵ الفرز تاج المصادر : و پای در رکاب که از پوست باشد نهادن ، و در آغاز بیت :

سپوختن سوزن

* ۱۳۶ نجد

عربستان تقسیم میشود به پنج قسمت بزرگ : حجاز ، تهامه ، نجد ، عروص و

یمن (تاریخ اسلام از استاد فیاض)

- نجد = فلات (دکتر صفا ، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۷) - در نجد کم

اتفاق می افتد که در شب زمستان هوا بصر برسد (تاریخ اسلام) - نام ملکی از عرب میان

حجاز و عراق و میان بصره و مکه معظمه که زمین آن بلند است (غیاث) - سرزمینی کوهستانی

در عربستان سعودی که ۴۰۰۰۰۰ نفر جمعیت و ۱۱۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد .

(معجم المنجد) - خطه حجاز مرکب از دو منطقه طبیعی است که یکی از آنها که در قسمت

شرقی واقع است کوهستانی (که عربی نجد گفته میشود) و دیگری غربی و پست و هموار

است در طول ساحل (که تهامه نامیده میشود) قسمت اخیر بکلی بی حاصل و خالی از گیاه

و درخت است ولی قسمت اول حاصلخیز است . شهرت تهامه و آبادی تهامه فقط بواسطه

وجود مکه و مدینه است (از پرویز تاجنیکیز ، تقی زاده ص ۲۵)

* ۱۳۶ الحدس بر کمانی گفتن و شدن در زمین بر بصیرت و بیفکندن و فرو خوابانیدن

شتر و حدست بسهمای رمیت به (تاج المصادر)

* ۱۳۶ الفرس تاج المصادر : فرو شکستن کردن

* ۱۳۷ القرس در تاج المصادر خطی بکسر ق است ولی ظاهراً سهواست (منتهی الارب)

* ۱۳۷ الکبس - و سردر جامه بردن (تاج المصادر) ایضاً : و جایی ناگاه .

* ۱۳۷ القمن تاج المصادر : فزاهم ، و در تمام موارد مشابه بجای فله فزاست

* ۱۳۷ الفکش تاج المصادر : آب همه

* ۱۳۸ بینجیدن

از مصدر انجیدن است که در فرهنگ سروری بمعنی پاره پاره کردن و آب دادن زمین

آمده است (سروری نسخه خطی نگارنده) - در اوستا Hámci بمعنی ریزه-ریزه کردن

مرکب از پیشوند Ham (هم) + ci بمعنی پاشیدن رو بهم یعنی از هم پاشیدن (خواشی

دکتر معین بر برهان قاطع) - انجیدن در متن برهان قاطع بمعنی حجامت کردن و ریزه

ریزه کردن و بیرون کشیدن و آب دادن زمین آمده است . - تاج المصادر : و در بردن جامه

در کوفتن

* ۱۳۹ فریسه

کسفیته گوشت پاره شانہ ستوریاعام است پیوسته لرزان باشد ورگت کردن که بر گلو باشد فریص و فرائص جمع (منتہی الارب) - تاج المصا در آهن را ندارد .

* ۱۳۹ هوی برشته از روی برکندن

درمشهد بند انداختن می گویند . تاج المصا در - والنکیص «اضافه دارد»

* ۱۳۶ الجبض - تاج المصا در : وحق کسی باطل شدن و کم شدن آب چاه

* ۱۳۹ الجنض .. تاج المصا در : وچیزی ازدست بیفکندن

* ۱۳۹ خفض تناسایی و پست «منتہی الارب» - تاج المصا در : و بفض کردن حرف

وهو فی الاعراب بمنزلة الکسر فی البنافی مواضع نحویین .

* ۱۳۹ ریخ

فضله انسان و حیوان که روان و آبکی باشد «برهان جامع» - ریخ ریخ و در

لهجۃ کتابادی ریخوک = ریغو همچنین ریغ و ریغن «حواشی دکتر معین بر برهان قاطع»

- در لهجۃ مردم تهران و مشهد هم ریغ و ریغو بکار میرود (یادداشت دکتر موسیقی) - ریغو یعنی

مردنی و کم جان و بی زرق .

* ۱۴۰ الرمض

تاج المصا در : گوسبند با پوست در زیر خرز کردن تا پخته شود . خرز که در مریز

خریژ یا حریج میگویند آتش نرم یا خاکستر گرم است (منتہی الارب)

* ۱۴۰ القبض فا ، در تاج المصا در فراز است

* ۱۴۰ القرض براد ، در تاج المصا در برا خوانده میشود - در منتہی الارب و

بریدن است .

* ۱۴۱ الخبط - تاج المصا در : فرو کردن درخت تا برکت و بید

* ۱۴۱ العبط - کشتن بهیمنی علت و شکافتن و دروغ گفتن (تاج المصا در)

* ۱۴۱ پره چیدن

باجیم فارسی بروزن بر کشیدن لامسه و دست مالیدن و سودن عروق و

عضو دیگر (برهان قاطع) - تاج المصا در : برمجیدن

* ۱۴۱ پڑهان

پڑهان چو برهان آرزوی مثل نعمت که در دیگری باشد و عربی غبطه گویند بخلاف

حسد که در آن زوال مطلوبست و بابای فارسی نیز آمده (برهان جامع) - و پڑهان ظاهرأ

این صورت مصحف بردهان است (برهان قاطع) و نیز برای تفصیل در این باب این نظر

رك : لغت نامه ذیل (پروهسان) وحاشیه ص ۲۶۳ راجع به «پردهان» (یاد داشت دکتر- یوسفی)

* ۱۴۳ سلم

سلم نبق است (تحفة حکیم مؤمن نسخه خطی نکارنده) - قرظ محرکه بر ک درخت سلم که بدان پوست پیرایند یا بار درخت سنط که از عصاره آن اقاقیا بر آید

«منتهی الارب»

سلم (س ل) درلار وعباسی *Acacia Arabica Var. Nilotica*

«درختان جنگلی ایران ص ۱۸۸»

- دسته کل ابریشمها که گلهای آنها با پروانهواران دیگر اختلاف دارد زیرا که پرچم آنها آزاد و کلبر گهای آنها مانند کل ابریشم *Acacia* که گلهای آنها قرمز و برگهای آنها دو مرتبه مر کبست و درموقع شب میخوابند و در جنگلهای شمالی ایران آنها را شب خسب گویند (گیاه شناسی گل کلاب ص ۲۲۲)

* ۱۴۳ اللفظ - تاج المصادر : بیفکندن (در جای بینداختن)

* ۱۴۴ الخشف والخسف هر دو درست است (المنجد چاپ ۱۹۶۰ و منتهی الارب)

* ۱۴۴ الخسوف

- تاج المصادر : چشم بسرفروشدن

* ۱۴۴ الخصاف تاج المصادر : بیفکندن

* ۱۴۴ گرم کردن شیر بستگی رسمی است که هنوز در بین شبانان همدان باقی است و شاید هم نقاط دیگر و آن چنان است که سنگ تمیزی را در آفتاب میکذارند تا خوب داغ شود و بعد در شیر می اندازد و بدین وسیله شیر را گرم می کنند و می خورند . در ایهة همدانی سنگ داغ می گویند .

* ۱۴۵ گردنای بکره

معنی بکره در ذیل صفحه ۱۴۲ آمده است . اما گردنای شاید استوانه ای باشد که طناب چرخ چاه را روی آن می پیچند . جرس است کردن بکره چرخ را شاید بتوان صدای قریچی که هنگام کشیدن آب از چرخ چاه شنیده می شود معنی کرد (غیاث) .

* ۱۴۵ العجف - تاج المصادر : کس دیگر

* ۱۴۵ بش

کاکل آدمی و موی کردن ویال اسب که در اوستا *Baresha* آمده است (برهان قاطع با حوائی دکتر معین - لغت فرس اسدی)

* ۱۴۵ العزوف - بازداشتن تن خود از کاری (تاج المصادر)

* ۱۴۵ العصف - بالفتح میل نمود و بی راه رفت یا دست و پا زد بر زمین و سیر کرد بی راهه و بی فکری و بی هدایت (منتهی الارب)

* ۱۴۵ العصف - وهلاك کردن وهذا يعدى بالبا (تاج المصادر)

* ۱۴۶ العطف - تاج المصادر: «بدو در آوردن چوب و حزان» را اضافه دارد و «یعدین بعلی» در عوض «یعدیان بعلی»

* ۱۴۶ کفچلیز

- کفچه سوراخ سوراخ که کفگیر نیز گویند «برهان جامع» - صورتهای دیگر این کلمه: کفچلیزك، کفچلیزه، کفچلاز و معرب آن قفشلیل در برهان قاطع آمده است «مصحح دکتر معین» - الغرف بریدن و پوست پیراستن بغرف وهوشجر «تاج المصادر» * ۱۴۶ الغصف در تاج المصادر به غلط فضا است - «ونیک فاشکستن گوش» راهم اضافه دارد.

* ۱۴۶ غایه، «عربی» خوشبویی سیاه رنگ مرکب از مشک و عنبر و جز آن که موی را بوی خضاب کنند

«حواشی دکتر معین بر برهان قاطع»

* ۱۴۷ القطنی تاج المصادر: میوه وانگور باز کردن و....

* ۱۴۷ الکتف تاج المصادر: «بابس بستن و نرم رفتن»

* ۱۴۷ الکسف - «وبی بکردن اشتر» تاج المصادر اضافه دارد، ایضاً تقول در آن

يقول است

* ۱۴۷ یهین «چند قصه از چند سوره قرآن از انتشارات دانشگاه تهران»

* ۱۴۸ النصف و دامیدن چیزی «تاج المصادر»

* ۱۴۹ الزلق موی سردن و لغزانیدن «تاج المصادر»

* ۱۴۹ السبق تاج المصادر: و السباق «به کسر س»

* ۱۴۹ کوازه

معانی متعدد دارد از جمله «نان و طعام نیم پخته و تخم مرغ نیم پخته» و سورههای دیگر آن: کوازه، کواژ، باثانی مشدد و کوازه در برهان قاطع آمده است «مصحح دکتر معین». خایه کوازه کردن، یعنی تخم مرغ عسلی یا نیم بند کردن. - تاج المصادر «زبان ادوی کردن و منه سلقو کم بالسنه ای جهر و افیکم بالسوء من القول و خایه کوازه کردن و یکباره گوشه جوال درهم افکندن و ستان باز افکندن و بانک کردن»

* ۱۴۹ الشفق

در تاج المصادر «الشفق» است و ظاهراً سهوی است از کاتب «المنجد» و ضبط آن

موافق است با نسخه ب .

* ۱۴۹ ستان

پشت بازخفته «لغت فرس اسدی». در لهجه مشهدی می گویند طاق واز، این کلمه معانی دیگر هم دارد «برهان قاطع»

* ۱۴۹ الشهیق - در تاج المصادر یفعل بضم ع است ولی ظاهراً ضبط ا تر جیح دارد «المنجد»

* ۱۴۹ الصفق تاج المصادر : چشم فروخوا بانیدن و در فراز کردن و دست بر هم زدن در بیعت (کذا) و...

* ۱۵۰ الصلق و بعضاً زدن «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۱۵۰ الطقوق کردن گرفتن «منتهی الارب»

* ۱۵۰ العتق و تنک پوست شدن ادمی پس از رفتن «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۱۵۰ العذق - تاج المصادر : و بار بیاوردن ادحر «اذخر - گیاهی خوشبو» [منتهی الارب]

* ۱۵۰ النطق در تاج المصادر هم حرکت ن روشن نیست یعنی حرکت ندارد .

* ۱۵۱ النهیق تاج المصادر : بانک کردن خرد و...

* ۱۵۱ الحشوك و بسیار بارشیدن خرما بن وضعیف شدن باد (تاج المصادر اضافه دارد)

* ۱۵۱ السفك تاج المصادر : والغابر یفعل «بضم ع» ویفعل «به کسر»

* ۱۵۱ العبك یا العتك هر دو آمده ولی عتك مناسب تر است «منتهی الارب»

* ۱۵۱ الفزك تاج المصادر : طعنه زدن بنیم نیزه

* ۱۵۲ البتل

- تاج المصادر : جدا کردن

* ۱۵۲ الحفل - و بر شدن آب رود و شیر پستان و نیک یازیدن «تاج المصادر اضافه دارد»

* ۱۵۲ بایندانی - بایندانی، ظاهراً بمعنی کفیل و ضامن است و قرینه عبارت منتهی الارب است : «حمل به حمالة بمعنی کفیل و ضامن وی شد» - بایندانی در این کتاب مکرراً آمده است (ع ۵۱ - ۵۲ - ۷۷)

- بایندانی = کفیل و کفالت و ضامن (فوائد لغوی تفسیر ابوالفتوح رازی ازد کثر عسکری، مجله دانشکده ادبیات شماره ۱-۲ سال ۵ ص ۱۳۳)

* ۱۵۳ العبل - تاج المصادر : «برک از درخت فا گرفتن و رسن بافتن و پیکان پهن-

بر تیر نشان دادن

☆ ١٥٣ عزل کردن از زن ظاهر آبه معنی جلو گیری از آ بستن شدن زن است (منتهی الارب)

☆ ١٥٣ العقل - و موی شانه کردن زن «تاج المصادر اضافه دارد»

☆ ١٥٤ - كهر - كوه و كمر - قله كوه و كمر كوه ياسر كوه و دامن كوه

☆ ١٥٤ الفصل تاج المصادر مانند ب

☆ ١٥٤ خويد در تاج المصادر : خوی

☆ ١٥٤ الكبل - تاج المصادر : و تأخیر کردن در وام

☆ ١٥٥ دندان پیشین

دندان پیشین یا ثنایا Dents incisives و به انگلیسی Incisors دندانهای تیز

جلو دهان هستند که تاجشان دارای لبه تیز و برنده است و تعدادشان در هر آرواره ٤

میباشد «فیزیولوژی حیوانی تألیف دکتر زرگری و دکتر مبین»

یکی را بگفتم ز صاحب دلان که دندان پیشین ندارد فلان

«بوستان سعدی ص ٢٠٢ به تصحیح فروغی»

☆ ١٥٥ الجزم - و حرز کردن آن «تاج المصادر»

☆ ١٥٥ الجلم - و گوشت فرا گرفتن که بر استخوان باشد «تاج المصادر»

☆ ١٥٥ الحتم - و محکم کردن کار «تاج المصادر»

☆ ١٥٥ الحثم - دادن «تاج المصادر»

☆ ١٥٦ الخصم - تاج المصادر : غایب کردن کسی را بخصومت و ...

☆ ١٥٧ الدر - تاج المصادر : و نرم رفتن ستور

☆ ١٥٩ کوسته

کوسته : حنظل (نفیسی) کرم الجوزة و نحوها کسرها بمقدم فیه و استخراج مافیه

لیا کله «المنجد»

☆ ١٦٦ ورستاد

ورسنا - یا ورشما و وظیفه ای که برای مستمندان مقرر سازند ، و طیفه روزمره

« آمدراج »

☆ ١٨٧ سختن

سخت مقابل سست و به معنی سنجیدن ، سخته یعنی سنجیده «برهان جامع»

همی خرید و همی سخت بی شمار درم بشهر هر که یك توك نادرستان بود

« رودکی - بنقل کنج سخن دکتر صفا ص ١١ »

☆ ١٩٠ خاشه

٢ - خاشاک و حسد (برهان جامع)

١ - خاشاک و ریزه های چوب و سرکین

دربرهان قاطع ، خاشك نیز بمعنی خس و خاشاك و امثال آن آمده است. اما خاشاك که خود بمعنی چوب ریزه های باریک و خارو خس آمیخته باخاك است دارای پسوند kāk است «یادداشت دکتر یوسفی». دربهران قاطع کلمه خشودن بمعنی پراستن و شاخهای زیادی درخت را بریدن، آمده است. شاید بتوان گفت این کلمه دراصل با کلماتی نظیر خاشه و خاشك و خاشاك و خش و خاش قابل مقایسه است (ایضاً)

☆ ۱۹۵ استسقا

ماخوذ از تازی ، باصطلاح طب بیماری خشکامار یعنی گرد آمدن آب در شکم و جز آن. استسقا انواعی دارد : زقی (در صفاق) ، لحهی (زیر پوست) و استسقای مبیضه (در صفاق مبیضه) و استسقای بیضه و صدر و استسقای قلب و دماغ «نفیسی» - در استسقای لحمی در جمله اعضاء، خون با آب جمع می شود و درخلل گوشت گرد می آید و مریض بظاهر فربه میشود. در استسقای طبلی شکم مریض آب می آورد و مثل طبل میشود. استسقای زقی از آن جهت است که شکم مریض را می توان به زق (مشك) تشبیه کرد که هنگام حرکت از سویی بسویی حس می شود و عطش مریض تسکین نمی یابد (بحرالجمواهر چاپ سنگی)

☆ ۱۹۵ معادیان

گمان می رود معادیان جمع معادی باشد و معادی اسم فاعل قیاسی از معاداة، مأخوذ از ریشه عود به معنی دشمنی کردن و نبرد کردن در دویدنی «منتهی الارب و نفیسی»
کشد مخالف را و کشد معادی را خدنگ او ز کمان و کمند او ز کمین
«دیوان فرخی ، تصحیح دیرسیاقتی ص ۲۹۳»

☆ ۱۹۶ طی

قبیله یی از نژاد عرب که بعد از خرابی سد مأرب از یمن به شمال جزیره العرب هجرت کرد و پس از ظهور نبی اکرم بدین اسلام در آمد (۶۳۰ م) و حاتم معروف از آن قبیله بوده است «معجم المنجد» - کلمه پهلوی tazhik را که منسوب به تاز است مأخوذ از اسم قبیله طی شمرده اند. همین کلمه است که در فارسی بصورت تازی استعمال میشود و عربی معنی میدهد. گویا ایرانیان نام قبیله طی را تعمیم داده و بعموم عربها اطلاق کرده اند. در قطعه پهلوی : «آمدن شاه بهرام ورجاوند» این کلمه تازیکان بمعنی تازیان (عربها) بکاررفته است «یادداشت دکتر یوسفی»

☆ ۱۶۹ بدوده بازی کردن

دودله یا بازی لاو (شاید برون عو یا هو OW) در برهان قاطع، و دوداله در برهان جامع بازی قدیمی و شیرین ایرانی است که در تهران الك دولك و در مشهد لوچمبه می گویند. او چوبی است کوتاه باد و سرتیز و چمبه چوبی بلند و تا اندازه یی محکم و ضخیم. تپ تپ

بازی چنین است که اوستا (بروزن رسوا - استاد) چمبه رازیر لومی زندیاشا کرد لورا به هوا می اندازد و بعد اوستا با چمبه بآن می زند، در هر حال لوبه هوا میرود و شا کردها باید سعی کنند آنرا از هوا بگیرند. اگر کسی گرفت او اوستا میشود و گرنه از جایی که افتاده است پرت می کنند که حتی الامکان نزدیک چمبه بیفتد. اگر لوبه چمبه خورد باز اوستا سوخته است و اگر نخورد اوستا می شمرد که چند چمبه بین لو و چمبه فاصله هست و باز بازی را از سر می گیرد. برنده کسی است که زودتر به مل یا عدد قراردادی برسد.

* ۲۰۴ هو جرات

در لجه مشهدی هنوز هو باقی مانده است. کسی که دستش سوخته و می سوزد و یا زخم شده می گوید: دستم هو دارد، یا: از هو زخم ناراحتم.

* ۲۰۵ پشخیدن

پشخیدن در برهان جامع به معنی پاشیدن آب و شراب و غیره آمده است. مرحوم دهخدا در لغت نامه صورت صحیح این لفظ را پشنجیدن نوشته است (ص ۳۷۴) و ذیل کلمه پشنجیدن نوشته است که از مصدر هئچ اوستایی است به معنی آب پاشیدن یا آب ریختن و تر کردن (ص ۳۷۹)، آقای پور داود نیز کلمه (هئچت اسپ) را به معنی دارنده اسپ پشنجیده یاد آورنده است آب پاشیده شده یادارای اسپ شست و شو شده معنی کرده است از مصدر haec به معنی آب پاشیدن یا آب ریختن (رك: فرهنگ ایران باستان بخش نخست ص ۲۲۹) - شاید با کلمه پشنگ به معنی ترشح آب قابل قیاس است (یادداشت دکتر بوسفی)

* ۲۰۷ ابوزید

کنیه ادیبی است ایرانی نژاد بنام احمد بن سهل که ترجمه حالش در معجم الادباء یاقوت و نام مؤلفاتش در الفهرست و کشف الظنون به تفصیل آمده است. مردی بوده است لاغر اندام، آبله رو و کندم گون با چشمان برجسته و قامت میانه، کم سخن و موقر و با هیبت. مولدش قریه شامستیان بلخ و پدرش سیستانی نژاد و معلم مکتب بوده است.

ابوزید در جوانی به عراق سفر کرده و مدتی در آنجا تحصیل علم کرده است. بعد با حاجیان و با پای پیاده به حج رفته است. نوشته اند ابوزید بر اثر تحصیل فلسفه همراه و ست اعفاد شد ولی دوباره بر نفس خود استیلا یافت و بدین روی آورد.

زادگاه خود را خیلی دوست میداشت، بهمین جهت همین که تنعمی پیدا کرد در قریه شامستیان آب و ملکی خرید و از راه هرات به بلخ آمد و در آنجا به افاده مشغول شد.

گویند وقتی احمد بن سهل بن هاشم مروزی، بلخ را گرفت ابوزید را به وزارت فراخواند ولی او نپذیرفت. هم نوشته اند بدعوت صاحب خراسان عزم بخارا کرد ولی از کنار جیحون به صاحب نوشت اگر امیر مرا برای رای صائبم خواسته است باید بدانند از این رود که بگذرم رای بر ایم بجای نمی ماند. صاحب را این لطیفه خوش آمد و او را اجازه بارگشت

داد . وفات ابوزید ظهر جمعه بیستم ذی قعدة سال ۳۲۲ هـ . ق اتفاق افتاد . صناعة الشعر
نظام القرآن و کتاب المصادر از جمله مؤلفات اوست .

چند ابوزید دیگر هم بوده اند ولی هیچکدام مقام و شهرت ادبی شان به ابوزیه بلخی
نمی رسد «ملخص از لغت نامه : آ - ابوسعید ص ۴۹۵ تا ص ۴۹۸»

* ۲۰۸ کسائی

ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله الاسدی الکوفی (متوفی ۱۸۹ هـ - ۸۰۵ م) از
ائمۀ لغت و نحو است . تولدش در کوفه روی داد و در بغداد می نشست ، و در ری بدرود زندگی
گفت . معلم خلیفه هرون الرشید و پسرش امین و مأمون بود . از اوست : معانی قرآن ،
العدد ، المصادر ، الحروف ، القراءات النوادر و مختصر در نحو (الاعلام زرکلی چاپ مصر
ص ۶۶۹)

— ابوالحسن علی بن حمزة بن عبدالله بن عثمان از اولاد بهمن بن فیروز مولى بنی اسد
نحوی است . از بزرگان قراءت و نحو و لغت عرب و یکی از قراء سبعة محسوب میشود .
تاریخ فوت او را سال ۱۸۲ و ۱۸۳ و بعضی هم ۱۸۹ نوشته اند . درباره وجه تسمیه اش به
کسائی روایتی از خطیب (مؤلف تاریخ بغداد) هست که از کسائی پرسیدند ام سمیت
الکسائی و او جواب داد : لانی احرمت فی کساء . روایت دیگر می گوید کسائی در مسجد
بیع کوفه وارد شد دید حمزة بن حبیب قراءت می کند آنجا دیر زمانی نشست و عبای سیاه
با خود داشت . وی از ۷۳۱ تا ۸۰۶ میزیسته است .

(وفیات الاعیان)

— کسائی را امام مذهب کوفیین نامیده اند (معجم المنجد : سیبویه) — می گویند
کسائی بقدری محترم بود که روزی امین و مأمون برای آوردن کفشهای او باهم نزاع کردند
و او گفت هر کدام يك لنگه از کفش را بیاورند .

* ۲۰۸ لون

بفتح اول و سکون ثانی نوعی از خرما و در نکه (برهان قاطع) — رِف و رَفیف «ارتف لونه»
در منتهی الارب به معنی درخشیدن و روشن گردیدن گونه آمده است و لون در آنجا یعنی
گونه یا رنگ .

* ۲۰۹ حرم

بالمضم احرام حج — حرم محرکه گردا گرد کعبه و مکه (منتهی الارب)

* ۲۰۹ بزغ = وزغ تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۵ ص ۶۵۱ ، مقاله علامه قزوینی

* ۲۱۲ روینه

هر چه از روی باشد :

بر آنکس بخت آن رخس روینه هم برآمد خروشیدن گاو دم
(فردوسی)

(رك : شباروزی یا شبانروزی) اینجا ظاهر ا معنی ملا بست و توالی دارد . بهمین جهت ضبط نسخهٔ د (روباروی) پسندیده بنظر نمیرسد .

شاهد از حفظله بادغیسی :

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت مرگک رویاروی

«مجمع الفصحاء چاپ سربى ج ۲ ص ۵۹۷»

* ۲۲۹ بنجاور

شاید بنج + آور باشد (بقرنیه ضبط تاج المصادر و نسخهٔ د) بنج معانی متعدد دارد از جمله : بالكسراصل و ریشه و نژاد و نسب (نفسی) - برون رنج یعنی هوو (آنندراج) مصدر بنجیدن به معنی مانوس گردیدن و یاری دادن و پاره پاره کردن و قسمت نمودن نیز آمده است (آنندراج)

* ۲۳۰ ششله در منتهی الارب فسخ به معنی «کهنه و پاره شدن جامه و جز آن» آمده است

- در برهان قاطع ششله بفتح ثالث و لام بمعنی سست و بی قوت آمده است -

چون برافروزی رخ از باده کله سازی یله دستهایم شیک گردد پایهایم ششله

(بلعمی - حواشی دکتر معین، بر برهان قاطع)

* ۲۳۱ مسخ

مسخ در لغت «بافتح زشت و صورت بر گردانیده» است (منتهی الارب) پیشینیان معتقد بودند که حق تعالی بسبب افعال بد سیزده چیز را مسخ کرده است و آنها را در اصطلاح مسوخ بریه می گفتند ، آن سیزده عبارتند از : فیل ، خرس ، خرگوش ، کژدم ، سوسمار ، خوک ، روباه ، باخه ، زاغ ، فاخته ، کنجشک ، موش و بوم (غیاث اللغات)

* ۲۳۳ ملازه

ملازه را بربی لهأة و بزبان فرانسوی Luette گویند (یاد داشت دکتر یوسفی)

- در معیار جمالی ملازه بمعنی مطلق کام آمده است (بخش چهارم ص ۴۳۹)

* ۲۳۳ یخنی

بافتح و کسر نون ذخیره یعنی آنچه به دارند از مال یا طعام که بوقت حاجت بکار آید ، صاحب برهان نوشته که یخنی بمعنی پخته و مطبوخ و ذخیره و گوشت پخته شده است (غیاث) - یخنی ضد خام و گوشت پخته شده گرم و یا سرد و ذخیره ، یخنی نهادن یعنی ذخیره نهادن (نفیسی) - در لهجۀ مشهدی یخنی به معنی گوشت پخته است . گوشت یخنی به گوشت پخته و ساده بدون ترشی و چاشنی میگویند.

* ۲۳۵ بانهارانیدن

نهارانیدن و نهاریدن مصدری است از نهار (ناهار) و آن غذایی است که ظهر میخورند

(برهان جامع)

* ۳۰۳ رود گانی

رود گانی مرکبست از رود گان + ی (نسبت) و رود گانی بمعنی رود گان است که جمع روده باشد و بمعنی مفرد روده هم گفته اند (برهان قاطع) - معنی که جمع امعاء باشد (فواید لغوی تفسیر ابولفتوح، مجله دانشکده ادبیات ص ۱۴۲)

در هدایة المتعلمین فی الطب، رود گانی بمعنی رود آمده است: «و میان معده و مقعد شش گونه رود گانی است» (نسخه عکسی کتابخانه ملی تهران) - در باب این گونه جمعها نکته ای است و آن این که برخی از کلمات پهلوی به ak ختم میشده اند مثل بندک و نامک و امثال اینها در جمع Bandakän بوده اند. در تحول زبان فارسی بندک و نامک شده و های بیان فتحه بقیاس تاء مدور عربی (ة) - که هنگام وقف صدای (a) میدهد - در آخر آنها آمده که banda و namä تلفظ شوند. اما در صورت جمع k آنها حذف نشده زیرا اهل زبان و عامه مردم این گونه کلمات را بصورت کلمه ای ساده و بسیط تلقی کرده اند و همه بادستور آشنا نبوده اند که باین نکات توجه کنند ناچار k در وسط کلمه محفوظ و باقی مانده پس در جمع به گان نباید بگوییم که ه کلمه بنده، به کاف تبدیل شده بلکه باید گفت بندگان صورت اصلی کلمه جمع است که محفوظ مانده است (در دستورها شاید برای سهولت فهم مطلب نوشته اند به کاف تبدیل میشود) اما این که بندگان امروز بندگان شده از آنروست که بر طبق قاعده تحول حروف زبان فارسی، حروف بی آوا Voiceless بر اثر کثرت استعمال و تلفظ به حروف آوایی Voiced هم مخرج خود تبدیل میشوند چنانکه پرورتن پروردن شده و (ت) به (دال) بدل گشته است در مورد بندگان هم باید گفت ک بی آوا به گ آوایی بدل شده و این جمعها امروز با گان بکار می رود. این نکته را در مورد جمع به گان در کلمات مختوم به a باید افزود که فارسی زبانان به قیاس کلمات مختوم به های بیان فتحه که جمعشان به گان است همین قاعده را در مورد کلمات مشابه عربی هم رعایت کرده اند که مثالهای آن فراوانست:

معشوقکانت را گل و نسرین و یاسمن
از دست یاره بر بود، از گوش گوشوار
(یادداشت دکتر یوسفی)
«منوچهری»

- برای بحث مفصل درباره جمع کلمات به رساله مفرد و جمع تألیف آقای دکتر معین رجوع کنید.

* ۳۰۴ کنه

بفتح اول و ثانی kana و kane جانور معروفست که بر بدن گوسفند و شتر و .. امثال اینها می چسبند (برهان قاطع مصحح دکتر معین) - در خراسان مثلی نیز هست که «فلانی مثل کنه می چسبند» و منظور اصرار و پافشاری کسی در کاری است. (یادداشت دکتر یوسفی)

* ۳۰۴ فرخال

فرخال مویی باشد بیحرکت و بی شکن و فروهشته (برهان قاطع)

* ۳۰۶ اخفش

- نام سه کس از ائمه لغت (منتهی الارب) - مؤلف روضات الجنات آرد که اخفش (اخفشها) یازده تن باشند ولی اخفش مطلق سعید بن مسعود است (لغت نامه دهخدا: اثبات- ابو سعد ص ۱۵۲۰) که اخفش اوسط هم نامیده میشود . سعید بن مسعود مجاشعی بالولاء خواریزمی بلخی مکنی به ابی الحسن ، عالمی نحوی و ایرانی نژاد از موالی بنی مجاشع بن دارم و از بصریین بوده است . از شاگردان و اصحاب سیبویه بوده ولی اسن از او بوده است و فاتهش بسال ۲۲۱ اتفاق افتاده است و بعضی گفته اند بسال ۲۱۵ در گذشته .

از اوست کتاب الاوسط در نحو ، کتاب در تفسیر معانی القرآن . (لغت نامه) - در جدل و کلام زبردست بوده است (معجم الادباء) - شمس قیس رازی قولی از اخفش را درباره عروض نقل کرده است (المعجم به تصحیح استاد مدرس رضوی چاپ اول طهران ص ۲۷)

* ۳۰۹ کوهنگ

بروزن هوشنگ بمعنی خیز کردن و برجستن (برهان قاطع)

* ۳۱۱ ارمان

بروزن فرمان بمعنی آرزو و حسرت باشد چه ارمان خور حسرت خور را گویند - رنج بردن و پشیمانی و درینغ و افسوس خوردن را نیز گویند و نوعی از دارو باشد (برهان قاطع)
* ۳۱۴ گوارد از مصدر گواردن گوارد بروزن شمارد یعنی هضم کند و هضم شود و تحلیل رود . مثال از جامع الحکمتین «مرایشان را گوارد» - گواردن - گوار + دن (پسوند مصدری)

(برهان قاطع باحواشی دکتر معین)

* ۳۱۴ زرو

- بر وزن ومعنی زلو باشد - کردی Zûri - Zalûg - Zulû - Zelû

(برهان قاطع باحواشی دکتر معین)

در تفسیر ابولفتوح رازی هم آمده است (ج ۵ ص ۶۵۱ ، مقاله علامه فروزینی)

* فرامان

منتهی الارب ؛ «لبق الرجل لبقاً بالفتح ولباقه ککرامه زیرک و ماهر و چرب زبان

کردید»

* ۳۱۶ هنباز = انباز (ترجمه تفسیر طبری) «مجله سخن شماره ۱۰-۱۱ دوره یازدهم

مقاله آقای زریاب»

* ۴۴۴ وقد منا الی ماء ملو امن عمل فجعلنا هباءً منثوراً (سوره مبارکه فرقان، آیه ۲۴)

* ۴۴۴ الیه = سرین (منتهی الارب)

* ۴۴۴ درم

درم و درهم بفتح زری معروف بوده (آندراج) درم بکسر اول وفتح دوم پهاوی: Diram و Draxm و Drahm از Draxmê یونانی است، معرب آن درم بکسر واحد سکه نقره که وزن و بهای آن در ادوار تاریخ مختلف بوده است (گنج شایگان جمال زاده، حواشی داکتر معین بر برهان قاطع و مقاله پول در هر مزدنامه پورداود) - معادل شش دانگ و هر دانگ معادل دو قیراط (تحفة حکیم مؤمن، نسخه خطی نکارنده) - الدرخمی مثقال الواحد وعند البعض درهم . قال ابن هبل هو درهم ونصف وقد الاورد (اورد) الاستاد ابو الفرج بن هندو (هند) فی مفتاح الطب ان الدرهم يشبه ان يكون معربا عن الدرخمی وقد اورد فيه ایضاً ان ما یحمله ثلاثة اصابع فهو درخمیان وان ما یحمله الكف فهو درخمیات (بحر الجواهر هروی چاپ سنگی)

* ۴۴۴ دبال = دم «فواید لغوی تفسیر ابو الفتح رازی، مجله دانشکده ادبیات

ص ۱۴۱»

* ۴۴۷ جکاد

جکاد یا چکاد، بروزن سواد: بالای سرو پیشانی را گویند چه بلغت پهلوی دوش

چکاد بمعنی صلح (بیمو) باشد، سر کوه را گویند مخصوصاً، بمعنی سپر هم هست - پهاوی

Cakât - جکاک: انکور زبون و ضایع «برهان قاطع با حواشی داکتر معین»

اما اینجا بمعنی بالای سرو پیشانی است، بقرینه منتهی الارب

* ۴۴۷ دیزه و دیز در برهان جامع شش معنی دارد از جمله سپاه و حاکم سوری در سنوز

* ۴۴۷ سرون

در ذیل صفحه ۳۳۰ نیز آمده است. ملك الشعراء بهار در حیوانی بر ذریع سوسان

نوشته است: سروی و سرو، شاخ حیوانات است و گاه بفرودت شعری سروی را سرون گویند

(چاپ زوار ص ۲۷۳)

* ۴۴۸ ژفک

اشک و چرکهای کنجهای چشم است خواهر تر و سواد حسنه (برهان قاطع)

* ۴۴۸ پلک

در نسخه ۱ بهضم با است ولی در برهان قاطع بهفتح با کسر ب

* ۴۴۰ دغ

سربی و از کچلی مثل کون طاس، از ریشه دک یعنی گدایی (برهان قاطع مسجح)

دکتر معین) - داغ درواستا *Dagha* و درپهلوی *Dâgh* (حواشی دکتر معین بر برهان قاطع) - درمشهد می گویند سرش داغ دره (داره). داغدار نیز ترکیبی از این کلمه است که در برهان قاطع به معنی نشان آمده است.

* ۳۴۲ کلف و کلفه

کلف محرکه سیاهی زردی آمیز و سرخی سیاهی آمیخته و خال روی و رنگ روی میان سیاهی و سرخی (منتهی الارب) - کلفه بالضم سرخی سیاهی آمیخته اسم است یا سرخی مائل بتیرگی و یفتح (ایضاً)

* ۳۴۳ خوج

خوج = خوج - بروزن کوچک کله سر و فرق مرغان را گویند و گوشت پاره سرخی باشد که بر سر خروس است (برهان قاطع)، اینجا منظور تاج خروس است.

* ۳۴۴ زفت

پیش از این بحث شد، معانی متعدد دارد از جمله درشت و فربه و سطر (برهان - قاطع) زنی زفت گوشت یعنی زنی پر گوشت یا سفت گوشت. درمشهد بدوایی که در کچلی بکار برده میشود زفت می گویند.

* ۳۴۴ مازه

بروزن غازه، استخوان میان پشت را گویند عربان صلب گویند و بعضی ناویرا که در میان پشت افتد (برهان قاطع) - درمشهد مازو می گویند، گوشت پشت مازو گوشت راسته است که برای کباب مصرف می شود.

* ۳۴۵ وارن

بفتح ثالث بروزن قارن آرنج را گویند که بند گاه ساعد و بازو است (برهان قاطع)

* ۳۵۱ دم

درلهجه مشهدی دم به هوای سنکین و مرطوب گفته می شود مثل هوای زیر زمینی یا چاه دمش اسم مصدر است. مثلاً می گویند آب این چاه دمش دارد. در مورد چای و برنج هم دم می گویند. چای رادم کرد، یا پلو دم کشید. دم به معنی لب هم هست، دم حوض یا دم در. همچنین دم اسبابی است که با آن آهنگرها بکوره هوا می دهند. و دم به معنی نفس و آن یا لحظه نیز آمده است. دم زدن یعنی نفس کشیدن و مجازاً دم نزد یعنی جرأت نکرد چیزی بگوید

* ۳۵۱ الوحم

بر آستن آرزو خواستن در اصطلاح امروز و یار است.

* ۳۵۴ فجل

کشن از هر حیوان (منتهی الارب)

* ۴۵۵ شپش و شپشه

شپشه در برهان قاطع بکسر اول و ثانی و فتح ثالث آمده است . ماخوذ است از شپش (اوستا Spish و نیز پهلوی Spish) «حواشی دکتر معین بر برهان قاطع» - در لهجه مشهدی شپیش یا شبیش می گویند . اما شپشن مر کب از شپشن است و ن (پسوند - اتصاف) مخفف بن مانند گر گن و کر کین . در این کتاب همه جا بن بصورت مخفف ن آمده است (در نسخه ۱)

* ۴۵۵ آیه مبارکه

الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسريح باحسن (باحسان) ولا يحل لکم ان تأخذوا مما اتیتموهن شیئاً الا ان یخافا الا یقیمما حدود الله فان خفتم الا یقیمما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به تملك حدود الله فلا تعتدوها ومن یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون (سوره بقره جزء دوم آیه ۲۲۸ ، چاپ مصر)

* ۴۶۲ خوه

بسکون ثانی بمعنی خوی است که عرق آدمی و حیوانات دیگر باشد «برهان قاطع» رک: خيو و خدو در برهان قاطع - پهلوی Xvâi و ستا Xvâêdhi (حواشی دکتر معین بر - برهان قاطع)

* ۴۶۲ دما

بفتح اول بروزن هوا بمعنی دم و نفس باشد «برهان قاطع» و دمه سرما و باد و برف درهم آمیخته است (ایضاً) دم پهلوی Dam قس : استی Dimin و Dumun (دود - کردن ، وزیدن ، دمیدن) و هندی باستانی ، ریشه Dham - Dhāmiti (نفس کشیدن ، دمیدن)

«حواشی دکتر معین بر برهان قاطع»

* ۴۶۴ فخشینا

اما الفلم (الغلام) فكل ابوا دهمین فخشینا ان یرحقهما فعمسا (شعر) و لقرأ : (سوره کهف جزء شانزدهم آیه ۷۹) «قرآن - چاپ دارالکتاب مصر»

* ۴۶۴ گزایش

بضم اول بمعنی در خورد و پیدایش آمده است ، بفتح و بکسر هم گفته اند «برهان قاطع»

* ۴۷۵ گربز

بضم اول و ثالث بروزن هر مز ، مکار و مجمل را گویند و بمعنی دلم و شجاع و بزرگ ودانا و بزرگ هم آمده است «برهان قاطع» - معرب آن حر بر است «حواشی دکتر معین

بر برهان قاطع»

* ۳۷۷ لك

بضم اول هر چیز کننده و ناتراشیده باشد و گلوله و برآمدگی و گره که در اعضا بهم رسد «برهان قاطع». در لهجه مشهدی لکه (مشدد) بر وزن حقه گفته می شود.

* ۳۸۱ سنب

سنب «پهلوی» = سم «دری» «سبک شناسی ج ۱ ص ۲۱۰» - در تفسیر ابوالفتوح - نیز آمده (فواید لغوی تفسیر ابوالفتوح، مجله دانشکده ادبیات ص ۱۴۵)

* ۳۸۲ دهب

دمب (پهلوی) = دم (دری)

«سبک شناسی ج ۱ ص ۲۱۰»

* ۳۸۳ ستبر

در نسخه ۱ به ضم س است ولی در برهان قاطع به کسر آمده است. پهلوی Stapr و Ssawr «حواشی دکتر معین بر برهان قاطع»

* ۳۷۹ رشك - به کسر اول چرك و وریم - و پژمردگی - و تخم شپش را گویند «برهان قاطع» - ایرانی Rishkā و هندی باستان pikshā در تهران Reshk «بکسر راء» بمعنی تخم شپش «حواشی دکتر معین بر برهان قاطع»

* ۳۹۰ جکیدن. آقای دکتر معین در حواشی خود بر برهان قاطع، چکیدن را مرکب از چك + یدن «پسونند مصدری» دانسته اند بمعنی تقطیر شدن و ریختن مایع به شکل قطره.

* ۳۹۳ وبا

وبا بیماری عفونی و مسری است که بصورت همه گیر Epidemie و یا آمدنی دیده می شود و عامل آن Vibriion است که در ۱۸۸۳ کخ Koch آنرا در مصر کشف نمود. از قدیم الایام بیماری را می شناختند و تا اکنون در دنیا هفت مرتبه بصورت عالمگیر Pandemies در آمده است. کشور هندوستان همیشه کانون بیماری و با بوده و از آنجا بنقاط دیگر سرایت کرده است. کشور عزیزمان بعزت معر بودن از گزند بیماری بی نصیب نمانده و تا کنون چند اپیدمی وبا در ایران مشاهده شده است. سرایت مستقیم از بیمار بانسان سالم و یا سرایت غیر مستقیم بوسیله آب آلوده است. فقر و فلاکت و نادانی و عدم مراعات اصول بهداشت و وجود انگلها در روده ها و طرز تغذیه در بروز مرض دخالت دارد. و با بیشتر در فصل گرما بروز میکند. دوره نهفتگی بر حسب مقاومت طبیعی بیمار و شدت عمل میکروب از ۴ ساعت الی ۴ روز است و شروع بیماری اغلب ناگهانی است. دوره

استقرار بیماری علامت عمدہ و مشخص دارد :

- ۱- استفراغ ۲- اسهال ۳- سردی بدن ۴- انقباض دردناک عضلات
 ۵- عدم ترشح ادرار «بیماریهای عفونی نگارش دکتر اقبال ص ۸۲»
 - ناک پشاوند اتصاف (دستورنامه دکتر مشکور ص ۳۹۳)

* ۴۰۴ وشکرده - اسم مفعول از وشکر دیدن که واشکرده و، وشکرده هم ذکر کرده اند.
 به کسر واو وکاف وفتح اول هم آمده است . ترکیبی است وصفی بمعنی کارپرداز و پیشکار
 وچالاک و صاحب تجر به و صاحب قوت (نقل باختصار از برهان جامع) - در جهانگشای
 جوینی این کلمه بمعنی آماده وچالاک استعمال شده است. در چهارمقاله عروزی (ص ۷۷) وشکرده
 در این عبارت آمده است : «و وشکرده حیی قتیبه که عامل طوس بود و بجای فردوسی
 ایادی داشت». در عربی شیخان گویند بروزن ریخان ، بفتح شین باحاء ممله.
 «حاشیه دکتر معین بر برهان قاطع»

* ۴۰۵ کالیو به ذیل صفحه ۱۶۴ نگاه کنید

* ۴۰۶ پهلوان آور = پهلوان آور

آور پسوندی بمعنی صاحب و خداوند «برهان قاطع»
 پهلوان ، پهلوانه ، پارت ، پرتو؛ معنی اصلی آن یعنی پارت و مجازاً بمعنی سخت توانا
 و دلیر آمده زیرا قوم پارت دلیر و قوی بوده اند «حواشی دکتر معین بر برهان قاطع»
 بنابراین پهلوان آور یعنی صاحب قدرت و زور و شاید پهلوان .

* ۴۰۷ تنک خرد

تنک بضم اول و دوم، هندی باستانی *tanúka* - *tánuka* (نارک ، لطیف) طبری *Tanak*
 (روان ضد غلیظ) ، باریک ، رقیق ، نارک ، لطیف - نیز بمعنی کم و اندک «حواشی
 دکتر معین بر برهان قاطع» - انگور تنک پوست (پوست نارک) در چهارمقاله نظامی
 آمده است .

شمه‌ای از گل روی تو به بلبل گفتم آن تنک حوصله رسوای گلستانم کرد

منسوب به سخای هندی یا سخای اصفهانی «سفینه فرخ ص ۴۸۴»

- این ترکیب در صفحه ۴۱۵ نیز آمده است .

* ۴۱۴ زارخورش

- زن کم خوراک «برهان جامع»

* ۴۱۶ الوفج

در لهجه مشهدی الفش می گویند . الفش بالفح بمعنی جسیبناک و ارج است

* ۴۱۷ بیهینه = بیهین +

بیهین = بیهین «چند قصه از چند سوره قرآن»

* ۴۱۷ ابن السکیت «به کسر س و بی تشدید»

ابویوسف یعقوب بن اسحق سکیت ایرانی خوزی اهوازی و از مردم قریه دورق، در بغداد متولد شد و پس از صحبت بزرگان و ائمه لغت عصر و استفادت از محضر آنان برای جمع و تصحیح لغات بیادیه میان قبائل عرب شد. سپس چندی در بغداد و سامره بتدریس پرداخت او از اصحاب کسائی و در انواع علم متصرف و یکی از امامان نحو بمذهب کوفیین بود. متوکل خلیفه تعلیم و تربیت دو فرزند خود معتز و مؤید را باو محول داشت. وی مذهب شیعه داشت و ظاهراً بر اثر ثبات در مذهب بفرمان متوکل کشته شد. وقتی خلیفه از او پرسید حسین بیشتر دوست داری یا دو فرزند مرا و او جواب داد ترا و فرزندانت را باقی بر علی برابر ندارم.

- اوراست کتاب الامثال و کتاب الاصلاح المنطق و کتاب الالفاظ و... (بیست کتاب)
- ابن السکیت شروخی بر بعض از دوادین عرب داشته و دیوان امرء القیس بن حجر شرح کرده اوست. وفات او بسال ۲۴۶ بود (لغت نامه آ - ابوسعده ص ۳۱۹)

* ۴۱۸ الوبل دژ گوار شدن

- در منتهی الارب و بل و وبال و و بول بمعنی ناگوار و گران گردیدن آمده است
- بضم اول دژ، دش در اوستا Dush و پهلوی Dush بمعنی زشت و بد و بدخوی و خشم و قهر (برهان قاطع باحوأشی دکتر معین) و معنی اصلی آن بد است. دژ گوار شدن یعنی بد گوار و یا ناگوار شدن. این کلمه در کلمات مرکبی مثل دژخیم و دشنام هم آمده است. دژ آگاه یعنی بد آگاه و مجازاً خشمکین (ایضاً) این کلمه را بدژ به کسر اول به معنی قلعه نباید اشتباه کرد و در کلماتی مرکب از قبیل دژبان.

* ۴۲۰ دستان معانی متعدد دارد مناسب اینجا مکر و حیل و تزویر و کزاف و هرزه (برهان قاطع)

فہرست

نام کسان

الف

ابن جنی ۳۴۹ ح - ۳۵۰ ح - ۳۵۲ ح

ابن درید ۹۳

ابن السکیت ۴۱۸

ابن الاغرابی ۳۱۹ ح

ابن فارسی ۳۳۸ ح

ابوبکر السری ۴۰۵ ح

ابوالخطاب ۳۵۷ ح

ابوزید ۲۰۷ - ۲۶۲

ابوعبدالله حسین بن احمد (مؤلف) ۳

ابوعبید ۳۲۸ ح - ۳۳۷ ح

ابوعلی ۳۲

اخفش ۲۰۶

اصمعی ۵۳ - ۲۰۶ - ۳۶۹ ح - ۳۷۰ ح

ب

بارابی (ابو ابراہیم) ۲۰۸ ح - ۲۰۸ ح

۳۳۸ ح ۴۱۲

صاحب دیوان الادب ۲

ج

جوہری ۲۰۸ ح - ۳۳۸ ح

س

سیبویہ ۱۰۷ - ۳۵۷ ح - ۳۶۴ ح -

۳۶۷ ح - ۴۰۵ ح - ۴۱۰ ح

ص

صابی ۲۷۰

ع

العجاج ۳۳۷ ح

عنترہ ۳۸۰ ح

ک

کسائی ۲۰۸

م

محمد بن علی باقر ۱۸ ح

نام جاہا و قبیلہ ہا

ب	بصرہ ۱۹۸ - ۱۹۹
بنو اسد ۳۵۷	
ت	تمیم ۱۹ - ۱۵۲ - ۳۳۱ ح
ح	حجاز ۱۹ - ۲۷۲
حمیر ۱۶۲	
ط	طبر ۱۹۶
ف	فاراب ۲ ح
ق	قیس ۳۳۱ ح
م	مدینہ ۲۷۲
منا ۱۲۴ - ۱۵۴	
ن	نخج ۳۹۰

فہرست فارسی

الف

- باسر شدن ۱۳۳-۲۴۳-۲۸۳
 واسر شدن ۲۹۶
 بالیدن ۵۰-۹۰-۲۰۲
 بام (پام) ۳۳۷-۳۷۲-۳۷۴
 بایندانی (پایندانی) ۵۱-۵۲-۷۷-۱۵۲
 بخنوه (بخوہ) ۸۹-۱۶۷-۱۹۳-۲۴۹
 ۲۵۰-۳۶۳
 بخیه ۱۲
 بدودله ۹۲-۱۹۶
 برزیدن ۸۴-۱۳۶
 برس ۵۹-۱۰۴
 برمچیدن ، برمخیدن ۱۴۱
 بروت ۲۰۸
 بزغ ۲۰۹
 بزہ ۲۱۵
 بزہان (بزہان)
 بست (پست)
 بسندہ ۱۱۵-۱۹۴-۲۷۳-۳۶۵
 ۳۶۹
 بش ، بش ۱۰۹-۱۴۵-۳۴۱
 بشترم ۲۸۹-۳۶۳
 بشولیدہ ۳۱۸
 بکرہ ۱۴۲ح-۱۴۴-۲۳۷-۳۰۰
 بناور ۱۸
 بنجاور ۲۲۹
 بنوین (بنوین)
 بوش ۹۷ ، بوشکردن ۲۰۴ح
- آخریان ، آخریان ۱۶-۶۲-۱۴۲
 ۱۸۰
 آسمانہ ۴۱
 آگندن ۸۶
 آلوفج ۴۱۶
 آماہیدن ۲۰-۳۰۴
 آواریدن ۳۰۵-۳۰۶-۳۱۱
 آھیانہ ۲۵۳-۲۶۶
 ادیم ۸-۴۷-۱۴۲-۲۳۷-۳۲۰
 ۳۲۱
 اراک ۱۱۵
 ارمان ۳۱۱-۳۸۶
 اژند ۳۸
 اژنگک (آژنگک) ۲۸۶ح
 استسقا ۱۹۴
 اشنا ۷۶
 افزولیدن ۹۶-۱۰۵
 انبوییدن ۱۱۲
 انجیدن ۱۳۸-۱۴۰-۲۴۱
 اوراشتن ۱۷۷
 اوسو ۹۸
 اوناییدن ۳۳-۳۵۲، اویانیدن ۳۶۴ح
- بازیدن ۹۲

جگاد ۳۳۷
 جکیدن ۳۹۰
 جملہ ۱۱ - ۱۲۵
 جوڑہ ۱۲۷
 جیڑو ۲۴۷

 ح
 حرز ۱۵۵-۳۴
 حرونی کردن ۲۷۷-۵۷

 خ
 خاشہ ۱۹۰
 خایسک ۳۶۱
 خایہ ۲۹۷-۳۷۳-۱۴۹-۵۷
 خاییدن ۱۱۰ - ۷۴ - ۴۷ - ۳۹ - ۱۱
 ۳۲۱
 خبہ ۲۶۴
 خرہ ۱۲۶
 خرودہ ۳۴۳-۲۴۶-۲۴۵-۲۲۵
 خفدن ۵۰
 خنب ۱۲۷
 حوا ۴۰۰
 حو- ۳۴۳-۲۴۴
 حوردی ۲۲۶-
 حورہ ۲۲۶
 حودہ ۳۶۲-۲۶۴ ۷۹-۴۳
 حوی ۳۱۳-۲۹۲-۲۲۳
 حیدہ ۶۴
 خیشوم ۲۵۷
 حیو ۳۰۳-۴۸

بیکیدن ۳۷۹
 بیو ۹۶
 بیہین ۱۴۷ - ۸۹
 بیہینہ ۴۱۷

 پ
 پخت ۲۰۷-۲۰۴
 پرچین ۱۰۲
 پرزہ ۲۹۶
 پڑھان - پڑھان ۱۴۱
 پڑول ۳۸۳-۳۴۶
 پڑوہیدن ۶۲-۱۰۱-۱۰۳-۲۲۱-
 ۲۳۸
 پست ۳۴۹-۲۲۳-۱۰۳-۹۵
 پشخیدن ۲۰۵
 پشک ۴۰۰-۳۷۸-۳۴۸-۱۰۹
 پشولیدہ ۳۱۸
 پنوین ۲۱۴
 پہلو آور ۴۰۶

 ق
 تراویدن ۲۰۳-۵۲
 ترف ۵۲
 تشویر ۳۶۴ - ۳۱۷
 تک ۱۹۲
 تو ۲۵۵-۲۴۴-۲۴۳
 تولیدن ۲۷۹-۲۵۲-۲۳۶-۲۳۲

 ج
 جرست ۲۱۵
 جفتہ (چفتہ) ۲۳۰

ریم ۱۷۲-۱۷۶-۱۹۳	د	دامیدن ۸۴-۱۷۶-۱۹۴
ریونجه ۲۱۴		دیور ۲۲ ح
ریهیده ۶۷-۳۱۱ ح - ۳۵۵		دبه ۳۹۴
ز		درزن ۲۱۲
زاج ۳۰۲		درزیانه ۲۲۹ ح
زارخورش ۴۱۴		درفشیدن ۸۴
زادخواست ۴۰۶-۲۴۷		دژم ۲۸۵
زرو ۳۱۴		دشخوار ۲۰۶-۲۹۶-۳۹۶
زغنگ ۷۳		دستان ۴۲۰
زفان - زفانه ۶۰-۱۱۷-۱۴۹		دستره ۲۸-۱۶۵
۱۶۹-۲۰۰-۲۱۱-۲۱۴-۲۲۱		دغ ۳۴۰-۳۴۸ ح
۲۴۲-۲۶۱-۳۰۶-۳۱۲-۳۲۲		دم ۳۵۲
۳۲۷-۳۴۸-۳۶۶-۳۹۷-۴۰۵		دما ۳۶۴
۴۰۸-۴۱۲-۴۱۶-۴۱۹		دنپال ۷۴-۹۰-۱۱۳-۳۳۴-۳۴۴
زفت ۳۴۳-۳۷۹-۴۰۷-۴۱۰		دنه ۲۹۳-۳۱۷-۳۲۹-۳۸۵
زنکار ۳۰۸		دوال ۲۱۳-۳۵۱
زور ۹۲-۱۱۲-۲۴۶-۳۳۵-۳۴۷		دوستکان ۱۲۹
۳۶۵		دوسیدان (دوسیده) ۸-۵۲-۷۰-۱۱۶
زه ۳۰۴		۱۵۱-۱۸۱-۲۷۶-۲۸۰-۲۸۹
ژ		۳۱۳-۳۰۷-۳۶۹
ژفک ۳۳۸		دیزه ۳۲۷-۳۴۶
ژفکن ۳۰۳		ژ
ژنکله ۹۲-۱۴۵-۲۵۱		رش ۲۲۴-۲۴۳-۳۹۹
س		رندیدن ۸۱-۱۸۹-۲۶۲
سپلت ۱۰۱		رودگانی ۳۰۳
سپرز ۲۵۵-۲۶۹ ح - ۳۱۸-۳۶۹		رویاری ۲۲۷
سپست ۶-۹۵		رویینه ۲۱۲

- سپوختن ۲۲-۱۳۵-۱۶۰-۱۶۶-۲۴۲
 ستاغ ۷-۷۴
 ستان ۱۴۹
 ستنبه ۴۰۰
 ستمپیدن ۴۸-۲۰۳
 سجا ۸۱
 سخون ۱۱-۱۶
 سخیدن ۱۷۱ ح
 سراویدن ۲۸۷
 سرخ ژه ، سرخ ژه ۶۵-۲۷۲-۲۸۱
 سرو ۳۳۰-۳۳۱-۳۳۸-۳۴۵-۳۷۱
 سرون ۳۳۰ ح-۳۳۷-۳۸۱ ح-۳۸۴
 سروه ۳۳۰
 سرو ۳۳۰-۳۴۸-۳۴۷-۳۸۴
 سکاروا ۲۷۲
 سکنیزیدن ۲۴-۹۴-۲۰۲
 سکالیدن ۲۷
 سل ۲۶۹-۲۸۰
 سلم ۱۴۲
 سماروغ ۲۷۸
 سنب ۳۸۱
 سنبه ۴۱
 سوفار ۷۳
 سول ۲۸۴-۲۳۴-۳۴۱
 سیناور ۲۳۵
ش
 شاریدن ۸۴
 شبلیدن ۹۰ ح
 شیشه - شپشن ۳۵۵
 شپولیدن ۹۰ ح
- شخیلیدن ۲۹ ح
 شریذن ۱۲۲
 ششله ۲۳۰
 شغه ۵۲-۳۱۹
 شکال ۵۰
 شمغند ۲۹۶-۳۱۶-۳۴۸
 شناه ، شناو ۷۶ ح
 شوخ، شوخکن ۲۹۹-۳۰۰-۳۰۸-۳۰۹
 ۳۴۹
 شوریدن ۸-۶۹-۲۷۵
ط
 طلخ ۲۹۸
ع
 عبره ۲۴۸
 عتیره ۱۳۲
 عشر ۲۵
 عمره ۵۹
 عناج ۱۲۶
خ
 غریم ۱۳۲-۱۳۳ ح
 غمز ۲۶۲
ف
 فرخ ۲۱۸
 فرخال ۳۰۴
 فرخمیدن ۱۲۵
 فزولیدن ۲۲۱

گرددنای ۱۴۴
 کرده ۱۹۶
 گروک ۳۲۹ ح
 گروهه ۱۲۴-۹۵
 گزایش ۳۷۴
 گزیت ۱۲۶
 کشن، کشنی ۸۶-۸۵-۷۳-۷۱-۱۸
 ۲۰۲-۱۴۴-۱۲۲-۱۲۱-۱۱۴
 ۳۰۸-۲۹۰-۲۷۹-۲۵۵-۲۱۳
 ۴۱۸-۳۲۴
 گندا ۴۱۵-۳۳۵-۳۲۷-۳۲۵
 گندنا ۲۹۸-۲۸۹
 گو ۱۶۳-۸۱-۶۶-۵۶-۶
 گوارد شدن ۳۲۰-۳۱۳
 گواریدن ۲۷۳-۲۰۸-۱۶۰
 گوارنده ۳۵۱
 گوز ۷۴۷
 گوژن ۱۳۷
 گویش ۲۳۹ ۱۲۸-۳۶
 گوهری ۴۰۹-۳۹۷-۳۹۶

ل

لاخ ۳۳۷
 لات ۸۴
 لخت ۲۴۸
 لعاب ۲۲۰
 لك ۳۳۶
 لكام ۲۴۷
 لوشب ۲۷۷

فله ۲۷۰
 ك
 كالوج ۳۴۰
 كالیده ۳۳۱
 كالیو ۴۱۶-۴۰۵
 كاوین ۲۵۶-۲۴۲-۲۳۶
 كفجلینز ۲۲۶-۱۴۶
 كل ۳۴۰
 كلف، كلفه ۳۴۱
 كنج ۳۲۹
 كنه ۳۰۳
 كمیز ۱۴۷-۴۱
 كواژه ۱۴۹
 كوراب ۲۶۳-۲۷۴
 كوسته ۱۵۸-۴۲
 كوسه ۳۸۳
 كوف ۱۹۴
 كونسته ۲۹۹
 كوهنگك ۳۰۹
 كویش (كویش)
 كویه (كویسه) ۲۲۹

گ

گر ۱۶۷ ح ۲۷۰
 گرکن ۲۰۹-۲۰۵-۱۰۱
 گرکین ۲۸۰
 گراییدن ۵۸
 گرپز ۳۹۸-۳۷۵

نغوشه ۱۰۳	لوك ۲۳۲-۲۴۹
نمکن ۳۱۴	لون ۲۰۸
نورد ۱۰۷	لویشہ ۴۷
نهادی ۲۴۵	
نہنبن ۱۱۲	م
	مازہ ۳۴۴
و	ماکیان ۲۰۹-۲۰۵
واخیده ۳۴	محدون ۴۹
وجور ۲۵۰	مزیدن، مزیدن ۱۰۷-۱۰۷ ح
وارن ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۸۴ ح	مسکہ ۱۵-۲۷۷
واشکوونہ ۱۲۲ - ۱۳۷	مغز ۹۵ ح
ورس ۱۰۴ ح	منج ۳۱-۲۱۷-۲۴۹
وشکرده ۴۰۳	مہر کردن خرمن ۵۴
	میتین ۲۴
و	ن
ہامون ۳۶ - ۴۰۳	نارد ۳۲۱
ہدی ۲۱۰	نہرہ ۸۶-۱۸۳
ہنبار ۳۱۶	نرامان ۳۱۵
ہوشازده ۲۹۸ - ۳۷۳	نسو ۴۷ - ۳۰۳ - ۳۲۷ - ۳۴۲
ہواسانیدن ۷۱	۳۹۸
ہواسیدن ۷۱ - ۹۴ - ۲۰۱	نشخو ۹۰ - ۱۳۱
ی	نشخوار ۲۴۲ ح
یازیدن ۲۴۶ - ۲۵۰	نشخور ۲۴۲ - ۲۴۷
یخنی ۲۳۳ - ۲۶۵	نخاع ۲۵۰
	نعمت ۸۲

فهرست عربی

	الف - أ
اثام ۲۱۵	أباً ۲۶۸ - أيا ۳۹۴ ح
اثاوة ۱۱۸	أبار ۱۱۵ - ۲۱۳
اثاية ۱۱۸	أباق ۱۱۶
أثبج ۳۳۱	أبالة ۳۸۷
أثر ۱۱۵	أب ۱۱۶
أط ۳۸۳	أبد ۳۸۱ - ۳۸۵
أثم ۳۸۷	أبر ۱۱۵ - ۲۱۳
أثى ۱۱۸	أبرج - ۳۳۱
أجب ۳۸۰	أبس ۲۱۳
أج ۱۱۶	أبل ۲۱۴ - ۳۸۳
أجر ۱۱۵ - ۲۱۳	أبلج ۳۳۱
أجرث ۳۲۹	أبن ۱۱۶ - ۲۱۵
أجش ۳۸۲	أبوة ۱۱۸
أجل ۱۱۶ - ۳۸۷	أبود ۱۱۵ - ۲۱۲
أجم ۳۸۷ - ۳۸۴	أبول ۱۱۵
أجن ۱۱۶ - ۳۸۸	أبى ۳۹۴ ح
أجوج ۱۱۷	أثناء ۱۱۸
أجور ۱۱۵	أثاوة ۱۱۸
أجول ۱۱۵	أثو ۱۱۸
أجون ۱۱۶ - ۲۱۵	أثوة ۱۱۸
أجيج ۱۱۷	أثى ۲۱۷
أحدب ۳۲۹	أثيان ۲۱۷
أحد ۳۸۲	أثية ۲۱۷
أحص ۳۸۲	أثاثة ۲۱۵
أحق ۳۸۳	أثارة ۱۱۵
أحل ۳۸۴	

ازر ۲۱۳	احنه ۳۸۷
از ۱۱۷	اخذ ۱۱۵
ازف ۳۸۶	اخرج ۳۳۱
ازل ۲۱۴ - ۳۸۴	اخوة ۱۱۸
ازم ۲۱۵	ادب ۲۱۲
ازیز ۱۱۷	ادعج ۳۳۱
اسار ۲۱۳	ادم ۲۱۵
اسد ۳۸۵	ادن ۳۸۴
اسر ۲۱۳ - ۳۸۲	ادو ۱۱۸
اسف ۳۸۶	ادی ۱۱۸
اسن ۳۸۸	اذن ۲۱۵ - ۳۸۴ - ۳۸۷
اسو ۱۱۹	ارب ۳۸۵
اسون ۱۱۶ - ۲۱۵	ارت ۳۸۱
اسی ۱۱۹ - ۳۸۹	ارج ۳۸۵
اشب ۲۱۲ - ۳۸۵	ارج ۳۸۱
اشج ۳۸۱	ار ۱۱۷
اشر ۲۱۳ - ۳۸۵	ارز ۲۱۳
اشعب ۳۳۰	ارض ۳۸۲
اشعث ۳۳۱	ارض ۲۱۴ - ۳۸۶
اشق ۳۸۳	ارق ۳۸۶
اشا ۳۸۴	ارقب ۳۱۹
اشہ ۳۸۴	ارکب ۳۲۹
اشیب ۳۳۰	ادم ۲۱۵
اشیب ۳۳۰	ارن ۳۸۵
اسر ۲۱۳	اروز ۲۱۳
اسان ۳۸۳	اروك ۱۱۵
اصم ۳۸۴	اری ۲۱۷
اضر ۳۸۲	اریج ۳۸۵
اضم ۳۸۷	ازب ۳۸۰
اطر ۲۱۳	ازج ۳۸۱

الت ٢١٢	اطييط ٢١٥
الد ٣٨٢	اعر ٣٨٢
الس ٢١٤	اعضب ٣٣٠
الص ٣٨٢	اعفت ٣٣١
الط ٣٨٣	اغر ٣٨٢
الف ٢١٤ - ٣٨٣ - ٣٨٦	اغلب ٣٣٠
الفقة ٣٨٦ ، الفت ٣٣١	اغم ٣٨٤
الق ٢١٤	اغن ٣٨٤
الك ٢١٥	افج ٣٨١
ال ١١٧ - ٢١٦	افحج ٣٨١
الل ٢١٦ - ٣٨٧	افد ٣٨٥
الم ٣٨٧	افر ٣٨٥
الو ١١٩	اف ١١٧
اله ٣٨٨	افق ٣٨٦
اليل ٢١٦	افك ٢١٤ - ٣٨٣
امام ١١٩	افل ٣٨٤
عامارة ١١٥	افن ٢١٥ - ٣٨٥
امامة ١١٧	افور ٢١٣
امان ٣٨٨	افول ١١٦
امانة ٣٨٨	اقب ٣٨٠
امر ١١٥ - ٣٨٥	اقض ٣٨٢
امرة ١١٥	اقط ٢١٤
امق ٣٧٣	اقلب ٣٣٠
امل ١١٦	اكس ٣٨٢
املة ١١٦	اكل ٣٨٧
ام ١١٧	اكهب ٣٣٠
امن ٣٨٨	الاد ٢١٦
امنة ٣٨٨	الاف ٣٨٦
اموة ١١٩	الاهة ٢٦٣
امومة ١١٧	الب ١١٥
امه ٣٨٨	

پ	
بأس ۳۸۹	انح ۲۱۲
باقیة ۳۶۷	انس ۲۱۴ - ۳۸۶
بأو ۲۶۸	انسة ۳۸۶
بعمیس ۳۸۹	انصب ۳۳۰
بت ۹۵ - ۲۰۲	انف ۲۱۴ - ۳۸۶
بتبع ۳۰۶	انفة ۳۸۶
بتك ۴۶ - ۱۵۲	انق ۳۸۶
بتل ۱۵۱	انكب ۳۳۰
بث ۹۶	انوح ۲۱۲
بشر ۱۸ - ۲۹۳	انیح ۲۱۲
بشق ۴۲	انیض ۲۱۴
بشور ۱۸ - ۲۹۳	انین ۲۱۶
بجة ۳۹۸	اوب ۱۱۷
بج ۹۶	اوبة ۱۱۷
بجر ۲۹۳	اود ۳۸۸
بجس ۳۱	اوس ۱۱۷
بحول ۴۸	اوف ۱۱۸
بحات ۲۲۱	اول ۱۱۸
بحج ۲۸۷	اون ۱۱۸
بحج ۳۸۱	اونی ۲۱۷
بحر ۲۳۲ - ۲۹۳	اھرت ۳۳۱
بحر ۳۹۸	اھل ۱۱۶
بحر ۳۰۶	اید ۲۱۶
بحر ۲۳۷	ایر ۲۱۶
بحر ۲۴۰	ایض ۲۱۶
بحر ۲۵۲ - ۳۱۲	ایم ۲۱۶
بحر ۳۱۶	ایمة ۲۱۶
بحر ۲۴۰ - ۳۰۶	این ۲۱۶
	ایوم ۲۱۶

برودة ۴۰۰	بدء ۲۵۸
بروز ۲۹	بدأ ۱۷۲
بروض ۳۵	بداء ۸۲
بروق ۴۲	بدار ۱۸ ح
بروك ۴۶	بدانة ۵۶ ح - ۴۱۳
برى ۱۹۰ - ۱۹۱	بدح ۲۲۲
بز ۱۰۲	بدخ ۲۲۹
بزغ ۲۵۱	بد ۹۷
بزق ۴۲	بدن ۵۶
بزل ۴۸	بدو ۸۰
برو ۸۴	بدور ۱۸
بزوغ ۳۹	بذاء ۸۳
بزول ۴۸	بذآء ۴۱۹
بسأ ۲۷۴ - ۲۷۹	بذخ ۲۸۹
بسالة ۴۰۹	بذ ۹۹
بسر ۱۸	بذر ۱۸
بس ۱۰۳	بذل ۴۸
بسط ۳۶	برأ ۲۷۲ - ۲۹۱
بسق ۴۲	براة ۳۹۱
بسل ۱۵۵	براح ۲۸۸
بسوء ۱۷۴	براعة ۲۴۰ - ۴۰۵
بسور ۱۸	براية ۱۹۰
بسوق ۴۲	برد ۱۴
بش شة ۳۷۷	بر ۳۷۶
بشارد ۱۸ ح	برض ۳۵ - ۱۲۹ ح
بشاعة ۳۰۶	برق ۴۲ - ۳۱۲
بشر ۱۸ - ۲۹۳	برقان ۴۲
بشع ۳۰۶	برم ۳۲۰
بشك ۴۶	برو ۸۳
بشم ۳۱۰	برود ۲۷۲ ح
	بروح ۲۲۲

بعق ۲۵۳	بصارة ۴۰۱
بعل ۲۵۴ - ۳۱۷	بصر ۴۰۱
بعو ۸۸	بصع ۲۴۰
بعولة ۲۵۴	بصق ۴۲
بعفاء ۱۹۳	بصيص ۱۰۷
بغاضة ۴۰۴	بضاضة ۲۰۷ - ۳۷۸
بغام ۵۴ - ۱۵۵	بضع ۲۴۰ - ۲۴۱
بغاية ۱۹۳	بضوضة ۲۰۷
بغر ۲۹۳	بضوع ۲۴۱
بغش ۲۳۷	بضيض ۲۰۷
بغى ۱۹۳	بطالة ۴۰۸ - ۴۰۹
بقآء ۳۶۷	بطة ۵۶
بقر ۱۸	بطح ۲۲۲
بقول ۴۸	بطر ۱۸ - ۲۹۳
بقى ۱۹۴	بطش ۳۳
بكا ۱۹۵	بط ۱۰۶
بكاء ۱۹۵ - ۴۲۱ ح	بطل ۴۸
بكاءة ۴۲۱	بطلان ۴۸
بكنع ۲۴۱	بطن ۵۶ - ۳۲۵
بك ۱۰۹	بطنة ۳۲۵
بكل ۴۸	بطوء ۴۲۱
بكو - بكوء ۴۲۱	بطول ۴۸
بكوذ ۱۹	بطولة ۴۰۹
بلاء ۹۰ - ۳۶۸	بطون ۵۶
بلاذ ۴۰۰	بظر آء ۳۳۵
بلاءه ۴۰۶	بعت ۲۲۱
بالت ۱۲۳ - ۲۸۴	بعج ۲۲۲
بلح ۲۲۲	بعد ۴۰۰
بلع ۳۰۶	بعر ۲۳۲

بهر ٢٣٢	بلق ٤٢
بهرز ٢٣٦	بل ١٠٩ - ٢٠٩
بهرظ ٢٤٠	بلل ٣٧٩
بهل ٢٥٤	بلو ٩٠
بهو٤ ٢٧٩	بلوح ٢٢٢
بهي ٣٧٠	بلوج ١٢
بيان ١٨٦	بلود ١٤
بيتوته ١٧٤	بلوغ ٣٩
بيد ١٧٧	بلى ٣٦٨
بيدودة ١٧٧	بناء ١٩٨
بيض ١٨٠	بنى ١٩٧
بيع ١٨١	بنيان ١٩٧
بين ١٨٦	بنية ١٩٧
بينونة ١٨٦	بوع ١١٩
بيود ١٧٧	بوار ٦٥
ب	بوث ٦٢
تأق ٣٩٠	بوح ٦٣
تباب ٢٠١	بوخ ٦٣
تبار ١٣٠	بور ٦٥
تباعه ٣٠٦	بوس ٦٨ ، بؤس ٣٨٩
تبانة ٢٢٥ ح	بوص ٦٩
تب ٢٠١	بوع ٧٠
تبر ١٣٠	بوق ٧٢
تبع ٣٠٦	بوك ٧٤
تبل ٤٨ - ١٥٢	بون ٧٧
تبين ٣٠٦	بؤو ١١٩
تتوبه ٦٠	بها ٢٧٩
تجارة ١٩	بهاء ٣٧٠
تجة ٢٥٨ - ٣٢٨	بهاجة ٣٩٨
تجر ١٩	بج ٢٢٢ - ٢٨٦

تقتال ۵۱
تقس ۲۹۹
تقی ۳۶۷
تلاوة ۹۱
تلوع ۲۴۱
تلف ۳۱۰
تل ۱۰۹
تلو ۹۱
تلود ۱۴
تلوع ۲۴۱
تمام ۲۱۱
تماہة ۳۲۸
تمة ۳۲۸
تمر ۱۳۰
تمك ۴۶
تتعاب ۱۲۳
تنوخ ۲۲۹
توب ۶۰
توبہ ۶۰
توف ۷۲
توفان ۷۲
توكاف ۱۶۸
توى ۳۷۲
تہیں ۱۵۴
تہمان ۱۶۲
تہمان ۸۱
تہمان ۱۳۵
تہمان ۱۵۲
تہیح ۱۷۵
تہیح ۱۷۲

تجوال ۷۴
تخذ ۲۹۲
تخوخة ۲۰۴
تدة ۱۶۳
نذراف ۱۴۴
ترارة ۳۷۶
تراسة ۴۰۳
ترب ۱۲۰ - ۲۸۰
ترة ۱۶۵
ترح ۲۸۸
ترداد ۹۸
ترع ۳۰۶
ترك ۴۶
ترور ۲۰۵
تسرة ۱۰۰
تسع ۲۴۱
تسيار ۱۷۸
تشبيہ ۱۲۳
تشہاق ۱۴۹
تصعاق ۳۱۳
تصفاق ۱۴۹
تصہال ۱۵۲
تضراب ۱۲۱
تضرة ۱۰۱
تضع ۲۶۱
تطياب ۱۷۴
تعب ۲۸۰
تقس ۲۳۹ - ۲۹۹
تعب ۲۸۰
تفل ۴۸ - ۳۱۶
تفہ ۳۲۸

ثقف ۳۱۰
ثقل ۴۹ - ۴۱۰
ثقوب •
ثكل ۳۱۷
ثلب ۱۲۰
ثلث ۱۰ - ۱۲۵
ثلج ۲۸۶
ثلط ۱۴۱
ثلغ ۲۵۱
ثل ۱۰۹
ثلل ۱۰۹
ثلم ۱۵۵
ثلوج ۱۱
ثمر ۱۱۱
ثمل ۳۱۷
ثع ۱۱۱
ثمن ۵۶ - ۱۶۰
ثنى ۱۹۸
ثواء ۱۹۸
ثواح ۲۶۴
ثوب ۶۰
ثوبان ۶۰
ثوخ ۱۷۶
ثور ۶۵
ثوران ۶۵
ثورة ۲۶۵
ثوب ۶۰
ثودح ۶۳
ثوخ ۱۷۶
ثيخ ۱۷۶

تيم ۱۸۵
ث
ثاد ۳۸۹
ثار ۲۶۵
ثاغية ۸۸
ثبات ۱۰
ثبر ۱۹
ثبوت ۱۰
ثبور ۱۹
ثج ۹۶
ثجر ۱۹
ثجوج ۲۰۳
ثجيج ۲۰۳
ثخانه ۴۱۳
ثرد ۱۴
ثر ۱۰۰
ثرم ۱۵۵
ثرو ۸۳
ثرى ۳۶۳
ثط ۳۸۳
ثعب ۲۱۹
ثغاء ۸۸
ثغر ۲۳۳
ثغن ۳۲۵
ثقل ۴۹ ح
ثقابة •
ثقافة ۴۰۷
ثقب •
ثقة ۴۲۳

جدآ ۳۸۱
 جدارة ۴۰۱
 جذب ۱۲۰ - ۲۸۰
 جدۃ ۱۶۴ - ۲۰۴
 جد ۹۷ - ۹۸ - ۲۰۴
 جدع ۲۴۱ - ۳۰۶
 جدل ۴۹
 جدو ۸۲
 جدوبۃ ۳۹۵
 جذب ۱۲۰
 جذع ۲۴۱
 جذل ۳۱۷
 جذم ۹۹ - ۱۵۵
 جذو ۸۳
 جذ ۹۹
 جرآءۃ ۴۲۱
 جرب ۲۸۰
 جرد ۱۴ - ح - ۲۸۹
 جر ۱۰۰
 جرز ۳۰
 جرس ۳۱ - ۱۳۶
 حرش ۳۳
 حرض ۱۳۹ - ۳۰۳
 جرع ۲۴۱ - ۳۰۶
 حرف ۳۹ - ۱۴۳
 حرم ۱۵۵
 جروز ۲۰۶
 جری ۱۹۱
 جریان ۱۹۹
 جریۃ ۱۹۹

ج

جاب ۲۶۳
 جاث ۲۶۴
 جاز ۳۸۹
 جاف ۲۶۶
 جال ۲۶۶
 جای ۲۶۸
 جائیۃ ۲۱۸
 جبا ۲۷۰
 جباوۃ ۷۸
 جباية ۱۸۸
 جب ۹۴
 جبۃ ۱۶۲
 جبذ ۱۳۰
 جبر ۱۹
 جبیل ۴۹
 جبن ۵۶
 جبوء ۲۷۰
 جبور ۱۹
 جبۃ ۲۵۹
 جث ۹۶
 جثو ۷۹ - ۱۸۸
 جثوم ۵۴
 جثی ۷۹ - ۱۸۸
 جحد ۲۳۱ - ۲۸۹
 جحش ۲۳۷
 جحود ۲۳۱
 جحوظ ۲۴۰
 جحظ ۱۴۳

جفخ ۲۲۹	جزأ ۲۷۳
جفل ۱۵۲	جزاء ۱۹۲
جفور ۲۰	جزالة ۴۱۰
جفوف ۲۰۷	جزر ۱۹ - ۱۳۰
جلاء ۹۱	جز ۱۰۲
جلادة ۴۰۰	جزع ۲۴۱ - ۳۰۶
جلاعة ۳۰۶	جذف ۱۴۳
جلب ۵ - ۱۲۰ ح	جزم ۱۵۵
جلد ۱۲۸ - ۴۰۰	جزو ۲۷۳ ح
جلز ۱۳۵	جسارة ۱۹۵
جلس ۱۳۶	جسامة ۴۱۱
جلف ۴۰	جسد ۱۸۹
جل ۱۰۹	جسر ۱۹
جلم ۱۵۵	جس ۱۰۳
جلوب ۱۲۰	جسور ۱۹
جلوة ۹۱	جشأ ۲۷۵
جلودة ۴۰۰	جشر ۱۹
جلوع ۲۴۱	جش ۱۰۴
جلول ۱۰۹	جشع ۳۰۶
جله ۲۵۹	جشم ۳۲۱
جماح ۲۲۳	جشوء ۲۷۵
جمال ۴۱۰	جعب ۲۱۹
جمام ۱۱۱	جعر ۲۳۳
جمغ ۲۲۹	جعف ۲۵۲
جهد ۱۴	جعل ۳۱۷
جمز ۱۳۵	جمع ۳۲۱
جمش ۳۳ ح	جمورة ۴۰۰
جمع ۲۴۱	جفا ۲۷۶
جمل ۳۹	جفاء ۸۹
جم ۱۱۱	جفاف ۲۰۷

جول ۷۴
 جولان ۷۴
 جوود ۶۴
 جووز ۶۷
 جہارۃ ۲۲۳ - ۴۰۱
 جہالۃ ۳۱۷
 جہد ۲۳۲ - ۲۸۹
 جہر ۲۳۳
 جہش ۲۳۷
 جہل ۳۱۷
 جہومۃ ۴۱۱
 جیب ۱۷۳
 جیش ۱۷۹
 جیشان ۱۷۹
 جیفس ۱۸۰

ح

حان ۶۱
 حباء ۷۸
 حبابۃ ۱۸۸
 حبت ۲۰۱ - ۳۷۵
 حیح ۱۲۵ - ۲۸۶
 حیر ۲۰ - ۲۹۳
 حیرۃ ۲۰
 حیس ۱۳۶
 حیط ۳۰۴
 حیق ۱۴۸
 حیک ۱۵۱

جماء ۳۸۴
 جموح ۲۲۳
 جموس ۳۱
 جمود ۱۴
 جموم ۱۱۱
 جنابۃ ۵ - ۳۹۵
 جنان ۱۱۳
 جنایۃ ۱۹۸
 جنب ۵ - ۲۸۰ - ۳۹۶
 جنبۃ ۱۱۳
 جنح ۲۲۳
 جنف ۳۱۰
 جن ۱۱۳
 جنوء ۲۷۸
 جنوب ۵
 جنوح ۱۳ - ۲۲۳
 جنون ۱۱۳
 جنی ۱۹۸
 جواد ۶۴
 جواز ۶۷
 جوب ۶۰
 جوح ۶۳
 جود ۶۴
 جودۃ ۶۴
 جور ۶۵
 جوس ۶۸
 جوسان ۶۸
 جوع ۶۸
 جوف ۷۱

حبل ١٥٢	حبل ١٥٢
حدو ٨٢	حبوة ٧٨
حدوث ١٠	حبور ٢٠
حدور ٢٠	حبوط ٣٠٤
حدورة ٤٠١ ح	حت ٩٥
حذاق ١٤٨	حتم ١٥٥
حذاقة ١٤٨	حت ٩٦
حذر ٢٩٣	حشر ٢٩٣
حذف ١٤٣	حشو ٨٠
حذق ١٤٨	حجاً ٢٧١ - ٣٩١
حذل ٣١٨	حجابة ٥
حذلا ٣٤٣	حجامة ٥٤ ح
حذم ١٥٥	حجب ٥
حذو ٨٣	حج ٩٦
حذوق ١٤٨	حجر ٢٠
حصى ١٩٠	حجز ٣٠
حراة ٤٢٠	حجلان ٤٩
حراثة ١١	حجم ٥٤
حرار ٣٧٦	حجن ٥٧ - ٣٢٥
حرارة ١٠٠ - ٣٧٦	حجو ٨٠
حراة ٣١	حصى ٣٦١
حراضة ٤٠٤	حذاء ٨٢
حران ٥٧ ح	حدارة ٤٠١ ح
حرب ٥ - ٢٨١	حذب ٢٨٠
حرت ١٠ ح	حدة ١٦٤ - ٢٠٤
حرت ١١	حذج ١٢٦
حرج ٢٨٦	حد ٩٨ - ٢٠٤
حرد ١٢٨ - ٢٨٩	حدر ٢٠ - ٤٠١
حرب ١٠٠	حديسي ١٢٦

حس ۱۰۳ - ۲۰۶ - ۳۷۷ ح
 حساب ۵
 حسابہ ۵ - ۳۹۶
 حساد ۱۴
 حسب ۵
 حسابان ۵ - ۲۸۱ - ۴۲۲
 حسبہ ۵
 حسد ۱۴
 حسداد ۹۸
 حسر ۲۰ - ۱۳۰ - ۲۹۳
 حسرة ۲۹۳
 حسم ۱۵۶
 حسن ۴۱۳
 حسوۃ ۱۴
 حسور ۱۳۰
 حساً ۲۷۵
 حش ۱۰۴
 حشف ۱۴۳
 حشك ۱۵۱
 حشم ۱۵۶
 حشو ۸۶
 حشو ۲۷۵ ح
 حشور ۲۰ ح
 حشوك ۱۵۱
 حش ۳۶۴
 حص ۱۰۵
 حصافہ ۴۰۷
 حصانہ ۴۱۰

حوش ۱۳۸
 حرص ۱۳۸
 حرص ۳۰۴
 حرف ۱۴۳
 حرق ۴۲ - ۳۱۲
 حرم ۱۵۶ - ۴۱۱
 حرمة ۱۵۶ - ۴۱۱
 حرمان ۱۵۶
 حروث ۱۰ ح
 حرور ۱۰۰ - ۲۰۵
 حروض ۴۰۴
 حرون ۵۷
 حری ۱۹۱
 حریمہ ۱۵۵
 حز ۱۰۲
 حزاً ۲۷۴
 حزابہ ۵
 حزاۃ ۲۰۶
 حزامۃ ۴۱۱
 حزب ۵
 حزر ۲۰ - ۱۳۰ ح
 حزق ۱۴۸
 حزم ۱۵۶
 حزن ۵۷ - ۳۲۵
 حزو ۸۴ - ۱۹۲
 حزو ۲۷۴ ح
 حزوب ۵ ح
 حزونۃ ۴۱۳
 حزی ۱۹۲

حفظ ١٣٥
 حفص ١٣٩
 حف ١٠٧ - ٢٠٨
 حفظ ٣٠٥
 حفل ١٥٢
 حفن ١٦٠
 حفود ١٢٨
 حفوف ٢٠٨
 حفول ١٥٢
 حقارة ٤٠١
 حقد ١٢٨
 حقر ١٣٠
 حق ١٠٨ - ٢٠٩
 حقن ٥٧
 حكاية ١٩٥
 حكمة ٤١١
 حلا ٢٧٢ - ٣٩٢
 حلاوة ٩١ - ٣٦٨
 حلال ٢٠٩
 حاب ٥
 حلة ٢٠٩
 حلاج ١٢٥
 حلف ١٤٣
 حلق ١٤٨
 حل ١١٠ - ٢٠٩
 حلم ٥٤ - ٤١١
 حلوان ٩١
 حلوك ٤٧
 حلوكه ٤٧
 حلول ١١٠ - ٢٠٩

حصاد ١٥
 حصب ١٢٠ - ٢٨١
 حصد ١٥ - ٢٨٩
 حصر ٢١ - ٢٩٤
 حصن ٤١٠
 حصول ٤٩
 حض ١٠٥
 حضانه ٥٧
 حضن ٥٧
 حضو ٨٧
 حضو ٢٧٥ ح
 حضور ٢١ - ٢٩٤
 خطأ ٢٧٤
 حطب ١٢٠
 حظ ١٠٦
 حطم ١٥٦ - ٣٢١
 حطو ٨٧
 حظة ٣٦٦
 حطر ٦١
 حطران ٢١ ح
 حظ ٣٧٩
 حظوب ٥
 حظوبه ٥ ح
 حظوة ٤٦٦
 حضيظ ٣٧٩
 حفاف ١٠٧
 حقد ١٢٧
 حقدان ١٢٨
 حقر ١٣٠

حوب ۶۱	حلی ۹۱ - ۱۹۵ - ۳۶۸
حوبہ ۶۱	حمأ ۲۷۷ - ۳۹۲
حوة ۳۷۳	حمارة ۴۰۳
حوج ۶۲	حماسة ۲۹۹ ح
حور ۶۶	حمافة ۴۱۶
حوز ۶۷	حمالة ۱۵۲
حوس ۶۸	حمام ۲۱۱
حوش ۶۸	حمایة ۱۹۶
حوص ۶۹	حمد ۲۸۹
حوض ۶۹	حمس ۲۹۹
حوط ۶۹	حمض ۳۵
حوق ۷۲	حمق ۳۱۳
حوك ۸۳	حمل ۱۵۲
حول ۷۴	حم ۱۱۱
حولان ۷۴	حمق ۴۱۶ ح
حوم ۷۵	حمق ۲۸۸ ح
حومان ۷۵	حموص ۳۴
حوور ۶۶	حموضة ۳۵ - ۴۰۴
حوول ۷۴	حمى ۳۶۸
حى ۱۹۹ - ۳۷۴	حمية ۱۹۶
حياة ۶۱	حنان ۲۱۱
حياة ۳۷۴	حنایة ۹۳
حيارة ۶۷	حنث ۲۸۵
حياسة ۶۹	حنذ ۱۳۰
حياطة ۶۹	حنق ۳۱۲
حيال ۷۴	حنك ۴۷
حياكة ۸۳	حنو ۹۳
حيد ۱۷۷	حنوط ۱۴۱
حيدان ۱۷۷	حنين ۲۱۱

خبان ١٦٠	حيدة ١٧٧
خب ٩٤ - ٣٧٥	حيدودة ١٧٧
خبب ٩٤	حير ٣٥٦
خبث ٣٩٨	حيرة ٣٥٦
خبج ١٢٥	حيران ٣٥٦
خبر ٢١ - ٢٩٤	حيرورة ٣٥٦
خبرة ٢١ ح	حيس ١٧٨
خبز ١٣٥	حيس ١٧٩ - ١٨٠
خبط ١٤١	حيصة ١٧٩
خبل ١٥٢ - ٣١٧	حيضان ١٧٩
خبين ١٦٠	حيض ١٨٠
خبو ٧٨	حيطة ٦٩
خبور ٢١ ح	حيف ١٨٣
ختر ١٣٠	حيق ١٨٣
ختلق ١٥٢	حيقان ١٨٣
ختم ١٥٦	حيك ٢٨٤
ختور ١٣٠	حيكان ١٨٤
خشورة ٢١	حيمة ١٩٦
خشي ١٨٨	حين ١٨٦
خبجأ ٢٧١	حيوان ٣٧٤
خبجالة ٣١٧	حيود ١٧٧
خبجل ٣١٧	حيوص ١٧٩
خداج ١٢٥	حيوق ١٨٣
خدالة ٤١٠	
خد ٩٨	خ
خدر ٢١ - ٢٩٤	خالصة ٣٤
خدش ١٣٨	خانية ٧٧
خدع ٢٤١	خبأ ٢٧٠
خدمة ٥٤	خبائة ٣٩٨

خزو ۸۵
 خزی ۳۶۴
 خزیر ۲۰۵
 -سأ ۲۷۴
 خسارۃ ۲۹۴ ح
 خساسة ۲۰۶ - ۳۷۷
 خسة ۲۰۶ - ۳۷۷
 خسر ۱۳۰ - ۲۹۴
 خسف ۱۴۴
 خسق ۱۴۹
 خسؤ ۲۷۴
 خسوف ۱۴۴
 حشب ۱۲۱
 حشر ۱۰۴
 خشوع ۲۴۲
 خشوۃ ۳۱۵ - ۴۱۴
 خصاء ۱۹۲
 خصاف ۱۴۴
 خدر ۲۹۴
 خصف ۱۴۴
 خصم ۱۵۶
 خصوص ۱۰۵
 خصوصية ۱۰۵
 خصیصی ۱۰۵
 حضاب ۱۲۱
 خصب ۱۰۱
 حصد ۱۲۸
 -ضف ۱۴
 حصل ۳۱۷

خدیان ۱۸۹
 خذأ ۳۹۱
 خذع ۲۴۱
 خذف ۱۴۳
 خذل ۴۹
 خذل ۴۹
 خذلان ۴۹
 خذم ۱۵۶
 خذو ۸۳
 خذؤ ۲۷۲
 خذوء ۳۹۱
 خراب ۲۸۱
 خرابۃ ۵
 خرز ۳۰ - ۱۳۵
 خرش ۱۳۸
 خرص ۲۴ - ۳۰۲
 خرط ۳۶
 خرع ۲۴۲ - ۳۰۷
 خرف ۴۰ - ۳۱۰
 خرق ۱۴۹ - ۳۱۲
 خرقاء ۳۴۲
 خرم ۱۵۶
 خروج ۱۱
 خزابه ۳۶۴
 خز ۱۰۲
 خزع ۲۴۲
 خزق ۱۴۹
 خزم ۱۵۶
 خزن ۵۷ - ۳۲۵

خفوق ۴۳	خضم ۳۱۷
خفی ۱۹۳	خضوع ۲۴۲
خلاء ۹۱، خلاء ۲۷۷	خطأ ۳۹۱
خلاء ۲۷۷	خطابة ۶ ح - ۲۹۶
خلافة ۶	خطاة ۳۱۹
خلاقه ۴۰	خطبة ۶
خلاقه ۴۰۸	خطر ۱۳۰
خلب ۶	خطران ۱۳۰
خلج ۱۲۶ - ۲۸۶	خط ۱۰۶
خلجان ۱۲ - ۱۲۶	خطف ۳۱۰
خلط ۱۴۱	خطال ۳۱۸
خلع ۲۴۲	خطم ۱۵۶
خلف ۴۰	خطو ۸۷
خلق ۴۳	خطور ۲۲
خل ۱۱۰	خطورة ۴۰۱
خطوة ۸۱	خطیبی ۶
خلوج ۱۲	خفاء ۳۶۷
خلود ۱۵	خفات ۱۲۳
خلوص ۳۴	خفارة ۱۳۰
خلوف ۴۰	خفاض ۱۳۹
خلوقة ۴۰۸	خفت ۱۲۴
خلو ۹۱	خفة ۲۰۸
خلول ۱۱۰	خفتان ۴۳
خالی ۱۹۵	خفر ۱۳۰ - ۲۹۴
خلیفی ۴۰	خفض ۱۶۹
خماع ۲۴۲	خفق ۴۳ - ۱۴۹
خمر ۲۲ - ۱۳۱ - ۲۹۴	خفو ۸۹
خمس ۳۱ - ۱۳۶	خفوت ۱۲۳
خمش ۳۳	خفوف ۲۰۸

خیانتہ ۷۷
 خیب ۹۴
 خمیہ ۱۷۴
 خمید ۱۷۷
 خیر ۱۷۷
 خمیس ۱۷۸
 خمیط ۱۸۱ ح
 خمیقہ ۳۵۵
 خمیل ۳۵۶
 خمیلہ ۳۵۶
 خمیلولہ ۴۵۷
 خمیمومہ ۱۸۵

د

دآء ۳۹۳
 دآت ۲۶۴
 دأل ۲۶۶
 دأء ۲۶۸
 دأى ۲۶۸
 دباع ۳۹
 دباغہ ۳۹
 دبر ۲۹۴
 دبغ ۳۹
 دبل ۴۹
 دبور ۲۲
 دبول ۴۹
 دبب ۲۰۱
 دبئر ۲۲ ح
 دبئر ۲۲

خمص ۳۴ - ۴۰۳
 خمط ۱۴۱
 خمع ۲۴۲
 خم ۱۱۱
 خمود ۱۵
 خموص ۳۴ ح
 خموصہ ۴۰۳
 خموع ۲۴۲
 خمول ۳۹
 خموم ۲۱۱
 خفاف ۱۴۴
 خنب ۲۸۱
 خنز ۲۹۸
 خنق ۴۳
 خنوس ۳۱
 خنوخ ۲۴۲
 خنى ۳۶۹
 خواء ۱۹۹
 خوار ۶۶
 خوايہ ۱۹۹
 خوت ۶۱
 خوس ۶۸
 خوض ۶۹
 خوف ۷۱ - ۳۵۵
 خول ۷۴
 خون ۷۷
 خؤورة ۶۶
 خوى ۱۹۹
 خياطة ۲۴ - ۱۸۱

دروج ١٢
 درور ١٠٠
 دروس ٣١
 دره ٢٥٩
 درى ١٩١
 درية ١٩١
 دس ١٠٣
 دسر ٢٢
 دسم ٣٢١
 دسع ٢٤٢
 دعاء ٨٧
 دعابة ٢١٩
 دعارة ٢٩٤
 دعس ٢٣٦
 دع ١٠٨
 دهى ٢٩٤
 دفأ ٣٩٢
 دفاء ٣٩٢
 دفآة ٣٩٢
 دفر ١٣١
 دفع ٢٤٢
 دفق ٤٣
 دفن ١٦٠
 دفوق ٤٣ ح
 دويف ٢٠٨
 دقع ٣٠٧
 دق ١٠٨
 دقة ٢٠٩
 دك ١٠٩

دججان ٢٠٣
 دجن ٥٧
 دجو ٨٠
 دجون ٥٧
 دجيج ٢٠٣
 دح ٩٧
 دحر ٢٣٣
 دحض ٢٣٧ - ٢٣٨ ح
 دحض ٢٣٨
 دحق ٢٥٣
 دحو ٨١
 دحور ٢٢٣
 دحوض ٢٣٨
 دخن ٣٢٥
 دخور ٢٣٣
 دخول ٤٩
 دخون ٤٧
 درأ ٢٧٢
 دراس ٣١
 دارة ٣١
 دراية ١٩١
 درب ١٨١
 درجان ١٢
 دربة ٢٨١
 در ١٠٠
 درس ٣١
 درم ١٥٧
 درمان ١٥٧
 درن ٣٢٥

دموك ۴۳	دل، دلال ۲۱۰
دمى ۴۷	دلالة ۱۱۰
دناة ۹۳	دلص ۲۴ ح
دنس ۲۹۹	دلج ۲۴۲
دنف ۳۱۰	دلف ۱۴۴
دنو ۹۳	دلج ۴۳
دوام ۷۶	دل ۲۱۰
دوخ ۶۴	دلك ۴۷
دود ۳۵۴	دلو ۹۱
دور ۶۶	دلوج ۳۲۳
دوران ۶۶	دلوص ۲۴
دوس ۶۸	دلوك ۴۷
دوف ۷۱	دلولة ۱۱۰
دوك ۷۳	دليف ۱۴۴
دولة ۷۴	دمار ۲۲
دوم ۷۶	دمامة ۲۱۱
دوى ۳۷۳	دمت ۲۸۵
دهاء ۹۳	دمر ۲۲۹ ح
دهاءة ۹۳	دمس ۳۱
دهائة ۴۱۴	دمع ۲۴۲
دهس ۲۹۹	دمغ ۲۵۱
دهش ۳۰۲	دمك ۴۷
دهق ۲۵۳	دمل ۴۹
دهم ۲۵۶ - ۳۲۱	دم ۱۱۱
دهن ۲۵۸.۵۸	دمن ۳۶۶
دياس ۶۸	دموج ۱۲
دياسة ۶۸	دمور ۲۲
ديانة ۱۸۷	دموس ۳۱
دية ۱۷۱ (ح)	دموق ۴۳
ديضان ۱۸۰	

ذکاء ۹۰
 ذکر ۲۲
 ذکران ۲۲ ح
 ذکرة ۲۲
 ذکری ۲۲
 ذلق ۱۴۹ - ۳۱۲ - ۴۰۸
 ذل ۲۱۰
 ذلة ۲۱۰
 ذلیل ۵۰
 ذماً ۳۶۹
 ذمماً ۱۹۶
 ذمخ ۲۲۹ ح
 ذمر ۲۲
 ذم ۱۱۱
 ذمیانی ۱۹۶
 ذواق ۷۲
 ذوب ۶۱
 ذوبان ۶۱
 ذور ۶۴
 ذوق ۷۲
 ذوی ۱۹۹
 ذهاب ۲۱۹
 ذهب ۲۸۱
 ذهل ۲۵۵
 ذهوب ۲۱۹
 ذهول ۳۱۸
 ذیاد ۶۴
 ذیع ۱۸۲
 ذیمان ۱۸۲

دین ۱۸۷
 ذی
 ذآبة ۴۲۰
 ذات ۲۶۴
 ذار ۳۸۹
 ذال ۲۶۶
 ذام ۲۶۷
 ذاو ۲۶۸
 ذام ۱۸۵
 ذب ۹۴
 ذبح ۲۲۳
 ذبر ۲۲ - ۱۳۱ ح
 ذبل ۴۹
 ذبول ۴۹
 ذیب ۲۰۱
 ذخو ۲۳۳
 ذراً ۲۷۳
 ذرب ۲۸۱
 ذر ۱۰۰
 ذرع ۲۴۳
 ذرق ۴۳ - ۱۴۹
 ذرو ۸۴
 ذرور ۱۰۰
 ذروف ۱۴۴
 ذعر ۲۳۳
 ذفیف ۲۰۸
 ذقن ۵۸
 ذکاً ۳۶۷

رتل ۳۱۸	ذیموعه ۱۸۲
رقم ۱۵۷	ذیل ۱۸۴
رتو ۷۹	ذیم ۱۸۵
رتوب ۶	
رثا ۲۷۱	
رثاۃ ۲۰۳	راحة ۳۵۴
رئد ۱۵	رأس ۲۶۶
رئع ۳۰۷	راغية ۸۸
رثم ۵۴	رأفة ۲۶۷
رثوۃ ۲۰۳	رآفة ۲۶۷
رئی ۱۸۸	رأى ۲۶۸ - ۲۶۹
رجاء ۸۰	ربأ ۲۷۰
رجادة ۸۰	رباح ۲۸۸ ح
رجاسة ۴۰۳	رب ۹۴
رجاع ۱۴۳	ربث ۱۱
رجب ۶ ح - ۲۸۱	ربح ۲۸۸
رج ۹۶	ربد ۲۹۲
رجحان ۱۳۰ - ۲۲۳	ربع ۲۴۳
رجز ۳۰	ربق ۴۳
رجس ۳۱ - ۲۹۹	ربك ۴۷
رجع ۱۴۲	ربو ۷۸ - ر. ۲۷۰ ح
رجمان ۱۴۲	ربوض ۱۴۰
رجمی ۱۴۲	رتاع ۲۴۳ ح
رجف ۴۰	رتح ۲۶۸
رجفان ۴۰	رتع ۲۴۳
رجل ۵۰ - ۳۸	رتق ۴۳
رجلة ۳۱۸	رتقا ۳۴۲
رجوع ۱۴۲	رتك ۴۷
رحاب ۳۹۶	رتكان ۴۷

رزق ۴۳	رحابة ۳۹۶
رزن ۵۸	رحب ۳۹۶
رزو ۲۷۴	رحض ۲۳۸
رزوح ۲۲۳	رحل ۲۵۵
رزوم ۵۴	رحلة ۲۵۵
رزيم ۵۴	رحم ۳۲۱
رس ۱۰۳	رحمة ۳۲۱ ح
رسف ۴۰	رحموتی ۳۲۱ ح
رسفان ۴۰	رحیب ۳۱۶
رسم ۵۴	رخاصة ۴۰۳
رسن ۵۸	رخص ۴۰۳
رسو ۸۵	رخص ۴۰۳
رسوب ۲	رد آءة ۴۲۱
رسوخ ۲۲۹	ردة ۹۸
رشاد ۱۵ - ۲۹۰	رد ۹۸
رشاقة ۴۰۸	ردف ۳۱۰
رش ۱۰۴	ردن ۵۸
رشح ۲۲۳	ردی ۱۸۹ - ۳۶۲
رشد ۲۹۰	ردیان ۱۸۹
رشف ۴۰	ردیدی ۹۸
رشق ۴۰	ردالة ۴۱۰
رشو ۱۵ - ۸۶	ردل ۵۰
رشود ۱۵ ح	ردم ۱۵۶
رصانة ۴۱۴	ردولة ۴۱۰
رص ۱۰۵	ردوم ۵۴
رصف ۴۰	رزاح ۲۲۳
رصن ۵۸	رزام ۵۴
رصود ۱۵	رزانه ۴۱۴
رضاع ۱۴۳ - ۳۰۷	رز ۵۴

رقاً ۲۷۶	رضاعة ۱۴۳ - ۴۰۵
رقاعة ۴۰۵	رضب ۶ح
رقاغة ۴۰۶	رضح ۱۲۳
رفت ۱۰ح - ۱۲۴	رض ۱۴۳
رفت ۱۱	رضف ۱۴۴
رقد ۱۲۸	رضم ۱۵۶
رفس ۱۳۶	رضوان ۳۶۵
رفض ۳۵ - ۱۴۰	رضی ۳۶۵
رفع ۲۴۴	رطانة ۵۸
رفعان ۲۴۴	رطب ۶
رفعة ۴۰۵	رطوب ۶
رف ۱۰۷-۲۰۷	رطوبة ۳۹۶
رفق ۴۳	رعاف ۴۱
رقل ۵۰	رعاية ۲۶۲
رفو ۸۹	رعب ۲۱۹
رفوض ۱۴۰	رعد ۱۵
رفوه ۲۵۹	رعظ ۳۰۵
رفه ۲۵۹	رعف ۴۱ - ۲۵۲
رفيف ۲۰۷	رعو ۸۷
رقاً ۲۷۶	رعونة ۴۱۶
رقاحة ۲۲۳	رعى ۲۶۲
رقاعة ۴۰۵	رغاء ۸۸
رقيد ۶	رغادة ۴۰۰
رقد ۱۵	رغب ۳۹۶
روش ۳۳	رغبة ۳۹۶
روص ۳۵	رغث ۲۲۱
رقة ۲۰۹	رغس ۲۳۷
رفع ۲۴۴	رغم ۲۵۶ - ۳۲۱
روم ۵۴	رھی ۲۸۱

رملان ۵۰	رقوب ۶
رم ۱۱	رقوع ۲۷۶
رموع ۱۹۷	رقود ۱۵
رمی ۱۹۷	رقی ۳۶۷
رناء ۹۳	رکاة ۲۰۹
رنخ ۲۸۹ ح	رکب ۶
رنق ۳۱۲	رکز ۳۰
رنم ۳۲۲	رکس ۳۱
رنو ۹۳	رکص ۳۵
رنؤ ۲۷۶ ح	رکة ۲۰۹
رواج ۶۲	رکل ۵۰
رواح ۶۳	رکم ۵۴
روایة ۱۹۹	رکوب ۲۸۲
رؤب ۶۱	رکود ۱۵
روث ۶۲	رکوع ۲۴۴
روح ۶۳ - ۳۵۴	رکون ۵۸
رود ۶۴	رمأ ۲۷۷
رودان ۶۴	رماد ۲۹۰
روز ۶۷	رماية ۱۹۷
روع ۷۰	رمح ۲۲۴
روعآء ۳۵۹	رمد ۱۵ - ۱۲۸ - ۲۹۰
روغ ۷۱	رمز ۳۰
روغان ۷۱	رمس ۳۱ - ۱۳۶
روق ۷۲	رمص ۳۵
روم ۷۶	رمض ۱۴۰ - ۳۰۴
رویا ۲۶۹	رمعان ۲۴۴
روية ۲۶۹	رمق ۴۴
روی ۳۷۳	رمل ۵۰
رهب ۲۸۲	

زبر ۲۲ - ۱۳۱
 زجاء ۸۰
 زج ۹۶
 زجر ۲۲
 زجل ۵۰ - ۳۱۸
 زح ۹۷
 زحف ۲۵۲
 زحم ۲۵۷
 زحول ۲۵۵
 زحیر ۱۳۱
 زخ ۹۷
 زخور ۲۳۳
 زراية ۱۹۱
 زرة ۱۶۵
 زرد ۱۵ - ۲۹۰
 زرع ۲۴۴
 زرق ۳۲
 زرم ۳۲۲
 زریں ۲۰۵
 زدو ۸۲
 زعام ۵۵
 زعامہ ۵۵
 زعب ۲۱۹
 زعبہ ۲۶۰ -
 زعبہ ۲۹۴
 زعبہ ۲۵۳
 زعل ۳۱۸
 زغل ۲۵۵
 زعم ۵۵

رھبہ ۲۸۲
 رھبوت ۲۸۲
 رھص ۲۳۸
 رھق ۳۱۲
 رھل ۳۱۸
 رھن ۲۵۸
 رھو ۹۳
 رھور ۲۳۴
 ری ۳۷۳
 ریاد ۶۴
 ریاسہ ۲۶۶
 ریاض ۶۹
 ریاضہ ۶۹
 ریب ۱۷۴
 ریبہ ۱۷۴
 ریبہ ۱۷۱
 ریث ۱۷۵
 ریح ۱۷۶
 ریش ۱۷۹
 ربیع ۱۸۲
 ریف ۱۸۳
 ریق ۱۸۴
 ریم ۱۸۵
 ریمان ۳۹۰
 ز
 زاد ۲۶۵
 زار ۲۱۷
 زہد ۱۵ - ۱۲۸

زنا - زناء ۱۹۸	زفان ۱۰۷
زناً ۲۷۸	زفر ۱۳۱
زنتہ ۱۷۱	زف ۱۰۷
زنج ۲۸۹	زفن ۱۶۰
زوء ۲۷۸	زفیر ۱۳۱
زواة ۱۷۷	زفیف ۲۰۸
زوارۃ ۶۶	زقاء ۹۰ - ۱۹۴
زوال ۷۴	زق ۱۰۸
زؤد ۲۶۵	زقم ۵۵
زور ۶۶	زقو ۹۰
زو ۱۰۰	زقی ۱۹۴
زوع ۷۰	زکأ ۲۷۶
زویل ۲۴	زکاء ۹۰
زهادة ۲۹۰	زکاة ۴۱۴
زهہ ۲۹۰	زکن ۲۲۶
زهم ۳۲۲	زکو ۹۰
زهو ۹۳	زلیج ۱۲۶
زهوق ۲۶۳	زلع ۳۰۷
زهی ۲۶۳	زلق ۱۴۹ - ۳۱۲
زیاده ۱۷۷	زلل ۲۱۰ - ۳۷۹
زیارة ۶۶	زلیج ۱۲۶
زیت ۱۷۷	زلیل ۲۱۰
زیج ۱۷۶	زمار ۱۳۱
زید ۱۷۷	زمان ۳۲۶ ح
زیف ۱۸۳	زمانة ۳۲۶ - ۳۹۸
زیغ ۱۸۳	زمنخ ۲۲۹ ح
زیغان ۱۸۳	زمر ۲۳ - ۱۳۱ - ۲۹۴
زیغوغه ۱۸۳	زمع ۳۰۷
زیل ۱۸۴	زمعان ۲۴۴ ح

سجن ۵۸	زین ۱۸۷
سجو ۸۰	زی ۱۹۹
سجود ۱۵	سج
سجور ۲۳	سب ۲۶۴
سجوم ۵۵	سات ۲۶۴
سحب ۲۱۹ - ۲۲۰	سار ۳۸۹
سحت ۲۲۱	سام ۳۹۰
سحج ۲۲۲	سامة ۳۹۰
سح ۹۷	سأو ۲۶۹
سحر ۲۳۴	سبا ۲۷۰
سحف ۲۵۲	سباحة ۲۲۴
سحق ۲۵۳ - ۴۰۸	سب ۹۴
سحل ۲۵۵	سبت ۱۰ - ۱۲۴
سحو ۸۱ - ۲۶۲	سبج ۲۸۶ ح
سحوم ۹۷	سبج ۲۲۴
سحی ۱۸۹ - ۲۶۲	سبنج ۲۳۰
سحاء ۸۲	سبر ۲۳
سحافة ۳۶۲	سبط ۳۰۴
سحاوة ۸۲ - ۴۱۹	سبع ۲۴۴
سخر ۲۹۴	سبق ۱۴۹
سخری ۲۹۵	سبك ۱۵۱
سخرية ۲۹۵	سبوغ ۲۹
سخنة ۳۲۶	ستر ۴۳
سخو ۸۲	سته ۲۵۹
سخورة ۵۸ - ۴۱۲	سجام ۵۵
سخيف ۴۰۸ ح	سجر ۲۳
سدارة ۲۹۵	سجع ۲۴۴
سدانة ۵۸	سجل ۵۰
سد ۹۸	

سعادة ۲۹۰	سدر ۲۹۵
سعال ۴۰	سدس ۱۳۶
سعاية ۲۶۲	سدك ۳۱۶
سعة ۳۵۰	سدل ۵۰
سعد ۲۳۲	سدم ۳۲۲
سعی ۲۶۲	سدن ۵۸
سغب ۲۸۲	سدو ۸۲
سفل ۳۱۸	سدى ۳۶۲
سفوب ۲۸۲	سرا ۲۷۳
سفاد ۲۹۰	سراوة ۴۱۹
سفارة ۱۳۱	سراية ۱۹۱
سفاقة ۴۰۸	سرب ۳۸۲ - ح ۶
سفالة ۴۱۰	سرح ۲۲۴
سفاه ۴۱۵	سرط ۳۰۵
سفاهة ۴۱۵	سرع ۴۰۶
سفتح ۲۲۴	سرف ۳۱۰ - ۴۱
سفجان ۲۲۴	سرق ۱۴۹
سفر ۱۳۱	سرقه ۱۴۹
سفع ۲۴۴	سرو ۸۴ - ۳۶۴ - ۴۱۹ ح
سف ۱۰۷	سرور ۶
سفق ۱۴۹	سروح ۲۲۴
سفك ۱۵۱	سرور ۱۰۰
سفل ۴۱۰	سره ۴۱۹ ح
سفن ۱۶۰	سرى ۱۹۱
سفوح ۲۲۴	سطة ۱۶۷
سفور ۱۳۱	سطح ۲۲۴
سفه ۳۲۸	سطر ۲۳
سفاية ۱۹۴	سطو ۸۷
سقب ۲۸۲	سطوع ۲۴۴

نسل ۵۰ - ۱۱۰	سقف ۴۱
سلو ۹۱	سقل ۵۰
سلوان ۹۱	سقم ۳۲۲-۴۱۲
سلوطة ۴۰۵	سقوطہ ۳۶
سلوغ ۲۵۱	سقی ۱۹۴
سلوف ۴۱	سکات ۱۰
سلوک ۴۷	سکب ۶
سماح ۲۲۵	سکت ۱۰
سماحة ۲۲۵	سکر ۲۳ - ۲۹۵
سماع ۳۰۷	سکن ۵۸
سمت ۱۰	سکوب ۶
سمة ۱۷۰	سکوت ۱۰
سمذ ۱۷ ح	سکور ۲۳
سمر ۲۳	سکون ۵۸
سمرة ۴۱۵	سلا ۲۷۷
سمط ۳۶	سلاسة ۲۹۹
سمع ۳۰۷	سلاطه ۴۰۵
سمك ۴۷	سلام ۳۲۲
سم ۱۱۲	سلامة ۳۲۲
سمو ۳۶۹	سلب ۷
سمن ۵۸ - ۳۲۶	سلت ۱۰ ح
سمود ۱۶	سلتا ۲۳۱
سموذ ۱۷ ح	سلج - سلجان ۲۸۶
سموق ۴۴	سلج ۲۲۴
سموك ۴۷	سلخ ۲۳۰
سمول ۵۰	سلس ۲۹۹
سمی ۳۶۹	سلف ۴۱
سناعة ۴۰۶	سلق ۱۴۹
سنه ۳۵۲	سلك ۴۷

سہوم ٥٥	سنگ ٣١٣
سياحة ١٧٦	سنم ٣٢٢
سيادة ٦٤	سن ١١٣
سياسة ٦٨	سنوح ٢٢٤
سياق ٧٣	سنوخ ٢٣٠
سيب ١٧٤	سنود ١٦ - ٩٣
سيح ١١٧	سنؤ ٢٦٩
سيحان ١٧٦	سوائية ١١٩
سيخ ١٧٦	سؤال ٢٦٧
سير ١٧٨	سواية ١١٩
سيرورة ١٧٨	سود ١١٩
سيح ١٨٢	سودد ٦٦
سيخ ١٨٢	سور ٦٦
سيف ١٨٣	سورد ٦٤
سيلان ١٨٤	سوس ٣٢ - ٣٥٥
سيل ١٨٤	سوط ٧٠
سيوح ١٧٦	سوع ٧٠
سيوع ١٨٢	سوغ ٧١
ش	سوف ٧٢
شاز ٣٨٩	سوق ٧٣
شاف ٣٨٩ - ٣٩٠	سؤوخ ٦٤
شاکه ٣٥٥	سهاد ٢٩٠
شاو ٢٦٩	سہج ٢٢٢
شای ٢٦٩	سہر ٢٩٥
شباب ٩٤ - ٢٠٤	سہک ٢٥٤ - ٣١٦
شباحة ٣٩٩	سہم ٢٥٧
شب ٩٤	سہو ٩٤
شبح ٢٢٤	سہود ٢٩٠
	سہولة ٤١٠

شجوب ۷
 شجوم ۲۵۷ ح
 شحیح ۱۲۶ - ۲۲۲
 شخاصة ۴۰۳
 شخب ۷ - ۲۲۰ ح
 شخوص ۲۳۸
 شخونة ۳۹۸
 شخير ۱۳۱
 شد ۱۶ ح - ۹۸
 شدخ ۲۳۰
 شدو ۸۲
 شدون ۵۸
 شده ۲۵۹
 شذب ۱۲۱
 شراء ۱۹۱
 شراد ۱۲۸
 شرارة ۱۰۱
 شراسة ۲۹۹
 شرب ۲۸۲
 شرة ۱۰۱
 شرح ۱۲۶
 شرح ۲۲۴
 شيرد ۱۰۰
 شر ۱۰۰
 شرس ۲۹۹
 شرط ۳۷
 شرع ۲۴۵
 شرف ۴۹۷
 شرق ۴۴ - ۳۱۳

شبر ۲۳
 شبع ۳۰۷
 شبق ۳۱۳
 شبك ۱۵۱
 شيم ۳۲۲
 شجوب ۵۰
 شبول ۵۰
 شبيب ۹۴ - ۲۰۲
 شبيبة ۲۰۲
 شتاقه ۴۱۲
 شتم ۱۵۷
 شتو ۷۹
 شثن ۳۲۶
 شجاعه ۴۰۶
 شجب ۷ - ۲۲۰ - ۲۸۲
 شج ۹۶ - شج ۲۲۵
 شجن ۵۸ - ۲۲۶
 شجو ۲۴ - ۸۰
 شجوب ۲۴
 شجوبه ۷
 شجور ۵۸
 شجى ۳۶۲
 شجاج ۱۲۶ - ۲۲۲
 شحامة ۴۱۲
 شح ۹۷ - شح ۳۷۵
 شحر ۲۴ ح
 شحم ۲۵۷ - ۳۲۳
 شحن ۲۵۸
 شحو ۸۱

شفر ۲۳۴	شرقاء ۳۴۲
شغف ۲۵۳	شرم ۱۵۷
شغل ۲۵۵	شروخ ۲۳۰
شفاعة ۲۴۵	شروود ۱۲۸
شف ۱۰۷ - شف ۲۰۸	شروع ۲۴۵
شقف ۲۰۸	شروف ۴۱
شفوف ۲۰۸	شروق ۴۴
شفون ۱۶۰	شره ۳۲۸
شفه ۲۵۹	شری ۱۹۱ - ۳۶۳
شقا ۳۶۷	شزوب ۷
شقاچه ۳۹۹	شسوع ۲۴۵
شقاوة ۳۶۷	شصو ۸۶
شقح ۲۲۴	شصوب ۷ح - ۲۸۲
شق ۱۰۸	شصوص ۲۰۷
شقو ۹۰	شطاره ۲۴
شقوة ۳۶۷	شطب ۱۲۱
شکاة ۹۰	شطر ۲۴
شکاسة ۳۰۰	شط ۱۰۶
شکاية ۹۰	شطن ۵۸
شکد ۱۶	شطوب ۱۲۱
شکر ۲۴ - ۲۹۵	شطور ۲۴
شکران ۲۴	شطوط ۱۰۶ - ۲۰۷
شکړه ۲۹۵ ح	شطون ۵۸
شک ۱۰۹	شظ ۱۰۶
شکع ۳۰۸	شعارة ۴۰۱
شکل ۵۰	شعب ۲۲۰
شکم ۵۵	شعر ۲۴ - ح ۳۰ - ۲۳۴
شکو ۹۰	شعف ۲۵۲
	شغب ۲۲۰

شهادة ۲۹۰	شكور ۲۴
شهامة ۴۱۲	شكیة ۹۰
شهر ۲۳۴	شل ۱۱۰
شهم ۲۵۷	شماس ۳۲
شهو ۹۴	شمج ۱۲
شهب ۷	شمخ ۲۳۰
شهوق ۱۴۹	شمل ۳۱۸
شهوة ۳۷۰	شمع ۲۴۵
شهيق ۱۴۹	شم ۱۱۲
شيع ۱۸۲	شموخ ۲۳۰
شيب ۱۷۴	شموس ۳۰
شبية ۱۷۴	شموع ۲۴۵
شية ۱۷۲	شمول ۵۱ - ۳۱۸
شيخ ۱۷۶	شميم ۱۱۲
شيخوۛه ۱۷۶	شان - شنان - شناآن - شناعه ۲۹۳
شيد ۱۷۷	شناعه ۴۰۶
شيط ۱۸۱	شنت ۲۸۵
شيع ۱۸۲	شنج ۲۸۶
شيعان ۱۸۲	شنف ۳۱۰
شيعوۛه ۱۸۲	شنق ۴۴
شيكه ۳۵۵	شن ۱۱۳
شم ۱۸۶	شوب ۷ - ۶۱
شوع ۱۸۲	شور ۶۶ - ۷۸
شين ۱۸۷	شوص ۶۹
ش ۱۹۹	شوف ۷۲
ص	شوق ۷۳
صاب ۳۸۹	شوك ۷۳ - ۳۵۵
صاهله ۱۵۳	شوڪآء ۳۵۹
	شول ۷۴

صدوع ۲۴۵
 صدوف ۷۲ - ۱۴۵
 صدی ۳۶۲
 صدید ۹۹
 صراحة ۳۹۹
 صراخ ۱۴ - ۲۳۰
 صراف ۱۴۴
 صرامة ۴۱۲
 صرب ۱۰۱
 صرخ ۱۴
 سرد ۲۹۱
 صر ۱۰۱
 صرع ۲۸۲
 صرم ۱۵۷
 صروف ۱۴۴
 صری ۱۹۱ - ۳۶۳
 صریف ۱۴۴
 صعقة ۳۱۳
 صعوبة ۳۹۶
 صعو ۸۸
 صعود ۲۹۱
 صغار ۲۹۵
 صغر ۲۹۵ - ۴۰۱
 صغو ۸۸ - ۲۶۳
 صفی ۲۶۳
 صفا ۸۹
 صفة ۱۶۸
 صفح ۲۲۵
 صفد ۱۲۸

صب ۹۵
 صبا ۷۹
 صباء ۳۶۱
 صباة ۷۹ ح
 صباة ۳۷۵
 صباحة ۳۹۹
 صبح ۲۲۵
 صبر ۱۳۱
 صبیغ ۳۹
 صبن ۱۶۰
 صبو - صبوء ۲۷۰
 صبوة ۷۹
 صحابة ۲۸۲
 صحبة ۲۸۲
 صحة ۲۰۴
 صحر ۲۳۴
 صحو ۸۱
 صخب ۲۸۲
 صخ ۹۷
 صداء ۳۹۱
 صدح ۲۲۵
 صد ۹۹
 صدر ۲۴
 صدع ۲۴۵
 صدف ۱۴۵
 صدق ۴۴
 صدم ۱۵۷
 صدوح ۲۲۵ ح
 صدور ۲۴

صموت ۱۰	صفر ۲۹۵
صمی ۱۹۷	صغع ۲۴۶
صنع ۲۴۶	صف ۱۰۷
صنعة ۲۴۶	صفق ۱۴۹-۱۵۰ ح
صوب ۶۱	صفو ۸۹ ح
صوت ۶۱	صفون ۱۶۰
صور ۶۶	صغیر ۲۳۱
صوع ۷۰	صقب ۲۸۲
صوغ ۷۱	صقر ۲۴
صدف ۷۲	صقرة ۲۳ - ۲۴
صول ۷۴	صقع ۲۴۶
صولة ۷۴	صقل ۵۱
صوم ۷۶	صك ۱۰۹
صون ۸۷	صلابة ۳۹۶
صمبال ۱۵۳	صلاح ۱۳ - ۲۲۵
صهت ۹۵	صلب ۱۳۱
صهر ۲۳۴	صلة ۱۶۹
صهیل ۱۵۳	صلف ۳۱۰
صیاح ۱۷۶	صلق ۱۵۰
صیام ۷۶	صلم ۱۵۷
صیان ۷۷	صلوح ۱۳ - ۲۲۵
صیانة ۷۷	صلود ۱۳۸
صیب ۱۷۴	صلول ۲۱۰
صیوبه ۶۱	صلیل ۲۱۰
صیح ۱۷۶	صمات ۱۰
صیحان ۱۷۶	صمت ۱۰
صیحة ۱۷۶	صمغ ۲۳۰
صمد ۱۷۷ - ۳۵۶	صم ۱۱۲
صیر ۱۷۸	صمور ۱۶

ضرج ۱۲۶
ضر ۱۰۱
ضرس ۱۳۶ - ۳۰۰
ضوط ۱۴۸
ضرو ۸۴
ضعف ۴۰۷
ضغاء ۸۸
ضغت ۲۲۱
ضغر ۱۳۱
ضغط ۲۳۹
ضغم ۲۵۷
ضغن ۳۲۶
ضفو ۸۸
ضفن ۱۶۱
ضفو^۴ ۸۹
ضلال ۲۱۰ - ۳۷۹
ضلالة ۲۱۰
ضلع ۲۴۶
ضمان ۳۲۶
ضمانة ۳۲۶
ضمد ۱۲۹ - ۲۹۱
ضمر ۲۴ ح - ۳۰ ح
ضم ۱۱۲
ضمد ۲۹۱
ضمن ۳۲۶
ضمور ۲۴
ضناً ۲۷۸
ضنانه ۲۱۲
ضني ۲۱۲

صيرورة ۱۷۸
صيف ۱۸۳
صيفوفة ۱۸۳
صيک ۱۸۴
ض
ضاز ۲۶۵
ضالة ۴۲۱
ضب ۹۵
ضبت ۱۳۱
ضباح ۲۲۵
ضبح ۲۲۵
ضبر ۱۳۱
ضبط ۱۴۱
ضبع ۲۴۶ - ۳۰۸
ضجر ۲۹۵
ضجع ۲۴۶
ضجوع ۲۴۶
ضجاء ۳۶۲
ضحك ۳۱۶
ضحو ۸۱ - ضحو ۳۶۲
ضحى ۳۶۲
ضحم ۴۱۲ ح
ضحامة ۴۱۲
ضحومة ۴۱۲
ضراب ۱۲۱
ضراعة ۳۰۸
ضرب ۱۲۱
ضربان ۱۲۱

طبون ۱۶۰
 طحل ۲۵۵ - ۳۱۸
 طحن ۲۵۸
 طحو ۸۱
 طدة ۱۶۴
 طرأ ۲۸۳
 طرارة ۳۶۳
 طراءة ۳۶۳
 طرافة ۴۰۷
 طرح ۲۲۵
 طرد ۱۶
 طر ۱۰۱
 طرف ۱۴۵
 طرق ۴۴ - ۳۱۳
 طرو ۲۷۳
 طرور ۱۰۱ - ۲۰۵
 طروق ۴۴
 طئن ۱۰۴
 طعم ۳۲۲
 طمن ۵۹
 طمنان ۵۹
 طغیان ۸۸ - ۲۶۳
 طقق ۱۵۰ - ۳۱۳
 طققان ۳۱۳
 طفو ۸۹
 طفوح ۲۲۶
 طفور ، طفر ۱۳۲
 تلفوق ۱۵۰ - ۳۱۳
 طلاح ۱۳

ضنوء ۲۷۸
 ضوء ۱۱۹
 ضور ۶۶
 ضوع ۸۱
 ضولة ۴۲۱ ح
 ضوی ۳۷۳ ضوی ۱۹۹
 ضهد ۲۳۲
 ضیاء ۱۱۹
 ضیاع ۱۸۲
 ضیافة ۱۸۳
 ضیر ۱۷۸
 ضیز ۱۷۸
 ضیعة ۱۸۲
 ضیف ۱۸۳
 ضیفوفة ۱۸۳
 ضیق ۱۸۴
 ضيقة ۱۸۴
 ضیم ۸۶

ط

طاغوت ۸۸
 طب ۹۵ - طب ۳۷۵
 طبانة ۱۶۰
 طبانية ۱۶۰ - ۳۲۷
 طبخ ۱۴ - ۲۳۰
 طبع ۳۰۸
 طبن ۱۶۰ - ۳۲۷
 طبو ۸۹

عتاب ٧ ح
 عتادة ٤٠٠
 عتاق ١٥٠
 عتاقة ١٥٠-٤٠٩
 عتب ٧ ح
 عتيان ٧ ح
 عتر ١٣٢ ح
 عتران ١٣٢ ح
 عتق ١٥٠-٤٠٩
 عتك ١٥١ ح
 عتل ٥١
 عتم ١٥٧
 عتو ٧٩
 عتى ٧٩
 عته ٣٢٨
 عشار ٣٥-١٣٢ ح
 عش ٩٦
 عشر ٢٥-١٣٢ ح
 عشم ١٥٧
 عشن ٥٩
 عشو ٨٠
 عشور ٢٥
 عشى ٣٦١
 عشب ٢٨٣
 عجر ١٣٢
 عجز ١٣٥
 عجف ١٤٥-٤١٥
 عجل ٣١٨
 عجلة ٣١٨

ظلم ١٥٧
 ظلمة ٣٢٣ ح
 ظنول ٣٨٠
 ظماً ٣٩٢
 ظمآة ٣٩٢
 ظن ١١٣
 ظهارة ٤٠١
 ع
 عاب ١٧٤
 عالم ٣٢٣ ح
 عباب ٩٥
 عبادة ١٦
 عبارة ٣٥
 عباقة ٣١٣
 عباله ٤١٠
 عب ٩٥
 عبث ١٢٥-٢٨٥
 عبث ٢٩١
 عبث ٢٥-٢٩٦
 عبس ١٣٧-٣٠٠
 عبط ١٤١
 عبق ٣٣
 عبك ١٥١
 عبيل ١٥٣
 عبودة ١٦
 عبودية ١٦
 عبور ٢٥
 عبوس ١٣٧

عرجان ۱۲ - ۱۵۴	عجم ۵۵
عرا ۱۰۱ - عر ۲۰۵	عجمة ۴۱۶
عرب ۲۸۳	عجن ۱۶۱
عز، عزة، عزازة ۲۰۶	عجو ۸۰
عوش ۳۳	عجوز ۳۰
عرض ۳۶ - ۱۴۰ - ۴۰۴	عجوف ۱۴۵
عرف ۱۴۵	عداء ۸۳
عرفان ۱۴۵	عد ۹۹
عرق ۴۵ - ۳۱۳	عدة ۱۶۴
عرك ۴۷	عدل ۱۵۳
عرم ۵۵	عدم ۳۲۳
عون ۵۹ - ۱۶۱	عدن ۱۶۱
عرو ۸۴	عدو ۸۲، عدد ۸۳
عروبة ۳۹۶	عدوان ۸۳
عروبية ۳۹۶	عدول ۱۵۳
عروج ۱۲	عذب ۷
عروك ۴۷	عذر ۱۳۲
عری ۳۶۴	عذق ۴۵ - ۱۵۰ - ۳۱۴
عزازة ۲۰۶	عذل ۵۱
عز ۱۰۲ - ۲۰۳	عدم ۱۵۷
عزة ۲۰۳	عذوبة ۳۹۶
عزر ۱۳۲	عراقه ۴۱ - ۴۰۷
عزف ۱۴۵	عراقه ۵۵
عزق ۱۵۰	عراضة ۴۰۴
عزل ۱۵۳	عرب ۲۸۳
عزم ۱۵۸	عرت ۱۲۴
عزمان ۱۵۸	عرة ۱۰۱
عزو ۸۵ - ۱۹۲	عرج ۶۲ - ۲۸۶

عضو ۸۶
 عضوف ۱۴۵
 عصمة ۱۵۸
 عصی ۱۹۲ - ۳۶۵
 عصیان ۱۹۲
 عضاضة ۳۷۸
 عضب ۱۲۲
 عضد ۱۶ - ۱۲۹ - ۲۹۱
 عض ۳۷۸
 عضل ۵۱ - ۳۱۸
 عضوبة ۳۹۷
 عضه ۲۵۹ - ۳۲۸
 عضیض ۳۷۸
 عظامس ۳۲
 عطب ۲۸۳
 عطار ۲۹۶
 عطش ۳۰۲
 عط ۱۰۶
 عطف ۱۴۶
 عطل ۳۱۹
 عطن ۱۶۱ - ۳۲۷
 عطو ۸۹
 عطون ۱۶۱
 عطامة ۴۱۲
 عطه ۱۶۷
 عطم ۴۱۲
 عفاف ۲۰۸
 عفاقة ۲۰۸

عزوب ۷
 عزوبة ۳۹۷
 عزوف ۱۴۵
 عزیف ۱۴۵
 عزیزم ۱۵۸
 عزیمة ۱۵۸
 عزى ۱۹۲
 عساء ۸۵
 عصب ۱۲۱
 عصر ۱۳۲ - ۲۹۶ - ۴۰۱
 عمران ۱۳۲
 عس ۱۰۳
 عسس ۱۰۳
 عسف ۱۴۵
 عشق ۳۱۳
 عسل ۱۵۳
 عسلان ۱۵۳
 عسو ۸۵
 عسى ۸۵
 عشر ۲۵ - ۱۳۳
 عشق ۳۱۳
 عشو ۸۶
 عشى ۳۶۵
 عصابة ۳۹۷
 عصب ۱۲۱ - ۲۸۳
 عضد ۱۲۹
 عصر ۱۳۳
 عصف ۱۴۵

علب ۸ - ۲۸۳	عقج ۱۲۶
عله ۱۱۰	عقر ۱۳۳
علت ۱۲۵	عقس ۱۳۷
علط ۳۷	عفظ ۱۴۱
علق ۱۴۶	عف ۲۰۸
علق ۴۵ - ۳۱۴	عقه ۱۰۸
علك ۴۷	عفن ۳۲۷
عل ۱۱۰	عفو ۸۹
علم ۵۵ - ۳۲۳	عفوتة ۳۲۷
علن ۵۹ ح - ۳۲۷	عقارة ۴۰۱ - ۴۰۲ ح
علو ۹۲	عقب ۸
علوق ۳۱۴	عقد ۱۲۹
علون ۵۹	عقر ۱۳۳ - ۲۹۶ - ۴۰۱
عله ۳۲۸	عقص ۱۳۸ - ۳۰۳
علب ۸ ح	عقف ۱۴۶
عمارة ۲۵	عق ۱۰۸
عمامة ۴۰۹	عقل ۵۱ - ۱۵۳
عمت ۱۲۴	عقم ۳۲۳ - ۴۱۲
عمد ۱۲۶ - ۲۹۱	عقوب ۸
عمل ۳۱۹	عقوق ۱۰۸
عمر ۲۹۶	عقول ۱۵۴
عموم ۱۱۲	عكر ۱۳۳ - ۲۹۶
عمومة ۱۱۲	عكس ۱۲۷
عمه ۳۲۸	عكف ۴۱
عمهان ۳۲۸	عكم ۱۵۸
عنا ۳۶۹	عكو ۹۰
عناس ۳۲	عكور ۱۳۳
عناية ۱۹۸	عكوف ۴۱ - ۱۴۶ ح

عوون ۷۷	عنت ۲۸۴
عہد ۲۹۱	عنج ۱۲۶
عہر ۲۳۵	عنز ۱۴۱ ح
عہارۃ ۲۳۵	عنش ۲۳
عہور ۲۳۵	عنف ۴۰۷
عیاث ۱۷۵	عنق ۴۵
عیادۃ ۶۵	عنن ۱۱۴
عیاج ۱۷۵ ح	عنو ۹۳
عیاط ۷۰	عنود ۱۲۹
عیاف ۳۵۶	عنوس ۳۲
عیافۃ ۱۸۳	عنون ۱۱۴
عیالۃ ۷۵	عنی ۱۹۸ - ۳۶۹
عیانۃ ۱۸۷	عواء ۲۰۰
عیب ۱۷۴	عود ۶۵
عیث ۱۷۵	عودۃ ۶۵
عیمان ۱۷۵ ح	عوذ ۱۶ - ۶۵
عیج ۱۷۵	عوز ۶۶ - ۳۵۴
عیر ۱۷۸	عوزۃ ۳۵۴
عیس ۱۷۸	عوز ۳۵۵
عیش ۱۷۹	عوص ۳۵۵
عیشۃ ۱۷۹	عوض ۶۹
عیشونۃ ۱۷۹	عوطۃ ۷۰
عیف ۱۸۳	عوق ۷۳
عیل ۱۸۴	عول ۷۵
عیمۃ ۱۸۶	عوم ۷۶
عین ۱۸۷	عون ۷۷
عیون ۱۷۵	عووط ۷۰
	عوول ۷۵

غرض ۱۴۰ - ۴۰۴	عیوط ۷۰
غرف ۱۴۶	عی ۲۰۰ - ۳۷۴
غرق ۳۱۴	غ
غرم ۳۲۳	غباوة ۳۶۱
غرو ۸۴	غب ۲۰۲
غروب ۸	غبث ۱۲۵
غرور ۱۰۱	غبر ۲۹۶
غری ۳۶۵	غبط ۱۴۱
غزارة ۴۰۲	غبطة ۱۴۱
غزل ۱۵۴ - ۳۱۹	غبق ۴۵
غسف ۱۴۵ ح	غبین ۱۶۱ - ۳۲۷
غسق، غسقان ۱۵۰	غیوب ۲۰۲
غسل ۱۵۴	غبور ۲۵
غسوه، ۸۵	غت ۹۵
غسوق ۱۵۰	غثم ۱۵۸
غشم ۱۵۸	غدر ۱۳۳ - ۲۹۶
غشواء ۳۷۱ ح	غدق ۴۱۴
غشيان ۳۶۵	غدو ۸۳
غضاضة ۳۷۸	غذاء ۸۳
غضب ۲۸۴	غرابه ۳۹۷
غضر ۱۳۳	غرار ۱۰۱
غض ۱۰۵	غرارة ۲۰۵
غصف ۱۴۶	غربه ۳۹۷
غضن ۱۶۱	غرث ۲۸۵
غط ۱۰۶	غرث ۲۸۵
غطى ۱۹۳	غرز ۳۰
غفر ۱۳۳ - ۲۹۶	غرس ۱۳۷

غسق ۳۱۴	غفران ۱۳۳
غسل ۵۱	غفلة ۵۱
غمو ۹۲	غفول ۵۱
غموس ۳۲	غقیق ۲۰۹
غموض ۳۶	غلاء ۹۲
غموضه ۴۰۴	غلب ۱۲۲
غمی ۱۹۷	غلبه ۱۲۲
غنج ۱۸۶	غلبی ۱۲۲
غنط ۱۴۲	غلث ۲۸۵
غنم ۳۲۳	غلث ۱۲۵ - ۲۸۵
غنمی ۳۶۹	غلط ۳۰۵
غنیه ۳۶۹	غلف ۱۴۶
غور ۶۶	غلق ۳۱۴
غوص ۶۹	غل ۱۱۰ - ۲۱۰
غول ۷۵	غلل ۱۱۰
غوور ۶۶	غلمه ۱۱۰
غوی ۳۷۴	غلو ۹۲
غیاب ۱۷۴	غلول ۱۱۰
غیاب ۶۷ - ۱۷۸	غم ۱۱۲
غیاصه ۶۹	غمارة ۴۰۲
غیب ۱۷۴	غمج ۲۸۶
غیبه ۱۷۴	غمد ۱۶ ح - ۱۲۹
غیوبه ۱۷۴	غمر ۲۶ - ۲۹۶
غیت ۱۷۵	غمز ۱۳۵
غیر ۱۷۸	غمس ۳۲ - ۱۴۷
غیس ۱۸۰	غمص ۱۳۹ - ۳۰۳ - ۳۷۷
غیظ ۱۸۱	غمصاً ۳۳۸
غیم ۱۸۶	غمط ۳۰۵

فحلة ۲۵۵	غيمومة ۱۸۶
فحوم ۲۵۷	غين ۱۸۷
فخامة ۴۱۲	غيوب ۱۷۴
فخومة ۴۱۲	
فداء ۱۸۹	ف
فدام ۱۵۸ ح	فأو ۲۶۹
فدامة ۴۱۲	فأى ۲۶۹
فدر ۲۶ ح	فالج ۲۸۷
فدم ۱۵۸	فت ۹۵
فدية ۱۸۹	فتخ ۲۳۰
فديد ۲۰۴	فتق ۴۵-۳۱۴
فراة ۱۶	فتقاء ۳۴۳
فرار ۱۰۱	فتك ۴۷
فراش ۳۳	فتل ۱۵۴
فراغ ۳۹ - ۳۱۰	فتن ۱۶۱ - ۱۶۲
فراهة ۴۱۵	فتنة ۱۶۲
فراهية ۴۱۵	فتور ۲۶
فرة ۱۶۶	فتون ۱۶۱
فرد ۱۶ ح	فجاء! ۳۸۱ ، فجاعة ۲۷۱
فر ۱۰۱	فج ۹۷
فرر ۲۶ - ۱۳۵	فجر ۲۶
فرس ۱۳۷	فجع ۲۴۶
فرش ۳۳	فجو ۸۰
فرص ۱۳۹	فجوا ۳۷۰
فرض ۱۴۰	فجواء ۳۸۱
فرط ۳۷ - ۱۴۱	فجور ۲۶
فرطان ۳۷	فحام ۲۵۷
فرق ۴۵ - ۳۶۴	فحل ۲۵۵

۱۰۵ فص	فرقان ۴۵
۱۵۴ فصل	فرك ۴۷ - ۳۱۶
۱۵۸ فصم	فروغہ ۳۹۸
۱۵۴ فصول	فروود ۱۶ ح
۸۷ فضاء	فروض ۱۴۰
۲۰۷ فضاضة	فروط ۳۷
۲۲۶ فضح	فروغ ۳۹
۲۳۱ فضخ	فروہة ۴۱۵
۱۰۵ فض	فرہ ۳۲۹
۵۱ فضل	فری ۱۹۱ - ۳۶۴
۲۰۷ فضوضة	فزع ۲۴۶ - ۳۰۸
۱۵۸ فظام	فساحة ۳۹۹
۳۲۷ فطائة	فساد ۱۶
۳۲۷ فطانية	فسالة ۴۱۰
۲۲۶ فطح	فسح ۲۲۶
۲۶ فطر	فسخ ۲۳۰
۳۲۷ - ۵۹ فطنة	فسر ۱۶
۲۵۵ فعال	فسق ۴۵ - ۱۵۰
۴۱۲ فعامة	فسو ۸۶
۲۵۵ فعال	فسود ۱۶
۴۱۲ فعومة	فسوق ۴۵ - ۱۵۰
۲۷۶ فعاً	فش ۱۰۴
۴۱۵ فقاہة	فشل ۳۱۹
۱۲۹ فقر	فشو ۸۶
۱۲۹ فقدان	فساحة ۳۹۹
۱۳۳ فقر	فصال ۱۵۴
۳۸ فتوع	فصد ۱۲۹
۳۲۹ فقد	

فور ٦٧	فغر ٢٣٥
فوران ٦٧	فغوم ٢٥٧
فوز ٦٧	فكاك ١٠٩
فوظ ٧٠	فكاهة ٣٢٩
فوق ٧٣	فكر ٢٦
فوه ٧٨	فك ١٠٩
فهيد ٢٩٢	فكه ٣٧٩
فهيق ٣١٤	فلج ١٣ - ١٢٦
فهفم ٣٢٣	فلح ٢٢٦
فيالة ١٨٥	فلذ ١٣٠
فيهة ٢١٨	فلع ٢٤٧
فيح ١٧٦	فلق ١٥٠
فيحان ١٧٦	فل ١١٠
فيد ١٧٧	فلو ٩٢
فيسان ١٨٠ ح	فلى ١٩٦
فيض ١٨٠	فناء ٣٧٠
فيوضه ١٨٠	فنج ١٣ ح
فيظ ١٨١	فنخ ٢٣١
فيظان ١٨١	فنع ٣٠٩
فيوع ٢١٨	فن ١١٤
فيوض ١٨٠	فتوك ٤٨ ح
فيوظ ١٨١	فواظ ٧٠
فيولة ١٨٥	فواق ٧٣
في ٢١٨	فوت ٦٢
ف	فوح ٦٣ - ١٧٦
	فوحان ٦٣
قأب ٢٦٤	فوخ ٦٤
قائلة ١٨٥	فود ٦٥

قدرة ۲۶ ح - ۱۳۴ - ۲۹۶
 قدع ۳۰۹
 قدم ۵۵ - ۴۱۳
 قدور ۱۳۴
 قدوم ۲۲۳
 قده ۱۶۵
 قدی ۱۸۹
 قديان ۱۹۰
 قذارة ۴۰۲
 قذة ۱۶۵
 قذ ۹۹
 قذر ۲۹۷
 قذف ۱۴۶
 قذل ۵۲
 قذل ۱۹۰ - ۳۶۳
 قراء ۱۹۱
 قرابة ۸
 قران ۵۹
 قرب ۸ - ۲۹۷
 قربان ۲۸۳
 قرة ۱۶۶ - ۲۰۵
 قرح ۲۲۷ - ۲۸۸
 قرد ۲۹۲
 قر ۱۰۲ - ۲۰۵
 قرس ۱۳۷ - ۳۰۰
 قرش ۱۳۸
 قرص ۳۵ - ۱۳۹ ح
 قرض ۱۴۰

قباحة ۲۹۹
 قباع ۲۴۷
 قبالة ۵۱ - ۳۱۹
 قبیح ۲۲۶ - ۳۹۹
 قبر ۲۶ - ۱۳۳
 قبس ۱۳۷ - ۳۰۰
 قبص ۱۳۹ - ۳۰۳
 قبض ۱۴۰
 قبع ۲۴۷
 قبلا ۳۴۵
 قبو ۷۹
 قبوب ۲۰۲
 قبون ۱۶۲
 قبيب ۲۰۲
 ققانة ۴۱۴
 قت ۹۵
 قتر ۱۳۳ - ۲۹۶
 قتل ۵۱
 قتو ۷۹
 قحاب ۱۲۳ ح
 قحل ۳۱۹
 قحوظ ۲۳۹
 قحول ۲۵۵
 قدارة ۱۳۴
 قد ۹۹
 قدح ۲۲۶
 قدر ۲۶ - ۱۳۴
 قددان ۱۳۴

قشج ١٢٦	قرع ٣٠٩
قشر ١٣٤	قرف ١٤٦
قشط ١٤٢	قرظ ١٤٢
قشع ٢٤٧	قرم ١٥٨ - ٣٢٤
قشو ٨٦	قرو ٨٤
قسارة ٢٧	قروآ ٣٧١
قصاعة ٤٠٦	قروت ١٢٤
قصب ١٢٢	قروح ٢٢٧
قصد ١٢٩	قرور ٢٠٥
قصر ٢٦ - ٢٩٧ - ٤٠٢	قروم ١٥٨
قص ١٠٥	قري ١٩١
قصص ١٠٥	قريير ٢٠٥
قصع ٢٤٧	قز ١٠٢
قصف ١٤٦ - ٣١١	قزح ٢٢٧
قصل ١٥٤	قزلان ١٥٤
قصم ١٥٨	قزوع ٢٤٧
قصع ٢٤٧	قسا ٨٦
قصف ١٤٦ - ٣١١	قسام ٤١٣
قصو ٨٦ - ٨٧	قسامة ٤١٣
قصور ٢٧	قساوة ٨٦
قصى ٣٦٥	قسر ١٣٤
قصيف ١٤٦	قس ١٠٣
قضاة ٤٠٧	قسم ١١٢ - ١٥٨
قضاة ٤٠٦ ح	قسو ٨٦
قضب ١٢٢	قسوة ٨٦
قض ١٠٥	قسوط ١٤١
قضض ٣٧٨	قسى ٨٦
قضم ٣٢٤	قسيب ١٢٢
	قشب ١٢٢

قل ۲۱۱	قطب ۱۲۲
قلۃ ۲۱۱	قطران ۲۷
قلم ۱۵۸	قط ۱۰۶
قلو ۹۲	قطط ۳۷۸
قلوص ۱۳۹	قطع ۲۴۸
قلی ۱۹۶	قطف ۲۴۷
قمآء ۴۲۲	قطم ۱۵۸-۳۱۴
قمآء ۴۲۱	قطوب ۱۲۲
قمح ۲۲۸-۲۸۸	قطور ۲۷ ح
قمر ۲۷-۱۳۴-۲۹۷	قطورع ۲۴۸
قمس ۳۲	قظوف ۱۴۷
قمش ۱۳۸	قظون ۵۹
قمط ۳۷	قعارة ۴۰۲
قمع ۳۰۹	قعر ۲۳۵
قمل ۳۱۹	قعص ۲۳۸
قموح ۲۲۷	قعود ۱۶
قمی ۲۲۷	قفر ۲۷-۱۳۵-۲۹۷
قناطۃ ۳۷	قفران ۱۳۵-۱۳۶
قناعۃ ۳۰۹	قف ۱۰۷
قنص ۱۳۹	قفل ۵۲
قنط ۳۷	قفن ۱۶۲
قنو ۸۹-۹۳-۱۹۸	قفو ۸۹
قنوت ۱۰	قفوف ۲۰۹
قنوة ۹۳	قفول ۵۲-۱۵۴
قنوع ۲۴۸	قلب ۱۲۲
قنوط ۳۷	قلس ۱۳۷
قسى ۱۹۸-۳۷۷	قلع ۲۴۸
قسنان ۳۷۰	قلق ۳۱۴

كاشفة ١٤٧	قنيه ١٩٨
كبارة ٤٠٢	قوت ٦٢
كب ٩٥	قود ٦٥
كبت ١٢٤	قوس ٦٨
كبذ ١٢٩	قوع ٧١
كبر ٢٧ - ٢٩٧	قوف ٧٢
كبس ١٣٧	قول ٧٥
كبل ١٥٤	قولة ٧٥
كبن ١٦٢	قوة ٣٧٣
كبو ٧٩	قوى ٣٧٤
كتاب ٨	قهر ٢٣٥
كتابة ٨	قى ٢١٩
كتب ٨	قياة ٦٢
كتف ١٤٧	قياس ٦٨ - ١٧٨
كتم ٥٥	قياد ٦٥
كتمان ٥٥	قيادة ٦٥
كتو ٧٩	قياع ٧١
كتيت ٢٠٢	قيام ٧٦
كثاة ٣٧٥	قيح ١٧٦
كثارة ٤٠٢	قيدودة ٦٥
كثافة ٤٠٧	قيس ٦٨ - ١٧٩
كشب ١٢٢	قيض ١٨٠
كشر ٢٧	قيظ ١٨١
كثرة ٤٠٢	قيل ٨٥ - ١٨٥
كثوثة ٣٧٥ ح	قيلولة ١٨٥
كحل ٥٢	قين ١٨٧
كد ٩٩	ق
كبد ٢٩٧	كذبة ١٢٢

۱۴۲ کشط
 ۱۴۷ کشف
 ۱۵۹ کشم
 ۱۰۶ کظ
 ۱۵۹ کظم
 ۸ کعوب
 ۱۰۷ کعوع
 ۵۲ کفالة
 ۱۹۴ کفایة
 ۱۲۴ کفت
 ۲۷ کفران
 ۱۰۷ کف
 ۵۲ کفل
 ۱۶۲ کفن
 ۲۷ کفور
 ۵۲ کفول
 ۱۳۴ - ۲۷ کفو
 ۲۷۷ کلاءة
 ۸ کلاب ح
 ۲۱۱ کلال
 ۲۱۱ کلالة
 ۲۸۳ - ۸ کلب ح
 ۲۰۹ کلع
 ۳۱۱ کلف
 ۲۱۱ کل
 ۲۱۱ کلہ
 ۱۵۹ کم
 ۲۷۷ کلوء

۱۵۹ - ۵۶ کدم
 ۱۲۲ کذاب
 ۱۲۲ کذب
 ۸ کراب
 ۸ کرب
 ۸ کرث
 ۱۶ کرد
 ۳۲۹ کراہة
 ۳۲۹ کراہیة
 ۱۰۲ کر
 ۱۴۷ - ۴۱ کرف
 ۸۴ کرو
 ۸ کروب
 ۲۴۸ کروع
 ۳۲۹ کرہ
 ۱۹۱ کری
 ۱۰۲ کزازة
 ۱۵۹ کزم
 ۱۶ کساد
 ۱۲۳ کسب
 ۱۳۴ کسر
 ۲۴۸ کسع
 ۲۴۷ کسف
 ۳۱۹ کسل
 ۸۶ کسوة
 ۱۴۷ کسوف
 ۱۴۷ کشاف
 ۱۳۴ کشر

كیل ١٨٥	كلول ٢١١
كینونة ٧٧	كماً ٢٧٨
كود ٣٥٦	كمائة ٤٠٣
كى ٢٠٠	كمال ٥٢
ل	كمد ٢٩٢
لاى ٢٦٩	كمل ٥٢
لبأ ٢٧٠	كم ١١٢
لباث ٢٨٥	كمون ٥٩
لباقة ٣١٥	كمى ١٩٧
لب ٩٥	كناية ١٩٨
لبث ٢٨٥	كنز ١٣٥
لبيج ١٢٦	كنس ٣٢
لبس ١٣٧ - ٣٠٠	كنظ ١٤٢
لبطء ١٤٢	كنع ٣٠٩
لوك ٤٨	كنف ٤١
لبن ٦٠ - ١٦٢ - ٣٢٧	كن ١١٤
لبود ١٦	كنود ١٦
لت ٩٥	كنوس ١٣٧
لثق ٣١٥	كور ٦٧
لثم ١٥٩ - ٣٢٤	كون ٧٧
لجأ ٢٧١	كهانة ٥٩ - ٤١٤
لجاج ٢٠٣	كهر ٢٣٥
لجاجة ٢٠٣	كياسة ١٧٩
لجب ٢٨٣	كيد ١٧٧
لجة ١٦٣	كيدة ١٧٧
لجج ٢٠٣	كيدودة ٣٥٦
لجوبة ٢٩٧	كيس ١٧٩
	كيع ١٨٢

لصف ۴۲ ح
 لصفوف ۴۲ ح
 لصوق ۳۱۵
 لطاء ۲۷۶ ح
 لطح ۲۲۸
 لظ ۱۰۶
 لصع ۳۰۹
 لطع ۲۴۹ ح
 لطف ۴۲
 لطم ۱۵۹
 لعب ۲۸۴
 لعق ۳۱۵
 لعوب ۹
 لعن ۲۵۸
 لفاظ ۲۴۹ ح
 لفظ ۲۳۹
 لعوب ۲۸۴
 لفت ۱۲۴
 لفتح ۲۲۸
 لفظ ۱۴۲
 لف ۱۰۸
 لفق ۱۵۰
 لقم ۱۵۹
 لقا ۳۶۷
 لقاء ۳۶۷
 لقاءة ۳۶۷
 لقانیہ ۳۲۷
 لفس ۳۲ - ۳۰۰

لحاق ۳۱۵
 لحامة ۴۱۳
 لحب ۲۸۳
 لحج ۲۸۷
 لحي ۲۳۷ - ۳۰۰
 لخص ۲۳۸ ح
 لحم ۵۶ - ۳۲۴
 لحن ۲۵۸ - ۳۲۷
 لحو ۸۱ - ۲۵۷
 لحظ ۲۴۰
 لخن ۳۲۷
 لخوا ۸۲
 لد ۹۹
 لدغ ۲۴۹ - ۲۵۱
 لدم ۱۵۹
 لزب ۸
 لزج ۲۸۷
 لز ۱۰۲
 لزز ۱۰۲
 لزوب ۸
 لزرق ۳۱۵
 لزوم ۳۲۴
 لسب ۱۲۳ - ۲۸۳
 لسع ۲۴۹
 لسن ۳۲۷
 لسوب ۸ ح
 لسوق ۳۱۵
 لصب ۲۸۳

لوت ۶۲	لقط ۳۷
لوح ۶۳	لقع ۲۴۹
لوز ۶۵	لقف ۳۱۱
لوس ۶۸	لقفان ۳۱۱
لوط ۷۰	لقم ۳۲۴
لوك ۷۳	لقن ۳۲۷
لوم ۷۶	لقوف ۱۰۷
لومة ۷۶	لقى ۳۶۷
لوؤب ۶۱	لقیان ۳۶۷
لوی ۲۷۴	لقیانة ۳۶۷
لہاٹ ۲۸۵	لکز ۳۰
لہب ۲۸۴	لکع ۳۰۹
لہٹ ۸	لکم ۵۶
لہشان ۲۸۵ ح	لمح ۲۲۸
لہج ۲۸۷	لمجان ۲۲۸
لہس ۲۵۳ - ۳۱۵	لمز ۱۳۶
لہم ۳۲۴	لمس ۳۲
لہو ۹۴	لمظ ۳۸
لیاز ۶۵	لمع ۲۴۹
لیت ۱۷۵	لمعان ۲۴۹
لیط ۱۸۱	لمق ۴۵
لیع ۱۸۲	لم ۱۱۲
لیق ۱۸۴	لواب ۶۱
لیہ ۱۸۸	لواح ۶۳
لی ۲۰۰	لواطة ۷۰
لیان ۲۰۰	لوب ۶۱
	لوبان ۶۱
	لوت ۶۲

مجاز ۶۷
 مجاعة ۳۰۹
 مجاعة ۶۰
 مجع ۹۷
 مجلد ۱۶ - ۴۰
 مجر ۲۹۷
 مجش ۲۴۷ ح
 مجعل ۲۵۴
 مجل ۵۲ - ۲۱۹
 مجلس ۱۳۶
 مجون ۶۰
 مجید ۱۶ ح
 مجاص ۱۷۹
 مجاض ۱۸۰
 محبة ۲۰۱
 محش ۱۳۷
 محص ۳۰۳
 محض ۲۳۸
 محق ۲۵۳
 محك ۲۵۴
 محل ۱۱۰
 مداوف ۱۴۴
 محمدة ۲۸۹
 محن ۲۵۸
 مجر ۸۱ - ۱۸۹ - ۲۶۲
 محوشة ۴۰۴
 محى ۱۸۹ - ۲۶۲
 محمد ۱۷۷

م
 ماب ۱۱۷
 ماق ۳۹۰
 ماكل ۱۱۶
 مان ۲۶۸
 مأواة ۲۰۱
 مأوية ۲۰۱
 مأى ۲۶۹
 مبره ۳۷۶
 مبيع ۱۸۱
 مبيوع ۱۸۱
 متاب ۶۰
 متابة ۶۰ ح
 متانة ۴۱۴
 مت ۹۶
 متح ۲۲۸
 مترب ۲۸۰ ح
 متربة ۲۸۰
 متع ۲۴۹
 متل ۵۳
 متن ۶۰
 متو ۷۹ ح
 متوع ۲۴۹
 مثاب ۶۰
 مثابة ۶۰
 مثال ۵۲
 مشن ۶۰ - ۱۶۲ - ۳۲۸
 مشول ۵۲
 ميث ۲۰۳

مرآة ۴۲۹	محيض ۱۸۰
مرادة ۴۰۰	مخاض ۲۳۹ - ۳۰۴
مرارة ۳۷۷	مخاط ۲۴۰ ح
مرام ۷۶	مخانة ۷۷
مرث ۱۱ - ۱۷۵	مخمر ۲۷ - ۳۲۵ ح
مرج ۱۳ - ۲۸۷	مخرج ۱۲
مرجع ۱۴۲	مخص ۲۳۸ ح
مرح ۲۸۸	مخض ۲۳۹ - ۲۶
مرحان ۲۸۹	مخط ۲۳۹ - ۲۷
مرخ ۲۳۱	مخلط ۱۲
مرد ۱۶ - ۹۸	مخمصة ۳۴
مردود ۹۸	مخور ۲۷
مرذ ۱۷	مخيلة ۳۵۶
مر۰۲ ۱۰۲	مداك ۷۳
مرز ۳۰	مدح ۲۲۸ - ۲۵۹ ح
مرسى ۳۳ - ۳۰۰	مدخل ۴۹
مرص ۲۰۴	مد ۹۹
مرط ۳۷	مدر ۲۷
مرمة ۱۱۱	مدعاة ۸۸
مرؤة ۴۲۱	مدون ۶۰
مرود ۱۷	مدہ ۲۵۹
مرور ۱۰۲	مذاق ۷۲
مروق ۴۵	مذابة ۷۲
مرون ۶۰	مذر ۲۹۷
مري ۱۹۲	مذق ۴۵
مزاج ۲۲۸	مذل ۵۲ - ۳۲۰
مزار ۶۶	مذي ۱۹۰
مزارة ۴۰۲	مرا ۲۷۳

مشق ٤٦	مزج ١٣
مشقة ١٠٨	مزح ٢٢٨
مشمقه ٢٤٥	مز ١٠٣
مشى ١٩٢	مزق ١٥٠
مصر ٢٧	مزوع ٢٤٩
مص ١٠٥	مزید ١٧٧
مصع ٢٤٩	مساءة ١١٩
مصل ٥٢	مساءة ١١٩
مصوح ٢٢٨	مساحه ٢٢٨
مصوع ٢٤٩	مباق ٧٣
مصير ١٧٨	مساينه ١١٩
مضاء ١٩٣	مسيبا ٢٧٠
مضرب ١٢١	مسجد ١٥
مضرة ١٠١	مسح ٢٢٨
مض ١٠٦	مسخ ٢٣١
مضغ ٢٩	مسد ١٧
مضو ٨٧	مسرة ١٠٠
مضور ٢٧	مس ١٠٤
مضى ١٩٣	مسطور ٢٧
مطاف ١٨٣	مسقط ٣٦
مطال ٢٥٤	مسوق ٧٢
مطار ٢٧	مسير ١٧٨
مط ١٠٦	مشاء ١٩٢
مطلع ٢٨	مشج ١٢٦
مطال ٥٣ - ٢٥٤ ح	مش ١٠٤
مطو ٨٧	ممش ٣٧٧
مظلمة ١٥٧	مشط ٣٨
مهاب ١٧٤	مشظ ٣٠٤

مفص ۳۰۳-۳۰۱	معابة ۱۷۴
مفط ۲۴۰	معان ۱۷۵
مغفرة ۱۳۳	معاج ۶۳
مغيب ۱۷۴	معاد ، معاذ ۶۵
مفتون ۱۶۲	معازة ۶۵
مقاتة ۱۰	معاش ۱۷۹
مقاد ۶۵	معانة ۴۱۴
مقال ۷۵	معتب ۷
مقالة ۷۵	معج ۲۲۲
مقت ۱۰	معجز ۱۳۵
مقتی ۷۹	معجزه ۱۳۵
مقدم ۳۲۳	معمر ۲۹۷
مقر ۲۹۸ - ۲۷ ح	معرفة ۱۴۵
مقس ۳۰۱	مغرق ۴۵
مقعد ۱۶	معس ۲۳۷
مقو ۹۰ - ۱۹۵	معسور ۱۳۲
مقه ۴۲۳	معصية ۱۹۲
مقی ۱۹۵	معض ۳۰۴
مكاء ۹۰	معط ۲۴۰
مکاد ۳۵۶	معقد ۱۰۸
مکادة ۳۵۶	معقول ۱۵۳
مکال ۱۸۵	معك ۲۵۴
مکاة ۴۱۴	معيش ۱۷۹
مکت ۱۱	مغاض ۱۸۰
مکر ۲۷	مغت ۲۲۱
مکس ۱۲۷	مفرم ۳۲۳
مک ۱۰۹	مغری ۸۵
مکني ۴۱۴	مغسي ۳۰۱

مناص ٦٩	مكو ٩٠
مناعة ٤٠٦	ملاءة ، ملاء ، ملاءة ٤٢٢
منتن ٤١٥	ملاءة ٤٢١ ح
منح ١٢٧	ملاء ، ملاءة ٢٧٧
منزل ١٥٤	ملاءة ٢٩٩
منسك ٤٨	ملاءة ٣٠٠
منع ٢٥٠	ملاءة ٣٨٠
من ١١٤	ملاءة ٤٢١ ح
منو ٩٣ - منو ٢٧٨ ح	ملاءة ٤٢٢ ح
منى ١٩٨	ملج ١٣ ح
موا٤ ١١٩	ملجأ ٢٧١
موات ٦٢	ملج ٢٢٨
مواقه ٧٣	ملج ٢٣١
موت ٦٢	ملص ٣٠٣
موث ٦٢ - ١٧٥	ملق ٤٦ - ٣١٥
موثان ٦٢	ملك ١٥١
موج ٦٣	مل ١١٠
مؤج٤ ٤٢٠	ملة ٣٨٠
موجد٤ ١٦٤	ملل ٣٨٠
مور ٦٧	ملوح ١٣
موص ٦٩	ملوچه ٣٩٩ - ٤٠٠
موعد ١٦٤	ملوچه ٤٠٠
موعد٤ ١٦٤	ممات ٦٢
مون ٧٧	ممال ١٨٥
مودق ٧٣	ممر ١٠٢
مودد ٧٨	مميل ١٨٥
مود ٧٨	منأ ٢٧٨
مهارة ٢٣٥	مناب ٦١

٢٧٠ فأى	مهاة ٤١٥
٢٧١ فبا	مهدة ٦٠
١٢٧ فبا	مهر ٢٣٥-٢٣٦ ح
١٠ فبات	مهرة ٢٧٤
٥٣ فباله	مهلك ١٥١
٤١٥ فباهاة	مهن ٢٥٨ ح
١٢ فبث	مهنه ٢٥٨
٢٧١ فبا	ميث ١٧٥
٤١٥ فبانه	ميج ١٧٦
٤١٥ فتن	ميد ١٧٧
٢٧١ فتوه	مير ١٧٨
٤١٥ فتونه	مير ١٧٨
٢٢٨ فباح	ميس ١٧٩
٢٢٨ - ١٢٧ فبج	ميسان ١٧٩
٢٢٨ فبيج	ميسر ١٧٣
١٣٠ فبله	ميش ١٧٩
٢٨ - ١٣٤ فبر	ميظ ١٨١
١٣٦ فبر	ميج ٢٨٢
١٣٧ فبرس	ميل ١٨٥
٣٣ فبرش	ميلان ١٨٥
١٤١ فبفس	ميالولة ١٨٥
١٤١ فبضان	مير ١٨٨
٣٨ فبع	ميه ١٨٨
٢٥٢ فبغ	ن
٢٥٢ فبوغ	ناج ٢٦٥
٥٣ فبل	باش ٢٦٦
٧٩ فبو	فاخر ٤٠٢
٢٧١ فبوه	

نجر ۲۸ - ۲۹۸	نبوة ۷۹ ح
نجز ۳۰ - ۲۹۹	نبوط ۳۸
نجس ۳۰۱	نبوع ۳۸
نجش ۳۴	نیه ۳۲۹
نجل ۵۳	نمیب ۲۰۲
نجو ۸۰ - نجوء ۲۰۲ ح	نمیج ۱۲۷
نجوع ۲۵۰	نتاج ۱۲۷
نجوم ۵۶	نتج ۱۲۷
نجوی ۸۰	نتخ ۱۲۸
نجیح ۲۰۳	نتر ۲۸
نجید ۴۰۰	نتف ۱۴۷
نخاب ۱۲۳	نتق ۴۶
نحاضة ۴۰۵	نفل ۵۳
نحت ۱۲۴	نتوق ۴۶
نجز ۲۳۶	نت ۹۶
نجس ۲۳۷ - ۳۰۱	نشر ۲۸
نجص ۲۵۲ ح	نفل ۵۳
نجس ۲۳۹ - ۲۵۲ ح	نشو ۱۸۹
نجل ۲۵۶	نجا ۲۷۲
نجله ۲۵۶	نجاا ۸۰
نجو ۸۱	نجابة ۳۹۷
نحول ۲۵۶	نجاة ۸۰
نجیب ۱۲۳	نحب ۹
نحیط ۱۴۲	نحت ۱۲ - ۱۲۵ ح
نخافة ۴۰۸	نجاح ۲۲۸
نخ ۹۷	نجح ۲۲۸
نخر ۲۹۸	نجد ۱۷ - ۲۲۹ - ۴۰۰
نجس ۳۳ - ۲۲۷	نجدة ۴۰۰

نزل ٣٢٠	نخض ٢٣٩
نرو ١٨٥	نخط ٢٤٠
نزوؤ ٢٧٤	نخج ٢٥٠
نزوان ٨٥	نخل ٥٣
نزوح ٢٢٨	نخير ٢٨
نزوع ١٤٣	ندأ ٢٧٢
نروق ٤٦	ندابة ٣٩٧
نزول ١٥٤	ندامة ٣٢٤
نزه ١٢٣	ندب ٩
نزهة ٣٢٩	ندح ٢٢٨
نزيب ١٢٣	ندر ٢٨
نساء - نساء ٢٧٥	ندس ٣٠١
نساكة ٤٠٩	ندف ١٤٧
نسب ٩	ندم ٣٢٤
نسبة ٩	ندو ٨٣
نسيج ١٣٧	ندر ٢٨ - ٢٩٨
نسخ ٢٣١	نزاء ٨٥
نسر ٢٨	نزابة ٤١٥
نس ١٠٤	نزارة ٤٠٢
نسف ١٤٨	نزاع ١٤٣
نسق ٤٦	نزالة ٣٢٠
نسك ٤٨	نزح ٢٢٨
نسل ٥٣	نزر ٢٨
نسمان ١٥٩	نزغ ١٤٣
نسو ١٠٤، نسوء ٢٧٥ ح	نزغ ٢٥٢
نسوس ١٠٤ ح	نزف ١٤٧ - ٣١١
نسوسة ٢٠٦	نزق ٤٦ - ٣١٥
نسوح ٥٣	نزك ١٥١

نصاف ۴۲	نسیب ۹ - ۱۲۳ وح
نصاحۃ ۲۲۹	نسیوم ۱۵۹
نصافۃ ۴۲	نسی ۱۹۲
نصب ۱۲۳ - ۲۸۴	نشأ ، نشأة ، نشاءۃ ۲۷۵
نصح ۲۲۹	نشاط ۳۰۵
نصر ۲۹	نشج ۱۲۷ ح
نصرۃ ۲۹ ح	نشج ۲۲۹
نص ۱۰۵	نشد ۱۷
نصف ۴۲	نشدان ۱۷
نصو ۸۶	نشدة ۱۷
نصوح ۲۵۰	نشر ۲۸
نصوع ۲۵۰	نشر ۳۰
نصول ۵۳	نش ۱۰۴
نضارة ۴۰۲	نشغ ۲۵۲
نضح ۱۲۷ - ۲۳۱ - ۲۸۷	نشف ۳۱۱
نضد ۱۲۹	نشق ۳۱۵
نضر ۲۹۸ - ۴۰۲	نشط ۳۸ - ۱۴۲
نصرۃ ۲۹ - ۴۰۲	نشل ۵۳
نضو ۸۷	نشوء ۲۷۵
نضوب ۹	نشوب ۲۸۴
نضی ۸۷	نشوح ۲۲۹
نصیر ۴۰۲	نشور ۲۸
نطاح ۱۲۷	نشوز ۲۰
نطس ۲۰۱	نشوص ۳۵
نطمان ۱۴۸	نشوع ۲۵۰
نطاق ۱۵۰	نشیح ۱۲۷
نطال ۱۵۴	نشیش ۲۰۷
نطاول ۱۵۴ وح	نصا ۲۷۵

نغم ١٥٩ ح	نظافة ٤٠٨
نفوض ٣٦	نظر ٢٩
نغيق ١٥١	نظران ٢٩ ح
نقاد ٢٩٢	نظف ٣١١
نقاذ ١٨	نظم ١٥٩
نقار ٢٩	نفاق ١٥٠
نقاس ٣٠٢	نعب ١٢٣
نقاسة ٣٠١ - ٤٠٣	نعبان ١٢٣
نفاق ٤٦	نعج ٢٨٧
نفث ١٢٥	نمر ٢٩٨
نفج ١٣ - ١٢٧	نمش ٢٣٧
نفجان ١٢٧	نمقان ١٥٠
نفخ ١٤ - ٢٢٩ - ٢٣١	نعمة ٢٢٥ - ٤٢٢
نفر ٣٤ - ١٣٤	نعمب ١٢٣
نفران ١٣٦ ح	نعير ١٣٤
نفش ١٣٨	نفظ ٢٤٠
نفش ٣٤	نقق ١٥٠
نفض ٣٦	نعال ٢٥٦
نفع ٢٥٠	نعمان ٢٢٥ ح
نفظ ٣٠٥	نعوط ٢٤٠
نقق ٣١٥	نعومة ٤١٣ - ٤٢٢
نفوذ ١٨	نعى ٢٦٣
نفور ٢٩ - ١٣٤	نعبان ٢٦٣
نفوش ٣٤	نعب ٩ ح - ٢٨٤
نفوخ ٢٢٩	نفر ٢٩٨
نفوق ٤٦	نقص ٣٠٣
نقه ٣٢٩	نفض ٣٦
نقير ١٣٤	نفضان ٣٦

نکب ۹	نقیط ۳۰۵
نکت ۱۰	نقاب ۹ ح
نکت ۱۲	نقابہ ۹ ح - ۳۹۷
نکح ۱۲۷	نقاس ۳۲
نکد ۱۹۲	نقب ۹ - ۲۸۴
نکر ۲۹۸	نقد ۱۷ - ۲۹۲
نکرز ۳۰ - ۲۹۹	نقر ۲۹ - ۲۹۸
نکس ۳۳	نقرز ۳۰
نکش ۳۳ - ۱۳۸	نقران ۳۰ - ۱۳۶
نکف ۴۲ - ۳۱۱	نقس ۳۳
نکو ۲۷۷ ح	نقش ۳۴
نکوب ۹	نقص ۳۵ - ۱۶۷
نکور ۲۹۸	نقصان ۳۵ - ۱۶۷
نکوص ۱۲۹	نقض ۳۶
نکول ۵۳	نقط ۲۸
نکیص ۱۳۹	نقع ۲۵۰
نماء ۹۲ - ۱۹۷	نقف ۴۲
نمر ۲۹۸	نقل ۵۳
نمس ۱۳۸ - ۳۰۲	نقم ۱۵۹
نمش ۳۰۲	نقو ۹۰
نمص ۱۳۹	نقوع ۲۵۰
نمق ۴۶	نقہ ۳۲۹
نمل ۳۰۲	نقیمہ ۲۵۰ ح
نم ۱۱۲	نقیق ۲۰۹
نمو ۹۲	نکا ۲۷۶
نمی ۹۲ - ۱۹۷	نکاء ۲۷۶
نمیجہ ۱۱۲ ح	نکاح ۱۲۷
نوع ۱۲۰	نکایہ ۱۹۵

۲۷۶ نھیم	۲۰۰ نواة
۲۱۹-۲۰۰ نھی	۶۷ نوار
۱۷۸ نھیر	۲۰۰ نواية
۱۸۴ نھیک	۶۱ نوب
۲۱۷ نھیت	۲۶۴ نوج
۲۶۵ نھیح	۶۳ نوح
۲۰۰ نھیة	۶۷ نور
۲۱۷ نھیم	۶۸ نوس
و	۶۸ نوش
۲۱۷ وأب	۶۹ نوص
۲۱۸ واد	۷۰ نوٹ
۴۲۴ وال	۷۲ نوف
۱۷۳ وای	۷۵ نول
۳۹۳ وباء	نوم ۷۷ - ۲۵۵
۳۹۳ وبلعة	۷۸ نوه
۴۱۸ وبال	۳۹۳ نھاء
۴۱۹ وبالہ ح	۴۰۹ نھا کہ
۲۴۹ وبد	۱۵۱ نھاق
۳۴۹ وبر	۲۸۷ نھج
۳۵۱ وبق	۲۳۶ نھز
۱۶۹ وبل	۲۳۷ نھس
۱۶۸ - ۴۲۳ وبق	۲۳۷ نھش
۳۵۲ وبہ	۲۳۹ نھض
۱۶۷ وبيض	نہم ۲۷۶ - ۲۲۵
۴۱۶ وتاحة	۲۹۳ نھو۶
۴۱۶ وتیح	۲۹۳ نھو۶
۱۶۳ وتد	۴۰۱ نھود۶
۱۶۵ وتر	۲۳۹ نھوض
	۱۵۱ نھیق

وجود ۱۶۳	وتغ ۳۵۱
وجیز ۴۱۷	وتن ۱۷۱
وجیف ۱۶۸	وثأ ۲۷۹
وحادة ۴۱۷	وثارة ۴۱۷
وحافة ۴۱۸	وثاقہ ۴۱۸
وحد ۱۶۴	وثب ۱۶۲
وحدة ۱۶۴ - ۴۱۷	وثر ۱۶۵
وحر ۳۴۹	وثم ۱۷۰
وحل ۳۵۱	وئو ۲۷۹ ح
وحم ۳۵۱	وثوب ۱۶۲
وحی ۱۷۱	وثیب ۱۶۲
وخامة ۳۵۱ - ۴۱۸	وجأ ، وجآء ۲۷۹
وخذ ۱۶۴	وجازة ۴۱۷
وخدان ۱۶۴	وجاهة ۴۱۹
وخز ۱۶۶	وجبته ۱۶۲
وخض ۱۶۷	وجد ۱۶
وخط ۱۶۷	وجدان ۱۶۳ - ۱۶۴
وخم ۱۷۰	وجر ۱۶۵ - ۳۴۹ - ۳۵۱
وخومة ۴۱۸	وجز ۱۶۶ ح - ۴۱۷
وخی ۱۷۱	وجس ۱۶۶
وخید ۱۶۴	وجع ۳۵۰
ود ۲۱۸ ح	وجف ۱۶۸
ودأ ۲۷۹	وجفان ۱۶۸
وداد ۳۵۲	وجل ۳۵۱
ودادة ۳۵۲	وجن ۱۷۱
وداعة ۴۱۷	وجل ۲۷۱ ح
وداقہ ۴۱۸	وجوب ۱۶۲
ودان ۱۷۱	وجوبہ ۴۱۶

وزوع ٢٦٠
 وزيف ١٦٨
 وساعة ٤١٧
 وساطة ٤١٧
 وسام ٤١٩
 وسامة ٤١٩
 ورج ١٦٣
 وسخ ٣٤٩
 وسط ١٦٨ - ٤١٨
 وسق ١٦٩
 وسل ١٦٩
 وسم ١٧٠
 وسن ٣٥٢
 وسوط ١٦٧
 وشاية ٣٧٢
 وشج ١٦٣
 وشر ١٦٥ - ٢١٣
 وشق ١٦٩
 وشك ٤١٨
 وشلان ١٦٩
 وشم ١٧٠
 وشى ١٧٢
 وصافة ٤١٨
 وصب ٣٤٧
 وصف ١٦٨
 وصل ١٦٩
 وصم ١٧٠
 وصوب ١٦٢

ود ، ود ٣٥٢
 ودج ١٦٣
 ودع ٢٦٠
 ودف ١٦٨
 ودق ١٦٨
 ودن ١٧١
 ودى ١٧١
 وذح ٣٤٨
 وذم ٣٥١
 ورأته ٤٢٣
 وراة ٤١٧
 ورب ٣٤٨
 ورث ٤٢٣
 وزخ ٣٤٩
 ورد ١٦٤
 ورع ٤١٨ - ٤٢٣
 ورعة ٤١٨
 ورف ١٦٨
 ورق ١٦٩
 ورم ٤٢٣
 ورودة ٤١٧
 وروش ١٦٧
 وروك ١٦٩
 ورى ١٧١
 وريف ١٦٨
 وزر ١٦٥
 وزع ٢٦٠
 وزن ١٧١

وغم ۳۵۲	وصوف ۱۶۸
وفاء ۱۷۲	وصول ۱۶۹
وفادہ ۱۶۵	وصی ۱۷۲
وفد ۱۶۵	وضاً ۲۷۹ - وضآء ، وضآء۴۲۲ ح
وفر ۱۶۶	وضاع۴۱۸
وفق ۴۲۳	وضر ۳۴۹
وفور ۱۶۶	وضع ۲۶۰ - ۲۶۱
وفی ۱۷۲	وضم ۱۷۰
وقاح ۴۱۷	وضن ۱۷۱
وقاچہ ۴۱۷	وضوح ۱۶۳
وقار ۱۶۶	وضیعہ ۲۶۱
وقایہ ۱۷۲	وطأ ۳۹۳
وقت ۱۶۳	وطاء۴۲۲
وقا. ۱۶۵	وطنس ۱۶۷
وقدان ۱۶۵	وطہ ۱۶۴
وقذ ۱۶۵	وظوب ۱۶۳
وقر ۱۶۶ - ۳۵۰	وعث ۴۱۶
وقس ۱۶۷	وعد ۱۶۴
وقس ۱۶۷	وعز ۱۶۶
وقط ۱۶۷	وعك ۱۶۹
وقع ۲۶۱ - ۳۵۱	وعظ ۱۶۷
وقف ۱۶۸	وعوث۴۱۶
وقوچہ ۴۱۷	وعورة ۱۶۵ - ۳۵۰
وفود ۱۶۵	وعى ۱۷۲
وفور ۱۶۶	وغاد۴۱۷
وقوع ۲۶۱	وغد ۱۶۵ - ۴۱۷
وهوف ۱۶۸	وغر ۳۵۰
وقول ۱۶۹	وغل ۱۶۹

وول ۲۱۸	وكبان ۱۶۳
وهب ۲۶۰	وكر ۱۶۶
وهجان ۱۶۳	وكز ۱۶۶
وهز ۱۶۶	وكس ۱۶۷
وهص ۱۶۷	وكف ۱۶۸ - ۳۵۱
وهف ۱۶۸	وكل ۱۷۰
وهل ۱۷۰ - ۳۵۱	وكن ۱۷۱
وهم ۱۷۰ - ۳۵۲	وكوف ۱۶۸ ح
وهن ۱۷۱ - ۳۵۲	وكول ۱۷۰
وهي ۱۷۳	وكيف ۱۶۸
د	ولادة ۱۶۵
هباب ۹۵	ولاية ۴۲۴
هب ۹۵	ولث ۱۶۳
هبت ۱۲۴	ولع ۲۶۱ - ۳۵۰
هبي ۱۳۴	ولمان ۲۶۱
هبص ۳۰۳	ولق ۱۶۹
هبط ۱۴۲	ولوچ ۱۶۳
هيمان ۲۵۰	ولوغ ۲۶۱
هبل ۳۲۰	وله ۳۵۲ - ۴۲۳
هيو ۷۹	ولهان ۴۲۳
هبوب ۹۵	ولى ۱۷۲
هبوط ۱۴۲	ولى ۴۲۴
هبوع ۲۵۰	ومد ۳۴۹
هبوغ ۲۵۲	ومض ۱۶۷
هتاف ۱۴۸	ومضان ۱۶۷
هت ۹۶	وميض ۱۶۷
هتف ۱۴۸	ونى ۱۷۲
	ونيم ۱۷۰

(فہرست)

(۵۸۲)

۹۹ ہڈ
ہڈر ۱۳۵
ہڈم ۱۵۹
ہڈو ۸۳
ہڈا ۲۷۳
ہرب ۱۰
ہرت ۱۲۴ - ۱۲۹
ہرج ۱۲۷ - ۲۸۷
ہرد ۱۲۹
ہر ۲۰۶
ہرس ۱۳۸
ہرع ۳۰۹
ہرف ۱۴۸
ہرم ۳۲۵
ہرو ۸۶ ، ہرو ۲۷۳ -
ہرب ۲۰۶
ہزال ۱۵۵
ہزج ۲۸۷
ہز ۱۰۳
ہرم ۱۵۹
ہرو ۲۷۴
ہربمہ ۱۵۹
ہرمیں ۱۵۹
ہش ۱۰۴ - ۲۰۷
ہنم ۱۶۰
ہسوشہ ۲۰۷
ہسر ۱۳۵
ہنم ۱۶۰ - ح

ہتک ۱۵۱
ہتل ۱۵۴
ہتلان ۱۵۴
ہتم ۱۵۹
ہتن ۱۶۲
ہتون ۱۶۲
ہتجس ۱۳۸
ہتجم ۵۶
ہتجو ۸۱
ہتجوڈ ۱۷
ہتجوو ۲۵۱
ہتجوم ۵۶
ہدا ۲۷۲ ، ہداء ۱۹۰
ہدب ۱۲۳
ہدجان ۱۲۷
ہد ۹۹
ہدہر ۲۹ - ح
ہدل ۱۵۵
ہدم ۱۵۹
ہدو ۲۷۲
ہدون ۶۰
ہدی ۱۹۰
ہدایہ ۱۹۰
ہدید ۲۰۴
ہدیر ۱۳۵
ہدیل ۱۵۴
ہذا ۲۷۲
ہداء ۸۳

همود ١٧
 هموع ٣٨-٢٥١
 همى ١٩٧
 هميان ١٩٧
 هنا ٢٧٨
 هناة ٤٢٢
 هنين ٢١٢
 هوء ١٢٠
 هوان ٧٧
 هود ٦٥
 هور ٦٧ - ٣٥٥
 هوس ٦٨
 هوع ٧١
 هول ٧٥
 هون ٧٧
 هوور ٦٧
 هوى ٢٠١ - ٣٧٤
 هوى ٢١٩
 هوىة ٢١٩
 هياج ١٧٥
 هيادة ٦٥
 هيام ١٨٦
 هية ٣٥٦
 هيجان ١٧٥
 هيد ١٧٧
 هيض ١٨١
 هيع ١٨٣ - ٢٥٦
 هيعان ٣٥٦

هضب ١٢٣
 هض ١٠٦
 هطل ١٥٥
 هطلان ١٥٥
 هطوع ٢٥١
 هقات ١٢٤
 هفت ١٢٤
 هفم ١٦٠
 هفو ٩٠ ، هفو ٢٧٨ ح
 هفواء ٩٠ ح
 هفوة ٩٠
 هفيف ٢٠٩
 هلاك ١٥٢
 هلاع ٣٠٩
 هلس ١٣٨
 هلع ٣٠٩
 هلك ١٥١
 هلكوت ١٥٢
 هلوع ٣٠٩
 هلوك ١٥٢
 همر ٢٩
 همرز ١٣٦
 همس ١٣٨
 همع ٢٥١
 همعان ٢٥١
 همل ٥٣
 هملان ٥٦
 هم ١١٢

یتم ۳۵۳-۴۱۹ ح	ہیل ۱۸۵
یسارۃ ۴۱۹	ہیم ۱۸۶
یسر ۱۷۳ ح - ۴۱۹	ہیمان ۱۸۶
یغار ۱۷۳ - ۲۶۲ ح	ہیوع ۱۸۳
یقظۃ ۳۵۳	ہیوم ۱۸۶
یقن ۳۵۳	
یمن ۳۷۳	ی
ینع ۱۷۳ - ۲۶۲ ح	یأس ۳۹۰ - ۴۲۴
ینوع ۱۷۳	یس ۳۵۳ - ۴۲۴

تکتها و غلطها

صفحه	غلط	درست
دوازده	ابو القاسم کتابدار	ابو القاسم کتابداری
بیست و هشت سطر ۱۷	نشریات	نشریات
سی، ح ۳	Persians	Persian
سی و یک		

ماخذ دیگر یادداشت علامه قزوینی است که به عین نقل میشود: «زوزنی: صاحب کتاب المصادر (که يك نسخه نفیسی از آن در کتابخانه پاریس موجود است) [و ما از آن در صفحه پنجاه و يك سخن رانده ایم] ذکر ازین کتاب در معجم الادباء یاقوت ۵: ۲۰۸، ۲۰۹ ابو عبدالله الحسین بن احمد بن الحسین (کذا اسم و نسبة مکتوب فی ظہر شرح المعلقات طبع مصر) شارح المعلقات. شرح حال او را نه در این خلکان پیدا کردم نه در سمعانی نه در یاقوت در هر دو کتابش. هموست ظاهراً مؤلف کتاب المصادر عربی بفارسی که يك نسخه بسیار نفیس قدیمی از آن در کتابخانه ملی پاریس دارند، [یعنی نسخه مورخ ۱۶۵۰] کما یتظهر من اسمه و کنیتہ و نسبة المکتوبہ فی ظہر هذه النسخة فی المصادر هكذا: «ابو عبدالله الحسین بن احمد الزوزنی».

علی الفجالة تاریخ وفات او را (۴۸۶) فقط در حاجی خلیفه در تحت «المعلقات» به همین اسم و نسب و کنیه یعنی همانطور که در پشت معلقات مسطورست پیدا کردم. همو در تحت مصادر تألیف آنرا بانقل جمله ای از اول آن بطوری که معلوم میشود قطعاً همان کتاب مراد بوده است به «ابو عبدالله محمد بن محمد الزوزنی» نسبت میدهد بدون ذکر سنه وفات. ازین معلوم میشود که در نظر حاجی خلیفه (بر فرض صحت نسخه کشف الظنون درین مورد اخیر) مؤلف مصادر با مؤلف شرح معلقات دو تا بوده اند، یعنی دو شخص مختلف بوده اند. ریو در فهرست بریتیش میوزیوم در

تحت «مصادر» (۲ : ۵۰۵) نسبت کتاب را به همان شخص ابو عبد الله الحسين بن احمد الزوزنی میدهد و تاریخ وفات او را نیز برطبق حاجی خلیفه (در خصوص زوزنی شارح معلقات) ۴۸۶ میدهد ولی فقط حواله میدهد به کاتالک عربی ص ۷۵۵ برای مأخذ این تاریخ وفات و حواله دیگر نمی‌دهد . باید حتماً کاتالک عربی دیده شود .

در ضیقات النجاة سیوطی ۲۳۲ ترجمه‌ی حال مختصری از و با اسم الحسين بن احمد الزوزنی القاضی ابو عبد الله المتوفی سنة ۴۸۶ بدون ذکر شرح معلقات یا مصادر یافتیم ، باز چیزی است»
(یادداشت‌های قزوینی ج ۵ ص ۵ - ۵۴)

جلد پنجم از یادداشت‌های قزوینی ، علامه فقید ، بعد از چاپ کتاب بدست من افتاد و در بغم آمد خوانندگان از آن بی‌نصیب بمانند . (مقدمه آقای ایرج افشار تاریخ نوزدهم آبان ۱۳۳۹ دارد ولی نسخه‌ی چاپی کتاب در اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ به بازار و بدست من آمد)

سی و دو

نسخه‌ی چاپی از شرح معلقات زوزنی منعلق به دوست فاضل ارجمند آقای دکتر بوسفی در اختیار من است . این نسخه در سال ۱۲۸۲ ق . هجری در تهران چاپ سنگی شده است کاتب آن ابوالقاسم خوانساری و مصحح آن خوند ملاعلی نامی است نسخه با این عبارت آغاز میشود : « قال القاضی الأمام السید ابو عبد الله الحسين بن احمد الزوزنی رضی الله عنه » . مصحح معانی لغات و توضیحات در باره دشواریهای متن را در حاشیه اوراق یادداشت کرده است در آغاز معلقات سبع و از آن پس منتخباتی از اشعار و مثنویها درج است بدین قرار :

قصیده امری القیس ، قصیده طرقت ، قصیده زهر رقصه الفسح
قصیده عمرو ، قصیده عنبره ، قصیده جریث و قصیده الفه ذکوان ،
قصائد السبع العلویات لابن ابی الحدید ، ناشع ح آنبا ، و قصیده
ووردی ، قصیده ابن حمیر و قصیده شیخ محمد کاظم الاردی در مدح

«المصادر»

نبی اکرم ، شرح قصیده بردة ، قصیده حبسیه عمیدالدین اسعد ابیات از امری القیس ، قصیده سید اسمعیل الحمیری .
 قصیده طیطرانیه رشید و طواط ، قصیده لامیه العرب ، قصیده خمریه ابن فارض و قصیده دیگری از او و اشعار متفرقه .

سی و دو

شرح بائید ذوالرمه را هم به زوزنی نسبت داده اند (فهرست قاهره چاپ دوم ج ۳ ص ۱۹۴) این اطلاع را استاد مدرس رضوی که بخوازش من در پی ترجمه زوزنی بوده اند و بیاری استاد مینوی یافته اند ، بدین وسیله از استادان بزرگوار سپاسگزاری میکنم .

سی و سه

آقای دکتر معین نام کتاب را «مصادر زوزنی» (مزدیسنا و ادب پارسی ج ۱ صفحه ۱) و علامه قزوینی کتاب المصادر (یادداشتهای قزوینی ج ۵ ص ۵۴) نوشته اند .

سی و نه ، سطر آخر

نقحتهای

نقحتهای

چهل و چهار

«اربل: مدينة بين الزابين لها قلعة حصينة لم نظير بها التتر مع انهم ما فاتهم شيء من القلاع والحصون» (آثار البلاد قزوینی چاپ بیروت ص ۲۹۰)

چهل و هفت

در نسخه نو نویسو کم ارزشی از تاج المصادر بهیقی متعلق به کتابخانه آستان قدس (شماره ۷۴۸۰ عمومی بدون تاریخ تحریر ، دارای ۲۲۱ ورق بابعاد ۱۴×۲۰ سانتی متر و خط نسخ ۱۷ و ۱۸ سطری) این رباعی چنین ضبط است (۳۸) کس را که همه لغت بخاطر باشد

هر جا که رود عزیز و نادر باشد
 جانی بده و مصادری بستان کن

سلطان همه کتب مصادر باشد

چهل هشت ، متن و حاشیه

۲۰۱

۳ و ۲

سطر ۳

شاید مرحوم شیخ عبدالرحیم پدر آقای منتجب رحیمی مدیر کتابخانه فرهنگ در مشهد .

پنججاه و یک

نسخه‌ی هم از مصادر زوزنی در آلمان هست که

آقای دکتر نجم آبادی درباره آن چنین نوشته است: «مصادر لغت عربی بفارسی قاضی ابو عبدالله حسین زوزنی»
(مجله دانشکده ادبیات تهران شماره ۳ سال ۷ ص ۷۹)
دستنویسهای فارسی در کتابخانه سلطنتی سابق برلین

پنجاه و شش ، سطر ۹ توشعان کذا در اصل ولی مسلم توشقان است به معنی خرگوش باواو غیر ملفوظ (آندراج)

• سطر ۱۳ کتابه لعظیم کتابه العظیم

پنجاه و هفت ، سطر ۲ اخلاف داشت اخلاف داشت

• سطر آخر کردن بکردن

پنجاه و هشت ، سطر ۹ در صفحه بقطع در ۲۲۲ صفحه بقطع کوچک
شصت در کتاب لوسترینج Zūzan (زو بزوزن بو) است

(سرزمینهای خلافت شرقی ترجمه عرفان ص ۵۷۸)

• سطر ۹ برای اطلاع از زوهای دیگر به فرهنگ آبادیهای ایران تألیف آقای دکتر مفخم پایان (صفحه ۹ و ۲۳۸) رجوع کنید. زوشیدن آب یا نامی که از جائی بیرون آید گویند بزوشیدست (لغت فرس اسدی) و شاید جوشیدن در اصل زوشیدن بوده است زیرا تبدیل ز به چ نمونه دارد مثل زام به جام و این توجیهم برای زوزن بی‌مناسبت بنظر نمیرسد.

شصت و یک مقدس مقدسی

• سطر ۱۳ سلام سلامه که اکنون در محله اسلامی هم می‌نویسند
املاک آقای قریشی نماینده مجلس است. چند سال پیش کشف شد و تصادف سبب شد که در آنجا قصری بزرگ از دوران ساسانی بیاید و بکوشش و علاقه آقای قریشی مجدد و رسیدن خود را بازتاب داد. این قصر در زیر خاک و پراز خاک بود. می‌گفتند که عمده آن را پراز خاک کرده‌اند، و معنی بهملوک بودن بوده است. مرحوم قزوینی زیر عنوان سلومد خواب بهشمال المقدسی چنین نوشته است: «خواف سفرة كثرة الزمان والرمال اسم مدینه سلومك (سلومد Cod)» سلومد (تاریخ نیشابور ص ۱۴۱)

شصت و چهار، سطر ۳

آقای گلچین معانی متذکر شده اند که نسخه چاپی
دمية القصر خلاصه یی است از اصل کتاب.

» ح ۴ نیغص نیغص

شصت و شش، سطر ۷

سیدالمرتدا که برسم الخط فرانسوی چنین نوشته شده
در اصل سیدالمرتضى است.

این سیدالمرتضى چنان که از فهرست مأخذ مسطور در دائرة المعارف اسلام
بر می آید ظاهراً «ابوالفیض محمد بن محمد بن محمد بن عبدالرزاق
الشهیر بمرتضى الحسينی الزییدی» است «آداب اللغة جرجی زیدان
ج ۳ ص ۳۹» که از سال ۱۱۴۵ تا ۱۲۰۵ در قید حیات بوده است
(ایضاً) سیدالمرتضى شرحی بر کتاب قاموس نوشته که به نام
«تاج العروس فی شرح جواهر القاموس» (ایضاً آداب اللغة) خوانده
میشود. در پشت جلد نسخه چاپی تاج العروس نام کتاب «تاج العروس
من جواهر القاموس» و نام مؤلف: «ابی الفیض محب الدین سید
محمد المرتضى الحسينی الواسطی الزییدی الحنفی» آمده (چاپ مصر)
اما متن تاج العروس درباره خوف اینست.

«خوف کسحاب (بروزن کسحاب) ناحیه بنیسا بور» (ج ۶ ص ۱۰۶)

هفتادویک

نام ملك زوزن در مثنوی **کارنامه اوقاف** تاج الدین-

فریومدی نیز آمده است (فرهنگ ایران زمین، دفتر ۱ و ۲
ج ۸ ص ۲۰)

هفتاد و چهار، سطر ۷

این ابیات پیش از «نزدیک سحر گه» در نسخه
روضه خلد هست که باید اضافه شود:

زناایات زمان و زحادات جهان

کسی نداد چنین در هزار سال نشان

که در ربیع نخستین شب دوازدهم

گذشته هفتصد و سی سال و هفت از هجران

تزلزلی بجهان درفتاد، پنداری

قیامت آمد و صور نخست گشت عیان

قدیم ترین

قدیم ترین

هفتاد و پنج، سطر ۸

صفحہ	غلط	درست
۵	جَنَب كَشِيدَن	جَنَب كَشِيدَن (بہ فتحین)
۵ ح ۱۰	د : الحلب	د : الجلب
۶	خَطْبُه (بہ فتح)	خِطْبُه (بہ كسر)
۷	الرُقْبَة (بہ فتح)	الرِقْبَة (بہ كسر)
۸، سطر ۱	فعل (بہ فتح)	فِعل (بہ كسر)
۱۰	الثبوت	الثَّبوت (بہ ضم ث)
۱۳	مِلِح	مِلْح
۱۵ ح	الحصر والحصار	الحصد والحصاد
۱۶	الفساد	الفَساد
۱۸ ح	اللتوسعة	للتوسعة
۱۹ ح	الجسر والجسار	الجسر والجسارة
۲۱ ح	خطران	حظران
۲۵	العشر	العَشر
۳۲	استراقه فنلقية الى الدينه	استراقه فنلقية الى الدينه
۳۴	حرز	حز
۴۱	آسمانه = سقف (فوايد لغوي تفسير ابو الفتوح) مجله	آسمانه = سقف (فوايد لغوي تفسير ابو الفتوح) مجله
	دانشده ادبيات سال ۵ شماره ۱ و ۲ من ۱۳۷۲	دانشده ادبيات سال ۵ شماره ۱ و ۲ من ۱۳۷۲
	سنبه و درخت سنبه ، درخت سنپ	سنبه و درخت سنبه ، درخت سنپ = مدرسه (پس ۱۳۸)
۴۴	الطلق والطلوق	الطلق والطلوق
۵۰	حصير بتافتن	حصير بافتن
۵۰	سعال = سرفه دردن (منتحب)	سعال = سرفه دردن (منتحب)

صفحة	غلط	درست
۵۷	الحضانة	الحضانة (به كسر)
«	الحقن	الحقن
۵۸	السدانة	السدانة (به كسر)
«	المسكن	المسكن
۶۰ ح ۱۲	التوب	الثوب
۶۵	العياذ	العياذ والمعاذ
۶۶	كاسنه	كاسته
۷۵	ح - حرمان	حوان
۷۷	كافره من وجن	حافيره من وجى
»	الهون	الهون (به سكون و)
۸۰	النجاء	النجاء (به فتح)
۹۰	زيارت شدن	زيادت شدن
۹۳	قنوه	القنوة (به ضم يا كسر ق)
۹۴	الهبو	مشدد است
۹۶	يفعل (به ضم)	يفعل (به فتح)
۹۹	لد (به فتح)	لد (به ضم)
»	مدد قوى	مدد قومى
۱۰۲	اللز	اللز
ح ۱۰۳	ا - ب	ب زايد است
۱۰۷	[القوف	[القفوف
۱۱۴	يعن	يعن (به كسر و ضم ع)
۱۱۷	الامومة	الامومة

درست	غلط	صفحه
دو روی کردن	دوری کردن	۱۲۹
الضَّرَط	الفَرْط	۱۴۱
الغَنَظ	العَنَظ	۱۴۲
خویش را	خوبش را	۱۴۶
الغَسَق (به فتح غ)	الفسق	۱۵۰
العَسَل (به فتح ع)	العسل	۱۵۳
الحَثْم (به فتح ح)	الحتم	ح ۱۵۵
بر سه پای	بر سر پای	۱۶۰
الصیرورة	الصیره	۱۷۸
ص ۸۶	ص ۸۴	۱۸۳
فرو آمدن از زور	فرو آمدن از زهد	۲۰۱
“ “ “ “	“ “ از روز	ح “
البجس	النجس	۲۳۶
نسخهٔ ا	نسخهٔ ب	۲۴۹، ح سطر ۳
ایضاً	انضاً	ح ۲، ۲۷۸
ب : البهوء	ب : الهبوء	ح ۲، ۲۷۹
الزهادة	الرهادة	۲۹۰
قبص بازداشتن از آب خوردن پیش از سیراب شدن (منتحب)		۳۰۳
	ریق بالکسر آب دهن (ایضاً)	
غرقه شدن	غرقه	۳۱۴
العجیل	العجیل آبستن شدن	۳۱۷
الزرم	الزرم	۳۲۲



درست	غلط	صفحه
العزم والعمزم	الغرم والمغرم	۳۲۳
۳۴۱	احنف کج پای که سرهای پای او سوی یکدیگر باشد و آنکه هر دو انگشت بزرگ پای او خمیده باشد (منتخب) انسی طرف چپ هر چیزی (ایضاً)	
۳۵۱	نا گوارنده شدی	نا گوارنده شدن
۳۶۸ ح ، سطر ۶	وقوسهم	وقولهم
۳۹۸	بجة	بهجة
۴۰۴ ح ۲	درجای الحروض	درجای الحروض
۴۱۶	العذق	الغدق
۴۲۶ ، سطر ۲۲	مولا	مولی
۴۲۶ ، سطر آخر	ریشه اوستایی آن Fshu	
۴۳۴	مردن آتش	پیش بمر دچراغدان ثریا (سعدی)
۳۳۷	عشر	در تفسیر ابو الفتوح رازی نیز مردن به معنی خاموش شدن آمده است (مجله دانشکده ادبیات شماره ۱ و ۲ سال ۵۵ مقاله آقای دکتر عسکری) در دزی عشر قرآن و عشر به معنی Décade
۴۳۹	خدای تعالی	در تفسیر ابو الفتوح رازی خدای تعالی است (تفسیر ابو الفتوح رازی چاپ اول ج ۵ خاتمة الطبع بقلم علامة فزوینی).
۴۴۲	کمال اسمعیل	جمال الدین عبدالرزاق
۴۴۸	ج ۲ ص ۲۴۸ ولی ۲۲۳	ج ۲ ص ۷۳۸ ولی ۱۲۳
۴۷۹	رد المعجز علی الصدر (بديع فروغی)	یا رد الصدر علی المعجز (المعجم)

(۵۹۹)



(تگهها و غلطها)

غلط

صفحه

۱۴۵ بکره ۱۴۴ بکره

۴۸۲

استسقا Ascite آب آوردن شکم (شلیمر)

۴۸۶

۱۶۹

۱۹۶

۴۸۶

تب چهارم = تب ربع

۴۹۱

باید دانست که تب ربع دوجنس است یکی را ربع نائیه
(در اصل ناب ولی در نسخه دیگر کذا) گویند یعنی ربعی که
بنوبت آید ، دویم را ربع دایمه گویند یعنی ربع لازم و این جنس
کم (بدل - کمتر) باشد . (ذخیره خوارزمشاهی ، باب دهم از
جزو سیم از گفتار سیم از کتاب پنجم . بخط میرزا حسین بن
شمس الدین محمد الکاظمی مورخ ۹۹۸ نسخه شماره ۵۱۸۰
کتابخانه آستان قدس وقفی مرحوم نائینی طاب ثراه)

وایکیدن

وامکیدن

۴۹۲

۲۸۹

۲۷۹

۴۹۳

آندمی

آمدفی

۵۰۰

حروفچینی از :

محمود ناظران خیابانی

فهرست کتاب

صفحه

چهارم - شش هفت	نوشته استاد فیاض رئیس دانشکده ادبیات مشهد نامه مدیر کل فرهنگ خراسان
هشت ، هفتاد و شش	مقدمه مصحح
۴ - ۱	متن کتاب : دیباچه
۱۲۰ - ۵	مصادر نصر
۲۱۹ - ۱۲۰	» ضرب
۲۷۹ - ۲۱۹	» منع
۳۹۵ - ۲۸۰	» علم
۴۲۲ - ۳۹۵	» شرف
۴۲۴ - ۴۲۲	» حسب ۴۲۲
۵۰۲ - ۴۲۶	تعلیقات
۵۰۴	نام کسان
۵۰۵	نام جاها و قبایله‌ها
۵۱۱ - ۵۰۶	فهرست فارسی
۵۸۹ - ۵۱۲	فهرست عربی
۵۹۹ - ۵۹۰	نکته‌ها و غلطی‌های چاپی

AL - MASADIR

of

Al - käzi Abu Abd ullah ul - Husain
ibn Ahmad ul-Zawzani

For the First time

From the old Manuscripts
with the preface, appendices
Glossary and the Critical Notes

By

T- Benesh